جلد چهارم

تاریخ

حبیب السیر

فی اخبار افراد بشر

تألیف

غیاث الدین بن همام الدین الحسینی

المدعو به ، خواند امیر

مقدمه ، بقلم ، استاد جلال الدین همائی

فهرست مطالب، اعلام تاریخی و جغرافیائی، قبایل، کتب و (تصحیح متن)

زیر نظر:

دکتر محمد دبیرسیاقی

از انتشارات کتابفروشی خیام

تهران ـ خیابان شاه آباد

چاپ اول

درهزار نسخه بسال ۱۳۳۳ هجری خورشیدی

چاپ دوم

دریك هزار نسخه بطریق افست درچاپخانه گلشن در ۱۳۵۳

هجری خورشیدی.

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر شمه از حال وزراء خاقان مغفرت انتما

ازسیاق اوراق سابقه و فروغ ابواب متناسقه خاطر آگاه انتبا یافته و پرتو شعور بر بن مفرده تافته که دراوایل ایام سلطنت حضرت خاقان سعید خواجه غیاث الدین سالار سمنانی وسید فخرالدین محمدو خواجه غظام الدین احمد بن داود گاهی باستقلال و گاهی بشرکت بمنصب وزارت سرافراز بودندو دراواحر سنه عشرین وثمانمائه خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی منظور نظر عنایت حضرت خاقانی شده باتفاق خواجه احمد داود در تمشیت امور ملك و مال ید بیضا نمودندو آن دو وزیر صایب تدبیر پیوسته بساط انبساط مبسوط گردانیده بلکدیگر مزاح میکردندو بصیقل کلمات ظرافت آمیز زنك ملال از لوح خاطر میستردند وچون خواجه احمد داود بعالم آخرت انتقال فرمود خواجه غیاث الدین پیراحمد در آن امر استقلال یافت و قرب سی سال در کمال دولت و اقبال روزگار گذرانیده انوار انعام واحسانش بر صفحات احوال ساکنان اقطار بلاد عراق وخراسان تافت و در آن اوقات در اطراف ولایات بقاع نفاع بنا نهاد و قری معموره و مستقلات مرغوبه وقف نموده ابوات خیرات بر روی امید فقرا و مساکین باز گشاد و بعد از واقعه نا گزیر خاقان گردون سریر و گرفتاری میرزا عبداللطیف بدارالسلطنهٔ هراة شتافته بعنایت میرزا علاء الدوله مخصوص گشت و نوبت دیگر متصدی امر وزارت گردیدو تازمان استیلاء میرزا الغ بیك گورکان علاءالدوله در کمال اعتبار و اختیار روزگار میگذرانید و سایراحوال آنخواجهٔ ستوده خصال در ضمن داستانهای آینده مذکور خواهد گشت لاجرم درین دراین مقام خامهٔ خوشخرام ازسر تفصیل آن در گذشت خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه نظام الدین احمد شیرازی بنباهت ذکر وعلو قدرو شرف خاندان ورفعت منزلت پدران ازامثال واقران امتیاز واستثناداشت و آن جناب درماه صفر سنه ۸۳۸ در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیراحمد شریك شده رایت نصفت برافراشت درروضة الصفا مسطوراست که خواجه سیدی احمد درایام وزارت روزی بجهة مهمی بخانه مولانا فصیح خوافی که وزیر میرزا بایسنقر بود تشریف حضور ارزانی فرمود جناب مولانا چند طبق تتماج بدنبه کشیده خواجه سیدی احمد بچشم عبرت در آن آش نگریست وروی به مولانافصیح آورده بزبان عتاب گفت که مردم حرام خورندو چنین خورند در آن اثنادست خواجه برطبقی خورده مقداری شور با بردستارخوان ریخت روزدیگر مولانادرسر دیوان بوقتی که خواجه سیدی احمد حاضر بودبا بعضی مردم میگفت که دی روزخواجه سیدی احمد بخانه ما آمده بودند دستار خوانرا چرب ساختند خواجه سیدی احمداین سخن شنوده گفت مولانا خاطرمشوش

مدار که در آن آش آنقدر روغن نبود که بریختن آن دستار خوان چرب شود وفات خواجه سیدی احمد در بیستم شعبان سنهٔ ۸۳۹ در قراباغ اران اتفاق افتاد وفرزند ارجمندش خواجه شمس الدین محمد، نعش اورا بهراة نقل کرده ودرجوار مزار فیض آثار پیرمجرد خواجه ابوالولید احمد بخاك سپرد امیرعلاءالدین شقانی درزمان فرخنده نشان حضرت خاقان سعید چندسال درامر وزارت باخواجه غیاث الدین پیراحمد شریك بود ونوبتی میان ایشان مخالفتی روی نموده هر یك از آن دووزیر سخن تصرف وتقصیر شریك خودرا بعرض صاحب تاج وسریر رسانیدند وآن حضرت حکم فرمود که خواجه غیاث الدین پیر احمد سر کار امیرعلی را ضبط نماید وامیرعلی نیز درتحقیق سرکار خواجه پیراحمد اهتمام فرماید وحال آنکه خواجه غیاث الدین پیراحمد قریه یحیی آبادرا که از توابع هراة است وهرسال مبلغ کلی حاصل داشت بجزئی چیزی بصفی الدین ولدخواجه عبدالقادر گوینده که مردی مزاح کننده بود ودرمجلس همایون نسبت بامراء وارکان دولت مطایبه می نمود اجازه داده بود وامیرعلی کیفیت توفیر آن را دانسته نخست بتحقیق محصول قریه یحیی آباد پرداخته ودرقریهٔ مذکوره صفی الدین آن وزیر نازنین رابخانه خود فرود آورد وآغازطبخ کرده حقهٔ مفرح که یکجانب آن بمسکرات ومخدرات مخلوط ساخته بود بنظر رسانید امیرعلی از تناول آن ترکیب ابا فرموده گفت یمکن که بنك داشته باشد صفی الدین سوگندخورده که این بنك وهیچ مخدری ندارد واشارت بطرفی کرد که نداشت وموازی یك دو جو از آن برگرفت بخورد بنابرین خاطر امیرعلی اطمینان یافته قرب نیم سیر از آن معجون بکار برد ودرساعت فرورفته همانجا سربر دفتر نهاد صفی الدین سوار گشته خودرا بنظر میرزا شاهرخ رسانید ومعروض گردانید که وزیری را که بتحقیق سرکار خواجه پیر احمد امر فرموده اید اول بمرزعه که من فقیر مستأجر آنم آمده آنمقدار بنك تناول نموده که اگر عضوی از اعضای اورا میبرند متنبه نمی شود پادشاه بادین وداد ازوقوع این معنی استبعاد کرده معتمدی بدانجانب فرستاد تامشاهدهٔ حال امیرعلی نماید وآنشخص به یحیی آباد شتافته وامیرعلی را بی شعور یافته بازگشت وآنچه بعین الیقین دیده بود عرض نمود لاجرم نائره غضب پادشاهانه اشتعال یافته اختاجی را بطلب اوارسال داشت واختاجی در قریهٔ یحیی آباد درحالتی که کلمهٔ لایموت فیها ولا یحیی برامیرعلی صادق می آمد اورابر اسب نشانده بپایه سریراعلی رسانید وامیرعلی مخاطب ومعاتب گشته ومبلغی برسم جرمانه جواب گفته بغایت بی اختیار وبی اعتبار شد وبعدازاین واقعه درفیصل جمیع مهمات متابعت خواجه غیاث الدین پیراحمدرا پیشنهاد همت ساخت ودیگر بسلوك مخالفت نپرداخت از لمعات صفحات مطلع سعدین فروغ این حکایت بنظر مطالعه کنندگان در می آید که در روز چهارشنبه آخر صفر سنه هشتصدو چهل پنج خواجه پیراحمد وامیرعلی از جمع وخرج مال ولایت جام سخنی بعرض خاقان عالی مقام می رسانیدند خواجه شمس الدین علی مالیجه

که برضبط اموال ولایت مذکوره اطلاع داشت پیش آمد وشمهٔ از آن معنی عرض کردو میرزا شاهرخ تمامی احوال آن مواضع‌را استفسارفرموده خواجه‌شمس‌الدین‌علی بتقریر دلپذیر کیفیت وقایعی که‌معلوم‌نموده بودباز گفت وعرض‌نمود که باامیرعلی شقانی‌سخن دارم میرزا شاهرخ‌حکم کرد که‌امیرجلال‌الدین فیروز شاه‌بتحقیق‌مهمات دیوانیان‌پردازد واین‌حکم برخاطر خواجهٔ‌پیراحمد شاق‌آمد ودربحر اندیشه افتاد و خواجه شمس‌الدین علی دریك‌دومجلس انواع تقصیر برامیرعلی شقانی ثابت کرد و کیفیت قضیه بمسامع علیه رسیده‌حضرت‌خاقانی‌رقم‌عزل برورق‌حال امیرعلی کشیدخواجه‌شمس‌الدین‌علی مالیجه بعدازعزل امیر علی‌شقانی درسنهٔ ۸۴۵ برمسند وزارت حضرت خاقانی نشست و او از بزرك زادگان‌سمنان بود وبفنون فضایل و کمالات اتصاف‌داشت‌وپیوسته‌همت برتربیت ورعایت اهل علم ودرایت می گماشت وچون‌نصب خواجه شمس‌الدین علی بـآن‌منصب مخالف‌مزاج خواجه پیراحمد بودبغایت متأثرگشت وسه‌چهارروز درخانه‌خزیده بدیوان حاضر نشدودرآن‌ایام ازجانب‌شیراز عرضه‌داشتها بپایهٔ سریراعلی آمده خواجه‌شمس‌الدین علی بی‌حضور وشعور خواجه پیراحمد مضمون آن کتابتها بعرض‌رسانید ودرجواب‌احکام نوشته ومهر کرده نزدخواجه پیراحمد فرستاد هرچندوقوع این‌حالت ضمیمهٔ کـدورت خاطر جناب وزارت‌مآب گشت امااز‌غضب حضرت‌شاهرخی ترسیده آن‌نشان‌هارا مهـر نمود وروزدیگر بدیوان تشریف فرمود وخواجه شمس‌الدین علی‌سمنانی تا آخـرایام حیات خاقانی برمسندوزارت متمکن بود وچون واقعهٔ هایلهٔ آنحضرت اتفـاق افتاد از اردوی‌همایون گریخته بوطن‌خویش رفت مآل حالش‌بوضوح نپیوست.

گفتاردر ذکر بعضی از سادات ومشایخ وافاضل که‌معاصربودند با خاقان عابدعادل

برضمایر اولی‌البصایه‌مخفی ومستتر نخواهدبود که‌بنابر امتدادایام‌دولت حضرت خاقان‌سعید و کمال‌عدالت ونصفت آن‌پادشاه صاحب‌تائید درایام‌سلطنتش جمعی کثیر از سادات‌وعلماء وفضلا وشعرا درممالك ایران و توران سیما بلاد خراسان مجتمع گشته بودند ودرظلال مرحمت وپناه‌عاطفت آنحضرت درغایت فراغت بنشر فضایل و کمالات اشتغال‌مینمودند وبیان‌حالات مجموع آن‌طایفه موجب اطنابست وتطویل لاجرم خامـهٔ نکته دان صحایف این‌اوراق رابذکر مجملی‌ازحال مشاهیر آنطبقه عظیم‌الشان‌می آراید وهرکس بیشترازعالم فانی بجهان‌جاودانی انتقال‌نموده درذکرتقدیم‌می نماید

خیرالانام علیه الصلوة والسلام گشته از آب آمویه عبور فرمود ودر آن سفر بهر شهر وقصبه که رسید سادات وعلما وافاضل مقدم اورا باعزاز واکرام تمام تلقی نمودند وخواجه محمد بعدازوصون بمکهٔ مبارکه وفراغ ازمناسك حج بمرضی سعب مبتلا شد چنانکه نتوانست که بی از آنکه در عماری نشیند طواف وداع بجای آورد ودر غایت ضعف وناتوانی بجانب مدینه طیبهٔ طیبه درحرکت آمده درا ثناء راه روزی اصحاب را طلبیده و یکی از ایشان را فرمود تا این کلمات را قلمی گردانند که (بسم الله الرحمن الرحیم جاءنی سیدالطائفه الخبید قدس الله سره فی صحوة یوم السبت التاسع عشر من ذالحجه سنهٔ اثنی وعشرین و ثمانمائه عندانصرافنا من مکة المبارکة زادهاالله تعالی تکریماً ونحن نسیر مع الرکب وانا بین النوم والیقظه فقال فی زیارة وبشارة القصدمقبول فحفظت هذه الکلمه وسررت بها ثم استیقظت من الحالت والواقعه بین النوم والیقظه والحمدلله علی ذالك) وآن جناب درروز چهار شنبه ۲۳ ماه مذکور بمدینه رسیده روز پنجشنبه وفات یافت ومولانا شمس الدین قناری واهل قافله بروی نماز گذارده شب جمعه درجوار مزار بزرگوار عباس رضی الله عنه جسدش را بخاك سپردند وازمولفات خواجه محمد پارسا یکی کتاب فصل الخطاب است ودر آن نسخه بسیاری ازمناقب ومفاخر ائمهٔ اثنی عشر سلام الله علیهم ماطلعت الشمس والقمر اندراج یافته اماچون سخنانی که مخالف مذهب شیعه است نیزدر فصل الخطاب مکتوب گشته علماء شیعه آن کتاب رامنظورنظر التفات نکرده اندو بعضی از فضلا لفظ فصل خطابی راجههٔ تاریخ وفاتش شمرده اند وبعدازفوت خواجه محمد پارسا ثمرهٔ شجرهٔ وی خواجه حافظ الدین **ابونصر پارسا** که بصفت علم وعمل موصوف بود قایم مقام پدرخودشده در نفی وجود و بذل موجود کارازوی در گذرانید وفاتش درسنهٔ خمس وستین وثمانمائه اتفاق افتاد و در قبة الاسلام بلخ مدفون گشت یکی ازشعراء در تاریخ فوتش گوید **نظم** خواجهٔ اعظم ابونصر آنکه شد ✿ تکیه گاهش مسند دارالبقا ✿ سراو چون باخدا پیوسته بود✿ زین سبب تاریخ شد سر خدا.

خواجه لطف الله بن خواجه عزیز واعظی باعلم وتمیز بود وسالها درمقصورهٔ جامع هراة بنصیحت خلایق مشغولی مینمود وفاتش درسنه ثلث وعشرین وثمانمائه بوقوع پیوست ودر خیابان هراة درجوار مزار علامه رازی مدفون گشت .

امیرغیاث الدین محمد عمدهٔ سالکان طریق یقین وقدوهٔ ناظمان مناظم دین بود باطن خجسته میامنش مهبط انوار معرفت الهی وضمیر فیض پذیرش مظهر آثار کمالات نامتناهی وآنجناب درایام جوانی وعنفوان اوان زندگانی چندگاه در خدمت اصحاب یقظه وانتباه بسر برده باصناف ریاضات وعبادات اوقات خجسته ساعات مصروف گردانید وچون بدرجهٔ کمال ترقی کرد ببادغیس شتافته دراین محل که حالا لنگر مقدسهٔ آنجناب است رحل اقامت انداخت و باندك زمانی درآن منزل که حکم وادی غیر ذی ذرع داشت قنوات جاری گشته آن مقدار زراعت وعمارت شد که صفت مصر جامع گرفت وعظم شان و

علومکان امیرغیاث الدین بمرتبهٔرسید که حضرت‌هدایت شعار ولایت آثار امیرقاسم‌انوار گاهی باقدام نیاز ازدارالسلطنه‌هراة جهة ملاقات آن‌سیدخجسته صفات بلنگرمقدسه می شتافتند وحضرت خاقان‌سعید نیز نوبتی بلنگر تشریف‌برده یکدو روز آنجابوده نسبت به جناب سیادت منقبت لوازم‌ارادت بجای‌آوردند بثبوت پیوسته که‌درآن روز که حضرت شاهرخی باامیر غیاث‌الدین ملاقات‌فرمودآنجناب ازغایت علوهمت‌امیرجلال‌الدین‌فیروز شاه را طلبیده مقالید انبار وحویخجانه لنگررا پیش‌اونهاد وفرمود که‌درویشان ماازعهدهٔ تقسیم‌جزئیاتی که‌دربن‌خانهاست بیرون نمیتوانند آمدامید آنکه‌شما لطف نموده آنچه‌لایق بحال‌هرکس‌دانیدازاینجا سامان کرده بوی‌رسانیدوامیرفیروزشاه برجوع‌این‌خدمت‌مباهی گشته‌حسب‌الفرموده بتقدیم رسانیدبناء علی‌هذادرزمان‌خاقان‌منصورسلطان‌حسین‌میرزا همواره‌اولادامیرفیروزشاه‌دعوی‌تولیت‌لنگرمیکردندو بدین‌واسطه‌چندگاه‌امیرعبدالخالق فیروزشاه‌صاحب عهدهٔ‌آن امربود وفات امیرغیاث درشهور سنهٔ اربع‌وعشرین‌وثمانمائه روی‌نمود مولانا یعقوب چرخی ومولانانظام‌الدین خواموش درسلک‌مشایخ ماورالنهر انتظام داشتند وهمواره همت‌برمتابعت‌حضرت خواجه بهاءالدین نقشبندمی گماشتندخواجه حسن‌عطار ولد خواجه علاءالدوله عطار است‌ومنتظم درسلك مشایخ کبار فوتش‌دراثناء سفرحجاز درسنهٔ ست‌وعشرین وثمانمائه دربلدهٔ شیراز روی‌نمود واصحاب نعش او رااز آن ولایت بصغانیان نقل‌کرده بخاك سپردند .

شیخ محی‌الدین محمد الغزالی الطوسی بغایت عالم وزاهدو متورع بودبا سلاطین وامراءدر کمال ابهت‌و استغنا مـلاقات می‌نمود چندنوبت بگذاردن حج اسلام فایزگشت ودرکرت اخیرکه بحجاز میرفت درحدود خلبانی منتصف رمضان سنهٔ‌ثلثین و ثمانمائه درگذشت‌یکی ازفضلاء درآن باب‌گوید **بیت** وفات‌قطب جهان شیخ محی‌طوسی میانهٔ حلبست‌ومیانهٔ رمضان مولانا جلال‌الدین **یوسف** اوبهی اعلم فضلا ء زمان وافضل علماء دوران بودو دردرس سلطان المحققین وبرهان‌المدققین مولانا سعدالملة والدین مسعودالتفتازانی تحصیل فرمود مهارتش در فنون معقول‌و علوم منقول بمرتبهٔ رسید که حضرت مولوی در اجازاتی که برای آنجناب مینوشت بقلم‌کـرم رقم‌نمود که اگـردر تالیفات اینجانب برسهو بیان اطلاع یابد بعدازتامل‌و احتیاط بتعبیر بیانی وتغییربنانی اصلاح فرماید درسنه ٨١٣ که‌عمارت مدرسه شریفه وخانقاه معارف پناه‌حضرت خاقان سعیدگه در درون بلده فاخر هراة در محاذی قلعهٔ اختیار الدین واقعست باتمام رسید آنحضرت نخست رقم تدریس بروجنات حال‌جناب مولانا یوسف‌کشیده ودرروزاجلاس

پناه خواجه ناصرالدین لطف‌الله خواجه عزیزالله رادر آن مدرسه بمنصب تدریس تعیین فرمودو امرشیخی خانقاه را بجناب شیخ‌الاسلامی خواجه علاءالدین علی‌الچشتی تفویض فرموداز ثقات‌استماع افتاده که بعداز چندگاه از نصب علماء مشارالیهم مولاناشمس‌الدین محمد جاجرمی قائم مقام یکی از ایشان گشت ودر روز اجلاس ازاکابر علماء شیخ شمس‌الدین محمد خزری وازاعاظم امراء امیرعلیکه وامیر فیروزشاه بدان بقعه شریفه تشریف آوردند ومولانامحمد ازکشاف تفسیر آیه اشهدانه لااله الاهـو والملائکه والوالعلم قائما بالقسط رادرس گفتو فرمودکه برحاشیهٔ مولانا سعدالدین‌التفتازانی که برین مبحث نوشته‌شده ده اعتراض‌دارم چون‌شیخ جزری فارسی‌فهم نمیکرداعتراضات خودرا بلغت عربی بیان‌نمور مولانا جلال‌الدین یوسف اوبهی که یکی ازحضارمجلس بودفرمودکه‌نوبتی دیگرشبهات‌مذکوره رابفارسی تقریر نمائید تاامرا وسابرحاضران بر کیفیت آن اطلاع یابندو مولانامحمد جاجرمی این التماس‌را برشفقت حمل کرده آن اعتراضاترا بزبان فارسی شرح کرد آنگاه مولانا جلال‌الدین یوسف درمقام معارضه وجواب آمده شش اعتراض را بروجهی مندفع گردانید که حقیقت آن برتمامی‌حاضرین واضح گردید پس روی بامرا آورده گفت‌چهار سخن دیگربرین قیاس نمائید وبدانید که‌اگرمولانا سعدالدین همچنان کسی بودی‌که بریك حاشیه اوده اعتراض وارد شدی تصنیفاتش شرق وغرب عالم را فرو نمی گرفت‌وامیر فیروز شاه زبان بتحسین مولانا یوسف گشاده گفت امروز کاری کردی‌که هرحقی که‌مولانا سعدالدین درذمه تو‌داشت ادایافت آنجناب جواب داد که حقوق تربیت آنحضرت دربارهٔمن بمرتبه‌ایست که‌اگر صدسال آستانه اورابمژگان بروبم اندکی از بسیارآن‌ادا نمی‌شود ومولانا جلال‌الدین یوسف اوبهی‌را بحضرت نقابت منقبت ولایت شعارا میرسید قاسم انوار ارادت تمام‌بود فوتش ببلدهٔ هراة درشب شنبه پنجم شعبان سنه‌ثلاث‌و ثلثین وثمانمائه روی نمود خواجه معزالدین خلیل‌الله جامی ولد خواجه جلال‌الدین محمود بلندبودو از سایر اولادحضرت شیخ‌الاسلام احمدجام بمزید جاه و جلال ممتازو مستثنی مـی‌نمود وفاتش درماه شوال سنه هشتصدوسی وسه اتفاق افتادومشایخ‌عظام خراسان‌را از مفارقت آن‌خواجه‌عالیشان خون‌جگر ازدیده بگشاد کاشف اسرارازلی **امیر نورالدین نعمت‌الله ولی** مقتدای سادات عرب‌و عجم بودودر میدان اظهار کرامات وخوارق عادات‌ازجمیع مشایخ‌صاحب سعادات‌گوی مسابقت میر بود سلاطین زمان وحکام نافذفرمان‌سرارادت برآستان‌هدایت آشیانش می‌داشتندو علماء اعلام وفضلاء گرام وسائر اکابرو معارف آن ایام درگـاه کعبه‌اشتباهش راقبلهٔ حاجات میپنداشتند دیوان اشعار حقایق شعار آن سید ولایت دثار مشهور است‌ودر آن کتاب افادت ایاب ابیاتی که بطلوع آفتاب دولت شاهیست مسطور انتقال آن‌صاحب کمال از دارملال بمنازل بهشت عنبرسرشت درقریه ماهان کرمان‌در بیست‌وپنجم ماه‌رجب سنه اربع‌و ثلثین وثمانمائـه دست‌داد ودروقت سکرات طوطی

طبع شکر افشانش بنظم این ابیات لطافت آیات زبان بیان بگشاد **قطعه** نعمت‌الله جان بجانان دادو رفت ✿ بردر میخانه مست افتاد ورفت کل شئی هالك الا وجهه خواند بردنیای بی بنیاد رفت ✿ چون ندای ارجعی ازحق شنید زنده دل درعشق اوجان‌دادو رفت نعمت‌الله دوستان یادش کنید ✿ تانپنداری که رفت ازیاد رفت

مولانا نورالدین لطف‌الله المشتهر بحافظ ابرو

درسلك اعاظم اصحاب انشاوتصنیف واکابر ارباب انشاد و تالیف منتظم بود و آنجناب هروی‌المولد است اما درهمدان نشوو نما یافته تحصیل نمود و حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان نسبت بآن فاضل عالیشان التفات بسیار داشت و همواره اورا درمجالس خاص طلبیده همت عالی نهمت براسترضاء خاطرش میگماشت وجناب مولوی بعداز فوت آنحضرت بملازمت سدهٔ سنیه شاه رخیه شتافت وبرتوالتفات شاهزاده پسندیده صفحات احوالش تافت و آنجناب زبدة‌التواریخ بایسنقر یرا که مشتملست بروقایع وحوادث عالم وچگونگی احوال واوضاع طبقات بنی آدم درآن زمان فرخنده نشان تالیف نمود و معظم وقایع ربع مسکون رابر سبیل تفصیل تاشهور سنه ۸۲۹ درآن کتاب افادت آیاب درج فرمود **بیت** چو حافظ سخن را بدینجا رساند ✿ سپهرش بساط سخن برفشاند تاریخ وفات و موضع انتقال حافظ ابرواز دار ملال درین بیت که‌نوشته میشودمذکور است **بیت** بسال هشتصدو سی‌وچهار در شوال وفات‌حافظ ابرو بشهرزنجان بود

مولانا رکن‌الدین محمدالخوافی

جامع‌فنون‌صوری وحاوی‌علوم معنوی بود و سال‌ها دردارالسلطنه هراة بدرس و افاده قیام واقدام می نمود علماو اشراف خراسان آستان فضیلت آشیانش رامرجع وملاذ میدانستند وامرا و ارکان دولت خاقان‌عالیشان بصحبت شریف آن‌وحیدزمان تیمن وتبرك میجستندو جناب مولوی درایام شباب واوان جوانی عزم گذاردن‌حج‌اسلام فرموده ازخراسان بعراق وفارس خرامید وروزی چنددر شیراز که‌درآن زمان‌مقر اعزاز پادشاه جهانمطاع جلال‌الدین‌شاه شجاع بود ساکن گردیدو شاه شجاع که در آن اوان فرمانفرمای شیراز بود بملاقات آنجناب بسیارمیل کردو چندنوبت استدعاء حضورش فرموده لوازم‌تعظیم بجای آوردو مولانا بلطایف‌الحیل رخصت حاصل‌نموده بحجاز شتافت وبکرات حج‌اسلام گذارده شرف زیارت‌روضه منورهٔ حضرت خیرالانام علیه‌الصلوة والسلام دریافتو چون ازآن سفرمبارك بازگشته بخراسان رسید دیگر آمد شدمجلس هیچیك از سلاطین نه‌پسندیده وفات آنجناب در ۲۷ شوال سنه‌اربع وثلثین وثمانمائه روی نمودو آنصورت درظاهر بلدهٔ فاخره هراة بقریه‌عوزه و دروازه واقع بود .

خواجه ابوالوفاء خوارزمی

بتکمیل علوم ظاهری وباطنی موفق گشته و ازمبادی ایام جوانی تا اواخر هنگام زندگانی درطریق صوفیه سلوك مینمود ازنتایج طبع شریفش درعلم توحید چندرساله را مشهور است وبعضی ازرباعیات بلاغت آیاتش

بوالسنه و افواه مذکور واین رباعی ازآنجمله‌است که‌رباعی من‌از توجدا نبوده‌ام‌تا بودم ✡ این است دلیل طالع مسعودم ✡درذات تو ناپدیدم ارمعدودم ✡ وزنورتوظاهرم اگرموجودم وخواجه ابوالوفاء درخوارزم‌فی‌شهور سنه خمس‌ثلثین وثمانمائه درگذشت وهم‌درآن ولایت مدفون گشت

مولانا کمال‌الدین حسین خوارزمی درسلك‌مشاهیر افاضل زمان حضرت خاقان سعیدانتظام داشت از مجالس النفایس کـه‌مرقوم قلم گوهر بار مقرب حضرت خاقانی امیر نظام‌الدین علیشیراست چنان مستفاد میگردد که مولانا حسین ... ایام‌دولت حضرت خاقانی غزلی درسلك نظم‌کشیده که مطلعش اینست بیت ای‌درهمهٔ عالم پنهان تو پیدانو ✡ هم‌درددل عاشق هم‌اصل‌مداوا تو وطایفه‌از اجلاف فقهاء حنفی معنی‌بعضی ازابیات آنغزل‌را بحسب ظاهرمخالف مسائل فقهی تصور نموده آنجناب را تکفیر کردند وکیفیت‌را بعرض نواب پایه سریراعلی رسانیده وخدمت مولوی راجهت‌پرسش‌آن‌قضیه از خوارزم بهراة آوردند اماهرچند سعی نمودنـد مدعای خویش رابثبوت نتوانستند رسانیدند ومولانا حسین اعتراضات اعدارا بروجه صواب جواب‌گفته ازآن بلیه خلاص گردید مقصد اقصی در ترجمه مستقصی ازجمله مـؤلفات مولانا کمال‌الدین حسین است وفی‌الواقع آن‌کتاب افادت اباب درغایت فصاحت وبلاغت نوشته شده امابعضی‌ازحکایات آن ازخلـل خالی نیست وشرح مثنوی مولانا جلال‌الدین محمدرومی نیز ازنتایج اقلام بلاغت‌نظام آن‌جنابست‌شهادت‌مولاناحسین‌درخوارزم بزخم تیغ‌طایفه ازسپاه اوزبك که‌بر آن ولایت استیلا یافته بودند فی شهورسنه وثلثین وثمانمائه بوقوع انجامید قبرش‌در پایان پای‌پیرش‌خواجه‌ابوالوفاست

سید صدرالدین یونس الحسینی ازجمله اجلهٔ سادات خراسان بودو همواره درطریق‌زهدوتقوی سلوك مینمودواز جامع فضایل نفسانی شیخ‌الاسلام سیف‌الدین‌احمد تفتازانی چنان استماع افتاده که امیرفخرالدین وزیرشبی حضرت رسالت راصلی‌الله علیه وسلم بخواب دیدو پرسید که‌یا رسول‌الله امیر صدر الدین یونس فرزند شما هست یانی آنحضرت‌فرمود که بلی‌فرزندمنست‌و روزدیگردرتعظیم واحترام‌آن‌زبدهٔاولادخیرالانام بقدرامکان مبالغه‌نموده مادام که‌زمام‌اختیارسرکاروزارت‌در قبضه‌اقتدار او بود نگذاشت که هیچکس از اکابر خراسان برآنجناب تقدیم نماید و سید صدرالدین یونس در شهور سنهٔ ببلدهٔ فاخرهٔهراة وفات‌یافت واز وی یك‌پسرماند درغایت پرهیزکاری ودینداری‌سید معین‌الدین مرتضی نام‌وسیدمعین‌الدین‌مرتضی‌درسنهٔ‌ازعالم‌انتقال‌نمودو ورانیز یك‌پسر بود سیدرضی‌الدین‌عبدالاول نام‌علیهما‌الرحمهٔ‌الرضوان‌من‌الله‌العلام **خواجه صاین‌الدین علی اصفهانی** بوفورفضایل‌نفسانی‌واکتساب‌کمالات‌انسانی‌موصوف‌ومعروف‌بودودرانواع‌فنون مولفات‌عربی‌وفارسی تصنیف‌نمودشرح‌فصوص‌الحکم‌و کتاب‌مفاحص‌وشرح‌قصیدهٔ‌ابن‌فارض‌از

مخفی نماناد که‌تاریخ وفات مولانا کمال‌الدین وسیدصدرالدین‌وسید معین‌الدین رضوان‌الله‌علیهم را مولف‌این کتاب مستطاب ارقام ننموده‌اندزیراکه نسخه‌ایکه منسوب بخط‌خودمصنف مرحوم‌بوده بانسخ‌دیگر بهمین‌نهج که‌طبع‌شده بنظر رسیده ظاهراً در حین‌تالیف من‌باب تحقیق قلم صداقت‌رقم‌از تحریر آن باز داشته‌اند

آن جمله است وفات آنجناب بدارالسلطنه هراة درچهاردهم ذی الحجه سنه ۸۳۰ بوقوع پیوست مولانا **جمال الدین عبدالغفار** ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی و برادر بزرگتر مولانا کمال الدین عبدالرزاق مورخ بود در تکمیل علوم دینیه وتحصیل معارف یقینیه براماثال واقران فایق وسابق می نمود وفاتش در ۱۹ ذی حجه حجه مذکور اتفاق افتاد .

حضرت ولایت شعار امیر قاسم انوارعظم شأن آن سرور اهالی نقابت و عرفان ازان زیاده است که قلم دو زبان شمهٔ ازآن دراین أوراق بیان تواند کرد وعلو مکان آن مرجع اصحاب کرامت وایقان نه درآن مرتبه است که بنان بیان اندکی از بسیار آن بسالهای فراوان درحیز تحریر تواند آورد درباعی عالی کهری که قدوهٔ احرار است در نورضمیر کاشف اسرار است ✲ خورشید جمال ومشتری اطوار است بی شبهه امیر قاسم انور است از نفحات فوایح این نسیمات بمشام جان سالکان طریق ایقان میرسد که امیر قاسم انوار در اوایل حال دست ارادت بحضرت هدایت منقبت شیخ صدرالدین اردبیلی داده بود بعد ازچند گاه بصحبت شیخ صدرالدین علی یمنی رسیدهٔ نسبت بدانجناب نیزدر شیوهٔ اخلاص سکوت می نمود و امیرقاسم بعد از تکمیل کمالات صوری و معنوی از آذربایجان که مولد ومنشاء خدام عالی مقامش بود بدارلسلطنه هرات تشریف بارشادقرق عباد مشغولی فرموده باندك زمانی اکثراکابرواعیان خراسان درسلك مریدان آستان هدایت آشیانش انتظام یافتند ودرگاه قبله اشتباهش را مرجع وملاز خویش دانسته صبح وشام باقدام نیاز بملازمت خادمانش میشتافتند وچون آنحضرت بامیرزا شاهرخ و اولاد عظامش درغایت استغنا ملاقات می نمود وازکمال علوشان چنانچه طمع میداشتند ایشان را تعظیم واحترام نمی فرمود ازآن رهگذر غبارملال برحاشیه ضمیر میرزا بایسنقر نشست وخاطر بر اخراج آنحضرت قرار داده کمر سعی واهتمام برمیان جان بست امـا نمیتوانست که بی تمسك بهانه مکنون ضمیر خود را بظهوررساند وچون درسنه ۸۳۰ احمد لرحضرت خاقان سعید را کاردزد بوضوح پیوست که مشارالیه گاهی بملازمت آن مهر سپهر کرامت ودری برج امامت میرفته میرزا بایسنقر کیفیت حال بعرض پدررسانید و رخصت اخراج امیرقاسم انوار حاصل گردانیده اینمعنی را بخدام عتبه علیه اش پیغام داد لاجرم آن حضرت عزم سفرماوراءالنهرجزم کرده ودرآن ایام غزلی درسلك نظم کشیده که مطلعش این است بیت ای عاشقان ایعاشقان هنگام آن شد کزجهان ✲ مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان ومقطع این بیت قاسم سخن کوتاه کن برخیزو عزم راه کن ✲ شکر برطوطی فکن مردارپیش کرکسان وچون امیرقاسم انوار نورالله مرقده بانوار- مراحم طی منازل و مراحل فرموده ببلدهٔ فاخره سمرقند نزدیك رسید امرا وصدورمیرزا الغ بیك دراندیشه افتادند که آن حضرت نقایت منقست التماس نماید که جهته ملاقات پادشاه خجسته صفات ببارگاه سلطنت تشریف آوردند یاآنکه میرزا الغ بیك رابه ـ

ملازمت سده سنیه امامت برند وچون حضرت امیر بشهرسمرقنددرآمدند بحسب اتفاق گذر ایشان بر در ارك افتاده دانستند که‌میرزا الغ بیك آنجاست بی‌تکلف بقلعه بالا رفته با آنجناب ملاقات فرمودند ومیرزا الغ‌بیك بشرف دیدار فایض‌الانور آن مرجع اولاد سیدابرار علیه‌الصلوة والسلام من‌الله‌الملك‌الغفار فایز گردیده‌ازز‌بان گوهر بارش سخنان درویشانه و کلمات محققانه شنیده درهمان مجلس حلقه ارادت درگوش کشیده و غاشیه حسن عقیدت بردوش افکنده‌وچند سال امیرقاسم‌انوار در کمال جاه وجلال در آن دیار بسر برده دراواخرایام حیات کرت دیگر دیارخراسان‌را بنورحضور منور گردانید و درشهور سنه سبع‌وثلثین وثمانمائه وفات یافته درقصبه خرجرد ازولایت جام مدفون گردید از آثارقلم دررنثار آنحضرت دیوان‌غزلیات مشتمل‌براشعارحقایق صفات درمیان فرق انام اشتهار تمام دارد وایضا مثنوی مختصرانیس‌العاشقین‌نام ازجمله منظومات آن قدوهٔ اولاد خیرالانام است‌علیه‌الرحمة والرضوان‌من‌الله‌الرحیم‌المستعان **مولانا فصیح‌-الدین محمدبن** محمدبن‌علا بوفورعلم ودینداری ومزید فضل وپرهیزکاوی از سایر اکابردیارخراسان امتیاز تمام داشت وهمواره بلوازم‌درس وفتوی‌پرداخته نقش افاده‌بر الواح خواطرطلبه‌علوم می‌نگاشت وباآن‌که خاقان سعیدچند نوبت ازآن‌جناب التماس قبول مناصب شرعیه نمود اصلا به تکفل‌امری ازآن امور راضی نشد وتعهد نفرمودمع ذلك حضرت شاه رخی‌اکثرقضایاء شرعیه را باستصواب آن فاضل افادت آیاب فیصل میداد ومادام‌که ازآنجناب استفسار نمی‌نمود بنفاذحکمی‌از احکام دینیه زبان نمی‌گشود ومولانا فصیح‌الدین دروقتی عمرعزیزش ازهشتادمتجاوزبود بیلدهٔ فاخرهٔ هراةدرمنتصف جمادی‌الاخرسنه سبع وثلثین وثمانمائه در گذشت و در کازرگاه در پایان مرقد معطر مقرب حضرت باری‌خواجه عبدالله انصاری قدس سره مدفون‌گشت و برادرزاده مولانا فصیح‌الدین‌خواجه ابوالمکارم خواجه‌علاءالملك خانزادهٔ مجیرالملك بنت خانزاده علاء-الملك ترمذی بودکه از نقباء ترمذ بمزید جاه و جلال ممتاز ومستثنی‌می‌نمود و خواجه ابوالمکارم باوجود علونسبت‌بوفور فضل‌وادب ازسایرمشایخ جام بلکه از اکثر اکابر و صنادیدآن ایامٔ امتیاز تمام داشت و بجودت طبع نقاد وحدت ذهن وقاد موصوف‌بوده بقلم بلاغت رقم ابیات ومنشات‌فصاحت‌آیات براوراق روزگارمی‌نگاشت بجود وسخاوت مشهوربود وبمحاسن اخلاق‌وکرایم اطوار بر السنه وافواه مذکور وآنجناب را خاقان سعید میرزا شاه رخ در اواخر ایام برسالت بنگاله مامورگردانید وخواجه ابوالمکارم حسب‌الفرمان بدان خطه که اقصی‌ممالك هندوستان است شتافت ومضمون‌رسالت را با بلغ عبارتی‌بعرض سلطان محمود که حاکم آندریا بود رسانید وبر طبق آیه کریمه‌و ماتدری نفس بای ارض تموت وفات آن‌خواجه‌خجسته صفات همدران ولایت دست دادو چون تاریخ آن واقعه راقم حروف را معلوم نبود خامهٔ سخن‌گذار بتحریر آن زبان نگشود ازخواجه ابوالمکارم سه پسرماند خواجه ابوالفتح درولایات جام قایم مقام

پدر ذوی‌الاحترام گشت و بسبب مکارم اخلاق صیت بزرگی‌او از فرق فرقدی درگذشت .

خواجه‌محمد اصغر که ازخورشیدخاور دراطراف آفاق‌اشهرست پسر بزرگتر خواجه ابوالفتح است و آنجناب در ایام‌شباب در درس مولانا معزالدین شیخ حسین و بعضی دیگر ازعلماء افادت‌مآب بتحصیل‌علوم محسوس ومفهوم قیام نمود وباندك زمانی بدرجهٔ کمال‌مترقی‌شده قصب‌السبق ازامثال واقران دربود وخواجه محمد اصغراگرچه بشرف وسمونسبت ووفور علم وفضل وحسب اتصاف‌داشت اما درشت‌گوی ومزاج دوست بود وهمواره بتیغ زبان قلوب طوایف انسان مجروح گردانیده از رنجش ایشان اندیشه نمی‌نمود در اوایل ایام جهانبانی‌خاقان‌منصور سلطان حسین میرزا دراکثرمجالس‌زبان بمنقبت امیر علیشیرمیگشاد وبواسطه آن خاقان‌منصور بجلاء وطن آن‌جناب فرمان داد بناء علی‌هذا از جانب خراسان بعراق وآذربایجان شتافت ومنظور نظر یعقوب سلطان شده التفات ورعایت بسیار یافت ودرشهور سنه تسع‌وتسعمائه بعد ازفوت یعقوب‌پادشاه خبرفوت‌امیرعلیشیر نیزشنیده بموجب‌حدیث‌حب‌الوطن‌عنان‌بصوب‌خراسان منعطف گردانید بعد از وصول روزی‌چند در دارالسلطنهٔ هرات رحل اقامت انداخت‌ودراواخر ایام‌حیات بتربت مقدسه جام‌شتافته‌در محرم سنه۹۱۳ لواء توجه بعام آخرت برافراخت خواجه شهاب‌الدین ابوالمکارم نسب شریف آن عمده اکابرواعاظم بشش واسطه بحضرت‌شیخ اسلامی‌احمدالجامی قدس سره اتصال می‌یابد ووالد والد ماجد مولانا حمیدالدین‌عتیق الله بن‌مولانا‌یحیی نیز درسلك اکابر فضیلت انتما منتظم‌بود ودرآنزمان فرخنده نشان چند سال دربلدهٔ هراة بلوازم امراحتساب قیام می‌نمود و درشهور سنه ۸۳۳ در صباحی که باداء نماز بامداد مشغولی می کرد داعی‌حق را لبیك اجابت گفته درحین‌سجده روی بجناب عدن‌آورد وچون یك شعبه‌از نسب‌مسود اوراق بمولانا مومی الیه اتصال‌می‌یابد خامهٔ مشکین‌عمامه درتعریف‌خدامش‌زیاده ازین‌مبالغه‌نمی نماید .

شیخ زین‌الدین ابوبکرالخوافی علیه‌الرحمة من‌الله‌الوافی ازجمله اولیاء عظام بمزید‌تتبع سنن‌سنیه نبویه‌علیه‌السلوة‌و لسلام‌امتیاز تمام‌داشت‌ومدتی مدیددرظاهرهراةرتبت بخش محراب بود همت عالی نهمت برارشادامت میگماشت‌وازجملهٔ خلفاء‌شیخ نورالدین عبدالرحمن مصری‌بود ودر سلوك طریق ریاضت و معرفت مبالغه نموده بدرجات عالیه ترقی‌فرمود حضرت خاقان سعید وامرا وارگان دولت آن پادشاه صاحب تائید همواره قدم‌ارادت‌ملازمتش‌می کردند وبصحبت حسب رتبتش تیمن جسته‌لوازم حسن اعتقاد بجای می‌آوردند وفاتش درشب یکشنبه دوم شوال سنه ثمان وثلثین وثمانمائه بعلت طاعون اتفاق‌افتاد ونخست درقریهٔ مالین مدفون شد وازآنجا اورا بدرویش آباد نقل کردندو ازدرویش آباد بجوار عیدگاه هراة بردند وخواجه غیاث‌الدین پیر احمد خوافی برسر مزارش عمارت عالی ساخت وهنوزآثار آن‌بنا باقیست ازحضرت مخدومی‌ابوی مرحومی

امیرخواند محمد استماع افتاده که‌چون درسال مذکور بلاء وبا در بلده فاخرهٔ هراة و توابع شیوع یافت جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاء الدین عمر رفتندوالتماس نمودند که‌دعا کرده رفع آن بلیه‌رااز حضرت مجیب‌الدعوات مسالت نمایدشیخ جوابداد که منتقم جبار بمرتبهٔ درقهر است که‌هر کس دست‌بدعا برمیآرد بردستش میزند واگرزبان بشفاعت گردان مینسازد زبانش‌ازکام‌می‌افتد وآن‌جماعت‌ازمجلس‌شیخ بهاءالدین عمر نزدشیخ‌زین‌الدین‌رفته‌همان‌سخن درمیان‌آوردند وشیخ‌زین‌الدین‌دعا کرده طاعون برزبانش برآمد وبآن‌علت‌وفات یافت.

قاضی صدرالدین محمد بن قاضی قطب‌الدین عبدالله‌الامامی بعد ازفوت پدر بزرگوار خویش مدتی‌مدیددردار السلطنه‌هراة وتوابع‌ومضافات بلوازم امر جلیل‌القدر قضا قیام مینمود ودرفیصل‌قضایا فرق برایاطریق امانت ودیانت مسلوک‌داشته اصلا میل ومداهنه نمی‌فرمود بجودت طبع وحدت ذهن‌اتصاف داشت و احیاناً اشعار دلفریب نظم کرده برلوح‌بیان مینگاشت درششم‌شوال سنه۸۳۸ بعلت‌طاعون درگذشت ودرکازرگاه بحظیره قضات امامی‌مدفون گشت.

مولاناضیاء الدین نورالله الخوارزمی عالمی‌نحریر و فاضلی روشن ضمیر بود وسالهادر مسجد جامع بلدهٔ هراة بامرپیش‌نمازی وخطابت‌مشغولی مینمود مشهور است که‌قوت عربیت وبلاغت آن‌جناب بمرتبهٔ‌بود که‌هرجمعه درراه‌مسجد جامع‌خطبه‌غیر مکرر انشاکرده بسمع‌خلایق میرساند واونیزدرسنهٔ مذکوره بمرض‌طاعون گرفتار گشته جان شیرین برافشاند قبرش‌درکازرگاه است درپایان پای مقرب حضرت هاری خواجه عبدالله انصاری متصل بمقبرهٔ جناب مغفرت انتما مولانا فصیح الدین محمد علا رحمهما الله تعالی

مولاناجلال‌الدین‌محمدقائینی واعظی متورع وفاضلی متدین بود و چندگاه دربلدهٔ فاخرهٔ هراة بلوازم امر احتساب‌قیام مینمود ورخصت حدیث ازشیخ محمدجزری داشت وهمواره‌نقش افاده برالواح خواطر طلبهٔ حدیث می‌نگاشت در سنهٔ‌مذکوره‌چون مردم‌از وبا گریزان گشته ازشهربیرون میرفتند آنجناب آن طایفه‌را منع می کرد و بالاخره علت‌طاعون بروی مستولی‌شده روی‌بعالم‌آخرت آورد مدفنش قریهٔ‌جغرتانست وازآثار اومدرسه ایست‌درجانب جنوب مسجد جامع‌هراة مشهور بمدرسه‌پیش‌بردمولانا **شمس‌الدین محمداوحد** مدرس مدرسهٔ سبز برامان وپیش‌نمازوخطیب مسجدجامع مهدعلیا گوهرشادآغا بود ودرسنهٔ مذکوره بمرض طاعون ازعالم‌انتقال نمود.

شیخ ابوسعید بن شیخ شمس الدین بن قاضی جلال‌الدین محمودالامامی برادر زاده قاضی قطب الدین عبد الله بود و در سنه مذکوره بعلت مسطوره از جهان فانی رحلت فرمود.

خواجه عبدالقادر گوینده درانواع فضایل نصاب‌کامل حاصل‌داشت ودرعلم

موسیقی وادوار هیچکس ازابناء روزگار باوی خیال مساوات پیرامن خاطر نمیگذاشت
ودرعلم قرائت وشعروخط بغایت ماهر بود ودرنوشتن کتابهٔ بقاع خیر ید بیضا مینمود ودر
اوائل حال بدارالسلام بغداد درمصاحبت سلطان احمدجلایر بسر میبرد و سلطـان ازوی
بیارعزیز تعبیر نموده پیوسته التفات بسیار اظهارمی کردوچون فراشان قضاوقدر شادروان
سلطنه سلطان احمدجلایر را درنوشتند خواجه عبدالقادر درسلك مصاحبان و ملازمان
میرزا میرانشاه انتظام یافت وبرتوانوار عاطفت شاهزاده عـالـی منزلت بـروجنات
احوالش تافت ازمجالس النفایس چنان معلوم می شود که درآن اوقات که میرزامیرانشاه
جهة خبط دماغ مرتکب امور نالایق میشد وحضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان تادیب
اورا پیشنهاد همت ساخته بقتل ندماء شاهزاده امرفرمود خواجه عبدالقادر مجال یافته
بگریخت وبعدازچندگاه درلباس قلندران نزدیك بارگاه سپهراشتباه شتافته چون چشم
حضرت صاحبقرانی برویافتاد بآواز بلند خواندن قرآن آغاز کرد وازمشاهدهٔ آنحالت
خسرو جمشید منزلت متبسم گشته این مصرع برزبان راند ع ابدال ز بیم چنگ درمصحف
زد آنگاه قامت قابلیت خواجه را بخلعت عفو واحسان آرایش داده ابواب تربیت ورعایت
برروی روزگارش بگشاد وخواجـه عبدالقادر بعداز فوت صاحبقـران گیتی ستان در
ملازمت پادشاه عالیمکان شاهرخ سلطان بسر می برد تادرشهورسنهٔ ۸۳۸ بواسطه عارضهٔ
طاعون آهنك سفرآخرت کرد.

سیدنورالدین محمد بن الامیرالکبیر الشهیر سیدشریف الدین علی الجرجانی
بعلو نسب وشرف حسب ومحاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف ومعروف بود در سنه
ثمان و ثلثین و ثمانمائه درخطهٔ شیراز بمنزهات جنات عدن انتقال فرمود.

مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شیخ علی بصفت ورع ودین داری و تقوی
و پرهیزکاری اتصاف تمام داشت وپیوسته بسرانجام اموراهل اسلام قیام نموده نقش خیر
خواهی برصحیفهٔ ضمیرصغیر وکبیر می نگاشت درمطلع سعدین مذکوراست که مولانا
محمد شیخ علی نوبتی بعرض خاقان سعید رسانید که احداث صابون خانه بدعتست و منع
مسلمانان ازآن امر نامشروع آنحضرت درآن باب عذری برزبان آورد خدمت مولانا در
حضورپادشاه روی بآسمان کرده گفت خدایا می بینی که حکم ترا می رسانم واین مغول
بچه نمی شنود خاقان سعید مغفور ازشنیدن این سخن متغیر شده فی الحال فرمان داد که
صابون خانه را براندازند وجهت پختن صابون رعیت را مواخذه نسازند و مولانا محمد
درروز جمعه ۲۱ ربیع الاول سنهٔ ۸۴۲ ازعالم انتقال نمود اوقات حیاتش صد و بیست و
هفت سال بود.

استاد قوام الدین معمارشیرازی قدوهٔ مهندسان زمان ومرجع معماران دوران
بود وازجمله آثارآن استاد نادره کار دردارالسلطنه هراة عماراة عالیاب مهد علیا گوهر
شاد آغاست حکایت مشهور است وبرالسنهٔ وافواه مذکور که نوبتی حضرت خاقان سعید

بسبب عمارتی ازاستاد قوام الدین رنجیده مدت یك‌سال اورا رخصت درآمدن بیارگاه عالمپناه ارزانی نداشت وچون استاد درعلم نجوم نیزماهر بود تقویمی استخراج کرده بعدازآنکه اجازت ملازمت یافت آن‌راپیش‌برد حضرت خاقان‌سعید تبسم‌نموده این بیت بروی خواند که **بیت** توکارزمین‌را نکوساختی ✿ که‌باآسمان نیزپرداختی انهدام‌بناء حیاة استاد قوام الدین درغرهٔ شعبان سنهٔ ۸٤٤ اتفاق افتاد.

مولاناعمادالدین‌عبدالعزیز ابهری سرآمدعلماء روزگار واعلم‌فضلاءفقاهت دثار بود و در اواخر اوقات زندگانی بعزم گذراندن حج اسلام ودریافت‌سعادت‌زیارت حضرت خیرالانام علیه‌الصلاة والسلام ازخراسان توجه فرمود وبعداز ادراك آن دولت عظمی و مراجعت ازیثرب وبطحا نزدیك به ولایت شام در قریه علا بتاریخ ۱۸ رجب سنه۸٤۳رخت‌بعالم بقا کشید.

مولانا یحیی سیبكدرسلك افاضل دیار خراسان انتظام داشت و همواره بقلم گوهرنگارنقش تالیف و تصنیف برورق روزگار می‌نگاشت ومنثورات بلاغت صفاتش درغایت خیال‌انگیزیست و منظومات لطافت آیاتش در نهایت رنك آمیزی چناتچه در مجالس النفایس مسطوراست مولانا یحیی نخست تفاحی‌تخلص می‌کرد وبعدازآن‌تفاحی را بفتاحی مبدل ساخت وخماری واسراری نیز تخلصهای آنجنابست ازغزلی که فتاحی تخلص نموده این‌دوبیت بخاطربود ثبت‌افتاد**بیتین**ایکه‌دورلاله ساغرخالی‌از‌می‌میکنی✿ رفت عمراین‌داغ حسرت‌رادواکی‌میکنی✿ همچوبلبل های هوئی کن که برخواهدپرید✿ مرغ‌روح ازشاخسارعمرتاهی‌میکنی وازجمله‌غزلهائی که‌اسراری‌تخلص فرموده‌غزلیست که‌درتتبع‌خواجه‌حافظ‌شیرازی گفته واین بیت‌ازآن‌غزلست **بیت** اره‌برك کتب‌ای‌نیکبن زان نیزشد ✿ تابردبیخ نهال‌عقل وایمان شما وازجملهٔ رسائل منظومه‌مولانایحیی یکی‌تعبیر خوابست وآن‌رساله‌رابابن‌بیت افتتاح‌کرده که **بیت** ای‌برون وصفت زتعبیر و کلام ✿ داوربیدار وحی‌لاینام واز مولفان نثرآن فاضل پسندیده صفات شبستان‌خیال وحسن دل مشهوراست وبسیاری‌ازنکات‌غریب‌درآن‌دونسخه مسطور وفاتش در سنهٔ اثنی و خمثین وثمانمائه اتفاق افتاد.

مولانا شرف‌الدین علی‌الیزدی اشرف‌فضلاء ایران والطف علماء دوران بود بکمال‌دانش وسخنوری‌علم گشته‌وبجمال فطنت‌وهنر پروری از امثال واقران درگذشته عقود منشوراتش کامثال اللؤلوالمکنون‌فرح‌بخش‌خاطرودر منظوماتش‌درنظردیده‌وران مبصربهتراز عقود جواهر**بیت** روشن‌روان وتیززبان وبلندقدقدر✿ محفل‌فروز وانجمن آرای وسرفراز ومولانا شرف‌الدین علی‌همواره در فارس وعراق نزدسلاطین عظام معززو محترم میبودو بقلم لطایف نکار مولفات بدایع آثاربرصحایف روزگارواوراق لیل‌ونهار تحریر مینمود ازآنجمله یکی کتاب بلاغت ایاب ظفرنامه‌است که باعتقاد راقم حروف‌درفن‌تاریخ بلطافت‌ونظافت‌آن دراسلوب فارسی نسخه مکتوب نیست وآنکتاب

شریف بواسطه حسن اهتمام میرزا ابراهیم سلطان درشهور سنه ثمان و عشرین وثمانمائه باتمام رسیده چنانچه کلام صنف فی شیراز بحساب جمل از آنسال خبر میدهد وحلل مطرز ومنتخب آن در فن معما ولغز و شرح قصیده برده و کنه المراد درعلم وفق اعداد ازجمله نتایج واقلام بلاغت نظام آنفاضل عالیمقام است وفاتش در تفت یزددر شهور سنه ۸۳٤ اتفاق افتاد و درخانقاهی که مسکنش بود مدفون شد ،

مولانا شهاب الدین عبدالرحمن لسان ولد مولانا عبدالله بود ونسبش ازجانب مادر بقدوة المستبحرین فخر الملة والدین الرازی می پیوست ومولانا شهاب الدین مدتی در کمال اعتبار واحترام ملازمت حضرت خاقان سعید می نمود وبیمن عاطفت آن حضرت آن جناب را چندان تمول حاصل گشت که هزار غلام زرخر بدداشت وباقی اشیا را برین قیاس باید کرد ازجملهٔ آثار مولانا شهاب الدین حمامی است که درمیان بازار ملك ساخته وكاروان سرائی که در بازار فیروزآباد طرح انداخته ازثقات استماع افتاده که در روزیکه حمام مذکور باتمام رسید ومولانا بآنجا درآمد یکی ازمصاحبان که همراه بود پرسید که درین حمام چه مبلغ خرج شده است جوابداد که هشت دینار مروی آنشخص تعجب نموده ازحقیقت این سخن استکشاف نمود مولانا گفت غلامان من بنای این حمام را ساخته اند وسایر مصالح پیشه ورمصالح آن را ترتیب نموده وبنا بر آنکه غلام قلعی کر ندارم دی روزهشت دینار دادم که زنجیر ابواب این عمارت را قلعی کردند وفات مولانا شهاب الدین درروز شنبه ۲۸ جمادی الاخری سنه ۸۵۸ اتفاق افتاد مدت عمرش هصت وسه سال بود **مولانا جلال الدین عبدالرحیم صدر** برادراعیانی مولانا شهاب الدین بود ودرغایت عظمت واقتدار بصدارت میرزا بایسنقر ومیرزا علاء الدوله قیام می نمود ازفنون فضایل وکمالات بهرهٔ تمام داشت وپیوسته نقش تربیت ورعایت افاضل وعلما برصحیفهٔ ضمیر مینگاشت وچون مولانا جلال الدین ترك روش آبا و اجداد گفته شرط ملازمت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله بجای می آورد ودر کسوت سپاهیان بسر برده درغایت تجمل وحشمت سلوك می کرد میرزا الغ بیك تصور فرمود که جمال حالش بحلیهٔ علم ودانش محلی نیست بنابران طریقهٔ خدمت اختیار نموده ازینجهة نسبت بجناب صدارت منقبت بدمزاج شده روزی بملاحظه آنکه اورا متاذی سازد صحیفه مشتمل بر بعضی ازمسایل علم ریاضی وهیئت بوی داده گفت مرادرین سخن دغدغه ایست واین وفن موروثی تست لایق آنکه مطالعه نموده رفع آن شبه نمائی ومولانا لحظهٔ درآن صحیفه نگریسته وسخن اورا معلوم فرموده ازمیرزا الغ بیك پرسید ترددی که درخاطر اشرف اعلی افتاده دراصل سخنست یا وقتی بر ضمیر انور گذشته آنحضرت جوابداد که مرا درین سخن شبه روی نموده مولانا گفت بفرمائید میرزا الغ بیك آنچه بخاطرش رسیده بود تقریر کرد مولانا جلال الدین آن دغدغه را بتقریر دلپذیر جواب گفت چنانچه میرزا الغ بیك برجودت طبع اواطلاع یافته مراسم تحسین بتقدیم رسانید وفات مولانامذکور درسنه ۸٤۹ دست داد اوقات حیاتش مانند پدروبرادر شصت وسه سال بود .

مرتضی صحاف در کمال ورع و تقوی بود و در اواسط زمان حضرت خاقان سعید
بشرکت مولانا عبدالجلیل قاینی تعهد منصب احتساب نمود و پادشاه شریعت پرور دست
تصدی اورا بتمشیت آن امر خطیر قوی ساخت تا در خانهٔ هر کس از امرا و ارکان دولت
شراب یافت برخاك ریخته سوچی خانهارا بر انداخت وچون نوبت بشرابخانهٔ شاهزادگان
عظام رسید جناب مرتضوی وخدمت مولوی از کشته شدن اندیشیده در شهور سنه ۸٤٤
بعرض حضرت خاقانی رسانیدند که بیمن معدلت و شریعت پروری خدام آستان شهریاری
مستی جز درچشم مشکین خطان خطائی مشاهده نمی توان کرد اما خمخانهاء شاهزادگان
سعادت انتما میرزا محمد جوکی و میرزا اعلاء الدوله از شراب ناب مالامالست و اندیشهٔ
وصول بآنجا جهة ریختن شراب امری محال ع آنجا مگر شمال وزد یا صبا رسد پادشاه
اسلام بعد از شنیدن این کلام بنفس نفیس سوار شده بدر شرابخانه آن دو شاهزاده تشریف
برد وسید مرتضی ومولانا عبدالجلیل را فرمود تا با محتسبان خود باندرون رفته تمامی
شرابهارا ریختند وبسیاری بادهٔ حمرا در آن خمخانها بمثابه بود که از شراب ناب جوئی
از یاقوت مذاب درمیان کوچه روان گشت و رندان می پرست از استشمام رایحه آن از دست
رفته در غایت حسرت کلمه (یالیتنی کنت ترابا) برزبان ایشان گذشت نقلست که بعد از ین
واقعه بچندگاه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر درقریه از بلوکات هراة سوخچانه
طرح انداخت وصباحیکه شاهزاده در پای تخت جد بزرگوار خویش ایستاده بود سید مرتضی
پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاهزادگان داعیه دارند که در بلوکات شرابخانه
سازند حضرت خاقان سعید فرمود که هر کس که برین امر اقدام نماید بفرمایم تا دیده اورا
از چشم خانه بیرون کشند میرزا محمد که این تهدید شنید از سر آن اندیشه در گذشت و پس
از روزی چند به پل مالان رفته در کنار هراة رود لحظه بتجرع باده خوشگوار مشغول
گشت در آن اثنا بر ملازمان غضب فرموده بدست قهر شمشیر از نیام بر کشید و آنجماعت
گریزان شده شاهزاده از عقب ایشان اسب برانگیخت قضارا در آنوقت سید مرتضی جهت
مهمی متوجه پل مالان بود بیك ناگاه چشمش برمیرزا محمد افتاد که در غایت خشم شمشیری
برهنه در دست متوجه اوست لاجرم برهلاك خویش مُتیقِّن شد واز مرکب فرود آمده کلمه
توحید برزبان رانده بایستاد اما میرزا محمد چون جناب مرتضوی را بدان حال دید شمشیر
درغلاف کرد واز اسب پیاده شده زبان باداء سلام بگشاد و گفت سید تو می پنداری که من
مسلمان نیستم و حکم شریعت را گردن نمی نهم اکنون بیا ومرا تعزیز کن سید آنحضرت
رادعای خیر گفته فرمود که تعزیز شما همین بس است که از اسب فرود آمدید و طریقهٔ انقیاد
وتسلیم بجای آوردید غرض از عرض اینحکایت آنکه چون در آنزمان سلاطین عالیشان
باینمرتبه در ترویج ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت غرا می کوشیدند یوماً فیوماً ساحت
مملکت سمت وسعت می گرفت وساعة فساعة ریاض دولت صفت خضرت و نضارت پذیرفت
رباعی سرسبزی نهال سعادت بباغ ملك بی رشحه عیون شرایع طمع مدار ☆ لیکن زلال

چشمهٔ دین کی شود روان بی باری سیاست شاهان کامکار مولانا کاتبی نیشابوری **محمد بن عبدالله نام** داشت واز جمیع شعرا زمان حضرت خاقان سعید بلطف طبع وحدت ذهن ممتاز ومستثنی بودو درتمامی اسالیب نظم معانی غریبه درج می نمود بتخصیص در قصاید دیوان غزلیاتش بغایت مشهور استو در اکثر قصاید کثیرالفوایدش مدح وثناء میرزا بایسنقر مسطور رساله تجنیسات وذوالبحرین و ذوالقافیتینو حسن وعشق وناظر ومنظور وبهرام و گل اندام ومحب ومحبوب ازجمله مثنویات آن شاعر شیرین کلام است وابیات وحکایات این رسایل درغایت لطافت وانتظام مولانا کاتبی درشهور سنه ۸۹۳ در ولایت استرآباد بمرض وبا مبتلا گشته ببستر ناتوانی افتادو درحال سکرات این قطعه نظم کرده زبان به بیان آن بگشاد **قطعه** زآتش قهروبا گردید ناگاهان خراب ☆ استر آبادی که خاکش بود خوشبوتر زمشك اندرو ازپیرو برنا هیچکس باقی نماند ☆آتش اندر بیشه چون افتدنه ترماند نه خشك

باباسودائی از ولایت ابیورد بود ونخست خاوری تخلص می نمود ناگاه جذبه بوی رسیده ومدتی سروپای برهنه درکوه وصحرا میگردیدچون نوبت دیگر بحال خویش آمد سودائی تخلص کرد وپیوسته درمدح میرزا بایسنقر قصاید غرا بنظم می آورد گاهی بگفتن غزل نیز میل می فرمودوهمواره زبان باداء سخنان هزل آمیز می گشودچون عمرش ازهشتاد تجاوز گشت درسنهٔ بابیورد درگذشت این مطلع ازاشعار اوست که **بیت** غیرت خال ورخت وردوخطت ریحانست ☆ دهنت غنچه ودندان در و لب مرجانست

مولانا محمود عارفی که ازمشاهیر شعراء زمان حضرت خاقانی بود وملقب به سلمان ثانی دیوان غزلیاتش مشهور است واین مطلع درآن اوراق مسطور که **بیت** عهد کردم که نیایم بدر ازمیخانه ☆ تابآن دم که مراپر نشود پیمانه وازجمله مثنویات مولانا عارفی کوی وچوکان نظمی است درکمال جودت واین سه بیت درتعریف اسب از آن کتابست **نظم** چون کوی سپهر کردبستی ☆ میدان میدان چوگوی جستی ☆هرگاه که درعرق شدی غرق ☆ باران بودی ودرمیان برق ☆ آویخته صرصر از دم او ☆ بگریخته آذر ازسم او وفاتش در سنهٔ بدارالسلطنه اتفاق افتاد.

امیرشاهی موسوم بآقملك بود وچون نسبش بسرداران سبزوار می پیوست ومذهب شیعه داشت شاهی تخلص مینمود نوبتی میرزا بایسنقر اوراطلبیده فرمود که مناسب آنست که این تخلص را بما گذاری وتواشعار خودرا بتخلص دیگر مرسل سازی امیر شاهی این معنی را قبول نکرد بنابر آن حضرت بایسنقری بآن مهرسپهر سخنوری کم التفاتی آغاز نهاد گویند که روزی امیرشاهی باتفاق جمعی ازابناء جنس بدرگاه آن پادشاه عالیجاه رفت ومیرزا بایسنقر آن جمع را طلبیده امیرشاهی را بارنداد امیرشاهی درآن بساب این غزل گفته نزدآنحضرت فرستاد **غزل** ایکه در بزم طرب جام دمادم می زنی ☆ خون دل

تبری که بردل‌های بی‌غم‌میزنی ✿ بازکن ازخواب ناز آن‌نرگس رعنا که‌عمر✿میرود چون‌دورگل تاچشم‌برهم میزنی ✿ میگشائی‌طره‌ودلها بغارت میبری ✿ مینمائی‌چهره‌و آتش‌بعالم میزنی ✿ میکنی محروم ازبن‌در شاهی‌درمانده‌را ✿ دست‌رد برسینهٔ یاران محرم میزنی ازثقات استماع افتاده‌که امیرشاهی در مدت حیات دوازده هزار بیت در سلك‌نظم‌کشیده وازآن‌جمله هزاربیت کهحالادرمیان فضلا مشهور است دیوان ساخته تتمه‌را بآب ابطال بشست وفی‌الواقع آن هزار بیت مطبوع طباع جمیع افاضل عالم و مقبول‌ضمایرتمامی اکابر فضلای بنی‌آدم افتاده‌وتاغایت هرکس بمطالع آن‌اشعاربدابع آثار فایزشده زبان‌بیان به‌تعریف وتحسین گشاده انتقال امیرشاهی بجوار مغفرت‌الهی درولایت‌استرآباد فی‌سنهٔ۸۵۷ روی‌نمود ونعش‌اورا بسبزوار برده درمقبرهٔ آباواجداد دفن‌کردند خواجه‌اوحد سبزواری‌درمرثیه آن‌فارس میدان سخن گذاری مرثیه گفته‌که یك بیت‌ازآن اینست **بیت** گوبشو زیروزبر ازاشك‌و آهم سبزوار ✿ زانکه شهرشاه بی‌شاهی نمی‌آیدبکار

مولانا شمس‌الدین الهروی شاگرد مولانا معروف خطاط بود وبیمن‌تربیت میرزا بایسنقر درحسن‌خط بمرتبه ترقی‌نمود که‌بسیاری از خطوط خویش رابنام یاقوت مستعصمی کرد ومبصران نکته‌دان این‌معنی‌را قبول فرمودند.

مولانا جعفر تبریزی درتحریر انواع خطوط درجه کمال‌حاصل داشت بتخصیص درنسخ تعلیق ومولانا اظهر ومولانا شهاب‌الدین عبدالله آشپز ومولانا شیخ‌محمود که چون ابن‌مقله‌صیرفی وقت‌ویاقوت زمان بودند درشاگردی مولانا جعفر بآن‌مرتبه‌تصاعد نمودند راقم‌حروف گوید که‌چون شمهٔ ازحال افاضل‌زمان خجسته‌نشان خاقان‌عالی‌مکان شاهرخ سلطان درسلك بیان انتظام یافت وقت‌آنشد که‌خامهٔ سخندان درتحریر وتقریر وقایع ایام پادشاهی اولادآن پادشاه سعید مغفورشروع نماید وذیل این‌جزو را بذکر مجملی‌از احوال سایر سلاطین آن‌دودمان دولت‌قرین بیاراید ومن‌الله‌الاعانه والتوفیق

ذکر رکن‌السلطنه والخلافه میرزا علاء الدوله

اختر نوربخش برج نامداری وگوهرشب افروز درج‌کامکاری میرزا علاء الدوله که‌اسن‌اولاد میرزا بایسنقر بود وبوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و صورت خوب وسیرت مرغوب ازسایر شاهزادگان خاندان‌تیموری ممتاز ومستثنی‌می‌نمود وذات‌حمیده صفاتش بعدل‌وانصاف مایل ووجود فایض‌الجودش موصوف بحسن کردار ولطف‌شمایل اماآنجناب بتمهید اساس‌عیش وعشرت وانبساط بساط لهو ومسرت شعف و رغبت تمام داشت وازرسوم جلادت وجهانگیری عـاری بوده غیر خیال شرب‌می گلـرنك واستماع آوازدف وچنك نقشی برلوح ضمیر نمی‌نگاشت مع‌ذالك حضرت‌خاقان سعید بعدازفوت میرزا بایسنقر اورا بامارت دیوان‌اعلی نصب کرده زمام‌امورملك ومال من‌حیث‌الاستقلال درقبضهٔ اقتدارش نهاد و شاهزاده بموجب کلمه (الوالدالحر یقتدی بابائه العـز) عمل

نموده ابواب لطف واحسان بروی روزگار طبقات انسان بگشاد ودر وقتی که حضرت خاقان سعیدرایت نصرت آیت جهة دفع طغیان میرزا سلطان محمد بصوب عراق برافراشت میرزا علاء الدوله را مجدداً منظور نظر شفقت گردانیده در بلدهٔ فاخرهٔ هراة قایم مقام گذاشت وچون حضرت خاقانی در ملك ری از جهان فانی فانی بعالم جاودانی انتقال نمود میرزا علاء الدوله بخیال استقلال بر تخت سلطنت واقبال نشسته ابواب خزاین برروی امرا و لشگریان بر گشود بیت در گنج بگشاد ولشگر بخواند بدامن زروسیم وگوهر فشاند و بعداز آنکه آنشاه زاده مدت یکسال در کمال دولت و کامرانی اوقات گذرانید درسنهٔ اثنی وخمسین وثمانمائه درمنزل ترناب ازدست بردسپاه میرزا الغ بیك کورکان منهزم شد و باستراباد خرامید وچندماه در ظل حمایت برادرخورد ترمیرزا بابر بسر برد ودراواخر سنه مذکوره که میرزا بابر دارالسلطنه هراة راتسخیر نمود میرزا علاءالدوله را باپسرش میرزا ابراهیم گرفته حبس فرمودو بعد ازچندگاه آنجناب ازمحبس گریخته بعراق نزد میرزا سلطانمحمدرفت ودر روزی که میرزا سلطانمحمد درچناران کشته گشت میرزا بابر فرمود که میرزا علاءالدوله را میل کشنداماشخصی که مباشر آن فعل شنیع بودمیل آتشین بروجهی دردیده جهان بین آن قرةالعین سلطنت کشید که آسیبی بقوت باصرهاش نرسید لاجرم بعداز چندروز ازاردوی برادر بکریخت ومدتی مدید دراطراف عالم سرگردان بوده چندنوبت دیگر با برادران واقربا بمقابله ومقاتله قیام نمود امادر هیچ معرکه ظفر نیافت ودر اوایل سنهٔ خمس وستین وثمانمائه بر کناردریای قلزم درخانه ملك بیستون رستمداری عنان عزیمت بعالم آخرت تافت ملازمان نعش اورا بهراة بردند ودر بیت المغفره مهدعلیا گوهر شاد آغا بخاك سپردند منصب وزارتش تعلق بخواجه غیاث الدین پیر احمد میداشت ودر ایام دولتش مولانا جلالدین لسان رایت صدارت میافراشت

ذکر میرزا الغ بیك گورکان

میرزا الغ بیك که محمد تراغای نام داشت پادشاهی بودبکثرت فضیلت و هنر پروری ازسایر اولاد حضرت خاقان سعیدمتفرد و بوفور عدالت و دادگستری ازتمامی امثال واقران منفرد دانش جالینوس باحشمت کیکاوس جمع فرمود و در سایر فنون خصوصاً علم ریاضی و نجوم درآن زمان عدیل ونظیراو کسی نبودقرآن مجیدرابقرائت سبعه یادداشت وپیوسته همت برتربیت ورعایت اهل فضل و کمال میگماشت وچنانچه در ضمن احوال صاحبقران ستوده خصال سبق ذکر یافت ولادت باسعادت آن پادشاه حکمت پناه در روز یکشنبه نوزدهم ماه جمادی الاولی سنه ۷۹۶ درقلعه سلطانیه روی نمود و وچون سن شریفش بیازده سالگی رسید حضرت صاحبقرانی بجهان جاودانی انتقال نمود

وجناب الغ بیکی درظل تربیت والدبزرگوار خویش بسر میبرد تادر سنه ۸۱٤ بایالت ولایت ماوراءالنهر سرافراز گشت وبیمن معدلت ورعیت پروری باندك زمانی آنمملکت رادر معموری بمرتبه رسانید که برتبت ازسپهر برین در گذشت ودر سنه ۸۲٤ آنخسرو بی مانند دروسط بلده فاخره سمرقندمدرسه رفیع وخانقاهی منیع بنانموده باتمام رسانید وبسیاری ازمزارع وقری و مستقلات فواید انتما بر آن بقاع وقف گردانید و همچنین فرمان داد استادان کار دان در آن بلدهٔ فردوس نشان رصدی بنیاد نهادند و بطلمیوس ثانی مولاناغیاث الدین جمشید وجامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی در ترتیب آن بنا دادسعی واهتمام دادند واز نتایج آن رصد زیجی مرتب گشت که آنرا زیج جدید گورکانی گویند واکنون اکثر تقاویم را از آن زیج استخراج نمایند و میرزا الغ بیك گورکان درایام ایالت پدر بزرگوار درکمال اقتدار روزگار فرخنده آثار میگذرانید وبعد از استماع خبرفوت آنحضرت باستقلال متصدی امرجهانبانی گشته لوای جهانگشا بصوب خراسان برافراهت اگرچه برمیرزا علاء الدوله غلبه کرده خراسان را فتح نمود اما نگاه نتوانست داشت وچون ایام حیات واوان کامرانی جناب الغ بیکی بنهایت انجامید پسرش میرزا عبداللطیف مخالفت پدر را پیش نهاد همت گردانید وبرآنجناب غالب گشته برتخت سمرقند تمکین یافت ومیرزا الغ بیك درسنه ثلث وخمسین وثمانمائه بحکم فرزند ناخردمند شربت شهادت چشیده بریاض عقبی شتافت خواجه ناصرالدین نصرالله خوافی وسیدعمادالدین بن سید زین العابدین جنابذی در سلك وزراء میرزا الغ بیك انتظام داشتندو بقدرامکان نقش کفایت وکاردانی براوراق روزگار آن پادشاه معدلت شعارمی نگاشتند .

گفتار دربیان عبورمیرزا الغ بیك گورکان ازآب آمویه ونجات یافتن میرزاعبداللطیف ازحبس میرزا اعلاءالدوله

میرزا الغ بیك چون در سمرقند فردوس مانند ازوفات خاقان سعادتمند خبر یافت روزی چند بمراسم تعزیت وسوگواری قیام نمود وبختمات کلام ملك علام و اطعام فقرا او ایتام اقدام فرمود وبنا برآنکه ازاولاد صلبی خاقان مغفور دیگری در سلك احیا انتظام نداشت جناب الغ بیکی تمامی ممالك آنحضرت را ملك خود میپنداشت لاجرم بعد ازاقامت لوازم مصیبت سپاه ماوراءالنهر و ترکستان را جمع آورده بعزم تسخیر خراسان نهضت کرد و کنار جیحون را معسکرهمایون ساخته در آن منزل استماع نمود که میرزا ابابکر ولد میرزا محمدجوکی که ولایت ارهنك وسالی سرای وختلانات سیورغال او بودخبر واقعه هایله خاقانی راشنوده است وبخیال استقلال حدود بلخ وشبرغان وقندزو بقلان

را ضبط فرموده بنابر آن طریقهٔ رعایت حزم مقتضی آن گشت که میرزا الغ بیك رسل ورسایل متعاقب ومتواتر نزد شاه زاده فرستاده اورا بعز مصاهرت خویش وعده دادتا از مقام سر کشی گذشته روی باردوی عم بزرگوار نهادو پس از وصول بروزی چند آثار غدر و فریب از ناصیهٔ حالش لایح گردید ومیرزا الغ بیك او را گرفته مقید بسمرقند ارسال داشت آنگاه بدولت و اقبال از آب آمویه گذشته درحدود بلخ رایت استقلال برافراشت درآن اثنا قصه شبیخون نیشابورو گرفتاری میرزا عبداللطیف اشتهار یافت و میرزا الغ بیك درباب حرکت و سکون باامرا ونوئینان قرعه مشورت درمیان انداخت پس از قیل وقال رای اشرف اعلی بر آن قرار گرفت که بامیرزا علاءالدوله ازدر صلح وصفا درآید تا گوهر کان پادشاهی ازقلعه هراة مانندلعل از کوه بدخشان بیرون آید ومولانا میرك محمودرا که بعالیمنصب صدارت مشرف بودبرسم رسالت نزد برادرزاده ارسال نمودو درباب تمهید اساس وفاق وقطع شجرهٔ نفاق فصلی مشبع پیغام فرمود ودرآن ولا میرزا غلاءالدوله باعساکر ظفر مآب بعزم رزم سپاه سمرقند تا کنار آب مرغاب آمده بود و بعد از وصول جناب صدارت ایاب خبر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر از طرف جرجان بصوب خراسان در اردوی میرزا علاء الدوله سمت شیوع پذیرفت و شاهزاده از دو جانب دریای بلا را متوجه خودديده سخنان میرك محمود را بعز قبول اقتران داد و بدارالسلطنه هراة بازگشته میرزاعبداللطیف رامعزز ومحترم نزد عمّ بزرگوار گسیل فرمودو اودر حدود بلخ بملاقات والد خویش سرافراز گشته میرزاالغ بیك فرزند بجان پیوند بلکه دشمن جان گسل رادر آغوش مهربانی کشید وزبان بتسلی خاطرش گشاده بلخ را برسم سیورغال بدو ارزانی داشت آنگاه رایت مراجعت بصوب سمرقند برافراشت

ذکر شمهٔ از حال میرزا ابوالقاسم بابر ولد کهتر غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنقر

میرزا ابوالقاسم بابر پادشاهی بودبلطف طبع وحسن خلق موصوف وببسط بساط عیش ونشاط بغایت مشعوف ازغایت تواضع وکسر نفس درمدت سلطنت برتخت ننشست واز کمال مکارم اخلاق ولطافت طینت هرگز بسخنی درشت خاطر هیچکس رانخست و درمیدان رزم هژبری بود خنجر گذار ودرمجلس بزم ابری گوهر نثار ازوفورسخاوت زرتمام عیار وحجر بیمقدار درنظرش یکسان بود وبواسطه علوهمت حاصل بحر وکان ببخشش یکروزه اووفا نمی نمود رباعی دیددریا بخشش پیوست او ✿ زدکف خجلت بروی ازدست او باکفش کو بحر دردعوی مپیچ ✿ زانکه نبود در کفش جز بادهیچ ومیرزا ابوالقاسم بابردر زمان حضرت خاقان سعید نسبت ببرادران خویش میرزا علاءالدوله و

میرزا سلطانمحمد بغایت بی‌اعتبار بود و بمجرد مواجبی که جهت او تعیین کرده بودند اوقات گذرانیده برجفای ایام صبر مینمود و چون بساط زندگانی حضرت خاقانی بدست تقدیر سبحانی در ولایت ری طی شد آن جناب به همراهی میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمدو چون ببسطام رسیدقاصدان امیرهندو که درآن سال بموجب فرمان خاقان سعیدمغفور درجرجان قشلاق نموده بود بشرف ملاقات شاه‌زاده فایز گشتند و اورا بسلطنت مملکت مازندران نوید داده بدانجانب بردند وامیرهندو که لوازم استقبال بجای آورده خیمه وخرگاه وسراپرده وبارگاه وباقی اسباب پادشاهی پیشکش کرد ومستحسن ومقبول افتاده آن مملکت درقبضهٔ اقتدار میرزا بابر قرار یافت ودرسنهٔ ثلث وخمسین وثمانمائه میرزا بابرخراسان را نیزمفتوح ساخته ماهیچهٔ رایت دولتش بروجنات احوال متوطنان دارالسلطنه‌هراة تافت ودرسنهٔ خمس وخمسین‌وثمانمائه درموضع چناران با برادر خود میرزا سلطان محمد حرب کرده اورا اسیر ساخت و مهراخوت را ازلوح دل بآب خشم شسته‌بنیاد حیاتش را برانداخت آنگاه بعراق عجم وفارس رفته آنولایات را نیزدرحیز تسخیرکشید وحکام نصب کرده بخراسان بازگردید وفات میرزا بابردر چاشتگاه روز سه شنبه بیست و پنجم ربیع‌الآخر سنه‌ستین وثمانمائه‌درمشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها تحف‌الصلوة والتحیة روی نمود واز هدایت جهانبانی اوتاآخر ایام زندگانی دوسال بود در امروزارت میرزا ابوالقاسم بابرخواجه وجیه‌الدین‌اسمعیل‌سمنانی وخواجه‌قطب الدین طاوس دخل داشتند ودرایام‌دولتش‌شیخزاده پیرقوام‌الدین ومولانا محمد بخاری معماری‌رایت صدارت می‌افراشتند.

گفتاردربیان‌وقوع مصالحه میان‌میرزا علاءالدوله و میرزا ابوالقاسم بابر وذکرفتح ساری و تولد میرزاشاه محمود بهادر

چون میرزا بابراز ضبط مملکت جرجان فراغت یافت از غایت تهورعنان یکران بطرف ولایات خراسان تافت وبالشکری چون دریای جوشان بولایت خبوشان رسیده مستعد حرب وپیکار بایستاد ومیرزا علاءالدوله این‌خبر شنوده وبا میرزاالغ‌بیك گورکان چنانچه مذکور شد صلح نموده رو بمشهد نهاد بعد از وصول بآن مقام متبرك بنفس نفیس توقف کرده اکثر امرا و لشکریان را بجنك برادر ارسال داشت و چون آن‌سپاه‌رزم‌خواه‌در برابرجنود‌ظفرورود‌میرزا بابر‌صف‌آرای گشتند‌نیك‌اندیشان‌پای‌در میدان‌مصالحه‌نهاده‌ازهردوجانب‌امرادرمیدان‌فرود‌آمدندومهم‌صلح‌رابرآنجمله‌قراردادند که فاصله میان مملکت برادران ولایت جنوشان باشد و برین موجب عهد و پیمان

بغلاظ ایمان تاکیدیافته میرزا علاءالدوله بهراة بازگشت ومیرزا ابوالقاسم بابر عنان یکران بجانب مازندران انعطاف دادوچون باسترآباد رسید چنان‌شنیدکه سیدمحمدکه درآنزمان حاکم‌ولایت ساری بودگردن ازربقهٔ اطاعت‌خدام آستان شهریاری می‌پیچد و سر بحلقه فرمانبرداری در نمی‌آرد بنا بر آن در اواخر سنه احدی و خمسین و ثمانمائه بالشکری هریك ازایشان چون شیرژیان و پیل‌دمان ازبیشه‌جرجان بصوب‌جنگل مازندران روانشدواز آنجانب سیدمحمدنیز ازساری‌وتوابع سپاه‌بسیارهمه‌مازندرانیان دیوسار درهم آورده بقدم جرئت موکب همایون‌را استقبال فرمود ودر منزلی که از تشابك اشجار وتداخل‌اوراق وازهار نسیم‌صبارا باوجود لطافت بسیار آمد شددشوار بودو رویت نورآفتاب جهان‌تاب درمضیق آن بیشهٔ پرپیچ وتاب محال مینمود تلاقی فریقین اتفاق افتاد وجنگی درغایت صعوبت دست‌داده انامل عنایت الهی ابواب نصرت وپیروزی برروی میرزا بابربگشاد وسید محمد بجنگل صعب‌المسالك گریخته موکب شهریاری در زمان حکومت حضرت باری بساری شتافت وازپرتو ماهیچهٔ علم‌کشور گشای آنمهرسپهر کامکاری اطراف مملکت اضائت یافت آنگاه‌سیدمحمد ازدر تضرع‌و زاری درآمده طالب مصالحه‌گشت ومیرزا ابوالقاسم‌بابر ملتمس جناب سیادت مآب را مبذول داشته ازسر جریمهٔ اودرگذشت و نوبت دیگر سلطنت‌ساری‌را ابراومسلم داشت‌و یکی‌از بنات‌آن سیدستوده صفات را درحبالهٔ نکاح‌کشیده رایت‌مراجعت بصوب‌جرجان برافراشت ودر شب شانزدهم محرم الحرام سنه اثنی‌وخمسین وثمانمائه وهاب بی‌ضنت و عطابخش‌بعیمنت میرزا ابوالقاسم بابررا مولودی عاقبت محمودکرامت فرمود ومیرزا ابوالقاسم بابرمبتهج ومسرورگشته‌نام خجسته آنفرزند ارجمندرا شاه‌محمود مقررنموده وطویهای پادشاهانه وجشنهای‌خسروانه ترتیب داده چندروز بعشرت وکامرانی بگذرانید وازدست ساقیان‌سیمین ساق جام‌های ارغوانی کشیده صلای بهجت وخرمی و نوای‌مسرت وشادکامی ببزمگاه‌ناهید رسانید بیت بوستان بردوستان افشاندزین بهجت‌نثار ☆ آسمان برآسمان انداخت زین‌شادی کلاه

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله ومیرزاعبدالطیف کرت ثانی وعبور فرمودن میرزا الغ بیك گورکان ازآب آمویه به نیت کشورستانی

درآن اوان که میرزا علاء الدوله میرزا عبدالطیف را از حبس نجات داده‌نزد پدرش فرستاد وعده کردکه زمرهٔ‌ازنوکران تراکه درواقعه نیشابورگرفتارگشته‌اند مطلق‌العنان‌خواهم ساخت وازخزاین حضرت خاقان‌سعید مغفور آنچه لایق باشد نزد عم‌بزرگوار ارسال خواهم داشت اما باین مواعید وفا ننمود وهرچند میرزا عبدالطیف قاصدان روان کرده ملازمان خود را طلب فرمود بجائی‌نرسید بلکه میرزا علاءالدوله

بخیال تعرض بولایت اندخود وشبرغان میرزا صالح را با فوجی از سپاه خراسان بکنار آب مرغاب فرستاد میرزا عبدالطیف .از ین جهة بر آشفته بیک ناگاه برسر میرزا صالح تاخت واو هزیمت غنیمت‌شمرده بهزارحیله خودرا درهراة انداخت و میرزا علاء الدوله ازوقوع این حادثه متغیرگشته جمعی از نوکران میرزا عبدالطیف راکه مقیدداشت بقتل رسانید ودرمیان زمستان عنان عزیمت بصوب بلخ وشبرغان معطوف گردانید وبعد از وصول بحدود اندخود ایلچی‌از نزدمیرزاالغ بیک آمده معروض داشت که‌اگر ازعبداللطیف حرکتی ناپسند سربرزد مناسب آن بودکه فرزند مارا اعلام کردی تا بتدارك پرداختی اکنون وظیفه آن که مراجعت نماید وسپاه را ازویرانی‌منع فرماید میرزا علاءالدوله این سخن را بسمع قبول جای داد وروی بصوب هراة نهاد اما لشکریانش .دراندخود وشبرغان غارت عام کردندودرهرجاهر چه یافتند بربودند وچون میرزا علاء الدوله بمستقر سریراقبال رسید وفصل‌زمستان بپایان آمده سلطان ربیع فضای بساتین را بانواع‌ازهار ورياحين آراسته گردانید هزار دستان بصدز .ان‌صلای‌عیش وعشرت درداد وگل‌جلوه کنان براورنك فیروزه رنگ نشسته نرگس قدح زرین بر کف نـهاد میرزا علاءالدوله جهة سنت ختان پسرنیك اختر خویش میرزا ابراهیم سلطان بترتیب اسباب طـوی اشارت نمود وباغ زاغان راکه باعتدال‌هوا ونزاهت‌فضا وطراوت گلزارو نضارت اشجاراشتهار دارد جهة آنکار تعین فرمود فراشان‌چابکدست درآن‌ساحت دلگشا .قبهٔ خیمه وخرگاه باوج مهروماه برافراختند ومهندسان‌شیرین کارچهارطاقهای سپهرآثار مزین بتکلفات بسیارمعد ومهیاساختندپیشه‌وران‌هنرمند هریك‌مناسب‌حرفه خوش بقلعهٔ درغایت‌غرابت برروی‌کار آوردند وحکم‌ترخانی صدور یافته صغیروکبیر برناوپیر ببسط‌بساط عیش و انبساط میل کردند ومیرزا رکن‌الدین‌علاءالدوله ازایوان سلطنت بمجلس بـزم‌وعشرت تشریف برد واز دست ساقیان زهره جبین شرابی‌صافی‌تراز مـاء معین درکشیده نقش غم‌ازلوح دل‌بسترد ازتاب آفتاب شراب گلزار عارض ساقی پرازلاله سیراب مینمود و اقداح‌بلورین ازلطافت باده گلگون درنظر بیننده مجسم ازیاقوة ناب می‌بود مغنیان نغمه‌ساز وسازندگان خوش‌آواز ازالحان دلگشای ونغمـات فرح‌افزای سپهرکبود را برقص‌آوردند وخوان سالاران بارگاه‌سلطنت آشیان بانواع اطعمه گوناگون ازهرچه درحوصله خیال گنجد افزون‌و مهیاوآماده کردنددر آن اثنا روزگار ناسازگارعادت دیرینهٔ خویش بظهـور رسانید و صرصر فتنه در اهتزاز آمده آنسور را بماتم و سرور را بغم‌و الم مبدل گردانیدع وای‌نعیم لایکدره الدهر ودرروزیکه مقرربودکه طوی‌عام دهند و وضیع و شریف‌درآن‌انجمن‌لب برلب‌جام‌فرح‌انجام نهند منهی بسان‌برق‌و باداز جانب اندخود رسید وخبررسانیدکه میرزا الغ‌بیك بعزم رزم ده‌قاضی راکه‌دردو فرسخی بلدهٔ مذکور است مخیم اقبال گردانید آری خاك عالمرا بغم‌سرشته‌اند ورقـم ثبات ونعم برناصیه‌حال هیچکس ننوشته‌اند راحت دنیابی جراحت نیست ورافت سپهر

خضرا بی مخافت نی ع گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند

گفتار در بیان محاربه میرزا الغ بیك و میرزا علاءالدوله در منزل ترناب و شکست یافتن سپاه خراسان بتقدیر حضرت مسبب الاسباب

چون خسرو عالیشان میرزا الغ بیك گورکان از بیداد سپاه خراسان در ولایت اندخود و شبرغان خبر یافت عزم انتقام جزم فرموده بالشکری چون امواج دریای بی پایان از آب آمویه عبور کرده ده قاضی را معسکر همایون ساخته روی بصوب هراة آورد و میرزا علاءالدوله در اثنای طوی ازین حال واقف گشته بساط بزم درهم پیچیده و باهتمام هرچه تمامتر زر و سلاح بسپاه بخشیده متوجه میدان رزم گردید امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابوسعید داروغه رابحکومت وداروغگی هراة بازگذاشت ومولانا احمد یساول را که ازجمله معتمدانش بمزید خصوصیت امتیاز داشت بقلعهٔ عماد که مخزن نقود نامعدود بود ارسال داشت و کوتوالی حصار اختیارالدین را بآقا حاجی بیك تفویض فرمود آنگاه رایت نهضت آیت بکنار آب مرغاب برافراشت وچون از کوتل سنجاب بگذشت اینمعنی درخاطرش گذشت که نوبت دیگر باعم بزرگوار طرح مصالحه اندازد و نایرهٔ آن فتنه را بآب تدبیر منطفی سازد بنا بر آن جمعی از مخصوصان را بشهر باز گردانید تا از شیخ بهاءالدین عمر التماس نمایند که قدم رنجه فرمایند و نزد میرزا الغ بیك رفته ابواب صلح وصفا باز گشایند و شیخ این ملتمس را بسمع رضا شنود عزیمت فرمود اما قبل از وصول بمقصد میان آن دو پادشاه صورت محاربه روی نمود کیفیت حال چنان بود که چون میرزا الغ بیك گورکان از بیرون آمدن میرزا علاء الدوله وقوف یافت نجوم آسا آسایش درحرکت بومی وطی منازل شناخت و مانند برق و باد از آب مرغاب گذشته منزل ترناب را معسکر ظفرمآب ساخت از اینجانب میرزا علاء الدین نیز بقدم اضطرار پیش رفته از هردوطرف بتسویه صفوف وتهیه اسباب استعمان سیوف قیام نمودند و میمنه و میسره و قلب وجناح آراسته ابواب جنگ و پیکار برروی روزگار یکدیگر گشودند قول لشگر سمرقند بفر طلعت میرزا الغ بیك گورکان آرایش داشت ودر جوانغار میرزا عبداللطیف علم نصرف شعار بر-افراشت ودر برانغار چتر علم زرنگار میرزا عبدالعزیز باوج سپهر دوار رسید ودر قلب چند قشون ازمردان دلاور و بهادران رستم اثر مرتب ومکمل گردید که درهر طرف، بمدد احتیاج افتد مستعد کمك باشند وجنود خراسان را ازطرف قول چشم امید بنور ماهیچهٔ لواء میرزا علاءالدوله روشن بود وبرانغار ازفر شکوه میرزا صالح مستحکم می نمود وجوانغار از لمعان تیغ وسنان میرزا خلیل آرایش داشت ودرقلب چند امیر تومان بیوسون

کمك علم شجاعت را برافراشت **بیت** همه‌سر پر ازخشم ودل پرز کین ✿ با بروی‌مردی برافکنده چین وچون آن دوسپاه کینه خواه باین ترتیب وآئین برزمگاه وسیدندفغان کرنای وسورن وغریو گورکه و شیون از دروازهٔ منزل بهرام درگذرانید **بیت** چنان آمد ازهر دولشگرغریو ✿ کزان هول دیوانه شدنرّه دیو درآن‌حال میرزا عبدالله شیرازی صف سپاه خراسان ویران کرده عنان باد پای تازی بجانب لشگر سمرقند انعطاف داد واین‌معنی برخاطر میرزا علاء الدوله گران‌آمده خراسانیان دل شکسته گشتند مع ذالك ثبات قدم نموده بباد حملـه آتش کارزار تیز ساختند و سمر قندیسان شمشیرهای آبدار ازنیام انتقام آخته بسیاری را برخاك‌هلاك انداختند **بیت** بسی کشته افتاد بریکدگر زتیغ یلان جلادت اثر میرزا علاء الدوله درآن معرکه هولناك بقدر مقدور لوازم صبر وتحمل مرعی داشت اما چون دیدکه عنایت ربانی‌شامل‌حال میرزاالغ بیك‌گورکان‌است علم‌عزیمت بوادی هزیمت برافراشت وسپاه‌خراسان ترسان و هراسان ع بیکبار ازهم فرو ریختند و عنان اختیار از دست داده هـر یك بطرفی گـریختند میرزا علاءالدوله تا مشهد مقدسه در هیچ مـکان تـوقف ننـمود و از آن‌جـا بطرف اردوی میرزا بـابـر در حـرکت آمـده در خبـوشان بـا بـرادر ملاقات فرمود میرزاابوالقاسم بابر بهادرآن جناب را درآغوش‌مهربانی کشیده‌خاطرحزینش‌رابمواعید دلپسند تسلی داد واظهارتفقد ودلجوئی کرده‌ابواب‌تلطف‌وتعطف برروی‌او بگشادوچون خبرواقعهٔ ترناب بدارالسلطنه هراة رسید مـهدعلیا گوهرشاد آغا باتفاق برادر خود امیرمحمد صوفی ترخان‌وخواجه پیراحمد وسلطان ابوسعید داروغه برسبیل تعجیل‌آهنك راه عراق‌ساز دادند وسلطان ابوسعید دراثناء راه‌گرفتار گشته دیگران بسلامت‌بیرون رفتند ومیرزا الغ‌بیك‌گورکان چون صورت فتح‌و ظفردر آینهٔ مراد مشاهده نمودلشگر منصوررا ازقتل خراسانیان‌مقهور منع‌فرمود و شکر نعم‌الهی‌بجای آورده فتح‌نامه‌ها بـه اطراف ممالك خراسان وماوراءالنهـر روان‌کرد اما باوجود آنکه درآن جنك میرزا عبداللطیف غایت پردلی وپهلوانی بتقدیم رسانیده بـود جلدوی فتح‌بنام ولد خوردتر خود میرزا عبدالعزیز رقم فرمود وبابنواسطه غبار نقار برحاشیهٔ ضمیر شاه‌زاده‌نشست واینمعنی منجر بآن‌شد که‌بآخر مخالفت‌پدر بزرگواراظهار کرده کمرعداوتش‌برمیان‌بست **القصه** میرزا الغ‌بیك‌گورکان وکامران وکامیاب ازمنزل ترناب بجانب دارالملك‌خاقان مغفرت مآب درحرکت آمد ودر منزل چهل دختران سپاه سمرقند بشیخ بهاءالدین عمر جهت تمهید بساط مصالحه متوجه گشته بود رسیدند وهرچه داشت عرصهٔ نهب و تاراج گردانیدند ومیرزا الغ‌بیك‌هم درآن منزل باشیخ ملاقات‌کرده تعظیمی استخفاف آمیز بجای آورد وفرمود تاالاغان محفه آن‌جناب راباز دهند وچون هوای نواحی‌هراة از غبار موکب آن شهریارعدالت‌شعار عنبر بیز گشت‌سادات وقضات وموالی واهالی‌بمراسم استقبال استعجال نمودند و چنانچه رسم است بلوازم دعاگوئی وثناخوانی‌اقدام‌فرمودند

ومیرزا الغ بیك نظرشفقت براحوال آن‌طایفه انداخت وهمه رامشمول الطاف خسروانه واعطاف بادشاهانه‌ساخت مقارن آن‌حال کوتوال قلعهٔ تبرتو مقالید قلعه وذخایرارسال داشته اظهار اطاعت کرده وایضاً آقاحاجی بیك که درحصار قلعهٔ اختیارالدین بود طریقهٔ متابعت بتقدیم رسانیده‌شرایط نیازو نثار بجای آورد ومیرزا الغ بیك‌ازظاهر دارالسلطنه هراة میرزا یارعلی ولد اسکندربن قرایوسف‌را که‌در ملازمتش می‌بود و سلطان ابوسعید داروغه رابند کرده‌بقلعهٔ‌نیره‌تو فرستاد آنگاه بجهت دفع شوکت‌میرزا علاء الدوله ومیرزا بابر عنان عزیمت‌بطرف استرآباد انعطاف داد

گفتاردربیان توجه میرزا الغ بیك‌بجانب جرجان وخروج سلطان‌بوسعید داروغه ومیرزایارعلی ترکمان

چون میرزا علاءالدوله در ولایت خبوشان بمیرزا ابـوالقاسم بابر بهادر پیوست اکثر گریختگان‌معرکه ترنـاب عنان توجه بدانطرف تـافته ازدحامی عظیم درپای‌علم برادران روی‌نمود ومیرزا الغ بیك این‌خبر شنوده خواست کەسنك تفرقه درشیشه‌خانه جمعیت ایشان اندازد بنابرآن بـدانجانب نهضت فرمود وبعد ازوصـول بمشهد مقدسه شرایط زیارت و طواف روضهٔ منوره رضویه علی صاحبا تحف‌الصلوة والتحیته بجای آورده صلات ونذورات بمجاوران آن‌عتبهٔ‌کعبه مرتبه رسانیده ازآن‌جـا بالنك‌رادگان رفته چندروز در چهارباغ‌آنمرغزار دلفروز رایت اقامت برافراشت ودر آنمنزل‌ایلچی میرزابابر بدرگاه‌عالمپناه رسیده تحف وهدایا گذرانید وبقبول خطبه وسکهٔ نقداخلاص ومتابعت خودرا تمام عیار گردانید ومیرزاالغ‌بیك اظهار عنایت وشفقت فرموده‌فرستاده رامشمول‌انعام‌واحسان‌اجازت‌معاودت‌دادومتعاقب کوچ کرده‌تاولایت‌اسفراین عنان‌یکران بازنکشیدومدت‌بیست‌روزدرظاهرآن‌قصبه‌سایبان‌عظمت‌وحشمت برافراخته‌میرزاعبداللطیف ومیرزا عبدالله شیرازی را با جمعـی کثیر از شیـران بیشه سر افرازی بطرف بسطام روان ساخت وبنفس نفیس تاپل ابریشم رفته بی‌جهتی‌عنان مراجعت منعطف‌گردانید و حال آنکه‌میرزا علاءالدوله ومیرزا بابرخواطر برآن قرار داده‌بودندکه هرگاه ماهچهٔ رایت میرزا الغ‌بیك پرتووصول برالنك بسطام اندازد دست ازملك ومال شسته‌بولایت عراق گریزند و بینتیجه عجـز واضطرار در دامن متابعت میرزا سلطانمحمد آو یزند القصه‌میرزا عبداللطیف ومیرزا عبدالله درسرحد بسطام ازمراجعت بیمحل میرزاالغ‌بیك خبریافته ایشان نیزبازگشتندومیرزا عبداللطیف دراثناء راه‌مریض شده‌در مشهدمقدس بموکب همایون پیوست و بسبب تاثیر فیض آنمنزل اقدس صحت کامل‌شامل شهرستان بدنش گشته جنود مرض رخت اقامت بربست اما کیفیت خروج میرزا یارعلی‌و سلطان

ابوسعید چنان بود که بعداز روزی چند در قلعهٔ نیره تو مقید و محبوس بسر بردند شخصی از هواداران سلطان ابوسعید سوهانی درمیان کوماج تعبیه کرده نزداو فرستاد و آن دوعزیز بوسیلهٔ آن سوهان بندهارا سوده ودور انداخته جمعی ازمتوطنان قلعه‌را باخود متفق ساختند و بعضی ازمستحفظان را کشته‌زمرهٔ رامطیع ومنقاد گردانید آنگاه سلطان ابوسعید از قلعهٔ بیرون رفت‌و میرزا یارعلی ابواب ذخاین و ذخایر گشاده اظهار جودو سخاوت فرمودو نقد وجنس بسیار بمردم بخشید لاجرم جمعی کثیر بوی پیوستند ومیرزا یارعلی باستظهار آن‌مردم عازم تسخیر دارالسلطنه هراة گشته ازقلعه بیرون خرامید ومیرزا بایزید پروانچی که بحکم جناب الغ بیکی درهراة بحکومت مشغولی می نمود از کیفیت حادثه آگاهی یافته مسرعی همعنان شمال‌و صبا باردوی اعلی فرستاد و چون میرزا یار علی بولایت کرخ‌در آمدامیر بایزیدعزم‌رزم‌اوجزم کرده‌فرمان‌داد که‌ازساکنان‌هراةهر کس الاغی داشته باشد باوی همراهی نمایدو جمعی ازروستائیان هر جائی بلکه بازاریان سودائی همعنان اوبجانب کرخ روان گشتند وسحری میرزا یارعلی برایشان تاخته‌تمامی براق ترك وتاجیك را بگرفت وهرویان بشهر گریخته میرزا یارعلی درظاهر آن‌بلده منزل‌گزیدو آغاز محاصره کرد وبعداز آنکه‌مدت هفده‌روز در تضییق وتنقیض هرویان لوازم اهتمام بجای‌آورد ومیرزاالغ‌بیك ازجانب مشهد مقدسه بحدود هراةرسید میرزا یارعلی عزیمت‌را غنیمت دانسته بقلعهٔ نیره‌تو‌باز گردید و میرزا الغ بیك‌در دارالسلطنه هراةنزول اجلال‌فرموده‌امیر بایزید بعرض رسانید که اگرمردم بیرون شهر با یارعلی موافقت نمی‌نمودند اورا محاصره‌این بلده میسر نمیشد وچندان اغوانمود که ببادخبائتش آتش‌خشم جهان‌سوز اشتعال یافت‌و میرزاالغ‌بیك حکم فرمود که بیرون شهررا غارت کنندو لشگریان دراواخر رمضان سنه ۸۵۲ مدت‌سه شبانروز نهب وتاراج اشتغال‌نموده جمیع ساکنان ومتوطنان بلوکات رابرهنه وعریان ساختند بلکه‌هرچه اسم شئی بر آن اطلاق توان‌کرد دربوده بدست بیرحمی‌آتش بیدادرا افروختند گویند که‌در روز عید فقیری که هرچه داشت ببادغارت وتاراج برده بود برهنه وگرسنه پیش‌پیش اسب‌میرزا الغ‌بیك می‌دوید ومی گفت ای‌پادشاه عادل فاضل‌خوش عیدی بمسلمانان دادی خدای‌بر عمرتو برکت کند ودرخلال این‌احوال آوازهٔ توجه‌میرزا ابوالقاسم‌بابر باسپاه پرتهور درداراالسلطنه‌هرات شایع گشت ومیرزا الغ‌بیك‌عزم توجه بجانب ماورالنهر جزم کرده حکومت هراةرا که بشرف زوال وصدد انتقال‌بود بمیرزا عبدالطیف تفویض نمود و فرمود تانعش حضرت خاقان‌سعیدرا ازبیت‌المغفره گوهرشاد برداشته بماوره‌النهر بردند ودر دارالملك سمرقندبمقبرهٔ صاحبقران مغفور بخاك سپردند وبنفس‌نفیس ازراه مرو رایت نهضت برافراشت واز آب‌آمویه عبورفرموده دست ازولایات خراسان بازداشت

ع بشهر خودروم وشهریار خودباشم .

ذکر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر بجانب دارالسلطنه هرات و بیان مآل حال میرزا یارعلی و دیگر حالات و حکایات

میرزا ابوالقاسم بابر چون درحدود بسطام و دامغان شنید که میرزا الغ بیك گورکان ازسر پل ابریشم عنان مراجعت منعطف گردانید بتسخیر ولایات خراسان امیدوار گشته لوای توجه ازعقب عم بزرگوار مرتفع ساخت و بسرعت تمام درحرکت آمده امیرهندوکه را با فوجی ازشیران بیشهٔ هیجا بجانب مرو فرستاد تا سرراه برسپاه سمرقند گرفته دست بردی نمایند و امیرخلیل هندوکه و بانخواجه را باجمعی دیگر ازمبارزان غضنفر اثر روانهٔ دارالسلطنه هراة گردانید و بنفس نفیس عنان یکران بطرف سرخس انعطاف داد اما امیرهندوکه شبی بحوالی اردوی میرزا الغ بیك رسیدو امیرابراهیم ایکوتیمور را که بر ساقه لشکر بود اسیر گرفت و بصوب هرات بازگشت و امیر خلیل و بانخواجه چون بقصبه فوشنج نزول نمودند میرزا عبداللطیف بعد از آنکه پانزده روز درهرات حکومت کرده بود نیم شبی هزیمت غنیمت شمرده روی بماوراء النهر آورد و امراء میرزا بابر بهرات آمده دست تظلم و بیداد بر گشادند درآن اثناء میرزا یارعلی کرت دیگر هوس جهان گیری کرده بظاهر هرات شتافت و چون سه روز شهر هرات رامحاصره نمود زمرهٔ ازاکابر و اعیان که ازجور وطغیان بابریان بجان رسیده بودند درسحر جمعه از جانب دروازهٔ عراق یارعلی را بشهر درآوردند و امراء میرزا بابر ازروی اضطرار پناه بحصار اختیار الدین برده روز دیگر بعهد و پیمان بیرون آمدند و بازشب بقلعه رفته و خزانه را برگرفته فرار نمودند آنگاه یارعلی خود را بادشاهی باستقلال خیال کرده ازکمال عقل ودانش بساط نشاط بگسترد و بشرب می گلرنك واستماع آواز دف وچنك اشتغال نموده اصلا بحفظ دروازها و اطراف شهر نپرداخت تابدان چه رسد که از حدود ولایت باخبر باشد وچون قرب بیست روز در غایت غفلت بگذرانید در اواخر ذی حجه سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه بیك ناگاه فوجی ازسپاه ظفرپناه میرزا بابر مسلح و مکمل از دروازها ملك درشهر تاختند وجلوریز بباغ شهر شتافته یار علی را شوله مست بدست آوردند و درسر کوچه خیابان بپابیوس میرزا بابر رسانیدند و آن پادشاه عالیجاه درباغ سفید نزول اجلال فرموده فرمود تا یارعلی را بچهار سوی هراة بردند و بزخم تیغ تیز نقش وجود او را از لوح زندگانی ستردند بیت چنین بود تا بود گردون سپهر ✿ که با نوش زهراست و با کینه مهر مقارن آن حال امیرهندوکه ازجانب مرو رسید و امیر ابراهیم ایکوتیمور را بپایه سریر اعلی رسانید وزبان تضرع گشاده خون او را طلبید این التماس بعزاجابت مقرون گشت و میرزا بابر برسریر سلطنت خراسان تمکن یافته رایت شوکتش از فرق فرقدین درگذشت خطبه وسکه درجمیع ولایات خراسان باسم ولقب شریفش سمت زینت

گرفت و سر کارتون بر سم سیورغال بخدام میرزا علاءالدوله صفت تعلق پذیرفت و آنجناب پسر خود میرزا ابراهیم را بدانجانب بنفس نفیس درهراة توقف نمود و هم در آن ایام میرزا بابر باغوای طایفه از اهل غمز و سعایت میرزا علاءالدوله را حبس فرمود و یکی از امراء معتمد را بتون روانه گردانید تا میرزا ابراهیم را گرفته بدارالسلطنه هراة رسانید آنگاه پادشاه جمجاهٔ بفراغ خاطر در بزم عشرت نشسته جامهای خوش گوار از دست ساقیان لاله عذار بستاند و صبوح و غبوق را با یکدیگر اتصال داده از حال رعایا که ودایع حضرت خالق البرایااند امراء بلند مقدار آغاز ظلم و ستم کردند و به تحمیلات نامقدور جمهور متوطنان بلدهٔ هراة و توابع را بیازردند بخلاف امیر هندوکه از آن شیوهٔ ناستوده اجتناب نموده و از میرزا بابر اجازت طلبیده با امیر ابراهیم ایکوتیمور عزیمت بادغیس فرمود. و در سنه ۸۵۳ بسمع شریف میرزا بابر رسید که حاکم سیستان شاه‌حسین از جادهٔ مستقیمه اطاعت انحراف جسته سالك طریق مخالفت گشته است بنابر آن اعلام نصرت نشان بعزم تسخیر ملك نیمروز برافراخت و چون قصبهٔ سبزوار رامضرب خیام عساکر ظفر شعار ساخت فوجی از امرا و سپاه برسم منغلای پیشتر روان شدند شاه‌حسین چون اینخبر شنیدو دانست که ازعهدهٔ مقابله و مقاتله آن سپاه بیرون نمی تواند آمد تضرع نامه‌ها بپایهٔ سریر اعلی ارسال داشته زبان اعتذار و استغفار بر کشاد و باج و خراج قبول کرد و میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جرایدجرایمش کشیده روی بدارالسلطنه هراة آورد در خلال این احوال امیر هندو که ابواب مخالفت باز گشوده امیر ابراهیم ایکوتیمور را بسمرقند فرستاده خود بطرف جرجان توجه فرمود و میرزا ابوالقاسم بابر چون از این حادثه وقوف یافت سلطان ابوسعید داروغه و شیخ علی بهادر را بدفع او نامزد کرد و ایشان در حدود جنوشان بهندو که رسیده دست بسیف سنان و تیر کمان یازیده نخست شکست بر جانب بابریان افتاد و سلطان ابوسعید رخت هستی بباد فناداد اما آخرالامر امیر هندو که مغلو بگشت و شیخ علی بهادر بدست شجاعت طومار حیاتش در نوشت و هم درین سال قلعهٔ عماد که گوئیا آیه کریمه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد از کمال حصانت آن خبر میدهد و در تصرف گماشتگان میرزا علاء الدوله بود بحسن تدبیر امیر محمد صالح که در سلك خدام آستان بابری انتظام داشت مفتوح شد و ذخائر وافرو نقود نامعدود بدست میرزا بابر افتاده اکثر آنهارا نادیده بامراو ارکان دولت بخشید و مقارن آنحال شبی محافظان میرزا علاء الدوله از محافظتش غافل گشتند و او ازمجلس گریخته از راه غور وحنیسار به سیستان رفت و از آنجا بصوب عراق شتافته داعیه نمود که بمیرزا محمد بپیوندد و اما آنجناب تجویز ملاقات نفرمود و فرمود که باید آن برادر در مغازهٔ یزد توقف نماید که ما در وقت عزیمت خراسان باایشان ملاقات خواهیم کرد و آنچه مصلحت دولت باشد بجای خواهیم آورد

گفتار در بیان مخالفت میرزا الغ بیک گورکان و میرزا عبداللطیف با یکدیگر و کشته شدن پدر عالی گهر بحکم پسر واژون اختر

بعضی از مهرهٔ علم تنجیم بعد از امعان نظر در زایجهٔ طالع میرزا عبداللطیف حکم کرده بودند که پدر را از ممر پسر آسیبی خواهد رسید وچون میرزا الغ بیك نیز در آن فن مهارت کامل حاصل داشت اینمعنی را دانسته بود وخضرخان والی هندوستان که کیفیت اینحال از جوکیان معلوم کرده بود نوبتی رقعه پیش پادشاه فرستاده شمهٔ ازین امر بدیع در آن کتابت درج فرمود ومولانا محمد اردستانی که از علم طالع مسئله ورمل وقوفی تمام داشت و پیوسته از قضایای مخفیه خبر میداد در مجلسی که میرزا الغ بیك بر زبان میراند که عنقریب تمامی ممالك حضرت خاقان سعید را در حیز تسخیر خواهم کشید گفت اگر میرزا عبداللطیف بگذارد بنا برین مقدمات میرزا الغ بیك گورکان همواره نسبت بمیرزا عبداللطیف طریق بیعنایتی مسلوك میداشت وهمت عالی نهمت بر تربیت پسر کهتر خویش میرزا عبدالعزیز می گماشت واز آن جهة میرزا عبداللطیف کینهٔ پدر بزرگوار در سینه جای میداد و بالاخره اظهار مخالفت کرده ابواب شقاوت بر روی روزگار خویش بر گشاد ودر وقتی که میرزا عبداللطیف از صولت میرزا بابر دارالسلطنه هراة را باز گذاشته روی توجه بسمرقند نهاد بعد از عبور از آب آمویه قاصدی نزد پدر فرستاده از وصول خویش اعلام داد میرزا الغ بیك نشانی ارسال داشت مضمون آنکه بلج سیورغال اوست باید که باز گردد و بضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبداللطیف این معنی را فوزی عظیم دانسته معاودت نمود ودر باب رتق وفتق وحل وعقد امور آن ولایت اهتمام فرمود وخاطر بر عصیان پدر قرار داده رایت مخالفت مرتفع گردانید وصندوق تمغا را شکسته فرمود تا منادی کردند که هیچکس از آن جهة متعرض مردم نگردد وباعث برین خبر آن بود که میرزا الغ بیك در باب حصول وجوه تمغا از کوهٔ مبالغه بسیار داشت القصه چون خبر خلاف وشقاق میرزا عبداللطیف بسمرقند رسید میرزا الغ بیك متحیر گشت ومیرزا عبدالعزیز را در آن بلده قایم مقام گذاشته باسپاه فراوان بکنار جیحون شتافت ومیرزا عبداللطیف نیز از آن جانب خرامیده آن جناب را از عبور مانع آمد وپدر وپسر در برابر یکدیگر نشسته چند نوبت از بالای آب وپایان آب لشکریان گذشتند وباشتعال نایرهٔ قتال اشتغال نموده اکثر اوقات سپاه میرزا عبداللطیف غالب می گشتند ودر یکی از آن محاربات میرزا عبدالله شیرازی گرفتار شد ومیرزا عبداللطیف او را بجان امان داد در خلال این احوال از سمرقند باردوی میرزا الغ بیك خبر آمد که میرزا عبدالعزیز مرتکب امور نالایق میشود و دست تصرف بعیال و اطفال امرا ورعایا دراز میکند

ومیرزا الغ بیك این سخن شنیده تهدیدنامه‌ها بپسر فرستاد اماهیچ‌فایده نداد وامرا آغاز بی‌طاقتی کرده نزدیك بآن‌رسید که‌میرزا الغ‌بیك را بگیرند وبمیرزا عبداللطیف سپارند دراین‌اثنا ازپس‌پردهٔ غیب صورتی‌روی‌نمود که‌برصحیفه خیال هیچکس مصور نگشته بود شرح واقعه‌آن‌که میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان بن محمد میرزا میرانشاه بن امیرتیمور گورکان که‌همواره‌درملازمت‌میرزا الغ‌بیك‌روزگارمیگذرانیدونقش‌ابالت وکشورستانی برلوح ضمیر وصفحهٔ‌خاطر مرتسم ومنتقش میگردانید درآن اوقات که‌پسر وپدر دربرابر یکدیگر نشسته بودند فرصت‌غنیمت شمرده ایل ارغون را با خود متفق ساخت ورایت کشورگشائی وجهانداری بجانب سمرقند فردوس مانند برافراخت‌میرزا عبدالعزیزراچون طاقت‌جنك‌صحرانبود دروازه‌های‌شهرمضبوط ساخته تحصن‌نمودومیرزا الغ‌بیك پس‌ازآن‌که این‌خبر محبت اثرشنید مضطر شده عنان یکران بطرف دارالملك گردانید ومیرزا سلطان‌ابوسعید درظاهرسمرقند برقرب وصول آن جناب اطلاع یافت ترك مخاصره کرده بمیان ایل ارغون شتافت و میرزا عبداللطیف همدر آن ایام از آب گذشته بصوب سمرقند توجه فرمود و میرزا الغ بیك روی بسوی پسر آورده درقریهٔ دمش‌تلاقی فریقین روی‌نمودومیرزا الغ‌بیك برفراز پشته‌قرارگرفته آن‌دولشگر خون‌ریز وآن دوطایفه فتنه‌انگیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و تیغ وخنجر وسنان وشمشیر برفرق‌سرِ یکدیگر کوفته خلقی‌را برخاك هلاك‌انداختندوهنوز بمقابله ومقاتله مشغول بودند که قایدتقدیر ملك قدیر عنان بارگیر میرزا الغ بیك را گرفته بآنطرف پشته‌پایان برد وآن‌پادشاه‌عالیجاه روی بجانب سمرقندآورده تحسرو تاسف میخورد وچون بدروازه‌شهر رسید میرانشاه قوچین که گماشته آن‌جناب بوددروب قلعه مسدود ساخته ازدخول مانع گردید ومیرزاالغ‌بیك باحشمی پرنم ودلی‌پرغم‌باتفاق میرزا عبدالعزیز معدودی ازمخصوصان‌بطرف شاهرخیه‌رفت تاروری‌چند درحصن‌حصین اقامت فرماید وازتعب دوران ومحنت روزگار بی‌سامان برآساید بعداز وصول کوتوال آن‌حصار ابراهیم پولاد که‌مملوك آنجناب بود ازغایت شقاوت قصدولی نعمت کرد و میرزا الغ‌بیك بربن‌حال اطلاع یافته مانند صیدی که بپای خویش بدام صیاد رود نزد میرزا عبداللطیف رفت واودرآن‌زمان درسمرقند برتخت سلطنت نشسته بود میان‌پدرو پسر ملاقات واقع‌شده میرزا عبداللطیف از کمال‌قساوت قلب وقلت حیا ازروی‌سخریت واستهزاء بواسطه وبیواسطه سخنان‌ناخوش بسمع‌پدررسانید ودرآن‌ایام‌آن ناجوانمرد تقلید حضرت‌صاحبقران کرده مغلوکی‌از اولاد چنگیز خان‌رابرمسند خانی نشاندوعباس نامی راکه‌پدراو بحکم میرزا الغ‌بیك کشته‌شده بود فرمود تا پیش‌خان زانو زده گفت میرزا الغ بیك‌پدر مرابغیر حق کشته‌است خان حکم‌فرمود که‌هرچه مقتضی شرع باشد بتقدیم‌رسانندمجموع فقهای سمرقند فتوی‌نوشتند که‌میرزاالغ‌بیك راقصاص کنند مگر قاضی مسکین رحمه‌الله که بآن امر همداستان نشدبعدازآن میرزا عبداللطیف جناب الغ‌بیکی را بامیرحاجی‌محمد خسرو سپرد که بحج برد حضرت مخدومی مرحومی دردو بنة‌الصفا از امیر مشارالیه نقل نموده‌اند که گفت بهنگام شام دررکاب میرزا الغ‌بیك ازسمرقند

روان شدیم و آن جناب مبتهج و مسرور اسب میراند واز هر باب حکایات بامن میگفت چون اندك مسافتی مطوی گشت ناگاه شخصی از عقب رسیده دست مرا کشید باز پس نگریستم یکی ازقوم سلدوززا دیدم که پیش میرزا عبداللطیف راه سخن داشت گفتم خیراست گفت آری حکم خان چنانست که میرزا الغ بیك در محلی که آبادانی باشد فرود آیند وچندان توقف نمایند که یراق ایشان کرده شود میرزا الغ بیك چون اینخبر شنید زبانش از گفتار بازماند و آثار ملال بر بشرهٔ همایونش ظاهر گشته در قریهٔ که در آن نزدیکی بود فرود آمدیم و میرزا الغ بیك بنابر برودت هوا فرمود تا در پیش او آتش افروخته کباب کنند بعضی از ملازمان بموجب فرموده عمل نموده ناگاه شرارهٔ از آتش بر دای پادشاه رسید واندکی از آن بسوخت میرزا الغ بیك بدست خویش آتش را منطفی ساخته بر زبان که راند (سن هم بیلدنیك) یعنی توهم دانستی که حال چیست در آن اثنا عباس نام باشخصی دیگر بآن خانه درآمد چون چشم آن جناب بر ایشان افتاد بیخودانه از جای بر جست و مشتی بر سینه عباس زد و آن شخص که همراه عباس بود پوستین التانی جناب پادشاهی را از دوش او برداشت وعباس جهة آوردن ریسمان ازخانه بیرون رفته من دررا ببیستم تا میرزا الغ بیك غسل فرمود آنگاه عباس بازگشته پادشاه را بردو قریب بمشعلی که می سوخت نشانده بضرب شمشیر آبدار شمع حیاتش را انطفا داد و میرزا عبداللطیف پیش از این واقعه بدوسه روز برادرخود میرزا عبدالعزیز را کشته بود و آن شاه زادهٔ بی عاقبت بجهة محبت سلطنت همچنان پدر یرا که در فضایل نفسانی نظیر نداشت برادری را که در عنفوان ایام شباب و جوانی بود قتل نمود و مدت سلطنتش زیاده از شش ماه امتداد نیافت (خسر الدنیا والآخرة ذلك هو الخسران المبین) یکی از فضلا این قطعه در تاریخ شهادت میرزا الغ بیك گوید قطعه الغ بیك آنشاه جم اقتدار ☆ که دین بنی را از و بود پشت ☆ زعباس شهد شهادت چشید ☆ شدش سال تاریخ عباس کشت (۸۵۳)

ذکر فضلاء زمان میرزا الغ بیك گورکان

چون پادشاه عالیجاه میرزا الغ بیك بوفور علم و فضل از سایر اولاد امجاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان امتیاز تمام داشت وهمواره همت عالی نهمت بر تربیت ورعایت علما و فضلا میگماشت ودر زمان دولتش جمعی کثیر از آن طایفه در بلدهٔ سمرقند مجتمع گشته بودند ودر ظلال دولت واقبالش درغایت فراغت ورفاهیت میغنودند واز آن جمله یکی مولانا غیاث الدین جمشید است که در علم هیئت وریاضی وفن نجوم عدیل و نظیر نداشت ودر وقتی که میرزا الغ بیك رصد میساخت آن جناب باتفاق مولانا معین الدین الکاشی و مولانا صلاح الدین موسی که مشهور است بقاضی زادهٔ رومی بتمشیت آن مهم میپرداخت مولانا علاء شاشی در سلك اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بود و گاهی بگفتن شعر و

معما میل مینمود.

مولانانفیس طبیب افضل اطباء آن زمان بود ودر معالجهٔ مرضی میامن انفاس مسیحا ظاهر مینمود و از جمله مؤلفات آنجناب شرح موجز وشرح اسباب و علامات مشهوراست ودردیباچه شرح‌اسباب وعلامات مدح‌وثناه میرزا الغ بیک مسطور مولانا محمد عالم درسلك علما سمرقند منتظم‌بود وبا میرزا الغ بیك گورکان همسبقی مینمود در مجالس‌النفایس مذکوراست که‌مولانا محمد عالم بواسطهٔ لطف‌طبع وحدت ذهن بامیرزا الغ‌بیك بغایت گستاخانه بحث میکرد ورعایت آداب مرتبه پادشاهی بجای‌نمی آورد بنابرآن میرزا الغ‌بیك آن‌جناب‌راازسمرقند اخراج فرمود واوبدارالسلطنهٔهراة آمده درآن‌بلده ساکن‌گشت تاوقتیکه‌درگذشت این‌مطلع ازمنظومات اوست‌که **بیت**

ما سیه بختیم وبد روزیم و اختر سوخته☆ شمع‌مقصودی‌بدست‌خودشبی‌نفروخته.

خواجه‌عصام الدین بمزیدجاه وجلال وعلم وکمال ازسایر علماءماوراءالنهر امتیاز تمام داشت ومدتی‌مدید درآن‌ولایات بمنصب شیخ الاسلامی سرافراز بوده همت برتقویت ارکان‌شریعت میگماشت.

خواجه افضل‌الدین کشی از جملهٔ دانشمندان سمرقند بود و پیوسته بلوازم افاده‌قیام مینمود.

سید عاشق بصفت‌زهد ودینداری وعلم‌وپرهیز کاری موصوف بود و درباب امر معروف ونهی‌منکر مبالغه تمام میفرمود بنابرآن میرزا الغ‌بیك منصب احتساب‌سمرقند را بدانجانب عنایت کردوسید کماینبغی درتمشیت‌آن امر لوازم امانت‌ودیانت بجای‌می آورد ازثقات استماع افتاده که‌دروقتی که‌میرزاالغ‌بیك جهة سنت‌ختان میرزا عبدالعزیز درکان کل‌طوی فرمود و مردم را ترخان ساخته بود و خاص و عام بشرب مدام مشغول گشته بسر علانیه‌ظروف شراب بهر سوی بردند در روزیکه اکابر و اعیان سمرقند درمجلس پادشاه نشسته‌بودند سیدعاشق درغایت غلظت بآن‌محفل درآمدوروی بمیرزا الغ‌بیك آورده گفت دین محمدی‌را برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی جناب الغ‌بیك ازاین خطاب بغایت متغیر گشت وبعداز تامل جوابداد که توبشرف سیادت و دانش اتصاف داری‌وبه کبرسن‌رسیدهٔ ظاهراً میخواهی که بعزشهادت فایزشوی بنابرآن امثال این‌سخنان درشت بعرض میرسانی‌وحال آن که‌من‌تورا باین‌مطلوب نخواهم‌رسانید وبعد ازچندروز ازین‌قبیل وقال حمامیکه خواجه عصام‌الدین درسمرقند طرح انداخته‌بود باتمام رسیدو درشبی که آن‌حمام راگردان میساختند زنان مغنیه‌بسر حمام‌رفته درمیان مردان نشستند وآغاز تغنی کردند وسید عاشق‌بر اینصورت مطلع‌شده نزد خواجه‌عصام الدین رفت‌و گفت‌ای‌شیخ‌الاسلام بیاسلام بکدام مذهب جایزاست که زنان‌و مردان دریك مجلس نشسته سرودگویند خواجه عصام‌الدین ازشنیدن این‌سخن برآشفته روزدیگر نزد میرزاالغ‌بیك رفت‌و بزبان دادخواهی آن‌چه سیدعاشق گفته‌بود معروض داشت وچون

میرزا الغ بیك بواسطه استماع سخنان کان کل از سید آزرده دل بود فرمود که فردا قضاة وعلما جمع شوند تا پرسش این قضیه نمائیم و سید عاشق را مجرم ساخته تادیب فرمائیم و روز دیگر آن زمره عظیم الشان بر آستان خلافت آشیان مجتمع گشته انتظار بیرون آمدن پادشاه میکشیدند که ناگاه مولانا ابو الفتح ذبابه که مردی ابدال وش ومتقی بود ومیرزا الغ بیك اورا اجازت داده بود که هرگاه بخواهد بمجلس همایون در آید و هر سخن که داشته باشد بیواسطه بعرض رساند بدار السلطنه در آمد وپیش از اکابر نزد میرزا الغ بیك رفت واز سبب اجتماع آن طایفه پرسید پادشاه جواب داد که مدتی شد که سید عاشق پای از حد خود فراتر می نهد چنانچه درروز طوی کان کل مارا گفت که احکام شرع نبویرا برانداختی وشعار کفار ظاهر ساختی ودیروز خواجه عصام الدین راکه بصفت علم و دانش وتقوی سر آمد اشراف علماست شیخ الاسلام بیاسلام گفته است بنا بر آن قضاة و فضلارا طلبیده ایم تا مرافعه این قضایا نمائیم و آنچه بحسب شرع متوجه او شود بجای آوریم مولانا ابو الفتح فرمود که سید نیك نکرده که نسبت بشما و شیخ الاسلام این نوع سخنان بر زبان آورده زیرا که شما در کمال عدالت و رعیت پروری سلوك مینمائید و در تقویت ارکان شریعت اهتمام تمام می فرمائید و شیخ الاسلام نیز بصفت علم و عمل انصاف دارد ودر اثنا این قیل وقال سپاهی زانو زده عرضه داشت که برادرم فوت شده واز وی دو فرزند مانده ومن میخواهم که زن برادر را بحبالهٔ نکاح خویش در آورم تا برادر زاده های من ضایع نشوند اما آن زن میخواهد که بعد از انقضاء عدت بنکاح بزازی در آید و از وی نفقه میستاند میرزا الغ بیك بساولی را فرمود که برو و آن ضعیفه را بگوی که بنکاح برادر شوهر خود رضا دهد و بزاز را از عقد او منع کن مولانا ابو الفتح پس از استماع این حکم روی به میرزا الغ بیك آورده گفت آنچه سید عاشق نسبت بشما گفته بود دور از کار نیست پادشاه پرسید که چون گفت گفت بجهة آنکه زنی که عاقله و بالغه باشد شرعا اختیار دارد که بعقد هر کس خواهد در آید شما بکدام مذهب اورا تکلیف مینمائید که زن بزاز نشود و بمناکحت این مغول رضا دهد آن پادشاه مغفرت پناه از این سخن بغایت متاثر گشت و بساول را از آن کار مانع آمد وفرمود که اکابر واشراف را اجازت دهید که بمنازل خود روند زیرا که نزد ما بوضوح پیوست که سید عاشق در آنچه میگفته محق بوده لاجرم آن جماعت مایوس باز گشتند وبساط منازعت جناب سیادت مآب در نوشتند.

مولانا محمد اردستانی اعجوبهٔ زمان و نادرهٔ دوران بود ودر علم رمل وطالع مسئله مهارت کامل حاصل کرده احکامش اصلا تخلف نمینمود ودر آن باب از آن جناب حکایات بسیار منقولست وقبول این حکایت که از مولانا علاء الدین علی قوشچی مرویست از مطالعه کنندگان این اوراق تامول حضرت مخدومی مرحومی در روضة الصفا آورده که مولانا علی قوشچی فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیك نشسته بودم که مولانا محمد در آمد جناب الغ بیکی اورا گفت رملی بکش واز آنچه در ضمیر منست اعلام نمای و

مولانا ملاحظهٔ طالع وقت نموده ورملی کشیده گفت سؤال ازحرم است و خاموش کرد پادشاه فرمود که علی قوشچی محرم ماست آنچه که بخاطر تورسیده بی تحاشی بگوی مولانا گفت که پادشاه ازدوخاتون که درحبالهٔ نکاح دارد یکی را میکشد ودیگری را که دختر خانست طلاق میدهد میرزا الغ بیک از تطلیق دختر خان که بصفت زهدوعفت آراسته بود واورا بسیاردوست میداشت استبعاد نمود وهمدران چند روز خاتونی را که مولانا محمد بکشتن اوحکم کرده بود بعالم آخرت فرستاد ودختر خان ازوقوع این حادثه شاده ان شده چندان شماتت فرمود که میرزا الغ بیک درغضب رفته اورا طلاق داد قاضی محمد مسکین بصفت علم وتقوی وشریعت پروری موصوف بود ومدتی مدید در کمال امانت و دیانت بلوازم منصب قضاء سمرقند اقدام میفرمود ازجناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی استماع افتاده که میرزا الغ بیک گورکان درایام سلطنت وکامرانی مبلغی کرامند بیکی از تجار تسلیم نمود تاخریدوفروخت کرده مرابحهٔ آن را بخزانهٔ عامره رساند بعدازچند گاه سفینهٔ حیات آن تاجر غریق بحر فناشده جناب الغ بیکی درمتروکاتش طمع فرمودوفرمود که ازنفایس خزانه ما لعلی گران بها پیش آن بازرگان بوده وموافق مدعا گواهان آماده ومهیا ساخت وچون مافی الضمیر صاحب تاج وسریر بسمع شریف قاضی شمس الدین محمد مسکین رسید یکی از نواب درگاه راطلبیده بپادشاه پیغام فرمود که مرافعه و گذرانیدن گواه دراین قضیه چندان نفعی بشما نمیرساند زیرا که حقیقت حال برمن ظاهر است واگرچنانچه البته میخواهید کهٔ برطبق مدعای شما حکم کنم دراینوقت که درغایت برودت است مرا دست وپای بسته درآب سرد چندان غوطه دهید که بی طاقت گشته اشارت نمایم که جهات بازرگان رادر عوض لعل معدوم بشما دهند وآن نایب این سخنان را بعرض میرزا الغ بیک گورکان رسانیده پادشاه بادین ودادرقت فرمودوبر کمال دیانت جناب اقضوی آفرین کرده ازسر آن دعوی درگذشت وهمچنین درآن وقت که میرزا عبداللطیف بخیال قتل پدر فتوی نوعت که هر کس بنا حق مسلمانی را بکشد قصاص بروی واجبست قاضی محمد مسکین آن فتوی راجواب نکردوفرمود که غرض میرزا عبداللطیف از این فتوی استجازه کشتن میرزا الغ بیک است وسال آن که اگر پادشاه جهت مصلحت ملك یکی ازاحادالناس رابقتل رساند بروی قصاص نیست وهرچند میرزا عبداللطیف بوعده، وعیدو تخویف وتهدید خواست که جناب اقضو یرا از آن مناقشه درگذراند تابرآن فتوی خط نهد بجائی نرسید والتوفیق والتائید من الله الحمید المجید

خواجه فضل الله ابوللیثی

ازاولاد فقیه ابواللیث بود کـه کتاب بوستان تصنیف اوست وجمال حال خواجه فضل الله بصفت فضل وکمال آرایش داشت وهمواره اوقات شریف را بدرس وافاده صرف

میکردو گاهی بشعر ومعما نیزمشغولی مـی فرمود این مطلع ازجملهٔ منظومات اوست **بیت** قدچون‌سروتوجانست مرابلکه روان ☆سویم‌ابسرو روان‌شو که فداسازم‌جان

مولانا علاءالدین علی قوشچی اعلم‌علماء زمان وافضل‌حکماء دوران بود و اودرصغرسن‌منظور نظرشفقت‌میرزا الغ‌بیك‌شده بیمن‌تربیت آن‌پادشاه‌عالیجاه درعلم بدرجات علیه تصاعد نمود ومیرزا الغ‌بیك اورا فرزند میخواند وجهت کمال خصوصیت گاهی جانور بردستش مینشاند بنابرآن بقوشچی اشتهار یافت ازتصنیفات مولاناعـلی شرح‌تجرید خواجه نصیرالدین طوسی مشهور استومستحسن طباع جمهور علما نزدیك ودور مولاناعلی دراواخر ایام‌حیات بدیار روم افتاد ودر آن‌مملکت بمرض موت گرفتار شده رخت‌بقا بباد فناداد .

خواجه عبدالمؤمن ندیم‌مجلس‌خاص و انیس بزم اختصاص میرزا الغ‌بیك‌بود و بلطف طبع وحـدت ذهن‌از ظرفـاء وفضلاء سمرقند ممتاز ومستثنی می نموداز ثقات استماع افتاده که‌درزمان خجسته نشان‌آن‌پادشاه عالیشان قاضی‌قرشی یکی‌ازقضاه‌شرعیه طریقه مداهنه بجای‌آورد واین معنی برضمیر انور میرزا الغ بیك ظـاهر گشت حکم فرمود که ریش قاضی‌را تراشیده تشهیر کنند وقاضی رجوع بخواجه عبدالمومن کردآن جناب درپایهٔ سریر سلطنت انتساب زبان شفاعت بگشاد وبعد از قیل وقال‌چنان مقرر شدکه قاضی بیست سراسب تسلیم نمایدتادست ازریش او باز دارند آنگاه قاضی‌خلاص شده اسبان را بخواجه عبدالمومن سپرد وخواجه آنها را بگله خود فرستاد امابعداز چندگاه اندیشید که اگر این‌خیانت ظاهرگردد شاید که پادشاه برو غضب نماید بنابر آن روزی قاضی‌را فرمود که مناسب آنست که توفردا ازدورخودرا بحضرت میرزانمائی تا اگراز ممرآن مهم غباری برخاطرش مانده باشد مرتفع سازم روز دیگر قاضی به موجب فرموده عمل‌نموده چون‌چشم میرزا الغ‌بیك بـروی افتاد خواجه عبدالمومن را طلبیده گفت که بیست سراسب که‌قاضی قبول کرده بودچـرا تسلیم میرآخوران نمی‌نماید خواجه عبدالمومن جوابداد که قاضی از سرانجام اسبان عاجز گشته است و حالا آمده که ریش‌اورا تراشیده تشهیر کنندمیرزا الغ‌بیك‌ازشنیدن این سخن درخنده‌افتاده دیگر متعرض قاضی نشد .

مولانا خیالی درسلك‌شعراء‌بخارا منتظم بود ونسبت بخواجه عصمةالله درطریق تلمذ سلوك مینمود این دو بیت از اشعار او بخاطر بود بثبت افتاد **نظم** ای تیر غمت را دل عشاق نشانه ☆ خلقی بتومشغول وتو غایب زمیانه که معتکف دیرم و که ساکن‌مسجد ☆ یعنی که تورا میطلبم خانه بخانه **مولانا بدخشی** درزمـان میرزا الغ بیك سرآمد شعراء سمرقند بود این مطلع ازجمله منظومات اوست **بیت** ایزلف شب مثال ترا دربرآفتاب ☆ ازشب که دیدسایه که افتد برآفتاب.

ذکر میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر

میرزا سلطان محمد خسروی بود بکمال عقل و کیاست معروف و بوفور حلم و مروت موصوف از غایت شجاعت وتهور در معارك هولناك بنفس نفیس معاشر امرقتال گردیدی وهرچند لشگرحضم بقوت وشوکت بودی اصلا ازآن نیندیشیدی در جود و سخاوت بطریق اعتدال سلوك نمودی وازامساك واسراف اجتناب فرمودی نوبتی یکی از مخصوصان به تقریبی کثرت وبخشش میرزا بابررا بعرض رسانید وپرسید که چون است که شما درین امر تقلید آن جناب نمینمائید میرزا سلطان محمد درجواب این بیت خواند بیت میان عالم وجاهل همین قدرفرقست ☆ که او کشیده عنان باشد این گسسته مهار ومیرزاسلطان محمد درزمان حیات خاقان خجسته صفات مدت پنجسال در مملکت عراق بدولت واقبال گذرانید ودر آن وقت که آن حضرت درولایت ری عازم سفر آخرت گردید آن شاهزاده صاحب تائید ازخرم آباد لرستان بری شتافت ودریورت جد بزرگوارفرود آمده ازآنجا باصفهان رفت وبعد ازضبط آن بلدهٔ جنت نشان عنان یکران بطرف شیراز تافت ومیرزا عبدالله بقدم مقابله ومقاتله ازدارالملك فارس بیرون آمده بین الجانبین حربی درغایت صعوبت دست داد ومیرزا عبدالله شکست یافته پناه بقلعه اصطخر برد ولشکر عراق اموال سپاه فارس را غنیمت گرفته میرزا سلطان محمد مقرون بعزوناز بشیرازدر آمد واز اشراف آن ولایت سید نظام الدین احمد را بنا براستدعاء میرزا عبدالله باصطخر فرستاد و جناب مرتضوی بعد از وصول بمقصد خاطر شاه زاده را جانب میرزا سلطان محمد مطمئن گردانید تااز قلعه بیرون آمده بخدمت شتافت و میرزا سلطان محمد اورا منظور نظرمرحمت ساخته فرمود درهرشهر از بلاد عراق که خواهد توطن نماید واگر خواهد بخراسان رود ومیرزا عبدالله بامید مصاهرت میرزا الغ بیك سفرخراسان اختیار کرد وچون بهراة رسید چند روزدرظل عاطفت میرزا علاءالدوله گذرانیده اما درروز واقعهٔ ترناب چنانچه سبق ذکریافت صف سپاه خراسان ویران کرده روی بجانب میرزا الغ بیك آورد ومیرزا سلطان محمد درفارس وعراق متمکن گشته گردنکشان آفاق سراطاعت برخط فرمان اونهادند مگر میرزا جهانشاه بن امیرقرا یوسف که اظهار خلاف کرده سلطانیه وقزوین را بتحت تصرف درآورد ومیرزاسلطان محمد از طغیان پادشاه ترکمان خبریافته باستعداد سپاه مشغول گشت ونشان همایون بیوسون حضرت خاقان سعید بنام میرزا جهانشاه درقلم آورد براینمنوال که شهریار اعظم امیرجهانشاه بعنایت پادشاهانه مخصوص گشته بداند که چنان استماع افتاده که گماشتگان او بخلاف حکم همایون درسلطانیه وقزوین مدخل نموده اند واین صورت بیقاعده واقع شده میباید که آن ولایات را بنواب دیوان اعلی بازگذارد وبه مملکتی که حضرت خاقان سعید مغفور جهة اوتعیین فرموده قناعت نماید والا بمیدان قتال شتابد تا بمقتضای قضای ایزد و تعالی

چه بظهور آید ومهر برروی نشان زده درصحبت قاصدی سخندان ارسال نمود و بنفس نفیس بالشکری بیقیاس درعقب ایلچی روان شد چون امیرجهانشاه را چشم بر آن نشان افتاد ومضمونش را معلوم فرمود متعجب گشته گفت این شخص در کمال تهور و شجاعت است یا از نشاء جنون بهرهٔ تمام دارد که بمثل من پادشاهی این نوع نشان می نویسد و با سپاه فراوان روی بطرف فارس وعراق آورده چون بین الفریقین مسافت نزدیك شد رسل ورسائل ازطرفین درمیان افتادند ومنازعت ومخالفت را بمصالحت وموافقت تبدیل دادند ومیرزا سلطان محمد بشیراز بازگشته امیرجهانشاه عنان بطرف آذربایجان معطوف ساخت وآن شاهزاده بعد از فوت جدبزرگوار پنجسال دیگر درسلطنت واستقلال بسر برد ودرسنهٔ خمس وخمسین وثمانمائه درجنك چناران بدست میرزا بابر گرفتار گشت و تقدیر مالك الملك قدیر بساط زندگانی اورا درنوشت چنانچه عنقریب بسمت تسطیر خواهد یافت وپرتو اهتمام برتفضیل این اجمال خواهد تافت :

گفتار دربیان لشگرکشیدن میرزا سلطان محمد بجانب دارالسلطنه هرات ومراجعت فرمودن بصوب عراق بعداز وقوع محاربات

چون میرزا سلطان محمدبن میرزا بایسنقر ممالك فارس وعراق را مضبوط گردانید وشنید که مهم میرزا الغ بیك بچه انجامید ازغایت علوهمت کمند اندیشه بر تسخیر ممالك خراسان افکند وبالشگری مانندحرکات افلاك نا معدود بدانجانب توجه فرمود ومیرزا بابر نیز جنودنامحدود مجتمع ساخته از دارالسلطنه هراة باستقبال برادر نهضت نمود ودرنواحی جام آن دو پادشاه بهرام انتقام بیکدیگر رسیدند وگردان هردو کشور ومردان هردولشگر درهم آویخته نهایت مردانگی وجلادت بظهور رسانیدند آخرالامر نسیم نصرت وفیروزی بربرچم علم میرزا سلطان محمد وزیدن گرفت ومیرزا بابر شکستی فاحش یافته عراقیان را سعادت استیلا تیسیر پذیرفت و میرزا ابوالقاسم بابر با هفت نفر از اهل تهورجان ازآن غرقاب بساحل نجات کشیده خودرا بقلعه عماد رسانید ومیرزا سلطان محمد درغایت حشمت بدارالسلطنه هراة خرامیده رایت عظمت مرتفع گردانید بعد ازتنظیم امور دولت وتشید مبانی سلطنت روزی چند به بسط بساط عیش و عشرت پرداخت ومیرزا ابراهیم راازقید میرزا بابراطلاق فرموده نزدمیرزا علاء الدوله که مصحوب خویش آورده بود روان ساخت ودرآن زمستان در بلده فاخره هراة قحط وغلائی عظیم بوقوع انجامیدچنانچه بهای یك خروار گندم بمبلغ چهارصد دینار کپکی رسیدو امیرحاجی محمدغناشیرین که درزمان خاقان فردوس مکان داروغه کرمان بود ودرآن اوان ازسایرامراء میرزا سلطان محمد بمزیداقتدار واعتبار ممتاز ومستثنی مینمود آغاز ظلم وتعدی کرده خاطر ترك وتاجیك را بمصادره ومطالبه بیازرد وهرچند خواجه غیاث

الدین پیراحمد خوافی که در دیوان میرزا محمد در جرگهٔ امراء عظام مهر می‌زد جناب امارت مآب را از اشتعال نایرهٔ جور و بیداد منع فرمود بجائی نرسید لاجرم اختلال باحوال ملك ومال راه یافت وهر کس توانست ازدارالسلطنه هراة گریخته عنان عزیمت بصوب ملازمت میرزا ابوالقاسم بابر تافت وچون میرزا بابر چند روز در قلعهٔ عماد بسر برد بدستور سابق آنحصار را بامیر محمد صالح سپرده از راه ابیورد روی توجه به استرآباد آورد و گماشتگان میرزا محمدرا از آن ولایت بیرون کرده بار دیگر لواء سلطنت مرتفع ساخت وچون این خبر بسمع میرزا سلطان محمد رسید استیصال میرزا بابررا متمح نظر همت گردانیده میرزا علاءالدوله‌را بحکومت گرمسیر روان کرد وباسپاه غضنفر نهاد متوجه استرآباد گشت وامیر حاجی محمد غنا شیرین را با سایر امراء جلادت قرین برسم منغلای پیشتر روان ساخت ومیرزا بابر مانند شیرژیان از جنگل جرجان بیرون خرامیده درمشهد راز بامراء عراق رسید وازجانبین طالبان نام و ننك در میدان جنك تاخته بتیغ خون‌افشان ادیم زمین رارنك لعل بدخشان دادندو بنیزهٔ ثعبان نشان روز معادر سینهٔ یکدیگر گشادند درین نوبت عنایت الهی شامل حال میرزا بابر گشت وسپاه عراق انهزام یافته دست قضا طومار حیات امیر حاجی محمد غنا شیرین وفوجی دیگر از امراء و نوئینان رادر نوشت از آنجانب میرزا سلطانمحمد چون خبر فوت امیر حاجی محمد شنود در ولایت طوس ضبط آغرق را بعهدهٔ خواجه پیراحمد خوافی گذاشته ازعقب امراء ایلغار فرمود ودر اثناء راه بگریختگان مشهدراز رسیده صورت حادثه‌را عرضه داشتندو آتش خشم شهریاری مشتعل شده مانند بادصرصر درحرکت مسارعت کرد چنانچه زیاده از سیصد سوار کسی در موکب همایون نماند وچون باردوی میرزا بابر نزدیك رسید لشگریان جرجان پراکنده گشتند ومیرزا بابر باردیگر بقلعه عماد رفت ومیرزا سلطان محمد را بتصور آن که شاید مخالفان کیدی اندیشیده باشند همان شب عنان مراجعت بطرف طوس منعطف گردانید و در راه خبر یافت که آغرق ویران شده و مردم سر خویش گرفته‌اند و راه گریز در پیش و کیفیت اینحال چنان بود که بعداز ایلغار میرزا سلطان محمد خبر قتل امرا دراردوی همایون مشهور شدو شورشی درمیان لشگریان افتادو هرچند که خواجه غیاث الدین پیراحمد سعی نمود هیچکس رانگاه نتوانست داشت ومیرزا سلطان محمد معسکر نصرت اثررا خالی دیده متحیر گردید و یکدو روز توقف فرموده در آن اثنا بتحقیق پیوست که میرزا علاءالدوله از گرمسیر بهراة شتافته وگماشتگان آن جنابرا از شهر عذر خواسته وبر مسند فرماندهی نشسته آنگاه میرزا سلطان محمد با خواص خویش قرعهٔ مشورت درمیان انداخت و گفت که مردم هراة بالطبع خواهان میرزا علاءالدوله‌اند واو حالا در آن بلده لواء سلطنت مرتفع گردانیده ولشگریان ما پریشان شده‌اند مصلحت چنان مینماید که بعراق مراجعت نمایم ومردم خودرا جمع آورده باردیگر بتسخیر خراسان نهضت فرمائیم وسخن برین قرار یافته میرزا سلطان محمد آهنك راه عراق سازداد و میرزا بابر بعد از شنیدن این خبر متوجه بلدهٔ هرات گشته میرزا علاء الدوله

قلعهٔ اختیارالدین را بمولانا احمد یساول سپرده روی بجانب قبة الاسلام آورده میرزا بابر بدارالسلطنهٔ هراة درآمده همت براستخلاص قلعهٔ اختیارالدین مقصور گردانید ومدت چهل روز آن حصن حصین را محاصره کرده صورت فتح و نصرت روی ننمود آنگاه مولانا احمد یساول پیغام فرستاد که اگر خاطر خطیر حضرت شهریاری متوجه آنست که بنده از ین قلعه بیرون آیم باید که در حضور شیخ بهاءالدین عمر وامیر ناصرالدین قریش سوگند خورند که بهیچوجه متعرض متوطنان حصار نشوند و کسی دیگر را نیز نگذارند که قصدی اندیشد و میرزا بابر برینموجب بتقدیم رسانیده مولانا احمد بامتابعان ازحصار بیرون خرامید و میرزا بابر بعهد خود وفا نموده هیچکس را تعرض نرسانید

ذکر سلطنت میرزا عبداللطیف در مملکت سمرقند و کشته شدن او بتقدیر مالك الملك بی مانند

میرزا عبداللطیف پادشاهی بود بلطف طبع وحدت ذهن موصوف و بکثرت فضایل نفسانی و کمالات انسانی معروف بصحبت درویشان و گوشه نشینان میل فراوان داشت و در مجلس مشایخ وعلما بدوزانوی ادب نشسته همت برعایت ایشان میگماشت اماسودائی مزاج و تندخوی ودرشت گوی بودو بگناه اندك عقوبت بسیار میفرمودو از بدایت ایام صبی در ظل تربیت و شفقت حضرت خاقان سعید روزگار میگذرانید و آن حضرت را باشاهزاده آنمقدار محبت بود که موجب رشك سایر اولاد عظام میگردید و چون میرزا عبداللطیف بروجهی که سبق ذکر یافت والد ماجد خودرا شربت شهادت چشانیده بریاض بهشت فرستاد و در سمرقند پای برمسند استقلال نهاده رایت دولت واقبال ارتفاع داد تقلید خلفا کرده درایام جمعه بنفس نفیس خویش بقرائت خطبه وامر پیش نمازی پرداخت و دررعایت رعیت شرایط اهتمام مرعی داشته بساط عدل وانصاف ممهد ساخت اما جمعی از برلاسیان و ترخانیان را مثل امیر محمود تایبوق وسلطان جنید و سلطان یوسف وامیر اسمعیل صوفی ترخان راکه درملازمت اوجان سپاربها کرده بودند در مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید زیراکه درروز فرار میرزا الغ بیك ایجماعت امیر سلطانشاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین محمد را که بملازمت میرزا عبداللطیف میآمدند کشته بودند **القصه** بنابر قتل امراء برلاس و ترخان سایر نوئینان ازملازمت میرزا عبداللطیف متنفر شدند و در آن ایام نوکران میرزا الغ بیك ومیرزا عبدالعزیز درباب استیصال نهال اقبال او بایکدیگر سخنان درمیان آوردند و بجدهرچه تمامتر عزم قتلش کردند و در شب جمعه بیست و ششم ربیع الاول سنهٔ اربع وخمسین وثمانمائه درکمینگاه غدر نشسته دروقتی که آن شهریار دیوانه سار ازباغ چنار بطرف شهر میآمد تیری بسوی او انداختند و آن تیر بر هدف مقصود خورده میرزا عبداللطیف

دست در یال اسب زده فریاد برآورد که تیر رسید لاجرم جمعیتکه ملازم رکاب سلطنت مآب بودند متفرق گشتند ودشمنان خودرا باورسانیده سرش ازبدن جدا کردند وازپیش طاق مدرسه میرزا الغ بیك آویختند مدت پادشاهی میرزا عبداللطیف ششماه بودو او بعداز قتل پدر پیوسته این بیت را تکرار مینمود **بیت** پدرکش پادشاهی را نشاید؛ وگر شاید بجز شش مه نپاید ازغرایب اتفاقات آنکه میرزاعبداللطیف بردست بابا حسین نامی کشته شدو برطبق تاریخ قتل پدرش کلك قضا تاریخ کشتنش بابا حسین گشت **بیت** باباحسین کشت شب جمعه اش بتیغ؛ تاریخ قتل اوست که باباحسین کشت (۸۵٤) وچون میرزا عبداللطیف بقتل رسید بموجب اتفاق امـرا و اکابر میرزا عبدالله شیرازی عـلم سلطنت مجازی مرتفع گردانید

ذکر توجه میرزا ابوالقاسم بابر بجانب بلخ و بدخشان و بیان عصیان اویس بیك بدارالملك خراسان

سابقاً خامه مشکین شمامه اینخبر بمشام جان مطالعه کنندگان رسانید کـه میرزا علاءالدوله چون خبر توجه میرزا بابر را شنید دارالسلطنه هرات را باز گذاشته علم عزیمت بطرف بلخ برافراشت بعدازوصول بمقصد فی الجمله مردمی درظل رایتش جمع آمدنـد ومیرزا بابر این خبر استماع نموده بالشکری جلادت اثر عازم استیهال برادر گشت ومیرزا علاءالدوله ازمقابله و مقاتلـه پهلوتهی کرده روی بکـوهستان بدخشان آورد ومیرزا ابوالقاسم بابر پس ازآنکه بقبة الاسلام بلخ رسید باوجود شدت برودت هـوا و کثرت بارندگی ازعقب میرزا علاءالدوله نهضت فرمود واسباب جمعیت اورا ازبنیاد برانداخته ببلخ مراجعت نمود آنگاه حکومت بلخ وقندوز وبقلان را باميرپیر درویش هزار اسپی و برادرش امیرعلی که بصفت نصفت و سخاوت وشجاعت موصوف ومعروف بودندارزانـی داشت ورایت نصرت آیت بصوب دارالسلطنه هراة برافراشت چون بسعادت واقبال در مستقر عزت وجلال نزول نموددید که درغیبت موکب همایون صورتـی درغایت غرابت دست داده ودست قضا ابواب شداد وفساد بر روی روزگار ماهرویان گشاده شرح این حال وتبیین اینمقال آنکه میرزا ابوالقاسم بابردر وقت اختیار سفر بلخ قلعهٔ اختیارالدین را باویس بیك سپرد و اویس چند روزی بامر کوتوالی پرداخته شربت حکومت مذاق جان او راشیرین نمودو بخار سرکشی وغرور بکاخ دماغ راه داده بخیال استقلال اسباب حصار داری مرتب ساخت وبدست بی شرمی علم فسق و فسادو ظلم وعناد برافراخت گاهی ازقلعه پایان آمده بعظمت تمام بردر حصار مینشست و شراب میخورد بعضی از ارباب حسن و ملاحت را بزجر وتکلیف ازمیان بازار کشیده بحصار میبرد و باآن که میرزا ابوالقاسم

بابر مظفر ومنصوراز یورش بلخ باز گشته درباغ سفید نزول اجلال فرمود اویس همچنان درمقام عصیان وطغیان بودو اصلاً از مرتبهٔ نخوت و سرکشی تنزل ننمودو چون آن حصار درمتانت باقلعهٔ سپهر دوار لاف همسری میزند ودرآن وقت بذخایر بسیارو اسلحه بیشمار مشحون بودمیرزا بابر رااشتغال بمحاصره ومحاربه مناسب ننمودو رای جهان گشای بر حل آنواقعه مشکل گماشته یکی ازمحرمانرا نزداویس فرستادو پیغام داد که تو قدم ازحصار بیرون منه که من بدانجا خواهم آمد آن گاه آن پادشاه جمجاه شبی بشهر تشریف آورد و جمعی ازاهل ساز وآوازرا بقلعه فرستاده فرمود که مانیز متعاقب میرسیم وطایفه از اصحاب جلادترا نیزازعقب روان ساخت و غلغله درقلعه افتاد که حضرت میرزا رسید و اویس تا بدهلیز حصار باستقبال آمده از بهادران بابری شیخ منصور نامی دروی آویخت و اویس بیك زخم خنجر او را هلاك ساخته دلاوران دیگر خودرا باویس رسانیدندو بضربات پی درپی روح خبیثشرا بدوزخ روان گردانیدند بعداز دوسه روز برادراویس یوسف شاه ومرادتر کمان که مقرب او بود بپای اضطرار ازحصار اختیارالدین بیرون آمدندومقالید قلعه بنواب درگاه پادشاه والاجناب سپرده ایشان نیزرخت بعالم آخرت بردندو درین اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاءالدوله پیش میرزابابر آمده عرض کرد که جناب شهریاری بنزدیك شهررسیده و دردامن کوه کازرگاه از نظرمن غایب شد جمعی از ملازمان آستان سلطنت آشیان فی الحال بتفحص مشغول گشتندو میرزاعلاءالدوله را ازوثاق اسکندربیك بیرون کشیده حسب الحکم ببعضی از اهل اعتماد سپردندو درسنه ۸۵۵ میرزا ابوالقاسم بابر بنا بر دغدغهٔ که ازطرف میرزا سلطانمحمد داشت بعزم قشلاق استرآباد رایت عزیمت برافراشت وچون بسلطان میدان رسید عنان کمیت جهان نورد بصوب بسطام معطوف ساخت و روزی چند درآن مقام رحل اقامت انداخت

گفتار دربیان محاربه میرزاسلطان محمد ومیرزاابوالقاسم بابردرمنزل چناران کرت ثانی وازپای درآمدن آن سرو ریاض کامرانی بصرصر قضاو قدرجناب سبحانی

درشهورسنه خمس وخمسین وثمانمائه میرزاسلطانمحمدبن میرزا بایسنقر کرت دیگر لشکری برتهورازولایات فارس وعراق فراهم کشیده بعزم تسخیر خراسان ورزم برادر عالیشان عنان یکران منعطف گردانید و میرزاابوالقاسم بابردر ولایت بسطام این خبر شنوده جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا راکه درآنولا بواسطه استیلاء میرزا سلطان ابوسعیدازماوراالنهر آمده بودبرسم رسالت نزدمیرزامحمد فرستاد و التماس صلح فرمود

میرزا سلطان محمد نخست و آن جناب بدرگاه سلطنت مآب شتافته و شرایط سفارت بجای آورده میرزا سلطان محمد نخست از قبول آن امر سر باززده و عاقبت بنا بر وفور الحاح و مبالغهٔ خواجه مولانا ناسر رضا جنبانید و مهم بر ینموجب قرار یافت که محقر و لایتی از مملکت خراسان داخل دیوان عراق باشد و در تمامی قلمرو میرزا بابر خطبه و سکه بنام و لقب میرزا محمد موشح و مزین گردد و میرزا ابوالقاسم بابر پس از مراجعت خواجه مولانا اعتماد بر صلح کرده از بسطام بمازندران رفت و طرح قشلاق انداخت در خلال آن احوال خبر متواتر گشت که میرزا سلطان محمد دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده و از بسطام و دامغان گذشته بجلگاه اسفراین در آمده میرزا بابر از شنیدن این سخن بر آشفت و مانند شیر دلیر از بیشه مازندران متوجه میدان قتال گشت میرزا سلطانمحمد چون از توجه برادر خبر یافت از ولایت اسفراین عنان یکران بجانب استرآباد تافت و در موضع چناران آن دو سپاه شرکت دستگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان بهم رسیدند و بصرصر حمله نیران مصاف تیز کردند و میرزا سلطان محمد در آنروز تیغ جلادت آخته و بنفس نفیس بر سپاه خراسان تاخته **بیت** بهر سو که تیغ و سنان بر فراخت ✡ سر و سینه خصم را خود ساخت و میرزا ابوالقاسم بابر نیز صلای گیر دار در معرکه کارزار انداخته **بیت** به تیر و کمان و به شمشیر تیز ✡ بر آورد از دشمنان رستخیز و در آن اثنا امیر ابوسعید میرم از میرزا سلطان محمد گریخته نزد میرزا ابوالقاسم بابر رفت و گفت که میرزا سلطانمحمد قصد قول بزرگ دارد مناسب آن که لشگریان کوچ باز دهند تا او بمیان صفوف در آید آنگاه از اطراف و جوانبش در آمده نگذارند که بیرون رود مقارن آن حال آن شهریار شجاعت شعار بر قلب لشگر خراسان حمله آورده گفت منم محمد بایسنقر و سپاه میرزا بابر بموجب تعلیم امیر ابوسعید کار بند شده آن جناب را در میان گرفتند. و نگذاشتند که عراقیان بموکب همایون پیوندند و زمان کشش و کوشش امتداد یافته آخر الامر نسیم فتح و ظفر از جانب میرزا بابر در اهتزاز آمد و جنود عراق روی بگریز آورده میرزا سلطانمحمد در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر گشت و هنوز فرمانفرمای خراسان سوارهٔ ایستاده بود که او را پیش بردند و میرزا بابر برادر بزرگتر را مخاطب ساخته بزبان سرزنش گفت که از جانب ما چه واقع شده بود که قاصد خون و مال مسلمانان گشته دو نوبت لشگر بخراسان کشیدی و خود را باینروز کار گرفتار گردانیدی میرزا سلطان محمد جواب داد که همواره در تمشیت امور مملکت امثال این قضایا روی مینموده میرزا بابر باغوای بعضی از مردم کوته اندیش بقتل برادری چنان که در شجاعت و مروت و انسانیت مانند او فرزندی از مادر گیتی در وجود نیامده بود اشارت فرمود و موکلان آنجناب را سوار ساخته بطرفی روان شدند تا حسب الحکم بتقدیم رسانند در اثناء راه میرزا سلطان محمد رومالی طلبید که زخمی را که بدستش رسیده بود به بندد موکلان گفتند که مهم ازین در گذشته است آن جناب فرمود که بابر مروت نکرد جواب دادند که نی گفت پس مرا کجا میبرید و همانجا فرود آمده سر تسلیم در پیش انداخت و یکی از سرهنگان میرزا بابر به یکضرب شمشیر کار آن شهریار عالیمقدار را آخر ساخت **رباعی**

دردا که اساس چرخ را نیست قرار ✡ از دایرهٔ زمانه دوروست مدار ✡ زنهار امان زدهر

امیدمدار ✿ کز تیغ ستم کسی نیابد زنهار و چون میرزا بابر بدیدن پیکر فتح و ظفرسر افراز گشت شکر نعم آلهی بجای آورده فتح نامها باطراف ممالك محروسه فرستاد و فرمان داد تا نعش برادر عالی گوهر اورا بدارالسلطنه هراة برده نزدیك پدرش میرزا بایسنقر دفن کردند و بعد از آن که خاطر ازمهم یك برادرجمع ساخت همان روز بفیصل کاربرادر دیگر پرداخت وحکم فرمود که جهان بین میرزا علاءالدوله را به میل آتشین از حلیهٔ رویت عاری گردانند اما شخصی که مباشر این فعل شنیع بود بر آن جناب رحم کرده گفت که آب درچشم آورد ومیل را بروجهی در پلکهایش کشید که بمردمك دیده اش آسیبی نرسید هرچند مناسب مکارم اخلاق ومحاسن آداب و کرم جبلی ومروت غریزی میرزا ابوالقاسم بابر آن بود که جراید جرایم برادران را برقم لاتثریب علیکم الیوم موشح گردانیدی وازایشان عفوفرموده مضمون کلمهٔ العفو عندالاقتدار من علوالاقتدار بظهور رسانیدی اما چون سررشته اختیار در قبضهٔ قدرت کارفرمای قدر است ووقوع خیر وشر بمحض تقدیر مالك الملك اکبر پرتو توفیق ازلی برجمال روزگارش نتافت و امثال آن افعال ناپسند از آن پادشاه خردمند صدور یافت وذلك تقدیر العزیز العلیم.

گفتار دربیان رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بدارالملك شیراز و مراجعت فرمودن برمشیت مهیمن کارساز

چون بمساعدت دولت واقبال میرزا بابر ازجانب برادران فراغبال حاصل کرد روی توجه بممالك فارس وعراق آورد و بنابرآنکه بسبب عبور سپاه میرزا محمد نقصان تمام بغلات مملکت ری راه یافته بود رایات نصرت آیات ازراه ترشیز بصوب یزد توجه فرمود وبعد از نزول درحدود آنولایت ازامراء میرزاسلطان محمد امیر نظام الدین احمد وامیرغیاث الدین سلطان حسین ابناء امیر فیروزشاه بسعادت زمین بوس استسعاد یافتند و بامارت دیوان اعلی متعین گشتند وهمچنین خواجه پیراحمد خوافی بدرگاه عالمپناه رسید ومنظور نظر شفقت گردید وموکب ظفر قرین ازدارالعبادهٔ یزد مفتخر وسرافراز بشهر شهرهٔ شیراز خرامیده پادشاه دوست نواز نوای چنك و عیش وعشرت ساز داد و با جوانان ساده عذار ومه پیکران ناهید رخسار تجرع باده خوشگوار اختیار کرده چند روز قدم ازبزم انبساط بیارگاه سلطنت ننهاد درآن اثنا خبراستیلاء سپاه ترکمان بر بلدهٔ ساوه اشتهار یافت ومیرزا بابر بساط بزم درنوردیده عنان عزیمت بصوب معرکهٔ رزم تافت کیفیت اینواقعه چنان بود که بعد از فتح چناران میرزا بابر هر یك از ولایات فارس وعراق را نامزد یکی ازارکان دولت فرمود ازآنجمله حکومت ساوه را بامیر شیخ علی بهادر وایالت قم را با میر درویش علی تفویض نمود وایشان از راه ری ببلاد مذکوره خرامیدند واز رعایا مطالبات کرده متوطنان آن ولایات را در مصادره و

مواخذه کشیدند وچون شیخ امیرعلی در اشتعال نایرهٔ ظلم و ستم بیشتر میکوشید طایفهٔ از اعیان ساوه بجمعی از تراکمه که در آن حدود بودند التجا نمودند و ترکمانان بیك ناگاه برسر امیرشیخ علی ریخته واورا گرفته پیش امیرجهان شاه فرستادند و شهرساوه که بحقیقت کلید مملکت عراق است رایگان بتحت تصرف امیرجهان‌شاه ترکمان درآمد لاجرم طمع در دیگر بلدان کرده طایفهٔ از سپاه آذربایجان را بجانب قم روان ساخت وامیر درویش علی برج وبارهٔ شهر را مضبوط ساخته متحصن شد وبعد از انقضاء چهار ماه که میرزا بابر درشیراز بعیش وعشرت گذرانید این اخبار شنیده ایالت فارس را به‌میرزا معزالدین سنجر مفوض داشت وبنفس همایون رایت عزیمت بصوب اصفهان برافراشت در اثناء راه ایلچی ازجانب خراسان باردوی نصرت‌نشان رسیده بموقف‌عرض رسانید که میرزا علاءالدوله درخراسان‌خروج کرده است وخلق بسیار درظل‌رایتش جمع آمده اند بنابرآن میرزا بابر توقف درمملکت عراق مصلحت ندیده و در روز پنجشنبه شانزدهم رجب سنهٔ خمس وخمسین وثمانمائه ازکوشك زرد عنان کمیت گیتی نورد بصوب دارالسلطنه هراة منعطف گردانید ودر بیست ودوم ماه بتفت یزد رسیده‌حکومت آن‌ولایت‌را بمیرزا‌خلیل سلطان بن‌میرزا محمد جهانگیر ارزانی‌داشت‌واز آنجا براه تون رایت عزیمت افراشته بعد از وصول بدان سر زمین امیر سلطان حسین را بحکومت نصب نمود وموکب همایون ازتون بصوب هراة درحرکت آمده دوازدهم شعبان بسعادت واقبال درمستقرجاه وجلال نزول اجلال‌فرمودو بوضوح پیوست که مهم میرزا علاء الدوله بیمن شجاعت‌امیر پیردرویش هزار اسبی‌فیصل‌یافته وآن‌جناب ازراه سیستان بطرف ری شتافته چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می‌پیوندد.

ذکرخروج میرزاعلاءالدوله بامدادقوم ارلات وبیان بعضی

دیگر از وقایع وحالات

درآن اوان که‌دیدهٔ ستمدیدهٔ میرزاعلاءالدوله ازمیل‌آتشین محفوظ ماند بلطائف الحیل ازاردوی میرزا بابر خودرابمشهدمقدسه رسانید وازآنجا راه میمنه وفاریاب پیش گرفت وبعد ازوصول بدان ولایت امیرسلطان محمود بن امیر یادگار شاه ارلات که خواهراو درحرم آن‌بادشاه‌عالی گهر بسرمیبرد باسایر ارلاتیان که درآن‌حدود توطن داشتند بموکب عالی‌پیوستند وبرسلطنت آن‌جناب اتفاق کرده کمر خدمت‌کاری برمیان جان بستند ومیرزا علاءالدوله بامداد آن‌جماعت مستظهر گشته باسپاهی‌آراسته متوجه بلخ شد وامیر پیردرویش وامیرعلی بالشگر طخارستان دربرابر ارلاتیان آمده بین‌الجانبین حربی‌صعب‌دست داد وامیرسلطان‌محمود بزخم تیری ازپای درافتاده‌میرزا علاءالدوله باسایراتباع روی بهزیمت نهاده ازراه‌لنگرمقدسهٔ غیاثیه متوجه‌دارالسلطنه

هراة گشته غبار فتنه و آشوب در بلده و بلوکات ارتفاع یافت و امراء میرزا بابر از بلاد خراسان عازم دفع میرزا علاء الدوله شده پیش از همه امیر پیر درویش در نواحی هرات رود بآن شهریار بیطالع رسید و بیك حمله سلك جمعیتش را متفرق گردانید و میرزا علاء الدوله از هراتروذ بسیستان گریخته از آنجا بری شتافت و با میرزا جهانشاه ملاقات کرده پرتو التفات پادشاه ترکمان بروجنات احوالش تافت و چون میرزا بابر بدار السلطنه هراة رسید و دانست که حال میرزا علاء الدوله بکجا انجامیده نوبت دیگر ازروی فراغت مجلس عیش و عشرت آراسته گردانید و از دست ساقیان زهره جبین و مه پیکران خورشید قرین جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی بیاشامید اما شهریار آذربایجان امیر جهانشاه ترکمان چون از مراجعت میرزا ابوالقاسم بابر خبر یافت عنان بارگیر همت بصوب تسخیر ولایات عراق و فارس تافت و حکام و گماشتگان بابری ازمقاومت آن پادشاه وافر حشمت عاجز گشته روی بطرف خراسان آوردند و در شهور سنه ۸۵۷ میرزا معزالدین سنجر و میرزا خلیل سلطان با سایر داروغکان آن بلدان بپایهٔ سریر اعلی رسیده ع کیفیت حال عرض کردند و همدرین سال میرزا بابر خواجه پیر احمد خوافی را بنا بر رنجشی که ازوی درخاطر داشت مواخذ گردانید و بزجر و تعذیب مبلغ دویست تومان کپکی ازوی گرفته دیگر چیزی می طلبید تا آن جناب بواسطهٔ اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی جهان فانی را بدرود کرده روی بمنزهات آن جهانی آورد و در عمارت سر مزار شیخ زین الدین خوافی که بنا کرده معمار همتش بوده مدفون گشت کل شیء هالك الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون.

ذکر پادشاه صاحب تائید میرزا سلطان ابوسعید

میرزا سلطان ابوسعید بعلو همت وسمو منزلت و کمال عقل و فراست و وفور فهم و کیاست سرآمد سلاطین دودمان صاحبقران مغفرت قرین بود و در تمهید بساط نصفت و رعیت پروری و تشیید اساس معدلت و مرحمت گستری آنقدر مبالغه میفرمود که هیچکس زیاده بران مرتبه تصور نمی نمود فروغ رای جهان گشایش ساحت ملك و ملت را منور داشت و ماهیچهٔ چتر گردون سایش نور ماه و خورشید را مفقود و نابود می پنداشت در فیصل قضایا ازجادهٔ شریعت نبوی هرگز تجاوز نمی کرد و در تربیت سادات و علما و مشایخ و فضلا همواره لوازم سعی و اهتمام بجای می آورد و در ایام دولتش ولایات ترکستان و ماوراءالنهر و بدخشان و طخارستان و زابلستان و سیستان و خراسان و مازندران بکمال معموری رسید و ازحسن معدلتش خللهای چندین ساله تدارك یافته جناح امن و امان و لوای انعام و احسان بر مفارق متوطنان بلدان آن ممالك جنت نشان محدود و مبسوط گردید نظم معدلتش بست به نیروی خویش ☆ گردن ده گرگ بیك موی میش تادر عدلش بجهان برگشاد ☆ بید نلرزید ز طوفان و باد میرزا سلطان ابوسعید ولد میرزا محمد بن

میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بود ودر بدایت‌حال ملازمت پادشاه‌ارسطو فطنت میرزا الغ بیك گورکان می نمود وبواسطه رفعت همت از ابتـدای وزیدن صباء صبـی‌و افتتاح اشتعال‌نایرهٔ نشو ونما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهان‌گیری برصحیفهٔ ضمیرمی- نگاشت ومنتهز فرصت بوده وخودرا از ابناء زمان بتکفل امر کشورستانـی سزاوار ترمی‌پنداشت وهمواره ازخاطر فیض بخش وضمیر آفتاب درخش اصحاب یقظه و انتباه استمداد همت مینمود وبزبان حال ولسان مقال سعادت سلطـنت واقبال را از بـاطن فرخنده میامن ایشان استدعا می‌فرمود وچنانچه سابقا مذکور میشد در شهور سنهٔ ثلث وخمسین‌وثمانمائه که‌میرزا الغ‌بیك گورکان ومیرزا عبداللطیف‌درکنارآب آمویه‌بقصد جان یکدیگر خیمه اقامت برافراشته بودند آن‌حضرت باستظهارارغونیان خروج کرده سمرقند را محاصره نموده وچون‌میرزا الغ‌بیك اینخبر را شنود از برابرپسر برخواسته روی بسمرقندآورد ومیرزا سلطان ابوسعیـد از ظـاهرآن شهر بمـنازل‌ایل ارغون رفت‌وروزی‌چندپای‌درداماان‌شکیبائی بپیچیده انتظارلطیفه‌چینی‌میکشید و پس از آنکه میرزاعبداللطیف پدررا کشته برسریر پادشاهی نشست کس فرستاده آن‌جنابٓ را بسمرقند برده حبس کرد ومیرزا سلطان ابوسعید ازحبس گریخته ببخارا شتافت وبحسب اتفاق‌در همان شب که‌میرزاعبداللطیف درسمرقند بقتل‌رسیدومیرزا عبدالله شیرازی‌پادشاه گردید میرزا سلطان ابوسعید که بعد از این دراکثر اوقات ازوی بسلطان سعید تعبیر کرده خواهدشد دربخارا خروج نموده داروغهٔ بخاراآن‌حضرت را گرفته در مضیقی تنگتراز حوصلهٔ بخیلان بازداشت وروز دیگر خبر قتل‌میرزا عبداللطیف بآن دیار رسیده‌امرا واعیان‌بخارابقدم اعتذار نزدسلطان‌سعیدرفتندوزبان‌باستغفار گشاده آن‌حضرت‌رااز‌مجلس بیرون آوردند وبرمسند سلطنت نشانده نقد اخلاص و نیاز برسم‌نثار بر افشاندند‌بیت

عزیزمصر برغم برادران‌غیور ☆ زقعرچاه برآمد‌باوج‌ماه‌رسید

وازآنجا که‌غایت‌علوهمت آن خسروعالی‌منزلت بودباوجودبدایت‌ایام کامکاری‌وافتتاح‌هنگام‌شهریاری‌بسلطنت‌ولایت‌بخارا قناعت ننمود وکمند همت بر کنگره تسخیرولایت سمرقندافکند ومیرزا عبدالله ازخیال استقلال آن‌نقطه دایرهٔ مرکز جاه وجلال آگاه شده بمراسم استقبال استعجال نمود و بعد از وقوع قتال و جدال لشکر سمرقند غالب‌گشته سلطان سعید عنان انهزام بصوب ترکستان منعطف گردانیدوشهر بسی راَ بتحت تصرف درآورده روزی چند درآن‌بلده بفراغت بگذرانید میرزا عبداللهچون بریـن‌حال وقوف یافت‌سپاهی یراق کرده همراه بعضی‌از امراء شجاعت‌پناه‌بدانجانب فرستاد وآن طایفه‌در قلب زمستان عازم بسی گشته سلطان‌سعید درشهر متحصن گردید وامرا آغاز محاصره ومحاربه کرده درآن اثنـا سلطان‌سعیدفوجی ازمعتمدان خودرا بطریق‌نهانی‌ازشهر بیرون فرستاد تاازدورسیاهی بمخالفان نموده آوازه درانداختند که لشکر اوزبك رسیدو درشهر نقاره شادیانه زده بنابرآن تزلزل بارکان ثبات وقرار لشکریان میرزا عبدالله راه یافته سرخویش گرفتند

وطریق سمرقند در پیش وبهادران سپاه سلطان‌سعید دشمنان‌را تعاقب نموده بسیاری از احمال واثقال و خیول وبغال ایشان بغنیمت گرفتند و چون گریختگان بدارالسلطنهٔ سمرقند رسیدند میرزاعبدالله ابواب خزاین گشاده زر وافر بلشکریان داد وعزم رزم فرموده بترتیب اسباب مقابله وتکمیل آلات مقاتله اشارت نمودو از آنجانب سلطان سعید معتمدی نزد ابوالخیر خان که در آن زمان پادشاه الوس جوجی خان بود فرستاده مدد طلبید و ابوالخیرخان آن ملتمس را بعز قبول اقتران داده با سپاه فراوان در نواحی بسی به‌میرزاسلطان ابوسعید پیوست وآن دوپادشاه صاحب تائید بعنایت ملک‌ملک بخش‌تعالی شانه‌واثق بوده‌روی بدارالسلطنه سمرقند نهادند و میرزاعبدالله ازاتفاق اعداآگاه شده‌بالشکری بعدد قطرات امطاراز شهر بیرون آمد و چون‌از آب کوهك بگذشت سیاهی سپاه‌ابوالخیرخان وسلطان‌سعید ظاهر گشت وآن‌دو پادشاه‌عالی گهر صفوف قتال آراسته ساخته از طرفین مردان دلاور مانند امواج بحر اخضر دریکدیگر افتادند وتانم قوت‌در جگرتوانائی داشتندداد پردلی‌و پهلوانی دادند زمین ازخون کشتگان رنك‌ شفق گرفت وفضاوهوا ازصعود غبارمعر که هیجاسمت تضییق پذیرفت آخرالامر تائید ملك‌مجید شامل‌حال سلطان سعیدشد ومیرزا عبدالله عنان‌بصوب فرار منعطف گردانیده دراثناء راه‌بارگیر اودرلای فرو رفت وشاهزاده اسیر سرپنجه تقدیر گشته درشب دوشنبه بیست‌ودوم جمادی‌الاولی سنه خمس‌وخمسین وثمانمائه‌بحکم میرزاسلطان ابوسعیدجام‌شهادت در کشیده‌و سلطان سعیدبروقوع این‌فتح نامدار بلوازم محامد حضرت پرودگار پرداخته لواءحشمت وعظمت برافراخت وبنابرآن که میدانست که‌اگر اوزبکان بسمرقنددرآیند ابواب ظلم‌و بی داد برروی فرق عباد خواهند گشود دفع ایشان‌را پیشنهاد همت ساخت‌و چون‌نزدیك بشهررسید امراء ابوالخیرخان‌راکه مصحوب موکب اعلی بودند غافل گردانیده یکسواره بدروازه تاخت و مستحفظان را پیش‌طلبیده گفت‌منم سلطان‌ابوسعید دروازه بگشائیدتااز تعرض اوزبکان سالم‌مانیدآن مردم‌علی‌الفور بموجب فرموده عمل نمودند وسلطان سعید بسمرقنددر آمده برتخت جهانبانی متمکن گشت‌و بروج‌وبارهاء شهررا مضبوط گردانیده تبرکات لایقه‌وتنسوقات رایقه نزدابوالخیرخان وامراء مقربان‌او فرستاد وپیغام داد که چون بیمن امداد حضرت خان‌دارالسلطنه آباو اجداد‌بتخت تصرف اینجانب‌در آمدمناسب چنانست که ملازمان موکب خاقانی بجانب منازل خویش مراجعت نمایند ودیگردر این دیار اقامت نفرمایند که‌فایدهٔ برآن ترتب نخواهد یافت‌ابوالخیرخان چون‌می‌دانست که چاره منحصردرقبول آن‌التماس است بدست اضطرار عنان مراجعت انعطاف داده بدشت قبچاق شتافت و سلطان سعیداز روی استقلال بضبط امور ملك ومال پرداخته کماینبغی برفع‌الویهٔ‌عدل وانصاف وخفض ابنیهٔ جور واعتساف قیام‌نمود و رقاب نواصی وادانی واقاصی‌رادرربقهٔ اطاعت کشیده قاتلان میرزا عبداللطیف‌را سیاست فرمود بعداز آن که مدت هفت‌سال

پرتو انوار معدلتش بر اطراف دیار ماوراءالنهر تافت بجانب خراسان شتافته تا سرحد عراق در تحت تصرف ملازمان آستان معدلت آشیانش قرار یافت و یازده سال دیگر از اقصی ترکستان تا حدود آذربایجان درحیز تسخیر آن پادشاه سعادت نشان بود و در آن مدت معموری آن ولایات بجائی رسید که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و چون آفتاب اقبالش بسرحد زوال انتقال کرد دراوایل شعبان سنهٔ اثنی و سبعین و ثمانمائه روی بجانب عراق و آذربایجان آورد و درحدود قراباغ اران و یران شده درماه رجب سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشت ودوسه روزی مقید بوده دست سیاست امیرحسن بیك بساط حیاتش درنوشت چنانچه تفصیل اینحکایات عنقریب بسمت تحریر خواهد گرفت و کماهی حالات آن سلطان صاحب سعادات درضمن داستانهای آینده صفت وضوح خواهد پذیرفت وخواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه معزالدین فرجق و مولانا امیر سمرقندی وخواجه نعمة الله قهستانی وخواجه عبدالله اخطب درسلك وزراء سلطان سعید انتظام داشتند و درایام دولت آن پادشاه عالیمقام مولانا فتح الله تبریزی و مولانا عبدالکریم سمرقندی و شرف جهانمیرك عبدالرحیم رایت صدارت میافراشتند

گفتار دربیان قشلاق فرمودن میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت جرجان و مراجعت نمودن ازجهت آمدن سلطان سعید بحدود مملکت خراسان

پادشاه بهرام تهور میرزا ابوالقاسم بابر دراواسط سنهٔ سبع و خمسین و ثمانمائه نوبت دیگر خیال تسخیر فارس وعراق فرموده رایت آفتاب اشراق برافراخت و درروز دوشنبه ۲۳ رجب ازدارالسلطنه هراة درحرکت آمده بعد ازقطع منازل ومراحل بلغز بغاج خبوشان را معسکر همایون ساخت درآن منزل یکی از محرمان میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمدجهانگیر بمسامع جلال رسانید که شاهزاده بافوجی از بداندیشان اتفاق کرده قصدغدری دارد و فرمان واجب الاذعان بتحقیق آن قضیه شرف نفاذ یافته امراء عظام بلوازم تفحص وتفتیش قیام نمودند و چون صدق سخن آن شخص بوضوح انجامید بدآموزان میرزا خلیل سلطان بیاسا رسیدند وشاهزاده چندروزی مقید بوده در ۲۲ ماه رمضان ع اونیز سوی ملك عدم گشت روان و میرزا ابوالقاسم بابر درآن مقام بآداب عیدصیام قیام نموده دراوایل شوال بسعادت واقبال عزیمت قشلاق جرجان فرمود و در پانزدهم ذیقعده سلطان آباد استرآباد ازیمن مقدم خسرو بادبن وداد غیرت ساحت ایوان

سبع شداد گشت و آن زمستان در آنمکان توقف اتفاق افتاده چون فصل شتا بآخر انجامید وسپاه سبزه و ریاحین بعزم تزئین باغ و بساطین در بساط بسیط زمین منتشر گردید پادشاه ظفر قرین از یورت قشلاق بنیت امضاء یورش عراق در حرکت آمد در آن اثناء ازجانب بلخ ایلچی رسیدو بموقف عرض رسانید که سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بخیال تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بسرعت برق و باد حرکت نمود وامیر پیر درویش و امیر علی اظهار جلادت کرده تا اندخود پیش رفتند و بعداز مقاتله هردو برادر بزخم تیغ زمرد پیکر ازپای درآمدند وحالا ازحدود بدخشان تاکنار آب مرغاب در حیطه تصرف آن شهریار کامیابست وغبار فتنه و آشوب در تمام ولایات خراسان سمت ارتفاع یافته میرزا ابوالقاسم بابرچون این خبر استماع نموده دفع آن حادثه راز تسخیر عراق وفارس اولی واهم شناخت وعنان مراجعت انعطاف داده فتح ماوراء النهر راپیش نهاد همت عالی نهمت ساخت ودرطی مسافت مسارعت فرموده پس ازآنکه موکب منصور ازآب مرغاب عبور نموداز طرف بلخ خبر آمد که سلطان سعید العود احمد خوانده بدارالملك خود بازگشت ومملکت طخارستان بازگذاشته ازآب آمویه بگذشت اما میرزا ابوالقاسم بابر بدستور معهود درسرعت سیر رسم مبالغه بجای آورد ودرغرهٔ ماه رمضان سنهٔ ۸۵۸ ازمعبر قندز و بقلان عبور کرد روزی چند در ارهنك لنگر اقامت انداخت وامراء عظام را بجمع آوردن کشتیها مامور ساخت

ذکر رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بظاهر دارالسلطنه سمرقند ومصالحه کردن باسلطان عالیشان سعادتمند

چون امراء بافرهنك بموجب اشارت خسرو فیروزجنك چند کشتی درمعبر ارهنك جمع آوردند ع درآمد بکشتی شه پاك دین وامرا ولشکریان زمره یساول و طایفه بکشتی ازآب گذشته چند روز سالی سرای محل نصب اعلام کشورکشای گشته آنگاه شاه و سپاه ازآب وخش نیزعبور فرموده بولایت حصار شادمان شتافتند واز آنجا بتوتداك رفته بیت شه و لشکر ازرنج فرسودگی ❊ رسیدند لختی بآسودگی ودرتوتداك خواجه نظام الدین مودود که از اولاد صاحب هدایت بودو مولانا فتح الله تبریزی برسم رسالت از نزد سلطان سعید بدرگاه پادشاه صاحب تائید رسیدند و بسا امرا وارکان دولت درباب تمهید صلح وصفا سخن گفته جوابهای درشت شنیدند ودرآخر مولانا فتح الله گفت وما علی الرسول الا البلاغ یك سخن مانده و مرا سوگند داده اند که بعرض رسانم برسیدند که آن کدامست گفت میرزا سلطان ابوسعید میگوید که من اینولایت را کپنك پوش گرفته ام آسان آسان بازنخواهم گذاشت و ازهرچیزی نخواهم ترسید وتاتوانم پای ثبات و قرار استوار

خواهم‌داشت امرا ازاستماع این‌سخن درتندخوئی‌و درشت گوئی بیشتر ازپیشتر مبالغه نمودندوایلچیان راحبس کرده کوچ فرمودندودرسلخ ماه‌مبارك رمضان‌میرزا ابوالقاسم بابر بعرض‌سپاه.وملاحظه یراق‌امراء عالیجاه‌پرداخته روزدیگر شرایط آداب عیدصیام بتقدیم‌رسانید آنگاه کوچ بر کوچ متوجه‌دارالسلطنه سمرقندگردید ودرروز چهارشنبه چهاردهم شوال بسعادت واقبال دریك فرسخی بلدهٔ مذکوره نزول اجلال فرموده قبه سراپرده بارگاه باوج مهروماه برافراخت وازآن جانب میرزاسلطان ابوسعید بنابر استصواب حضرت‌ولایت‌پناه‌خواجه ناصرالدین‌عبیدالله‌وسایر اعیان‌واشراف سمرقندخاطر برتحصن قرارداد و رعیت‌بیرون شهررا درآورده برج‌وباره‌را بمرتبه مستحکم ساخت که‌شرح‌آن بگفتن‌ونوشتن راست نیاید وچون‌میرزا ابوالقاسم بابر درقریه‌حشرتو منزل گزیداز دلیران‌سپاه‌خراسان امیرخلیل مولاناحمد یساول وسیدپیاده وقدم‌کابلی وملك محمدامان‌تیغ‌جلادت‌آخته‌واسباب‌محاربت‌مهیاساخته بطرف دروازه‌تاختندوسورن‌انداختند وازلشگر بهرام قهرماوراءالنهر طایفه‌از شهر بیرون آمده باشتعال آتش‌قتال پرداختند وخراسانیان شکست‌یافته امیرخلیل ومولاناحمد یساول‌باجمعی کثیر اسیرشدند وجمعی عرضهٔ تیغ‌وتیر گشتند وچون سمرقندیان اسیرانرا نزدسلطان سعید بردند آنجناب‌امیر خلیل ومولاناحمد راپیش‌طلبیده سخنان‌عتاب آمیز برزبان گذرانید مولاناحمد یساول گفت‌امید است که بواسطه‌ماگرفتاران میان‌شما برادران صلح‌واقع شودو این‌سخن‌موافق مزاج‌پادشاه افتاده بمحافظت‌و رعایت‌ایشان فرمان‌دادو روزدیگر میرزا ابوالقاسم‌بابر مانندشیری‌خشمناك‌باجمعی کثیر از بهادران بیباك‌روی‌بتسخیرشهر آوردوازلشگر سلطان سعید فوجی ازمردان‌کار ودلیران روزپیکار قدم‌ازدروازه بیرون‌نهاده‌دست‌باند‌اختن‌تیر وراندن‌تیغ‌دراز کردندودر آنروزازامراء‌بابری‌پهلوان‌حسین‌دیوانه‌غایت‌مردانگی‌بظهور رسانیده خلقی‌از سمرقندیانرا برخاك هلاکت انداخت وچون سلطان کواکب مواکب از نظارهٔ آن معرکهٔ هولناك ملول گشته حصارمغرب‌را منزل ساخت‌از طرفین عنان باز کشیده بمنزلگه خویش شتافتند وبرین قیاس‌قرب چهل‌روز درظاهر سمرقندهرروز نایرهٔ قتال‌التهاب میبافت وشرارقتل واسر برصفحات رخسار مردم اندرون وبیرون میتافت و درآن ایام‌از امراء سلطان سعید امیرعبدالعلی ترخان‌و امیراحمدافضل باجمعی دیگراز سرداران‌در دست‌بابریان گرفتار شدند ومقیدو محبوس گشتند بعد از آن لشکر برد و سرماسر بر آورد دست‌بردی نمود که‌اعضاوجوارح‌سپاهیان‌را یارای حرکت‌نبود وازهردو جانب‌مایل بصلح وصفا گشته متوسطان آغاز گفت‌و شنود کردند ومهم‌بر آن قراریافت که‌هردو پادشاه عالیجاه‌اسیرانرا بگذارندوسلطان‌سعید بمملکت ماوراءالنهر قناعت‌نموده دیگرمتعرض ولایات خراسان‌نگردد وبراینجمله‌عهد وپیمان‌آمده میرزا سلطان‌ابوسعید امیرخلیل ومولاناحمدیساول وسایر گرفتاران‌را خلع‌فاخره پوشانیده‌رخصت‌داد ومیرزا ابوالقاسم‌بابر نیزخواجه نظام‌الدین مودود ومولانا فتح‌الله تبریزی وامراء سمرقند را لباسهای پادشاهانه عنایت‌کرده بشهر فرستاد ورایات نصرت‌آیات بجانب دارالسلطنه

هراة درحرکت آمده در اوایل ذی الحجه حجه مذکوره باتمام لشکر ازمعبر کرکی بسلامت عبور نمود ومیرزا بابر جمعی را که درظاهر سمرقند آثار شجاعت بتقدیم رسانیده بودند منظور نظر مرحمت ساخته مناصب ارجمندعنایت فرمودو ایالت قبة الاسلام بلخ بامیر شیخ حاجی تفویض یافت وامیر علی فارسی برلاس بحکومت ولایت کاشان وجاریك شتافت و خطه اندخود بامیر شیخ ذوالنون و برادرش امیر احمد مشتاق تعلق گرفت ودر شیرغان لواء دولت امیر باباء کوکلتاش سمت ارتفاع پذیرفت و پادشاه ملك بخش قندوز وبقلان را بامیر پیر سلطان برلاس دادو موکب همایون روی توجه بدار الملك خراسان نهاد ودرچهارم محرم معزز ومکرم ببلدهٔ فاخرهٔ هراة رسید وزبان حال و قال متوطنان آن دیار بمضمون اینمقال گویا گردید بیت هزار شکر که باردیگر بصداقبال ✡ رسید رایت شاهی بمستقر جلال

ذکر فتح مملکت سیستان وفتنه مازندرانیان درقلعه عماد و بیان بعضی دیگر از وقایع که در اواخر ایام حیات میرزا بابر دست داد

دراوایل سنه تسع وخمسین وثمانمائه بعرض میرزا ابوالقاسم بابر رسید که والی سیستان شاه حسین ولد ملك علی نسبت بخدام آستان سپهر احتشام لوازم تعظیم و احترام کما ینبغی مرعی نمیدارد و بخلاف آباواجداد خود درطریق تکبرو نخوت سلوك نموده نقش استقلال برصحیفه ضمیر مینگارد و بنابر آن پادشاه عالیمکان امیرخلیل هندوکه را باطایفهٔ ازاتراك بیباك بفتح سیستان نامزد فرموده وامیر خلیل بعنایت الهی واثق بوده و برقوت دولت پادشاهی اعتماد کرده بدانجانب نهضت نمود وشاه حسین مقاومت بآن شیر بیشه شجاعت در حیزمکنت خویش ندید وتمامت ملك نیمروزرا باز گذاشته عنان بصوب فرار گردانیدو امیر خلیل مظفر ومنصور بسیستان درآمده اطراف آن مملکترا مضبوط ساخت وخبر فتح عرضه داشت کرده رایت استقلال برافراخت وهم در آن سال شاه حسین جمعی فراهم آورده عازم رزم امیرخلیل گشت وبعداز سعی واهتمام انهزام یافته بیکبارگی ازسرحکومت درگذشت و بردست یکی از نوکران خود کشته گشته سرش را نزدامیرخلیل بردند واو بدارالسلطنه هراة فرستاد تابردار اعتبار آویزان کردند ودرهمین سال میرزا ابوالقاسم بابر بتجدید نظر التفات بر حال میرزا معزالدین سنجر انداخت واورادرولایت مروو ماخان که سابق سیورغال امیرخلیل بودحاکم وفرمان روا ساخت درخلال این احوال جمعی ازدیوساران مازندران که به فرمان امیر باباحسن درقلعه عماد محبوس بودند دروقتیکه امیرمشار الیه دراسترآباد بود یکی ازموکلان را باخود موافق ساخته خروج نمودند و ناگاه برسر داروغه قلعه که درسلك نوکران باباحسن انتظام داشت تاخته اورا بقتل رسانیدند و برهر کس اعتماد

نداشتند از حصار بیرون کرده اطراف آن حصن حصین را مضبوط گردانیدند و چون اینخبر بعرض میرزا بابر رسید عظیم متغیر گردید اما از کمال تمکن و وقار اظهار نفرمود چند گاه قلعه در تصرف مازندرانیان ماند آخر الامر داروغه مشهد جلال الدین محمود با نوکران امیر بابا حسن بحوالی آنحصار شتافت بامید آنکه قوت دولت روز افزون لطیفه سازد و سعادت طالع همایون آوازه فتح قلعه عماد درخم ایوان سبع شداد اندازد و در آن اثنا که جلال الدین محمود بساختن نردبان و سلجور و سایر اسباب قلعه گیری مشغولی مینمود مازندرانیان دم از اطاعت و انقیاد زده جمعی از ایشان جهة تمهید بساط مصالحه بدر قلعه آمدند و جلال الدین محمود باتفاق یکی از نوکران امیر بابا حسن پیش رفته و دو مازندرانی از میان یاران خویش نزدیك ایشان خرامیدند و سخنان صلح آمیز با یکدیگر گفته در آخر مازندرانیان دستها دراز کردند تا بدست جلال الدین محمود و نوکر باباحسن رسانیده قاعده عهد و پیمان موکد سازند جلال الدین محمود و رفیق او دستهای آن دو شخص را محکم گرفته پایان کشیدند و ایشان بی اختیار از آن کمر غلطان گشته بقتل رسیدند و بقیهٔ آن طائفه در اظهار شعار خلاف از پیشتر بیشتر مبالغه نمودند بعد از چند روز آهنگری که در آن قلعه مسکن داشت و از ظلم مازندرانیان نیك بتنك آمده بود معتمدی پیدا کرده بجلال الدین محمود پیغام نمود که درفلان برج قلعه محلی است که بده روز سوراخ میتوان کرد و حالا هفت روز است که من آنجا کارمیکنم باید که سه روز دیگر شبی منتظر باشید و چون روشنی چراغ در آن برج ببینید بیدغدغه بپای قلعه آئید که فتح میسر خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود و اتباع او درشب موعود منتظر بود ع چون روشنی چراغ بنمود صبح امیدشان از مطلع مراد طالع گردید و نردبان ها نهاده مانند دعوات مستجابه عزم عالم بالا کردند و آهنگر و دستیاران او کمندها فرو گذاشته و قرب صد کس را بدان برج درآوردند و مازندرانیان واقف شده بعضی جان بتك پا بیرون بردند و باقی بتیغ سیاست روی بعالم آخرت آوردند و امیر جلال الدین محمود سرهای قتیلان را بهراة فرستاده و میرزا ابوالقاسم بابر مسرور گردید و نسبت بآن سردار شجاعت شعار لوازم احسان و تحسین به تقدیم رسانید منصب کوتوالی قلعه بدستور معهود بامیر باباحسن مفوض گشت و طنطنه آن فتح مبین بسبب آن لطیفهٔ غیبی از ایوان کیوان درگذشت و در اوائل سنهٔ ستین و ثمانمائه مزاج اشرف میرزا را بابر از نهج اعتدال منحرف شده مرضی صعب بر ذات خجسته صفات استیلا یافت و اطباء مسیحا نفس در امر معالجه لوازم سعی و اهتمام بجای آورده بعد از چند روز فی الجمله صحتی روی نمود در خلال آن احوال ذوذوابه در غایت عظمت و مهابت در محاوی برج ثور مسکون گشت و چون آن برج طالع دار السلطنه هراة است و هشتم خانه خانهٔ طالع میرزا بابر بود و انواع گفت و شنود درمیان ارباب نجوم پیدا شد و از آن جهة دغدغه تمام برضمیر منبر صاحب تاج و سریر و امیر و وزیر و غنی و فقیر راه یافت و بعد از آن باندك زمانی انواع بلیات متوجه هرویان گشته نایرهٔ اصناف نکبات بروجنات روزگار همکنان تافت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاءالله تعالی و تقدس

گفتار در بیان رفتن میرزا بابر بولایت مشهد و انتقال نمودن از جهان فانی بعالم مخلد

چون حکیم علی الاطلاق از دار الشفا اذا مرضت فهو یشفین مزاج شریف خسرو آفاق را صحت کامل بخشید آن پادشاه پاك اعتقاد در ۲۵ شعبان سنهٔ ستین و ثمانمائه بعزم طواف مرقد مطهر مشهد معطر امام عالی گهر علی الرضا ابن موسی بن جعفر علیهم السلام از باغ سفید بباغ مختار تشریف برد و ماه صیام دران مقام باداء طاعات و قضاء واجبات گذرانیده در روز عید بعد از اداء نماز جشنی پادشاهانه ترتیب فرموده ماه شوال را درهمان باغ بپایان رسانیده اوایل ذیقعدة الحرام عنان ابرش گردون خرام بصوب مشهد مقدسه انعطاف داد چهاردهم ماه مذکور چهار باغ مشهد بیمن مقدم همایون غیرت فزای فضای گنبد بوقلمون گشت و روز دیگر بحمام رفته و غسل فرموده بلوازم زیارت روضهٔ منوره رضویه قیام نمود وسدهٔ آن عتبه کعبه مرتبه را به صلات و نذورات نوازش کرد و در باب انتظام مهام رعایا و غوررسی ضعفا و فقرا شرایط سعی واهتمام بجای آورد ودر آن زمستان براق قشلاق درهمان ولایت فردوس رتبت اتفاق افتاد و پادشاه عالیجاه از ابر احسان کشت زار امید طوائف انسان را سرسبز وسیراب گردانیده دست دریا نوال بجود و بخشش برگشاد در خلال آن احوال چند نوبت میان امرا و ارکان دولت صورت مخالفت روی نمود وا ینمعنی موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت واستقلال گشته گاهی بلطف و گاهی بعنف ایشان را ملامت میفرمود لاجرم امراء عظام بصلح و صفا راضی شده از یکطرف امیر خداداد وامیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه از جانب دیگر امیر شیخ ابو سعید و برادر او امیر حسین علی وخواجه وجیه الدین سمنانی بروضهٔ منورهٔ قدوهٔ خاندان پیغمبر آخر الزمانی درآمدند و لوازم عهد و پیمان در میان آوردند که مدت العمر نسبت بیکدیگر بد نیندیشند ودر مقام خلاف و نفاق نباشند ع که آشتی بهمه حال بهتر از جنگست ومیرزا بابر از مصالحهٔ امرا مبتهج ومسرور گشته زبان خجسته بیان بتعریف وتحسین ایشان بگشاد و هریك از امراء علیحده برسم آشتی خواره جشنی ترتیب کرده پادشاه را طوی داد وچون در آن اوقات جناب سلطنت مآب از ارتکاب شراب تائب بود اکثر اوقات ارباب ساز و گویندگان خوش آواز همراه داشته درمتنزهات مشهد سیر می فرمود در آن اثنا روزی درمحلی دلگشا وموضعی روح افزا فرود آمده بود که ناگاه درویشی ژولیده موی نیکوروی نزدیك بپادشاه وامرا برفرازسنگی پیدا شده بیدرنگی خواندن ترجیعی آغاز نمود و آن ترجیع برشرح بیوفائی دنیا وعدم اعتبار عالم فنا اشتمال داشت و ترجیع بندا ین بود بیت این همه طمطراق کن‌فیکون ✿ ذرهٔ نیست پیش اهل جنون خواطر اصاغر و اکابر از ملاحظه معانی آن ترجیع که عدد ابیاتش تخمیناً بپنجاه میرسید بغایت محزون گردید و درویش بعد از اتمام آن شعر هدایت نظام از نظرها غایب شد چنان چه

ملازمان آستان سلطنت آشیان هرچند اورادر کوه ودشت طلبیدند نیافتند وچون اکثر
فصل شتا ماننداِیام بهجت و نشاط ع بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت میرزا ابوالقاسم
بابر درسیم ربیع الآخر سنه احدی و ستین و ثمانمائه که هنوز آفتاب عالمتاب در حوت بود
عازم النك رادکان گشت وچندروز درآنموضع دلفروز بجانوربرانیدن پرداخته ناگاه ناخن
آق شقار که شهربار عالیمقدار رابحال اواهتمام بسیار بود بشکست واین معنی برضمیر
نیض پذیر گران آمده بمشهد مراجعت فرمودودرروزوصول مضمون این بیت راکه بیت توبه
زمی کردمو آمدبهار ✲ ساقی توبه شکنم آرزوست برزبسان خجسته بیان آورده خدام
بارگاه سلطنت را ببسط بساط عیش و انبساط مامور گردانید وجامهای باده ارغوانی و
واقداح راه ریحانی ازدست گلعذاران سرورفتاردرکشیدو درصباح سه شنبه ۲۵ ربیع الثانی
درعین نشاطوکامرانی ازچهارباغ مشهد درمحفه نشسته ساعتی سیرفرمود وپس ازمراجعت
برسر یردولت قرارگرفته ناگاه مزاج موفورالابتهاج سمت تغییر پذیرفت وبربعضی ازامراء
غضب کرده برخواست وبحرمسرا درآمده درچاشتگاه همانروز روزحیاتش بسرآمد و
آفتاب سپهراقبال ازبرج جاه وجلال بمغرب فناغروب نمود ونیز آسمان سلطنت واستقلال
ازاوج عزت واقبال بسرحدزوال نقل فرمود ازمشاهده آنحال امیرو وزیر صغیر و کبیردر
ناله ونفیر آمدندسیلاب خون ازفوارهٔ دیدها چون رود جیحون روان گردید ودرآنروز
سحاب بموافقت اصحاب تعزیت طوفان باران عیان گردانید بیت برآمدابری ازباران اندوه
فروبارید سیل ازکوه تاکوه روزدیگر امراء عـالی گهر بتجهیزو تکفین بادشاه مغفرت
قرین پرداختندوجسدمطهرش را بگنبدی که درجنب روضهٔ منوره رضویه علیه السلام والتحیة
واقعست مدفون ساختنداطباء دانا احساس سمی ازسموم میکردند واذکیاء فراست انتما
قرب جوار امام هشتم علیه السلام رابرین مـدعا دلیل میآوردند جناب بلاغت شعارمولانـا
عبدالقهار درتاریخ وفات آن پادشاه حمیده اطوارگوید نظم آفتاب ملك بابرخان نماند
کی چنان خورشید پنهان درخوراست ✲ درربیع ثانی و فصل ربیع ✲ لاله را ساغرزخون دل
پراست ✲ چرخ را گفتم جگرها چاك شد ✲ دیده ها ازاشك ودامن پردُراست ✲ این چه حالست
وچه تاریخست گفت ✲ موت سلطانمویه بابر است؛ ومیرزا ابوالقاسم بابررا غیراز شاه
محمود فرزندی نبود وذکراو بعداز تعداد اسامی اکابرآن زمان مسطور خواهد گردید
انشاءالله وحده العزیز

ذکر شمه از حال مشایخ و افاضل که معاصر بودند

بآن پادشاه باذل

ازجملهٔ اعاظم مشایخ گرام که درزمان دولت میرزا ابوالقاسم بابرازجهان فانی

بعالم جاودانی انتقال نمودند یکی شیخ بهاءالدین عمر بود و وی خواهرزاده شیخ محمد شاه فراهی است و شیخ محمد شاه از چاشنی درویشی حظی تمام داشت و در وقتی که از راه هرموز بمکه مبارکه میرفته در منزل منوجان نقد جان بقابض ارواح سپرده و شیخ بهاءالدین عمر در صغر سن مجذوب گشته و آثار جذبه بروی ظاهر بوده چنانچه پیوسته در وقت اداء نماز کسی را نزدیك خود مینشانده تا اورا بر عدد رکعات نماز صلوة تنبیه می نموده سلسلهٔ شیخ بهاءالدین عمر بسلسله مقرب بارگاه سبحانی شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی میپیوندد وظاهراً از وی تا شیخ علاءالدوله مانند او کسی بر سجادهٔ تقوی ننشسته و شیخ بهاءالدین عمر در زمان خاقان والا گهر میرزا شاهرخ فی سنهٔ اربع واربعین وثمانمائه بعزیمت گذاردن حج اسلام وطواف تربت جنت رتبت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام از دار السلطنه هراة در حرکت آمده جمعی کثیر از اعیان زمان مانند مولانا سعدالدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و خواجه زین الدین جامی و مولانا قطب الدین ظهیری و مولانا شریف-الدین عبدالقهار و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعدالدین فرخ و خواجه شهاب الدین اسمعیل حصاری وغیرهم در ملازمت شیخ بجانب حجاز روان گشتند و بشرف طواف رکن و مقام وزیارت مرقد عطرسای پیغمبر علیه الصلواة والسلام مشرف شده مراجعت نمودند حضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی در نفحات از مولانا سعدالدین کاشغری نقل فرموده که گفت شیخ بهاءالدین عمررا در بادیه مکه مرضی عارض شد و چون آنجناب صایم الدهر بود اصحاب جهة عارضه مذکوره تکلیف افطار کردند قبول ننمود ناگاه جماعتی از اهل غیب دیدم که بجانب محفه شیخ رفتند و چون بدر محفه رسیدند تیز بگذشتند من آن قصه باوی گفتم فرمود که قطب بود و اصحاب وی در آنوقت که بدر محفه آمدند من پای دراز کرده بودم از آنجهة زود برفتند و بعد از آنکه من پای خود گرد کردم مراجعت نموده پیش آمدند و فاتحه خواندند و شیخ بهاءالدین عمر در هفدهم ماه ربیع-الاول سنهٔ سبع وخمسین وثمانمائه در قریهٔ جفاره از بلوکات دار السلطنه هراة وفات یافت و میرزا ابوالقاسم بابر همان روز که اینخبر شنود بقریهٔ مذکوره رفته ولد آن حضرت شیخ نورالدین محمدرا پرسش فرمود و پیشتر از برداشتن جنازه برگشته بخیابان هراة شتافت و توقف نمود تا نعش شیخرا بدانجا رسانیدند آنگاه آن بادشاه عالیجاه از بارهٔ کوه پیکر فرود آمده نعش را برداشت و در صحرای عیدگاه بموجب وصیت شیخ واتفاق اشراف آفاق جداعلی مسود این اوراق سید برهان الدین خاوندشاه پیش رفته برجنازهٔ شیخ نماز گذارد مدفن شیخ بهاءالدین عمر درجانب شمال عیدگاه دار السلطنه هراة است و میرزا ابوالقاسم بابر برسر آن مزار عمارتی عالی طرح انداخته باتمام رسانید وهم درماه مذکور قاضی قضاة الاسلام یعنی جناب ملاذ الانامی قاضی قطب الدین محمد الامامی بجهان جاودانی انتقال فرمود و مولانا شریف الدین عبدالقهار در تاریخ فوتش این قطعه نظم نمود **نظم**

پناه شریعت سر قاضیان ☆ محمد بقوم امامی امام ده و دو زماه وفات نبی ☆ زدار القضا شد

بدارالسلام بجای نبی بود وتاریخ اوست☆ وفات النبی علیه السلام

مولانا سعدالدین کاشغری دراوایل حال بتحصیل علوم مشغولی نمودو اکثر کتب متداوله رامطالعه فرمودو بالاخره بسلوك راه زهد وتقوی پرداخته درسلك مریدان وخلفاء مولانا نظام الدین خاموش انتظام یافت ودرپرتو انوارریاضت بروجنات احوالش تافت و شعشه لوامع معرفت باطن فرخنده میامنش راروشن گردانید وبرسجادهٔ ارشادنشسته بسیاری ازسالکان را بمرتبه ولایت رسانید درمطلع سعدین مسطور است که در اوایل جمادی الآخری سنه ستین و ثمانمائه مولاناسعدالدین مریض شده صاحب فراش گشت ودر غلباب مرض و شدت و ضعف واقعه برزبانش گذشت مضمون آنکه مرامیان بودن ورفتن مخیر ساختندمن بنابرآنکه اطفال صغیرداشتم بودن اختیار کردم وجناب مولوی بعداز اظهار این سخن بدوروز فی یوم الاربعا درسادس جمادی الآخری سنه ستین وثمانمائه وفات یافت ودرسرخیابان مدفون شد

مولانا شمس الدین محمدعرب

درمطلع سعدبن مذکور است که مولانا شمس الدین محمد عرب مردی درویش وش پسندیده اخلاق بودو دامن عرض خودرا باغراض دنیویه کمتر می آلوداما ریاست دوست می داشت وچون میرزا بابر بسوی التفات نمی کرد پیوسته بسخنان فریبنده نقش محبت میرزا علاءالدوله برصحیفهٔ خاطرمردم می گماشت بلکه مردم رابسلطنت اودعوت می نمود واز متابعت میرزابابر منع می فرمود ودرسنه ستین وثمانمائه سیدعبدالله نامی ازجانب لرستان درشیوهٔ سپاهیان بدارالسلطنه هراةرسیدوباجناب مولوی درهواداری میرزا علاءالدوله همداستان گردیدمقارن آنحال داروغگان هراة شخصی را گرفته پیش میرزابابر آوردند که بطریق تجسس از نزدمیرزا علاءالدوله آمده بود وبخدمت مولانامحمد عرب و سید عبدالله مکاتیب آورده بنابرآن میرزابابر سیدرا باندخودفرستاد وجناب مولوی رابسیستان گسیل کرد وجاسوس رابکشت ومولانامحمدهم درسیستان متوجه عالم آخرت گشت این بیت از منظومات اوست که بیت کسی محرم شه بجزشاه نیست ☆ زاحوال شه جز شه آگاه نیست .

قاضی عبدالوهاب مشهدی ازاصناف فضایل وکمالات بهره وربودودر انشاء نظم و نثر یدبیضاء می نمود گویندنوبتی یکی ازظرفارا درصنعت مقلوب مستوی این عبارت بخاطررسید که مرادی دارم وبعرض قاضی رسانید آنجناب اندك تاملی کرده بهمان صنعت جواب داد که برآید یارب این قطعه درمدح خواجه وجیه الدین سمنانی که ازسایروزراء میرزابابر اعتبار بیشترداشت از نتایج طبع قاضی عبدالوهاب است **نظم** وزیری کزبرای مسندش زیبد که هر روزی ☆ فضای چرخ دیوانگهٔ شودخورشید قالیچه اگرمقدار گرد

موکبش داند فلك سازد☆ز ماه چهارده زین سمندش را نهالیچه مدار مملکت دارای دوران آصف ثانی ☆ وجیه الملك اسمیل بن محمود بالیچه

مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی بپیوسته بادای وظائف طاعات و روایت عبادات قیام و اقدام مینمود و بواسطه رعایت احکام شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت علیه السلام والتحیة بمقامات بلند ترقی فرمود و در کفایت مهام فرق انام لوازم سعی واهتمام مرعی داشتی و بهر کس از اهل اختیار در آن باب رجوع بایستی کرد بنفس خود با او ملاقات نمودی و نقش خیرخواهی برلوح ضمیرش نگاشتی همواره خوان ضیافت گسترده بودی وجهة آینده ورونده طعامهای لذید ترتیب فرمودی در نفحات مسطور است که مولانا جلال الدین ابویزید را بحسب ظاهر پیری نبوده همانا اویسی بوده است ومیگفته است که هر گاه مرامشکلی پیش می آید آنرا بیواسطه بروحانیت حضرت رسالت علیه السلام والتحیة رفع می کنم تا آن مشکل آسان می شود وفاتش در شب دوشنبه دهم ذیقعده سنهٔ اثنی وستین وثمانمائه اتفاق افتاد و در قریهٔ پوران مدفون گشت وبادشاه نیك اعتقاد معزالسلطنه والخلافة ابوالغازی سلطان حسین میرزا در ایام دولت خود برسر مزارش عمارتی عالی بنا نمود اوقات حیات مولانا ابو یزید از نود سال متجاوز بود ،

خواجه شمس الدین محمد کوسوی از اولاد حضرت شیخ السلام احمد الجامی النامقی بود قدس سره وبتوفیق الهی علوم ظاهری وباطنی کسب فرمود اگرچه در ذکر جهر تقلید شیخ زین الدین خوافی می کرد اما بصحبت شیخ بهاء الدین عمر بسیار می رفت ونسبت بآنجناب لوازم کمال اخلاص وارادت بجای می آورد در مسجد جامع دارالسلطنه هراة بموعظه ونصیحت خلایق مشغولی می فرمود و برسر منبر ببیان حقایق آیات کلام الهی ودقایق احادیث حضرت رسالت پناهی زبان می گشود مولانا سعدالدین کاشغری و مولانا جلال الدین بایزید پورانی ومولانا شمس الدین محمد اسد بمجلس وعظ وی میرفتند و آنچه ازوی می شنیدند به تعریف وتحسین مقابل می گردانیدند وسلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید بوی ارادت تمام داشت وپیوسته نقش متابعت واخلاص او در ضمیر منیر می نگاشت از ثقات استماع افتاده که سلطان ابوسعید در جمعه اول از ایام سلطنت بوعظ خواجه شمس الدین محمد تشریف برد ودر آن اثنا که آنجناب سخن می گفت یکی از حاضران بی تقریب صیحه زد وسلطان سعید از آن بانك بی هنگام متغیر گشته خواجه محمد روی به پادشاه آورد و گفت که ما هنوز همچنان سخنی نگفته ایم که موجب وجد وحال شود ظاهراً دل این عزیز ازجای دیگر براست وفات آنجناب در چاشتگاه روز شنبه ۲۶ جمادی الاولی سنهٔ ثلث وستین وثمانمائه روی نمود یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم فرمود **نظم** شیخ اکمل قدوهٔ کامل که بود ☆اهل صورت را بمعنی رهنمون خواجه شمس الدین محمد کز غمش ☆ آسمان بوشیده دلق نیلگون ساخت جادر ساحت قدس قدیم

خیمه زد ازخطه‌امکان برون چرخ دون چون پایهٔ‌قدرش نبود✿سال تاریخش بپرس از چرخ دون **مولانا شمس‌الدین** محمد اسد بجودت طبع وحدت ذهن در میان افاضل علما شهرت تمام داشت ودراوایل حال چندگاه بکسب علوم پرداخته بالاخره همت بر تحصیل کمالات اخروی گماشت باشیخ بهاءالدین عمرو شیخ زین‌الدین خوافی ومولا سعد الدین کاشغری مصاحبت مینمودودر شب‌جمعه‌غرهٔ ماه رمضان اربع وستین وثمانمائه از عالم انتقال فرمود قبرش درگازرگاه درپایان قبرمقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری واقعست

شیخ آذری اسفراینی‌ازمشاهیر شعرای زمان خود بود ودرسن کهولت‌بسلوك طریق درویشان مایل‌شده از اسفراین بحجاز شتافت وبعداز گذاردن حج‌اسلام‌وطواف مرقد منوره حضرت خیرالانام علیه‌الصلوة واسلام عنان عزیمت بطرف هندوستان تافت سلاطین‌آنه‌بار جناب شیخ را رعایت بسیار نمودند وطریق احترام مسلوك داشته انعام واحسان فراوان فرمودند مع‌ذلك شیخ‌آذری بمقتضای حدیث حب‌الوطن از توطن در آنولایت اباکرد واین بیت درسلك‌نظم‌آورد **بیت** من ترك هندوجیفهٔ جیپال گفته‌ام ✿ باد وبروت جونه بیکجو نمیخرم واز آنجا باسفراین شتافته باداء طاعات وعبادات مشغول‌گردید وفاتش درسنهٔ ست وستین وثمانمائه واقع‌بود ولفظ خسرو بحساب جمل‌از تاریخ آن‌سال اخبارنمودکتاب عجایب‌الدنیا وجواهرالاسرار از منشات شیخ آذریست ودیوان اشعاربلاغت آثارش درمیان‌ابناءروزگاراشتهاردارد‌وهمدرسال‌مذکورمرغ‌روح مولانا طوطی که درسلك شعراء مشهور انتظام داشت‌قفس قالب‌شکسته بریاض قدس پروازکرد ومولانا طوطی ترشیزی‌الاصل بود ومیرزا بابر نسبت باو التفات و عنایات بسیارمی‌نمود این مطلع ازنتایج طبع نقاد اوست که **بیت** جهان که حجره‌شش طاق و خانه دودراست✿زچارركن‌بساطش فغان‌الحذراست ومولاناطوطی‌دراوان جوانی‌بجهان جاودانی شتافت ومقرب حضرت سلطانی امیرنظام‌الدین علیشیرجهة ضبط تاریخ‌وفاتش لفظ خروس یافت **نظم** فصیح زمان طوسی آن شاعری ✿ که بودش زبکر معانی عروس چوطوطی برفت ابن‌عجب طرفه بود ✿ که‌تاریخ شد فوت اورا خروس

سید غیاث‌الدین فضل‌الله رادکانی بوفورفضایل ومحاسن خصایل ازاقران واماثل ممتاز ومستثنی بود بلطافت طبع وطلاقت لسان سرآمد افاضل دوران مینمود وخطوط را درغایت‌خوبی‌نوشتی وپیوسته بمزید انعام والطاف سلاطین وحکام مفتخر و سرافرازگشتی وفاتش درروز یکشنبه ٢٢جمادی‌الاخری سنه ٨٦٧ درهراة روی‌نمودو بگورستان مصرخ درجوار امیرحسینی‌مدفون‌شد.

میراسلام غزالیاز اولاد حجة‌الاسلام‌امام محمد غزالی بود ودرعلم‌طب‌وحکمت مهارت کامل حاصل‌نمود گاهی‌بنظم‌اشعار نیز مشغولی‌می کرد ودرقصاید کمال فصاحت وبلاغت بجای می‌آورد درمجالس النفایس‌مسطوراست که غایت قدرت میراسلام را در

نظم ابیات از آن قصیده که درجواب حکیم انوری که ع چون مراد خویشتن را ملك دی کردم قیاس گفته معلوم میتوان نمود و آن قصیده مشتملست برمدح میرزا علاء الدوله ومطلعش اینست که بیت شاهد اجلال را بی ملك او نبود لباس ☆ بلك اجلال از جلال او کند مجد التماس ومیر اسلام درزمان حکومت امراء هزار اسپی در بلخ مقیم بودو بعد از آن از عالم انتقال نمود .

مولانا سیمی(۱) از انواع فضایل مثل شعر ومعما وانشا وخط بهرهٔ تمام داشت ودریك روز دوهزار بیت نظم کرده نوشت بنابر آن این بیت را در انگشتری خود نگاشت که بیت یکروز بمدح شاه پاکیزه سرشت ☆ سیمی دوهزار بیت گفت وبنوشت و مولانا سیمی نیشاپوری الاصل بود و بواسطه علت جوع طعام بسیار میل می نمود این حکایت مشهور است وبر السنه وافواه مذکور که نوبتی شخصی درمجلسی گفت که مولانا سیمی بیست من خرما می تواند خورد ودیگری از این معنی استبعاد کرده باهم بمبلغی شرط بستند و بیست من خرما برداشته بخدمت مولوی شتافتند اتفاق در آن روز مولانا را ضعفی بودو تکیه داشت مع ذلك چون سبب آمدن آن دوعزیز را معلوم کرد گفت خرماها را نزدیك بفراش من بنهید تا به بینم که مهم بکجا می رسدوچون بموجب فرموده عمل نمودند دست از زیر بالا پوش بیرون می آورد ومشت مشت خرما بر می گرفت ومی خورد تا هیچ نماند آنگاه از آن دو کس پرسید که بادانه شرط بسته بودید یا بی دانه گفتند هیچکس خرما با دانه نمی خورد گفت من همه را با دانه خوردم تا اختلاف درمیان شما پیدا نشود

درویش باباعلی خوشمردان درویشی پاکیزه روزگار لطیف گفتار بود وهم - دران زمستان که میرزا ابوالقاسم بابر درمشهد قشلاق نمود از سبزوار بخدمت پادشاه کامکار شتافت و التفات وعنایت بسیار یافت درویش منصور بصفت تقوی و پرهیزکاری اتصاف داشت ودرغایت ریاضت اوقات گذرانیده پیوسته نقش فضایل و کمالات بر صحیفهٔ خاطر می نگاشت ودرفن عروض وصنایع شعری شاگرد مولا یحیی سیبك بود ودرعلم تصوف سند بحافظ علی جامی درست می نمود درعلم عروض دو رساله تالیف کرد ودرجواب قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان شرایط اهتمام بجای آورد ومطلع آن قصیده درویش اینست که **بیت** بس دویدم درهوای وصل یار ☆ کس ندیدم آشنای اصل کار از جمله منظومات درویش منصور این رباعی نیز مشهور است که **رباعی** موجود چو ذرهٔ بخود نتوان کرد ☆ بسیار حدیث نیك و بد نتوان کرد ایجاد چو بی قبول ممکن نبود ☆ آن را که قبول کرد رد نتوان کرد

۱- واضح باد که در تذکره دولتشاه سمرقندی مرقوم است که مولانا سیمی دریك شبانه روز سه هزار بیت نظم کرده بنوشت والله اعلم بحقیقة الحال حرره محمد تقي شوشتري .

ذکر سلطنت میرزا شاه محمود و آن چه در ایام دولتش روی نمود

درهمان روز که آفتاب زندگانی میرزا ابوالقاسم بابر بمغرب فنا غروب کرد امراو ارکان دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند وامیر حسین علی متوجه بلده هراة گشته برادر بزرگترش امیر شیخ ابوسعید جهة بعضی ازمصالح مملکت بطرف سرخس رفت وشیخزاده پیرقوام که بعالی منصب صدارت سرافراز بود بمصلحت استدعای میرزا معزالدین سنجر راه مرو پیش گرفت ومیرزا شاه محمود بعد از ده روز از فوت پدر بجانب هراة نهضت فرمود و در اثنا راه شیخزاده ازمرو رسیده بعرض رسانید که میرزا سنجر داعیهٔ گردنکشی دارد و سر بحلقهٔ مطابعت کسی در نمی آورد و از هرات نیز قاصد امیر حسین علی آمده عرضه داشت نمود که در روزی که خبر واقعهٔ محنت اندوز پادشاه مرحوم بشهر رسیده میرحب داروغه از محافظت میرزا ابراهیم غافل گشته و شاه زاده از مجلس بیرون جسته وبخانهٔ احمد ترخان رفته و باتفاق جناب امارت پناهی بدامن کوه مختار شتافته وچون خبر توجه موکب عالی را ازمشهد شنیده بکنار آب مرغاب خرامیده ولشکر فراوان بروی جمع گردید **القصه** استماع این اخبار موجب دغدغه خواطر صغار و کبار گشت ومیرزا شاه محمود درطی مسافت سرعت نموده بیست وششم جمادی اولی درباغ مختار نزول اجلال فرمود سادات و قضاةو اصول واعیان بملازمت شتافته مراسم پرسش عزا بتقدیم رسانیدند وداغ آن مصیبت عالم سوزرا تازه گردانیدند ومیرزا شاه محمود از باغ مختار بباغ زاغان شتافت وهمدرآن ایام امیر شیخ ابوسعید ازطرف سرخس رسیده نایرهٔ ظلم وعدوان بروجنات حال هرویان تافت تبیین اینمقال آنکه امیر شیخ ابوسعید که بشرارت نفس و بی باکی موصوف بودوازسایر امراء بابری بمزیدحشمت ومکنت ممتاز ومستثنی مینمود بعدازآنکه ازسرخس بهراة رسید جهة محبت سیم وزر مصلحت چنان دید که برسم سرشمار مبلغی کلی ازمتوطنان آندیار بستاندشهر را دو بخش کرده تحصیلات نوشتند یک قسم بمحصلی ملازمان امیرشیخ ابوسعید و قسمی دیگر باهتمام نوکران امیرشیرحاجی مقرر شد ودرهفتم جمادی الاخری محصلان بنیاد زر گرفتن نمودند و در عرض دو سه روز آنچه مدعا داشتند بحصول پیوست مقارن آن حال خواجه کلال برکش وخواجه علی امیر خواجه در دیوان میرزاشاه محمود مهر زدند و آن دووزیر شریر آغاز کفایه کرده اولاازمحصولات موقوفات را بتمام متصرف شدند وثانیا آنچه برسم سرشمار گرفته بودند هردیناری را دهدینار جمع نموده تحصیلات درقلم آوردند ومحصلان غلاظ شداد رعایاء بیچاره را گرفته ببستندو بتشدد هرچه تمامتر زرطلبیدند وچون سرانجام آنوجه مقدور مردم نبود دودجانسوز ازدودمانها بر آمدو نایرهٔ جوروتعدی درخاندانها افتاده علامت فزع اکبر ظاهر شد **صورت امنیت مانند**

عنقاروی در پردهٔ اختفا کشید وصفت رفاهیت چون عمل کیمیا ورواج کار فضلا ناپدید گردید بسیاری از فقرا ترك اهل وعیال گفته منهزم گشتند وخلقی کثیر درزیر شکنجه کشته شده از سر نقد جان در گذشتند عورات مستورات سرو پا گشاده و موها بباد داده بر سر دیوان شتافتند وبزبان عجز وزاری دادخواهی نمودند شیخ ابوسعید بی تأئید از فریاد و فغان آن بیچارگان اصلا متاثر نگردید اما هم در آن ایام بر طبق کلام معجز نظام (امن یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف السوء) پادشاه عطا بخش دستگیری درماندگان کرد وداد مظلومان داده گرد از وجود می شوم امیر شیخ ابوسعید بر آورد شرح این واقعه آنکه امیر شیر حاجی بردفع شر شیخ ابوسعید بداختر کمر بسته در ۲۱ جمادی الآخری میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بدرون شهر برده فرمود تا منادی کردند که ازوجه سرشمار هیچ آفریده یك دینار بکسی ندهد و هرچه داده باشند باز ستانند و نوکران شیخ ابوسعید را هرجا یابند غارت کنند لاجرم سالکان طریق ظلم وستم پای در وادی فرار نهادند وسایر امرا با امیر شیخ حاجی متفق گشته آنشب پاس داشتند وروز دیگر امیر شیخ ابوسعید که در بیرون شهر بود بمرافقت برادر خود امیر حسین علی عنان گریز بطرف آب مرغاب انعطاف داد و امیر شیر حاجی با خلقی بسیار از امرا و لشکریان ورعایا وبازاریان از شهر بیرون آمده سر در پی او نهادند و در صحرائی که در میان کوه مختار و تقوز رباط واسطه است بشیخ ابوسعید رسیده نایرهٔ محاربه ملتهب کردند و خرمن زندگانی شیخ ابوسعید از ضرب شمشیر آتش فشان سوخته گردید یکی از متابعان امیر شیر حاجی سرش از بدن جدا گردانید و بدروازهٔ ملك برده عبرة للناظرین بیاویخت و برادر و نوکران آن بداختر هزیمت غنیمت شمرده سلك جمعیت ایشان از هم بگسیخت ع خاصیت ظلم اینچنین است مدام در اثناء این احوال وخلال این اهوال خبر متواتر شد که ازدحام تمام در ظل اعلام ظفر انجام میرزا ابراهیم بوقوع پیوسته وشاهزاده باتفاق امرا و نوئینان همت عالی نهمت بر تسخیر دار السلطنه هراة بسته بنا بر آن امیر شیر حاجی وامیر نظام الدین احمد فیروز شاه و پهلوان حسین دیوانه وامراء ترخانی طریق مشورت مسلوك داشته خواطر بر آن قرار دادند که نوعی سازند که میان میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم قواعد مصالحه تمهید یابد تا انوار فراغت و رفاهیت بر ساحت احوال ممالك خراسان تابد وباستصواب مهد علیا گوهر شاد آغا ترکان شاه را که در سلك نوکران عتبه آن عفیفه انتظام داشت جهة تمشیت آنمهم باردوی میرزا ابراهیم فرستادند اما قبل از مراجعت ترکانشاه و زمرهٔ از مردم فتنه جوی خاطر نشان امیر شیر حاجی کردند که شدت مودت مهد علیا بمیرزا علاء الدوله و فرزند او میرزا سلطان ابراهیم چون فروغ آفتاب عالمتاب بر جهانیان روشن است و وفور اخلاص و دولتخواهی امراء ترخانی نسبت بآن سیر عظمی امری مقرر و معین لاجرم تدبیری میباید اندیشید که سر رشته اختیار از قبضهٔ اقتدار بیرون نرود بنا بر آن امیر شیر حاجی از روبه بازی زمانه متوهم شده باتفاق پهلوان حسین دیوانه قتل امراء ترخانی را پیش نهاد همت ساخت وروزی ببهانه جانقی ایشان را بکوشك باغ زاغان طلبیده چون مجلس منعقد شد

امیر احمد فیروزشاه بنور فراست دانست که حال چیست و ببهانه خودرا از باغ بیرون انداخته متوجه تون گشت زیرا که برادرش امیر سلطانحسین حاکم آنولایت بودوهما نلحظه نوکران امیرشیرحاجی وپهلوانحسین تیغ بی دریغ در ترخانیان بستند وامیر اوس که کاردی داشت در دست داشت و گوشت ربزه می کرد بلطایف الحیل خودرا بامیرشیرحاجی رسانده کارد برشکمش زد وامیر شیر حاجی بروی درافتاده ملازمان اویس ترخان را با پسرش یوسف ترخان و خسروترخان همانساعت بکشتند وپهلوان حسین دیوانه محمد ترخان را باین که پناه بوی برده بودقتل نمودوهمان روز بطرف خواف که سیورغال بوددرحرکت آمدودر اثناءراه بامیر احمد فیروزشاه دوچارخورده قبل از سلام و کلام آندوسردار تیغ انتقام از نیام کشیده درهم بستند وپهلوان حسین غالب گشته امیراحمد فیروز شاه که بمکارم اخلاق اتصاف داشت شربت شهادت چشیدو امیرمحمد غیاث الدین ترخان و مولانا احمد یساول از آن فتنه جان بکنار کشیدند ودرلب آب مرغاب خودرا بمیرزا سلطان ابراهیم رسایدند و آنچه دیده بودند معروض گردانیدند وامیر شیرحاجی چون مرتکب این چنین امری خطیر گردید میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهردر آورده بحصار اختیار الدین منزل گزید ومهد علیا گوهرشاد آغارا فرمود که درمدرسهٔ حضرت خاقان سعید که دربرابر آنقلعه است ساکن گردد وبعد ازروزی چند که جراحت شکم امیر شیر حاجی التیام یافت خبر رسد که میرزا ابراهیم باغلبه وازدحام تمام عزم رزم جزم فرموده متوجه دارالسلطنه هراة است بنابر آن امیر شیرحاجی میرزا شاه محمودرا بباغ مختار برد وهرات ازوجود امرا واركان دولت بابری عاری مانده ناضی قطب الدین احمد الامامی باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا قلعه شهررا مضبوط ساخت ومستحفظان بردروازها گماشت وفرمود تامنادی کردند که هیچ آفریده دست تطاول بجانب رعایا درازنکند وپای ازحد خود فراتر ننهد تا ببینیم که من بعد چه خواهد بودن

ذکر جلوس میرزا سلطان ابراهیم برسریر پادشاهی ومغلوب شدن شاه محمود بتقدیر الهی

چون مشیت حضرت احدیت عظم سلطانه مقتضی آنشد که برطبق کلمه کریمه (ولقد آتینا ابراهیم رشدا) روزی چندقامت قابلیت میرزا سلطان ابراهیم بخلعت رشد ورشاد آرایش یابد وپرتو انوار خلت واختیار از مطلع (واتخذوالله ابراهیم خلیلا) بروجنات احوالش تابد بواسطه محن مذکوره و فتن مزبوره در کنار آب مرغاب سپاهی بی حساب درظل لوای جهانگشای آنخسرو صاحب [illegible] ای جمع آمدند لاجرم بدینن پیکر فتح وظفر امیدوار گشته متوجه دارالسلطنهٔ هراة شدوبعد ازطی منازل وقطع مراحل صباح سه شنبه هفتم ماه رجب سنهٔ احدی وستین وثمانمائه نزدیك بباغ مختار رسیده ومیرزا شاه محمود این

خبر شنیده عنان اختیار ازدست داد و روی بطرف مشهد آورده قدم در وادی فرار نهاد امیر شیرحاجی بصوب قلعهٔ تیرهٔ تو روان گشت واقتضاء قضاء احدیت بساط جمعیت بابریان را در نوشت در نصف النهار همانروز میرزا سلطان ابراهیم در باغ مختار نزول نمود وجمعی کثیر ازامرا ولشکریان را بتکامشی اعدا روان فرمود زمرهٔ از آن طایفه که ازعقب میرزا شاه محمود درفتند ملک قاسم ولد اسکندر قرا یوسف ودولت کیلدی طغای وقرامان ترکمان و حاجی خلیل و برادرش حاجی عبدالله را دستگیر کرده نزد میرزا ابراهیم بردند وملک قاسم وقرامان بشفاعت مهدعلیا گوهرشاد آغا خلاص شده وسایر نام بردگان بقتل رسیدند وفرقهٔ که امیر شیرحاجی را تعاقب نمودند باو رسیده ودست بتیغ و سنان یازیده غالب گشتند وامیر شیرحاجی زخم خورده ازمعرکه بیرون رفت وبحصار تیرهٔ تو درآمد ومیرزا سلطان ابراهیم بر تیسیر این فتوحات حضرت واهب العطیات را شکر گفته ابواب انعام و احسان بر روی طبقات انسان بر گشاده قدم برسریر سلطنت آباو اجداد نهاد یکی از فضلا این رباعی درسلک نظم انتظام داد رباعی شاهی که بعدل دستگیر ملکست ✲ چون دولت بخت ناگزیر ملکست بنشست چو برسریر شاهنشاهی ✲ تاریخ جلوس بر سریر ملکست ومیرزا سلطان ابراهیم همت عالی نهمت بر تنظیم مهام و دولت و تنسیق امور مملکت گماشته منصب وزارت رابخواجه شمس الدین محمد بخاری وخواجه سعدالدین محمد عنایت نمود وداروغگی شهر را بامیر قرابهادر که ازجمله مخصوصان میرزا علاءالدوله بود تفویض فرمود و بعداز استخلاص زرولشکر ومال و جهات اودئیل بتاریخ اواسط شعبان سنهٔ مذکوره بعزم رزم میرزا شاه محمود روی بصوب مشهد آورد وقلعهٔ اختیارالدین را بمولانا احمد یساول که اعتماد کلی برجانب او داشت سپرد وازآنجانب شاه محمود درمشهد مقدسه جنود نامحدود جمع ساخته عنان مراجعت بصوب دارالسلطنهٔ هراة انعطاف داد ومیرزا سلطان ابراهیم نیز متوجه خصم گشته دل برمقابله ومقاتله نهاد پیش از تلاقی فریقین خواجه وجیه الدین سمنانی که سالها وزارت میرزا بایسنقر ومیرزا علاءالدوله ومیرزا ابوالقاسم بابر کرده بوداز میرزا شاه محمود گریخته بمیرزا سلطان ابراهیم پیوست ومقید و مواخذ شده در ولایت فوشنج رخت سفر آخرت بربست وایضاً میرحب که درزمان میرزا بابر داروغهٔ هراة بود ومدتی میرزا ابراهیم را محبوس میداشت بواسطهٔ تقصیریکه درآن فرصت نموده بود علم عزیمت بعالم جاودانی برافراشت **القصه** درمیان رباط شاه ملک و قصبهٔ کوسویه آن دوشاهزاده رزم جوی بهم رسیده بتسویه صفوف پرداختندو افواج لشکرمانند بحر اخضر درجوش و خروش آمده باتیغ وسنان درفضای میدان تاختندو نخست سپاه میرزا شاه محمود غالب گشته میمنه ومیسرهٔ مخالف را گریزانیدندوعاقبت الامر امیراحمد ترخان باپردلان قول متوجه دشمنان شده کمال شجاعت و بهادری بظهور رسانیدند ومیرزا سلطان ابراهیم بعداز آنکه مغلوب گشته بود ظفر یافته میرزا شاه محمود باز بطرف مشهد توجه نمود ومیرزا ابراهیم شکر موهبت الهی بجای آورده غنیمت بی نهایت گرفته دشمنان را تکامشی کرد ازغرایب آنکه روز دو

شنبه بیست و پنجم شعبان چاشتگاه خبر بدار السلطنه هراة رسید که میرزا شاه محمود بفتح و نصرت مخصوص گردید و بعداز لحظه جمعی دیگر آمده گفتند که میرزا ابراهیم بدیدن پیکر ظفر اختصاص یافت و میرزا شاه محمود بوادی فرار شتافت و بوقت نصف النهار همین روز ایلچی میرزا سلطان ابوسعید تشریف آورد و نشانها بنام اکابر و اشراف ظاهر کرد مضمون آنکه فردا صباح بفوز و نجاح موکب همایون در باغ شهر نزول اجلال خواهد نمود و بدست پادشاهانه ابواب عدل و احسان بر روی روزگار طبقات انسان خواهد گشود .

گفتار دربیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه هرات وذکر بعضی دیگر از وقایع و حوادثات

سلطان ابوسعید از بدایت جلوس بر تخت سمرقند بواسطه همت بلند سواره نقش تسخیر مملکت خراسان بل سایر ممالك ایران بر لوح خاطر عاطر مینگاشت و بعداز شنیدن خبر فوت میرزا ابوالقاسم بابر آن داعیه سمت ازدیاد پذیرفت در آن اثنا حاکم بلخ امیر شیخ حاجی قاصدی بدرگاه آن پادشاه جمجاه فرستاد و عرضه داشت کرد که عرصه خراسان از وجود سلطان نافذ فرمان خالیست اگر رایات ظفر آیات بدانجانب نهضت فرماید صورت نصرت در آئینه مراد چهره خواهد گشود و بنده کمر خدمت درمیان بسته در ملازمت موکب همایون خواهد بود لاجرم سلطان سعید باسپاهی همعنان فتح و تائید از آب آمویه عبور کرد و بسرعت برق و باد روی توجه بدار السلطنه هراة آورد و در روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان به پشت قر به ساقسلمان رسید و قبه خیمه و بارگاه باوج مهر و ماه برافراخته طالب ملاقات اکابر هراة گردید آنجماعت بقدم استعجال پادشاه ستوده خصال را استقبال نمودند و شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیده زبان بدعاو ثنا گشادند کوتوال قلعهٔ اختیار الدین مولانا احمد یساول و داروغه هراة قرابهادر نخست می خواستند که شهر را مضبوط گردانند و عاقبت بحسب اضطرار از سران کار درگذشته همت بر محافظت قلعه مقصور ساختند و روز دیگر که جمشید خورشید ازدایرهٔ افق بشهرستان آسمان درآمده قدم بر اورنك فیروزرنك نهاد سلطان سعید ازدروازهٔ قبچاق بدار السلطنه هراة خرامیده باغ شهر را بیمن مقدم همایون زیب و زینت داد و بر تخت سلطنت و جهانبانی برآمده بشارهٔ امن و امان بگوش طوایف انسان رسانید و بتمهید بساط عدل و رعیت پروری اشارت کرده رسوم ظلم و ستمگری مرتفع گردانید و همان روز جمعی ازمعتبران را نزد مولانا احمد یساول فرستاده اورا باطاعت و انقیاد دعوت نمود و وعدهٔ عنایت و رعایت فرمود مولانا جواب

داد که این خانه را ولی نعمت من بمن سپرده ودرمحافظتش شرایط مبالغه بجای آورده محالست که کفران نعمت جایزدارم وسالك طریق خیانت گشته قلعه را بکسی سپارم و اگر فی‌المثل از آسمان سنك و تیر بارد واز زمین ژوبین وشمشیر رویـد هراس بخود راه نخواهم داد وابواب حصار برروی خصم نخواهم گشاد سلطان سعید ازشنیدن این جواب غضبناك شده روزدیگراز شهر بیرون رفت و بامهد علیا گوهر شاد آغاملاقات فرموده باغ‌زاغان را محل‌اقامت ساخت واعلام اهتمام بفتح‌قلعهٔ اختیارالدین بر افراخت وخواجه شمس‌الدین محمد وزیر وجمعی‌دیگراز ایستادگان‌پایهٔ سر بر سلطنت مصیر آغاز محاصره ومحاربه نموده بقدر مقدورلوازم کوشش‌وخون‌ریزش بتقدیم رسانیدند اماچون انحصار از کمال استواری غیرت قلعه‌سپهردواراست‌ودر آن‌زمان بمردان‌کاری واسباب و ادوات حصارداری مشحون بود فایده براشتعال‌نایره حرب وقتال مرتبت نگشت ومولانا احمد بهیچ وجه ازمقام مدافعه ومقاتله در نگذشت درین اثنا جمعی ازمفسدان فتنه انگیز بعرض سلطان سعید رسانیدند که معتمدان میرزا سلطان ابراهیم پیوسته بعتبه علیه مهد علیـا گوهرشاد آغا می‌آیند واخبار تحقیق نموده باز می گردند و ایضاً ایلچی که از نزد سلطان سعید جهة آوردن امیر شیرحاجی بقلعهٔ تیره تو رفته‌بود بازآمده عرض نمود که امیرمشارالیه می گوید که با وجود قتل‌امراء ترخانی مادام که گوهر شاد آغا درسلك‌احیا انتظام داشته باشد من بملازمت نمی‌توانم‌رسید بنابرین دومقدمه میرزا سلطان ابوسعید درنهم ماه‌مبارك رمضان بقتل آن‌بلقیس زمان فرمان داد واین‌واقعهٔ شنیعه خالی‌بود که بردیدهٔ دولت آن‌پادشاه ستوده خصال ظهورنمود وگوهرشاد آغا بصفت عفت ونصفت اتصاف داشت وهمواره همت‌عالی‌نهمت برتعمیر بقاع خیرواشاعهٔ مبرات می گماشت از آثار اودرشمال‌دارالسلطنه هراةمدرسهٔومسجدجامعیست درغایت زیب وزینت ودرمشهد مقدسهٔ رضویه نیز مسجدجمعه درکمال تکلف ساخته ومستقلات خوب و اسباب مرغوب برین بقاع وقف نموده بقتل‌الله‌تعالی‌منها القصه‌بعداز حادثهٔ‌مهد مغفرت شعار امیـرشیر حاجی قلعهٔ تیره‌تورا بیکی‌ازمعتمدان‌خودسپرده بدارالسلطنه هراة شتافت وشرف‌ملازمت سلطان سعید دریافت وهمدران ایام درآن حصار امری‌دوغایت‌غرابت روی نمود کیفیت واقعه‌آنکه یساقی‌مجهول‌بیر که‌نام روزی نماز دیگر گوسفندی چند بدرقلعه برد و با دربانان‌گفت و شنود نموده التماس کرد که‌شب آنجاباشد وملتمس‌مبذول افتاده‌به‌تیره‌تو درآمده‌وچون‌پاسی‌ازشب بگذشت بکمندی که‌همراه‌داشت‌جمعی ازیاران خود را بدیوار قلعه بالا کشید و باتفاق ایشان تیغ جرأت آخته مانند بلای ناگهان برسر کـوتوال رفت وآن‌بیچاره چندزخم خورده فرار کرد وبیر که قلعه را مضبوط ساخته نام‌بپهلوانی برآورد سلطان سعید بعدازآن‌که شرح این قصیه شنیدوازجانب‌بلخ‌نیزخبرخروج‌اولاد میرزا عبدالطیف رسید مصلحت توقف درخراسان ندید ودرنهـم شوال عنـان بطرف ماوراءالنهر گردانید جمعی‌از امرا ولشکریان راجهة دفع‌فتنهٔ اعدا ازپیش روان‌ساخته

ایشان در نواحی بلخ بمیرزا احمدولد میرزا عبداللطیف که اسب مخالفت درمیدان جلادت می‌تاخت بازخورده از جانبین دست باستعمال آلات نبرد بردند ومیرزا احمددرمعرکه کشته گشته برادرش میرزا محمدجوکی فرار نمود ومیرزاسلطان ابوسعیددرضمان حمایت ملك مجید بقبة الاسلام بلخ رسیده آن زمستان درآن بلده قشلاق فرمود اما میرزاابراهیم که درزمان اقامت سلطان‌سعید درهراة بولایت‌خواف و باخزر اوقات می گذرانید چون از معاودت آنجناب خبر یافت چندشبانه‌روز نقارهٔ شادیانه‌زده امیراحمدترخان‌را بحکومت آن‌بلدهٔ فاخره روان‌ساخت وامیراحمد دررعایت رعایا وحمایت برایا کمال‌مرحمت و معدلت بتقدیم رسانیده دوحهٔ آمانی وآمال‌راکه‌ازصرصرحوادث نزدیك باستیصال‌رسیده بود بزلال لطف واحسان‌صفت اصلها ثابة‌وفرعها فی‌السماء‌بخشیدوعیداضحی‌جهة ترویج مهد علیا بختمات کلام واطعام فقرا وایتام قیام واقدام نمود وبساط تعزیت ممهد گردانید .

ذکر توجه‌میرزا سلطان‌ابراهیم بصوب‌مملکت‌جرجان‌و منهزم گشتن‌ازصولت‌سپاه‌میرزاجهان‌شاه‌ترکمان

از ارقام عنبر ین‌فام فضلاء عظام شمایم اینخبر مشام طوایف انام را معطرداردکه چون میرزا شاه محمود ازمعرکه میرزا ابراهیم انهزام یافت بعد از روزی چندکه در مشهد بود عنان عزیمت بجانب‌جرجان تافت وحاکم آندیارامیر باباحسن نسبت بشاه زاده خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنتش را مرتب ساخت و میرزا ابراهیم برجمعیت دشمن مطلع‌شده ازراه نساویارز رایت نهضت بدان طرف برافراخت‌ومیرزا شاه محمود با جنود استرآباد باستقبال عمزاده توجه‌کرده عزم رزم باخودجزم گردانید اما دراثناء راه‌شنیدکه میرزا جهانشاه باسپاه عراق وآذربایجان بعقبه صندوق شکن رسید وسبب‌لشگرکشیدن میرزا جهانشاه بدانصوب آنکه حاکم ساری امیر نظام‌الدین عبدالکریم ازتحکمات‌امیر باباحسن بتنك آمده بود وپیوسته رسولان بدرگاه شهریار آذربایجان ارسال‌داشته پیغام می‌فرمود که‌چون‌درخراسان پادشاهی نافذ فرمان نمانده ومیرزا ابراهیم ومیرزا شاه محمود بایکدیگر درمقام نزاع بسرمی‌برند اگرلواء‌جهان کشا سایهٔ وصول برحدود این ولایات اندازدآفتاب فتح ونصرت‌از مطلع مراد باحسن وجهی طالع‌می گردد ومیرزا جهانشاه که پیوسته باقدام آرزو ساحت تسخیرآن ممالك می‌پیمودسخن‌امیرعبدالکریم‌را بسمع‌قبول‌جاداده بیت‌ز ری‌بادشاه‌شجاعت قرین☆ شتابنده شدسوی جرجان زمین و چون ازعقبهٔ صندوق شکن بگذشت وآن خبرنزدمیرزا شاه محمود محقق گشت باتفاق امیر باباحسن عنان یکران‌بصوب‌فرار انعطاف داد ولیکن

میرزا ابراهم شیوع آن حکایات را برمکر وفریب اعداحمل نموده بسرعت هرچه تمام تر طی مسافت میفرمود تا بیك فرسخی استرآباد رسید و هرچند امراء و نیك اندیشان عرضه داشتند که چندان توقف می باید کرد که خبرمیرزا جهانشاه بتحقیق پیوندند بسمع رضا نشنید واز آنجا نیز کوچ فرموده فوجی ازدلیران را برسم منقلای از پیش فرستاد وچون آن مردم در میان جنگل ولای اندك راهی رفتند جمعی ازقراولان سپاه ترکمان از میان درختان پیداشدند وخراسانیان بیدرنك عزم جنك نموده ناگاه از جنگل خلقی بسیار بر سرایشان ریختند وبسرپنجهٔ قدرت سلك جمعیت خراسانیان را ازهم بگسیختند نظم

چو آمدبرون ترکمان از کمین ✡ بلرزید ازهول ایشان زمین قراول از آن جمع گردون شتاب ✡ رمیدند چون سایه از آفتاب در آن اثنا میرزا ابراهیم بادلی از بیم دو نیم به منقلای پیوسته ساعتی دربرابر اعدا بایستاد وچون دانست که طاقت مقاومت ندارد بدست اضطرار عنان به بیابان فرار انعطاف داد ودلیران سپاه آذربایجان خراسانیان را تعاقب نموده جمعی کثیر بتیغ بیدریغ بگذرانیدند وفوجی ازپهلوانان را اسیر گردانیدند و امیرسید یوسف ولد امیرسیدخواجه وامیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه وامیرسعادت خاوندشاه از جمله مردمی بودند که در آن کمینگاه کشته گشتند وامیر ابوسعید میرم پسر دیگرسید امیر خواجه را زنده نزد امیرجهانشاه بردندوحسب الحکم اورا نیز بقتل آوردند واین واقعه درروز سه شنبه بیست وپنجم محرم الحرام سنهٔ اثنی وستین وثمانمائه بوقوع انجامید ومیرزا سلطان ابراهیم چون از آن معرکه فرار نمود مانند قمر در وقت سرعت سیر لحظهٔ درهیچ منزل نیاسود تادرروز یکشنبه هفتم ماه صفر بامعدودی ازملازمان خود را بهراة رسانید ازثقات استماع افتاده که چون میرزا ابراهیم در آن روز بخیابان درآمد قلندری ازدکانچهٔ برخواسته گفت پادشاه جهانیان عمرت دراز باد که اگر یك یورش دیگرمیکنی تخم جغتای از عالم برمی‌افتد القصه امیر احمد ترخان که حاکم هراة بود چون ازقرب وصول شاه‌زاده خبر یافت بلوازم استقبال استعجال نموده نقود نامعدود واسبان بادرفتار واستران ورکابی قطار وخیمه وخرگاه و سراپرده و بارگاه واقمشهٔ نفیسه و فرشهای پسندیده پیشکش کرد وسایر اشراف واعیان خراسان شرایط نیاز و نثار بجای آورده ونوبت دیگر میرزا ابراهیم برسریر سلطنت متمکن گشت ومولانا احمد یساول ازحصار اختیارالدین بیرون آمده بتقبیل انامل فیاض استسعاد یافت وچون خدمت مولوی با پادشاهی مانند میرزا سلطان ابوسعید مقاومت نموده درمحافظت قلعه کمال اخلاص بظهور رسانیده بود ازمیرزا ابراهیم توقع ازدیاد الطاف وعنایات می داشت بخلاف متوقع میرزا ابراهیم بحالش نپرداخت وازغایت غفلت آن همه جلادت رانابوده پنداشت بنابرآن مولانا احمد بقلعه رفته اظهار خلاف نمود و هرچند احمد ترخان جهةعذر خواهی کسان پیش او فرستاده خواست که بوعده دانهٔ انعام و احسان بار دیگر آن صید وحشی را رام گرداند بجائی نرسید و دیگر مولانا احمد از قلعه بیرون نخرامید لاجرم میرزا ابراهیم دست تعرض

از گریبان طلب او بازداشت و حصار اختیارالدین را ازروی اضطرار یا اختیار به تصرف او بازگذاشت .

ذکر توجه جمعی از مخادیم عظام برسم رسالت نزد سلطان سعید و بیان باز آمدن میرزا علاءالدوله بدارالسلطنهٔ هراة بعد ازمدت مدید

چون میرزا سلطان ابراهیم در بلدهٔ هراة روزی چند بفراغت بگذرانید بنابراستصواب امراو ارکان دولت مصلحت چنان دید که بامیرزا سلطان ابوسعید اساس موافقت رامؤکد سازد ووصلت نموده بنیاد مخالفت براندازد وبرای سرانجام این کار قرعهٔ اختیار بنام سه بزرگوار برآمد اول شیخ نورالدینمحمد بن شیخ بهاءالدین عمر دوم خواجه شمس الدین محمدالکوسوی الجامی سیم امیر بابرالدین خاوندشاه جداعلی مسوداوراق است وامیر غیاث الدین کنجکینه را که پدرمقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر است مقرر ساختند که در آن سفر بخدمتکاری آن سه مرد بزرگ عالی گهر قیام واقدام نماید و چون آن فرقهٔ واجب التعظیم بمجلس سلطان سعید رسیدند چنانچه باید وشاید در باب وصلت و مصالحت سخنان بعرض رسانیدند و سلطان سعید آنکلمات را بسمع قبول جای داده فرمود که درباب تشئید قواعد موافقت و تمهید مبانی وصلت و مرافقت هر التماس که میرزا ابراهیم کند مبذولست مشروط بآنکه دارالسلطنه هراة را بتصرف اینجانب بازگذارد وهر ولایت ازسایر ولایات خراسان که خواهد درعوض متصرف گردد ودرمدافعه لشکر ترکمان طریق اتفاق مسلوك دارد وسخن برین قرار یافته مخادیم عظام مشمول اعزاز واحترام وانعام واکرام مراجعت نمودند و آنچه از میرزا سلطان ابوسعید شنیده بودند بعرض میرزا ابراهیم رسانیدند وازغرایب وقایع و بدایع عجایب آنکه در بن سال در اطراف ولایات وقلاع خراسان چند حاکم نافذ فرمان بودند که هیچکدام اطاعت دیگری نمی نمودند میرزا جهانشاه از استرآباد تا سبزوار بقبضهٔ اقتدار درآورده بود ومیرزا سلطان ابو سعید درقبة الاسلام بلخ حکومت مینمود ومیرزا سلطان ابراهیم در دارالسلطنه هراة نشسته سر بدیگری فرود نمی آورد ومولانا احمد یساول قلعهٔ اختیارالدین رامضبوط ساخته تمامی سلاطین رامعدوم میشمرد ومیرزا سلطان سنجر درمرو اقامت داشت ومیرزا شاهمحمود درطوس نقش استقلال برلوح خیال می نگاشت وبیر کهمغول قلعهٔ تیره تورامضبوط ساخته بود وامیر عبدالله پیرزاده محافظت حصار سرخس می نمود و ملك قاسم ولدامیر اسکندر قرایوسف باتفاق امیرخلیل مملکت سیستان راتافراه واسفرار ضبط می کرد ودرقلعهٔ جنوشان حسن شیخ تیمور لوازم سرداری بجای می آورد وقلعهٔ طبس در تصرف امیر اویس بن خاوندشاه بود ومیرزا

علاءالدوله بعدازچند سال ازدشت قبچاق باز آمده روزی چند در نواحی ابیورد خیمهٔ اقامت نصب فرمود و کیفیت حال میرزا علاءالدوله ازمطالع مطلع سعدین برین وجه مبین میگردد که در آن اوان که ازدست برسپاه میرزابابر ولایت بلخ باز گذاشته رایت هزیمت بصوب بدخشان برافراشت روزی چند در آن کوهستان سر گردان بود آخرالامر بدشت قبچاق رفت و تازمان استماع خبر فوت میرزا بابر در میان اوزبکان اوقات گذرانیده آنگاه عازم خراسان شده ازراه خوارزم بولایت نسا وابیورد در آمد وقاصدی جهت بشارت وصول مقدم همایون پیش میرزاابراهیم فرستاد وشاهزاده اظهار نشاط وانبساط فرموده سخنان محبت آمیز پیغام دادو تحف شایسته ارسال نموداما بحکم (الملك عقیم) ضمناً از آمدن پدر بغایت مکدرشد ومیرزاعلاءالدوله ازابیورد متوجه بلدهٔ هراة گشته چون بمقصد نزدیك رسید میرزاابراهیم بمراسم استقبال استعجال نمودو در کنار آب سنجاب میرزا علاءالدوله دیده بدیدار فرزند سعادتمندروشن کرده مضمون اینمقال برزبان آورد که بیت الحمد لله که بعدازسفر دورو دراز ✿ شد مرا بارد گردیده بدیدار توبازومیرزا ابراهیم نیزفرح و سرورموفور ظاهر ساخته بدریافت ملاقات پدر خجسته صفات لوازم شکر واهب العطیات بتقدیم رسانید بیت منم که دیده بدیدار دوست کردم باز ✿ چه شکر گویمت ایکار ساز بنده نواز وپدر وپسردر باب مصالح ملك ودولت سخنان درمیان آورده چنان مقرر شد که میرزاابراهیم بالشکردر تحت ملك توقف نماید ومیرزا علاءالدوله بهراة رفته روزی چند از تعب دوران برآساید وآنجناب بجانب هراة درحرکت آمده روز جمعه هفتم جمادی الاخری سنهٔ اثنی وستین وثمانمائه بقریهٔ ساقسلمان رسید سادات وقضات وموالی واهالی استقبال موکب همایون نموده شرایط نیاز ونثار بجای آوردند وازسوقیه وعوام الناس در آن روز جهة تماشا آنمقدارکس ازشهر بیرون رفتند که درهیچ عیدو نوروز مثل آنجمعیتی کسی مشاهده ننموده بودبیت در آن روزاز کثرت خاص وعام ✿ نبودی کسی را مجال خرام و میرزاعلاءالدوله بکوچهٔ خیابان در آمده بمدرسهٔ مهدعلیا گوهر شادآغاتشریف بردو مراسم زیارت جدهٔ بزرگوار بجای آورده ازآنجا بباغ زاغان رفت وبتمهید بساط عیش و نشاط اشارت فرمود بیت مجلس آرایان سبك برخاستند ✿ بزم عیش وخرمی آراستندو آن بادشاه گیتی افروز بمساعدت بخت فیروز چندروز همدم جام مدام و همنفس خوبان گل اندام بسر برده حظی تمام اززندگانی برداشت وهنوز ازآن کارباز نپرداخته بود که خبروصول سپاه میرزاجهانشاه شنید رایت هزیمت برافراشت بیت هرجام مرادرا که بر دست نهی ـ گردون زحسد خسی در آن اندازد

ذکر وصول میرزا مظفرالدین جهانشاه بتختگاه حضرت خاقان مغفرت پناه

چون میرزاجهانشاه ازضبط مملکت جرجان فارغ گردید وچندگاه ولایت اسفراین

رامحل نصب سرادقات سلطنت گردانید بالشکر قیامت اثر مانند سپهر اخضر جوشن ور متوجه دارالسلطنه هراة گشت ومیرزا سلطان ابراهیم ازتوجه آن پادشاه عالی‌جاه خبر یافته‌عنان هزیمت بسوی کوهستان غورتافت ومسرعی نزدپدر فرستاده پیغام‌داد که بعداز این اقامت آنحضرت در بلدهٔ هراة مصلحت نیست لاجرم میرزاعلاء الدوله بصد درد وداغ سلطنت کرده‌درغرهٔ شعبان‌سنهٔ اثنین‌وستین‌وثمانمائه‌روی باردوی پسر آوردو پس‌از آنجناب کافه‌ساکنان بلدهٔهراة ازسادات وعلما تافقراو ضعفااز بیم‌سپاه ترکمان‌چنان سراسیمه و پریشان شدند که‌بنان بیان‌از عهدهٔ شرح‌آن بیرون نمی‌تواند آمد و رنود واوباش بمرتبهٔ دست بغارت وتاراج برآوردند که‌قلم درزبان متکفل تقریر آن‌نمی‌تواند شد و مقارن‌آن‌احوال میرزاجهانشاه بقصبهٔ کوسویه رسیدو خبر تفرقه وفرار کبار وصغارهراة را شنیده بنابر آن استمالت نامه‌ها بنام اعیان و اشراف فرستاد وامیر پیرزاده بخاری را بداروغگی تعیین کرده ومردم رابعدل‌وداد نویدداد وبنفس نفیس درپانزدهم شعبان‌سایهٔ وصول برباغ زاغان انداخت وفتح قلعه اختیارالدین‌را پیش‌نهاد همت بلندنهمت ساخت مولاناناحمد یساول‌روزی چند شرایط حصارداری بجای‌آورده عاقبت‌الامر باممان بیرون خرامید وملحوق عین عاطفت خسروانه ومنظور نظر پادشاهانه بازگردید ومیرزاجهان شاه‌بعداز تمکن‌برتخت سلطنتِ‌خراسان بتعظیم وتکریم سادات وقضات وعلماواشراف واعیان کما ینبغی قیام‌نمود وبامضاء امثله واحکام خاقان‌سعید مغفور فرمان‌فرمود روزی چند النك کهدستان که‌در شرقی هراتست مخیم سرادقات اقبال‌او گشت وصیت مکنت و شوکت‌آن خسرو صاحب حشمت ازایوان کیوان درگذشت ان‌الارض‌الله یورثها من یشاء من‌عباده والعاقبت للمتقین

ذکر مخالفت میرزا علاءالدوله با ولد پسندیده صفات و رفتن آن جناب بموجب استدعاء میرزا جهانشاه بدارالسلطنه هرات

درآن اوان که میرزاعلاء الدوله ومیرزا ابراهیم ازبیم سپاه عراق وآذربایجان بولایت غور شتافتند پدردرغور پایان منزل گزید وپسردر غوربالا خیمه اقامت منصوب گردانید دزآن اثنااز مقربان میرزا علاءالدوله امیر خلیل باتفاق پسرخود محمدخلیل شبیخون برسر قرابهادرکه قراول میرزاسلطان ابراهیم بودبرد وتمامی جهات او ا درعرصه نهب وتاراج‌آورد و میرزا ابراهیم قاصدی‌نزد پدرفرستاد سخنان شکایت‌آمیز پیغام‌داد میرزا علاءالدوله گفت ازجانب قرابهادرکه غلام منست غبارنقار برحاشیه‌ضمیر انورنشسته بودبنابرآن این‌آسیب بدورسید وبدین‌جهت میان پدروپسر صورت کدورت

روی نموده محبت و یگانگی بعداوت و بیگانگی مبدل گردید واز جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر شدند ودرخلال آن احوال امراء ترخانی ازمیرزاابراهیم گریخته بمیرزاعلاءالدوله پیوستند ومیرزا ابراهیم بقدم اضطرار نزد پدر بزرگوار رفته گرفتار گشت مقارن آن حال امیر عبدالله خواجه ترخان که بحکم میرزاسلطان ابراهیم جهت رسالت پیش میرزاسلطان ابوسعیدرفته بودباز آمد وازحبس شاهزاده متغیر گشته طایفهٔ ازترخانیان را باخودمتفق ساخت وشبی نفیر کشیده ومیرزاابراهیم راازقید نجات داده علم توجه بصوب ساخرو تولك برافراشت وچون کیفیت اینوقایع بعرض میرزا جهانشاه رسید مسرعی بفورفرستاده میرزاعلاءالدوله را بحضور طلبید ومیرزا علاءالدوله آنمعنی را از مقدمات اسباب دولت واقبال پنداشته بسرعت برق و بادباردوی پادشاه ترکمان رفت و میرزاجهانشاه درروز عیداضحی مجلسی درغایت ابهت وعظمت ترتیب داده امراء عظام میرزا علاءالدوله راباحترام تمام پیش بردند و شهریار ترکمان آنجناب را تعظیم نموده درموضع مناسب بنشاند وبزبان تلطف وتفقد استمالت داده دقیقه از دقایق الطاف و اعطاف نامرعی نگذاشت ودر هیجدهم هماناه میرزا پیربداق که ولد ارشد میرزاجهان شاه بودو درمملکت فارس حکومت می نمود بملازمت پدر رسید آمدنش آنکه میرزا جهانشاه بواسطه دغدغه که از جانب میرزا سلطان ابوسعید داشت ایلچی بشیرازفرستاد فرزند ارجمند را طلبید .

گفتار در بیان توجه سلطان سعید بعزم رزم میرزا جهان شاه و ذکر بسط بساط مصالحه واتفاق میان آن دو پادشاه عالی جاه

چون میرزا سلطان ابوسعید در حدود قبة الاسلام بلخ از نزول میرزا مظفرالدین- جهانشاه دردارالسلطنه هراة وقوف یافت بالشکری که محاسب وهم وخیال ازاستیفاء اعداد ابطال رجال آن عاجز آید و کمیت تیزرفتار قلم از طی ساحت بیان کمیت آن بعجز وقصوراعتراف نماید متوجه میدان قتال گشت وروزی چنددر کنار آب مرغاب قبه بارگاه جهان پناهش از اوج مهر و ماه در گذشت خبر غایت حشمت آن پادشاه عالی گهر و کثرت عدد آن سپاه جوشن ور میرزا جهان شاه را در دغدغهٔ انداخت وآغاز تامل نموده ساعتی فکر جنك می کرد ولحظهٔ خیال صلح پیشنهاد همت میساخت در آن اثنا درروز عید اضحی مولانا نجم الدین عمرومولانا یوسف عطار از نزد سلطان سعید برسالت رسیدندواززبان آن خسروصاحب تائید سخنان صلح آمیز بعرض رسانیدندمیرزا جهانشاه بیوسون سلاطین ذوی الاقتدار با ایلچیان ملاقات نمودوجناب وزارت مآب سید عاشوراجهة تمهید بساط مصالحه مصحوب ایشان ارسال فرمودوسید عاشور بعد ازوصول

بمعسکر منصورشرف بقتیل قوایم سریر سلطنت مصیر حاصل کرده درباب صلح وصفا سخنان دلپذیر بعرض رسانیدوسلطان سعید کلمات محبت انگیز والفاظ مودت آمیز بر زبان رانده میل ضمیر آفتاب تاثیر بموافقت واتحاد ظاهر گردانید وسید عاشور مقضی - المرام مراجعت فرموده میرزاجهانشاه دل بر صلح نهاده ازالنك کهدستان کوچ کرده دردامن کوه مختار لواء ظفرانتما ارتفاع داد درتضاعیف اینحالات احمد ترخان باتفاق بعضی از قرابتان از میرزا ابراهیم روی گردانشده بملازمت میرزا جهانشاه شتافتند و بصنوف عواطف ونوازش پادشاهانه ازامثال واقران امتیاز یافتند ومیرزا جهانشاه داعیه داشت که آن زمستان درخراسان قشلاق نماید ودرتختگاه پادشاه جمجاه میرزا شاهرخ بعیش و عشرت اقدام فرماید که ناگاه خبررسید که سلطان سعید ازراه لنگر میرغیاث بولایت هرات رود درآمد ومیرزا جهانشاه دربحرحیرت افتاده آتش غیرت ازدرون اوزبانه زدن گرفت ومستعد جنك وجدال گشته میرزا پیر بداق راکه ارشد اولادش بود برسم منغلای ازپیش روان فرمود خود نیزازعقب شتافته درقریهٔ یحیی آباد نزول نمود ومیرزا پیربداق باقراولان لشگرسلطان سعیدحرب کرده طایفهٔ ازسرکشان سپاه ترکمان اسیر سرپنجه تقدیر شدند وشاهزادهم پای دروادی گریز نهاده پریشان حال بپایهٔ سریر پدررسید و کیفیت حال بعرض رسانیدمقارن آن حال ایلچی ازجانب آذربایجان آمده خبر آورد که امیرزاده حسین علی ولد میرزا جهانشاه که مدتی محبوس بود ازحبس نجات یافته ودست تصرف بخزاین دراز کرده لشگر جمع می نماید بنابرآن میرزا جهانشاه بهمگی همت متوجه مصالحه گشته نوبت دیگر سید عاشور را جهة فیصل آن مهم نزد سلطان سعید فرستاد ومیرزا سلطان ابوسعیدفرمود که میان ما ومیرزا جهانشاه قواعد صلح وقتی تاکیدمی یابد که به مملکت آذربایجان که میرزا شاهرخ بوی عنایت کرده بودقناعت نماید وفارس وعراق را بتصرف نواب ودیوان اعلی باز گذارد بعداز گفت وشنید بسیار وآمدشد رسولان چندبار مصالحه بربن وجه واقع شد که میرزا جهانشاه دست ازتمامی ممالك خراسان وجرجان ومازندران بازدارد وبی از آنکه خرابی کندروی توجه بصوب تبریز آورد وبربن جمله عهد وپیمان درمیان آمده میرزا جهانشاه ازقریه یحیی آباد عنان مراجعت بآذربایجان انعطاف داد ودر اوایل ماه صفر سنه ۸٦۳ ازجانب جنوب بلدهٔ فاخره هراة وپایان قریهٔ مرغاب و زیارتگاه روان شد و روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر سید اصیل ارغوان وپهلوانان حسین دیوانه از اردوی سلطان سعید بدارالسلطنه هرات رسیده شهر وقلعه را متصرف گردیدند ورعایاوعجزه رادر پناه امن وامان جای داده اعلام عدل وانصاف مرتفع گردانیدند.

گفتار دربیان وصول میرزاسلطان ابوسعید بدارالسلطنه هرات کرت ثانی وذکرانقراض ایام دولت و زندگانی بعضی از سالکان مسالك جهانبانی

چون آفتاب عنایت ربانی ازمطلع سعادت جاودانی طلوع کرده دیده دولت میرزا

سلطان ابوسعید را روشن ساخت ومیرزا جهانشاه رایت عزیمت بلکه هزیمت بصوب ولایات عراق وآذربایجان برافراخت موکب همایون ازحدود هراة رود همنان جنودظفر ورود درحرکت آمده روز پنجشنبه چهاردهم صفرختم بالخیر والظفر دردامن کوه مختار اختیار نزول فرمود وسادات وقضاة وعلماواکابرواعیان راکه بمراسم استقبال مبادرت جسته بودند باصناف الطاف واعطاف نوازش نمود وروز دیگر باغ شهر ازفروغ طلعت سلطان سعیدسعادت غیرت افزای فضای ریاض جنت گشت وقدم برمسندعدالت ورعیت پروری نهاده صیت حشمت ومکنت آن مهرسپهر خلافت ازایوان کیوان درگذشت از غایت حرص بادخارمثوبات اخروی وکمال اهتمام بتقویت شریعت حضرت نبوی همانروز به مسجد جامع تشریف برد وبعدازادای نماز وعرض نیازمجلس وعظ حضرت شیخ الاسلامی خواجه شمس الدین محمد کوسوی رابیمن مقدم شریف مشرف کرد وخطبه ازیمن القاب آنخسرو عالی جناب بتازگی بلندآوازه شد وسکه‌ازشرف نام همایون آن فرمانده کامیاب برزیب و زینت آمد **نظم** تاهمایون نام‌اورا سکه بردل نقش کرد ✿ مهرازمهرش دهان‌سکه برزر می کند منبری کزخطبهٔ القاب اوزینت گرفت ✿ مشتری گوهر نثارفرق منبر می کندوچون درآنسال بواسطه عبورلشکر قیامت اثر ترکمان وبعضی دیگر ازوقایع وحوادث‌دوران نقصانی فراوان بغلات وحبوبات ولایات خراسان راه یافته بود درزمستان سنهٔ مذکوره دربلدهٔ هرات وتوابع ومضافات قحطی درغایت صعوبت روی نمودچنانچه خلق بیشمار از فقدان نان‌جان دادند وبسیاری ازصغار وکبار بسبب انعدام طعام روی بجهان جاودان نهادند وسلطان‌سعید حال برآن منوال دیده رفاهیت خلایق را مطمح نظرعدالت اثر گردانیده بیشترلشکر را بجانب‌ماوراءالنهرفرستاد وبدست لطف وامتنان ابواب انعام واحسان برروی روزگار فقراوضعیفان برگشاد وچون میرزاعلاءالدوله ومیرزاابراهیم‌و میرزا سنجر ازقلت سپاه‌سلطان‌دادگر خبر یافتندرسل‌ورسائل بیکدیگرارسال‌داشته طرح موافقت ویکانکی انداختند وبعزم مخالفت ومحاربت سلطان سعید در نواحی سرخس بهم پیوسته رایت‌ابهت برافراختند وسلطان سعید چون اینخبر شنید باآنکه درآنزمان زیاده ازدو هزارمرد جلادت نشان در ملازمت آستان اقبال آشیان نبودند مضمون کلمه همایون(کم‌من فئة‌قلیلة‌غلبة فئة کثیرة)رامنظوروداشته جهة دفع شرمعاندان نهضت فرمود ودراثناء راه بمحض‌موهبت حضرت‌الهٰ‌امیرسید مزید ارغون‌وامیرسلطان احمدتمورتاش باسپاهی جوبان برخاش ازجانب سمرقند بموکب سلطان سعادتمند پیوستند ودراواسط جمادی‌الاولی بمیان مرو و سرخس طلیعهٔ لشکر میرزا علاءالدوله وپسر میرزا سنجر طالع شده ازجانبین بتعبیهٔ صفوف پرداختند ومدبران ملك و دولت درمیدان جنك و مقاتلت‌صفوف‌شجاعت‌وبهادری‌ظاهر ساختندودرآنروز برانغاروجوانغارسپاه‌سلطان‌شجاعت شعارازدست بردمبارزان‌میمنه‌ومیسرهٔ‌مخالفان مغلوب گشته‌روی بوادی‌فرار نهادندچنانچه بعضی ازگریختگان تاماوراءالنهرعنان یکران بازنکشیدند و خبر انهزام پادشاه فلك

احتشام را درآن دیار شایع گردانیدند وسلطان سعید بعد از گریز بسر انفار وجوانغار با دلاوران قول عزم ستیز فرموده حسام خون آشام از نیام انتقام بر کشید وشبدیز گردون شتاب را بمهمیز پهلوانی تیز ساخته آثار روز رستخیز بظهور رسانید تیغ از شراب خون ناب سرمست گشته آغاز گردن زدن کرد ونیزه ع چو بالا بلندان بیرحم دل رسوم تطاول بجای آورد **نظم** بخونریزی روان شد تیر دلدوز ✿ دلی میخست وجانی می ستد مزد مبارز تشنهٔ شمشیر گشته ✿ بخون آشامی از خود سیر گشته وهنوز ساعتی نگذشته بود که خورشید فتح وظفر با ماهچهٔ لوای کشور گشای سلطان سعید مقارنه نمود ومیرزا علاء الدوله باتفاق پسر عنان بوادی فرار گردانید ومیرزا سنجر گرفتار گشته از دست شحنهٔ قهر شربت شهادة چشید وسلطان سعید بر الطاف نامتناهی آلهی مراسم محامد بتقدیم رسانیده فتحنامها به اطراف ممالك خراسان وماوراء النهر فرستاد وامیر علی فارسی وامیر سید اصیل را به تکامشی میرزا علاء الدوله وولد او میرزا ابراهیم که بطرف مزینان سبزوار گریخته بودند مامور گردانیده بنفس نفیس روی به ییلاق بادغیس نهاد ودر آن مقام امراء ایلغار از عقب گریختگان مراجعت نمودند وبعرض رسانیدند که میرزا علاء الدوله ومیرزا ابراهیم ازمزینان بطرف بسطام ودامغان عزیمت فرمودند آنگاه موکب همایون در ضمان عنایت قادر کن فیکون بمستقر دولت واقبال تشریف برد وعیدگاه دار السلطنه هراة راطرح انداخته در اتمام آن بناء راحت افزا شرط اهتمام بجای آورد.

ذکر تسخیر حصار تیره تو وفتح قلعه عماد وبعضی دیگر از وقایع که در آن اوان اتفاق افتاد

از ریاض حکایات سابقه شمایم اینخبر بمشام جان مستسقیان اخبار سالفه می رسد که بیر که بچه تدبیر بر حصار تیره تو که بمزید متانت وحصانت از تمامی قلاع سپهر ارتفاع امتیاز دارد استیلا یافت ومدت دوسال بواسطهٔ حدوث اصناف فترات وظهور انواع حادثات پرتو اندیشهٔ هیچیك از ملوك وحکام بتسخیر آنقلعه نتافت تادرین اوقات که سلطان سعید خاطر خطیر ازممر وارثان ملك خراسان فارغ ساخته کمند همت بر تدبیر تسخیر آنحصار عدیم النظیر انداخت وامیر سید مزید ارغون ودستور اعظم خواجه شمس الدین محمد حسب الحکم بنواحی تیره تو رفته ومداخل ومخارج آن حصن حصین را بنظر احتیاط در آوردند فوجی از امرا وسپاه را بساختن مقابل کوب ومحاصرهٔ آن جمع منکوب بازداشتند وچون دانستند که بی دستیاری مقالید عنایت مفتح الابواب گشایش ابواب آن مراد تیسیر پذیر نیست و استعمال تیغ وتیر فایدهٔ مترتب نمی شود علم مراجعت برافراشتند وآنجماعت که بمحاصره مامور بودند دیده امید بر مرصد انتظار نهادند که قوت دولت روز افزون شعبدهٔ انگیز دودست زمانه کینه گذار خاك ادبار بر مفارق بیر که غدار بیزد. وهمدر آن ایام بمقتضای کلام معجز

نظام (وقذف فی قلوبهم الرعب) اهل قلعه اندیشناك شده اختلافی درمیان ایشان پدید آمدو بیر که نسبت بمتابعان بدگمان شده طایفهٔ رابقتل رسانیدو بقیة السیف ازوی متوهم شدند و صبحی باتیغهای آخته برسر آن کهنه بی دولت تاختندو در ساعت سرش از تن جدا کرده بهرات فرستادند و این فتح در اوایل ماه مبارك رمضان سنهٔ ثلث وستین وثمانمائه دست دادودر اواسط همین ماه وفات میرزا سلطان ابراهیم اتفاق افتادتبیین اینمقال آنکه چون میرزا علاءالدوله ومیرزا ابراهیم ازمعر که میرزا سلطان ابوسعید گریخته بحدود دامغان رسیدند پدرو پسر از یکدیگر جدا شده میرزا ابراهیم از آن ولایات سپاهی بهم رسانیدو عنان عزیمت بجانب مشهد مقدسه منعطف گردانیدامادر اثناء راه مریض گشته هرچند اطبادر مداواسعی نمودند فایدهٔ ندادو آن شاهزاده جلالت نهادروی بعالم جاودانی نهاد بعضی از ملازمان وفادار نعش مغفرت شعارا بهراة آورده در شوال مذکور در بیت المغفرت گوهر شاد آغا بخاك سپردند وامراء سلطان ابوسعید بموجب فرمان واجب الاذعان لوازم ختمات کلام واطعام طعام بجای آوردندو همدر ین سال بخشندهٔ متعال سلطان سعید راپسری عنایت فرمودوچون آنمولودعاقبت محمودازرقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاءالدوله در وجود آمد بمیرزا شاهرخ موسوم شدودر همین سال بموجب فرمان ستوده خصال امیرعلی فارسی متوجه تسخیر قلعهٔ عماد گشت وبعداز وصول بنواحی آن حصار استوار محمد دیوانه که از قبل امیر باباحسن متعهد ضبط آن بود بقدم اطاعت وانقیاد پیش آمدوامیرعلی فارسی حسب الحکم برج و بارهٔ قلعه عماد را ویران ساخت و در اواخر همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا بابر که بعداز فرارسپاه میرزاجهانشاه بولایت سیستان افتاده بود در محاربهٔ که میان امیرخلیل هندوکه وحاکم کابل امیربابا روی نمودشربت شهادت چشید و هم در آنمعرکـه شیخزاده پیرقوام کـه درسلك اعـاظم صدور بابری منتظم بـود شهید گردیـد.

گفتار دربیان فتح مملکت جرجان وسلوك امیرخلیل

هندوکه در وادی عصیان

فروغ تفصیل این حکایت ازمطلع صفحات آینـده مانند خورشید تابنده طالع خواهدگشت که در اوائل سنه ۸٦٤ فوجی از سپاه پادشاه مظفرلواء ابوالغازی سلطان حسین میرزا که در آن اوان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود تاحدود سبزوار تاخت کردند وآثار تسلط واقتدار ظاهر ساخته لوازم نهب وتاراج بجای آوردند سلطان سعیدچون این خبر شنید درروز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی متوجه جرجان شد وابوالغازی سلطان حسین میرزا مصلحت مقابله ومقاتله را ندیـده استرآباد را باز گذاشت ورایت هزیمت بصوب آواق برافراشت وسلطان سعید روزی چنددرخطه جرجان بعیش وکامرانی گذرانیده

ایالت آنمملکت را بولد ارشد خویش سلطانمحمود میرزا عنایت کرده روی توجه بمستقر سریر عزت و کرامت آورد ودرغیبت موکب همایون امیرخلیل هندوکه که سردارجلادت شعار بودوازاوایل جهانبانی میرزاابوالقاسم بابرتاآن غایت در ولایت سیستان حکومت می نمود بنابر دغدغه که از سلطان سعید داشت خیال استقلال کرده باسپاه نیم روز علم عزیمت بصوب هرات برافراشت ودر۱۲ ماه مبارك رمضان بظاهر شهر رسیده بامرمحاصره ومحاربه پرداخت امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطانسعید درشهر حاکم بودو امیر نظیر داروغه باتفاق سادات وقضاة واکابر برج و بارهٔ هرات را مضبوط گردانیدند ودرباب دفع ومنع سیستانیان کمال جلادت و پهلوانی بظهوررسانیدند وامیرخلیل هرروز ازصباح تارواح بمحاربه وپیکار اشتغال می نمود واز درون و بیرون تیرو سنك مانند اقطار امطار وادعیه مردم پرهیزکار هابط وصاعد بود وچون امیرخلیل یکموی برسر نداشت درآن اوقات مولاناحسن شاه قطعه گفته برکاغذی نگاشت وکاغذ رابرتیری بسته بجانب معسکر اوانداخت وبمطالعه آن ابیات امیرخلیل و حاضران مجلس اورا بغایت منفعل ساخت وقطعه اینست که **قطعه** یاران پیام ما برسانید باخلیل☆ گوئیداگر تورا سرسر باختن بود☆هر روزه درد سرما وخود مده☆عیدی بیا که وقت قبق تاختن بود **القصه** صباح روز جمعه از جمعات مـاه مذکور امیر خلیل باسپاه موفور روی جلادت بتسخیر هراة آورد ومردم او کمال سعی و کوشش بتقدیم رسانیده از خندق بگذشتند و برخنه کردن برج و باره مشغول گشتند و نزدیك بآن رسید که برشهر استیلا یابند وهرپان بعدازاداء نماز جمعه بهیات اجتماعی از دروازهٔ شهر بیرون ریختندومتوجه سیستانیان شده خون بسیاری ازمخالفان را با خاك راه برآمیختندو آوازه درانداختند ونقارهٔ شادیانه نواختند که میرزا سلطان ابوسعید رسید بنابرآن اقدام ثبات وقرار لشگریان سیستان متزلزل شده امیر خلیل با اتباع ازمقام گرفتن هراة درگذشت وعنان بصوب فرار گردانیده عازم ملك نیم روز گشت وسلطان سعید دروقت مراجعت ازاسترآباد خبر جرأت امیر خلیل را شنوده بسرعت هرچه تمامترطی مسافت نمود اماپس ازگریز سیستانیان دراواخر ماه مبارك رمضان بمستقر عز وجلال رسید ودربارهٔ جمعی که دردفع اعدا شرایط مردانگی بجای آوردبودند اصناف الطاف بتقدیم رسانید آنگاه فوجی ازسپاه نصرت دستگاه را به استیصال نهال اقبال امیر خلیل روانه ساخت وفـرمود تا اورا اسیروذلیل نگردانند باز نگردانند وامیر خلیل ازتوجه لشگرظفر اثر خبر یافته مضطرب گشت وآثارعجز وانکسار ازصفحات احوالش لایح شده حلقهٔ عبودیت سلطان عالی منزلت درگوش کشیدو روی نیاز بآستان خلاف آشیان آورده درنواحی اسفرار بامیر کریمداد که متوجه دفع شر او شده بود دوچارخورد وامیر کریم دادبنا برسبق محبتی که با امیرخلیل داشت درطریق رفق و مدارا باوی سلوك نمود و او راهمراه ببارگاه جهان پناه برده سلطان سعید رقم عفوو بخشش برجرایدجرایمش کشید امیر خلیل روی نیاز برخاك آستان اقبال آشیان سوده

درسلك سایر امرا منتظم گردید آنگاه بموجب فرمان واجب‌الاذعان ایالت سیستان بر شاه‌یحیی که‌از جمله ملك‌زادگان آن‌دیار بودتعلق گرفت و آنجناب بملك موروثی‌خود شتافته امور دولت واقبالش سمت‌استقامت پذیرفت :

ذکر بعضی دیگر ازوقایع بلاد وعباد وبقتل رسیدن امیر خلیل دربلده استر آباد

دراوائل سنه‌هشتصدو شصت وپنج میرزاعلاءالدوله که‌بعدازفرار ازمعرکهٔ‌سلطان سعیددر اطراف کوه وبیابان بی‌سرو سامان می گشت بکنار دریای قلزم درخانه ملك بی‌ستون رستمداری‌درگذشت‌وشب جمعه ۲۱ ماه صفرنعش اورابهرات آورد درمدرسهٔ مهدعلیا گوهرشادآغا بخاك سپردند وصبیهٔ آن‌پادشاه مرحوم رقیه‌سلطان بیگم که‌حرم محترم‌سلطان سعیدبود بلوازم عزا واطعام مساکین وفقرا قیام نمود ومقارن آنحال‌از جانب ماوراءالنهر خبررسید که میرزا محمدجو کی بن میرزا عبداللطیف بمعاونت امیر نورسعید که ازجمله تربیت‌یافتگان سلطان سعیدبود رایت مخالفت افراخته‌و آتش‌غارت و تاراج دراطراف آنـولایات انداخته بنابـر آن سلطان سعادت نشان‌در بیست‌وهشتم جمادی‌الاولی بجانب ماورالنهر روانشد ومیرزا محمد جو کی بمجرد شنیدن توجه‌لـوای کشور کشای سلوك‌طریق فرار اختیار کرد وبحصار شاهرخیه رفته‌تحصن نمودوسلطان سعید همعنان‌نصرت وتأئید ازجیحون‌گذشته بدارالسلطنه سمرقند شتافت‌و چندروز بعیش وخرمی گذرانیده ازآنجاعنان عزیمت بصوب شاهرخیه تافت‌و بعدازوصول بنواحی آن حصاراستوار ملازمان موکب‌نصرت شعاربافروختن آتش پیکار اشتغال نمودند و مدتی ازوقت دمیدن فلق‌تا هنگام‌پدیدآمدن شفق بتیرانداختن و کاردشمن ساختن مشغول‌بودند وچون نزدیك بآن‌رسید که‌صورت فتح ونصرت برطبق مرام‌پادشاه مظفرلواء جلوه‌گر شوداز اطراف خراسان ایلچی‌آمد وبعرض رسانید که سلطانحسین میرزا خطهٔ جرجان‌را فتح نموده و بعزم تسخیر خراسان توجه فرموده سلطان‌سعید ازاستماع این‌خبر بغایت متاثر گشت وامیرسید اصیل ارغون وامیر سید مرادرا جهت ضبط‌حدود آنمملکت روان فرمود وامراء بسرعت برق‌و باداز آب‌آمویه گذشته بخراسان درآمده بجانب نیشابور وسبزوارشتافتند ودر آنولایت ازتحقیق عزیمت میرزاسلطانحسین خبریافته عنان‌هزیمت بجانب دارالسلطنة هرات‌تافتند ومردم‌بلوکات‌را بشهر درآورده اسباب قلعه‌داری‌باکمل وجهی‌مرتب ساختند ومیرزا سلطانحسین متعاقب درظاهر آن‌بلده نزول نموده‌ازجانبین علم‌محاربت‌ومقاتلت ارتفاع‌یافت ونایرهٔ قتال وجدال برکانون‌درون مردم بیرون و درون تافت وچون میرزا سلطان‌ابوسعید خبر محاصره هرات شنید بامیرزا محمد جوکی صلح گونه‌درهم بسته‌و ازجیحون گذشته‌تاحدود میمنه و فاریاب عنان‌یك‌ران باز نکشیدومیرزا سلطانحسین خبروصول آنحضرت‌استماع نموده ازظاهرهرات برخاسته وتامنزل‌ستوکی

باستقبال آن‌پادشاه ستوده خصال رفته از آنمقام براه سرخس عزیمت استرآباد نمودو ومیرزاسلطان ابوسعیداز عقب بجرجان‌شتافته میرزا سلطانحسین تاخراس خانه‌پیش‌آمد واز آنمنزل درشبی که مانند‌دل اهل‌عصیان تاریك‌بودو باران فراوان می‌بارید عنان یکران بصوب آواق گردانید وسلطانسعیدگل افشان استرآباد را بیمن‌مقدم شریف غیرت‌افزای گلستان‌ارم ساخته چندروز بعیش ونشاط اوقات مصروف داشت و درآنولا امیرخلیل‌هندو که بجزاء اعمال‌سیئه خویش گرفتار گشته سلطانسعید وجود وعدمش را یکسان انگاشت بیان‌این سخن آنست که‌اگرچه امیرخلیل ترك حکومت‌سیستان‌داده‌بود والتجابدرگاه عالم پناه آورده ملازمت می‌نمود پیوسته در خیال استقلال روزگار می‌گذرانید واستیصال نهال اقبال سلطان سعادت مآل‌را باخود مخمر گردانیده انتظار وقت‌آن‌کار می‌کشید وچندنوبت‌اینصورت ازحرکات وسکناتش بابلغ وجهی ظهورنمود و سلطان سعید بملاحظه آنکه شاید از بادیه نفاق بجاده مستقیمه وفاق آید در تربیتش‌افزود واینمعنی موجب مزیدضلالت امیرخلیل گشته در آنشب که اکثر شجعان موکب‌همایون‌ازعقب‌میرزا سلطان‌حسین شتافته قصد کرد که مکنون ضمیرخودرا بظهور رساند بنابرآن نزد سلطان سعید رفته‌مبالغه نمود که مناسب‌آنست که شما بنفس نفیس از عقب یاغی نهضت فرمائید آنحضرت بنورفراست براندیشهٔ آن غدار اطلاع یافت و فرمود که خلیل‌بیك دستور نمی‌باشد که سلاطین در شب مخالفان را تعاقب نمایندالقصه بنابرین اسباب سلطان کامیاب دراستراباد امراءعظام را باخذ وقتل امیرخلیل‌مامور گردانید وایشان اورابه‌بهانه کنکاش با لچکی خانه همایون برده‌همانجا بقتل‌آوردندو پسرانش را نیزدرهمان روز ازعقب پدر روانه‌کردند آنگاه سلطان سعید نوبت دیگر ایالت ولایت‌جرجان‌رابمیرزا سلطان‌محمود تفویض‌نمودورایت نصرت‌آیت بصوب‌خراسان مراجعت فرمود ودر ۲۲ ربیع الاخری سنه ۸۶۶ باغ سفید را بیمن مقدم همایون غیرت افزای سپهر کبود گردانید و همدران ایام سلطان آفتاب احتشام بپرسش احوال فرق انام اهتمام فرموده بوضوح پیوست‌که خواجه معزالدین وزیر در غیبت موکب عالی ببهانهٔ استخراج‌زرلشگرونامبرداراضرار بسیار بصغار وکبار دیارخراسان رسانیده نایره غضب پادشاهانه اشتعال یافته مثال لازم الامتثال صادر شد که جناب وزارت مآب‌را دست‌و پابسته دردیك آب جوشان اندازند تا شعلهٔ حیاتش انطفا پذیردو فرمان بران‌در پای حصار اختیارالدین بموجب فرمان واجب‌الاذعان قیام‌نمودند وپادشاه عدالت‌پناه‌برشحات سحاب‌عنایت ریاض‌امید رعایاومزارعانرا نضارت داده‌حکم فرمودکه من‌بعد هیچ‌آفریدهٔ زرلشگرو نامبردار از متوطنان هراة وبلوکات و ولایات نطلبندو نستانندودر بن‌باب نشانی برسنك نقش کرده آنسنگرا درمسجد جامع هراةمنصوب ساختندو هم‌درآن اوان خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی‌و خواجه اسمعیل کرك وزیر خواجه مظفرمختار بواسطهٔ تقصیرو تصرف بسیارازآن منصب معزول گشت گویندچون

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان خبر جوشانیدن خواجه معزالدین وعزل خواجه مظفر شنید ازسیاست سلطانی ترسیده ازهوش رفت ومولانا حسن شاه شاعر در آن باب این بیت گفت بیت چون مظفـر را گرفتندو معزالدین بسوخت ✡ خواجه شمس الدین محمد در میان غش میکند ◦

گفتار در بیان نهضت سلطان سعید کرت دیگر بولایت ترکستان وذکر بعضی ازحوادث زمان ووقایع دوران

چون میرزا سلطان ابوسعید ازیورش مازندران بازگشته روزی چند در بلده فاخرهٔ هراة بسعادت واقبال بگذرانید متعاقب ومتواتر ایلچیان ازماوراءالنهر بدرگاه عالمپناه آمده عرض کردند که میرزا محمدجوکی بدستور پیشتر درمیدان مخالفت جولان مینماید بنابر آن رأی جهانگشای استیصال نهال اقبال شاهزاده رامطمح نظر همت گردانیده در ۲۷ جمادی الاولی ازدارالسلطنهٔ هراة بصوب ماوراءالنهر نهضت نمود وچون قبة الاسلام بلخ ازفر نزول موکب عالی آرایش یافت روزی چند اتفاق توقف افتاد دررایات ظفر سلب در نهم رجب ازجیحون عبور کرده سایهٔ وصول برسمرقند انداخته واز آنجا بشاهرخیه رفته برج و بارهٔ آنقلعه در نظر انور بغایت مستحکم نمود بنابر آن جمعی از امرا ولشکریانرا بساختن مقابل کوب مامور ساخته بسمرقند معاودت فرمود ودر آن اوقات که آن پادشاه خجسته صفات درماوراءالنهر تشریف داشت دربلدان خراسان خصوصاً دارالسلطنه هراة وبلوکات علت طاعون شایع گشت وبلاء وبا طوایف انام را دراضطراب انداختـه خلقی کثیر مطمورهٔ خاك رامسکن ساخت ودراوائل سنهٔ سبع و ستین وثمانمائه سلطان سعید نوبت دیگر از سمرقند بظاهر حصار شهرخیه خرامید وعساکر نصرت شعار آغاز محاصره ومحاربه کرده قرب یکسال فتح میسر نشد وبعداز آن کار اهالی حصار باضطرار انجامیده ذخیرهٔ ایشان باتمام رسیدو میرزا محمدجوکی قاصدان نزد خواجه ناصرالدین عبیدالله قدس سره فرستاد کـه قـدم در میان مصالحـه نهاده جریمه او رااز سلطان سعادت انتمـا درخواست نمایند وخـواجه ملتمس شاهزاده را مبذول داشته بـاردوی سلطان سعید تشریف برد وجهة متوطنان انقلعه امان طلبید ومیرزا سلطان ابـوسعید شفاعت آن جناب را بسمع قبول جای داده حضرت خواجه بشاهرخیه رفت ودر روزجمعه نهم محرم سنهٔ ثمان وستین وثمانمائه میرزا محمد جوکی را بنظر سلطان سعیدرسانید وآنحضرت دربـاره شاهزاده اظهار لطف ومرحمت فرموده بجانب سمرقند بازگشت و ازآنجا متوجه مستقر سریر دولت واقبال شده دربیست ودوم ربیع الثـانـی درعـین کامرانی درباغ سفید نزول اجلال فرمود آنگاه میرزا محمد جوکی رادر قلعهٔ اختیار الدین محبوس کرد وشاهزاده درآنحصار روزگار میگذرانید تا وقتی‌اکه روی بملك

عقبی آورد وچون مدت این یورش زیاده بریکسال بود در آن اوان که سلطان سعید بسعادت معاودت فرمود بنفس همایون متوجه تحقیق معاملات دیوانیان گشت وصاحب عظام خواجه قطب الدین طاوس وخواجه اسمعیل وخواجه نعمت الله ومولانا امیر دفاتری که مکمل کرده بودند عرض فرمودند سلطان سعید مهمات وزراء عظام را نه پسندید ورقم عزل برورق حال خواجه طاوس کشید وخواجه اسمعیل مقید گشته چون نوبت بپرسش مهم خواجه نعمت اله رسید نسبت بخواجه شمس الدین محمد سخنی تقریر آمیز معروض گردانید و آنجناب عرضه داشت کرد که من از رعایا واشراف و اعیان خراسان برسم خدمتانه چیزی گرفته اما از اموال خاصهٔ سلطانی تصرفی ندارم سلطان سعید فرمود که هرچه ازهر کس ستانده بتو بخشیدم وتورا از منصب وزات معزول گردانیدم زیرا که گاهی وزرا بغضب من گرفتار میگردند وبسبب نیکو خدمتی ها که از توصدور یافته نمیخواهم که ضرری بتورسانم خواجه چون این سخن شنید زانوزده وانگشتری ازانگشت بیرون کرده پیش برد وبر گوشه تخت نهاده بازگشت وبجای خود بایستاد وظاهراً هرگز هیچ وزیری باین سهولت معزول نشده است ودر سنهٔ تسع وستین و ثمانمائه رای همایون سلطان سعید چنان اقتضا فرمود که دربلده فاخره مرو قشلاق نماید وتواچیان بموجب فرمان جار بامراو لشکریان رسانیده رایات نصرت نشان دراواخر ماه ربیع الاخری بجانب مقصد نهضت کرد وشاهزادهٔ امجد میرزا سلطان محمد در دار السلطنهٔ هراة حاکم گشته روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد وسلطان سعید ده روز در قصبهٔ بنجده توقف نموده در اوائل جمادی الاولی درضمان عنایة ایزد تعالی بیورت قشلاق رسید وآن زمستان درغایت اقبال و کامرانی گذرانیده در موسم بهار وزمان استواء الیل والنهار مانند خورشید فایض الانوار بجانب بیت الشرف خویش نهضت فرمودو درروز جمعه دوم شعبان که آفتاب درهفدهم درجهٔ حمل بود بباغ سفید رسیده بتجدید ابواب عدل ورعیت پروری برگشود ودرسنهٔ سبعین و ثمانمائه روزی چند مزاج همایون از سرحد اعتدال بمقام اعتلال شتافت وچون بعنایت حکیم علی الاطلاق عظم شانه صحت یافت مال سر درخترا درتمامی مملکت خراسان برعایا ومزارعان بخشید و بدین واسطه دوحهٔ آمال وآمانی طوایف انسانی (کشجرة طیبة اصلها ثابة وفرعها فی - السماء) نضارت یافته سرباوج ثریا کشید وهمدرین سال ازفیض سحاب عنایت وهاب متعال درچمن دولت واقبال گلی نو شکفت وعقد مراد پادشاه ستوده خصال ازدری گرانبها صفت زیب وزینت پذیرفت ودر اوائل شوال درحرمسرای سلطان سعید پسری خورشید منظر تولد نموده بمیرزا بایسنقر موسوم گشت ونشاط وانبساط آن حضرت ازدیدار آن قرة العین سلطنت درجهٔ کمال یافته حکم همایون ببستن چهارطاق شرف نفاذ یافت تا بآن تقریب دربارهٔ سایر شاهزادگان سنت ختان بتقدیم رسانند ورعایا و مزارعان برحسب فرمان واجب الاذعان درباغ زاغان آغاز برافراختن چهارطاق کرده آنروضهٔ بهشت آئین را بهقبهای رفیع وایوانهای منیع که مزین بود بدیباء روم وزربفت چین آرایش دادند و هرطایفه

مناسب خرقهٔ خود تعبیهٔ بدیع ترتیب کرده نقدهنر خویش برطبق عرض نهادند ودر آن سال مهندسان جهان دردارالملك خراسان حاضر بودند وهمه بقوت ذهن ودقت طبع امور عجیبه ظاهر مینمودنداز آنجمله خواجه‌علی‌عارزه‌گر اصفهانی در یك‌شیشه سی‌ودوجماعت محترفهٔ صنعت‌پیشه‌راکه‌در کارخانهٔ آفرینش موجودند بحیزظهور آورد چنانچه سی‌ودو دکان وکارخانه گشوده هرپیشه‌وری بمهمی که مخصوص اوبود مشغولی میکرد و بعضی ازآن صورکه درصنعت بحرکت احتیاج داشتند مثل خیاط ونداف ونجار وحداد بهیاتی جنبش ایشانرا مرقوم قلم‌تصویر گردانیده‌بود که‌در آئینهٔ خیال صورتی ازآن زیباتر نمینمود سلطانسعید چون آن تعبیهٔ غریبه را مشاهده فرمود بغایت متعجب گشته دربارهٔ آن نادرهٔ دوران اصناف تحسین و احسان بجای آورد ومجلس عیش وعشرت آراسته شده شراب فرح‌بخش ارغوانی ریاض‌نشاط وکامرانی راآب داد ونواهای روح‌افزای مطربان نغمه‌ساز پردهٔ اندوه‌ازروی‌دل خاص‌وعام برگشاد ساقیان‌سیمین‌ساق مجالس انس راازتاب عارض چون آفتاب رشك گلزار ارم گردانیدندو بساغرهای مالامال پیران چنك‌پشت‌را سرمست ساخته لباس‌ایام جوانی پوشانیدند وخوانسالاران عتبه علیهٔ‌همایون اطعمهٔ گوناگون‌ازهرچه درحوصلهٔ خیال گنجدافزون‌هرروز چندین‌نوبت ترتیب‌مینمودند وازاوائل‌شوال‌تاروزجمعه پنجم ذی‌الحجه ایام جشن وسورامتداد یافته پادشاه وگداپیرو برنا درعیش ونشاط بودند ودرآن روز طوی‌بزرك‌بوقوع انجامیده شاه‌زادگان‌عظام بآئین دین اسلام مختون گشتند آنگاه پادشاه جمجاه پرتو اهتمام برسرانجام عظام امور سلطنت انداخته خدام عالی مقام بساط لهو وطرب درنوشتند ودرسنهٔ احدی و سبعین وثمانمائه سلطان‌سعید درغایت دولت واقبال در دارالسلطنة هراة اوقات‌همایون فال بگذرانید ونوبت دیگر پرتو التفات برتدارك احوال خواجه قطب الدین طاوس انداخته امرا اشراف دیوان اعلی رابوی مفوض گردانید ودر سنهٔ اثنی‌وسبعین‌وثمانمائه خسرو سعادت قرین بقشلاق مرو شتافته بساط نشاط وکامرانی وشاد روان‌عظمت و جهانبانی مبسوط ومرتفع ساخت وهنوز دریورت قشلاق بود که‌خبرفوت میرزاجهانشاه بتواتر پیوسته علم عزیمت بصوب آذربایجان بر افراخت ع دردا که دگر باز نخواهد آمد .

گفتار در بیان شمهٔ از احوال میرزا جهان شاه ومیرزاپیر بداق‌وذکر کشته شدن‌پدر وپسر بتقدیر مالك‌الملك‌علی‌الاطلاق

از مطلع آثار سلاطین آذربایجان وعراق نیز این اخبار عرصه آفاق را منور دارد که‌چون آفتاب اقبال میرزا محمدبن‌بایسنقر از اوج کمال بحضیض وبال انتقال

کرد وتندباد اجل دوحهٔ زندگانی آن ثمره گلشن کامرانی رادر منزل چناران از پای درآورد ماهچهٔ لوای جهانگشای میرزا مظفرالدین جهانشاه ببرج شرف رسید و تمامی ممالك آذربابجان وعراقین وفارس وسواحل دریای عمان وارمن و گرجستان آن پادشاه نافذ فرمان رامسخر گردید وجمیع سرداران اطراف وگردنکشان اکناف اطاعت حکم ونشان او نمودند وشرایط فرمانبرداری ولوازم خراج گذاری بجای آورده بالتفات وعنایتش مفتخر ومباهی بودند مگر امیرحسن بیك بن امیرعلی بن امیرقرا عثمان که بعضی ازقلاع دیار بکررا مضبوط ساخته نسبت بمیرزا جهانشاه طریق اطاعت مسلوك نمیداشت و همواره بقلم علوهمت نقش استقلال وصورت استبداد برلوح ضمیر وصحیفه‌خیال‌مینگاشت‌و اینمعنی برخاطر میرزاجهان شاه گران‌آمده پیوسته‌درفکر تدارك آن‌مهم‌میبودو بواسطه کمال‌متانت‌وحصانت‌قلاع‌وو باع‌امیرحسن بیك پیکر آن مرادبر وجه مدعا چهره نمیگشود درخلال آن احوال درپس پرده‌تقدیرصورتی‌دیگرجلوه‌گر گشت و دست‌قدرت ایزدی بساط فراغت‌وامنیت ازمملکت جهانشاهی درنوشت تفصیل این‌اجمال راطوطی کلك‌شیرین مقال‌بربنمنوال رقم‌میفرماید که میرزا پیر بداغ که‌اشجع و ارشد اولاد میرزا جهانشاه بودو بنیابت‌پدر درولایات فارس‌درغایت اقتدارحکومت می‌نمود و دروقتی که‌مهم سلطان‌سعید ومیرزا جهانشاه ع درخراسان بصلح‌انجامید ازراه طبس‌و یزد بشیرازبازگشت وبخیالات باطل وتصورات بیحاصل ازمقام اخلاص ومتابعت پدر درگذشت‌میرزا جهانشاه‌چند نوبت رسل ورسایل نزد پسرفرستاد واورا نصایح سودمند فرمود وبسلوك طریق رشد ورشاد مامورگردانیدازوخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود اما میرزا پیربداق آن‌سخنان را بسمع رضاجای نداد ومطلقا پای ازطریق عناد بجادهٔ صلاح وسداد ننهاد وآخرالامرحرم محترم میرزا جهانشاه کـه والدهٔ میرزا پیربداق بود بشیراز رفته پسرعاصی‌را نصیحت کرد تا فارس را بازگذاشته‌روی‌بحکومت بغدادآورد ومیرزا جهانشاه ازآن ممرفراغبال حاصل نمود ایالت ولایت‌شیرار را بپسردیـگر خود امیرزاده یوسف‌عنایت‌فرمود ومیرزاپیربداق دردارالسلام اساس‌جهان بانی‌طرح انداخته باندك‌زمانی‌عراق عرب را معمورساخت اما خیال‌وصال‌عروس‌ملك شیرازاصلا ازدماغش بیرون‌نمی‌رفت‌وازغایت‌غصه‌پیوسته‌متعرض‌حواشی‌مملکت‌جهان‌شاهی‌می‌گردیدوانواع ظلم وتعدی‌بتقدیم می‌رسانید وهرچند میرزا جهانشاه تغافل پادشاهانه شعار خود می ساخت وبوسیله رسل‌ورسایل بنصیحت‌فرزندناخردمند می‌پرداخت بجائی نمی‌رسید وآن‌شاه‌زادهٔ خویشتن‌دارخود رااز‌مقام‌خلاف وشقاق نمیگذرانیدلاجرم میرزا جهانشاه‌خاطر براستیصال نهال اقبال پسرقرارداده درشهور سنهٔ سبعین وثمانمائه با لشگر بسیار بظاهردارالسلام بغداد شتافت ومیرزا پیربداق برج وبارهٔ شهررا مستحکم ساخته درمقام تحصن و نزاع ثبات قدم نمود ومیرزا جهانشاه آغازمحاصره کرده بنابرمتانت دارالسلام وشجاعت‌اتباع شاه‌زاده بهرام انتقام مدت یکسال صورت فتح چهره نگشوددرآن اوقات لشگرعراق و

آذر بایجان بمشقت فراوان ازصبح تا شام حرب می کردندو میرزا پیر بداق و بغدادیان بقدر امکان درممانعت ومدافعت کوشیده غایت مردانگی وجلادت می نمودند عاقبت صورت عافیت از بغدادیان روی برتافت وقحط وغلائی عظیم روی نموده بلاء جوع شیوع یافت جمعی که گوشت بره بی تره نمی خوردند پوست پوسیده راجوشانیده بکارمیبردند وطایفهٔ که ازروی تکلف دست بحلوای نبات دراز نمی کردند جهة تغذی در کشتن سك و گربه شرط اهتمام بجای می آوردندلاجرم کار بغدادیان بجان رسیده بیکبار فریادو فغان باوج آسمان رسانیدند و کسان بدرگاه میرزا جهانشاه فرستاده امان طلبیدندو میرزا جهانشاه ایشان را ازسطوت خویش ایمن ساخته اهالی دار السلام دروازها باز گشادند و گرسنگان محصور بفرح و سرورموفور روی باردوی میرزا جهانشاه نهادنداما پیر بداق میرزا پای در دامان تمکن ووقار پیچیده دروثاق خویش نشسته بودو گمان نمیبرد که پدر درباره او قصدی اندیشد همدران ایام میرزا جهانشاه پسر دیگر خودمحمدی را باجمعی از امرا بکشتن میرزا پیر بداق مامور گردانید وایشان بیکناگاه باروبهای بسته بسر شاهزاده رسیده دست براندن تیغ گشادندو محمدی بالقصد شمشیر بر دیوارزده دیگران مهم اورا فیصل دادند و آن حرکت برمیرزا جهانشاه مبارك نیامد وطباع خلایق ازمتابعتش متنفر شد وچون آن پادشاه بهرام انتقام خاطر ازمهم پسر جمع ساخت بهمگی همت متوجه دفع امیرحسن بیك گشته رایت عزیمت بصوب دیار بکر برافراخت وامیرحسن بیك ازتوجه دشمن آگاه شده بنا برعدم استطاعت مقابله درعقبه که بغایت مستحکم بود تحصن نمود و میرزا جهانشاه بصحرای موش و آرزوم شتافته نزدیك بمنزل امیرحسن بیك خیمهٔ اقامت نصب فرمود وامیرحسن بیك از کمال کیاست و کاردانی رسولان چرب زبان نزد پادشاه آذربایجان فرستاده سخنان نیازمندانه پیغام داد ومیرزا جهانشاه اینمعنی را برعجز وضعف آن جناب حمل کرده تابستان وتیرماه درهمان موضع اوقات گذرانیده وبعد ازهجوم جنود شتاو وقوع شدت سرما لشکریان ازتوقف درآن صحرا و بیابان ابا نموده رخصت انصراف طلبیدند و خسرو ترکمان آن طایفه راشرف اجازت ارزانی داشته با خواص ومقربان روزی چند درهمان مکان بعیش وعشرت مشغولی کرد وامیر حسن بیك ازغفلت دشمن وپریشانی سپاه دشمن شکن آگاه شده بادوهزار سوار مکمل جرار بقصد میرزا جهانشاه درحرکت آمدو صباحی ناگهان بحوالی اردو رسیده طایفهٔ ازمردم شهریار ترکمن که فی الجمله شعوری داشتندبر وصول یاغی اطلاع یافته مانند ماهی درشبکه آغاز اضطرار کردند و میرزا محمد و میرزا یوسف بجنگ پیش رفته تاب یك حمله نیاوردندو بمعسکر باز گشته پدررا ازآن واقعهٔ هایله واقف ساختندو میرزاجهانشاه جبه پوشیده یك زانو بند بسته بود که آن خبر شنودو بی آنکه زانو بند دیگر مستحکم سازد سوار شده عنان بصوب فرار گردانید وامیر حسن بیك همان لحظه باردو درآمده محمدی و یوسف را اسیر ساخت وبنیاد حیات جمعی ازسرداران آذربایجان را برانداخت و دروقتیکه میرزاجهانشاه بگریخت مجهولی ازلشکریان امیرحسن بیك اسکندر نام بوی باز

خورد و بطمع اسب وجامه اورا کشته باردو باز گشت وهیچکس بر ین قضیه مطلع نشد وامیر حسن بیك بتفحص حال خصم پرداخته در آن اثنا سر قورمشی را که بامیرجهانشاه مشابهتی داشت نزد آنحضرت بردند که سر پادشاه است امیرحسن بیك آن سررا نزد میرزا محمدی ویوسف بیك فرستاده پرسید که اینسر کیست جوابدادند که سر قورمشی است که شبیه پدرما بود امیرحسن بیك باز آغاز جست وجوی نموده شخصی عرضه کرد که فلان لشگری جامهای پادشانه در بردارد یمکن که ازمیرزا جهانشاه خبری داشته باشد امیر حسن بیك اسکندرا بحضور طلبیده پرسید که این اثواب از کجا بدست توافتاده جواب داد که شخصی راکه متصف باین صفات بود درفلانموضع بقتل آوردم واین جامهای اوست و امیرحسن بیك فی الحال قاصدی بدانجا فرستاد تاسر قتیلرا ازتن جداساخته بنظر آوردند و بوضوح پیوست که آن شخص میرزا جهانشاه بوده لاجرم امیرحسن بیك بلوازم شکر وثنای الهی پرداخت ومحمدیرا بتیر کشته میرزا یوسفرا بمیل آتشین نابینا ساخت بیت چودولت از آنخاندان در گذشت یکی کشته شد دیگری کور گشت .

گفتار دربیان وصول خبرواقعه میرزا جهانشاه بعرض میرزاسلطان ابوسعید گورکان وذکر توجه آن پادشاه عالیمکان بصوب مملکت عراق وآذربایجان

چون آفتاب اقبال ابوالنصر امیرحسن بیك ازمطلع فتح وظفر طالع گشت ومهم میرزاجهانشاه برنهجی که مسطورشد ازهم بگذشت امرا ولشگریان عراق و آذربایجان روی امیدبدرگاه امیرزاده حسینعلی که اسن اولاد جهانشاهی بود آوردند واو ابواب خزاین ودفاین گشاده صدو هشتادهزار سوار را مواجب داد وظاهراً هرگز هیچ شاهزاده رااینمعنی میسر نگشته و بزبان قلم هیچ مورخی مانند اینقضیه نگذشته وامیرزاده حسینعلی با آنسپاه آراسته اساس مقابلـه و مقاتله طرح انداخته شرح احوال را بدرگاه عـالـم پناه سلطـانسعید پیغام فرمود و التماس نمود که رایات نصرت آیات بصوب عراق و آذربایجان نهضت نماید تااو کمر خدمتکاری برمیان جان بسته مقالید ممالك و مفاتیح قلاع و بلاد بخدام آستان خلافت آشیان تسلیم فرماید از شنیدن این خبر انوار نشاط و انبساط بروجنات حال سلطان ستوده خصال تافت وحکم همایون باجتماع لشگرهای ممالك محروسه صدور یافت وچون آن پادشاه عالیجاه پیوسته کلیات امور دین ودولت رابمشورت حضرت ولایت پناه حقایق دستگاه خواجه ناصرالدین عبیدالله فیصل میداد جهت طلب ملاقات آنجناب میرك کمال الدین عبدالرحیم صدررا بسمرقند فرستادو خواجه ملتمس حضرت سلطانی مبذول داشته بمرو خرامیدو میرزا سلطان ابوسعید در باب یورش عراق و آذربایجان با آن

حضرت شرط مشورت بتقدیم رسانید بعد از گفت وشنید بسیار خواطر بر امضاء آن عزیمت قرار یافته خواجه عبیدالله بماوراءالنهر عود نمود ومیرزا سلطان ابوسعید از یورت قشلاق با سپاهی در کمال کثرت و براق دراواخر حوت واوایل شعبان سنهٔ اثنی وسبعین وثمانمائه بجانب آذربایجان وعراق نهضت فرمود بهر شهر وولایت که می‌رسید بطواف مزارات اولیا ومشایخ رفته شرایط ارادت بتقدیم می‌رسانید وفقرا ومستحقان را بصلات وصدقات محظوظ وبهره‌ورمی گردانید ودروقتی که جمشید خورشید پرتو التفات بسردرجهٔ شرف برانداخت ونقشبند نامیه فضای صحرا ودشت را ازشکفتن گلها ورياحين غیرت افزای نگار خانهٔ چین‌ساخت ماهچهٔ توق ظفر نگار در النك‌رادگان نزول اجلال فرمود وچندروزدر آن مرغزار دلفروز گذرانیده از آنجا بصوب کالپوش نهضت نمود درخلال این احوال پیوسته ازاطراف ممالك فارس وعراق‌صنادید عالم ومشاهیر افاق روی امید بدرگاه خسرو باستحقاق می‌آوردند ودرهر منزل فوجی‌ازحکام وافاضل بشرف ملازمت رسیده نیاز ونثارعرض می کردند ودرکالپوش‌پادشاه بافرهنك وهوش زمرهٔ از امراء ومعتمدان را بضبط آنولایات نامزد نمود بلکه همه را فرامین‌مطاعه ارزانی‌داشته روان‌فرمود از آنجمله صاحب‌السیف والقلم‌خواجه شمس‌الدین‌محمد باصفهان رفت وامیر نظام‌الدین‌احمد بن امیرعلی برلاس فارسی راه شیراز پیش گرفت و امیر جلال‌الدین محمود برلاس اساس حکومت کرمان طرح انداخت و امیر سید محمد برادر امیر سید مراد ایالت قزوین وسلطانیه را پیش نهادهمت‌ساخت‌همدان ودرگزین بامیر حسین‌علی‌قوچین تعلق‌گرفت وبزد بامیر قرمان شیخ صفت اختصاص پذیرفت وهر کس ازنام‌بردگان بهر ولایت که‌عنان‌عزیمت‌انعطاف داد عنایت‌خالق بلاد وعباد نقد آن‌مقصود درآستین‌مرادش نهاد تا اکثرممالك عراق درقبضهٔ اقتدار ملازمان آستان سلطان کامکار قرار یافت و انوارآفتاب معدلت آثارسایهٔ مرحمت آنحضرت براقطار آن امصار تافت وازآن‌وقت که امیرحسن‌بیك خاطرعاطر ازممر میرزاجهانشاه فارغ‌گردانیدتازمانی که موکب‌سلطانی دریيلاق کالپوش قبهٔ خیمه وخرگاه باوج مهروماه رسانید چندکرت ایلچیان امیرحسن بیك بدرگاه عالمپناه‌رسیده عرض اخلاص وشرح اختصاص کردند و بوسیلهٔ امراء بمسامع اشرف اعلی رسانیدند که‌اولادامیرقرا یوسف‌هرگز نسبت‌بدودمان‌عالیشان‌حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان عن‌صمیم القلب در مقام هوا داری ثابت قدم نخواهد بود بخلاف این بنده که‌اباعن جد طریق مخالصت مسلوك میدارد وهرگز غبار خلاف برحاشیه‌خاطر نمیگذارد وسلطان سعید در کالپوش ایلچیان راطوی داده رعایت فرمود وجهة امیرحسن بیك دکله زردوزی وکلاه‌نوروزی‌وکمر شمشیر مرصع ارسال نمودو فرمود که‌باید که امیرحسن‌بیك باسپاه‌خود ازآنطرف عزیمت نماید که عساکرمنصوره ازینجانب متوجه اند تابیکبار مواد فساد اهل عناد اندفاع یابد وهمچنین ایلچیان امیر زاده حسین علی باتحف وتبرکات بسیار ونقود وجواهر بیشمار بآستان آسمان مقدور

آمده اظهار بندگی وافکندگی نمودند واززبان آن شاهزاده معروض داشتند که مملکت عراق وآذربایجان وفارس وتوابع آن با کنوز فراوان درتحت تصرف بنده است و بنده آنچه درتحت تصرف دارد ملك یمین آن پادشاه ظفر قرین میداند ع مازان توئیم وهرچه داریم امید آنکه نظرعنایت از احوال این شکسته بال دریغ ندارند وهمت عالی نهمت بردفع مخالفان که بشمشیر عذر پدر مرا شهید کرده‌اند گمارند و سلطان سعید ایلچیان اورا نیزمشمول شفقت واحسان گردانیده رخصت فرمود که لوای جهانگشای متوجه آذربایجان است بعدازوصول آنچه مصلحت دولت باشد بتقدیم خواهد رسید وهمدر آن ایام موکب همایون از کالپوش درحرکت آمده بعدازقطع مفاوز ومسالك مملکت ری معسکر نصرت اثر گشت وازآنجا امیر مزید باطایفهٔ ازامرا برسم منغلای از پیش روان شدند و عنان ریز بتبریز درآمدند و مقارن آنحال امیرزاده حسین‌علی گریزان گردید والحکم‌لله العلی المجید

ذکر و یران شدن امیرزاده حسینعلی درموضع مرند و رسیدن او بملازمت سلطان عالی مکان سعادتمند

در آن اوان که مملکت ری مضرب خیام عساکر سلطان سعید بود امیر زاده حسینعلی ولدمیرزاجهانشاه درمنزل مرند اقامت داشت وخیال مقابله ومقاتله باامیرحسن بیك برلوح خاطر مینگاشت و چون خبرقرب وصول دشمن بوی رسید امیرشاه‌علی وامیر ابراهیم‌شاه وجمعی دیگر ازامراءدرگاه‌را برسم قراولی ارسال‌فرمود آنجماعت‌سوابق حقوق جهانشاهی رانابوده تصور نموده بملازمت امیرحسن‌بیك رفتند وخبر بیوفائی امرا ورسیدن سپاه سلطانسعید بتبریز دراردوی امیرزاده حسینعلی شیوع یافته مردم بنوعی بهم برآمدند که ضبط ایشان تیسیر نپذیرفت بعضی از لشگریان باردوی امیرحسن بیك پیوستند وبسیاری ازایشان‌پناه‌بدرگاه سلطانسعید بردندلاجرم داعیه تسخیر آذربایجان بیشتر ازپیشتر درضمیر آنحضرت‌متمکن گشت واز ری‌بسلطانیه شتافت مقارن وصول موکب همایون‌بآن بلده‌عرضه داشت امیرمزید وسایر امرا که بتبریز رفته بودند رسید مضمون آنکه امیرحسن بیك‌رقبهٔ ازربقهٔ اطاعت پیچیده وبنام‌این بندگان نشان‌نوشته که امراء جغتای باید که ازتبریز بیرون روند که‌من‌آن بلده‌را بپسر خوداغورلومحمدداده‌ام لاجرم انسب آنست‌که رایات نصرت‌آیات علی اسرع‌الحال پرتـو التفات برین دیـار اندازدتاصورت بهبود درآینهٔ مقصودچهره گشاید اماامیرحسن بیك‌چون شنید که‌سلطان سعیدسلطانیه‌را محل‌نزول همایون‌گردانید ازهشت فرسخی تبریز کوچ کرده بقراباغ رفت وسلطان سعیدپهلوان یوسف‌شیرازی رابداروغگی تبریز ارسال داشته ازسلطانیه

بمیانه شتافت ودر آنموضع امیرزاده حسینعلی و ولد اوسلطان علی و برادرش امیرزاده یوسف مکحول وجمعی کثیر ازامرا تراکمه بـاقرب پنجاه هزارنفراز لشکر باردوی همایون رسیدند وسلطان‌سعید اولاد میرزاجهانشاه رابشرف بقتیل انامل فیاض‌سرافراز ساخته نوازش‌نمود و بمواعیددلپسند مستظهر وامیدوارگردانید دراین اثناامیرحسن بیك برادرزادهٔ خودیوسف بیکرا برسم‌رسالت بپایهٔ سریراعلی فرستاد وسلطانسعیدمجلسی درغایت عظمت ومهابت برآراسته امراء عظام بآئین تمام یوسف بیکرا پیش‌بردند واو بموجب فرموده بیست‌و هفت‌جا زانو زده تابشرف دستبوس استسعاد یافت ویوسف بیك بوسیلهٔ امراء ازز‌بان عم‌خود معروض‌داشت که قرب‌صد سالست که آباء ما نسبت‌بخاندان حضرت صاحبقران‌امیرتیمور گورکان طریق‌دولتخواهی مسلوك داشته‌اند وحالا ایـن مخلص‌نیز همان‌طریقه‌را رعایت نموده ولایات فارس‌وعراق را ازمخالفان انتزاع کردم وبگماشتگان آن‌آستان گذاشتم امیدآنکه درین‌زمستان مراچندان مهلت‌دهید که‌زمستان بپایان‌رسد وبرف ازراه برخاسته مراجعت بدیاربکر میسر گردد وایضاً امیر حسن‌بیك مصحوب یوسف‌بیك عرضه داشتی مبنی برهمین سخنان ارسال داشته بود و درآنعریضه این‌بیت‌را مندرج گردانیده که‌**بیت** گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان ✿ نگاه دار سررشته تانگهدارد**القصه** چون‌سلطان‌سعید پیغام‌امیرحسن‌بیك‌راشنیدجواب‌داد که‌موکب همایون عازم آن‌دیار است بعداز وصول آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و پسرعمهٔ خودمیرزامحمود خواجه لاق‌را مصحوب یوسف‌بیك نزدامیرحسن بیك‌فرستاد و چون‌میرزا محمود باردوی امیرحسن‌بیك رسید آنحضرت نیزبارگاهی پادشاهانه‌بیاراست وتختی زرین‌نصب‌کرده میرزا یادگار محمدبن میرزا سلطانمحمد بن‌میرزا بایسنقررابر آنجانشانده وخود بعظمتی هرچه تمامتر برجانب یسارقرار‌گرفت وامرا وسران‌سپاه‌را فرمودتا مسلح ومکمل‌شده هریك بجای خویش ایستادند آنگاه میرزامحمود راباردار واودرغایت‌دهشت بآنمسجد درآمده‌چندنوبت‌زانوزد وباشارت‌امیرحسن‌بیك نخست‌میرزا یادگارمحمدرادریافت‌وبعدازآن بعزدستبوس‌امیرحسن‌بیك فایزشدوسخنی که‌داشت عرض کرده جواب شنیدوبعد ازدوسه روز عنان مراجعت‌منعطف گردانید

گفتار دربیان اهتزاز صرصر تفرقـه و پریشانی برسپاه پادشاه ایران وتوران و فرو نشستن چراغ فراغ‌خراسانیان در حدود قراباغ اران

اقبال‌دار ملال‌مانند کمال‌آفتاب سریع‌الزوالست وآفتاب جاه‌و جـلال مثال سایهٔ غمام برشرف انتقال چون مشیت‌پادشاه متعال بتغیر دولت سلطانی تعلق‌گیرد ثبات آن ببسیـاری سپاه‌جرار تمشیت نپذیرد و هرگاه ارادهٔ مالك‌الملك ذوالجلال بتفرق جنود

گیتی ستانی متعلق گردد جمعیت او باصابت تدبیر عقلاء کیاست آثار بوقوع نپیوندد شعر

اذا ما اراد الله تغیر دولته ✿ فان قضاء الحق لا بد واقع فکیف بقاء الملك من دون حکمة ✿ و لا ینفع التدبیر والحکمة قاطع

تسطیر این تقریر آنکه چون تقدیر پادشاه قدیر بانهدام بناء دولت وزندگانی سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید متعلق بود باوجود وفور ابطال رجال و کثرت اسباب محاربه وقتال آنجناب را در آذربایجان صورت نصرت روی ننمود و نسیم فتح و ظفر از مهب و (ماء النصر الامن عند الله) بر شقه لوای جهانگشای ابوالنصر حسن بیك وزیده دست عنایت سبحانی ابواب سلطنت و جهانبانی برروی روزگار آنمهر سپهر کامرانی برگشود شرح اینحال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که منزل میانه مضرب خیام سلطان زمانه بود ومعسکر از کثرت لشگر نشانهٔ دشت محشر ظاهر می نمود بیکبار جنود سرماو برد در عرصهٔ عالم دست بتاراج و یغما در آورد وخسرو سیارگان سنجاب سحاب بردوش افکنده از بیم هوای سردسر از خرگاه لاجوردی بیرون نمی کرد بنابر آن سلطان سعید امراو نوئینان را طلبیده درباب تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود ورای همگنان بر آن قرار گرفت که امیرحسن بیك را از قراباغ اخراج نمایند و در آن زمستان بجای آن پادشاه عالی مکان قشلاق فرمایند و رایات عالیات بدینعزیمت نهضت فرموده چون هفت فرسخی قراباغ محل نزول همایون گشت بسبب قلت ماکولات ارباب تدبیر صلاح دیدند که بطرف محمودآباد روند تا شروانشاه که دم از هواخواهی می زد باردوی اعلی ملحق شود وباینعزیمت کوچ کرده بصحرائی رسیدند که علف آن زهردار بود و هرچهار پائی که خورد ازچنك گرك اجل جان نبرد و بعد از آنکه جلگاه محمودآباد معسکر خسروعالی نژاد گشت قحط وغلا بمرتبهٔ انجامید که بهاء یکمن غله بده دینار کپکی رسید و امیرحسن بیك شوارع را مضبوط ساخته نمی گذاشت که از طرف خراسان وعراق وفارس کسی به اردوی همایون رود اماروزی چنداز جانب شروان بکشتی اطعمهٔ فراوان باردو می بردند ودر آن اوقات اسبان سپاهیان خراسان بغایت ضعیف شده بودند و تراکمه که الاغان آسوده وفربه داشتند پیوسته نواحی اردو را می تاختند وهرکس را که می یافتند بعالم آخرت روان می ساختند وچون روزی چند حال برین منوال بگذشت شروانشاه بواسطهٔ وعید و تهدید امیرحسن بیك یاغی گشت واینمعنی موجب آن شد که موکب همایون ازمحمود آباد بجانب اردبیل درحرکت آمد در اثناء راه بمحلی پروحل رسیدند وچهارپای بسیار درلای اجل فرو رفته شاه وسپاه بلطایف الحیل از آنجا بگذشتند وبموضع تابتان منزل گزیده در روز پنجشنبه دوازدهم رجب سنهٔ ثلث وسبعین وثمانمائه امیرسید مراد برسم قراولی بجانب معسکر امیر حسن بیك روانشد در اثناء راه چهارصد سوار آراسته بوی دوچار خوردند و مقدم ایشان که امیر بیك ترکمان بود پیش رانده سیدمراد را گفت که میرزا سلطان ابوسعید دشمنان صد ساله را دوست ودوستان صد ساله را دشمن ساخت اکنون بی از آنکه

جنك یا صلح کند بکجا می‌رود و باید که فردا امراء بزرك از آنجانب بیایند که امیرحسن بیك نیزجهت تمشیت مهم مصالحه خواص ومقربان خودرا خواهد فرستاد وسید مراد باز گشته روز دیگر امیرسید مزید باجمعی کثیر از امراء رفیع مقدار بیرون رفتند و درهمان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمده امیرمزید چون عدد مردم خودرا ازترا که زیاده دید بغرور موفور بریشان تاخت واساس جمعیت آنطایفه را پریشان ساخت هر چند امیر سلطان ارغون گفت که اینجماعت کومك دارند توقف می باید نمود امیر مزید سخن اورا قبول نفرمود وچندفرسخ درقفای گریختگان راند درآن اثنا امیر حسن بیك بادو سه هزار سوار آراسته از کمینگاه بیرون آمده برسپاه خراسان حمله کرد و سلطان جنید وپهلوان حسین دیوانه وحسینعلی ارلات وشیر محمد بغدادی و پیر محمد قورچی راباقرب پانصد نفر از متعینان بقتل آورد و امیر سید مزید گرفتار گشته بقبة السیف روی باردوی سلطان سعید آوردند وامیرزاده سلطان علی ولد سلطان حسینعلی میرزا بطرف همدان گریخت آنجا کشته شد و پدرش درآنزمان در تبریز بود القصه چون اینخبر محنت اثر در اردوی مکنت قرین شیوع یافت سلطان سعید چاره جوی گشته امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین عبدالوهاب بن امیر غیاث الدین بن امیر کمال الدین بن امیر سید قوام الدین را که اباعنجد در سلك ولات مازندران انتظام داشت جهة تمهید بساط صلح وصفا نزد امیرحسن بیك فرستاد واز عقب جناب سیادت مآب والدهٔ خودرا مصحوب سید صدرالدین ابراهیم قمی بهمان مهم ارسال داشت امیرحسن بیك نسبت بسادات عظام ومهدعلیا شرایط تعظیم واحترام بجای آورده باخود قرارداد که آنچه درباب تشیداساس مرافقت ومصالحت گویند بعز اجابت اقتران دهد که ناگاه سید اودبیلی که قبل ازین امیرحسن بیك اورا برسم رسالت باردوی اعلی فرستاده بود باز آمدو معروضداشت که خراسانیان بغایت بدحال و پریشان روزگارند اصلا بصلح وصفا راضی نباید شد که ایشان عنقریب باقبح وجهی فرارمینمایند بنا برآن امیرحسن بیك مهدعلیا وسید صدرالدین ابراهیم را نومید باز گردانید وامیر غیاث الدین محمد رامشمول نظر مرحمت ساخته نشان ایالت ساری ارزانی فرمود **ذکر واقعهٔ هایله سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید** چون سید صدرالدین ابراهیم قمی ومهد علیا بپایهٔ سریر اعلی معاودت فرمودند هنوز سخن تمام نکرده بودند که طلیعهٔ سپاه ظفر پناه امیرحسن بیك سیاهی نمود و بعضی از امراء خراسان مورچلهای خود گذاشته باقدام بیوفائی بدشمنان پیوستند بنابرآن سلطان سعید درنیمروز شانزدهم رجب همنان محنت وتعب روی بصوب فرار آورد ودو پسر امیرحسن بیك بتکامشی شتافته وآنجناب راگرفته نیمشب باردوی پدر خود رسانیدند و بمحافظان هشیار سپرده محفوظ گردانیدند و بعد از دوروز امیرحسن بیك بر تخت بخت وفیروزی نشسته آن پادشاه عالیجاه را طلبید وچون نزدیك ببارگاه رسید شرایط تعظیم واحترام بتقدیم رسانیده ودرموضعی که مدعا داشت نشانده سخنان شکایت آمیز برزبان راند وسلطان سعید جوابی که مناسبت وقت بود ادافرمودو

بمجلس مراجعت نمود وامیر حسن بیك نمیخواست که بجان آن خسرو عـالیشان آسیبی رساند بلکه داعیه داشت کـه اورا براق داده بطرف خراسان باز گردانـد امـا بعدازقیـل و قـال فـراوان بـاغوای قاضی شروان واستصواب جمعی ازامرا ترکمان خـاطر بران قرارداد که آن مظهر عدل واحسان را از پای درآورد ودر بیست ودوم رجب مو کلان سلطان سعید را بدیدن میرزا یادگارمحمد بردند وشاهزاده شرط استقبال بجای آورده آن دو پادشاه یکدیگر رادر آغوش کشیدند ومیرزا یادگارمحمد بخرگاه درآمده محصلان سلطان سعید را باز گردانیدند وهمانجا شربت شهادت چشانیدند **نظم** دریغا که آن شاه عالی نژاد ✿ که درعدل مثلش زگیتی نزاد بتیغ ستم نقدجان را فشاند ✿ ازو غیر افسانه چیزی نماند بجز خاك خوبان در ین دشت نیست ✿ بجز خون شاهان درین طشت نیست جهان باهمه زینت وزیب او ✿ نیرزد باین رنج وآسیب او

گفتار در بیان شمه از آنچه بعداز فرار پادشاه سعید شهید نسبت بامرا وسپاه خراسان بوقوع انجامید

درآنزمان که میرزا سلطان ابوسعید عنان عزیمت بصوب هزیمت تافت علامات روز رستخیز درمعسکر نکبت اثر باکمل وجهی ظهور یافت صورت (یوم یفر المرء من اخیه و امه وابیه وصاحبة وبنیه) جلوه کر گشت وافغان ونفیر صغیر و کبیر وامیر و وزیر و برنا وپیراز ایوان کیوان در گذشت **بیت** فرومانده گان را در آن رستخیز ✿ نـه روی رهائی نه رای گریز همانساعت دلیران لشکر امیرحسن بیك هریك سنان جان ستان دردست وخـدنگی خون افشان درشست بلشکرگاه تاختند وآغاز غارت وتاراج کرده بناء جمعیت ترك وتازیك را ازبنیاد برانداختند اماهنوز خیمه وخرگاه وسراپرده و بارگاه پادشاه برجای بود که ابوالنصر مظفرالدین امیرحسن بیك تشریف حضور ارزانی فرمود وسواره بـردرسرا پرده ایستاده سپاه ترکمان را از ارتکاب امور ناشایست منع نمود و خواجه سرایان و مستحفظان حرمرا بدستورمعهود بمحافظت اهل حرم نصب کرد وخزاین ونفایس رامضبوط ساخته بعد ازآن روی بسرانجام وسایر مهمات آورد وبنفس مبارك بمنع طایفهٔ ازسپاهیان که درنهب واسر خراسانیان افراط می نمودند مشغول گردید وچند کس را ازآن مردم تیر زده بقتل رسانید وحکم فرمود که تراکمه آذربایجان ویساقی خراسان از معسکر بیرون روند وامرا وسپاه پادشاه شهید درظل حمایت میرزا یادگار محمد مجتمع کردند واکثر متعینان رادرسایهٔ عنایت بیغایت خویش مأوی داد وابواب مرحمت وعاطفت برروی روزگار آن بیچارگان بگشاد از امراء عظام وصدور عالی مقام امیرسید مزید ارغون وامیرمحمود موسیکه وامیر احـمد یسار و میرك عبد الکریم و میرك عبد الرحیم صدر و امیر عبدالوهاب و مولانـا قطب الدیـن طبیب چند گاه بسلاسل و اغلال مـقید بودند

و عاقبت میرك عبدالرحیم بواسطهٔ بعضی از سخنان فتنه انگیز که گفته بود کشته گشته سایر بندیان نجات یافتندو بعضی از ایشان ملازمت میرزا یادگار محمد اختیار کرده طایفهٔ روی بخراسان نهادندو بیشتر سپاهیان براه شروان و گیلان عازم اوطان خود گشتندو از وزراء سلطان سعید خواجه برهان الدین عبدالحمید که در اردو بملازمت امیرحسن بیك رفته منصب اشرف دیوان یافت وخواجه شمس الدین محمد که دراصفهان بحکومت اشتغال داشت بعد از استماع آنخبر بدرگاه پادشاه ظفر اثر شتافته رایت وزارت برافراشت وخواجه قطب الدین طاوس که در بعضی ازحدود عراق به ضبط اموال مشغولی مینمود اجازت حاصل کرده بصوب خراسان توجه فرمود

ذکر احوال اولادامجاد سلطان ستوده خصال برسبیل ایجاز واجمال

دروقتی که دیوان قضا بر منشور زندگانی سلطان سعید رقم خصم ختم تحریر نمود آنجناب را یازده پسر نیك اختر بود برین ترتیب میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد میرزا شاهرخ میرزا الغ بیك میرزا عمر شیخ میرزا ابابکر میرزا سلطان مراد میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر وازین یازده شاهزاده چهار نفر بمرتبه سلطنت وفرمان روائی رسیدند واسامی ایشان اینست میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا عمر شیخ میرزا الغ بیك وچون تفاصیل وقایع این چهار خسرو ستوده خصال وسایر اولاد سلطان سعید راقم حروف را معلوم نبود خامه دوزبان بر تحریر مجملی از احوال ایشان اختصار مینماید وهر یك راکه بسلطنت رسیده‌اند درذکر تقدیم میدهد **معزالسلطنه والخلافه میرزا سلطان احمد** اسن اولاد امجاد سلطان سعید بود تولدش در سنهٔ خمس وخمسین وثمانمائه دردارالسلطنه سمرقند ازدختر زاده بوغاترخان که بحسب شریعت غرا درعقد ازدواج آن پادشاه سعادت انتما بود روی نمود وسلطان سعید بعد از فتح خراسان ایالت دارالملك حضرت صاحبقران رابدان قرة العین مفوض ساخت وجانی بیك و دو لدای برادر خوردتر سلطان بیك کاشغریرا باتابکی شاه زاده مقرر کرده رایت اقتدارش رادرسمرقند و بخارا برافراخت ودرتمامی اوقات حیات سلطان سعید آنخسرو صاحب تائید درماوراءالنهر برمسند سرافرازی متمکن بودو با رعیت وسپاهی درکمال عدالت و نیکو خواهی سلوك مینمود و بعد ازواقعهٔ قراباغ بعزم تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بگذشت و چون بحدود اندخود رسید خبر استیلا خاقان منصور سلطان حسین میرزا مسموعش گشت بنابر آن عنان مراجعت بصوب سمرقند معطوف گردانید و کلمه العود احمد وصف الحال پادشاه ستوده خصال گردید و میرزا احمد را در ایام جهانبانی چهار نوبت با اهل خلافت محاربت اتفاق افتاد اول با برادر خوردتر شیخ جمال ارغون که نعمت نام داشت درنواحی رامن ودرآنمر که سلطان احمدمیرزا

ظفر یافت ونعمت بکفران نعمت گرفتار شده بوادی هزیمت شتافت دیگر با برادرخوردتر خود عمرشیخ میرزا درمیان شاهرخیه واراتیبه بنواحی قریهٔ خواص ودرآن روز نیز پرتوفتح و فیروزی بر پرچم علم آنحضرت تافت سیم آنکه نوبتی سلطان محمودخان بن یونس خان که درمیان مغولان آنجائیکه مشهوراست قصدسمرقندفرموده نواحی تاشکنت رامعسکر گردانید ولشکرمغول دراطراف ترکستان وحدود ماوراءالنهر دست بغارت وتاراج بر آوردند وسلطان احمد میرزا ازبلدهٔ سمرقندبعزم اشتعال نیران پیکار اعلام نصرت آثار ارتفاع داده متوجه اعداشد وپرتل بعضی مغولان جابقونجـی را گرفته چون بکنار آب جر که محل نزول جریك سلطان محمودخان بود رسیدهردو لشگراز یکدیگر بی‌ازآنکه به استعمال آلت قتال پردازند هرطایفه بطرف مملکت خود گریزان گشتند چهارم آنکه حیدر کوکلتاش قدم دروادی خلاف نهاده اسب جلادت درمیدان عناد بجولان درآورد وسلطان احمد میرزا بازمره ازابطال رجال دفع اورا پیش نهاد همت ساخت و عنان یکران بصوب معسکرش انعطاف داد ودرنواحی باربیلاق تلاقی فریقین روی نمود وحیدرشکست یافته میرزاسلطان احمد مظفر ومنصوربدارالملك خود معاودت فرمود ودرسنهٔ ۸۹۹ سلطان احمد میرزا وسلطان محمود خان که از سلوك میرزا عمر شیخ گورکان بغایت متضرر بودند با یکدیگر اتفاق کرده قصد استیصال نهال اقبال آن مرکز دایره سلطنت و استقبال نمودند و سلطـان محمود خـان از جـانب شمال آب خجند و سلطان احمد میرزا ازطرف جنوب آن آب بسوی اندجان توجه فرمودند درآن اثنا واقعهٔ درغایت غرابت دست دادوعقاب اجل بهوای صیدمرغ روح عمرشیخ میرزا درپرواز آمده آنحضرت درروز دوشنبه چهارم ماه مبارك رمضان سنه ۸۹۹ ازبام کبوترخانه اخسی پریده شاهباز جان نازنینش در متنزه هات بهشت برین آشیانه ساخت وسلطان احمد میرزا این خبر شنیده در تسخیر مملکت فرغانه بجدنرشد واراتیبه و خجند ومرغیان راگرفته درچهار فرسخی اندجان منزل گزید اما فتح آنولایت اورا میسر نشد چنانچه درین اوراق انشاء الله سلك تحریر خواهد یافت وباحضرت پادشاهی ظهیرالدین محمد بابر که بعدازفوت پـدر برمسند سروری نشسته بسود صـلح گونه کـرده مراجعت فرمود وبعداز قطع دو سه منزل مـزاج شریفش از نهج اعتدال بصوب اعتلال مایل شده تب محرق قـوی محرکهٔ آن بادشاه عدالت پناه را ضعیف ساخت ودراواسط شوال سال مذکور بنواحی اراتیبه در کنـار آب آقسولات شعلهٔ حیاتش بزلال اجل مقدر منطفی گردید وآنحضرت مدت چهل وچهار سال دربن دار پرملال اوقات گذرانیدو سلطان احمد میرزا بصفای اعتقاد و سلوك طریق رشدورشاد موصوف بود ودر اداء صلوةمکنونه شرایط اهتمام بتقدیم رسانیده درهیچ رقتی ازاوقات ترك نمی فرمود وهمواره مضمون آیت (اوفوا بالعقود) را مطمح نظر عالی اثر داشت و هرگز خیال ارتکاب امری که مخالف لوازم عهدوپیمان بودپیرامن خاطر عاطر نمی گذاشت واگرچه درمعارك بنفس نفیس مرتکب استعمال آلات قتال نمی گردید

اما آثار شجاعت و بهادری و پهلوانی از حرکات و سکنات آن بانی مبانی جهانبانی بظهور می‌رسید درفن تیر انداختن وقبق تاختن بر اکثر قادر اندازان زمن فایق بود و تیر گزش در اکثر اوقات برهدف مقصود رسیده خطانمی کرد و قوت دماغ آنحضرت بمثابه بود که اگر خواستی مدت یکشبانه‌روز درمجلس نشسته اقداح باده خوشگوار از کف ساقیان گلعذار در کشیدی ودر محفل بزم درغایت انسانیت بسر برده هرگز امری ناپسند از آنخسرو خردمند بظهور نرسیدی و پیوسته فحوای کلمهٔ (من صمت نجی) نصب العین ضمیر منیرش بودی ودرسخن گفتن اطناب و اکثار تجویز ننمودی وسلطان احمد میرزا در مدت حیات شش زن بحبالهٔ نکاح درآورد واورا ایزد سبحانه وتعالی هفت دختر کرامت کرد اسامی ازواج آن زیبنده تخت وتاج بدین ترتیب است که مسطور می گردد اول مهرنگار خانم بنت یونس خان دویم ترخان بیگم که نسبش بامراء ترخانی می پیوست سیم قبق بیگم کو کلتاش ترخان بیگم بود چهارم خانزاده بیگم که نسبش بخانزادگان ترمذ اتصال می یافت پنجم لطیف بیگم بنت امیراحمد حاجی ششم حبیبه سلطان بیگم برادرزادهٔ سلطان ارغون امااولاد ذکور سلطان احمدمیرزا دو نفر بودند وهردو خردسال ازعالم انتقال نمودند واز جمله دختران آن پادشاه عالیشان چهار نفر از قبق بیگم در وجود آمده بودند ویکنفر ازحبیبه سلطان بیگم وبزرگترین بنات قبق بیگم رابعه سلطان بیگم که اورا قراکوز بیگم نیزمی گفتند وقراکوز بیگم در زمان حیات سلطان احمدمیرزا بحبالهٔ نکاح سلطانمحمود خان درآمد وبعد از شهادت سلطانمحمودخان جانی بیك سلطان آنعفیفه رادرسلك ازدواج کشید دوم صالحه سلطان بیگم که اورا آق بیگم می گفتند و آق بیگم بعد ازفوت پدر بحبالهٔ نکاح پسرعم خود سلطانمسعود میرزا درآمد سیم عایشه سلطان بیگم که چندگاه درحرم پادشاه جمجاه ظهیرالدین محمدبابر بسر برد چهارم سلطان بیگم که سلطانعلی میرزا در وقت سلطنت سمرقند اورا بعقدخویش درآورد امادختر پنجم که ازحبیبه سلطان بیگم تولد نموده بود و معصومه سلطان بیگم نام‌داشت درفراش حضرت خلافت پناه ظهیرالدینمحمد بابرپادشاه راه یافت وبعد ازچندگاه دختری ازوی وجود آمد ومادرهم در آن ایام وفات یافت و دختر باسم مادر موسوم گشت

سلطان محمود میرزا ولادت با سعادتش در سنهٔ سبع وخمسین وثمانمائه روی نمود و آن حضرت ارشد اولاد امجاد سلطان سعید و برادر اعیانی سلطان احمد میرزا بود بصفت شجاعت و مردانگی موصوف و بسمت سخاوت و فرزانگی معروف وبمکارم اخلاق و محاسن اداب وتشیید اساس عدل و انصاف وانتساخ قواعدظلم واعتساف سرامد اساطین سلاطین می نمود تیغ تیزش دروقت ستیز قاطع نهال اقبال اعداء دین ودولت وسنان خونریزش درمیدان پیکار رافع لواء اولیاء ملك و ملت نیررای عالم آرایش خورشید صفت ازمشرق صواب طالع وفروغ تدبیر صوابنمایش چون ماه چهارده درشب دیجور حوادث لامع طبع پاکش دراك حقایق معانی وذهن دراکش

جامع دقایق نکته‌دانی کف باذلش کافل مصالح افاضل وغمام انعامش شامل شرایف اماثل نظم گشت ملك ازعدالتش معمور ٭ ظلم شد ازسیاستش مستور ٭ ذات او بود زیب تخت وسریر ٭ نوررایش چومهرعالم گیر کف جودش چوابر گوهر بار ٭ جوهرطبع اونکو آثار و آن شاهزادهٔ عالی گهر درروز گرفتاری پدر درضمان حمایت حضرت داور بجانب خراسان نهضت فرمود وقرین صحت وسلامت روز پنجشنبه دوم ماه مبارك رمضان سنهٔ ثلاث وسبعین وثمانمائه بدارالسلطنهٔ هراة رسیده بدارائی سپاهی ورعیت اشتغال نمود ودرروزجمعه سیم ماه مذکور درمسجد جامع آن بلدهٔ فاخره خطبه بنام حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان ومیرزا سلطان ابوسعیدومیرزاسلطان احمد ومیرزاسلطان محمود خواندند وبدان واسطه خبرواقعه جانسوز سلطان سعید بتحقیق پیوسته طوایف انام ازخواص وعوام صدای نوحه وزاری باوج فلك زنگاری رسانیدند بیت بگردید عالم زآئین خویش ٭ که آمد عجب مشکل صعب پیش وصباح شنبه چهارم کوترال قلعه اختیارالدین باغی گشت ومردم جوق جوق شعار هواداری سلطان حسین میرزا ظاهر کرده کار ازحیزتدبیر در گذشت بنابرآن دروقت استوار سلطان محمود میرزا باتفاق امیر یارمغول وامیر قنبرعلی وجمعی دیگر ازسالکان طریق یکدلی ازدروازهٔ خویش بیرون رفته روی توجه بصوب سمرقند نهادو بعدازوصول بدان بلدهٔ فردوس میرزاسلطان احمدابواب لطف ومرحمت برروی برادر بگشادو چندگاهی میان برادران طریق موافقت مسلوك بوده آخر الامر میرزاسلطانمحمود روزی ببهانه شکار ازشهر بیرون رفت و باغواء احمد مشتاق و سیدبدر وخسروشاه وبعضی دیگر ازمقربان درگاه راه حصار شادمان پیش گرفت وبعداز وصول بمقصد امیر قنبر علی که در آنوقت حاکم آنولایت بود میرزا سلطانمحمود را بسلطنت برداشت وآنحضرت درولایات ترمذ وچغانیان وحصار و ختلان وقندزوبقلان و بدخشان تاکوتل هندوکش علم سلطنت برافراشت ومیرزاسلطانمحمود درایام فرمان فرمائی چند بت سپاه بطرف کتورو جبال سیاه پوشان برد و باکفار آندیار لوازم غزا وجهاد بجای آورد لاجرم ملقب بغازی گشت وطغرای فرامین خودرا سلطان محمود غازی نوشت وآنحضرت را دراوقات سلطنت باسلطانحسین میرزامکررا جنك وصلح اتفاق افتاد چنانچه در اثناء بیان وقایع آتیه خامه‌دوزبان بتقریر آن حالات زبان خواهد گشود و چون درشوال سال هشتصدونود ونه میرزا سلطان احمددر سمرقند وفات یافت سلطانمحمود میرزا بنابراستدعاء اعاظم امرا ازحصاربسمرقند شتافت و کوکب اقبالش بدرجهٔ کمال رسیده دردارالملك حضرت صاحبقرانی قدم برمسند کامرانی نهادو باستمالت امرا وار کان دولت پرداخته ابواب عیش وعشرت برگشادو میرزا ملك محمد راکه داماد آنحضرت و پسر برادر بزرگتر سلطانسعید میرزا منوچهر بود وخیال استقلال داشت بادیگری از شاه زادگان تیموری گرفته بقتل رسانید و نسبت بمتعلقان حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله که پیوسته در ظلال حمایت ایشان فرق انسان ازحاکمان درضمان امان

بودند آغاز درشتی کرد چنانچه اثر تعدی او باولاد امجاد حضرت خواجه نیز رسید و چون سلطان محمود میرزا در ارتکاب محرمات بغایت دلیر بود و بمصاحبت پسران ساده عذار و جوانان خورشید رخسار جسارت مینمود ارکان دولتش نیز مرتکب انواع فسق و فجور می گشتند و دست ظلم و تعدی به بنین و بنات مسلمین دراز کرده بساط حرمت اهل ناموس را درمی نوشتند سمرقندیان که قرب بیست و پنج سال در ظلال عدالت سلطان احمد میرزا بفراغبال گذرانیده بودند از مشاهده امثال این امور مضطرب شده زوال آفتاب اقبال آن پادشاه با استقلال را از حضرت ذوالجلال سؤال نموده تیر دعا بهدف اجابت رسید و در ماه ربیع الآخر سنه تسعمائه سلطان محمود میرزا بعالم عقبی خرامید و آن پادشاه مظفر لوا چهل و سه سال در دار فنا اوقات گذرانید و بامر صدارت آنحضرت عالیجناب افادت پناهی عمدة العلمائی مولانا عصام الدین داود خوافی قیام مینمود و وزارت میرزا سلطان محمود در اکثر ایام سلطنت برأی صوابنمای والد مسود اوراق خواجه همام الدین محمد بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مفوض بود و میرزا سلطان محمود پنج پسر و یازده دختر داشت پسر نخست آن پادشاه کامران سلطان مسعود میرزا بود که مادرش خانزاده بیگم دختر بزرك ترمذی است دوم بایسنقر میرزا که از پشت بیگم تولد نمود سیم سلطان علی میرزا که مادرش زهره بیگی آغاست از قوم اوزبك چهارم سلطان حسین میرزا که مادرش خانزاده بیگم بود نبیره امیر بزرك مذکـور و سلطان حسین میرزا درزمان حیات پدر بجوار مغفرت حی اکبر پیوست پنجم سلطان اویس میرزا که بخان میرزا اشتهار یافت و والده خان میرزا سلطان نگار خانم **میرزا عمر شیخ** تولد آن شاه زادهٔ سعادتمند در دارالسلطنه سمرقند فی شهور سنه ۸۵٦ اتفاق افتاد و سلطان را از دیدن آن قرة العین سلطنت مسرت و سرور روی نموده ابواب جشن و سور بر گشاد و آن مولود عاقبت محمود در مهد خلافت و کامرانی و حجره عطوفت و مهربانی پرورش یافته چون بسر حد رشد و تمیز رسید به تفویض ایالت ولایت کابل و غزنین مفتخر و مباهی گردید و والد بزرگوار را وداع کرده روی براه آورد و چون منزل دره گز مرکز رایت نصرت آیتش گشت قاصدی از پایه سریر اعلی باردوی عالی رسید و فرمان واجب الاذعـان رسانید مضمون آنکه درین اوان جهة سنت ختان فرزندان عالیشان طوی و جشن بوقوع خواهد انجامید و ضمیر انور متوجه آنست که آن قرة العین سلطنت در ایام سور و بهجت درصحبت جنت رتبت باشد بناء علی هذا عمر شیخ میرزا بسده سنیه والا مراجعت فرمود و بعد از انقضا ایام نشاط و انبساط بمناسبت مشارکت اسمی بخاطر اشرف اعلی چنان خطور نمود که همچنانکه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان حکومت مملکت فرغانه را که عبارتست از اندجان و توابع آن بپسر دوم خود عمر شیخ میرزا عنایت فرموده بود لایـق آنکه ما نیز ایالت آنولایت را بعمر شیخ میرزا مفوض گردانیم و بر ینموجب فرمان جهان مطاع نفاذ یافته منصب اتابکی آن در درج کشورستانی بـامیر خدای بردی تیمور تـاش

متعلق گشت وشاه زاده صاحب سعادت همعنان دولت واقبال بمملکت فرغانه که مشتمل است بر هفت قصبهٔ معمور شتافته اخسیکت را که ظاهراً نامش در سوابق ایام اخسی سکت بوده و بنا بر تخفیف و ترخیم حالا بر اخسی قرار یافته دار الملك ساخت وچنانچه از شیوهٔ ستودهٔ نواب کامیابش متصور بود اعلام عدالت ورعیت پروری برافراخت ودرهر قصبه داروغه منصف تعیین کرد ودر اجابت ملتمسات ارباب حاجات لوازم عنایت و التفات بجای آورد بیت برحمت چارهٔ بی چارگان شد ✿ مراد خاطر آوارگان شد ومیرزا عمر شیخ گورکان بعد از انقراض ایام حیات والد جنت مکان بواسطهٔ علو همت بحاصل ولایت اندجان قناعت نتوانست نمود و پیوسته بخیال کشور ستانی متعرض مملکت سلطان احمد میرزا شده ابواب نزاع می گشود وبرین قیاس احیاناً بطرف مغولستان لشکر می کشید و مزاحم اوقات متوطنان آن دیار می گردید وبدین جهت میان آنحضرت ویونس خان غبار نقار ارتفاع می‌یافت ونایرهٔ خلاف وعناد کانون درون مغولان رامی تافت ومع ذلك چندنوبت یونس خان بملاحظه حقوق پدر فرزندی سببی میرزا عمر شیخ گورکانرا نزد خود طلبید ومراسم انسانیت مرعی داشته چندجایگاه اضافت اولکاه موروثی آنحضرت گردانید اماچون مدعاء عمر شیخ میرزا ازآن زیاده بود بزلال انعام وبخشش آتش جنك وخونریزش صفت انطفا نگرفت وآنحضرت را سه نوبت بااقارب واجانب مقابله ومقاتله سمت وقوع پذیرفت اول باوالدعالیشان حرم محترمش یونس خان در جانب شمال قصبه اندجان بکنار دریاء سیحون ودرآن معرکه باآنکه ازعمر شیخ میرزا غایت جلادت و بهادری بتقدیم رسید اما بحسب مشیت حی قدیم نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم یونس خان وزید و بعضی از لشکریان آنمهر سپهر احسان را گرفته نزدخان بردند و آنحضرت را عرق شفقت ابوت سببی درحرکت آمده طریق عطوفت ومروت مسلوك داشت ومیرزا عمر شیخ گورکانرا مشمول التفات وعنایت بولایتش بازفرستاد دیگر آنکه نوبتی جمعی کثیر ازلشکر قیامت اثر اوزبك نواحی سمرقندرا تاخته با مالی افزون از چون وچند بطرف منازل خود مراجعت کردند واینخبر بسمع آنخسرو شجاعت سیر رسیده بافوجی از شجاعان کینه کوش وبهادران جوشن پوش بتکامشی اوزبکان توجه فرمودو ازآب امرش برروی یخ گذشته بمخالفان نزدیك رسیدو آنجماعت چون گرد موکب عالی را دیدند عنان بمیدان کارزار گردانیدند و در کنار آب بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته ببادحملهٔ صرصر اثر نخل قامت بسیاری از مردان دلاور برخاك هلاك افتاد ونوك سنان ستان جان وپیکان و خدنك مرك آهنك نایره خون ازدیده ودل پهلوانان بگشاد و آخرالامر نسیم عنبر شمیم ظفر و فیروزی برشقهٔ بیرق آنمهر سپهر سروری دراهتزاز آمدواوزبکان منهزم گشته ملازمان موکب نصرت نشان تمامی اموال سمرقندیانرا باز گردانیدند وبی شایبه نقصان بصاحبانش رسانیدندسیم آنکه نوبتی میرزا سلطان احمد باسپاه باران عدد ازسمرقند بجانب فرغانه متوجه گشت و میرزاعمر شیخ نیز بالشکر بعزم ستیز برادر را استقبال فرموده در قریهٔ خواص که در میان

شاهرخیه واوراتیبه واقع است تلاقی فریقین روی نمود و بعد از انگیختن غبار جنك وشین ماهیچه توق میرزا سلطان احمد باکوکب سعادت اثر ظفر مقارنه اتفاق افتاد و میرزا عمر شیخ گورکان عنان مراجعت بدارالملك خویش انعطاف داد **بیت** چنین است آئین گردون سپهر ✿ گهی کینه ورزد بکس گاه مهر و بر وجهی که سابقاً مذکور گشت طایر روح پرفتوح عمر شیخ میرزا بواسطه سقوط از بام کبوتر خانه حسنی در روز دوشنبه چهارم ماه رمضان سنه ۸۹۹ بجانب ریاض جنت پرواز نمود و مدت عمر عزیزش سی و نه سال بود و از آن حضرت سه پسر عالی گهر و پنج دختر نیك اختر یادگار ماندا ما از پسران بزرگتر پادشاه بحر و بر ظهیرالدین محمد بابر غازیست که از قتلق نگار خانم بنت یونس خان تولد نمود دوم معزالدین جهانگیر میرزا که دو سال از پادشاه باستقلال خوردتر بود و مادرش در سلك بنات بعضی از امراء تومان مغولستان انتظام داشت فاطمه سلطان نام سیم سلطان ناصر میرزا که والده اش از اندجان بود مسمات بامید و دختر بزرگتر میرزا عمر شیخ خانزاده بیگم است که همشیره اعیانی حضرت کشورستانی محمد بابر پادشاه است دختر دوم مهربانو بیگم بود که از والده سلطان ناصر میرزا تولد نمود سیم شهربانو بیگم که او نیز همشیره اعیانی سلطان ناصر میرزا است چهارم یادگار سلطان بیگم که مادرش قونجی بود آغا سلطان نام پنجم رقیه سلطان بیگم و این دو دختر بعد از فوت عمر شیخ میرزا تولد نمودند و میرزا عمر شیخ بعد از آنچه مذکور شد و منکوحه و یك سریت داشت از جمله زوجات یك زوجه الوس آغا بنت خواجه بیك بود و دیگری قراگوز بیگم که دعوی فرزندی میرزا منوچهر میکرد و قمانون سلطان بود از نسل مغولان (وعلی الله الاعتماد والتکلان) **میرزا الغ بیك گورکان** در زمان حیات والد نامدار خویش بسلطنت مملکت کابل و غزنین و توابع و لواحق آن مفتخر و سر افراز بود و ایام دولتش امتداد یافته مدتی مدید در کمال عدالت و رعیت پروری در آنولایت بایالت مشغولی نمود و چون سنین تاریخ هجری از نهصد در گذشت آنخسرو نصفت آئین متوجه ریاض جنت گشت و پسرش میرزا عبدالرزاق بجای پدر نشست اما بسبب صغر سن و اختلاف آرای امرا و ارکان دولت از عهده ضبط آنولایت بیرون نتوانست آمد و میرزا مقیم ولد شجاع الدین امیر ذوالنون ارغون از قندهار لشگر بسر کابل کشید و شاه زاده را گریزانیده روزی چند آنبلده را جولانگاه خویش گردانید و بالاخره حضرت سلطنت پناهی ظهیرالدین والخلافة محمد بابر میرزا ولد میرزا عمر شیخ بهادر خان بن سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید هم عنان اقبال و تایید بجانب کابل شتافت و آنخطه را بصلح از میرزا مقیم گرفته پرتو انوار معدلتش بر اطراف ولایات سلطان محمود غزنوی تافت **بیت** ملك محمود غزنوی نبوی ✿ شد ز عدلش چو یثرب نبوی و تا غایت که تاریخ هجری باواخر ماه مبارك رمضان سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آنخسرو معدلت آئین در آنمملکت بر مسند دولت و استقلال تمکن دارد و از غایت خیراندیشی نسبت بخدام درگاه سلاطین پناه شاهی

لوازم اخلاص ودولتخواهی بجای می‌آرد چنانچه میرزا معزالدین جهانگیر و سلطان ناصر میرزا که پیوسته تابع برادر کلانتر بودند

میرزا سلطانمحمد و میرزا شاه‌رخ در روز ویرانی حضرت سلطانی بدست ملازمان امیرحسن‌بیك گرفتار شدندو مدتی‌مدید در بعضی ازقلاع آذربایجان محبوس بوده عاقبت نجات یافتند امابدحال وپریشان روزگار اوقات می گذرانیدند ودر شهور سنهٔ تسع وتسعین وثمانمائه میرزاشاه‌رخ عازم دارالسلطنه هراة گشته چون بولایت‌ساری بجوار مغفرت حضرت باری‌منتقل گردید وسلطانحسین میرزا باستقبال اوکس فرستاد تا نعش‌اورا بهراة آورد بآیین‌سلاطین بمدرسه مهدعلیا گوهرشاد آغابردند وبطریقهٔ‌سنت بخاك سپردند ومیرزا سلطانمحمد بعداز مفارقت برادر همدران مملکت می‌بود تاوقتی که‌ازعالم انتقال فرمود

میرزا ابابکر اشجع اولاد سلطانسعید بودو درزمان حیات پدردرمملکت بدخشان بامرفرمانفرمائی قیام‌می‌نمود وبعداز شهادت‌آنحضرت نخست نسبت‌بمیرزا سلطانحسین طریق مخالفت مسلوك داشت وبالاخره لوای مخالفت برافراشت چندگاه لوازم ستیز وگریز بتقدیم رسانیدو دراواخر رجب‌سنه اربع وثمانین وثمانمائه درحدود استرآباد گرفتار گشته دست سیاست بساط حیاتش‌درنوردید تفصیل اینحکایت درضمن وقایع‌ایام دولت سلطان‌حسین میرزا مرقوم کلك‌بلاغت انتما خواهد گشت

میرزا سلطانمراد درزمان ایالت پدر درولایت گرمسیروقندهار قدم‌بر مسند حکومت نهاد وامیر نظام‌الدین احمدبرلاس که‌صاحب اختیار آنمملکت بود درخدمت شاهزاده کمربسته ابواب عبودیت واخلاص برگشاد ودرآن اوانکه میرزاسلطان ابوسعیدبولایت آذربایجان درآمد حکم همایون نفاذیافت که‌میرزا سلطانمراد متوجه کرمانگردد وشاه‌زاده بدانجانب نهضت فرموده دراثناءراه خبرواقعهٔ هایلهٔ پدرشنید و آهی سرد کشیده‌عنان بصوب گرم‌سیر بازگردانید ودرکنار آب هیرمند یوسف ترخان باغی‌شده بعضی‌ازاحمال‌واثقال‌میرزا سلطانمراد رابباد‌غارت وتاراج‌برد‌ادلاجرم‌شاهزاده بهراةرفته روزی‌چنددر ملازمت معزالسلطنه والخلافه سلطان حسین‌میرزا قیام‌نمود بعد ازآن‌سلطان‌عالیشان‌اورا بماوراء النهر نزدبرادران‌فرستاد ومیرزاسلطان مراد ازاخوان بی‌شفقتی فهم کرده باردیگر روی‌بخراسان‌آورد ومیرزا سلطان حسین شاه‌زاده رادر صفر سنهٔ ثمانین وثمانمائه بقلعه تیره تو فرستادع دیگر خبری ازو بمردم نرسید .

میرزا سلطان خلیل دروقتی که‌سلطان سعیدعزیمت آذربایجان فرمود دربلده هراةقایم مقام پدربود وچون آن بلده در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر میرزا سلطان حسین درآمد اورا بسمرقند فرستاد وشاه‌زاده درآنولایت خروج کرده بر دست یکی از امراء سلطان احمد میرزا بقتل رسید

میرزا سلطان ولد بموجب فرمان‌پدر درمیان امراء ارلات اوقات‌میگذرانید و

بعد از واقعه سلطان سعید باندك زمانی شربت ناخوشگوار هلاك چشید

میرزا سلطان عمر درزمان شهادت پدر درولایت سمرقند بود وچون چند گاه از آن قضیه در گذشت میرزا سلطان احمد ازحرکات وسکنات برادر آثار مخالفت تفرس نموده باخراجش حکم فرمود وشاهزاده بمیرزا ابابکر پیوسته درمحلی که میرزا ابابکر درنواحی مرو از دست برد سپاه پادشاه عالیجاه سلطان حسین میرزا شکست یافت میرزا سلطان عمر بحدود نساوابیورد افتاد و درآن ولایت یکی ازامرا اورا گرفته بهراة فرستاد و سلطان حسین میرزا شاهزاده رانخست در قلعه اختیار الدین محبوس کرده دررجب سنه ۸۸۳ بقلعه تیره توارسال داشت ع دیگر خبری ازو نیامد

ذکر بعضی ازاعاظم سادات ومشایخ وعلما که معاصر بودند

باسلطان سعید مغفرت انتما

در زمان فرخنده نشان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بسیاری از این طایفه عالیشان در ولایات ماوراء النهر و خراسان توطن داشتند و اعلام دین داری و رایات پرهیز کاری می افراشتند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویلست لاجرم بر بیان شمهٔ از حال زمرهٔ ازمشاهیر اختصار کرده خواهدشد ومن الله الاعانته والتوفیق

مولانافتح الله تبریزی در صنوف علوم محسوس ومنقول ماهر بود ومدتی مدید درملازمت سلطان سعید بلوازم منصب صدارت قیام می نمود باوجود اشتغال بآن شغل گاهی بمراسم درس وافاده می پرداخت وطالب علمانرا از نتایج طبع نقاد خویش محظوظ وبهرور می ساخت ودرسنهٔ سبع وستین وثمانمائه که سلطان سعید همت بر فتح شاهرخیه گماشته علم عزیمت بدانصوب افراشت مولانا فتح الله را به بستن خنچه ولایت هراة رود بازداشت ومولانا کماینبغی آن مهم را فیصل داده بدارالسلطنه هراة شتافت ودرسیم ماه ربیع الآخر سنه مذکور وفات یافت .

مولانامحمد جامی برادر افضل الانامی مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی بودو نزد بعضی ازعلماء آن زمان درمطالعه ازعلوم بر آنجناب فایق می نمود ومع ذلك درغایت تواضع و کسر نفس اوقات می گذرانید و گاهی بنظم اشعار آبدار مشغول می گردید وفاتش درسنهٔ اتفاق افتاد جناب افضل الانامی مرثیهٔ درغایت بلاغت درسلك نظم انتظام داده دوبیت از آن اینست **نظم** من بودم ازجهان و گرامی برادری ☆ درسلك اهل فضل گرانمایه گوهری زانسان برادری که دراطوار علم وفضل ☆ چون او نزاد مادرایام دیگری

مولانا شریف الدین عبدالقهار حاوی علوم معقول ومشروع وجامع اصول و فروع بود ودرنظم اشعار ازسایر بلغاء روزگار درمیدان تفوق قصب السبق می ربود و آنجناب درفن انشا وعلم سیاق نیزمهارت داشت و گاهی همت بر ترتیب اکسیر و تنسیق

اسباب کیمیا می گماشت وبشرف گذاردن حج‌السلام و طواف روضه مقدسه خیرالانام علیه‌الصلوة والسلام مشرف ومعزز گشته بودودررجب سنه ۸۶۹ دربلده فاخره هراةاز عالم رحلت نمود چنانچه برادر خورد ترش کمال‌الدین عبدالرزاق درمسطلع سعدین نوشته کلام افسوس از شریف دین از تاریخ‌سال وفاتش خبردادودفنش در مزار شیخ بهاءالدین عمراتفاق افتاد

مولانا معین‌الدین تونی ازاکابرعلماء زمان سلطان سعید بمزید علم و دانش امتیاز تمام داشت وهمواره اعلام افاده ونشرعلوم دینیه مـی‌افراشت وجمعی کثیرازطلبه ملازمت درس آنجناب مـی نـمودند و از مآثر طبع شریفش محظوظو بـبهرود مـی‌بودند وفـاتش در شهـور سنهٔ واقـع گشت و دفنش در مـزار چهـل گـزی بوقوع پیوست .

شیخ صدرالدین رواسی ازخلفا شیخ‌زین‌الدین خوافی حاوی علوم ظاهری‌و جامع فنون باطنی بود ودراوایل‌حال‌چندین سال‌درمدینه طیبه‌اوقات گذرانید ودرولایت مصر وشام اربعینات برآورد وچون ازعربستان مراجعت‌نمود درولایت اسفراین که منشاء ومولدش بود ساکن‌شدوبارشاد مشغول‌گشت ودرزمان سلطان سعید ازاسفراین بدرالسلطنه هراة خرامیده رحل‌اقامت‌انداخت‌وآن پادشاه‌صاحب تائید آن‌جناب‌رامنظور نظر عاطفت واحسان ساخت‌وفاتش درعاشرماه‌رمضان‌سنه‌احدی وسبعین وثمانمائه اتفاق افتاد وسلطان سعیدمشایعة‌جنازه فرموده براونماز گذارد وپسرش شیخ قطب‌الدین‌محمد رضارا عزا رسانیدوشیخ قطب‌الدین والد مرحوم خودرا بجـوین برده درخانه‌قاهی که ساخته او بودمدفون گردانید .

مولانا جلال الدین لطف‌الله از اصناف علوم بهروربود و سالها درمملکت بخارا بلوازم منصب قضا قیام می نمودوفاتش‌دربیستم‌ذیحجه سنه‌احدی وسبعین‌وثمانمائه‌در دار السلطنه هراة اتفاق‌افتادواولادعظامش شرف جهان مولانا جمال‌الدین عبدالرحیم صدر وجناب امارت مآب امیر نظام‌الدین‌عبدالوهاب‌بمراسم تعزیت داری اقدام فرمودند وسلطان سعید بمجلس عزا تشریف برد وایشان را پرسش‌نموده‌خلع‌فاخره پوشانید و نعش مـولانـا لطـف الله را از هـراة بـبخارا نـقل کـردند و در موضعی مناسب بخاك سپردند .

شیخ کمال‌تربتی سرآمد ظرفا وخوش طبعان ولایات خراسان بود و ازفن‌شعرو معما و قوفی تمام داشت ودراواخر اوقات‌حیات سفرحجاز اختیارکرده بگذاردن حج‌السلام وطواف روضه منوره رسول‌علیه‌السلام فایز شد وچون ازآن‌سفر مراجعت نمود وبقصبه‌تربت که‌مولدش‌بودرسیدوفات‌یافت .

سید کمال کچکولی درشعر بمرتبه مهارت داشت که بقول مشهور صد هزار بیت برصحیفه روزگارنگاشت واورا قصیده‌ایست که دوازده‌بیت مصنوع‌ازابیات آن استخراج

میتوان نمود و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم خجسته رقم گردانیده که از بدایع اشعار سید کمال آنچه مشاهده من شده آنست که در مرثیهٔ خواجه ابو نصر پارسا قصیدهٔ درسلك نظم کشید که چند بیت آن قصیده ازین قبیل بود که از هر مصرع آن تاریخ فوت خواجه مستفاد می‌شد وچند بیت بتمام از آن تاریخ خبر می‌داد وچند بیتی دیگر آن صنعت داشت که از هر بیتی سه چهار تاریخ بیرون می‌آمد واصلا درمعانی ابیات آن قصیده خللی واقع نبود واین مطلع ازجمله منظومات سید کمال است **بیت** ای روشنی از نور رخت دیدهٔ جان را ☆ برخاك نشانده قدتو سرو روان را و سید کمال دربلخ ساکن می‌بود وهمدران ولایت ازعالم انتقال نمود:

مولانا فاضل در سلك افاضل علماء سمرقند منتظم بود وبرشرح شمسیه حاشیه تصنیف فرمود.

خواجه مؤید دیوانه درسلك اولاد عظام شیخ واجب الاحترام افتخار اهل سلوك وسیر سلطان ابوسعید ابوالخیر انتظام داشت وبواسطه نشئه جنون پیوسته نقش سلطنت بقلم خیال برصحیفه ضمیر می‌نگاشت ونزد خویشان ومریدان اینمعنی را ظاهر ساخته ولایات خراسان را برایشان بخش می‌کرد ودر آن اوقات که میان خسرو منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا ومیرزا سلطان ابوسعید مخالفت بوقوع انجامید اینمطلع بنظم آورد **بیت** چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو ☆ که جهانرا بدهد روشنئی ازسر نو واین معانی بعرض سلطان رسید فرمود تابطریقهٔ نهانی خواجه راشهید گردانیدند

خواجه موید مهنه بعلوم ظاهری وباطنی موصوف بودواز سایر اولاد سلطان ابوسعید ابوالخیر بمزید فضل وکمال ممتاز ومستثنی مینمود وهمواره بوعظ وارشاد فرق عباد مشغولی میکرد وسلطان سعید نسبت بآنجناب شرایط تعظیم واحترام بجای می‌آورد وانتقال خواجه مؤید درشهور سنه اتفاق افتاد واز منظوماتش مطلعی بخاطر بود خامه بتقریر آن زبان گشاد **بیت** ازمه رویتو آئینه جان ساخته‌اند ☆ واندر آن آینه جانرا نگران ساخته‌اند **خواجه یوسف برهان** درسلك اولاد شیخ الاسلام احمد جام منتظم بود ودرطریق فقر وتجرد سلوك مینمود ازفن موسیقی وقوفی تمام داشت وگاهی نقش تألیف ونظم اشعار بر لوح خاطر مینگاشت ازمصنفاتش ترسلی مشتمل بر منشات اکابر سلف درمیان مردم مشهور است واز اشعار آبدارش این بیت درمجالس النفایس مسطور **بیت** رسید موسم شادی وذوق وعیش وطرب ☆ اگر گدا بمراد دلی رسد چه عجب

خواجه مولانا سمرقندی ولدارشد خواجه عصام الدین بودومانند پدر خویش سالها بامر شیخ الاسلامی ماوراء النهر مشغولی مینمود از کسب علوم بهرهٔ تمام داشت و در فیصل مهمات شرعیه نقش امانت و دیانت برسجل خواطر مینگاشت چون آنجناب درهوا داری سالك طریق سرافرازی میرزا عبدالله شیرازی مبالغه تمام میفرمود ودر وقتی که سلطان سعید برمملکت سمرقند استیلا یافت متوهم شده عنان عزیمت بصوب خراسان تاخت

ومیرزا ابوالقاسم بابر تعظیم وتکریم خواجه مولانا قیام نموده ابواب لطف وانعام بر روی روزگارش بر گشاد و بعدازچند سال آنجناب در بلدهٔ هـراة معزز و محترم اوقات گذرانید بنابر استدعاء سلطان سعید عنان مراجعت بوطن اصلی انعطاف داد ودر اواخر اوقات حیات کرت دیگر بدارالسلطنه هراة آمده روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ست وسبعین وثمانماء درمدرسهٔ امیرچقماق شامی وفات یافت **سید برهان الدین** خاوندشاه نسب شریف آنحضرت بچارواسطه بخاوند سیداجل بخاری که در سلك اعاظم سادات ماوراء النهر انتظام داشت اتصال میباید وسلسلهٔ آبا واجداد سیداجل بزیدبن امام زین العابدبن علیهما السلام منتهی میگردد وپدر عالی گهرامیر خاوند شاه کمال الدین محمود نام داشت وچون سیدمحمود برياض رضوان انتقال نمود سیدخاوند شاه در صغر سن بود و بواسطهٔ نوایب روزگار ازوطن مألوف سفر کرده در قبة السلام بلخ روی بتحصیل علوم واکتساب فنون محسوس ومفهوم آورده وباندك زمانی درسلك اعاظم دانشمند زمان انتظام یافته بسلوك راه آخرت مشغول گشت وازبلخ سفر فرموده خود را بصحبت مشایخ عظام هراة رسانید وشیخ بهاء الدین عمر نسبت بآنحضرت محبت بینهایت داشت چنانچه درحین مرض وصیت فرمود که امیر خاوند شاه برمن نماز گذارد وهمدران ایام روزی آنحضرت را مخاطب ساخته گفت که سید میخواستیم که باهم باشیم اما سلطان احمد خضرویه گریبان شما را گرفته بجانب خود کشید و آنجناب بعد از فوت شیخ بهاء الدین عمر از هراة ببلخ مراجعت فرمود ودرسنهٔ وفات یافت ودر پیش روی سلطان احمد خضرویه مدفون شد واز آنحضرت سه پسر ماند امیرخواند محمد که والد بزرگوار والدهٔ مسوداوراقست وسید نظام الدین سلطان احمد که سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا منصب صدارت داشت وسید نعمة الله که مجذوب متولد شده بود وازوی خوارق عادات ظهور مینمود

شیخ نورالدین محمد ولدامجد شیخ بهاء الدین عمر بود وسلطان سعید در تعظیم آنجناب مبالغه بسیار میفرمود وفاتش درصبح جمعه بیست وسیم ماه رمضان سنه ثمان وسبعین وثمانمائه روی نمود وخالش شیخ جلال الدین محمود شاه بروی نماز گذارد ودرحظیره والد خود مدفون شد

قاضی قطب الدین احمد بن مولانا نورالدین محمد بن قاضی جلال الدین محمود الامامی مرجع اکابر خراسان وملاذ علماء اقطار جهان بود وازاواخر زمان دولت خاقان سعید میرزا شاهرخ تااوان سلطنت خسرو منصور سلطان حسین میرزا دردارالسلطنه هراة بلوازم امر قضا اشتغال داشت ودرفیصل قضایاء برایا بدستور آبا واجداد بزرگوار خویش درطریق امانت ودیانت سلوك مینمود ومع ذلك بامردرس وفتوی ونشر علوم دینیه میپرداخت وهمواره طلبه را از فواید ذهن وقاد ومآثر طبع نقاد مستفید وبهرور میساخت وفاتش درغره شوال سنه ثمان وسبعین وثمانمائه بحظیره والدهٔ سلطان حسین میرزا در محل طعام خوردن بعلت فجاه اتفاق افتاد ودرمزار علامهٔ رازی مدفون گشت.

مولانا قطب الدین یحیی ولد مولانا شمس‌الدین محمد بن‌مولانا سعیدالدین مسعود التفتازانی بود و از اواخر زمان اقبال خاقــان ستوده خصال شاهرخ میــرزا تا اوان استقلال خسرو حمیــده افعال سلطـــان حسین میــرزا بلـــوازم منصب شیخ الاسلامی مشغولی مینمود از علوم دینیه بهرهٔ تمام داشت و همواره نقش افاده بر لوح خواطرطلبه می‌نگاشت قضایاءشرعیه رادرکمال دیانت بفیصل می‌رسانیدو هرگز خیال مداهنه وملاحظه برضمیر منیر نمی‌گذرانید وفاتش درروز دوشنبه بیست‌وچهارم ذیحجه سنهٔ‌سبع‌وثمانین وثمانمائه اتفاق افتاد ودرمزار فایض‌الانوار مقرب حضرت باری‌خواجه عبدالله انصاری‌مدفون شد

سیدصدرالدین ابراهیم قمی ازجملهٔ‌اعاظم سادات‌صاحب سعادت‌بود وهمواره باسلطانسعید میرزا سلطان ابوسعید مصاحبت می نمود گـــوینددر روزی که سلطانسعید بقتل میرزا سنجرفرمان دادسیدابراهیم درپایهٔ سریر سلطنت‌مصیر سر برهنه کرده‌خون آنپادشاه‌را طلبید وسلطان بانک‌بر آنجناب‌زده آن التماس‌را بسمع قبول‌نشنید و روز دیگردر خلوتی سیدرا طلب‌نمودم زبان‌عذرخواهی بر گشادوگفت میرزاسنجر لشگرجمع کرده باتفاق جمعی‌دیگر ازمخالفان متوجه استیصال نهال اقبال‌مابود وچون ایزدتعالی اورا درقبضهٔ اقتدارما گرفتار ساخت اطلاقش سبب‌فتنه وفساد می نمود بنابر آن دیروز درخواست شمارا بسمع‌رضا نشنودم سیدابراهیم بنابر آزاری که درخاطر داشت جواب داد که موجب کشتن میرزاسنجر بوضوح پیوست امانمی دانم که آن پیرزال فقــیره یعنی گوهرشادآغا چه‌گناه کرده‌بود که در ماه مبارك رمضان اورا بقتل‌رسانیدند سلطان سعیداز شنیدن اینسخن کنایت آمیز متغیر ومتأثر گشته ازمجلس بــرخواست انتقال سید ابراهیم‌بجنات نعیم دراوائل‌دولت خسرو منصور سلطانحسین میرزا روی‌نمود .

مولانا شمس‌الدین علی‌الفارسی اعلم فضلاء زمان وانضل علماء دوران بود سلطانسعید نسبت بآنجناب التفات وعنایت بسیار می فرمود وچون نسبش بمؤلف کشف کشاف‌میرسید بصاحب کشف مشهور گردید سالها دربلدهٔ هراة درمدرسهٔ شریفهٔ غیاثیه بدرس وافاده اشتغال داشت‌و نقوش دقایق‌طبع نقاد ذهن‌وقادرا بر صحایف ضمایرطالبهٔ علوم می‌نگاشت وبعد ازفوت سلطانسعید وطلوع آفتاب دولت سلطانحسین میرزاجناب مولوی چندگاهی بنوشتن تاریخ‌وقایع آنحضرت مشغولی کرد وبالاخره ازخدام‌بارگاه سلطنت رنجیده بحصار شادمان شتافت وبرتــو انوار عواطف میرزاسلطانمحمود بــر وجنات احـــوالش تــافت‌و هم‌درآن ولایت ساکن بود تــاآن زمان‌که از جهان گذران رحلت نمود .

مولانا عصام‌الدین داود خوافی درعلم‌وکمال یگانهٔ‌زمانه بود ومدتــی در دارالسلطنهٔ هراة بلوازم افاده قیام می‌فرمود وبنابر آنکه بفصاحت‌بیــان وطلاقت‌لسان اتصاف داشت‌و مسائل دقیقه‌را بعبارتی قریب‌الفهم برصحیفهٔ ضمیر طلبه مــی نگاشت در

مجلس درس آنجناب ازدحام تمام بوقوع انجامید واینمعنی موجب رشك وحسد سایر علماء خراسان گردید درآن اثنا سلطان سعید ازمولانا کمال الدین شیخ حسین پرسید که ازدانشمندان خراسان سزاوار تعلیم سلطان محمود میرزا کیست جناب مولوی جواب داد که مولانا داود و میرزا سلطان ابوسعید مولانا داودرا باستادی قرةالعین سلطنت نامزد نمود و هرچند جناب افادت مآب ازتکفل آن امر ابا نمود بجائی نرسید لاجرم بناکام سلوك طریق ملازمت اختیار کرده بعالی منصب صدارت منصوب شد وتاآخر ایام حیات در خدمت سلطان محمود میرزا می بود وفاتش درسنهٔ بولایت حصار شادمان روی نمود ازمؤلفاتش حاشیهٔ شرح شمسیه درمیان طلبه مشهوراست .

مولانا قطب الدین النسفی درعلم طبابت ازاکثر اطباء زمان مهارت بیشتر داشت ودرسلك خواص بارگاه سلطان سعید منتظم بوده علم تقرب می افراشت مدتی بلوازم شغل مهرداری قیام می نمود وجهة مهر کردن فرامین مطاعه هر صباح پیش ازاکثر ارکان دولت باآنحضرت ملاقات می فرمود بعداز شهادت آنخسرو صاحب سعادت چندگاه درحبس امیر حسن بیك اوقات گذرانید وچون ازآنقید نجات یافت بروم رفته ملحوظ عین عنایت سلطان محمد رومی گردید ومدتی درآستان قیصر در دولت واقبال بسر برد وچون متقاضی اجل دررسید نقدحیات بقابض ارواح سپرد

مولانا لطفی بلطف طبع وحسن خلق از سایر شعراء سخن آرا ممتاز ومتثنی بود و بزبان ترکی و فارسی اشعار دلفریب نظم می نمود درمجالس النفایس مذکوراست که مولانا لطفی درسن نودو نه سالگی قصیدهٔ ردیف آفتاب درسلك نظم کشید وشعراء زمان تتبع آنقصیده نموده هیچکدام ازعهده جواب مطلعش بیرون نتوانستند آمد وآنمطلع اینست **بیت** ای ززلف شب مثالت سایه پرور آفتاب ✿ شام زلفت را بجای ماه در بر آفتاب و مولانا لطفی دراواخر ایام زندگانی اینمطلع را که **بیت** گر کار دل عاشق باکافر چین افتد به زانکه بید خوئی بیمهر چنین افتد منظوم ساخته نزد حضرت حقایق پناهی افضل الانامی نورالدین عبدالرحمن الجامی بردو التماس نمود که آنرا غزل ساخته دردیوان خوددرج نمایند وآنجناب این ملتمس را مبذول داشت ومولانا لطفی در جوانی نخست بتحصیل علوم قیام نمود و بعداز آن روی بسلوك طریق در ویشان آوردو درآن روش ثابت قدم میبود تا وقتی که ازعالم رحلت نمود

مولانا شمس الدینمحمد بخاری بمولانا محمد معمائی مشهور بود وسال ها درغایت اختیار صدارت میرزا بابر می نمود ودرملازمت میرزا سلطان ابوسعید نیز اعتبار تمام داشت و پیوسته الفاظ هزل آمیز وسخنان فرح انگیز برلوح خاطر می نگاشت ودر وقتیکه میرزا ابوالقاسم بابر در شیراز بودبرسرمزار خواجه حافظ گنبدی عمارت فرمود ویکی از ظرفاء شیراز بر دیوار آنخانه نوشت که **بیت** اگرچه جملهٔ اوقاف شهر غارت کرد ✿ خداش خیر دهاد آنکه این عمارت کرد ودرروزیکه خدمت صدارت مآبی میرزا

بابررا بآن منزل برده ضیافت می کرد چشم پادشاه بر آن نوشته افتاده بامولانا مطایبه بسیار فرمودو در آن اوان که سلطان سعید بولایت آذربایجان وعراق درآمد مولانا محمد را جهة تبلیغ رسالت نزدحاکم شیراز که دم ازمخالفت میزد ارسال داشت و در اثناء راه جمعی از سپاه ترکمان اورا گرفته نزد امیرحسن بیك بردند وپادشاه بنابر شفاعت مولانا صدرالدینمحمد طبیب خون مولوی‌را بخشیده اورا مقیدنگاهمی داشت تا زمانیکه خاطرازممر میرزاسلطان‌ابوسعید فارغ گردانید آنگاه شرف اجازت ارزانی فرمودو مولانا محمدبهراة آمدو بامقرب حضرت سلطانی امیر نظام‌الدین‌علیشیر وسایر ارکان دولت خسرومنصور سلطان حسین میرزا آغاز مصاحبت کرد ودر اواخر اوقات حیات مصحوب‌محمد سلطانمیرزا که‌خواهرزاده‌خسرومنصوربود و بکیچیك میرزا اشتهار داشت بحجاز رفتو بشرف گذاردن‌حج اسلام فایزشده دروقت مراجعت بجوار مغفرت حضرت ایزدی پیوست .

مولانا عبدالحی منشی درخط‌تعلیق سرآمدخوش‌نویسان‌متقدمین ومتاخرین بودو درزمان سلطانسعید مدتی مدید صاحب دیوان انشابود وبنوشتن مناشیرمطاعه قیام می‌نمود وبعداز واقعهٔ قراباغ منظورنظر تربیت امیرحسن بیك شده تاآخر حیات در ملازمت سلاطین آق‌قویلوق بهمان منصب اشتغال داشت و همواره رایت نیابت و تقرب می‌افراشت

مولانا کمال‌الدین شیخ‌حسین اشتهار آن‌افتخار علماء عظیم المقدار بکمال علم‌و دانش‌دراقطار امصار بمرتبه‌ایست که‌احتیاج بشرح‌وبیان‌نداردو اعتبار آن‌استظهار فضلاء بلاغت‌دثار درزمان سلطانسعید بمثابه‌بود که قلم‌دوزبان تبیین آنراکماینبغی‌محال می‌شماردودرآن ایام خجسته‌آغاز فرخنده‌انجام منصب‌احتساب ومنع‌وزجر اصحاب‌فسق وفجور من‌حیث‌الاستقلال‌تعلق بآنجناب‌داشت ودرتمشیت آن‌امر بروجهی آثاراقتدارظاهر ساخته‌بود که هیچکس ازاعیان‌روزگار خیال ارتکاب شراب‌در حواشی‌ضمیر نمی گذاشت وسلطانسعیددر سایرامور شرعیه‌پیوسته بامولانا کمال‌الدین‌شیخ حسین‌مشورت می نمود ودر اکثراحوال ازسخن وصوابدید آن‌قدوهٔ اهل کمال تجاوز نمی‌فرمودو جناب مولوی برحسب فرمان واجب الاذعان دایم‌الاوقات همت براستکشاف حالات صناع ومحترفات می گماشت وامیر تومان دارالسلطنه هرابرا دراستخلاص مقرریات جماعات وحواله اخراجات مطلق‌العنان نمی گذاشت‌بلکه مقرر کرده بود که مادام که بروات بثبت‌آنجناب نرسد هیچکس ازبازاریان فلسی بکسی ندهد واین‌قاعده تاآخر ایام‌حیات سلطانسعید استمراریافت‌وایضاً مولاناشیخ حسین‌درزمان دولت‌ابوالغازی‌سلطانحسین‌میرزاچندگاه محتسب‌بوده میرزاکیچیك جهة‌تلمذ بدرس آنجناب می‌شتافت امابدستور پیشتر اختیار و اعتبار نداشت در شهور سنهٔ ثمان وثمانین و ثمانمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت .

خواجه ناصرالدین عبیدالله ازتمامی مشایخ ترکستان و اکابر ماوراءالنهر بمزید جاه و جلال وافزونی اتباع و اموال ممتاز ومستثنی بودو درجوانی ازمولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام‌الدین خاموش ارشادیافته بسلوك مشغولی نمود باندك‌زمانی پرتو انوارعنایت الهی باطن فرخنده میامنش را باشعهٔ فیوضات نامتناهی روشن ساخته چراغ ولایت برافراخت وبهدایت سرگشتگان بادیه غوایت پرداخته خرمن ارباب بدعت را بسه شعشعهٔ لوامع شریعت بسوخت عتبه کعبه مرتبه‌اش ملاذسالکان مسالك دین‌پروری گشت وآستان کرامت آشیانش ناهج مناهج سروری شدسلاطین زمان و خواقین نافذفرمان ازبدایت بلادترکستان تانهایت‌امصارعراق‌وآذربایجان نسبت بدانجانب ارادت‌و اخلاص تمام داشتند وهر سخنی که ازوی می‌شنودند مانند درّمکنون زیب گوش هوش ساخته غلاف رای صوابنمایش رامحال می‌پنداشتند بتخصص سلطانسعید میرزا سلطان ابوسعید که‌در تمشیت امور ملك‌وملت‌پیوسته باحضرت خواجه‌مشورت‌می کرد وازغایت‌نیازمندی گاهی پیاده برابراسبش رفته لوازم کمال ارادت بجای می آورد اولاد امجاد آنحضرت نیزاقتداء بسنت پدربزرگوار خود نموده ازجاده متابعت حضرت خواجه تجاوز جایز نمی‌داشتندو پیوسته‌همم عالیه‌برعظم شان وسمومکانش می گماشتند حکایت مشهوراست‌و برالسنه وافواه ثقاة مذکورکه نوبتی عمرشیخ میرزا و سلطانمحمود میرزا بایکدیگر اتفاق نموده لشگر بسمرقند کشیدند وسلطان احمدمیرزا ازشهر بیرون رفته مقابله و مقاتلهٔ برادران‌را پیش‌نهاد همت ساخت‌و درروزیکه هردوسپاه دربرابر یکدیگر صف قتال بیاراستند ناگاه‌خبررسید که خواجه‌ناصرالدین عبیدالله بدانمعرکه تشریف میاورند وآنسه‌پادشاه جهة حرمت آنحضرت عنانکشیده داشته‌دست باستعمال آلات قتال‌نبردندتا معلوم شودکه سبب‌آمدن خواجه چیست وهمان لحظه‌خواجه عبیدالله‌بدانجا رسیده بزلال موعظه و نصیحت نایرهٔقتال‌وجدال‌راانطفاء دادوهرسه پادشاه‌را بصلح‌وصفا راضی ساخته فرمودتادرمیدان‌شامیانه برافراشتند ومیرزاسلطان‌احمدومیرزاسلطان‌محمود ومیرزاعمر شیخ ازصفوف لشکرخویش جدا شده بدان‌جا رفتند وبریك زبلوچه نشسته در حضور خواجه عهد و پیمان‌درمیان‌آوردند که‌من‌بعدبایکدیگر درمقام وفاق بوده پیرامن نفاق نگردند آنگاه هریك بسپاه خودپیوسته بولایات خویش رفتند وتاآخر ایام حیات بر جاده موافقت ثابت بودند وفات حضرت خواجه‌عبیدالله‌درسمرقندفی‌شهورسنهٔ ست‌وتسعین وثمانمائه دست داد وبعد ازفوتش باندك‌زمانی‌جمعیت‌مردم‌ماوراءالنهر به پریشانی تبدیل یافته صنوف محنت وبیسامانی روی بدیشان نهد مقرب حضرت سلطانی امیرنظام‌الدین علیشیر درتاریخ وفات خواجه عبیدالله گوید **قطعه** خواجهٔخواجگان عبیدالله ✿ مرشد سالکان راه یقین شدبخلدبرین که در فوتش ✿ سال تاریخ گشت خلد برین ازحضرت خواجه عبیدالله دوپسرهدایت سیر یادگارماند خواجه محمد عبیدالله که بخواجه‌کا اشتهار دارد وخواجه قطب‌الدین‌یحیی وممکن است که‌اگر خامه سخن‌گذار توفیق یابد دراثناء

اخبار سلاطین ماوراء النهر ازاحوال آن دو بزرك حمیده خصال شمهٔ برصحایف روزگار نگارد تنبیه چون قلم ستوده رقم بامداد رشحات مدار احوال میرزا سلطان ابوسعید واولاد امجاد آن خسرو شهید را بذکر بعضی از مشاهیر سادات ومشایخ وعلما وفضلا مزین گردانید وقت آن در رسید که ازشمایم گلزار اخبار خاقان منصور کامکار و سلطان مؤید ذواقتدار جمشید حشمت فریدون لوا اسکندر همت کسری عطا معز السلطنه والخلافه ابی الغازی سلطان حسین میرزا مشام مستنشقان ریاض فضل و کمال را معطر گردانند واز نسایم آثار بدایع اطوار آن پادشاه معدلت دثار فضای راحت فزای این صفحات لطافت صفات را درطراوت وصفا بساحت فردوس نضارت سپهر اعلی رساند بیت کند گنجی از کان ادراك پر ☆ چو فیروزه فیروز ودری چو در وبنا بر آنکه تحریر نام نامی آن خاقان گرامی دراثناء تقریر حکایات بی تصدیر باوصاف والقاب ازرعایت حسن ادب دور بود و درهر موضع که آن اسم شریف مذکور گردد تصور براوصاف والقاب مفضی بتطویل و اطناب می نمود بخاطر فاتر چنان رسید که دراکثر محال از آنخسرو ستوده خصال بخاقان منصور تعبیر نماید تا بجهة تکرار ایزد مدح وثنا مطالعه کنندگان را کلال وملال نیفزاید وسبب اختیار لفظ خاقان منصور برسایر الفاظ مناسبه آنکه بدر عالی گهر آن پادشاه عالی جاه موسوم بمنصور بود وایضاً درجمیع معارك ومقالات آنحضرت بنصرت اختصاص یافته دست عنایت مهیمن بیچون ابواب ظفر وفیروزی برروی روزگار همایون آثارش بر-گشود چنانچه درضمن حکایات آینده این دعوی بثبوت خواهد رسید و کیفیت فتوحات آن خاقان پسندیده صفات مشروح ومعروض خواهد گردید والتوفیق من الله تعالی و هو القادر علی مایشاء

ذکر مجملی ازاحوال واوصاف خاقان منصور مظفر لوا معز السلطنه والخلافه ابوالغازی سلطان حسین میرزا

مشاطه رخسار بکار سخن و پیرایه بند عذار حکایات نو و کهن جواهر منثور خاقان منصور را برین منوال برمنصهٔ ظهور می آورد که آن سالك طریق پادشاهی مؤید بود بتائیدات آلهی وموفق بتوفیقات نا متناهی درسپهر جود وسخا مصراع چو خورشید تابنده وافر عطا ☆ و در آسمانی و مهر وفا ع چو بدر درخشنده روشن لقا بهار ایام دولتش چون ایام بهار خرم وخرمی هنگام سلطنتش مانند هنگام خرمی دور از غم رشحات غمام عدل واحسانش گلشن مملکت چون بهشت ازفیض سلسبیل ناضر وریان واز نسمات گلزار فضل وامتنانش نهال اقبال مثال طوبی از رشحات آب کوثر سرسبز و سایه گستر ازشمایم مکارم اخلاقش دماغ آمانی عطرسای واز نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای درمعرکه شجاعت و دلاوری از کمال جلادت ومیدان داری روح

رستم را خجل ساختی ودرمیدان محاربت وتیغ گذاری ازصعوبت ستیز وخونریز بنیاد شجعان اسفندیار توانرا برانداختی از سهم گرزگران سنگش کیوان بسر سپهر هفتم اضطراب نمودی واز بیم وپیکان تیرخدنگش چشم مریخ شبی بربستر فراغت نغنودی شمشیر آبدارش در دریای بیجاهمه وقت بگردن خصم می رسیدوشعلهٔ سنان خونبارش درصحرای وغا مدام خرمن حیات اعدا محترق می گردانید بزم عیش ونشاطش بهشت وش بجوانان حورا عذار آراسته ومجلس عشرت وانبساطش همچون گلستان ارم ازنقار خار آزار پیراسته طبع نقادش درصفا وحدت غیرت افضای آب وآتش ونتایج ذهن وقادش ازحسن بلاغت بسان سخنان سحبان مطبوع ودلکش **بیت** پیش طبع باکش آب افسردهٔ ✡ پیش فهم تیزش آتش مردهٔ ودروقت تمکن برتخت سلطنت وجهانبانی بمقتضای عدالت بجای آورده نقش وجود اهل تکبر وتعدی را بتیغ سیاست ازلوح هستیستردی وبهنگام اظهار تواضع وفروتنی اقتدار بسنت سنیهٔ خیرالبریه نموده برطبق (انما انابشرمثلکم) خودرا باملازمان آستان خلافت آشیان یکسان شمردی درتقویت ارکان شریعت غرا وتمشیت مهام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی واهتمام مرعی داشتی وهمواره همت عالی نهمت برانهدام قواعد بدعت واستیصال اهل ظلم وضلالت گماشتی دررعایت جانب سادات عظام وعلماء اسلام وفضلاء روزگار وشعرا بلاغت شعار هرگز تغافل واهمال ننمودی ودر انجاح ملتمسات ووصول سیورغالات وانعامات این زمرهٔ کریمه همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی در هفتهٔ دونوبت بروز دوشنبه وپنجشنبه قضاة وعلما را بمجلس اشراف اعلی طلبیدی ومهمی که روی نمودی بمقتضای فتوی ائمهٔ دین بفیصل رسانیدی بصحبت درویشان وگوشه نشینان ومجالس وعظ بسیار تشریف بردی وتعظیم واحترام مشایخ اسلام ووعاظ شیرین کلام را برذمت همت نهمت واجب ولازم شمردی به بناء وبقاع خیر از مساجد ومدارس وخوانق واربطه بغایت مایل وراغب بودی وقصبات معموره ومستغلات مرغوبه از خالص اموال خویش خریده وقف نمودی درتعمیر قصور دلگشای وعمارات فرحافزای بسیار سعی واهتمام کردی درطرح باغات وبساتین و نضارت اشجار ورياحين بنفس نفیس لوازم جدواجتهاد بجای آوردی از اوایل تنسیم نسیم صباء صبی و مبادی احوال نشو ونما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری برلوح خاطر نگاشتی وازغایت علوهمت در صغرسن سلاطین ذوشوکت وخواقین صاحب حشمت را معدوم ونابود نگاهداشتی بناء علی هذا درشهورسنهٔ احدی وستین وثمانمائه باوجود چندین پادشاه عالیجاه که دربلاد خراسان نافذ فرمان بودند دربلدهٔ مرو برزین ملک ستانی نشسته خروج کرد وباندک روزی چندان بلدهٔ فاخره را ضبط نموده بواسطهٔ بیوفائی بعضی از امرا روی بصحرا وبیابان آورد ودرذی‌حجه سنه ۸۶۲ دارالفتح استرابادرا ازحسین سعدلو که خویش میرزا جهان شاه بود انتزاع نموده وچون سلطان سعید متوجه آنجناب گشت مصلحت درمقابله و مقاتله ندیده بصوب آواق توجه فرمود ودرسنه ۸۷۳ که واقعهٔ شهادت سلطان سعید بوقوع

انجامید همعنان ظفر و تائید بدار السلطنه هراة شتافته تسخیر آن بلده فاخره ملازمانش را باسهل وجهی میسر گردید و در روز جمعه عاشر ماه رمضان سال مذکور خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت گرفت و برشحات سحاب معدلت آنحضرت نایرهٔ فتنه و فساد که در اطراف دیار خراسان اشتعال یافته بود صفت تسکین پذیرفت ودرسنهٔ اربع وسبعین وثمانمائه میان خاقان منصور و میرزا یادگار محمد در موضع چناران مقابله ومقاتله بوقوع پیوست و نسیم نصرت وظفر بر پرچم علم آنحضرت وزیده سپاه میرزا یادگار محمد ازصدمهٔ حملهٔ بهادران موکب همایون درهم شکست اما در اواخر همین سال میرزا یادگار محمد بمدد امیر حسن بیك مستظهر شده روی بدار السلطنه هراة نهاد ودرمحرم الحرام سنهٔ خمس وسبعین و ثمانمائه بر آن بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمنه وفاریاب انعطاف داد و بعداز انقضاء چهل روز بار دیگر به مرافقت فتح وظفر بمستقر دولت و اقبال ایلغار نمود ودر شب بیست وسیم صفر نزدیك بوقت سحر بباغ زاغان درآمده میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود دراواخر همین سال درموضع چکمن میان خاقان دشمن شکن وسلطان محمود میرزا مقاتله دست داد و آفتاب فتح و نصرت ازمطلع اقبال آن حضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی به هزیمت نهاد پس از آن کنار آب آمویه تا ولایت سمنان درتحت تصرف خاقان منصور قرار گرفته تاشهور سنهٔ اثنین وتسعمائه درغایت دولت واقبال و نهایت جاه وجلال اوقات خجسته سادات بعیش و نشاط مصروف داشت ودرخلال آن اوقات بجهة عارضهٔ مفاصل عام پایهاء پادشاه گردون غلام ازرفتار بازمانده هر یك ازاولاد امجاد آن حضرت خیال استقلال برلوح خاطر نگاشت ودرشعبان سال مذکور درمنزل پل چراغ دودمان صاحبقرانی و پسر بزرگترش میرزا بدیع الزمان نایرهٔ قتال التهاب یافت وسلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قندهار شتافت و برین قیاس چند کرت دیگر میان پدر و پسر کروفر اتفاق افتاده بالاخره صورت صلح روی نمود و بدیع الزمان میرزا برحکومت مملکت بلخ وتوابع آن تا کنار آب مرغاب قانع گشته بعداز آن طریق مخالفت نه پیمود ودرسنه ۹۱۱ خاقان منصور بعزم رزم ابوالفتح محمد خان شیبانی که برممالك ماوراء النهر استیلا یافته بود ازدار السلطنه هراة نهضت فرمود وبعد از وصول بمنزل بابا آلهی بتقدیر آلهی مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر پادشاهی گشته درآخر روز یازدهم ذی حجهٔ حجهٔ مذکور بریاض خبان انتقال نمود آن حضرت نزدیك بهفتاد سال در دار ملال اقامت داشت و بر سلسبیل استقلال درخراسان وطخارستان وقندهار وسیستان ومازندران سی وهشت سال رایت دولت واقبال برافراشت خواجه عبیدالله اخطب وخواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه علاءالدین علی الصانعی وخواجه سیف الدین مظفر شبانکاره و برادرانش خواجه غیاث الدین منصور وخواجه معزالدین حسین وخواجه قوام الدین نظام الملك خوافی و خواجه عمادالاسلام وخواجه افضل الدین محمد کرمانی و برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه علاءالدین علی میکال وخواجه جمال الدین عطاءالله وخواجه نعمة الله سرخ وسیدزین العابدین

جلال الدین قاسم فرنخودی درسلك وزراء خاقان منصور مظفرلوا منتظم بودند وسید نظام الدین حمزه اندخودی الملکی ومولانا قطب الدین محمد الخوافی وخواجه کمال الدین حسین کرمکی وسید شمس الدین محمد اندجانی وخواجه غیاث الدین عادلشاه گیلانی وخواجه شهاب الدین عبدالله المروارید وقاضی برهان الدین محمد مروزی و میرك جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد امین وسید غیاث الدین محمد مشهدی و مولانا غیاث الدین جمشید جلابی و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی و امیر کمال الدین حسین طبسی وامیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی بنوبت بدرجه منصب صدارت آنحضرت معود نمودند وچون مجملی ازسیر ستوده خاقان منصور سمت تحریر یافت خامه سخن گذار عنان بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع وامور آنحضرت تافت ومن الله الاعانته والتوفیق

گفتار در بیان شمه از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و

ذکر ولادت باسعادت آن پادشاه عالیجاه مظفرلوا

از کرایم نعماء وجسایم آلا که ایزدعزوعلا بعضی ازسلاطین عظامرا بدان اختصاص بخشیده نعمت علو انسابست که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن آدابست بنا علی هذا در تمامی ملل وادیان اعیان عجم وعرب محافظت صحت نسب مینموده اند و بعظم شان و سمو مکان آباواجداد مفاخر ومباهی میبوده اند وبیشایبه اشتباه خاقان منصور هم ازجانب پدر وهم ازطرف مادر خلاصهٔ دودمان سلاطین صاحبقران بود و نقاوه خاندان خواقین کشورستان زیرا که والد خجسته آثار پسندیده اطوار آنخسرو کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن امیرزاده بایقرا بن عمرشیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان است ووالده سلطان غیاث الدین منصور قتلق سلطان بیگم بود وپدر قتلق سلطان بیگم امیر زاده اسکندر بود ازقوم ایلجیکدای که بشش واسطه بچنگیزخان میرسد ومادر قتلق سلطان بیگم بی بی فاطمه بود بنت امیر کیخسرو بن حنظل سودون بن بات کیلکای بن تومنه خان ووالدهٔ بی بی فاطمه قتلق خانم بود بنت ایسنتمورخان که ازاولاد کپك خانست ومادر قتلق خانم سکینه خاتون بود که اورابی بی توختی نیز میگفتندو بی بی توختی دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است وآن جناب ولد شیخ عبدالواحد وشیخ عبدالواحد پسر خواجه عبدالهادیست و آنجناب خلف صدق مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری ومادر نیك اختر خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر محمد بیك بن امیر موسی که ازقوم تانجوت بودوامیرزاده سلطان حسین پسر مهدعلیا آکه بیگم است بنت امیر تیمور گورکان ومادر بانوی عظمی فیروزه بیگم قتلق سلطان بیگم بنت میرزا میرانشاه ومادر

قتلق سلطان بیگم اورون سلطان بود بنت سیورغتمش خان بن دانشمند چه خان بن قیدوخان بن نور خان بن اوکدای قا آن ع کس را نبود چنین نسب در عالم وولادت باسعادت خاقان منصور درماه محرم الحرام سنه اثنین وار بعین وثمانمائه درمیان شرق وشمال دارالسلطنه هراة نزدیك بسرپل تولکی درسرائی که بدولتخانه اشتهار دارد اتفاق افتاد وشعشعهٔ آفتاب طلعت دولت همایون وانوار کوکب طالع روزافزونش تمامی ربع مسکون را صفت اضائت ونضارت داد وماه منیر چون پرتو جمال جهان آرایش رادید دیگر از خورشید اقتباس نورنکرد ومشتری صافی ضمیر تاازفروغ ناصیهٔ بهجت افزایش بهرور گردید سرمایهٔ سعادت جاوید بدست آورد هنوز آن غنچهٔ گلزار کامکاری از تبسم صباء صبی بتمام نشکفته بود که شمایم فرمانفرمائی ازاحوال واقوالش بمشام جان میرسیدو هنوز آن نهال جویبار نامداری ازلوامع انوار نشوو نما سرنکشیده بود که دلایل آثار جلادت بخش کشورگشائی ازحرکات وسکناتش ظاهر میگردید **نظم** هماندم که گل بر فروزد بباغ ✿ شود بوی اوعطر بخش دماغ همانده که بنماید ازشرق مهر ✿ کند غرب را روشن ازنورچهر وخاقان منصور در ایام رضاع واوان طفولیت درمهد رعایت وحجر تربیت والدین خویش اوقات خجسته ساعات میگذرانید وهر چند بزرگتر میشد امارت جاه وجلال وامارات سعادت واقبال ازصادرات افعال وواردات اقوالش ظاهر میگردید وهر کس ازاهل کیاست بدیده فراست درجبین آن آفتاب طلعت مینگریست میدانست که عنقریب براوج کمال ترقی خواهد نمود وهر کس از اصحاب درایت بنور هدایت اخلاق حمیده واطوار پسندیده اش را مشاهده میفرمود بخاطر میگذرانید که علی اسرع الحال بمفاتیح اقبال ابواب آمانی وآمال برروی روزگارش خواهد گشود **بیت** آنرا که نشان ضرب اعلاست ✿ برچهرهٔ اوچو نور پیداست

گفتار دربیان بعضی ازحالات خاقان منصور درعنفوان اوان جوانی ومشرف شدن آنحضرت بمصاهرت میرزا سنجر درعین نشاط وکامرانی

چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان منصور ستوده خصال درگذشت در سنه ۸۴۹ سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار مرحمت ملك غفور گشت وآن دریتیم صدف شرف هفت سال دیگر مقیم دولتخانه خویش بوده دروقتی که مانند ماه تمام چهارده منزل ازمنازل زندگانی طی نمود واززبان حال هاتف اقبال مضمون این مقال استماع فرمود **نظم** ای چارده ساله قرة العین ✿ بالغ نظر علوم کونین فارغ منشین نه وقت بازیست ✿ وقت هنراست وکارسازیست باوالدهٔ ماجدهٔ خویش طریق مشورت مسلوك داشت وبخدمت میرزا ابوالقاسم بابر شتافته نقش مصاحبت آنجناب برلوح ضمیر نگاشت ومیرزا

ابوالقاسم بابر آنحضرت را منظور نظر اشفاق و مکرمت گردانید ومواجب مناسب تعیین فرمود وهرروز لطفی مجدد وتفقدی ممهد بظهور میرسانید ودرشهور سنهٔ ۸۵۸ که میرزا ابوالقاسم بابر بهادردرظاهر سمرقند بامیرزا سلطان ابوسعید مصالحه‌فرمود خاقان منصور بملاحظه قرب قرابت بملاقات میرزا سلطان ابوسعید میل فرمود واز میرزا ابوالقاسم بابر جداشده بسمرقند شتافت وروزی چند پرتو انوار عاطفت سلطان سعید بروجنات احوالش تافت مقارن آنحال میرزا سلطان‌اویس بن‌میرزامحمدبن‌بایقرا خروج کرده رایت مخالف برافراخت ومیرزا سلطان ابوسعید برسایر شاه‌زادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را باسیزده کس ازقرابتان درقلعه سمرقند مقید و محبوس ساخت وندانست که‌یوسف‌طلعتی را که‌عزیز مصر سلطنت میباید شدازکید اخوان‌وقید زندان‌مضرت‌وزیان‌نرسدوسلیمان‌حشمتی‌راکه‌برتخت رب‌هب لی‌ملکاً فرمان فرمائی باید بود ازعذر دیو سیرتان ومکر بداندیشان‌متأثر نگردد **بیت** نافه‌مشکین‌اگر بندش کنی درصد حصار ☆ سوی‌جان پرواز جوید طیب جان‌افزای او القصه‌چون اینخبر محنت‌اثر در دارالسلطنه‌هراة بعرض‌مهد علیا فیروزه‌بیگم رسیدمصحوب قافلهٔ غم‌واندوه وهمراه حریف ناله وآه‌متوجه سمرقندگردیدوبعد ازوصول‌بمقصد ازسلطان سعیدالتماس‌مخلص ولد ارشد کرده‌ملتمس مبذول افتاد وآن‌آفتاب عالمتاب ازعقدهٔ کسوف بیرون آمده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف‌داد **بیت** منت‌خدای راکه همایون وکامیاب ☆ از عقدهٔ کسوف‌برون آمدآفتاب وخاقان منصور والاجناب درغایت سرعت وشتاب قطع منازل ومراحل کرده نوبت‌دیگر به‌خدمت‌میرزا ابوالقاسم بابراستسعاد یافت وتاآخر ایام حیات آن‌فارس مضمار تفاخر در خدمتش بسر برده آنگاه بمروشاهجهان شتافت میرزا معزالدین سنجر بدیدهٔ بصیرت‌فردولت واقبال درناصیهٔ‌حال آن‌خاقان ستوده‌خصال مشاهده فرموده مقدم شریفش رامغتنم شمرد ونهایت‌اشفاق وعطوفت‌ظاهر ساخته صبیهٔ صلبیهٔ خویش‌را که‌پرده‌نشین حجله‌عفت بودوبیگه سلطان‌بیگم نام‌داشت‌بحبالهٔ نکاحش درآورد وچندروزلوازم چشن وسوروومراسم لهوو‌سرور مرعی‌بوده بساط نشاط‌ومجلس عیش وانبساط مبسوط وممهد گشت وساقیان سیمین‌ساق باروبهاء چون آفتاب جامهای شراب ناب‌درگردش آورده صیت‌آن وصلت همایون ازمنزل ناهید وعشرتگاه خورشید درگذشت ازفروغ چهره‌ساقی وبزم طرب گلزاری بود پرآب وتاب وازتاب‌شراب‌ناب رخسار خوبان لاله‌زاری مینمود بغایت سیراب‌مغنیان زهره‌وش بنغمات دلکش‌ونواهای روح‌افزا پیران‌چنگ پشت‌را بقانون جوانان‌چنگ زلف برقص درآوردند وسازندگان دلنواز ونوازندگان پرده ساز بمضراب نشاط درراه انبساط هردم بآهنگی دیگر و نوای غیرمکرر دلهای‌مجلسیان راباوتار عشق ومحبت مقید کردند **نظم** خوبی ساز و خوبی آواز ☆ میبرد هریکی بتنهادل ☆ چون‌شود جمع هردودر یکجا ☆ کار صاحبدلان شود مشکل ودرروزیکه طوی بزرک بوقوع‌انجامید میرزا سلطان سنجر قضاة واعیان

وامرا و نوئینان‌راخلع‌فاخره پوشانید ومیان خاقان منصور وآن‌غیرت افزای پری وحور عقدالفت وموانست انتظام‌یافته باندك زمانی ازرشحات سحاب مهربانی خاقانی صدف وجود بلقیس ثانی‌بدردانه آبستن گشت وچون آن گوهر شب افروز ازکتم عدم قدم بعالم ظهور نهادبسلطان بدیع‌الزمان میرزا موسوم شده نوای فرح ونشاط از ایوان کیوان درگذشت وچندگاهی میرزا معزالدین سنجر وخاقان فریدون‌فر با یکدیگر در مقام پدر وفرزندی بسر برده بالاخره بین الجانبین صورت مخالفت روی نمود چنانچه خامهٔ مشکین عمامه بشرح آن زبان خواهد گشود

ذکر آغاز جهانگیری خاقان منصور عالی گهر واظهار مخالفت بامیرزامعزالدین سنجر

چون عنایت وهاب بی‌ضنت عزشانه مقتضی آن بود که خاقان منصور رابی منت غیر ازروی استقلال برتخت‌سلطنة واقبال بنشاند وتاج وهاج خلافت را بفرق فرقدسای او سرافراز گرداند درآن اوان که‌در مروشاه جهان اقامت داشت‌امری بوقوع‌پیوست که درمخالفت‌میرزا سنجر بیچاره شده برزین‌ملك ستانی نشست صورت حال آنکه در شعبان سنه ۸۶۱ که‌میرزا شاه‌محمود بن‌میرزا بابر ازدست برد سپاه میرزا ابراهیم‌بن میرزا علاءالدوله انهزام یافت میرزا معزالدین‌سنجر خاقان منصور را در مرو بنیابت خویش‌تعیین‌نموده‌عنان‌عزیمت‌بطرف مشهدتافت ودرغیبت‌میرزاسنجرمیان‌خاقان‌فریدون‌فر و حسن ارلات که‌ازبرکشیدگان‌دولت‌سنجری بود غبارنقار ارتفاع‌یافته حسن قصد حبس آنحضرت‌نمودومنهی خیال‌باطل آن جاهل‌را بعرض‌رسانیده‌خاقان‌پردل باپنج‌سوارجلادت آثار ازشهر بیرون‌خرامید ومتعاقب‌نهضت موکب گردون مراتب‌جان‌علی بساول باشصت سواراز مردمان جرار بدانحضرت‌ملحق گردید وخاقان‌عالی گهربدیدن پیکر فتح وظفر امیدوار گشته عنان یکران بصوب شهر انعطاف داد و بی‌دغدغه بمرو درآمد و امیر حسن رامقید ساخته پای رفعت وکامرانی بر مسند جهانبانی نهاد بیت زیمن مقدم شاه جوان‌بخت☆ برتبب برگذشت ازآسمان تخت وروز دیگرجمعی ازملازمان میرزاسنجر مثل محمدبیك‌شیرازی وشیخ ذوالنون عراقی وامراء ابل اوغلی باهم اتفاق نموده در وقتی که خاقان منصور جهةجانور پرانیدن ازشهر بیرون رفته بود بیکبار شمشیرعذراز نیام انتقام کشیدندو بولدای‌شیخ‌بهادرو شیرعلی‌و بعضی‌دیگر ازخواص‌خاقان‌عالی‌مکان‌رادر سر دیوان شربت شهادت‌چشانیدند وعلم‌بغی وطغیان برافراخته بهواداری میرزا سنجر دروازها رامضبوط ساختند ودرمقام‌استحکام برج وباره شده صدای عصیان درخم طاق فیروزه فام آسمان انداختند ولی برادر جانعلی بحیلهٔ که‌دانست ازشهر بگریخت وخود را بملازمت خاقان‌منصور رسانیده آنچه دیده‌بود معروض داشت همان‌لحظه آن زیبنده

تاج وسربر مانند خورشید جهانگیر که‌از برای دفع حشر ظلام برمعارج بروج عروج نماید متوجه دفع‌مخالفان گشته باشصت نفراز بهادران ببرجی که‌بطرف کاجنکانست بر آمد ومردمی راکه‌در آن طرف فصیل بودند بزخم پیکان دیده دوزمنهزم ساخت‌بنا بر آن درشهرغبار فتنه وآشوب ارتفاع یافت وخواص وعوام کمر مخالفت خاقان آفتاب احتشام برمیان بسته جمعی ازملازمان رکاب نصرت انتساب که‌درپایان آن‌برج‌ایستاده بودند چون هجوم‌مرویان رادانستند خاك بیوفائی برفرق دولت خود بیخته روی‌بصوب فرار آوردند لاجرم دروقتی که‌خسرو ثوابت وسیار از اعالی بروج نصف‌النهار میل سقوط نمود خاقان منصوراز آن‌برج پایان آمده بطرف بندسلطان توجه فرمود وبعد از وصول بدان‌منزل‌حسن چرکس و مردم ایرانجی ارتاق بملازمت مبادرت نموده قرب دویست‌سوار درظل رایت‌نصرت‌شعار مجتمع گشتندومقارن‌آنحال‌میرزا سنجر بمستقرعز خویش رسیده‌جمعی کثیر ازامرا و لشگریان را از عقب موکب همایون ارسال داشت و در میان‌مروو‌تلختان نیران قتال اشتعال یافته نخست خاقان منصور بضرب تیغ وسنان برمرویان‌غالب گشت اماعاقبت الامراعدابهیأت اجتماعی برقلب‌سپاه حمله کرده جانعلی یساول رابدرجه شهادت رسانیدند وسایرملازمان رکاب نصرت انتساب دلشکسته گشته بمیدان کارزار بمخالفان کینه گذار باز گذاشتندچنانچه باخاقان‌کامکار زیاده‌از بیست‌وپنج کس نماند مع‌ذلك آن‌هژبر بیشه‌مردانگی بدستور سابق‌شجاعت وفرزانگی ظاهرمیساخت وتیغ‌خون‌آشام‌ازنیام انتقام آخته‌هرلحظه برصف مخالفان می‌تاخت وچون‌لشگر سلطان سنجربسیار بودمحمد جهان و قل‌احمد ازاصابت عین‌الملك اندیشیده بدست اخلاص عنان توسن همایون‌را گرفتند وبمبالغهٔ تمام آنحضرترا ازمعرکه بیرون بردند ومخالفان بعد ازآنکه‌چندفرسنك‌موکب‌عالی راتعاقب‌نمودند خائب وخاسر باز گشتند وخاقان‌باستحقاق بجانب مروچاق شتافته‌پانزده‌روز درمیان پنجده وبرکتاش رحل اقامت انداخت‌آنگاه ازآنمنزل کوچ فرموده موضع‌آخته‌آخوز را ازغبارسم سمند جهان‌پیما مشگبیز ساخت وچون درآنوقت میرزاسلطان‌ابوسعید درقبة‌الاسلام بلخ اقامت داشت واز آخته آخور امیرسلطان برلاس بافوجی ازخدام آستان آسمان اساس بدانجانب‌گریخت بنابر آن توقف مناسب ننمودو خاقان منصور ازآخته‌آخورپای مبارك دررکاب سعادت انتساب‌در آورده بمنزل باباقنبرشتافت وازآنجا بجانب ماخان توجه فرموده‌چندماه هرچندروز در بیابانی بسر برد وبرشدت آلام ایام نافرجام مصابرت نموده بامید عنایت الهی نقش‌غم ازلوح خاطر می‌سترد ودرآن اوقات چندنوبت میرزاسنجر برسبیل ایلغار لشگر برسر آنحضرت فرستاد اماکاری ازپیش نتوانست برد ومطلقااورا صورت استیلا برخاقان‌مظفر لوا دست ندادو آنحضرت درفصل‌شتادر بیابانی که درمیان خیوق‌و مرو است‌اوقات‌می گذرانیدوپای دردامان شکیبائی پیچیده انتظارلطیفهٔ غیبی می کشید .

گفتار در بیان توجه خاقان دشمن‌شکن بجانب طژن و ظفریافتن برامیر بابا حسن

چون سلطان بدیع آئین ربیع که بواسطهٔ هجوم سپاه شتا در بادیهٔ اختفا ناپیدا بود بتخت گاه ظهور خرامید وخسرو توابت وسیار ازمنزل کربت غربت درحرکت آمده بر فراز گنبدخضرا بیت‌الشرف خویش‌را محل نزول همایون گردانید خاقان منصور با بیست‌و دو نفر ازملازمان که‌اکثر پیاده بودند ازیورت قشلاق بجانب کوك گنبدمرو نهضت‌فرمود وازآنجا خواجه‌بردی یساول رابرچهار نفر دیگر جهت‌طلب اسب بیاباب روان فرمودو ایشان ازآن‌حدود بیست‌سر اسب‌رانده بنظر آن‌شهسوار میدان کام کاری آوردند و آن حضرت اسبان‌را برخدام قسمت کرده به‌طرف طژن روان‌شدند وبعدازوصول بدانموضع ارس خواجه میش که بافوجی ازلشکریان سلطان‌سنجر گریخته بودند بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور آن جماعت را منظور نظر عاطفت گردانیده لوای جهان‌گشا بصوب بسا برافراخت دراثناء راه مصر ومیرشاه ترکمان که‌داخل نوکران میرزا علاءالدوله بودند درسلك سایر ملازمان موکب نصرت نشان منتظم شده عنایت والتفات یافتند وچون‌منزل یحیی مَحل گوُلی نزول آن‌شیر بیشه پردلی گشت خبررسید که امیر باباحسن بواسطه هجوم‌سپاه میرزا جهانشاه ترکمان از جرجان گریخته و از طرف ابیورد درعقب موکب همایون می‌آیدخاقان منصور بعدازشنیدن اینخبر باسیصد نفر مرد دلاور که‌درظل علم ظفرپیکر جمع آمده بودند عنان یکران بجانب جرجان انعطاف داد وصباحی که‌پادشاه روز برسپاه شب تاختن آورد ولشکر انجم را مغلوب ومنهزم گردانید درمنزل انبو بامیر باباحسن‌رسید وآن‌پهلوان صف شکن بزوربازوی خود مغرور شده مرکب شقاوت درمیدان ضلالت راند وصف‌قتال آراسته آغازکارزار نمود وخاقان منصور ابطال رجال رابعنایات موفور امیدوار ساخته وحسام بهرام‌انتقام ازنیام شجاعت آخته برصف اعداتاخت وبنوك شمشیر خونریز وزخم سنان فتنه انگیز جمعی ازلشکر امیر بابا حسن‌را مجروح وبیروح گردانیده برخاك ادبار انداخت بیاد حملهٔ دلیران نیران حرب افروخته گشت وبه‌تدبیردلدوز شجعان باصره سلامت بردوخته شد گوهر شمشیر آبدار از عکس خون کشتگان رنك یاقوت رمانی گرفت وپیکان تیر آتشبار از سوز دل سرکشتگان گونهٔ لعل بدخشانی پذیرفت **بیت** تف تیغ وخنجر چنان برفروخت ✡ که‌در چشمهٔ چرخ ماهی بسوخت عاقبت ازتاب حمله خاقان‌رستم توان سپاه جرجان طریقهٔ ستیز گذاشته روی بطریق گریز نهادند و ملازمان موکب نصرت نشان باباحسن راگرفته شعلهٔ‌حیاتش بآب تیغ آتش فشان‌انطفادادند وطایفهٔ‌از بهادران

که‌ملازم او بودند التجا بدرگاه‌عالمپناه آورده‌لطف پادشاهانه‌راشفیع جرایم‌خود کردند واز دست‌عواطف بیدریغ خسروانه‌خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند واین‌فتح که‌مقدمهٔ فتوحات خاقان خجسته صفات بود در رجب سنه اثنی وستین وثمانمائه روی نمودآنحضرت‌ازانبو بولایت‌بسارفته و مال پارس ئیل آنولایت را گرفته بر امرا و سپاهیان قسمت‌فرمود التوفیق من‌الله‌الملك المعبود

ذکر توجه خاقان منصور بدارالفتح استراباد و مفتوح شدن آن مملکت بعنایت‌آفریننده بلاد وعباد

در آن‌ایام که‌ولایت بساوابیورد مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود شاه غریب وعبدالله قمرالدین‌وعبدالرحمن ارغون ازسلطان سنجر روی‌گردان شده بموکب همایون پیوستند وخاقان منصور ملاحظه حقوق پدرفرزندی کرده محمود ترکستانی را که بایلچی فراق مشهور است‌جهت تاکیدقواعد موافقت‌واتحاد بمروفرستاد میرزاسنجر بی‌تامل‌محمودرا حبس نمودوحسن شیخ‌تیمور و شیخ ذوالنون‌را بالشکری بجانب بساو ابیورد روان فرمود ازاستماع این‌خبرآتش غضب‌خاقان منصورمشتعل شده خواست که جهت‌تفریق آنجمع‌پریشان عنان عزیمت انعطاف دهداما درآن اثنا قرب هزارسوار از قوم جلایرو سایرسپاهیان حدود جرجان بآستان سلطنت آشیان‌رسیده عروس مملکت استرآبادرا درنظر آنحضرت جلوه دادند وبزبان اخلاص ودولتخواهی معروض داشتند که‌چون حسین‌سعدلو که براکثر عظماءامراء ترکمان سمت تفوق‌و رجحان دارد وحالا درخطهٔ جرجان لوای‌حکومت‌را برافراشته غیری را بچشم درنمی‌آرد شایدکه بیامن توجه خاطرهمایون مغلوب گرددوسایر تراکمه‌را درخراسان مجال اقامت نماند وگلزار ممالك موروث ازخار طغیان مخالفان پیراسته‌گشته هرکس ازامراه لوس جغتای درهر جاباشد درگاه عالمپناه راملاذ ومرجع‌خویش‌داند نقداین‌سخن برمحك‌ضمیر خاقان‌جهان گیرتمام‌عیار نمود وازبسا بجانب استرآباد نهضت فرمودمقارن وصول بفیروزغند محمد خدای‌داد که سابقادرسلك‌امراء میرزا بابرانتظام داشت‌با جمعی کثیر بموکب همایون ملحق‌گشت وبغایت‌عنایت‌پادشاهانه سرافرازشده رایت‌افتخارو مباهاتش ازفرق‌فرقدین درگذشت وروز بروز ازمردم دلوقمش وسیاه‌پوش سپاهیان پرجوش و خروش بملازمت می‌رسیدند وشرایط نیازو ثناء بتقدیم رسانیده‌غبار موکب‌ظفر شعارسرمهٔ دیده بخت بیدارمی‌گردانیدندازآنجانب حسین سعدلوچون ازتوجه خاقان‌منصور خبریافت ازاستر-آباد بیرون آمده سلطان میدانرا معسکرساخت ودرصباح دوشنبه ازعشراول ذیحجه‌سنه ٦٦٤ خاقان منصورمانند سلطانِ انجم‌در میدانِ آسمان‌بنواحی سلطان میدان‌علم‌اقتدار

برافراخت آنگاه ازجانبین بتعبیه لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نمودند و تمهید مقدمات مقابله ومقاتله کرده ابواب قتال و جدال برروی ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه حسین سعدلو بانگیختن غبار جنك وشین پرداخته از نوره گذشتند و نزدیك بقلب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلت پیکار گشتند خاقان منصور بنفس نفیس پیش رانده ازسرچشمه تیغ آبدار یکی ازشجعان سپاه ایشان را شربت هلاکت چشانید ودیگری خودرا پیش انداخته او نیزاز همان قدح جرعهٔ ناخوشگوار درکشید بعداز آن بهادران طرفین دست تهور ازآستین جلادت بیرون آورده بر یکدیگر تاختند وادیم زمین را از خون کشتگان بسان کان لعل بدخشان گلگون ساختند **نظم** برآمد خروشیدن گیر و دار درآمد بزنهار ازآن روزگار زخون یلان خاك آغشته شد ✿ توگفتی زمین ارغوان کشته شد حسین سعدلو وسپاه ترکمان چون دست بردخاقان منصور ودلیران موکب ظفر نشان مشاهده کردند بیکبار پشت برمعرکه گردانیده روی بوادی فرار آوردند و سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری ازتراکمه را بتیغ بیدریغ گذرانیدند و حسین سعدلو وجمعی ازسرداران را اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیدند وخاقان منصور بر تیسیر این فتح نامدار لوازم محامد حضرت پروردگار عظم سلطانه بجای آورده جمعی را که درآنمعرکه بچوگان جلادت گوی مسابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نمود وعورات مستورات تراکمه را از سخط لشکریان ایمن گردانیده برفتن وطن مالوف اجازت فرمود **نظم** چوازغایت لطف پروردگار ✿ خدیو جهانگیر جم اقتدار برافراخت اعلام فتح وظفر ✿ نماندار سپاه مخالف اثر بر اطفال ونسوان خیل عدو ✿ به جمعی که بودند بی راه رو زمحض عدالت ترحم نمود ✿ طریق سلامت برایشان گشود لوای شریعت روی برافراشت ✿ سپه را زاضرارشان بازداشت بلطف حسینی و خلق حسن فرستادشان زود سوی وطن

گفتار دربیان جلوس خاقان منصور برسریر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بظهور آمد بعد از آن

چون آفتاب عنایت بی غایت الهی ازمطلع آمال آن زیبندهٔ سریر پادشاهی طلوع نمودو درمنزل سلطانمیدان ماهچهٔ رایت نصرت نشان آنمظهر عدل واحسان براوج فتح وظفرچهره گشود گلزار مملکت جرجان از خار جوروطغیان سپاه ترکمان پیراسته گشت وسپهر ستمکار ازسرایذا واضرارمتوطنان آن دیار درگذشت خاقان منصورهم عنان دولت واقبال گلفشان استرآبادرا بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخت وقدم بر

مسند سلطنت وجهانبانی نهاده سادات وقضات واعیان واشراف‌را بموايد انعام‌واکرام بنواخت وبرشحات سحاب‌محاسن شیم نوابرستم فرونشاند وبلمعات آفتاب عدل و کرم متوطنان آنولایت‌را ازظلمات ظلم‌باز رهاند حبه عنایتش رعایاء بیچاره را از آسیب خدنك‌جواذب‌حوادث که‌روزگار برهان‌تر کمان‌نهاده بود نجات‌دادوظلال‌عاطفتش‌مظلومان آواره را ازتاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب رحمت برروی ایشان برگشاد **بیت** گشادحشمت اودست‌عدل برعالم☼ کشیدهیبت‌او پای‌ظلم درزنجیر وچون‌این‌جلوس همایون درمبادی عشراول ذالحجه که مبشر بقدوم میمنت مآثر عیدبودروی نمود محمدخدایداد و سایرامرا والانژاد بعرض خاقان بادین‌وداد رسانیدند که انسب چنان می‌نماید که خطبهٔ عیدبنام سلطانسعید مزین‌گردد تابین‌الجانبین طریقهٔ پسندیدهٔ موافقت واتحاد بظهور پیوندد آنحضرت این‌سخن‌را بسمع رضا نشنود وفرمود که خطبه بنام خجسته فرجام آن حضرت خواندندوروی‌زر را ازنقش‌القاب‌فرخنده انتساب بسکهٔ قبول رسانیدند **بیت** خورشید درزمانش می‌خواست عین‌باشد ☼ تاسکهٔ جبینش سلطانحسین باشد مقارن‌آن حال‌قتلق‌درویش الهی ازنزد سلطانسعید بپایهٔ‌سر برسلطنت‌مصیررسیدومکتوبی‌مشتمل‌بر اظهار محبت‌ووداد‌وارتباط قواعد مودت‌واتحاد بعرض رسانید وایضاً معروض داشت که سلطانسعید فرمود که برادرباید که دردفع اعلام‌شوکت سپاه‌ترکمان ودفع‌اعداء‌مملکت این‌دودمان لوازم سعی‌و اهتمام بجای آوردو درسلوك انهدام طریق مخالفت‌ومعاضدت اینجانب خودرا معاف ومعذور ندارد مقرر آنکه هرولایت که‌ازتصرف آنجماعت استخلاص نماید برملازمان آنحضرت‌مسلم‌بود وهیچکس‌ابواب‌تعرض‌بروی‌وی‌نگشایدخاقان منصور قتلق درویش‌را بانعام موفورنوازش نموده رخصت انصراف ارزانی‌فرمود وجهة سلطانسعید تبرکات لایقه‌و تنسوقات رایقه فرستاد اماچون سلطان‌سعید رایت استقلال‌در ممالك خراسان برافراخت وخاطرعاطر ازممر میرزا جهانشاه ترکمان وسایر معاندان فارغ ساخت محمدمشتاق‌را بجانب بیاروجمند که بتصرف محمدقوچین ازبندگان خاقان نصرت قرین‌بود ارسال نمودو محمدقوچین بفردولت قاهره برمحمد مشتاق قالب آمده اورا مقید وماسورنزد خاقان‌منصور فرستاد وآنحضرت بمقتضای کرم جبلی محمدمشتاق رابانعام اسب‌و خلعت نوازش‌کرده مصحوب امیرسید کوکلتاش نزد سلطانسعید روانه فرمودو پیغام‌داد که باوجودآنکه محمد مشتاق ملاحظه‌عهد ومیثاق ننموده بولایتی که بضرب‌شمشیر تیزازمخالفان پرستیز ستانده بودیم‌درآمد اورامشمول لطف‌وعنایت‌نموده بسدهٔ سدره منزلت روانه داشتیم‌ومشرب‌مسرت بخش‌مواخات‌ومصادقت‌رامکدر نگذاشتیم وچونمحمد مشتاق‌وامیر سیدبدارالسلطنه هراة رسیدند سلطانسعید اصلابرعایت جانب خاقان منصور نپرداخت وامیرسیدرا گرفته مقیدو محبوس ساخت واز آن‌زمان بازمیان خاقان منصورو سلطانسعید نهال عداوت اززمین مخالفت‌بردمید وروز بروز بآب یاری باغبان تقدیــر نشو و نمــا می یافت تاثمرهٔ آن‌در فضای روزگــار بتعاقب لیل ونهار ظاهر وآشکار گردید

ذکر طلوع آفتاب دولت سلطان سعید از افق دار الفتح استرآباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از سایه مرحمت خاقان منصور عالی نژاد

دراوایل سنهٔ اربع و ستین و ثمانمائه بمسامع همایون خاقان منصور سلطانحسین میرزا رسید که بعضی از احشام عرب که درحدود بیاروجمند اقامت دارند همواره متعرض متوطنان آنولایت شده نسبت بآینده ورونده نیز طریق بیراهی بجای می‌آورند بنابر آن عبدالعلی ترخان رابافوجی ازسپاه نصرت نشان بتادیب آن جماعت مأمور ساخت وعبدالعلی بعد ازسرانجام مهام اعراب تانواحی نیشابور وسبزوار تاخته اعلام اقتدار برافراخت چون اینخبر بعرض سلطان سعیدرسید امیرعلی فارسی برلاس و حسن شیخ تیمور وامیر نورسعید وامیر سید مزیدرا بدانجانب روانه گردانید و عبدالعلی ترخان از توجه امراء خراسان وقوف یافته باستراباد مراجعت نمود وچونکه متعرض مملکت سلطان سعید گشته بودخاقان منصور بروغضب‌فرمود وامراء سلطان‌سعید بعد ازوصول بالنك رادگان‌عرضه داشتی بهراة ارسال داشتند مضمون آنکه‌عبدالعلی ترخان‌بمجرد استماع‌توجه خبر بندگان استراباد انعطاف داده‌بمیرزا سلطان حسین‌پیوست و آنحضرت درغایت حشمت وعظمت‌در آن‌مملکت برمسند اقبال تمکن دارد ولوای استقلال‌افراشته غیررا سزاوار شهر یاری نمی‌شمارد وسلطان سعیدپس ازوقوف برمضمون آن‌عریضه یورش جرجان را پیش نهاد همت ساخت و باتمامی سپاه خراسان در روز چهارشنبه چهارم جمادی‌الاولی بدانجانب عنان توجه برافراخت اماخاقان منصور چون خبروصول امراء سلطان سعید بالنك رادکان استماع نمود بافوجی از بهادران‌خنجر گذار برایشان ایلغار فرمود وبعد ازآنکه نزدیك مخالفان رسیدشنید که‌سلطان سعید بالشکر بسیار متعاقب میرسد بنا بر آن رعایت حزم کرده باستراباد باز گشت بخیال آنکه تهیه اسباب‌کارزار نموده‌دهنه‌هارا مضبوط سازد واز سر تمکن‌ووقار بمدافعت ومحاربت خصم پروازد درآن اثنا احمدوبابا یاقوت باقوم جلابر پشت بردولت کرده ازموکب همایون روی گردان‌شدندواز آن‌ممرفتوری‌تمام‌بحال‌عساکرظفر انجام راه‌یافت‌وقصوری‌درقواعد ثبات جنود نصرت ورودپیداگشت لاجرم‌خاقان منصورصلاح مقابله ومقاتله ندیده‌مملکت استرآبادبازگذاشت ورایات آفتاب اشراق بصوب اغرنجه وخطه آواق برافراشت اهالی‌جرجان که ازرشحات سحاب‌موهبت خاقان وافرمنقبت محروم ماندند سیل سرشك ازدیده خون‌افشان روان ساختند و ازسبزه‌زار آندیار بی‌سرو قامت پادشاه کامکار خاصیت‌زهرگیا ظاهرگشته اشجارمتحیروارسربهوا برافراختند و در آن شب بموافقت

بازماندگان جرجان اشکباران ازدیده غمام روانگردید وچشم زمانه مانند مردم آنولایت سیل سرشك ازفوارهٔ سحاب باران گردانید و تامدت سه شبانه روزحال بر ینمنوال جاری بودودرآن ایام اصلا آفتاب جهانتاب جمال نمی نمود بنابرآن لشگرسلطانسعیدرا میسر نشدکه موکب آنحضرترا تعاقب نمایند و ابواب تعرض برروی لشگریانی که متعاقب رکاب ظفرمآب متوجه بودند بگشایند وخاقان منصورچون هفت روزطی مسافت فرمودو با پانصدکس بکنارآب آمویه رسیده بکشتی ودهله عبورنموده وسلطانسعید بعد ز آنکه خبرنهضت آنحضرت شنود هم عنان نصرت و اقبال باستر آباد شتافت و ایالت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرمود و عنان مراجعت بصوب خراسان تافت

ذکرشمهٔ ازموافقت و مخالفت خاقان منصور باپیربداق و مصطفی خان و بیان نهضت رایت نصرت نشان کرت ثانی بجانب مملکت جرجان

چونخسرو منصور مظفرلوا ابوالغازی سلطانحسین میرزا کنارآب آمویه را ازفر نزول موکب ظفرعطیه غیرت افزای گلستان ارم ساخت مردم میرشادو سلطانعلی که در آن نواحی ساکن بودند ازقدوم همایون شادمان و خرم شده عز بساط بوسی حاصل نمودندو درآنمنزل بخاطر خاقان ستوده مآثر گذشت که عبدالرحمن جادو را بشهروزیر نزدمصطفی خان فرستد واظهار اتحادنموده استمداد نماید ومصطفی خان در آنزمان در سلك خوانین اوزبك انتظام داشت ودربعضی ازبلادخوارزم رایت ایالت برمی افراشت القصه قبل ازآنکه عبدالرحمن جادوروی به اردوی مصطفی خان آورد ناگاه قراولان سپاه نصرتنشان رسیدند وخبررسیدن یاغی رسانیدند ونه کس ازآنجماعترا گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند چون پرتو تحقیق براستکشاف آنحال افتاد بوضوح پیوست که پیربداق سلطان برادر مصطفی خان که درآن نواحی منزل گزیده بنابرآن خاقان منصور آنمردم را گذاشته به پیر بداق سلطان کلمات محبت آمیز پیغام دادو سخن صلح درمیان آمده عقداتحاد انعقاد یافت درخلال آن احوال پیربداق سلطانرا داعیه وصلت با خاقان بلندمنزلت درخاطر گذشت وخواست که بناء مظاهرت رابقواعد مصاهرت مستحکم گردانندو کریمهٔ حجر پادشاهی را که همشیره آن مظهر لطف رحمت الهی بود بحباله نکاح خویش رساند وچون قبل ازاین مصطفی خان قاصدی به استرآباد فرستاده ازخاقان والا نژاد این التماس کرده بود آن حضرت جواب دادکه اگر مشیت حضرت عزت بتمشیت این امر تعلق نپذیرفته باشد بوقوع خواهد انجامید نخست ملتمس پیربداق سلطان را قبول نفرمود اما بعدازالحاح ومبالغه امراسررضا جنبانیده درة التاج

سلطنت باگوهر کان خانیت عقدازدواج یافت و دری برج دولت باکوکب اوج سعادت اقتران نموده زمرهٔ ازامراء مصطفی خان که همراه پیربداق سلطان بودند پس از آنکه حال بر بن منوال دیدند ازوی جدا گشته بخدمت خان شتافتند و کیفیت واقعه معروض گردانیدند بنابر آن میانهٔ برادران مواد نزاع درهیجان آمده خاقان منصور به پیر بداق سلطان پیوست وازجانبین مستعد میدان قتال وجدال گشته چندین نوبت صورت ستیز و آویزچهره گشود و آخر الامر مصطفی خان درشهر وزیر که دارالملکش بود متحصن شده خاقان منصور باتفاق پیربداق سلطان آن بلده را محاصره فرمود ومدت چهل ویکروز سپاه دشمن سوز پیرامن شهروزیر مقام داشتندوهرروز ازدرون وبیرون ساحت مخاصمت ومحاربت پیموده همت برافنا واعدام یکدیگرمی گماشتند ودرآن ایام بیست وپنج نوبت مقاتله اتفاق افتاد وازهرطرف طائفهٔ ازاهل بسالت را انهدام بناء زندگانی دست داده عاقبت مصطفی خان صواب چنان دانست که رسوم مذموم مخالفت را براندازد وازدرمصالحه درآمده اساس موافقت مرتفع سازد وقاصدان نزد خاقان منصورفرستاده مافی الضمیر خویش پیغام کرد و آن حضرت ملتمس اورا بعز اجابت مقرون گردانیده شرایط انسانیت بجای آوردوقواعدوعهدپیمان بایمان تاکیدپذیرفته مصطفی خان شنقارخاصهٔ خود جهة خاقان منصور روانه فرمود و آن حضرت توبچاق بهبود نام را که نظیر آن بارگیری درعرصه جهان بجولان درنیامده بود بمصطفی خان ارسال نمود وچون خاطرخطیر پادشاه کشورگیراز محاصرهٔ شهروزیر فراغت یافت بنابراستصواب آق صوفی بصوب آواق شتافت و بعد از آن که روزی چند در آن منزل بنشاط وخرمی بگذرانید درشهورسنه ۸۶۵ بمسامع علیه رسید که سلطان سعید ازهراة جهة مخالفت میرزا محمدجوکی لشکر بترکستان کشیده و به محاصرهٔ قلعه شاهرخیه اشتغال دارد بنابر آن خاقان منصور فرصت غنیمت شمرده وپای مبارك دررکاب ظفرانتساب آورده باگروهی اندك وامید بسیار بجانب استراباد نهضت کرد میرزا سلطان محمود که ازقبل پدرحاکم آنولایت بود باجنود نامعدود بمیدان قتال اقبال فرمود وحربی درغایت صعوبت اتفاق افتاده آفتاب فتح و نصرت ازمطلع آمال خاقان منصور طلوع نمود وازامراء سلطان محمود میرزا امیر شیخ حاجی ولد امیرحسن جاندار وامیرالله بروی و بعضی دیگر ازسرداران کشته شاهزاده عنان بوادی فرار انعطاف داد و خاقان منصور دراواسط ماه شعبان سال مذکور باستراباد درآمده باردیگر قدم برمسند سلطنت نهادوخطه جرجان ازفروغ طلعت آن خورشیداوج کشورستانی غیرت افزای بروج آسمانی گشت وخطبه کرهٔ بعداخری باسم و لقب همایون مزین شده صیت این فتح از ذروه منبر نه پایه گردون درگذشت وآن خسرووالانژاد درمتنزهات ولایت استراباد بساط نشاط گسترده روزی چند درغایت فروح وانبساط اوقات خجسته ساعات بگذرانید و بعد از آن ضبط آن مملکت را بعبدالرحمن ارغون باز گذاشته عنان بصوب دارالسلطنه هراة منعطف گردانید بیت سعادت همرکاب و بخت همراه ☆ طراز رایتش نصر من الله .

ذکر محاصرهٔ بلدهٔ فاخره هرات و ایراد بعضی دیگر از حوادث آن اوقات

صاحب حشمتی که عرصهٔ هفت اقلیم در نظر همتش حقیر تر از حلقه میم نماید بمجرد تسخیر یك مملکت چگونه قناعت نماید و عالی همتی که فزای وسعت نمای نه سپهر در دیدهٔ بصیرتش بصورت اعتبار در نیاید جز بارتکاب عظایم امور ابواب دولت و سرور بر روی روزگار خود چه سان گشاید بناء علی هذا چون خاقان منصور مظفر لوا خاطر آفتاب سیما از ضبط خطهٔ جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت فرموده کمند همت بر کنگره تسخیر آن ولایت انداخت و اینخبر بمسامع امراء سلطان سعید رسیده امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد که در حدود نیشابور و سبزوار بودند عنان ریز خود را بدار السلطنه هراة رسانیدند و در شوال سنهٔ ۸۶۵ مردم بلوکات را بشهر در آورده اسباب حصارداری با کمل وجهی مرتب گردانید امیر بی نظیر که داروغهٔ آن بلده بهشت نظیر بود ضبط دروازه ملك را تعهد نمود و امیر عبدالنصیر دروازه عراق را تکفل فرمود و دروازه فیروزآباد بحاکم آن بلدهٔ امیر احمد حاجی تعلق گرفت و حراست دروازهٔ قبچاق بامیر احمد یار سمت انتساب پذیرفت و دروازه خوش بدارائی امیر سلطان حسین ارهنگی مقرر گشت و شبها بر فراز برج و باره فریاد و فغان حاضر باش از منزل کوتوال حصار پنجم در گذشت سید اصیل ارغون و سید مراد بطریق کومك مقرر بودند و در جمیع اطراف و جوانب شهر شرایط حراست بجای آورده تمامی محافظان دروب و بروج را بهنگام احتیاج معاونت می نمودند و خاقان منصور نخست بجانب سرخس رفته آن خطه را در حیز تسخیر کشید و ایالتش را در عهدهٔ یکی از اهل اعتماد کرده عنان بارهٔ جهان نورد بهراة معطوف گردانید روز دوشنبه ۲٤ ذیقعده از راه کوه مختار بکوچه خیابان در آمده باغ زاغان را نشیمن همای اوج سلطنت ساخت و بتصور آنکه شاید مردم هراة بی ارتکاب جنك و پیکار دروازها را بگشایند چند روز اشتعال آتش قتال را در حیز تأخیر انداخت و حال آنکه هر و یان بهوا داری سلطان سعید از این اندیشه بغایت دور بودند و روز بروز در استحکام برج و باره و تهیه اسباب قلعه داری و مقاتله می افزودند در آن اثنا روزی خاقان منصور با جمعی از خواص خدم بی ازدحام خیل و حشم بعزم حمام برابرش گردون خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامیده و جاسوسی که در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته اینخبر بامراء رسانیدایشان اینمعنی را فوزی عظیم پنداشتند و همت بر صید آن شاهباز قلهٔ دولت و اقبال گماشتند باین عزیمت جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و ندانستند که چون خسرو ثوابت و سیار تنها بر سبز خنك فلك سوار شده تیغ زر نگار بر کشد از ازدحام لشگر ظلام نیندیشد و شیر ژیان هر چند تنها ماند نخچیر و آهو را گله گله

بهر سودواند **نظم** اگر چند بسیار باشد گوزن ✿ ندارد بر شیر یکذره وزن همائی که براوج عزت پرد ✿ ز گنجشك بسیار کی بد برد ✿ وچون خاقان منصور برهجوم هرویان اطلاع یافت دست اعتصام درعروة وثقی توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صفت شکن عنان بحرب ایشان تافت وحسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بنفس نفیس بران حشر پیکران تاخت ودرحمله اول جمعی کثیر را پایمال اذلال کرده با خاك راه یکسان ساخت بقیة السیف بشت بهزیمت نموده روی بشهر آوردند و بهزارحیله خود را ببرج و باره رسانیده دست به تیر و کمان بردند و بعداز آنکه یازده روزحال براین منوال بگذشت وساکنان هراة را خیال اطاعت وانقیاد دردل نگشت خاقان منصور ازباغ زاغان کوچ فرموده درالنك کهدستان قبه بارگاه باوج مهروماه برافراخت ودوسه نوبت باعساکر نصرت مآثر نزدیك بدروازهٔ خوش رانده جنك درانداخت امابنابر کمال استحکام شهر ووفور مخالفان بهرام قهر صورت فتح چهره نگشود واعلام ظفرپناه از کهدستان درحرکت آمده ودر خنجه باد نزول اجلال نمود آنگاه مبارزان موکب منصور چند روز ازوقت طلوع رایت زرنگار خورشید خنجر گذار بربام این نیلی حصار هنگام اشتعال مشاعل ثوابت وسیا بر بروج سپهر دوار ازجانب دروازه فیروز آباد باستعمال آلات جنك وپیکار پرداختند وبزخم تیردل دوز وپیکان خدنك سینه سوز هرویانرا مجروح وبیروح گردانیده آثار دلاوری ظاهر ساختند ومردم هراة نیزدراکثر آن ایام دروازه باز کرده جنك پیش میبردند وامیر سید مراد وامیرحسن شیخ تیمور مانندشیرژیان وپیل دمان بمیدان مردان تاخته لوازم غایت شجاعت بجای می آوردندوازملازمان موکب همایون هر کس بدست هرویان گرفتارمیشد گوش وبینی بریده ازشهر بیرون میفرستادند وازشهریان نیزهر کس درپنجهٔ تقدیر اسیر می گشت لشکریان خسرو جهانگیراورا ازهمان شربت جرعهٔ میدادند درین اثنا بعرض خاقان مظفرلوا رسید که سلطان سعید با میرزا محمد جوکی صلح کرده از آب آمویه عبور فرموده بنابر آن عازم رزم آن پادشاه عالیجاه گشته دربیست وهفتم ذی حجه از خنجه باد بصوب کنار آب مرغاب نهضت نمود وچون درولایت باد غیس منزل تودن ازفر نزول خاقان دشمن شکن غیرت افزای این سبز گلشن گشت قاصدی ازپیش امیر مظفر برلاس که درایام محاصرهٔ هراة حسب الحکم جهة تحقیق اخبار بکنار آب مرغاب رفته بودرسیده بشرف عرض رسانید که امیرسید مزید وخلیل هندو که باجمعی کثیر ازشیران بیشه قهرو دلیران کشور ماوراءالنهر **بیت** همه تندخوی وهمه جنگجوی ✿ به تندی و جنك آوری کرده خوی بعزم تافتن تنورحرب بمنزل تموزی آمدند ومیرزا سلطان ابوسعید نیز متعاقب میرسید خاقان منصور بعداز استماع این خبر با امراء وسران لشکرسنت مشورت بجای آورده خواطر اکابر واصاغر بر آن قرار یافت که بباد حمله ابطال رجال نیران جنك وجدال بر افروزند وخرمن حیات دشمنان رابشعله سنان جان ستان وپیکان خدنك

آتش فشان بسوزند وبدین عزیمت ازموضع تودن کوچ واقع‌شده درمنزل ترتاب امیر مظفر برلاس بموکب سپهراساس پیوست وخاقان‌ظفر مآب از ترتاب شبگیر کرده در آن شب علی شیخ تیمور مانند نکبت وادبار از مـوکب نصرت آثـار بگریخت وبمرغاب شتافته دردامن دولت امراء سلطان سعید آویخت وچون منزل سهتر کی بفر نزول خاقان فرخنده پی‌مشرف گشت وآنمقدار اختلاف دررای امرا وارکان دولت پیداشد که کاراز استعداد مقابله ومقاتله درگذشت لاجرم‌در پنجم محرم سنه ۸۶۶ علم‌ظفر برچم بصوب سرخس درحرکت آمده بعد ازوصول خاقان منصور آنقلعه را بامیر سید آقا سپرد و موکب گیتی نورد براه ابیورد عازم استراباد گشت وبـا جمعی از ملازمـان یکدل طی منازل ومراحل فرموده‌قرین سعادت‌وعافیت‌بدارالملك جرجان رسید وعبدالرحمن‌ازغون که بالتفات خاطرهمایون درآن مملت پای‌برمسند رفعت نهاده حکومت مینمودوطریقهٔ نیاز ونثار بجای‌آورده جشنی‌پادشاهانه وطوئی‌خسروانه تـرتیب‌داد خاقان منصوربا فوجی‌ازخاص‌وزمره‌اهل‌اختصاص‌درمجلس بزم نشسته ابواب فرح ونشاط برگشاده بادهٔ گلرنك‌ازدست‌ساقیان‌شوخ وشنك‌درگردش آمد ونغمه عود وچنگ ازساز مطربان خوش آهنك بلند شد **مثنوی** بگردش در آمدمی لاله گون ✿ بآهنك‌چنك ونـی و ارغنون گرفته بکف ساقی گلعذار ✿ شرابی‌به ازلعل نوشتن یار مغنی بالحان‌مردم فریب ببرد ازدل اهل مجلس شکیب ✿ زبس‌خوردن رطلهای گران بشدهوش دوراز سرسروران شه عشرت اندیش‌صاحب کرم ✿ گرام‌سپاه وسران حشم بقانون جمشید وآئین کی ✿ نبودند یکهفته غافل‌زمی درخلال این‌احوال خبربتواتر انجامید که سلطان سعید چون ازتوجه موکب همـایون بجانب جرجان خبریافته نخست بقلعه سرخس شتافته وامیر سید آقارا‌شهید کرده‌وعنان یکران‌بدین‌طرف تافته‌لاجرم خاقـان‌منصور بساط‌عیش وانبساط بدست جزم واحتیاط درنوردیده باامرا وارکان‌دولت طریق‌مشورت مسلوك‌داشت‌تمامی آنجماعت متفق‌اللفظ والمعنی‌معروض گردانیدند که چون اعادی درغایت کثرت انـدو سپاه نصرت‌پناه درغایت قلت مناسب چنان‌مینماید که نوبت دیگر مملکت استراباد را باز گذاریم ودست درحبل متین شکیبائی زده‌مهم حرب وجنك راچند گاهی درتوقف داریم وخواطراکابرو اصاغر برتوجه جـانب اوق قرار یـافته چـون پرده مشکفام شام صفحهٔ کافوری ایام‌را مانند خال رخسار خوبان گل‌اندام رنك سوادارزانی داشت‌خاقان منصور علم نهضت برافراشت ودرآن شب دیجور که‌نور باصره ازرویت ایشان‌عاطل بود راه‌غلط شده‌عبور برممری افتاد که‌بواسطهٔ مجاورت دریاووفور گل ولای انواع تعب ومحن‌بخاقان عالیجناب وملازمان موکب نصرت آیاب‌رسید ودروقتی که ملازمان قضاوقدر کشتی‌زراندود آفتاب رادر بحر اخضر فلك انداختند آن مهر سپهر سلطنت ازآب بگذشت وساعتی درمنزل توقف کرده‌چون جمعی کثیر ازامراء سلطان سعیدبا جنود نامعدرد ازعقب متوجه‌بودند باردیگر عازم مقصد گشت وسه‌چهار شبانه روزطی

مسافت کرده قرین صحت و عافیت در آواق نزول اجلال نمود و ظل عاطفت بر مفارق ساکنان آنحدود مبسوط داشته همگنان را بوفور انعام واحسان نوازش فرمود

ذکر فتح شهر وزیر و بعضی دیگر از سوانح چرخ اثیر

چون خاقان کشورگیر درضمان امان پادشاه قدیر در موضع آواق لوای آفتاب اشراق برافراخت و اهالی اطراف آندیار را در سایهٔ علم بلندپایه مجتمع کرده مشمول عواطف ومکارم ساخت دولتخواجه اوزبك را که از زمرهٔ اهل اختلاص بمزید اختصاص امتیاز داشت باظرایف تحف و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاد و پیغام داد که بنا بر ارتباط علاقهٔ ابوت و نبوت و اتصال سلسلهٔ محبت و مودت بخاطر عاطر می گذرد که بدانجانب توجه نماید و چندروزی طریق اختلال وانبساط مسلوك داشته در سرانجام مهام کشورگشائی بموجب اقتضای رأی صواب نمای عمل فرماید و دولتخواجه بشهر وزیر رفته مصطفی خان شرایط ضیافت بتقدیم رسانید و در جواب حدیث ملاقات بر زبان گذرانید که چنان استماع افتاد که آنفرزند ارجمند درین سفر بدرجات بلند ترقی فرموده و بهر ولایت از ولایات خراسان رسیده خطبه باسم و لقب همایونش مزین گردیده و بحسب تقدیر درین اوقات فتوری بقواعد سلطنت ماراه یافته لاجرم دغدغه میشود که چون آنحضرت باین ولایت تشریف آورند چنانچه باید وشاید از عهده خدمت وضیافت بیرون نتوانیم آمد واین معنی موجب طعن عیبجویان گردد آنگاه عثمان ولد محمد صوفی قونغرات و یعقوب اوغلان را باستقبال موکب همایون مقرر ساخت و وصیت نمود که لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانند و دولتخواجه اوزبك را رخصت داده بنفس خویش روی بمنقتلاق نهاد و دولتخواجه بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسیده آنچه دیده بود و شنید معروض گردانید و رایت آفتاب اشراق از آواق درحرکت آمده کنار جیحون محل نزول موکب همایون گشت و در آنمنزل بتحقیق پیوست که عثمان قونغرات بخلاف فرمان مصطفی خان داعیهٔ خدمتکاری حضرت شهریاری ندارد بلکه کمر عصیان برمیان بسته خیال بر لوح ضمیر مینگارد بنابر آنخاقان منصور از جیحون عبور فرموده کنار آب آصف او کزی مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت وچون امارات وصول رایات منصور متصور اهالی شهروزیر شد جمعی کثیر از اصحاب جلادت از آنبلده بیرون آمده درمیان بناهای فتانه شهر تحصن نمودند و آنشب بقدم محاربت پیش نیامدند روزدیگر که شهسوار عرصهٔ سپهر ورع مصقول صبح در پوشید و لوای خطوط شعاع افراخته حصار نیلگون گردون را مسخر گردانید محمدعلی برادر عثمان قونغرات که بمیرزا اباق مشهور بود ازدیوار بست ظاهر شهر بفضای صحرا خرامیده صف کارزار بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع آنمقهور شده از جانبین آواز نفیر و سورن برخاست از صرصر کین مردان جلادت آئین آتش محاربت افروختن گرفت واز نیران قتال ابطال رجال خرمن حیات دلیران صف نبرد صفت احتراق پذیرفت در آن اثنا محمد علی از عقب جوانغار که سرکردهٔ آن دولتخواجه اوزبك بود درآمد واورا دستگیر کرده بقلعه درآورد اما سایر مخالفان تاب صدمات سپاه خاقان شجاعت صفت نیاورده بقلعه

گریختند و دروازه هارا استحکام داده برزبر برج و باره برآمده آغاز انداختن تیر وسنك کردند و مبارزان موکب همایون سپرها و تورها برسر کشیده بپای مردانگی ازخندق گذشته مانند کبك دری بخاك زبر صعود نمودند وهمان زمان نسیم عنبر شمیم فتح وفیروزی ازمهب (وما النصر الامن عندالله) وزیدن آغاز نهاد وروایح مشگین فوایح ظفر وبهروزی ازگلزار فرخنده آثار (ما یفتح الله للناس من رحمة فلاممسك لها) دمیدن گرفت وعثمان قونغرات باتمامی اتباع ولشگریان مصطفی خان فرار برقرار اختیار نموده شهروزیر راباز گذاشتند وبندگان موکب همایون بتائید مفتح الابواب بآن بلده در آمده رایت تسلط واقتدار برافراشتند اشراف واعیان ورعایا ومزارعان رادر ظلال عدل و احسان جای دادند و برشحات غمام بروامتنان ریاض مملکت راناضروریان گردانیده رسوم ظلم وعدوان برطاق نسیان نهادندوهم در آن ایام عثمان قونغرات نیز لطف خسروانه را شفیع جرایم وآثام خود گردانیده بعتبه سپهراحتشام در آمد وعفو پادشاهانه شامل حالش گشت درخلال این احوال اهالی شهر وزیر بعرض آن زیبنده تاج سریر رسانیدند که وطن مالوف ماخطه خوارزم است ومصطفی خان حیف وتعدی جایز داشته ما را باین دیار آورده بودامید آنکه این بیچارگان بیخان ومان بیمن عنایت خاقان عالی مکان بمسکن معهود معاودت نمایند واین ملتمس درجه قبول یافته خاقان منصور علم عزیمت بصوب خوارزم برافراخت وباندك زمانی معمار عدالت آنحضرت جرجانیه را معمور وآبادان ساخت وبعدازچندگاه زمام ایالت مملکت درقبضه اختیار سیدزین العابدین خیوقی نهاده جهة مصلحت یورش خراسان باردیگر باواق خرامید ومقارن آنحال متوطنان خیوق بهوا داری خدام آستان خاقانی باقتلق درویش الهی که ازقبل سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار مخالفت نموده پسرش رابکشتند وکیفیت حال عرض داشت ایستادگان پایهٔ سریر دولت واقبال کردند وموکب همایون بدانجانب شتافته وپرتو انوار معدلتش برمفارق اهالی آنولایت تافته بعداز چندروز باردیگر خطه خوارزم ازلمعات ماهیچه رایات نصرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان منصور آغروق همایون را آنجا گذاشته کرت دیگر علم عزیمت بصوب خراسان برافراخت وچون بحدود مرورسید وبوضوح انجامید که سید اصیل ارغون وحسن شیخ تیمور وسیدمراد باجمعی کثیر ازسپاه سلطان سعید آنولایات را مضبوط دارند عنان مراجعت بجانب خوارزم معطوف ساخت

گفتار دربیان توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز ووقوع محاربه باامراء سلطان سعید درولایت ترشیز

در شهور سنهٔ ۸۶۸ که میرزا سلطان ابوسعید از بلاد ترکستان وماوراءالنهر باسپاهی پرخشم وقهر مراجعت کرده ییلاق بادغیس را مضرب سرادقات عزت وحشمت گردانیده بود ابوالغازی سلطانحسین میرزا از خطهٔ خوارزم عزم انگیختن غباررزم جزم فرموده

عنان بارهٔ جهان نورد بجانب خراسان انعطاف داد و مانند قمر سریع السیر در هیچ منزل نیاسوده ازراه یسا و یازر و ابیورد بحدود سبزوار و نیشابور و ترشیز خرامیده عساکر نصرت مآثر برهرولایت که عبور نمودند بلوازم نهب و تاراج اقدام فرمودند و ازمخالفان هر کس دیدند بقتل رسانیدند سلطانسعید بعداز استماع این خبر عنان تماسك از دست داده از ییلاق بادغیس بولایت فوشنج شتافت و ازامراء کبارامیر شیخ حاجی و امیر احمد یاررا باچندتومان ازسپاه جرار بدفع ملازمان موکب ظفر آثار نامزدفرمود و امراء بر جناح استعجال بدانجانب ایلغار نموده فوجی کثیر از بی باکان فتنهٔ انگیز در نواحی ترشیز بآن شیر بیشهٔ ستیز رسیدند و در آن روز بحسب تقدیر زیاده ازهشتاد سوار تیغ گذار کسی در ملازمت رکاب نصرت انتساب نبود و آنحضرت دست در عروة وثقی (و من یتوکل علی الله فهو حسبه) زده مضمون کلمهٔ همایون (کم من فئة قلیله غلبت فئة کثیرة) را بر خاطر عاطر گذرانید و باآنجماعت اندك در برابر سه چهار هزار سوار دیو سیرت عفریت دیدار صف کارزار بیاراست چون نزدیك بقلب سپاه دشمن رسید مانند شیر ژیان که از گلهٔ آهوان نیندیشد و بسان باز بلند پرواز که کثرت تیهو را بنظر همت در نیاورد بر ایشان حمله کرد و تیغ مینا رنك را ازخون اهل نام و ننك گونهٔ یاقوت رمانی داده کمال مردانگی بجای آورد سمند براق مانندش سمندر مثال درمیان شعلهٔ معرکه پیکار درجولان بود و شمشیر اژدها آهنکش همچون نهنك در دریای هیجاشناور گشته کشتی حیات اعدا را در گرداب فنا غرق می نمود و بنوك پیکان خون افشان دیده و دل مخالفان را حون لعل بدخشان می ساخت و ازطعن سنان جان ستان دوحهٔ زندگانی سالکان طریق عصیان را ازبنیاد برمی انداخت لاجرم گرد نبرد از بساط اغبر باوج گنبد اخضر رسید و سرهای سران و تنهای دلاوران باخاك راه برابر گردید **بیت** سرهای سران فتاده برخاك ✿ پهلوی دلاوران شده چاك مسوداوراق بیواسطه غیری از لفظ گوهر بار آنخسرو باستحقاق استماع نموده که فرمود که درروز محاربهٔ ترشیز پانزده کس ازدشمنان پرستیز بضرب شمشیر خونریز مجروح و بی روح گشتند و در آن معرکهٔ سایر بهادران موکب همایون نیز لوازم جلادت بتقدیم رسانیده و بساط جمعیت اعدا را در نوشتند امراء سلطان سعید چون خال بر آن منوال دیدند عنان بوادی گریز گردانیدند و دلیران لشگر نصرت نشان تیغ انتقام کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند از کثرت خسته و کشته صحرا باپشته برابر شد و وحوش و طیور را مائدهٔ مستوفی مقرر گشت **نظم** در مصافیکه اندرآن دو نفس ✿ تیغ را باکفش قران بودی صدقران وحش طیر را پس ازآن ✿ فلك از کشته میزبان بودی وخاقان منصور بعد از اختصاص بفتح و ظفر ازحدود نیشابور و مشهد گذشته صحرای ماخان از فرنزول همایون غیرت روضهٔ رضوان گشت و ازآنجا بنابر استصواب زمرهٔ از امرا بظاهر مرو شتافته عساکر منصور بعضی جهة سرانجام مهمات خود بشهر درآمدند و طایفهٔ بمصلحت غارت و تاراج درقری و قصبات متفرق شدند در آن اثنا امراء سلطان سعید که بعد از انهزام بیکدیگر پیوسته بتکامیشی موکب همایون می آمدند سیاهی نمودند و چون بنابر تفرق سپاه صلاح

توقف نبود خاقان منصور براسب ارلاتی که ازسایر اسبان طویلهٔ خاصه بمزید قوت و وجودت رفتار امتیاز داشت سوار گشت و براه جوی نو روی بصوب بیابان خوارزم آورد بعداز وصول بمزار ارتیش بخاطر همایون خطور نمود که بیخبر بر سراهالی خیوق رود و آن بلده را در حیز تسخیر کشد زیرا که درغیبت حضرت خاقانی متوطنان آن مکان باظهار مخالفت مبادرت جسته نسبت بقرابت امیر نورسعید که شادمان نام داشت لوازم فرمان برداری مرعی میداشتند مقارن آنحال با بارتن ازمعسکر خاقان صف شکن گریخته بخیوق رفت و مردم آنجائیرا ازوصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مضبوط ساخته شادمان رایت مدافعت وممانعت برافراخت پس رای صوابنمای چنان اقتضا فرمود که چند کس را ازشجعان بربالای جیبه جامهای کهنه پوشانده وبردراز گوشان سوار ساخته بقلعه فرستد وچون ایشان بحصار درآیند بنفس نفیس بظاهر آن بلده شتافته جنك در اندازد تا بدین تدبیر فتح وظفر تیسیر پذیرد وباین خیال هفده نفر از امراء جوشن در مثل امیر مظفر برلاس وامیر ولی بیك وعبدالرحمن ارغون و حیدرعلی کوکلتاش ودیلو مشایخ وشیخ ابوسعیدجان درمیان ومیرعلی میرآخور وقلعلی چهره وشاه قلی بکاول و آقاجان قورلاس ویوسف طنبورچی وداود میرشکاروغیرهم بهیأتی که مذکور شد متوجه قلعه شدند وشبلی چار جوئی را خاقان مظفر لوامتعاقب آنجماعت ارسال داشت تاهرگاه ایشان بخیوق درآیند باز گشته خبر آورد وچون شبلی بمقصد رسیدید که امراء درآمده اند واو نیزبی توقف بشهر خرامید درین اثنا قاضی مؤید ازشهر بیرون آمده بملازمت خاقان صاحب حشمت شتافت وسعادت تقبیل انامل فیاض دریافته عرض کرد که حالا جمعی باین هیأت بخیوق در آمدند لاجرم آنحضرت بطرف شهر روان شد و چون امرا بدهلیز قلعه رسیدند فی الحال برادرشادمان را که آنجا بود بقتل رسانیدند وببالای فصیل خرامیدند وهمان زمان مردم شهرهجوم نموده دست بانداختن تیروسنك برآوردند وعبدالرحمن ارغون را دوزخم زده از زبرفصیل بزیر انداختند وپس ازآنکه خاقان منصور بدروازه نزدیك رسید تیری چند بجانب دشمنان افکنده صلاح توقف ندید و فرمود که عبدالرحمن را برشتری بار کرده روی براه آوردند وجمعی از پیادگان خیوق حمله نموده خواستند که اورا بازستانند وجرأت آنجماعت مشاهدهٔ حضرت خاقانی گشته بنفس نفیس بریشان تاخت وعبدالرحمن را برشتر خوابانیده متوجه شده روزدیگر عبدالرحمن وفات یافته خاقان دوست نواز اشارت فرمود که برادرش قادربردی او را درجائی مناسب مدفون سازد واثرقبرش را ظاهر نگرداند آنگاه موکب همایون بهزار اسب شتافته ازآنجا بقلعه ترشك خرامید وآنرا تجدید عمارت کرده محل توطن بعضی ازمتعلقان گردانید

گفتار دربیان رفتن خاقان عالی مکان جهة استمداد نزد ابوالخیرخان

چون خاقان منصورچندگاهی دیگر با روزگار ناسازگار درساخته درصحاری

خوارزم وحدود بخارا بگذرانید خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نزد ابوالخیر خان که در آنزمان قاآن دشت قبچاق وعمدهٔ خواقین آفاق بود رود واز آنحضرت استمداد نمود متوجه تسخیر مملکت خراسان شود و باجمعی از خواص وفرقه ازاهل اختصاص پای مبارك دررکاب نصرت انتساب آورده روی براه نهاد وبعد از قرب وصول بدشت ابو-الخیر خان از توجه موکب ظفر نشان واقف گشت جمعی از شاه زادگان جوجی نژاد و نوئینان جلادت نهاد باستقبال خاقان ستوده خصال فرستاده ایشان درغایت تعظیم وحرمت باآن نقطهٔ دایره حشمت ملاقات نمودند ولوازم معانقه بجای آورده جهة نزول همایون منزلی مناسب تعین فرمودند وروزدیگر که خسرو خاور بارگاه فلك اخضررا بنورطلعت همایون آرایش داد ابوالخیرخان شاهزادگان و نوئینان واشراف واعیان را بپایهٔ سریر خانی طلبیده قدم بر مسندجهانبانی نهاد آنگاه فرمان فرمود که حضرت خاقانی رابیارگاه در آوردند و مدعای خان و نواب و نوئینان چنان بود که آن حضرت جهة تعظیم خان تابوغ نماید و باصطلاح اوزبکان تابوغ آنست که در برابر سر بر خانی ایستاده کلاه از سر بردارند و یك گوش را بدست نیازمندی گرفته مانند را کمان پشت خم کنند خاقان منصور اینصورت را قبول ننموده ودرین باب گفت وشنید بسیار واقع شده آخر الامر ابوالخیر خان بدان راضی گشت که آنحضرت زانوزده اورادر یابد بعداز آن خاقان عالیشان ببارگاه سپهر اشتباه در آمد وچون چشم ابوالخیر خان بر بشرهٔ همایون و اسرهٔ میمون خاقان منصور افتاد وانوار دولت وکامکاری وآثار استقلال ذات درتقلد امور شهریاری مشاهده نمود از روی شفقت ومهربانی آن مبانی جهانبانی را درآغوش کشید و نزدیك بخود جای داد ولوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانیده به ترتیب مجلس بزم اشارت فرمودو فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده جامهای شراب و بال و قمیز در گردش آمده و بعد از آن که دماغ ابوالخیر خان ازبخار بادهٔ خوشگوار گرم گشت جهة امتحان اقداح مالامال بر کف خاقان ستوده خصال نهاد و آنحضرت بتجرع شراب بسیار قیام نموده واصلا تفاوت در اقوال وافعالش ظاهر نشدواین معنی موجب ازدیاداعتقادخان شده زبان بتحسین خاقان ظفرقرین گشاد و بمبالغهٔ تمام آنحضرت رابخودنزدیك تر می کشید تاهردوزانویش بتوشك خان رسید وبنابر آن که در آن اوان ابوالخیر خان بمرض فالج مبتلا بود درساعتی که زانوهای خاقان سعادت انتما بمسندش رسید آنحضرت رامخاطب ساخته فرمود که چون عنایت آلهی شامل حال تست وعنقریب باعلی مراتب دولت واقبال ترقی خواهد نمود امید است که بیمن مقدم همایون تو مرضی که عارض ذات منست بصحت تبدیل یابد ودرآنمجلس هرلحظه اظهار دلجوئی وغریب نوازی می فرمود تاآنکه قلپاق ازسر برداشته وخاقان منصوررا تابوغ کرده گفت توهرچند مارا دروقت ملاقات تابوع نکردی ماجهة احترام تو باین کار قیام نمودیم وحضرت خاقانی ازین التفات خان انفعال یافته فی الحال برجست و رسم تابوغ بجای آورد القصه خاقان منصور یکهفته در اردوی ابوالخیرخان معزز ومحترم اوقات گذرانید وابوالخیرخان داعیه داشت که لشکر بسیار مصحوب موکب

نصرت شعاربتسخیر خراسان نامزد نماید اما بحسب تقدیرهمدران ایام اوقـات حیات خان بانقضارسید و بعلت فجاة تدبر طبیعتش دست ازتمشیت امور بدن کوتاه گردانید وایل والوس اوزبك بمرتبهٔ پریشان شدکه خاقان باستحقاق را در دشت قبچاق مجال اقامت محال نمودوهوالغفورالودود .

گفتار در بیان معاودت رایت آفتاب‌اشراق ازدشت قبچاق ومسخرشدن خراسان بمحض عنایت‌پادشاهی علی الاطلاق

نظم سلاطین را بتائیدآلهی ✲ مرتب می‌شوداسباب شاهی رسد امدادشان از عالم غیب ✲ مدد ازغیر ایشان را بودعیب اگرازمحض‌تقدیر خداوند ✲ بماند کارشان دربندیکچند چوفضل ایزدی یاری‌نماید ✲ در دولت برایشان برگشاید بهرجانب‌عنان عزم تابند ✲ زفیروزی ونصرت‌کام‌یابند نظیر این تقریر وشبیه این تصویرحال خاقان منصورجهانگیرسلطان مغربین‌وشهنشاه مشرقین ابوالغازی میرزا سلطان حسین‌تواند بودکه چون ارادت ازلی ومشیت لم‌یزلی مقتضی‌آن گشت که بی‌امداد غیری برسریر سلطنت مملکت خراسان تمکن یابد ابوالخیرخان پیش ازآنکـه جهة مـدد آنحضرت لشگر تعیین‌نماید فوت‌شدآنخسرو نصرت یزك ازامداد سپاه پرعناد اوزبك قطع‌نظر کرده با سی‌نفر ازملازمان خاصه که درآن سفـربسان فتح و ظفر همعنان آنحضرت بودند عزیمت خراسان فرمود وبمقتضای کلمه کریمهٔ (فاذا عزمت فتوکـل علی‌الله)دست اعتصام بعروةوثقی‌توکل‌استوارکرده دیـدن پیکر فتـح وفیروزی را ازعـنایت حضرت پروردگاردانست نه ازبسیاری لشگرجرار وافزونی استعداد حرب وپیکار لاجرم بهر منزل‌که نزول فرمود هاتف غیب این سروش بگوش هوشش رسانیـد **بیت** بهرجانب که روآری بتقدیر ✲ رکابت‌رابود دولت عنان‌گیر وازهرمرحله‌که نهضت نمود مبشر اقبـال باستقبال موکب فرخنده فال‌مبادرت جسته برزبـان حال معروض‌گردانید **بیت** بهرمنزل‌که‌گردد جلوه‌گاهت ✲ شود دیهیم شاهی خاك‌راهت طوطی‌شیرین مقال قلم کیفیت حال بدین سان رقم مینماید‌که‌چون حدود ابیورد ازوصـول موکب گیتی نورد غیرت افزای منزل مهرعالم‌گردشدخبرویرانی سلطان‌سعید میرزا سلطان ابو سعید در قراباغ اران برالسنه وافواه طوایف انسان جاری‌گشت لاجرم خاقان منصور بیدغدغه با بیور درآمده‌اشراف واعیان آنولایت‌بلوازم‌نیاز ونثار قیام نمودند وباظهاراخلاص ودولتخواهی خدام موکب پادشاهی زبان‌حال وقال‌گشودند واینخبر بدارالسلطنه هراة رسیده امیرتاج‌الدین‌حسن ملکی و امیربی‌نظیـر که درشهر بامرحـکومت وداروغگی اشتغال داشتند بضبط برج وباره‌پرداختند وصورت واقعه را بسمرقند عرضه داشت‌کرده میرزا سلطان احمد باسپاه باران عـدد بعزم رزم خاقان موید ازجیـحون عبور نموده و ابوالغازی‌سلطان‌حسین میرزا باپانصد مردجلادت انتما‌که‌درآنولا درسایهٔ لسوای کشور

گشا جمع آمده بودند از ابیورد بجانب مرو نهضت کرد و امیر مبارزالدین ولی بیك را بطرف نیشاپور و مشهد فرستاد و میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قراباغ گریخته بود در فراه جرد جام بامیر ولی بیك رسیده بین الجانبین صورت مقاتله روی نمود و شاهزاده منهزم بهراة شتافت و حدیث واقعهٔ ناگزیر سلطان سعید نزد هرویان بتحقیق انجامید چنانچه سابقاً مسطور گشت اکثر خلایق شمار هواداری خاقان منصور ظاهر کردند و فوج فوج روی امید بدرگاه عالمپناه آنحضرت آوردند بنابر آن میرزا سلطان محمود بطرف ماوراءالنهر درحرکت آمد وچون خاقان منصور از مرو گذشته بقصبهٔ پنجده رسید شنید که میرزا سلطان محمود بالشکر اندك وخوف بسیار از نیم فرسخی اردوی کیهان پوی میگذرد بعضی از امرا زانوزده رخصت طلبیدند که بقدم جلادت پیش رفته سر راه بر آن شاهزاده گیرند خاقان منصور ازغایت کرم جبلی تجویز اینمعنی نفرموده و فرمود بیت چه گیرم سرراه سرگشتهٔ ☼ پدر کشتهٔ بخت برگشته ومیرزا سلطان محمود بصحبت و سلامت در حدود اندخود بمیرزا سلطان احمد پیوسته و کیفیت حال باز گفته برادران بموافقت ومرافقت یکدیگر ترك تسخیر خراسان دادند واز آب آمویه گذشته روی توجه بسمرقند نهادند اما خاقان منصور مظفر لوا چون ازقصبه پنجده کوچ فرمود بعد ازطی یکدومرحله امیر سلطان ارغون با جمعی کثیر ازدارالسلطنه هراة بموکب همایون رسید و بسعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب فایز گردیده مضمون این مقال بعرض رسانید که بیت تخت جمشید و تاج افریدون ☼ آرزومند پا وتارك تست آنگاه خاقان ظفر پناه امیر شیخ ابوسعید خان درمیان را بداروغگی هراة ارسال داشت وچون مشارالیه بدان بلده فاخره درآمد جمعی ازاهل فتنه وفساد را که متعرض عرض ومال فرق عباد میشدند تادیب بلیغ فرموده بساط عدل وداد ممهد گردانیده فرمود تامنادی کردند که هیچ آفریده بهیچ جهة مزاحم ومتعرض کسی نشود وبیمن نصفت ورافت آنجناب هرویان از جور و طغیان اوباش و مفسدان نجات یافتند در روز چهارشنبهٔ هشتم ماه مبارك رمضان سنه ۸۷۳ موکب همایون خاقان منصور بخت ودولت همعنان اقبال و نصرت در رکاب بشمال کوه بولیکاه رسید سادات وقضات واکابر واشراف که آن خبر بهجت اثر شنودند برسم استقبال استعجال نمودند و بانواع التفات واصطناع سرافراز گشته زبان بدعاو ثنا گشودند وتخت حاجی بیك از فر نزول همایون رشك افزای سپهر بوقلمون گشت روز پنجشنبه نهم ماه مذکور امیر مبارزالدین ولی بیك از جانب مشهد مقدسه رسید و بسعادت زمین بوس مشرف گردید و روز جمعهٔ عاشر در مسجد جامع دارالسلطنه هراة خطبه بنام و القاب خاقان کامیاب تزئین پذیرفته زر بسیار برسم نثار پاشیدند و حصار آن بقعهٔ متبر که غلغله تهنیت ومبارك باد بگوش هوش خطیب منبر نه پایه گردون رسانیدند **نظم**

خسرو کامران عدل طراز ☼ شاه عالیمکان بنده نواز

چون قدم زد سوی سواد هراة ☼ گشت ظاهر ز مقدمش برکات

روی زر شد مزین از نامش ☼ نقش سکه موافق کامش یافت از نام

شاه دین‌پرور☆سر منبر چو روی‌زرزیور آب تیغش غبارفتنه نشاند ☆ آتش ظلم‌فتنه‌جوی نماندازسحاب‌عدالتش عالم☆ گشت‌چون گلشن‌ارم‌خورم (والحمدلله علی‌ما انعم‌والصلوة والسلام‌علی‌النبی‌الاکرم محمدالمبعوث بمکارم‌الاخلاق محاسن‌الشیم)

ذکروصول‌آن شاهباز اوج سلطنت و سرافرازی بباغ زاغان‌ومبسوط ساختن جناح‌عدل و بنده‌نوازی بر مفارق متوطنان‌بلدان‌خراسان

بروفق تجارب امم و صدق تواتر اخبارعالم **بیت** شایستهٔ افسر کیانی ☆ زیبندهٔ تخت خسروانی سعادتمندی تواندبود که چون نیردولت واقبالش ازمطلع سلطنت و استقلال طلوع‌نماید سر گشتگان وادی‌نامرادی‌را درسایهٔ لطف و انصاف جای داده از تاب‌آفتاب‌مهر واعتساف برهاند وتشنه‌لبان‌مسالك بیدادی‌را اززلال‌عدل‌واحسان‌سیراب ساخته بفضای راحت‌فزای‌بر وامتنان رساند گلزار ریاست‌وسرافرازی‌ازآن‌درون آید که بدست مرحمت ودلنوازی خارآزار ازپای ستمدیده بیرون آردودر جویبار ایالت وکامکاری نهال اقبال ازآن‌نشاند که‌سایهٔ مکرمت ودلداری برمفارق سر گشته گستراند معمار همتش قصور جهانبانی بآن‌قصد مشید سازد که قصور بقواعد مبانی شریعت‌آخر زمانی‌راه نیابد وانوار نهمتش ازافق‌کشور ستانی بآن‌نیت لامع گردد که‌شرار شر بسر وجنات روزگارسالکان مسالك‌مسلمانی نتابد **نظم** بودمقصودش ازگیتی‌ستانی☆ رواج ملت آخرزمانی چواعلام ایالت بر فرازد ☆ رعیت پروری‌را پیشه سازد پی آسایش اشراف انسان ☆ کند تعمیرقصرعدل واحسان وچون درآن اوان‌که مهم‌میرزاسلطان ابوسعیدگورکان درقراباغ اران بفیصل انجامید دردودمان حضرت صاحبقران امیرتیمور گورکان غیرخاقان‌عالیمکان ابوالغازی سلطانحسین بهادرخان گیتی ستان‌که ماصدق‌این مفهوم‌تواندبودموجودنبودپادشاه بی‌انباز که کلام‌معجزطراز (له مقالیدالسموات‌والارض) مخبرازطول‌وعرض‌مملکت‌اوست مفاتیح‌سلطنت‌ولایات‌خراسانرابرطبق(والله‌یوتی‌ملکه‌من یشاء) بقبضهٔ اقتدار آن خسروکامکار دادتا در روز جمعهٔ عاشرماه رمضان‌سنه ثلث‌وسبعین وسبعمائه‌ازتخت‌حاجی بیك بباغ‌زاغان‌تشریف برده‌قدم بر سریرجهانبانی نهادو تختگاه‌خاقان سعید مغفرت پناه ازیمن مقدم آن‌پادشاه عالیجاه غیرت‌افزای اورنك فیروزه رنك‌مهر وماه گشت ودارالملك اقلیم چهارم‌ازرشحات‌سحاب معدلت‌آن سلطان سکندردستگاه درنظارت ازفلك هفتم درگذشت وآنحضرت پشت‌برمسند حشمت وکامرانی نهاده بدلی قوی واملی فسیح روی بتمشیت مهام جهانبانی آورد وپرتوعواطف واشفاق برتنظیم امورجمهور نزدیك ودور افکنده جناح‌مرحمت واحسان برمفارق طوایف‌انسان‌بگستردو درتقویت ارکان‌شریعت غرا واستحکام قواعد احکام‌ملت بیضا فرامین‌مطاعه بنفاذانجامید ودرباب رعایت سادات وقضاة وفضلا وارباب درس وفتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم

رسانید نظم شدازانوار عدلش ملک روشن ✿ زفیض همتش گیتی چو گلشن زفتنه اهل عالم را امان داد ✿ بعهدش عدل کسری رفت ازیاد اساس شرع ازسعیش متین شد ✿ دعا گویش همه روی زمین شدوچون خاقان منصور مظفر لوا پیوسته دست تولا بولای اهل بیت سیدالوری و برگزیدگان(انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) استوار داشت وغیر نقش محبت ومودت عترة طاهره خاتم النبیین صلواةالله علیهم اجمعین صورتی برخاتم دل نمی نگاشت درآن ایام که برسریر سلطنت خراسان تمکن یافت وشعشعهٔ انوار دین پروری آنحضرت براطراف آن مملکت تافت رأی شریعت آرا چنان اقتضاء فرمود که خطبه وسکه را باسامی القاب ائمه معصومین مزین گرداند وصیت این نیکنامی دراطراف آفاق انتشار داده آوازهٔ تجدید قواعد شریعت نبی هاشمی ازایوان کیوان بگذراند اما جمعی ازمتعصبان مذهب حنفی که در آن زمان در دارالسلطنه هراة بغایت معتبر وموقر بودند بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته در باب ترجیح رسوم اهل سنت سخنان گفته از تغییر خطبه منع نمودند چون محل مقتضی عدم قبول التماس آنجماعت نبود در روز عید فطر خطیب بدستور پیشتر زبان بقرائت خطبه گشود وهمدران اوقات پادشاه خجسته صفات را داعیهٔ عقد ازدواج بادرة التاج سلطنهٔ شهربانو بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید از خاطر همایون سر برزد ومجلس اشرف را بوجود سادات وقضاة وعلما واشراف زیب زینب داده مهد عصمة پناه را بآئین شریعت غرا بحبالهٔ نکاح در آورد ومحفل بهجت وشادمانی آرایش یافته سپهر جهان دیده عقود جواهر زواهر که درجیب و دامن پرورده بود بصورت نیاز نثار کرد ودر وقتی که عروس سیم اندام ماه تمام در هجلهٔ فلک فیروزه فام نقاب از رخسار فایض الانوار برگرفت شاه عالی جناب با طلعتی چون آفتاب بحجرهٔ مهدعفت آیاب خرامیده مقارنه برجیس برج کامکاری با ناهید اوج نامداری سمت وقوع پذیرفت امابحسب اقتضا قضامیان حضرت اعلی و مهدعلیاصورت الفت و استیناس اتفاق نیفتاد وبعد ازچند گاه خاقان عالیجاه اورا طلاق داده بسمرقند فرستادو خواهرش پاینده سلطان بیگم را درحبالهٔ نکاح کشید وبین الجانبین محبت و مودت بوقوع انجامید وهم در آن ایام که دیدهٔ انتظار دیدهٔ پادشاه گردون غلام بدیدن عرایس ابکار مرادو مرام روشن بود باحداث باغ مراد که بعد ازچند گاه بباغ جهان آرا موسوم شد فرمان فرمود ومعماران مدقق ومهندسان حاذق چهار باغی وسیع چهار صدوچهل جریب وقصری رفیع درغایت زینت و زیب طرح انداخته استادان بناو عملهٔ توانا آغاز کار کردند و درباب تکلف و لطافت ومتانت ونظافت آن بوستان جنت صفت کمال جد و اهتمام بجای آوردند ودراندك زمانی باغ جهان آرای قابلیت جلوس همایون پیدا کرده خسرو کشور گشای ازباغ زاغان بدانجا نقل نمود ومادام الحیوة درباب تزئین وتعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی و اجتهاد بذل می فرمود لاجرم فضای دل گشایش چون عرصهٔ بهشت پر گل و ریاحین شدو هوای روح افزایش مانند نسیم اردی بهشت فرح بخش دل غمگین گشت ازنضارت ریاض حضرت آئینش سبزه زار سپهر شرمساری بردو ازلطافت آب عذوبت

مآبش چشمه‌حیوان عرق خجالت برجبین آورد **نظم** لطیف‌ودلگشا آب‌وهوائی ☆ مبارک منزلی فرخنده جائی درختان‌چون‌بتان قدبر کشیده ☆ زیکدیگر بخوبی‌سر کشیده نهال سرو کزجنت خبر داشت ☆ خططوبی لهم برهرورق کاشت کنگرهٔ عمارت دلپذیرش زبان طعن‌برخورنق و سدیر درازکرد وقصورخالی قصورش‌ازهفت‌گنبد سپهرمبتد پر گوی تفوق بردبیت ازعمارات اوست‌درتشویر قبه نه‌سپهر وقصـرسدیر(والحمدلله‌والشکرلله العلی‌الکبیروالصلوة والسلام‌علی‌النبی‌البشیرالنذیر)

ذکر وصول‌زمره‌ازامراووزراء وصدور بسعادت‌ملازمت‌خاقان‌منصورو بیان سرانجام بعضی دیگراز امهات مهمات وعظایم امور

هم‌در آن اوقات کـه دردارالسلطنه هـراة بیمن جلوس همایـون ع شد غیرت کارگـاه گـردون امـیر صاحب حشمت صائـب تـدبیر مـرجع وملاذ اعـاظم‌فضلاء روشن‌ضمیر نظام الدولة و الدین امیر علیشیر از اردوی سلـطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت اعلی رسید وباصناف والطاف و اعطـاف‌سرفـرازشده درسلك خواص بارگاه‌جهان‌پناه‌منتظم گردید‌صورت‌حال برسبیل‌اجمال آنکه آباء گرام‌واجدادعظام آن امیر آفتاب احتشام ازقدیم الایام درسلك مخصوصان دودمان میرزا عمرشیخ بهادر بن امیرتیمورگورکان انتظام داشتند ونقش منقبت‌کوکلتاشی بقلم اعتبار برلـوح خاطر اولوالابصارمی‌نگاشتند وآنجناب درایام طفولیت ومبادی اوان صبی همواره درخدمت خاقان مظفرلوا بسرمیبرد ودروقتی‌که آنحضرت با میرزا ابوالقاسم بابر مصاحبت می‌- نمود امیرعلیشیر نیز ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیارکرد وچون میرزا بابر وفات یافت وخاقان منصور ازمشهد مقدسه بمرو شتافت آن امیر صافی ضمیرهـمدران ولایت توقف نموده بتحصیل‌فضایل وکمالات مشغولی فرمود ودرزمـان دولت سلطـان سعید بدرالسلطنه هراة رفته روزی‌چند درملازمت‌آستان اقبال‌آشیان گذرانید اما فراخورحال ترتیب‌ورعایت نیافت بنابران ازخراسان بسمرقند رفته درخانقاه خواجه جلال‌الدین‌فضل الله ابواللیثی ساکن گشت‌واکثراوقات رابمطالعه مصروف داشته گاهی با امیردرویش محمد ترخان وامیراحمد حاجی که صاحب‌اختیار سرکار ماوراءالنهر بود اختلاط می‌نمود تادرین ایام که میرزاسلطان‌احمد بنا بر توجه‌خاقـان منصور بصوب خراسان از آب آمویه بگذشت امیر علیشیر نیز همراه اردو روان شد وبعدازتحقیق خبر واقعهٔ سلطان سعیدواستیلاءخاقان‌مظفرلوا بر بلدهٔ‌فاخرهٔ‌هراة ازامیرحاجی‌اجازت‌حاصل‌نموده‌روی‌بهراة آورد وغریب عیدفطرسعادت‌ملازمت‌خاقان‌صاحب‌تائیددریافت و بعدامتدادروزگـارمفارغت صوری‌دیده بدیدارطلعت‌فایض‌الانوارخاقانی‌روشن‌ساخته‌التفات‌وعنایت‌بی‌نهایت‌شامل‌حالش شد ودر روزعید ازنتایج طبع نقادقصیده هلالیه که‌هربیت ازآن رشك لؤلؤ آبدارو‌غیرت

جواهر شاهوار بود نثار بزم همایون فرمود وابن‌معنی موجب ازدیاد اعتقاد خاقان عدالت نهاد گشت و روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه کامکار زیاده میشد تا کار بجائی رسید که سرانجام تمامی عظایم امور جمهور نزدیك و دور برأی صوابنمایش تفویض یافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهدانجامید انشاءالله تعالی وهمدر اوایل ایام جلوس خاقان منصور امیر سید مراد واوغلاقچی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابتان و مولانا قطب‌الدین الخوافی و خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی وخواجه سیف‌الدین مظفر شبانکاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند و امیر سیدمراد بمنصب امارت مشرف گشته خواجه قطب‌الدین طاوس مشرف دیوان همایون شد. ومولانا قطب‌الدین بامر صدارت اختصاص یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت ومقارن آن حال امیرزاده محمدسلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود ومیرزا کیچیك لقب داشت باوالده ووالد خود میرزا سلطان احمدبن میرزا سیدی احمدبن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان ازطرف قراباغ اران بدارالسلطنه هراة رسیدندوخاقان منصورایشان‌را منظور نظر مرحمت واشفاق گردانیده میرزا کیچیك‌را بعنایت طبل‌وعلم وخیل وحشم معزز ومحترم ساخت وعنان اختیار امور ملك ومال‌را بقبضهٔ اقتدار اوداده کماینبغی بتربیتش پرداخت وهم‌در آن ولاشاه یحیی والی سیستان وامیرحسن شیخ‌تیمور بدرگاه عالم‌پناه رسیدند وملحوظ عین‌عاطفت و مرحمت گردیدندوهم درآن اوقات امیرزین‌العابدین ارلات بملازمت خاقان خجسته صفات رسیده بتسخیر ولایت بلخ وشیرخان مأمور گشت وباتفاق عم خود امیرپیر محمد بن‌امیر یادگارشاه‌ارلات بدانجانب شتافته میان ایشان‌و یارعلی مغول که ازقبل‌سلطان محمودمیرزا درآن‌حدود بود مقاتله روی نمود ویارعلی گرفتارشده امیرزین‌العابدین آن‌ولایاترا بتحت تصرف‌درآورد ویارعلی مغول‌را مغلول بشهرفرستاده شحنهٔ سیاست حضرت خاقانی اورا بقتل‌رسانید وهم‌در آن‌ایام خاقان گردون غلام امیرشیخ‌زاهدطارمی را بایالت ولایت استرآباد سرافرازساخت وآن‌جناب بدانجانب رفته‌چنان شنود که‌میرزا منوچهر که برادر کلانتر سلطانسعید بود بعد از واقعهٔ قراباغ خودرا بنواحی ساری رسانیده ولوای شوکت‌بلندگردانیده امیر شیخ زاهدطارمی آن‌خیال محال درخاطرش نگذاشت‌وناگهان برسرش تاخته تخت‌وجود اورا از والی حیات‌باز پرداخت وچون‌سنت سنیهٔ‌ایزدتعالی (ولن تجدلسنة الله تبدیلا) بدان سان جریان دارد که هرگاه‌صبح دولت‌و اقبال ازمطلع آمانی‌وآمال برآید وآفتاب جاه وجلال بطلعت عدیم‌المثال عالم را بیاراید متعاقب‌شام‌محنت فرجام نوایب روی نماید وشب‌ظلمت انجام مصایب‌چهره گشاید درآن اوقات که‌نیّر سلطنت واستقلال خاقان ستوده‌خصال ابوالغازی سلطانحسین‌میرزا اطراف ولایات خراسان را منور ساخت وماهیچهٔ لوای کشور گشای آنحضرت سایه حشمت برمفارغ متوطنان آن بلدان انداخت والدآنحضرت مهد علیا فیروزه بیگم در

چهاردهم محرم الحرام سنه ۸۷٤ درگذشت ودربهشت برین بازمرهٔ حورعین همنشین گشت وخاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نموده چندروز بختمات کلام واطعام طعام اشارت نمود وجهة مرقد معطرمهد مرحومه درکوچهٔ خیابان خطیره در غایت تکلف وزیبائی بنا فرمود والی یومنا هذا آن گلستان جنت نشان معموراست ونزهت گاه جمهورمردم نزدیک ودورانه هوالعفوالغفور .

گفتار دربیان نهضت میرزا یادگار محمد ازآذربایجان بعزم تسخیر ممالک خراسان

درآن اوان که میرزا جهانشاه ترکمان با میرزا سلطان ابوسعید گورکان صلح کرد، ازخراسان بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا یادگار محمدبن میرزا سلطان محمدبن میرزا بایسنقربن میرزا شاهرخ بن امیرتیمور گورکان باشارت عمه خویش پاینده سلطان بیگم که ملکهٔ فاضلهٔ عاقله بودودرتربیت برادر زاده سعی بلیغ می نمود ملازمت میرزا جهانشاه اختیار کرده چندگاه درظل رایت نصرت آیتش درغایت رفاهیت اوقات گذرانید وبعد ازقتل آن پادشاه عالیجاه ابوالنصر امیرحسن بیک درتعظیم واحترام میرزا یادگارمحمد بیشترمبالغه فرمود وچون خاطرخطیر ازمرسلطان سعید جمع ساخت بعضی از امراء خراسان را باسپاه فراوان همراه شاهزاده گردانید و او را بتسخیر مملکت موروث ترغیب نمود ومیرزا یادگار محمدبغرور موفور علم جهانگیری افراشته نخست بجرجان شتافت وامیر شیخ زاهد طارمی ازصولت لشگر او انهزام یافت چون اینخبر بعرض خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا رسید امیر ناصرالدین عبدالخالق بن امیر نظام‌الدین احمد بن‌امیرفیروزشاه وامیر مبارزالدین ولی بیک‌را برسم‌ایلغار با فوجی از سپاهیان شجاعت آثار باستقبال مخالفان روان گردانید وایشان از نیشابور به سملقان رفته روزی چند رحل اقامت انداختند وخاقان منصور میرزا کیچیک را ازعقب ارسال داشته شاهزاده درسملقان بامراء ایلغار پیوست آنگاه باتفاق روی بمیرزا یادگار محمد که ازدهنه‌استرابادبیرون آمده بودنهادند وبعد ازوصول بمنزل شوراب بمقتضای نشانی که ازپایهٔ سریر اعلی بدیشان رسیدعنان از میدان قتال پیچیده در کوه خروس ییلاقی که برفعت‌ومتانت‌رشک‌فلک‌اخضروغیرت سدسکندربود تحصن نمودندومیرزا یادگارمحمدبپای آنکوه گردون‌شکوه رفته چون مشاهده فرمودکه کمند اندیشه بکنگره تسخیرآن نمیرسد دامن تمنی برافشاند وبارگیر قمر مسیر بطرف اسفراین راند ازآن جانب‌خاقان کواکب مواکب بتاریخ‌چهارم‌ربیع‌اول سنه ۸۷٤ ازدارالسلطنه هراة رایات ظفرآیات افراخته مشهد مقدسه‌را محل نزول‌هما یون‌ساخت ولوازم طواف مرقد عطرسا وروضه جنت آساءامام علی بن‌موسی الرضاعلیهما التحیه‌والدعا بجای آورده خدام‌ومجاوران

آن‌سده سنیه‌را بصلات وانعامات بنواخت‌وچون‌میرزا کیچیك وامراءایلغارخبرقرب‌وصول موکب نصرت شعار شنودند از کوه خروس ییلاقی پائین خرامیده‌در عقب میرزایادگار محمدروان شدند وخاقان منصوراز درآمدن میرزا یادگارمحمد بولایت اسفراین‌وقوف یافته عزم توجه بمیدان رزم جزم‌فرموده وبرالنك‌رادگان عبور کرده ازجلگاه جنوشان ویلغر بغاج‌بشعب کوهی که درمیان‌جنوشان‌واسفراین‌حایلست‌درآمد ومیرزاکیچیك‌وامراء ایلغار درآنمنزل باردوی نصرت آثار رسیدندو خبررسیدن میرزا یادگار محمدو سپاه آذربایجان رسانیدندند خاقان منصورچون ازحال دشمنان مقهور خبریافت سید مراد اوغلاقچی‌ومیرعلی میرآخوروشیخیم‌ایل‌اوغلی راباهزارسوار جرار برسم منغلای از پیش روان ساخت وآن شب بتهیه اسباب پیکار واستمالت بمبارزان خنجر گذار پرداخت و امراء ایلغار باامیرعلی جلایر دوچار خورده‌آغاز کارزار کردند وامیرعلی غالب‌گشته امیرسیدمراد بقتل‌رسید ودیگران روی‌باردوی همایون آوردند

ذکرمحاربه‌خاقان‌منصورمؤیددرمنزل‌چناران‌بامیرزایادگارمحمد

صباح‌روز دیگر که خسروفیروزه اورنك بعزم حرب وجنك لوای بیضادر فضای سپهرخضرا برافراخت وازشعاع تیغ‌عالم اقطاع‌مواکب کواکب راانهزام داده صیت‌فتح وفیروزی دربسیط غبرا منتشر ساخت خاقان منصور مظفرلوا ابوالغازی سلطان حسین میرزابعزم ترتیب امورمصاف ورزم‌سالکان مسالك خلاف بدن بی‌بدیل رابجوشن‌حمایت عنایت الهی‌بپوشید وبارگیر تأئید نامتناهی سوارگشته در تعبیهٔ سپاه‌ظفرعطیه لـوازم اهتمام بتقدیم رسانیدسرداری‌میمنه‌را بیمن جلادت‌امیر مبارزالدین ولی‌بیك مفوض‌داشت وریاست میسره‌را بسرپنجهٔ شهامت‌میرزاکیچیك وامیرعبدالخالق بازگذاشت امیـرحسن شیخ‌حسن تیمور وامیرمغول وامیر شیخ‌ابوسعید خان درمیـان رابهر اولی مقررنمود و بنفس نفیس همایون‌در قلب‌لشکر فیروزی‌اثر مقام وآرام فرمود سپاهی آراسته شدکه بهرام تیزچنك بـراوج سما از بیم‌پیکان خـون افشان ایشان‌سپر زرین آفتاب برسر کشید ونهنك بی درنك دریا از خوف سنان جان ستان ایشان جـوشن پوش گـردید **نظم** خدیو جهان گیر دشمن شکـن ✿ سپاهـی بیاراست پولاد تن همـه تند خوی وهمه تیزچنك ✿ بصحرا چوشیر و بدریا نهنك گرفته بکف خنجر خـون فشان ربوده به‌نیزه سر سرکشان و از آنجانب ابوالمظفر میرزا یادگار محمد شبدیز عـزم بمهمیز پهلوانی تیزکرده بمیدان ستیزخرامید وروی بتعبیهٔ لشگرآورده خـوددر قول منزل گزیدامیر علی‌جلایر رادر برانغار جای داده‌وامیر احمدعلی فارسی برلاس وامیر سلطان‌حسن ارهنگی‌رابجوانغارفرستاد ایوب وشیخی‌جلایر ومحمد کوکلتاش را هراول ساخت وبکثرت عدد وعدو مغرور بوده رایت نخوت برافراخت والحق سپاه‌عالم سوز شاه‌زاده درآن روز بکثرت از اوراق اشجار زیاده بودند وبقوت ازرستم واسفندیـار

گوی تفوق میربودند **نظم** همه تیز خشم وهمه کینه کوش ✿ همه همچودریا بجوش و خروش-گرفته بکف تیغ بران‌همه ✿ که‌حمله چون‌شیر غران همه‌وبعد ازآراستن‌صف لشگر آن‌دو خسرو جلادت اثردر برابر یکدیگر- بایستادند وسورن انداخته بـاشتعال آتش قتال‌فرماندادند میرزا سلطان حسین چون‌آفتاب جهان‌تاب تیغ‌زراندود از نیام بر کشید ومانند بهرام‌خون آشام درمقام‌انتقام ثبات قدم‌ورزید ومیرزا یادگار محمد پیکان دلدوز بزهر قهرآب دادوخدنك چهار پر برزه کمان کیانی‌نهاد فغان کرنای و کوس بگوش نظارگیان آسمان رسیدوغبار سم‌ستوران نقاب‌کحلی برروی آفتاب عالمتاب پوشید نایرهٔ حرب‌آتش فنادرخرمن جانها فکندوتند بادحمله نهال‌بقا ازجویبار وجود بر کند **نظم** دلیران بکین‌رایت افراختند ✿ بقصدسر یکدیگر تاختند چنان‌ریخت خون تیغ خاراشکاف ✿ که‌شد لاله گون‌خاك‌دشت مصاف در آن‌اثنا ازبرانغار سپاه خاقان منصور امیرمبارزالدین ولی بیك بیك‌حمله جوانغار مخالفان رامنهزم ساخت‌وامیرحسن شیخ تیمور ازدست چپ درمیدان تاخته بنیادحیات فوجی ازدشمنان رابرانداخت میرزا یادگار محمدچون آن‌شیر بیشه تهور یعنی‌حسن‌شیخ تیموررادرجوانغار ندید برآنطرف حمله آورده آثاراقتدار ظاهر ساخته برعقب یسال ظفر مال گشت وخاقان رستم خصال آنحال مشاهده نموده‌بهادران موکب همایون‌رافرمود تاشبه کردند وعقابان سهام‌خون آشام را ازآشیانه کمال در پرواز آوردند **نظم** دلیران دشمن کش تیز چنك ✿ سوی ترکش وتیر بردندچنك بهرتیر کزشست انداختند ✿ یکی‌را ز زیـن سرنگون ساختند وبا وجودوفور باران تیرمرك‌تأثیر فوجی ازشجعان سپاه ترکمان بحملات متواتر خود را نزدیك موکب ظفر مـاثررسانیدند ودست باستعمال تیغ وسنان برده نیران کارزار مشتعل گردانیدند درآن محل خاقان پردل‌بقوت شجاعت کامل وقدرت شهامت شامـل برسر دشمنان تاخت وبصرصر حمله قیامت نهیب تزلزل درارکان جمعیت وشکیب‌ایشان افکنده همه راپریشان وگریزان ساخت **رباعی** هرچند که‌نخجیر بود تندودلیر ✿ فی الحال گریزان شود از حملهٔ شیر تیهو زمصاف باز بگریزد زود ✿ آهو ببر هژبر کی ماند دیر شجعانی که‌درتاب وتوان‌خود راازرستم دستان زیاده مـی‌پنداشتند ودر جرأت وجلادت اسفندیار روئین تن را غاشیه کش خویش میانگاشته مانند پشهٔ ضعیف نهاد که‌باتند باد نستیزد ومثال‌مواکب کواکب که‌ازاشعهٔ‌انوار آفتاب بگریزدازاهتزاز صرصر قهرپادشاه شجاعت‌پناه ولمعان تیغ‌و سنان خاقـان نصرت دستگاه‌روی تـوجه بوادی فرارنهادند ومبشران تأییدالهی وکارسازان تقدیـر شاهنشاهی صیت‌روح افزای فتح‌وفیروزی وبشارت دلگشای ظفر وبهـروزی دردادند وخاقان‌منصور گریختگان را تعاقب نموده زمرهٔ‌از ایشان بضرب‌تیغ بهادران موکب‌نصرت نشان‌بقتل رسیدند وفرقهٔ اسیرسرپنجهٔ تسلطواقتدار او گردیدند بهلول کاشانی‌وشیخ سعیدطغانی‌ومحمد کوکلتاش وامیرایوب وامیر احمدعلی‌فارسی وسلطان‌حسن ارهنگی ازجملـه اسیران بـودند امیر

ایوب و امیر احمد و سلطان‌حسن بشفاعت مخصوصان آستان سلطنت آشیان نجات یافته بقیهٔ نامبردگان راه بیابان عدم پیمودند وخاقان منصور بعداز اختصاص بفتح وظفر لوازم محامدمهیمن غفور بتقدیم رسانیده‌امیرحسن شیخ‌تیموررا بایالت ولایت استرآبادفرستاد و بنفس نفیس عنان‌عزیمت بمستقرسریر عزت و کرامت انعطاف داد و آن‌مسافت بعیده‌را درغایت استعجال وسرعت‌طی‌فرمود چنانچه ازمشهدمقدسه‌در عرض سه‌روز بدارالسلطنه هراة درتخت حاجی بیك نزول نمود منتظر آن‌زوایای خدمتکاری و معتکفان خبایای امیدواری دیدهٔ انتظار کشیده ازغبار موکب سپهر مراتب روشن ساختندولوازم شکرو ثنای ایزدسبحانه وتعالی بجای‌آورده بایفای نذرو صدقات پرداختند وخاقان عالیشان‌در آن‌زمستان بباغ سفیدبراق قشلاق نمودو ظل‌ظلیل عاطفت ورافت بسرمفارق متوطنان بلدان خراسان مبسوط فرمود والحمدلله الشکورالمعبود

ذکروصول بعضی ازامراءمیرزاجهانشاه بدرگاه‌خلایق پناه‌خاقان آفاق وارتفاع‌رایت‌دولت‌میرزایادگارمحمد بامداد پادشاه‌آذربایجان‌وعراق

درآن زمستان که خاقان وافرتهورابوالغازی سلطانحسین بهادردرباغ سفیدروی بتمهید بساطعیش‌ونشاط‌آورد و بتجرع اقداح‌افراح‌پرداخته غبارشدایدسفرومتاعب‌خوف وخطر ازلوح دل میسترد یارعلی ترکمان‌بیرام وپسران محمدعلی شکر که از اعاظم امراء آذربایجان بودند باهزار مردشجاعت‌پناه‌باتفاق میرزا ابراهیم ولد میرزامحمدی بن‌میرزا جهانشاه ازامیرحسن بیك‌روی گردانشده عنان‌عزیمت بصوب خراسان انعطاف دادند وبکریاس گردون اساس خاقانی رسیده‌باصناف الطاف سلطانی مفتخرومباهی گشتند وبتاریخ هشتم‌رجب سنه ۸۷٤ قاضی‌علی که‌از جملهٔ مقربان امیرحسن بیك بود برسم رسالت تشریف آورده اززبان آن‌پادشاه عالیشأن بسمع اشرف‌خاقان عالی‌مکان رسانید که‌همواره میان‌آباء عظام‌شمام واجداد گرام ما اساس مودت وبناء محبت ارتباط استحکام داشته چون‌بعنایت قادرمختار اینجانب رادفع فسادمیرزا جهانشاه میسر گشت میرزاسلطان ابوسعید ازشیوهٔ ستوده اسلاف تجاوز نموده لشکر بآذربایجان کشید وهرچند ازاینطرف تواضع ونیازمندی‌بوقوع انجامید فایدهٔ برآن‌مترتب‌نکرده عاقبت منتقم‌جباراورا باونمود وصورتی که‌درپرده غیبت مستور بودظهور فرموداکنون مدعا آنست که‌رابطه اتحاد موروثی مرعی باشد وجماعت‌ترا که قراقوبنلو راکه پناه بآن درگاه برده‌اند بدینجانب فرستند خاقان منصور قاضی‌علی رارعایت موفور کرده بروزی چنداجازت مراجعت ندادوفرستادن امراء جهانشاهی رااازمقتضای مروت مستبعد شمرده جهة جواب‌آن سخنان‌قاصدی نزد امیر حسن بیك‌روان ساخت ودرآن زمستان

امیر مغول با یالت ولایت بلخ سرافراز گشته بدان مملکت شتافت وشاه یحیی حاکم سیستان شده زمام حکومت قهستان در قبضهٔ اختیار امیر شیخ زاهد طارمی قرار یافت اما میرزا یادگار محمد چون از معر که چناران بحدود دامغان وسمنان رسیده کیفیت واقعه را بامیرحسن بیك نوشته مدد طلبید وامیرحسن بیك درمقام امداد شاهزاده آمده امیر یوسف بیك وامیرحسین بیك را که در سلك خویشان او انتظام داشتند باامیرشاه منصور بن امیر شاه سوار قراقوینلو و دوهزار سوار مکمل مسلح بکومك میرزا یادگار محمد نـامزد کرد و شاهزاده آماده رزم و پیکار گشته عنان مراجعت انعطاف داد ودرولایات خراسان ظلم و بیداد آغاز نهاد و همدران اوان جمعی از کلانتران ولایت قاین بواسطهٔ منازعتی که با اقران خود داشتند بکرمان رفتند وامیر زاده زینل سبك بن امیر حسن بیك را ملازمت کرده متکفل تسخیر قهستان گشتند وشاه زاده هزار سوار مصحوب ایشان بدانجانب روان ساخت تا بیخبر برسر امیر شیخ زاهد تاخته اساس حیاتش رابر انداخته واین اخبار بدارالسلطنه هراة رسیده بعضی ازمردم کوته اندیش مانند امیرایوب وشیخی جلایر ونعمت خوارزمی از خاقان معدلت کیش روی گردانشدند وبطرف اردوی میرزا یادگار محمد گریختند آنحضرت بفرار آنجماعت التفات ننمود وامیر عبدالخالق فیروز شاه وبیرام ترکمان ویار علی ترکمان را بافوجی کثیر ازلشگریان برسم ایلغار روان فرمود وچون این طایفه بمشهد مقدسه رسیدند بعضی ازجنود میرزا یادگار محمد که درنیشاپور بظلم و بیداد اشتغال داشتند گریخته دراسفراین باردوی شاه زاده پیوستند وامراء ایلغار بالنك رادگان رفته خیمهٔ اقامت برافراشتند ومیرزا یادگار محمد بسبزوار آمده آن بلده رادرحیز تسخیر کشید وپرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر خاقان عالی جاه تافته دانست که تا بنفس همایون متوجه دفع اعداء دولت روزافزون نگردد وآنچه مراداست بوقوع نخواهد پیوست بنابرآن درغره مـاه مبارك رمضان باسپاه فراوان از بلدهٔ فاخرهٔ هراة نهضت فرمودودرالنك رادگان امراء ایلغار رابخود ملحق گردانیده عازم سبزوار شد میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید سبزواررا بقاضی بیك که از سایر خواص او بمزید اعتماد امتیاز داشت سپرد وروی توجه بطرف بسطام ودامغان آورد وبعداز آنکه ظاهر سبزوار محل نصب لوای جهانگشای خاقان منصور گشت عساکرظفر مآثر باندك زمانی آن بلده را درحیـز تسخیر کشیدند و قاضی بیك را باهفتادتن ازمتابعان مقیدو مغلول گردانیدند وقاضی بیك زنده مانده سایر اسیران بزندان لحد شتافتند و از ارباب آن ولایت سید نصرالله کسکنی وخواجه معین مختار که دم از هواداری خدام رکاب حضرت شهریاری زده بودند باصناف الطاف اختصاص یافتند وموکب نصرت شعار بعداز فراغ از مهـم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شده چون موضع پنج دهنه پایان ولایات بحرآباد معسکر خاقان والانژاد گشت قراولان شاه- زاده بیارعلی ترکمان وبیرام ترکمان وشیخ ایل اغلی که برسم ایلغار ازاردوی ظفرآثار بیرون رفته بودند دوچارخوردند ودرسر پل جاجرم بشعلهٔ تیغ و تیر معرکهٔ رزم گرم کردند وقراولان میرزا یادگار محمد مغلوب شده امراء عظام نعمت خوارزمی و عبدالله جلایر و

قاسم دولت ملك را باطایفهٔ دیگر اسیر ساختند و بپایهٔ سریر اعلی آوردند و ازجملهٔ اسیران شخصی که نوکر خاصهٔ امیرحسن بیك بود ملحوظ عین مرحمت گشته سایر آن طایفه به سیاست شحنه قهر اختصاص یافتند آنگاه ماهچهٔ علم آفتاب عطیه از آن منزل درحرکت آمده پرتووصول برقصبهٔ جاجرم انداخت ودر آن موضع فلك ستیزه كارشیوهٔ ناسازگای ظاهر ساخت ع کارفلك اینچنین بود پیوسته

گفتار در بیان سبب تغییر یافتن نیت رزم و معاودت رایت خاقانی از جاجرم جهت رعایت حزم

در آن ایام که جاجرم از فر نزول خاقان منصور بسان گلستان ارم ناضر وخرم بود زمانه بی شرم وسپهر بی آزرم آغاز ستمکاری کرد واین خبر درمعسکر ظفر اثرشیوع یافت که میرزا یادگار محمد سلك جمعیت امیرحسن شیخ تیموررا که دردهنهٔ استراباد نشسته بود بسرپنجه شجاعت ازهم بگسیخت وحسن بقلعه شماسان گریخته بعد از چند روز بیرون آمد وبدست نیازمندی دردامن دولت شاهزاده آویخت وبمجرد انتشار این سخن فوج فوج ازسرداران صف شکن ازموکب خاقان تهمتن فرار نموده روی باردوی دشمن آوردند لاجرم آنحضرت برسایر امرا وارکان دولت بی اعتماد گشت جهةرعایت حزم روزیچند از اقبال بمیدان رزم درگذشت وازجاجرم کوچ فرمود بعد ازقطع منازل ومراحل بمشهد مقدسه رضویه شتافته التجا بعتبه علیه امام واجب الاحترام افتخار آل خیر البریه علی ابن موسی الرضا علیهما السلام والتحیه نموده آداب طواف آن قبه عرش مطاف بجای آورده نضارت ریاض دولت رااز بارگاه واهب العطایامسألت کرده بطرف پل خاتون که محل نزول آغروق همایون بودروان شد وبعد ازوصول بآن منزل بموقف عرض رسید که دارالسلطنه هراة غوغای عظیم دست داده وتقدیرملك قدیر ابواب بیدادبر روی متوطنان آندیار گشاده وتبیین اینمقال آنکه درخلال احوال گذشته خواجه عبیدالله اخطب نسبت بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی سخنی تقریر آمیز بعرض حضرت خاقانی رسانید وخواجه طاوس مواخذ ومقید شده مبلغ سیصدهزار دینار کپکی فرود آوردو خواجه عبدالله بجای او درمنصب اشراف دیوان اعلی دخل کرد ودرین اوقات که هرویان ازسایهٔ چترمعدلت خاقان منصور دورمانده بودند خواجه عبدالله که باتفاق خواجه نظام الدین بختیار سمنانی درهراة بسرانجام مهام دیوانی اشتغال داشت بر عجزه ورعایا زر تعدی حواله کرد وبآتش بیداد دودآه ازسینه مظلومان برآورد وکاررعایا باضطرار رسید ومهم بدانجاانجامید که عوام الناس هجوم نموده خواجه عبداللهرا بوقتی که در دارالعداله میرزا شاهرخ نشسته بود وابواب انصاف بر روی خلایق بسته سنك باران کردند واو بیکی ازخانهاء مدرسه گریخته به هزارحیله از آن مهلکه جان بیرون بردوچون در منزل پل خاتون این خبر بعرض همایون رسید یکی ازاعیان ملازمان سلطنت

آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان بشهر شتافت و خواجه عبدالله را بند کرده باردوی همایون رسانید و متعاقب آنحال خاقان ستوده خصال امیر نظام الدین علیشیر را جهة تمهید عدل و انصاف ورفع رسوم ظلم واعتساف بدارالسلطنه هراة ارسال داشت و نشانی در باب استمالت متوطنان آندیار شرف اصدار یافت و امیرعلیشیر بدان بلدهٔفاخره شتافت و بمقتضای عادت جبلی خویش جراحات جارحات ایام بمراهم مراحم مندمل ساخت و بقدر مقدور باستمالت مظلومان وستمدیدگان واستیصال نهال ظلم وعدوان پرداخت وفرمود که تاآن نشان فتنه نشان را درروزجمعه برسرمنبرخوانند لاجرم خلایق مطمئن وآسوده خاطر گشته زبان بدعای دوام دولت خاقانی و ازدیاد جاه وجلال مقرب حضرت سلطانی گشودند وچون امیر نظام الدین علیشیر باردوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین بختیار مقید وبی اختیار گشت وخواجه قطب الدین طاوس کرت دیگر برمسند اشراف دیوان نشست بعد ازآن آغروق همایون ازپل خاتون بصوب قلعهٔ تیره تو روان شد و خاقان منصور بطرف دارالسلطنه هراة نهضت نمود وبتاریخ یازدهم ذی حجه حجهٔ مذکوره بباغ نظرگاه نزول فرموده درهفدهم ماه ازآنجا بالنک مشرتو که دربرابر پل سالار است شتافت ازآنجانب میرزا یادگارمحمد چون از مراجعت موکب ظفر اثر وقوف یافت بوصال عروس مملکت خراسان امیدوارگشته تا مشهد مقدسه عنان یکران باز نکشید وهمدران ایام میرزا سلطان محمود ازآب آمو به گذشته درحدود بلخ و خان طغیان باوج آسمان رسانیدواین اخباردراردوی ظفرآثار اشتهار پذیرفته طایفه که پرده شقاوت بصر بصیرت ایشان را پوشیده بود قدم دربیابان بی پایان فرار نهادند واینمعنی موجب پریشانی ضمیر منیر حضرت خاقانی گشته مناسب چنان نمود که چندروزی ازمقابله ومقاتله اعدا تغافل ورزدوازالنک مشرتو بدشت ساقسلمان نقل فرمود ودربن منزل نیز بسیاری ازمردم بی عاقبت ازموکب همایون تخلف جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باحوال اردوی خاقان گردون غلام راه یافته اعلام نصرت فرجام ازدشت ساقسلمان براه تقوز رباط متوجه تیره توگشت بمصلحت آنکه روزی چند آغروق همایون را درآنحصار که مانندقلعهٔ سپهر دوار از کمندنوایب روزگارمصون ومحروس است مضبوط سازد وبنفس نفیس همایون بهرجانب که مناسب داندرایت توجه برافرازدبعد ازوصول بحدود آنموضع احمدتوقچی که ازخاک برگرفته ترغیب آنحضرت بودپیغام فرستاد که اگرحضرت اعلی بایکدونوکر تشریف می آورند در قلعهٔ را میگشایم والادرطریق اطاعت سلوک نمی نمایم خاقان سعادت انتما ازشنیدن این سخن بر آشفته عنان یکران بصوب کنار آب مرغاب انعطاف داد چون بمقصد رسیدازتراکمه میرزا ابراهیم وپیرعلی دیار علی وقایتماس وازمردم ماوراء النهرسلطان بایزید اوغلان وسلطان ارغون دون وشیخ درویش قوچین سالک طریق فرار گشتند لاجرم حیرتی عظیم بر ضمیر خسرو جهانگیر طاری شد ونمیدانست که بکدام جانب توجه نماید درآن اثنا قاصدی یوسف

نام از نزد امیرمظفر برلاس بدرگاه گردون اساس رسید وعرضه داشتی رسانید مضمون آنکه فوجی از بندگان خدمتکار ومخلصان اختصاص آثار چون امیر پیر محمد ارلات با چهار فرزند ارجمند وجمعی کثیر ازمردم دولتمند در نواحی قیصار بهوا داری موکب نصرت شعار اجتماع نموده‌اند وانتظار طلوع ماهچهٔ علم انجم حشم می کشد امیدواری آنکه نیرمراد این مهجوران بر افق مقصود نورافشان گردد تا آنچه صلاح دولت خدام عالیمقام باشد بوقوع پیوندد واین التماس بعزقبول اقتران یافته هوای قیصار ازغبارسم سمند پادشاه کامکار مشك آثار گشت وامیرمظفر برلاس بعزملازمت سرافرازشده لوازم اخلاص وبندگی ومراسم نیاز وسرافکندگی بجای آوردونسیم عنایت خاقانی ازمهب مهربانی برریاض آمالش وزیده بحصول ثمرهٔ مقصود ومحصول شجرهٔ بهبود امیدوار گشت وازقیصار نهضت همایون بمیان ارلاتیان اتفاق افتاده امیر پیرمحمد با اولادو اقربا به تقبیل قوایم سریر سدرهٔ انتماقیام نمودندو بوفور الطاف خسروانه واعطاف پادشاهانه ازامثال واقران امتیازواستثنا یافتند وازآنجا قرین یمن وسعادت کوچ بوقوع انجامیده چهار باغ قصبه میمنه از طنطنهٔ کوس نزول همایون بلندآوازه گردید و از اطراف و جوانب جمعی کثیر ازاهل اخلاص بملازمت سده بلند مرتبت رسیده مکارم اخلاق خسرو آفاق همه را بمزید مرحمت واشفاق سرافراز گردانید وحضرت خاقان درهمان منزلت اقامت داشت تاوقتی که رایت نهضت بصوب مستقرسریر کرامت برافراشت .

ذکر جلوس میرزا یادگار محمد برسریر سلطنت خراسان وبیان شمه از حیف وتعدی امراء عراق و آذربایجان

در آن اوان که خاقان عالیشأن ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان ازالنك مشرتو بصوب قلعهٔ تیره تو کوچ فرمود هنوز ابوالمظفر یادگارمحمد میرزا درولایت طوس بود اماعمه شاهزاده پاینده سلطان بیگم بتحریك امیر فریدون برلاس وسلطان احمد چهارشنبه ازمنزلی که در بیرون هراة داشت بشهردر آمده آن بلدهٔ فاخره راجهة برادرزاده را ضبط نمود ونقارهٔ شادیانه زده فرمود تادرروزجمعه ششم محرم الحرام سنه خمسین وسبعین وثمانمائه خطبه بنام ابوالمظفر میرزا یادگار محمد خواندندو درآن ایام مولانا حسن شاه شاعر قصیدهٔ درمدح پاینده سلطان بیگم درسلك نظم کشید که مطلعش اینست

بیت همچنان کز فضل حق خاتم سلیمان را رسید ☆ ملك بلقیس زمان پاینده سلطان را رسید

وچون میرزا یادگار محمد بولایت جام خرامید باسم اکابر واشراف بلدهٔ هراة استمالت نامه‌ها روان گردانید وازشمال شهر گذشته ازعقب ابوالغازی سلطان حسین میرزا تا کنار آب مرغاب رفت وامیرحسن شیخ تیمور را بضبط آنحدود تعیین نموده رایت عزیمت بمستقر دولت وعظمت برافراخت واز راه رباط سنجاب بسواد هراة در آمده سادات وقضاه

و اکابر و اعیان بمرسم استقبال استعجال نمودند و شاهزاده بتعظیم ایشان قیام فرمود و همه را بنوازش بیدریغ سر افراز ساخت و آنروز که قمر در طریقهٔ محرقه بود بالنك کهدستان منزل گزید و در روز دوشنبه نهم محرم که دیگرروز تربیع تحسین بود بباغ زاغان شتافت وسریر سلطنت خاقان سعید را که چندین سال ازفروغ طلعت اولاد آنحضرت عاطل مانده بود از پرتو انوارجبین آفتاب قرین منور گردانید وامراء آذربایجان که قرابتان ابوالنصر امیرحسن بیك و کومك شاهزاده بودند درخراسان میل اقامت نمودند و آنجناب همه را در باغات و بساطین سلاطین و منازل جنت آئین فرود آورد وغایت رعایت دربارهٔ ایشان بتقدیم رسانیدو چنان مقرر شد که در خطبهٔ نخست دعای دوام دولت امیرحسن بیك بسرزبان رانند آنگاه میرزا یادگار محمد را نام برند ومیرزا یادگار محمد بعداز تمکن برسریرجهانبانی منصب اشراف دیوان را بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام امورملك ومال را بقبضهٔ اختیار پاینده سلطان بیگم بازگذاشت وچون آن شاه زاده ساده بعیش وعشرت بسیار مشعوف بود واکثر اوقات را بتجرع بادهٔ گلرنك واستماع نغمهٔ عود وچنك صرف مینمود واصلا پروای ضبط امورمملکت نمی کرد وازهر کس ظلمی صادر می شد شرطباز خواست بجای نمی آورد امراء ترکمان در اطراف ولایات خراسان ابواب جور و طغیان برروی رعایا و بیچارگان گشادند وطوفان بلا بالا گرفته بسیاری ازخراسانیان قدم در وادی جلا نهادند سلطان خلیل ولد امیرحسن بیك درالنك رادگان خیمهٔ اقامت افراشته متعرض متوطنان آن حدود می گشت وظلم تعدی امراء برادرش زینل بیك که درولایت قهستان بودند ازحد اعتدال درگذشت درخلال این احوال امیرحسن شیخ تیمور کهجهت ضبط کنار آب مرغاب متعین بود بواسطهٔ کدورتی که ازامیر علی جلایر درخاطر داشت ازراه سرخس بجانب سملقان وجرمغانکه سیورغال او بود توجه نمود وظهوراین امورموجب آن شد که کرت دیگر آفتاب دولت خاقان منصور ازافق دارالسلطنه هراة طلوع فرمود

گفتار دربیان توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریرعزت و کرامت بعداز تقدیم مشورت باامرای صائب رای وافر حشمت

درآن ایام که قصبهٔ میمنه از میمنت مقدم معزالسلطنه والخلافه ابوالغازی سلطان حسین میرزا غیرت افزای فضای فردوس اعلی بود علی التعاقب والتوالی بمسامع جاه وجلال می رسید که میرزا یادگار محمد از نشاهٔ باده غرور بغایت بی شعور است وازتواتر تجرع شراب انگور گاهی مست و گاهی مخمور هرگز خیال ضبط ملك ومال درکاخ دماغ نمی گذارد ودرهیچ وقت نقش لشگرکشی و کشور گشائی برلوح دل نمی نگارد واز بطالت اعیان حضرت اوصورت فراغت دربلاد خراسان مستور گردیده واز ضلالت ارکان دولت

اومبانی شرع شریف وقواعد ملت حنیف بانهدام و انعدام نزدیك رسیده بناء علی هذا خسرومنصور مظفرلوا بدیدن پیکر فتح وفیروزی واثق گشته رأی جهانگشای بر آن قرارداد که بیك ناگاه بجانب دارالسلطنه هراة تازدو بصرصر حملهٔ قیامت‌اثر نهال اقبال‌مخالفان رااز بیخ و بنیاد براندازد پس‌در خلوتی که‌در بارگاه جهان‌پناه بر روی غیر بسته بود بامیر نظام‌الدین علیشیر ابواب مشورت بازگشاد وشمهٔ ازمحظور خاطرخطیر بآن امیر صائب تدبیردر میان نهادو آنجناب شرایط تحسین وآفرین بجای‌آورده در اخفای آن سروصیت نمود وفرمودکه اگراین سخن‌بامن نیز گفته نشدی بهتر بودی خاقان منصور پرسیدکه سبب‌اینهمه مبالغه والحاح درین‌باب چیست امیرعالی‌جناب جوابداد کـه عدم افشای این‌راز ازجملهٔ واجباتست زیراکه مردمی که از موکب اعلـی گریخته نزدمیرزا یادگار محمدمی‌روند اگر ازین‌داعیه وقوف یابندبی شبهه کیفیت عزیمت همایون رابه عرض اورسانندوهرگاه‌پرتوشعور شاهزاده‌برمکنون‌ضمیر آفتاب تاثیر افتدسالك‌طریق حزم واحتیاط گردد وآن‌چه مقصود مـاست بحصول نه‌پیوندد **القصه** بنابر تاکید امیر ستوده خصال شهریار بی‌همال بی‌ازآنکه این‌خیالرا باسایر امراء ظاهر سازد رایـت نصرت برافروخته از میمنه کوچ فرمود وبطرف کنـار آب مرغاب روان شده پس از قطع منازل‌دربوکن نزول‌نمود آنگاه‌امرای عالی‌مقام و نوئینان جم‌احتشام رادرمجلس جاتقی نشانده مافی‌الضمیر خویش ظاهرساخت ومقتضای کلمهٔ کریمه(وشاورهم فی‌الامر) بجای‌آورده بامرمشورت پرداخت تمامی آن‌جماعت متفق‌اللفظ والمعنی عزیمتی‌را که درخاطرعالی مآثرقرار یافته‌بود تحسین کردند وبطوع و رغبت اظهـار اطاعت وانقیاد نموده‌لوازم دعا وثنا بجای آوردند وخاقان دشمن‌شکن بوثوق تمام واعتضاد لاکلام‌از بوکن روان شده سرپل تابان ازفر نزول همایون غیـرت سپهر بوقلمون گشت ودر آن مرحله امیر پیرمحمد ارلات وامیرساربان باچند نفر بموجب فرمان واجب‌الاذعان جهت حراست ومحافظت آغروق همایون توقف نمودند وسایر امراو ارکان دولت درملازمت رکاب سعادت منقبت تصمیم عزیمت فرمودند

ذکر نهضت رایـت ظفرمآل بجانب دارالسلطنه هـرات برسبیل استعجال‌وکشته شدن میرزا یادگارمحمد بتیغ تقدیر مالك‌الملك‌متعال

مثنوی سلاطین که کشورگشائی کنند✿ بتوفیق حق پادشاهی کنند-چونآیید یابند ازلطف‌حق ✿ شودحال ایشان بدیگر نسق-نباشد چـو دیگرکسان کارشان✿بود بوالعجب جمله کردارشان نترسنداز دشمن کینه‌خواه✿ ندارندباك‌از جهانی سپاه-چو سازنداعلام همت بلند✿ به بندند خلقی‌بانجم کمند-دگرفکر تسخیر کشور کنند ✿ بیك‌حمله ملکی مسخر کنند-بیهر سو که تازند بهرستیز ✿ برآرندازعالمی رستخیز✿شبی گر

خیال شبیخون کنند ☼ به یکدم جهانی دگر گون کنند مؤید اینمعنی ومصداق این‌دعوی آن که در آن ایام که میرزایادگار محمد در دارالسلطنه هراة درغایت عظمت واحتشام مقام وآرام فرموده بود وچند هزار بدوی سوار بهرام انتقام صبح‌و شام ملازمتش می نمودند و از خراسان تا بغداد کومك پی‌در‌پی داشت‌و هیچکس خیال انتقال آندولت پیرامن خاطر نمی گذاشت‌ابوالغازی سلطان‌حسین‌میرزا اصلا‌از کثرت عددو عددمخالفان نیندیشید وباا ندکی ازملازمان رکاب نصرت انتساب از کنار آب‌مرغاب ایلغار فرموده عنان یکران بدانصوب منعطف گردانیدو مانند فلك‌افلاك درشبانه روزی عالمی طی نموده بیك‌ناگاه سحری بباغ‌زاغان نزول‌کرده میرزا یادگار محمدرا بجهان جاودان روان فرمود **قطعه** شنیده‌ام که شه مشتری جبین‌بهرام ☼ که داشت رایت اوبرفلك سر افرازی رساند برسرخاقان چین شبی‌خونی ☼ که‌تیغ‌او بسر خصم کرد سربازی هزار بارازآن قصه این‌عجیب تراست ☼ که‌ساخت دولت سلطانحسین ابوالغازی شرح این واقعه چنانست که چون خاطر اقبال مآثر حضرت خاقانی جمهور ملازمان موکب آن مهرسپهر کامرانی برتصمیم آنعزیمت قرار یافت درکنار آب مرغاب جیبه قسمت کرده باهشتصدوپنجاه سوارجرار که بنوك نیزه‌خاراشکاف کلف‌ازروی ماهر بودندی‌و بزخم‌پیکان دیده‌دوزخون‌ازشریان شهاب ثاقب گشودندی **بیت** تیغ آختکان‌پاك‌عنصر ☼ برتیغ نوشته یارب انصر در غایت‌استعجال‌بجانب مستقرسریرجاه‌وجلال ایلغارفرمود وبعدازطی منازل نیم شبی درباغ رباط فرودآمده چاشت گاه‌روز دیگر ازآنجابراه لنگربابا خاکی توجه نمود وازجمله مؤیدات فتح‌وظفر که‌دراثناء راه‌موجب مزید وثوق شاه‌وسپاه گشت‌یکی آنکه قدوهٔ اهل جذبه‌بابا خاکی که‌از مبادی ایام شباب تازمان‌ظهور آثار شیب از اختلاط شیخ وشاب‌احتراز واجتناب کرده دردامن کوهی سربجیب‌عبادت فرو برده بود چون‌خبروصول‌لوای کشورگشای‌همایون‌شنود بخلاف‌معهودمایل ملاقات‌خاقان‌خجسته‌صفات گشته خودرا منظورنظر آنحضرت گردانیده علمی وگوسفندی وگویاحی پیش کش فرموده التماس نمودکه ساعتی‌منزل اورا بنورحضور منورسازند وخاقان‌منصور ملتمس اورا مبذول داشته آن‌مقدار درخانهٔ درویش‌نشست که ماحضری کشید آنگاه روی‌براه آورد باباخاکی تاقلعه‌کوهی که ممرعبورسپاه ظفراثربود مرافقت کرد ونیزه خود را بدست خاقان منصور داده در غایت غضب بطرف هراة سه‌نوبت بدست اشارتی فرمود که مشابه راندن تیغ بود و سورن انداخته بازگشت و خاقان منصور باستظهار قوت صوری ومعنوی‌عنان سمند عالم نورد براه هوادشتك انعطاف‌داده چون شب درآمد شیرم قراول رابرسم‌زبان گیری پیش فرستاد و درصحرای هوا دشتك شخصی که‌در نماز دیگر گذشته از پیش میرزا یادگار محمد بیرون‌آمده بود بموکب همایون‌رسید وازتقریر او بوضوح پیوست که‌مخالفان دولت قاهره اصلا از توجه لوای جهان پیما خبر ندارند لاجرم خاقان ظفر حشم درطی مسافت بیشتر از پیشتر سرعت فرموده همان لحظه ازنزد شیرم قراول معتمدی رسید وخبر رسانید که‌تاچشمه‌خیز دوك رفتم وغیر

غفلت وعدم شعور از هرویان خبری نشنودم و آن شب سه‌شنبه ۲۳ صفر بود ودروقتی که ماه طلوع نمود ماهیچه علم آفتاب شیم پرتو وصول برچشمهٔ خیزدوك انداخت ودرآن موضع سپاه نصرت پناه جیبه پوشیده مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان واجب الادغان امیر مظفر برلاس وشیخ ابوسعیدخان درمیان وابراهیم برلاس ودرویش علی ارلات با صدوپنجاه مردشجاعت صفات جهة گشادن دروازهٔ بزرك باغ زاغان پیشتر روان گشتند وحاجی محمدخسرو به‌مصلحت زمان گیری ازعقب امرا ایلغار درحرکت آمده تانزدیك باغ زاغان رفته وبازگشته عرض کرد که میرزا یادگار محمد در غایت غفلت مانند بخت خود درخواب است و خاقان منصور ازاستماع اینخبر خوشدل ومسرور شده براه کوچه خیابان بسان سیل شتابان روی براه آوردو بعدازوصول بمزار علامهٔ رازی میرزا کیچیك رابکمك امیرمظفر ارسال نمودو دولتك اوزبك وسلطان خواجه‌اوزبك راباجماعتی ازاوزبکان بدان دروازهٔ باغ که متصل مدرسهٔ مهدمرحومهٔ گوهرشاد آغاست روانه گردانید ومیرزاسلطان احمدرا بافوجی از لشکریان بآن دروازه که بطرف مزار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد است روان ساخت و امیر ناصرالدین عبدالخالق وامیرولی بیك را بخانه امیرفیروز شاه که منزل امیرعلی جلایر بود فرستاد وبنفس نفیس باهشتاد نفر از لشکر قیامت اثر از عقب امیرمظفر نهضت فرمود و در اثناء راه یادگارمیر آخور ازپیش امیر مظفررسید وعرض کرد که امراء عظام دور از باغ زاغان رابسان مبانی دولت دشمنان درهم شکسته درآمدند لاجرم آنحضرت مانند شاهباز تیز پرواز بباغ زاغان شتافته تا باغ شمال که خوابگاه میرزا یادگارمحمد بود عنان یکران بازنکشید و خرگاهی درنواحی قصر آن باغ مرئی گشته ببعضی ازمخصوصان اشارت فرمود که بآنخرگاه درآیند وهرکس آنجا یابند بملازمت رسانند مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر قدم جلادت پیش نهاد وامیر باباعلی را که در آنزمان نوکرش بود بدرون خرگاه فرستادواو بعداز احتیاط بازآمده عرض کرد که‌درین خرگاه هیچکس نیست آنگاه خاقان منصور کوشك را احاطه کرده ملازمان موکب همایون را بصعود امر فرمود امااز هیچ کس جوابی نشنود زیراکه وهم برضمایر آن جماعت استیلا یافته بود و آخرالامر امیر نظام الدین علیشیر اجازت طلبیده اسب خودرا باامیر باباعلی سپرد وشمشیر ازنیام کشیده مانند عصا بردست گرفت وازراه غیر معهود آغاز بالارفتن کردبعد ازآن خاقان ظفر نشان امیرقلعلی را نیز بان مهم مأمور گردانید مقارن آنحال مهتر اسمعیل فراش از باغ بیرون تاخته دستهٔ شمعی بدست آورده روشن ساخت وبباغ در آورد وبدان سبب چراغ دولت ملازمان موکب همایون برافروخته بسوختن خرمن زندگانی دشمنان واثق گشتند وازمحال متعدده برآن قصر برآمدند وحاجی علی پیاده میرزا یادگار محمد را بر وساده تنعم وناز خفته یافته دستگیر کردوامیر قلعلی شاهزاده رااز وی ستانده ازراهی که امیر علی شیر صعود می نمود پایان برد و کشان کشان بنظر پادشاه عالیشان آورد

بیت

تورا که گفت که درباغ عیش ومسند ناز ✿ می شبانه خور وخواب صبحگاهی کن

خاقان منصور بواسطه‌مرحمتی که‌جبلت همایونش‌بران‌مفطور بود بامیرزا یادگار محمد آغا تکلم کرده می‌خواست که ازسرخون‌او درگذرد اما امراء عظام که بقای شاه‌زاده را مستلزم فنای خود میدانستند تجویز تجاوز ازین‌معنی ننمودند لاجرم‌همان‌لحظه **مثنوی** اجل خانهٔ تن به پرداختش ✿ پس ازتخت برتخته انداختش. جهان کارازین گونه بسیار کرد ✿زمانه نخستین نه این کار کرد همان است‌این‌چرخ فیروزه فام ✿ که گردید گرد سرحام وسام همانست این زال‌زیبا نقاب ✿ که درعقد جم بود وافراسیاب مولانا کمال‌الدین عبدالواسع درتاریخ واقعه میرزا یادگارمحمد گوید **بیت** شد شهرصفر شهید وهم شهرصفر ✿ ازسال‌شهادتش‌دهد بازخبر وچون‌این خبرغریب وحادثه عجیب بمسامع امراء تراکمه که‌طایفهٔ درباغ نووزمرهٔ درباغ زبیده اقامت داشتند رسید همان‌شب‌عنان اضطرار بدست قاید طریق فرارداده مضمون(سیهزم‌الجمع ویولون‌الدبر)و صف الحال ایشان‌گشت وعواطف خسروانه ومراحم‌پادشاهانه جرایم جمعی‌را که ازظلال‌لوای خاقان کشورگشای‌گریخته به میرزا یادگار محمد پیوسته‌بودند بموجب‌شفاعت بعضی ازارکان دولت بعفو واغماض مقابل‌گردانید اما امیرعلی جلابر که راتق وفاتق مهمات شاه‌زاد بود روز دیگر بیاسا رسید و العظمة و الکبریاء لله‌العلی‌المجید .

گفتاردربیان‌جلوس‌خاقان‌منصور کرت دوم برسریر سلطنت واستقلال ورفتن‌بجانب مروجهة مخالفت بعضی از سالکان طریق‌جنك و جدار

نظم روز دیگر کز سرنو آفتاب ✿ برگرفت ازچهرهٔ زیبا نقاب پرتو اقبال‌بر عالم‌فکند ✿ برسریر سروری‌شدکامیاب خاقان والاجناب ابوالغازی سلطانحسین میرزا تخت سلطنت و جهان بانی‌راازفرّطلعت خورشیدسیما غیرت افزای سپهر خضراگردانید ودر استمالت خواطر اکابرواصاغر لوازم اجتهاد مرعی‌داشته درباب تمهید بساط عدل‌و انصاف فرامین‌مطاعه بنفاذ رسانید خاتم شهرباری که‌دست بدست بی قرار می گشت در انگشت اقتدار خسرو کامکار قرارگرفت وروزگار ناسازگارکه خارآزار درزمین دل‌صغار وکبارمیکشت سمت نهایت پذیرفت سادات عظام وقضاة اسلام وعلماء روزگار وفضلاءعالی‌مقدار که‌درانتظار روزی‌چنین شبها بدعا گذرانیده بودند اقبال آسا ببارگاه سدره انتما شتافته‌مراسم تهنیت فتح وفیروزی اداکردند وسوختگان نایرهٔ بیدادی‌وخاك شدگان وادی نامرادی غمام لطف عام پادشاه گردون غلام امیدوارگشته مضمون آیهٔ همایون (فانظروا‌الی آثاررحمته‌الله کیف یحیی‌الارض بعدموتها) برزبان آوردند وبی شایبه تکلف وسخنوری وغایلهٔ تصلف‌ومدح‌گستری مردم‌هراة راآن روزمانند عیدسعید بود وبسان ایام نوروز خرم وفیروز می‌نمود **نظم** جهان کهنه از نوزندگی یافت ✿ ز فرطلعتش فرخندگی‌یافت شد ازبرج‌شرف خورعالم افروز ✿ زمستان رفت وآمدروز

نوروز وخاقان منصور همان روز متوجه تدارك اختلال احوال مظلومان شکسته بال گشته در حضور قاضی قطب الدین احمد الامامی ومولانا کمال‌الدین شیخ حسین التقوی حکم فرمودکه رعایا ومزارعان ومحترفات وپیشه‌وران بلده وبلوکات هراة مدت دوسال از وجوه خارجی وزرلشگر معاف ومسلم باشند عمال دیوانیان جهة طلب آن وجه نمك بر ریش دل‌مجروحان درویش نپاشند وآن پادشاه‌عالیجاه روز پنجشنبه ۲۵ ماه جهة‌زیارت مقرب بارگاه حضرت باری خواجه عبدالله انصاری بگازرگاه‌تشریف برد وروی نیازو اخلاص بران سده سنیه سوده نسبت بمجاوران آنجائی لوازم نوازش بجای آورد ودرآن منزل شریف مولانا کمال‌الدین شیخ‌حسین را نزدیك بمسند سلطنت طلبیده گفت که دارالسلطنه هراة را بدستور زمان سلطانسعید ضبط می باید نمود و اگر بنفس من یا برادرمن یافرزندم حد شرعی‌متوجه‌شوددر اجرای‌آن تاخیر نمیباید فرمود وبراین‌قیاس خاقان منصوردرباب رعایت جانب‌سایر اصحاب مناصب شرعیه احکام مطاعه به‌نفاذرسانید ودر تشیید ارکان دین قویم وتمهید قواعدملت مستقیم مساعی جمیله مبذول داشته بساط شریعت پروری‌مبسوط گردانید وهمدران‌اوقات بمسامع‌جلال پیوست که میرزا الغ بیك‌وسلطان ابوسعید میرزا راکه‌ازکابل بحدود بلخ آمده بود وباتفاق برادر خویش سلطان محمود میرزا محاصرهٔ آن‌بلده می نمود ازآنجا بجانب مروتاخته وشعلهٔ پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آنولایت‌انداخته‌ازاستماع‌اینخبر صرصرغضب خاقان‌والاگهر در اهتزاز آمد ورایات ظفر طراز جهة استیصال نهال اقبال اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرمود وچون بندچرکس ازفر نزول همایون رشك افزای سپهر فیروزه مقرنس شد بوضوح پیوست که اعداء دولت روز افزون از توجه موکب فیروزی نشان خبریافته عزم فرار جزم کرده‌اند وخاقان منصور بسرعت هرچه تمامتر ازهمان معبر مانندباد از آب گذشته متوجه مروگشت ومیرزاالغ‌بیك واتباع اوتاب مقاومت باآنحضرت درحیز قدرت خویش‌ندیده بسان خیل‌انجم که قبل‌از طلوع خورشید گریزبر ستیز اختیار نمایند عنان بصحرای فرارگردانیدند **بیت** هنوز خسرو خورشید روی ننموده ✿ ستارگان بگذارند جای وبگریزند وخاقان منصور درغایت حشمت‌و کامرانی بمرو در آمده آن زمستان درآنجا طرح قشلاق انداخت واکثراوقات خجسته ساعات را بتعمیربلاد وترفیه عباده تشیید امورمسلمانی وترتیب سالکان مسالك پهلوانی مصروف ساخت

ذکر درآمدن قبة‌الاسلام بلخ به‌حیز تسخیر میرزا سلطانمحمود

وبیان بعضی ازوقایع که حضرت خاقانی‌را دریورت قشلاق روی‌نمود

ازریاض صفحات سابقه وگلزار حکایات مسقه شمایم این‌خبر بمشام جان مطالعه کنندگان‌می‌رسد که درآن اوقات که میرزایادگارمحمدثانیا بمددامیرحسن بیك‌مستظهر گشته روی بتسخیر خراسان آورد بحسب اتفاق میرزا سلطانمحمود نیزاز آب آمویه

عبور نموده فتح بلخ را پیش نهاد همت کرد امیر مغول و سلطان علی کجکینه که بموجب فرمان خاقان عالیشان در آن بلده بودند ذخیره بسیار مجتمع گردانیدند و سلطانمحمود میرزا آغاز محاصره فرموده چندگاه از هردو جانب غایت جلادت و مردانگی بظهور رسانیدند در آن اثنا احمد مشتاق که پروردهٔ حجر تربیت سلطانمحمود میرزا بود به دلالت بخت فیروز هدایت طالع نور افروز از شاهزاده روگردان شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهره مرادش از فروغ عنایت خسروانه برافروخته بانواع اصطناع اختصاص یافت اما از سرداران بلخ سلطانعلی کجکینه بفریب نفس ظلمانی تابع وساوس شیطانی شده قدم درطریق عذر و مکر نهاد و باظهار هواداری میرزا سلطانمحمود مبادرت نموده دروازهٔ خواجه عکاشه را بر روی سپاه شاهزاده بگشاد لاجرم میرزا سلطان محمود را فتح بلخ میسر گشته امیر مغول را دستگیر کرد و مصحوب یادگار اتکه که از جملهٔ معتمدانش بود بجانب سمرقند روانه فرمود و یا در کار اتکه دراثناء راه مایل بخدمت خاقان عالیجاه شده دفتر حقوق تربیت میرزا سلطانمحمود را برطاق نسیان نهاد و بمرافقت امیر مغول عنان عزیمت بصوب مرو انعطاف داد **بیت** هر که باشد زهوای سر کویت خبرش ٭ نتوان برد بزنجیر بسوی دگرش از بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور درشب اول جدی درمرو بمجلس بزم نشسته بود و باجمعی از اهل اخلاص و ندماء بارگاه اختصاص از هرجائی سخنی درپیوسته در آن اثنا صورت حبس و گرفتاری امیر مغول برخاطر انور خطور نمود واظهار ملال فرموده بموافقت امیر نظام الدین علیشیر بنیت مخلص او فاتحه قرائت نمود وهمان لحظه امیر مغول و یادگار اتکه بدرگاه عالم پناه رسیدند واز آن حسن اتفاق حضار صحبت جنت بهجت متعجب گردیدند و در آن زمستان امیر مبارزالدین ولی بیك بایالت مشهد مقدسه نامزد گشته رخصت توجه یافت وشرر سیاست سلطانی بر وجنات احوال محمد معین وعبدالهادی که دو عمل دار شرارت نهاد بودند تافت در اوایل حوت بمسامع جلال رسید که فوجی از امراء سلطانمحمود میرزا با بسیاری از سپاه جلادت انتما برسم ایلغار بکنار آب مرغاب تاخته اند و برامیر پیرمحمد ارلات وامیر مظفر برلاس وامیر کریمداد که آنجا قشلاق نموده بودند غلبه کرده پیرمحمد را از زخم پیکان آبدار شربت شهادت چشانیده اند و امیر کریم داد را اسیر سرپنجهٔ قدرت گردانیده اند بنا بر آن آتش غضب خاقان عالی شان اشتعال یافت و عزم قتال باسلطان محمود میرزا جزم کرده عنان یکران بطرف مرغاب تافت

گفتار در بیان نهضت رایت نصرت آیت بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله درموضع چکمن

چون خسرو خاوری پانزده درجه ازمنازل حوت قطع کرده امتزاج فصلین بوقوع انجامید و جنود شتوی و ربیعی درهم آمیخته سلطان اعتدال آثار بهار غالب گردید نهنگ

لجه شجاعت‌و فرهنك‌معزالسلطنه والخلافه ابوالغازی سلطان‌حسین میرزا دریای‌لشکر ظفراثر بعزم رزم‌و جنك درتلاطم آوردو دراواخر ماه‌مبارك رمضان اقبال ودولت هم عنان‌از یورت قشلاق بجانب کنار آب مرغاب نهضت کرد ودروقتی که‌هلال عید انگشت نمای‌لب تشنگان رمضان‌گشت آن‌ماه فلك‌سرافرازی بمنزل سارقبازی رسیده در آن مقام‌فرح انجام بآداب عیدصیام قیام‌واقدام نموده دوسه‌روز بلوازم جشن وسور ومراسم عیش‌و سرور پرداخت آنگاه اسباب بزم‌رادرهم نوردیده رزم اعداء دولت وجه‌همت‌عالی نهمت گشت ومقارن نهضت سپاه‌رعد خروش‌صاعقه‌بار سلطان نامیه جنود نزاحت آثار ریاحین وازهار بفضای دشت‌و کهسار کشیدوچتر لعل‌پیکر لاله برافراخته بساط زمرد اثرسبزه مبسوط گردانید **نظم** سلطان ربیع رایت افراخت ☆ ازلاله علم‌ز گل سپر ساخت‌افواج سپاه سبزه‌و گل ☆شد عازم سیرگاه بلبل وچون منزل پنجده ازفر نزول همایون نضارت مرغزار هفتم سپهر یافت قاضی‌علی که‌در اوایل جلوس همایون برسم رسالت ازنزد امیرحسن بیك بدرگاه خاقان‌عالیجاه آمده بودودروقت‌استیلاء میرزایادگار محمد مراجعت نموده کرت دیگر شرف ملازمت دریافت ومکتوب پادشاه آذربایجان که‌مشتمل بود بر سخنان‌محبت نشان‌بموقف عرض رسانیدو باصناف الطاف خسروانه‌مفتخر ومباهی گشته رخصت معاودت حاصل فرمود واعلام نصرت اعلام ازپنجده بموضع کل باغان شتافته‌ازآنجا بچیچکتو خرامیدوچندروز جهة اجتماع جنودعالم سوز درچیچکتو توقف افتاد وازآنمرحله چترهمایون فال‌منزل‌المال نقل‌نمود و خاقان بی‌همال درالمال جیبه پخش کرده روی بولایت اندخود آورد وموضع چکمن محل‌نزول سپاه‌صف شکن گشته خبررسید که میرزا سلطانمحمود باجنود نامعدود ازحدود بلخ براه کوه‌پایه در حرکت آمده‌و ازپل چراغ گذشته بمیمنه منزل گزیده خیالش آنکه از عقب مواکب کواکب‌طنطنه درآید وقدم تهوربیش نهاده دست‌بردی نماید بعد از تحقیق این خبر رأی اضائت گستر چنان اقتضا کرد که اردوی همایون بصوب بلخ روان‌شود تا سپاه مخالف بسبب عبوربر بوادی که ازآب و آبادانی دوراست شکست یابد بنابر آن‌از منزل چکمن کوچ واقع‌شده خواجه‌دو که معسکر ظفراثر گشت و آنجا بوضوح پیوست که میرزا سلطانمحمود دراندخود نزول اجلال فرموده خاقان منصور باارکان دولت قاهره طریق مشورت مسلوك داشته توجه بلخ‌را درحیز توقف انداخت وعنان مراجعت انعطاف داده‌مصاف اعدارا وجه‌همت‌بلند نهمت ساخت‌و ازخواجه‌دو که کوچ کرده‌نماز شامی بدوفرسخی چکمن رسیدو بنابرقرب جوار یاغی اشارت علیه‌بنفاذ انجامید که آن شب‌تا روزخدام موکب خاقانی مراسم حراست‌و نگهبانی بتقدیم رسانیده وتهیه اسباب مقاتله کرده خودرا متشمرمعرکه کارزار گردانند صباح روزدیگر که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم بعزم‌رزم جوشن زرنگار ظفر آثار دربوشید وقدم در فضای معرکهٔ سپهر دوار نهاده سپاه ظلمت سلب شب‌را مغلوب ومنهزم گردانید **نظم** صباحی کآفتاب افراخت رایت ☆ رساند اوقات ظلمت را بغایت بمیدان راند نورانی مواکب

بتیغ افشاند سرهای کواکب طنطنه کورکه و کوس زلزله درعالم انداخت و غریب نفیر وسورن کرهٔ زمین‌را متزلزل ساخت **نظم** غریویدن کوس درنده مغز ☼ بپای تمکن درآورد نغز دودریای خونین درآمدبجوش ☼ بدرید مغز سران زان خروش خاقان منصور مغفرظفر برسرنهاد وجوشن حراست الهی درپوشیدو بربارگیرقمر مسیرنشسته متوجه تعبیه سپاه کشورگیر گردید دربرانغار خسرو فیروزی‌شمار بایقرا میرزا که برادر بزرگترش بودرایت فتح آیت برافراخت وامیرحسن شیخ‌تیمور باجمعی کثیر ازاهل تهور معاونت آن حضرت را پیش نهاد همت ساخت و جوانغار بوفورشوکت میرزا سلطان احمدسمت استحکام پذیرفت‌وشیخ‌عبدالله عباسی وامیرعبدالخالق امیرفیروزشاه بابسیاری ازسپاه بمدد اوتعین پذیرفت وامیرمظفر برلاس وامیراحمدعلی فارسی و شیخ‌ابو سعید خان‌در میان ومیر مغول والتون اشق بهراولی مقرر گشتند و از آنجانب میرزا سلطان محمود نیزصف لشگر برآراست میمنه ومیسره وساقه ومقدمه‌را بمردان خنجرگذار و شیران بیشه‌کارزار مستحکم ساخت وبفضای‌معرکهٔ پیکار خرامیده لوای مقابله ومقاتله برافراخت **نظم** دم‌نای روئین برآمد باوج ☼ دودریای لشگر درآمد بموج یلان قرعهٔ جنك انداختند☼ بمردانگی تیغ کین آختند سپاه پادشاه حسین اسم‌غازی لقب بتیغ خون افشان پهلوی پهلوانان میدریدند ولشگر سلطان عالیشان محمود عاقبت خدنـك خارا گذاربدل هژبران بیشه‌پیکار می‌رسانیدند شمشیرالماس‌گون‌آن‌رك تارك اعدامیشکافت وتیرمرك تاثیرچون این‌سفیراجل سوی جانها می‌شتافت درآن اثناء قنبرعلی میرآخور بهمعنانی فوجی ازسالکان طریق‌تهور ازجوانغار میرزا سلطان محمود پای جلادت‌پیش نهاده برامیرحسن شیخ تیمور حمله‌کردند ومرغان تیز پرواز تیررا از آشیان کمان‌دم داده بمرتبه درشبه مبالغه نمودند که ازسهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدیدالانتقام سپرزرنگار آفتاب برسرکشید **نظم** یلان کمان‌دار بهرام‌چنك☼ گشادند ازشست تیر خدنك چنان‌گشت‌بسیار باران تیر☼ که‌گفتی کمان گشته ابرمطیرودر آن‌محل امیرحسن شیخ‌تیمور ازغایت‌تدبر بامردم خودسپرها وتوراها درپیش رونگاه داشته اصلا دربرابر اعدا باستعمال آلت قتال نمی‌پرداخت واین معنی بر ضمیر خاقان مظفرلـوا ظاهرگشته چنان‌گمان بردکه امیرحسن بادشمن‌زبان‌یکی دارد که‌تیغ کین ازنیام انتقام بیرون نمی آورد بنابرآن برادر امیرنظام‌الدین‌علی‌شیر درویش علی کتابدار وامیر بهبود ومحمد علی‌اتکه و بخشیکه وشاه‌ولی قبچاق و دوست محمد چهره وامیرقلعلی‌و علیکه‌تکتش رابا سیصدنفر ازبهادران رستم‌اثر به‌رسم قشون تونغمه بجانب حسن فرستاد تا اگر او داعیه فرار داشته باشد بزخم پیکان آتش‌بار خرمن حیاتش بسوزند وچون قنبرعلی میر آخورو موافقان اوهرتیر که درترکش‌جلادت داشتند انداختند واسبان‌را بکثرت‌جولان مانده ساختند حسن شیخ‌تیمور باتفاق فارسان مضمار تهورتورها وچپرهارااز سردور انداخته شمشیر تارك شکاف‌از غلاف‌بر کشید وبسان شیرژیان که‌روبگله آهوان آورد

بر دشمنان تاخته عقدجمعیت ایشان‌را که ثریا مثال مجتمع بودند مانند بنات‌النعش متفرق وپریشان گردانیدند **بیت** بیك‌حمله آن شیر مردم شکار☆ بر آورد ازخیل دشمن دمار وبرین قیاس ازجوانغار لشکر نصرت‌آثار سلطان احمد میرزا وامیرشیخ عبدالله وامیر عبدالخالق ومینك بداغ سلطان ودولتخواجه اوزبك وازهراول امیر مظفر برلاس بـا سایر بهادران ظفراقتباس برصف اعدا حمله آورده وآثار روزرستخیز ظاهر کردندو آن پلنگان قلهٔ جلادت ومردانگی ونهنگان لجه بسالت وفرزانگی درآنمعرکـه آنچه امکان ستیز وخون‌ریز بودبجای آوردندومردم سلطانمحمود میرزا نیزپای ثبات‌افشرده ودست تهور ازآستین پهلوانی بیرون کرده جنگی در پیوسته که چشم بسیط غبرا از شدت صدمت‌سم ستوران بصفت‌هباء منثورا آهنك هوانمود ونقاب نعال مراکب‌مواکب آنمقدارگرد وغبـار انگیخت‌که آفتاب جهان‌تاب در نقاب اغبرمستورگشته چهره‌نگشود ولمعان سنان آتش‌فشان صاعقه سان‌خرمن زندگانی می‌سوخت وپیکان‌سهام خون آشام برق کردار آتش‌جان سوزدر کانون درون‌می‌افروخت وشمشیر آبدار از ریختن خون بسیارغبار صحرای پیکار می نشاند وگرز گران سنك‌گردن گردان نرم ساخته ایشان راازپشت زین برروی زمین میرساند **نظم** چنان شعله‌زد آتش کارزار☆ که دل سوخت مریخ‌رازان شرار چنان ریخت خون تیغ‌الماس گون☆ که‌روی زمین‌گشت دریای‌خون عاقبت مبشر اقبال مژده(وینصرك‌الله‌نصراً عزیزا) بگوش‌هوش خاقان مظفرلوا رسانید وعلامات عجزوانکسار صفحات احوال‌سپاه‌سلطانمحمودمیرزا بوضوح‌انجامید جنودظفر ورود خاقانی رایت فتح وفیروزی افراخته‌اعدارامنهزم‌ساختندوجمعی کثیرازایشان کشته ندای(وان‌جندنالهم‌الغالبون)درعالم‌انداختندودر آخرجنك‌قرب‌دویست‌سوارازسپاه‌سلطان محمود میرزابسروقت‌بایقرامیرزا که‌باسی کس دربرانغار لشکرفیروزی شعاراایستاده بود رسیدند ومیرزا بایقرا بدفع ایشان مشغول گشته ناگاه بارگیرش بسردر آمدو آنجناب ازپشت‌زین برروی زمین افتاد و یـك انگشت پایش شکست ودلاوران سپاه سلطانمحمود میرزا آنخسرو عالی‌نژادرا گرفته هم راه گردانیدند وچون قدمی چند بطرف معسکر خویش رفتند ناگاه خبر گریز پادشاه ایشان بتحقیق انجامید دست از میرزا بایقرا بازداشته پای درطریق فرار نهادند و آنجناب خودرا بنظر برادر کامیاب رسانید و خـاطر اشرف اعـلی‌از آن دغدغـه فارغ گـردید **القصه** خاقـان منصور بعـد از مشاهدهٔ پیکـر فتح و ظفـر و فـرار دشمنان واژون اختر در منزل بهشت اثـر نـزول اجلال فـرمود و امـراء اسفندیار آثـار و نوئینان رستم کـرداررا کـه در آن معرکـه غایت شجاعت و پهلوانـی بـجای آورده بـودند بـاصناف عواطف پادشاهانه وانواع عوارف خسروانه مفتخر ومباهی گردانید و مـناصب‌علیه و مراتب سنیه عنایت فرموده پایه قدر ومنزلتشان‌رابفرق فرقدین رسانید ازآنجمله‌احمد مشتاق راکه پای‌جرأت درمیدان جلادت نهاده چند زخم خورده بود بایالت قبة‌الاسلام بلخ سرافراز ساخت وچترظفرپیکرهمایون درضمان‌حمایت قادر بی‌چون‌ازمنزل‌چمکمن

بنواحی اند خود بازگشته روزی چند رحل اقامت انداخت والحمدلله المنعم المتعال والصلوة علی محمد و آله خیر آل

ذکر وصول میرزا ابابکر ولد میرزا سلطان ابوسعید بملازمت حضرت خاقان منصور صاحب تائید

چنانچه در اثناء بیان احوال میرزا سلطان ابوسعید بوضوح انجامید که میرزا ابابکر که شاهزادهٔ شجاع بلندهمت بود درایام دولت پدربزرگوار درمملکت بدخشان حکومت می نمود بعد از واقعهٔ قراباغ امیرجلال الدین مزید ارغون ببدخشان رفته غاشیهٔ متابعت شاهزاده بردوش گرفت و بدان واسطه جمعی کثیر ازامرا ولشکریان را در آن ولایت جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت وچون در موضع چکمن بعنایت پادشاه ذوالمنن خاقان دشمن‌شکن برمیرزاسلطان محمود ظفریافت شعشعه‌ماهچهٔ نصرت آیات براطراف واکناف ممالك آن سرحد تافت میرزا ابابکر داعیه فرمود که باخاقان منصور طرح اخلاص ومحبت اندازد ودم ازموافقت واتحادزده کریمهٔ ازدودمان پادشاهی‌درعقد ازدواج منتظم سازدوباین‌عزیمت از بدخشان بکنارآب آمده ایلچی بپایهٔ سریر اعلی‌فرستاد وشمهٔ‌ازمکنون‌ضمیر منیر بنواب درگاه عالمپناه پیغام داد وچون‌پرتو شعور خاقان منصور براین‌صورت افتاد بغایت مبتهج ومسرور گشت و بعد از استشاره و استجازه مقرر شد که مقرب‌حضرت سلطانی امیر نظام‌الدین‌علیشیر بخدمت‌شاهزاده رود واورا بعنایت بی‌غایت خاقانی امیدوار گردانیده نوعی‌سازد که بملازمت‌سده‌سدره‌مرتبت شتابد امیر علیشیر بحسب فرمان‌بدرگاه‌شاهزادهٔ عالی‌مکان رفته چنانچه از کمال فراست ووفور کیاست آنجناب‌متصور بود ادای رسالت‌نمود وازمحاسن شیم و مکارم اخلاق آن قدوه سلاطین‌آفاق آنمقدار‌بعرض رسانید که شاهزاده‌باتفاق امیرجلال‌الدین مزید ارغون عازم ملاقات همایون شد وازآب‌جیحون گذشته درده‌قاضی شرف تلاقی‌دریافت وخاقان منصور میرزا ابابکررا بوفور اشفاق وانعام و مشمول‌عواطف واکرام‌نوازش فرموده چندروز بجشن سور وعیش وسرور پرداخت‌وحجله‌نشین تتق عفت وعصمت وحشمت‌سلطان بیگم را نامزد شاهزاده کرده خاطر شریفش را فرحناك و خرم ساخت وبعد از انقضاء ایام طوی‌وضیافت ضمیر منیرآن مهرسپهر خلافت متوجه سرانجام عظایم امورسلطنت وجهان‌بانی گشته میرزا ابابکر راکرة بعداخری بپوشیدن‌خلع طلا دوز و بخشیدن‌اسبان گردون توان مفتخرومباهی گردانیدوامیر مزید ارغون وسایر امرا و خواص شاهزاده را بانعام جامه وزراجناس نفیسه دیگرسرافرازساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید از امیرمزید برنجید وباغوای جمعی از اتکچیان که اختیار واعتبارجناب امارت‌شعار موافق مزاج ایشان نبود اورابدرجهٔ شهادت‌رسانید لاجرم اختلال تمام باحوال ملك ومال میرزا ابابکر راه یافت و میرزا سلطان محمود

طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده شاهزاده باردیگر بملازمت خاقان منصور شتافت و روزی چند درظل تربیت ورعایت آنحضرت بفراغت گذرانید ودرحین مخالفت احمد مشتاق فرار نموده عنان بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه درضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاءالله تعالی وتقدس

ذکرمخالفت میرزا محمدعمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم‌عدم بعرصه ظهور

درآن اوان که بواسطهٔ استیلاء میرزا یادگارمحمد بربعضی ازبلاد خراسان مردم کوته اندیش ازموکب‌همایون خاقان معدلت کیش تخلف نموده طریق فرار می پیمودند میرزامحمد عمربن میرزا سلطان خلیل بن میرزا محمدجهانگیر بن میرزا محمد سلطان‌بن میرزا محمد جهانگیربن امیرتیمور گورکان باتفاق یوسف ترخان و فوجی ازسرداران‌در نوزدهم ذی حجه سنه ۸۷۴ ازدشت ساقسلهان ازاردوی‌همایون روی گریزبجانب گرمسیر وقندهار آورد وبعدازوصول بحدودآنولایات امیرنظام‌الدین احمدبن توکل برلاس که ازعظماء امراء سلطان‌سعید بودودرقندهارحکومت می نمود ایلچی نزدشاهزاده فرستاده اورا باطاعت وانقیاد نوید داد ومیرزا محمد عمر بقندهار خرامیده پای برمسند سروری نهاد ودرآن اوان که خاقان منصور بدفع سلطان محمود میرزااشتغال داشت میرزامحمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاه بسیار ازقندهار بقهستان شتافت وآثار اقتدار ظاهر کرده شرار ظلم لشکرش برکانون درون متوطنان آنولایت تافت و دروقتی که خاقان منصور از اندخود معاودت کرده میرزا ابابکررا اجازت توجه بجانب بدخشان ارزانی داشت ومظفر ومنصور بچیچکتو خرامیده رایت اقامت برافراشت خبرطغیان میرزامحمد عمر بتواترانجامیدخاقان‌منصوراستیصال نهال اقبال اورا پیش نهادهمت ساخته متوجه قهستان گردیدبعداز وصول بمنزل‌آخته‌آخورعنایت ملك وهاب خاقان بلند جناب راپسری شایسته افسرفرمانروائی وفرزندی‌زیبندهٔ تخت کشورگشائی عنایت فرمود وابوالفوارس شاه غریب میرزا ازمهدعلیاخدیجه بیگی آغا که بموجب شریعت غرا بحبالهٔ نکاح خاقان سعادت انتما درآمده‌بود تولد نمود واین معنی موجب فرح‌وانبساط خاطرهمایون‌شده‌چند روز بتمهید بساطنشاط وعشرت پرداخت‌وچون‌ازمراسم جشن وطوی فراغت یافت‌ازآنجا کوچ فرموده بعدازطی منازل ومراحل بهدادن خواف را محل نصب سرادقات جاهو جلال ساخت وازآن‌مرحله‌بموضع اسپندار که داخل‌ولایت قاینست شتافته خبرقرب‌وصول قراولان مخالف استماع فرمود وفوجی‌ازمبارزان‌میدان جلادت برسرایشان فرستاد تانه کس را اسیرساخته بپایهٔ سریر سلطنت مصیرآوردند و آنحضرت از آنجماعت تفتیش حال میرزا محمد عمرنموده بوضوح پیوست که شاهزاده درظاهرقصبهٔ قاین فرودآمده‌به محاصره اشتغال دارد آنگاه خاقان شجاعت پناه چهارهزار سوار جرار ازسپاه نصرت

شعار بر گزیده بر سر سلسبیل ایلغار متوجه مخالفان گشت و اینخبر بمیرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نمود و بعضی از عساکر نصرت مآثر اورا تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند و چون دانستند که بشاهزاده نمی توانند رسید عنان مراجعت انعطاف داده در ضمان عافیت بموکب خاقانی پیوستند و آنحضرت بدارالسلطنه هراة خرامیده آن زمستان در آن بلدهٔ جنت نشان در کمال دولت و اقبال بگذرانید و جناح عاطفت و احسان بر مفلارق متوطنان ممالك خراسان مبسوط گردانید اما میرزا محمد عمر بعد از وصول بقندهار نوبت دیگر لشگر جرار فراهم کشیده بطرف قصبه فراه تاخت و اینخبر بسمع شریف حضرت خاقانی رسیده امیر مظفر برلاس و دیگری از امراء ظفر اقتباس را با فوجی از سپاه نصرت انتما بدان جانب فرستاد و بین الجانبین مهم بمقاتله انجامیده در اثناء کروفر تیر بر مقتل شاهزاده خورد و مملکت قندهار بتحت تصرف خاقان جم اقدار در آمده آتش آن فتنه بآب یاری تیغ و تیر فرونشست

ذکر سرافراز شدن بعضی از ارکان دولت بترتیب تربیت و کشته شدن حسن شیخ تیمور بسبب فساد اعتقاد و سوء نیت

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر علیشیر را که در تمهید اساس خیرات و مبرات و لطافت طبع وصفای ضمیر شبیه و نظیر نداشت باعلی مراتب جاه و جلال رساند در اوایل طلوع تباشیر صبح سلطنت و جهانبانی محافظت مهر بزرك همایون را در عهدهٔ آنجناب کرد و امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند گاهی که بلوازم امر مهرداری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس نمود که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهردار باشد و خاقان منصور این ملتمس را بعزّ اجابت اقتران داده در شعبان سنه ۸۶۲ آن پادشاه بنده نواز داعیه کرد که امیر واجب الاعزاز را منصب عالی مراتب امارت دیوان اعلی سرافراز سازد و امیر نظام الدین علیشیر نخست از قبول این امر ابا نموده بعرض رسانید که من حالا در جرگه اتکچیان سده سدره مقام انتظام دارم و صاحب منصبی نیستم و از جمیع امراء عظام به سریر سپهر احتشام نزدیکتر می نشینم هرگاه متصدی منصب امارت گردم مقرراست که بحسب توره بعضی از امراء برلاس وارلات برمن تقدیم خواهند نمود پس تکفل امارات دون مرتبه من باشد خاقان منصور این عذر را نپذیرفت و حکم همایون از مصدر عنایت بیغایت صدور یافت که غیر از امیر مظفر برلاس هیچ کس از امراء عالی اساس بر امیر علیشیر مقدم مهر نزنند پس مقرب حضرت سلطانی برطبق مدعا خاطر خطیر خاقانی صاحب منصب امارت دیوان اعلی گشته به پوشیدن جبهٔ طلا دوزی و کلاه نوروزی مفتخر و سرافراز شد و تصور فرق انام چنان بود که امیر علیشیر بموجب فرمان واجب الاذعان مقدم بر سایر امرا مهر خواهد زد اما چون در آنروز نشانی بدست آنجناب دادند که علی الرسم بساعتی نیك مهر زند از غایت تواضع و کسر نفس در

جائی مهر زد که از آن بایان تر هیچکس را جای نماند بیت هزار نقش بر آرد زمانه و نبود ☆ یکی چنانکه
یکی چنانکه در آئینهٔ تصور ماست واین معنی موجب استحسان خاص و عام گشته سبب
ازدیاد اعتقاد پادشاه اسلام شد و شرف آنموضع از نشان که بمهر شریف آن امیر صافی
ضمیر نقش پذیر آمد بجائی رسید که بعد از آن هر کس را مهر دادند تلاش نموده استدعا
کرد که آنجا مهر زند وحقیقت کلمهٔ شرف المکان بالمکین نزدهمکنان بوضوع انجامید
جناب فضایل پناهی مولانا برهان الدین عطاءالله الرازی در تاریخ امارت نظام الدین
علیشیر گوید **قطعه** میرفلك جناب علیشیر کز شرف ☆ عاجز بود زدرك کمالات او خرد
دیوان نشست آخر شعبان بداد وعدل ☆ از لطف شاه غازی والحق چنین سزد چون مهر
زد بدولت سلطان روزگار ☆ تاریخ شد همین که علیشیر مهر زد وهمدر آن روز که امیر
نظام الدین علیشیر بر مسند امارت دیوان نشست امیر سید حسن اردشیر نیز بدان منصب
سرافراز گشت وهمدرین سال خواجه قوام الدین نظام الملك خوافی در منصب وزارت
دخل فرمود وخواجه نظام الملك ولد مولانا شهاب الدین اسمعیل بود و آنجناب مدتی
بقضاء بعضی از قصبات ولایت خواف قیام مینمود در اواخر همین سال خاقان بیهمال خواجه
مجدالدین محمد ولد خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی را منظور نظر عنایت وافی اثر
گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که آن خواجه افاضل ملاذ متصدی منصب
پروانه ورسالت بوده برجمیع پروانجات ملکی ومالی مهر زند وهر گاه پادشاه در دیوان
نشیند آنجناب در پایهٔ سریر خلافت مصیر نشسته سوانح وقایع وسخن داد خواهان و
احکامی که درباب مهم ایشان صدور یابد قلمی گرداند وبرروی فرامین مطاعه در برابر
مهر بزرك همایون اطلع علیه توقیع نماید وخواجه مجدالدین محمد درزمان میرزا سلطان
ابوسعید چندگاه درمنصب انشاء با مولانا نظام الدین عبدالحی منشی شریك بود و در
اوایل اوقات سلطنت خاقان منصور بوزارت میرزا کیچیك قیام مینمود و چون وفور
قابلیت و کمال صلاحیتش برضمیر انورهمایون واضح گردید اورا از شاهزاده طلبیده
بمناصب مذکوره سرافراز گردانید القصه بسبب امارت امیر علیشیر و نیابت خواجه مجد-
الدین محمد امور سلطنت و پادشاهی بتجدید رواج ورونق گرفت و مهام رعیت وسپاهی
بتازگی صفت نظام انتظام پذیرفت **نظم** شد از عدل آن میر نیکوسیر ☆ زمان تازمان
ملك معمور تر ز تدبیر آنخواجهٔ پاك دین ☆ اساس ایالت بغایت متین ومقارن تربیت و
رعایت اینجماعت امیرحسن شیخ تیمور بجزاء اعمال سیئهٔ خویش گرفتار گشت ودست
سیاست خاقانی روزنامه زندگانی آن شیر بیشه پهلوانی رادر نوشت وحسن شیخ تیمور
درزمان میرزا ابوالقاسم بابر یساول بود و بواسطهٔ وفور قوت وشجاعت آن پادشاه عالیجاه
روز بروز درتربیتش می افزود وامیر حسن بعدازفوت میرزا بابر بمناصب علیه ومراتب
سنیه ترقی نموده درسلك اعاظم امراء عظام انتظام یافت واواگر چه بصفت جلادت و
پهلوانی ازاکثر شجعان زمان امتیاز فراوان داشت اما جبلتش بعدم رعایت حقوق اولیاء
نعم مقصود بود وپیوسته نقش مکر و تزویر بر لوح ضمیر مینگاشت و در زمان سلطنت

سلطان سعیدروزی چند غاشیهٔ خدمتکاری خاقان منصور بر دوش گرفت و با آنکه آن حضرت درتربیتش غایت شفقت بجای آورد بیجهتی فرار برقرار اختیار کرده بملازمت سلطان سعیدرفت وبعد ازواقعهٔ قراباغ باز بآستان خاقان گیتی‌ستان‌شتافته کمال‌عاطفت خسروانه رقم عفو برجراید جرایمش کشید وایالت ولایت استراباد را بسوی مفوض گردانید واوباردیگر طریق بیوفائی مسلوك داشته بمیرزا یادگار محمدپیوست وبس ازاندك زمانی ازمیرزا یادگارمحمد نیزرنجیده ازکنار آب مرغاب بولایت سملقان و جرمغان رفت وچون مهم میرزا یادگار محمد بفیصل انجامید در قشلاق مرو بملازمت حضرت خاقانی‌رسیده کرة بعدآخری‌ملحوظ عین‌رعایت وتربیت‌گردیده وبا وجود این همه مراحم‌واشفاق غشاوهٔ کفران‌نعمت دیدهٔ بصیرتش راپوشید تادرخلال احوال‌گذشته بخیال انگیختن غبار فتنه قلعهٔ‌جنوشان راکه‌تعلق باومیداشت بجمع ذخایر و نقل‌قبایل وعشایر استحکام دادوبا معتمدان خویش مقررساخت که‌شبی ازظاهر بلدهٔ فاخره هراة قدم دروادی فرارنهد وباین‌داعیه یکی‌ازدیوارهـای منزل خودرا که‌بجانب صحرا بود رخنه فرمودوشخصی ازنوکرانش مردانشاه نام‌حقیقت اینحالت رابوسیلهٔ یکی ازارکان دولت بشرف عرض رسانید لاجرم‌آتش غضب‌خاقانی اشتعال یافته حسن شیخ تیمور در قلعهٔ اختیارالدین مقید وبی‌اختیار شدوشهریار جم اقتدار درباب مهم آن غدار با امراء کبار شرط مشاورت بجای آورده امیر ناصرالدین عبدالخالق گفت ع رخنه گر ملك سرافکنده به ✡ ودرروزیکه حسن بسوهانی که‌یکی ازدوستانش بدو رسانیده بودبند خودرا سوده داعیه داشت که‌بکمند حیله ازبالای قلعه پایان گریزد بتیغ قاطع سیاست رشته‌حیاتش بگسیخت‌وخونش‌ازشریان‌درسریان آمده‌باخاك‌راه‌برآمیخت **نظم** فلك گرد بر مهر وزود کین است✡درین حرمان‌سراکار وی اینست یکی رابر کشد چون خور بـر افلاك ✡ یکی‌را افکند چون‌سایه برخاك

گفتار دربیان نهضت رایات آفتاب اشراق جهة دفع فتنه وفساداحمدمشتاق

چون احمد مشتاق درقبة‌الاسلام بلخ چندگاهی بامرایالت پرداخت بخارنخوت و غرور بکاخ دماغ‌راه داده طرح اساس استقلال انداخت بجدتمام‌وجهد مالا کلام اسباب خلافت وعنادبهم رسانیده قاصدان نزدسلطان احمدمیرزا وسلطان‌محمودمیرزا فرستاده خودرا درسلك هوا خواهان ایشان‌منتظم گردانید و چون این اخبار دردارلسلطنه هراة شیوع یافت رأی‌جهان‌گشاچنان اقتضا نمود که‌احمد مشتاق رابحسن تدبیر ازبلخ بیرون آوردزیاده‌ازین‌عنان‌اختیار آن‌دیاررادرقبضهٔ اقتداراو نگذارد بنابرآن‌امیرعبدالخالق را باجمعی‌ازسرداران‌موافق بجانب قبة‌الاسلام بلخ‌فرستادوایشان‌را گفت که چون‌بآن‌بلده‌در آیند‌باحمدمشتاق‌چنان‌ظاهرسازند که‌ماراجهة‌مدد‌باین‌سرحدروانه کرده‌اند که‌اگرازجانب ماوراءالنهر لشگری ازآب‌عبور نماید دفع آن بسهولت میسر گردد تـا احمد مشتاق

بایشان درآمیخته مطمئن خاطر شود آنگاه فرصت نگاه داشته او را مقید و محبوس گرداند امیر عبدالخالق بعد از قطع مراحل ومنازل ببلخ درآمده احمد مشتاق از حرکات وسکناتش فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم اورا تکلیف نمود که از شهر بیرون رود و گفت من هم عنقریب بدرگاه عالم پناه خواهم آمد تا از آنچه اهل فتنه و فساد عرض کرده اند ابراء ذمه نمایم وچون امیر عبدالخالق بپایهٔ سریر اعلی رسیده و آنچه از احمد مشتاق دیده بود وشنیده معروض گردانید خاقان منصور روزی چند چشم انتظار بر راه داشت که شاید احمد مشتاق بدلالت هادی توفیق از بادهٔ خلاف و نفاق بجاده مستقیمه وفا ووفاق آید و بعد از آنکه اثری بر وعده مترتب نگشت تأدیب اورا برخاطر عالی مائر قرار داده رآیات ظفر آیات بعزیمت فتح قبة الاسلام بلخ بر افراشت وقرة العین سلطنت وجهانبانی میرزا بدیع الزمان رابحکومت دار السلطنة هراة مقرر کرده امیر مغول رادر ملازمت شاهزاده گذاشت واحمد مشتاق از توجه خاقان باستحقاق وقوف یافته برج و بارهٔ بلخ رامضبوط ومستحکم گردانید وخاطر بر تحصن قرار داده ایلچیان قمرسیر نزد سلطان احمد میرزا وسلطان محمود میرزا ارسال داشت ومدد طلبید آن دو پادشاه عالیجاه بخیال تسخیر بلخ متوجه امداد احمد مشتاق گشته سلطان محمود میرزا به نفس نفیس عازم کنار آب شد و سلطان احمد میرزا اگرچه فی الحال خود نهضت ننمود اما فوجی از امرا ولشکریان سمرقند را بدانجانب روان فرمود وچون ماهچهٔ علم نصرت شیم خاقانی حدود بلخ را نورانی ساخت و کیفیت تحصن وعناد احمد مشتاق بتحقیق پیوست خاقان ظفر قرین چین قهر بر جبین مبین افکنده به ترتیب آلات محاصره نسبق وادوات محار به فرمان فرمود و اطراف شهر بر امرا تقسیم یافته هر کس بمورچل خود نزول نمود وفرمانفرمای خافقین در برابر برج شاه حسین منزل گزید ومقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر دروازهٔ شیرخوار رامعسکر گردانید وسایر امرا وارکان دولت وعساکر مریخ صولت آن حصار سپهر کردار رامرکز وار درمیان گرفتند وآب خندق را بطرف دیگر انداخته بساقیان جهة هموار ساختن آن آغاز افکندن درخت و کشیدن خاک وخاشاک کردند درین اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه جلادت انتما بکنار آب آمویه منزل گزیده وامداد احمد مشتاق راپیش نهاد همت بلند نهمت گردانیده بنابر آن فرمان همایون نفاذ یافت و امیر مظفر برلاس بافوجی از جنود ظفر اقتباس بمعبر ترمذ رفته در برابر مخالفان دولت قاهره خیمهٔ اقامت مرتفع ساخت و لشکر سمرقند وحصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله بنر افراخت و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود میرزا بکنار جیحون قوی دل و مستظهر خاطر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق استوار گردانید و هر روز بباد نخوت وغرور آتش جنگ و جدال افروخته نهایت شجاعت پهلوانی بظهور میرسانید وازاینجانب هرصباح که شهسوار نیره گذار آفتاب کمند همت بر تسخیر حصار سپهر دوار می انداخت خاقان منصور بر بارهٔ کوه پیکر نشسته فتح آن قلعه آسمان کردار راپیش نهاد خاطر اقبال مآثر میساخت

صدای نقاره و نفیر بذروهٔ کره اثیر میرسید و غریو کرنای و سورن ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون سپرها و چیرها بر سر کشیده پای در میدان قتال می نهادند و بدست جلادت و جرأت عقابان تیر مرك تاثیر را از آشیانه کمان در پرواز آورده ازمغز سر دشمنان طعمه می‌دادند در آن اثنا روزی امیرسید بدر که ماه تمام فلك مردانگی بود و بمزید قوت وجرأت از پهلوانان رستم نشان ممتاز ومستثنی می نمود بافوجی ازدلیران معسکرظفراثر جنك پیش برده بنوك پیکان دلدوز جمعی را که برزبر فصیل باندختن تیر وسنك می پرداختند منهزم ساخت وازخندق فصیل گذشته پای تهور پیش مینهاد تا بکنار خندق شیخ‌حاجی که درمیان خاك‌ریز است رسید وخواست از آن خندق نیز بگذرد و بکمند شجاعت ببرج شاه‌حسین بر آید احمد مشتاق چون حال بران منوال دید جمعی ازدلیران لشکر خود رااز باره بپایان فرستاد تا بممانعت امیرسید بدر و موافقان او قیام نمایند وازآنجمله ترکمانی سنانی دردست باامیرسید بدرآغاز مقاتله کرد وآن سید بلندقدر بسرپنجهٔ پهلوانی نیزه اوراگرفته چنان پیش خود کشیده که آن شخص بروی در افتاد آنگاه برزبر او نشسته خواست که بشمشیر قاطع سرش ازتن جدا سازد که ناگاه دیگری پیش آمده به نیزه حمله کرد وآنجناب همچنان نشسته دست دراز کرد و نیزهٔ این شخص رانیز گرفته بدستور سابق بکشید تا ازپای درآمد وهردو را کشته وسرهای ایشان را بریده بنظرخاقان فریدون‌فر رسانید لاجرم آنحضرت آن زبدهٔ اولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه وانواع اعطاف خسروانه نوازش‌فرمود وبانعام اسب وزر وخلع قیمتی واشیاء دیگر سرافراز گردانده درعلو قدر ومنزلتش افزود

القصه بنابر کمال متانت وحصانت شهر وقلعهٔ بلخ وبسیاری ذخیره مدت محاربه ومحاصره سه چهارماه ممتد گشت ودراکثر آن اوقات ازبام تاشام نایرهٔ قتال مشتعل بود وازشام تا بام نعرهٔ حاضرباش ازایوان کیوان درمی گذشت ودرآن لیالی ترکمانی که مشهوربود بقرا جارچی هرشب برزبر برج شاه حسین برآمده دربرابر دولتخانهٔ همایون می‌ایستاد وزبان بفحش وهذیان گردان می ساخت خاقان منصور وجمهور ملازمان موکب ظفرنشان را دشنام می‌داد وآنحضرت رای صائب وفکر ثاقب بردفع شرآن بداختر گماشته شبی سه چهارکس ازقادر اندازان رافرمود که درمقابل آن برج نزدیك بیکدیگر ایستادند وسهام خون‌آشام برزه کمان نهادند وچون قرا جارچی آغاز سب وشتم کرد بهنجار آوازش بیکبار شست دست گشادند واین تدبیر موافق تقدیر افتاده یك تیر بر حلق آن شریر خورد که ازپس سراو بیرون رفت چنانچه ازپای درآمده تاتحت‌الثری هیچ جاقرار نگرفت واین معنی موجب دلشکستگی احمد مشتاق وسایراهل شقاق گشته دیگر کسی لب بدشنام نگشود مقارن این احوال امیرمظفر برلاس رادر کنار آب امری درغایت غرابت روی نمود وحضرت خاقان منصور ازوقوع آنحادثه متغیر گشته بمراجعت اوامرفرمود شرح واقعه آنکه درآن ایام که امیرمظفر در کنار آب لواءظفرمآب ارتفاع‌داده ولشکرماوراءالنهر را ازعبور مانع می‌آمد گاهی بعضی‌ازنواب او درکشتی نشسته بمیان دریامی‌رفتند واز آنجانب نیزمخصوصان امیر شجاع‌الدین محمدبن امیر علی بن امیر بسرندق بن امیر

جهانشاه بن امیرجاکو برلاس پیش آمده درباب صلح وجنك سخن می کردند وروزی مهم بر آن قرار یافت که از اینجانب امیرمظفر برلاس واز آن طرف امیرمحمد وامیرجهانگیر برلاس در کشتی نشسته و بمیان آب رفته بیواسطه گفت و شنود نمایند واساس مصالحه را موکد سازند وبرین موجب بتقدیم رسانیده دراثنای قیل وقال ناگاه بادی تند دروزیدن آمد وبی اختیار کشتی امیرمظفر برلاس را بطرف مخالفان برد چنانچه هرچند ملاحان سعی نمودند سفینه رانگاه نتوانستند داشت ومردم سلطان محمود میرزا که در کنار آب بودند غلغلهٔ فرح وانبساط باوج سموات رسانیده سورن انداختند و امیرمظفر دربحر اضطراب سرگردان شده چاره منحصر در آن دانست که خودرا در آب انداخته شنا کنان روی باردوی خویش آورد ومخالفان آغاز شبهه کرده هر تیر که در ترکش تدبیر داشتند انداختند وبنابر آنکه مشیت ایزدی مقتضی انطفاء آتش حیات جناب امارت مآب نشده بود هیچیك از پیکانهاء آبدار سهام اعدا بوی نرسیده وبوسیلهٔ اسبی که از آن جانب یکی از نوکرانش در آب افکنده بساحل نجات خرامید **نظم** گراز گردون ببارد خنجر و تیر ✿ نیاید کارگر بیحکم تقدیر و گر عالم سراسر آب گیرد ✿ یکی بیحکم یزدانی نمیرد وامیر مظفر اگرچه بکشتی عاطفت سبحانی وقوت دولت خاقانی از آن غرقاب بلا خلاص شد اما جمعی از سرداران سپاه که در کشتی رفیق او بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا گرفتار گشتند واختلال تمام باحوالش راه یافته کیفیت واقعه را بایستادگان پایهٔ سریر اعلی عرضه داشت نمود واجازت مراجعت طلبید وچون پرتو شعور خاقان منصور بر مضمون آن عریضه افتاد حکم همایون صادر گشت که امیرمظفر بموکب گردون مراتب پیوندد ودراین اثناء بواسطه امتداد ایام محاصره قحط و غلائی عظیم در اردوی اعلی سمت شیوع پذیرفت وسپاهیان رابجهة عدم وجدان قوت قوت پیکار مفقود شد وهر کس مجال یافت راه گریز پیش گرفت چنانچه درملازمت رکاب ظفر انتساب زیاده ازدوهزار کس نماند وبعد ازوصول امیر مظفر برلاس بموکب ظفراقتباس فرمان واجب الادغان شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین علیشیر بدارالسلطنه هراة رفته بقدر امکان ازولایات خراسان غله فراهم کشد وباردو فرستد وآن جناب حسب الفرموده عمل نموده دوسه هزارخروار از جنس حبوبات حاصل ساخت وشتران احشام عرب را بکرایه گرفته آن غلات را بجانب بلخ روان کرد ودر آن ایام که امیرعلیشیر در شهر بود میرزا ابوالخیر که در سلك شاهزادگان تیموری انتظام داشت یاغی شده ازهراة بگریخت ومقرب حضرت سلطانی او را تعاقب نموده بتوفیق یزدانی بگرفت ودرقلعه اختیارالدین محبوس گردانید.

ذکر رفتن خاقان کامیاب از ظاهر بلخ بکنار آب مرغاب وگریختن میرزا ابابکر از منزل فاریاب وتعاقب نمودن مخالفان موکب ظفر نشان را تاموضع گرماب

بعد ازمراجعت امیر مظفر از کنار آب آمو به سلطان احمد میرزا باالشکر سمرقند

بسلطان محمود میرزا پیوست وهردو برادر داعیهٔ کردند که بمرافقت یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند وقدم درمیدان قتال نهاده باشتعال آتش عناد اقدام فرمایند خاقان کشورگشای بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای رای صوابنمای تواچیان قمرمسیر بدارالسلطنه هراة وسایر ولایات خراسان ارسال داشت تاحکام و داروغگان را گویند که جنود آن حدود را مجتمع ساخته علی اسراع الحال بموکب ظفر مال پیوندند واز آنجانب سلطان محمود میرزا چون دید که ازسپاه ظفرمآب در کنار آب کسی نماند امیر ابوبدرا با هزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نموده بمعسکر نصرت اثر شبیخون بردواومتوجه گشته باخود قرار داد که بپای جلادت از نهر مشتاقی بگذرد وباردوی همایون درآمده دست باستعمال تیغ وتیر بر آورد و بحسب اتفاق روزی بوقت نمازدیگر خاقان عالی گهر بربارهٔ کوه پیکر نشسته گرد مورچلها برمی آمد درآن اثنا نظرش بر پل نهرمشتاقی افتاده بتخریب آن امرفرمود وهمان شب امیر ایوب باآن هزار کس بکنارآن نهررسیده چون دید که پل ویرانست خیالی که کرده بود بظهورنتوانست آورد و ازهمانجا سورن انداخته باز گردید وروزدیگر خاقان منصور طایفهٔ ازاهل بسالت به تکامشی اوفرستاده تا بعضی از پرتلهای سپاهش را باز گردانیدندو بعدازوصول امیرایوب بکنارآب سلطان احمدمیرزا وسلطان محمود میرزا بالشکر بلاانتها آغازگذشتن کردند وخاقان منصور ازجرأت اعدا وقوف یافته سلاح درآن دانست که بکنارآب مرغاب شتابد وپس ازاجتماع جنود ظفرو رودعنان یکران بحرب مخالفان تابد وبدین عزیمت ازظاهر بلخ کوچ نموده از راه دره گزبسان وچهاربك خرامید وازآنجا نیز نهضت فرموده حدودفاریاب معسکر ظفر ماب گشت ومیرزا ابابکر درآن منزل رقم بطلان برحقوق تربیت خاقان عالیشان کشیده فرارنمود وچون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ کرده بگرماب رسیدچنان معلوم شد که سلطان احمد میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته‌اند اما بخلاف منصور احمد مشتاق ابواب شهر برروی امید ایشان نگشود وبرادران ازتسخیر آن بلده مأیوس گشته بقصد دست برد ازعقب موکب گردون مراتب در حرکت آمده‌اند لاجرم خاقان منصور ملازمان رکاب نصرت انتساب راجیبه پوشانیده ازگرماب بچیچکتو رفت وازآنجامتوجه سرپل تابان شده دراثناء راه سلطان بدیع الزمان میرزا وامیرمغول بادو هزار پیاده وسوار ازجانب هراةرسیدندوموجب مزید استظهارشاه وسپاه گشتند وخاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده فرازپشتهای کنار آب را معسکر ظفر مابساخت ودرآن منزل اویماقات ولایات مروجاق وبادغیس در حوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته غله و گوسفند وسایر اجناس که مطلوب خدام موکب گردون اساس بود بغایت ارزان شدو لشکریان ازقحط و غلا به رفاهیت رسیدند و مقارن وصول موکب همایون بکنار آب هر روز فوج فوج از عساکر ولایات خراسان باحکام و سرداران بلدان بملازمت پایهٔ سریر خلافت مصیر میرسیدند و زبان بدعا وثنا گردان

ساخته متشمر جنك و پیکار می گردیدند **نظم** زهر کشوری لشگری تیغ زن ✿ یلان سرافراز دشمن شکن ✿ بی خدمت شاه بسته میان ✿ گشاده بمدح و ثنایش زبان بدرگاه عالی رسیدند شاد ✿ سپهبد زریك بیابان زیاد واز آنجانب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بمنزل گرماب رسیدند و براجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند وهمی عظیم برضمایر ایشان استیلا یافت ومقارن آن حال ازجانب ماوراءالنهر خبر آمد که میرزا ابابکر که ازموکب خاقان منصور طریق فرار گزیده چون ببدخشان رسیده سپاهی مجتمع ساخته وتسخیر حصار شادمان را مطمح نظر همت بلند نهمت گردانیده بنابران برادران ازتکامنشی موکب نصرت نشان پشیمان گشته عنان از معرکه قتال بطرف ماوراءالنهر منعطف ساختند وحدیث مراجعت ایشان نزد خاقان عالی مکان به صحت پیوسته امیر مظفر برلاس رابا بسیاری ازسپاه کواکب اساس بتعاقب اعدا مامور ساخت وامیر مظفر بموجب فرموده عمل نموده تاظاهر بلخ عنان یکران باز نکشید و اگرچه بمیرزا سلطان احمدو میرزا سلطانمحمود نرسید اما پرتل بعضی ازلشگریان ایشان را متصرف گردید آنگاه ایلچی نزد احمدمشتاق فرستاد واورا نصیحت کرد که زیاده ازین راه خلاف وشقاق نه پیماید و بجاده مستقیمهٔ وفاق واتفاق آید وبنابر آن که احمدمشتاق از آن عناد واستکبار بغایت نادم بود جوابداد که غرض من ازاظهار این جرئت وجسارت آن بود که برضمیر منیر همایون واضح گردد که ازدست من کاری می آید و امیرعبدالخال نمی تواند که من را بفریب وتزویر درقید بلا اندازد آن گاه بین الجانبین عهدو پیمان درمیان آمده احمد مشتاق قبة الاسلام بلخ را بامیر مظفر سپردو روی توجه بجانب اردوی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال را عرضه داشت ایستادگان پایهٔ سریر اعلی کرده چون آنعریضه درکنار آب مرغاب بنظر انور همایون رسیدخاقان کامیاب ع ظفر همعنان نصرت اندر رکاب بجانب مستقر سریر سلطنت واقبال کوچ فرموده ومقارن وصول ببلدهٔ فاخرهٔ هراة احمد مشتاق باتیغ و کفن بآستان خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاك راه سوده گرد انفعال بر جمال حالش نشسته و بلطف ومرحمت آن مهر سپهر دل بسته ازحرکات ناپسندیده شرمسار وبعنایت بیدریغ شهریاری امیدوار خاقان منصور ازغایت کرم جبلی وعاطفت غریزی دیده عفو و بخشش برجرایم او پوشیده و ازجامه خانهٔ ترحم و بخشایش خلعت انعام واحسان درقامت قابلیتش پوشانید **بیت** بنزد کسی کو بدانش به است ✿ زمجرم کشی جرم بخشی به است

عرض بعضی ازاحوال برسبیل اجمال

چون خاطر عاطر خاقان منصور ستوده خصال ازتسخیر بلخ فراغت یافت زمام حکومت آن مملکت رادر قبضهٔ اختیار شهریار کامکار میرزا بایقرا نهاد و آنجناب به-دانجانب شتافته امیرمظفر برلاس بآستان آسمان اساس باز آمد وبعد ازچندگاه بواسطهٔ حلول اجل طبیعی مریض گشته درگذشت ودر خلال آن احوال امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس باتفاق امیرجهانگیر برلاس ازسلطانمحمود میرزاورگردان شده بدارالسلطنهٔ

هراة خرامیدند وملحوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدندوامیر محمد منصب امیر الا-
امرائی یافته در دیوان تواچی ومال مقدم برجمع امراء عظام مهرزد و مقارن وقایع
مذکوره ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگیر مایل بآن شد که خانم بیگم بنت میرزا
سلطان ابوسعیدرا که والده‌اش رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاءالدوله بو درسلك ازدواج
بدیع الزمان میرزا انتظام دهد بنا بر آن بترتیب اسباب طوی وبستن چهارطاق فرمانداد و
خدام بارگاه سپهر احتشام بموجب فرموده عمل نموده رعایا وصناع باغ زاغان را بـه
ساختن چهارطاق‌های رفعت نشان غیرت افزای ریاض رضوان گردیدند وهر صنف از
اصناف محترمات تعبیهٔ مناسب حرفهٔ خود بظهور رسانیدند ودر ساعتی که اخترشناسان
حکمت اقتباس باسطرلاب فکرت اختیار نمودند سادات وقضاة وعلما در مجلس اشرف
اعلی مجتمع گشته ع مه‌را بستاره عقد بستند آنگاه شاه وسران سپاه درغایت نشاط و
کامرانی دربزم عیش و عشرت نشستند ساقیان حوراعذار ساغرهای بادهٔ خوشگوار به
گردش درآوردند ومغنیان خوش نواز حسن سازو آوازنشاط می پرستان را زیاده
کردندو خوانسالاران ازانواع اطعمهٔ لذیذه واشربهٔ لطیفهٔ آنمقدار معدومهیا ساختند که
رسم جوع ازمیان فرق انام برافتاده وایام جشن وسورولهو وسرور یکماه امتداد یافته
بعداز آن خاقان عالی مکان روی توجه بسوی معظمات مهمات ملك و مال نهاد ودرشهور
سنهٔ ۸۷۸ خواجه افضل الدین محمد که ازوزیرزادگـان کرمان بودو درزمان سلطان سعید
بلوازم منصب استیفا قیام می نمودملحوظ عین عنایت عافیت خاقانی گشته بپوشیدن خلعت وزارت
سرافراز شده باندك زمانی اورا ترقی تمام دست داده باتفاق خواجه قوام الدین نظام
الملك سخنان ازبابت تصرف وتقصیر خواجه مجدالدین محمد بعـرض خاقان کشورگیر
رسانیدو آن کلمات ماثرافتاده خواجه مجدالدین محمد مواخذه گشت و امیر بدرالدین به
محصلی اومقرر شد وهم در آن ایام خاقان منصور بپرسش آنقضیه پـرداخت و خواجه
نظام الملك وخواجه افضل در پایه سریر سپهر مقدار بیکبار باخواجه مجدالدین محمد
درمقام تقریر برآمده آغازقیل وقال کردند پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقهٔ انصاف
آنست که یك یك بااو سخن کنندو باتفاق تغلب نورزید وخواجه مجدالدین محمد باین
عنایت مستظهر گشته برخواست و زانـو زد بعضی ازمقرران چون این صورت مشاهده
نمودند خاموشی گزیدند لاجرم در آنمجلس چیزی برخواجه مجدالدین محمد ثابت نشد
وفرمان خاقان منصور باطلاق اوصدور یافته چنان مقرر گشت که مبلغ شصت هزار دینار
کپکی برسم شکرانه جواب گوید وبشرکت امیرمحمدعلی اتکه پروانچی بوده درمهمات
دیوانی مدخل نماید وتاشهور سنهٔ ۸۹۲ حال خواجه مجدالدین محمد بر این منوال جریان
داشت و بعداز آن نوبت دیگر تربیت یافته اعلام اقتدار واختیار برافراشت چنانچه مرقوم
قلم خجسته شیم خواهد گشت ومفصل این مجمل برزبان خامهٔ بدیع البیان خواهد گذشت انشاء
الله تعالی وتقدس

ذکر شمه از کر و فر میرزا مظفر الدین ابابکر و کشته شدن او از دست برد زمانهٔ پر مکر

میرزا مظفرالدین ابابکر که در منزل فاریاب ازرکاب ظفر آیاب خاقان کامیاب تخلف جست بحدود حصار شادمان شتافته متعرض عرض ومال متوطنان آن ولایت گشت وبعداز مراجعت میرزا سلطان محمود ازعقب موکب خاقانی تاب مقاومت نیاورده پناه بکوهستان بدخشان برد واز آنجا لشگری فراهم کشید و متوجه خراسان گردید و بنواحی مروشاهجهان آمد چون این خبر بعرض خاقان ستوده سیر رسید امیر ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه ومعزالدین یساول وامیراحمد یاری را باهزار کس ازمردم کارزاری بدفع شاهزاده مامور گردانید ومیرزا ابابکر ازآن لشگر شکست یافته ازمرو بجانب بلخ گریخت و ازآنجا براه کابل بسیستان شتافت وازسیستان عنان یکران بطرف کرمان تافت وبیك ناگاه ظاهر کرمان رافرو گرفته ازچهار طرف شهر نفیر و کرنای دردمیده غریوسورن باوج فلك نیلگون رسانید وعلیخان میرزا که داروغه کرمان بود فرار بر قرار اختیار کرده میرزا ابابکر بشهر درآمد وچندماه بعیش ونشاط روزگار گذرانید بارعیت معاش پسندیده کرد پادشاه عراقین و آذربایجان پس از اطلاع براینواقعه یکی ازامرا ابایندر را با بسیاری ازاهل تهور باستخلاص کرمان نامزد فرمود وشاهزاده مقابله ومقاتله باآنسپاه در حیز مکنت خویش ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت نمود چون بحدود آنولایت رسید شنید که مرض نقرس ودرد پا بر حضرت خاقان منصور استیلا دارد بنا برین باتفاق بیرام بیك وپیرعلی ترکمان وسایر امرا ولشگریان بـر جناح استعجال متوجه دارالسلطنه هـراة گشت خیال همکنان آنکه همچنان که خاقان منصور ازمیمنه وفاریاب ایلغار کرده میرزا یادگارمحمد را گرفتار کمند گزند گردانید ایشان نیز آنحضرت را بسر پنجهٔ تسلط و اقتدار به بند رنج وعنا مبتلا گردانند وندانستند که شیر ژیان بمکاید روباه نـاتوان از پای درنیاید وشاهباز قله معالی راازقصد صعوه ضعیف نهاد مکروهی روی ننماید بیت

عنقاشکار می نشوددام بازچین ☆ کاینجاهمیشه باد بدستست دام را

القصه بعنایت مهیمن غفور خاقان منصور ازخیال شاهزاده وقوف یافته باوجود شدت مـرض در محفه نشسته وبـا بانصد سوار جلادت آثار که در آن زمان ملازم آستان اقبال آشیان بودند ازمستقر عزو جلال متوجه قصبه اسفرار شد وتواچیان باطراف ممالك محروسه فرستاده باجتماع سپاه نصرت پناه فرمان داد از بدایع اتفاقات که بمحض کرم واهب العطیات وقوع یافت و بآن واسطه میرزا ابابکر و برانشده عنان بصوب فرار تافت آنکه جان احمد چولی کـه از خدام بارگاه خاقانی بمزید کیاست وسخندانی اختصاص داشت قبل ازشیوع خبر توجه میرزا ابابکر ازنواب پایهٔ سریر اعلی اجازت یافته جهت تحصیل علوفه خود بجانب فراه توجه نمود ودرحدود سبزوار شبی بقراولان میرزا ابابکر بازخورد در ساعت اورا گرفتند

وپیش شاه‌زاده بردندوچون آنجناب از حال حضرت خاقانی سئوال فرمود بالهام ملهم غیب جواب داد که درین ایام آنحضرت از کیفیت اندیشه‌خدام موکب عالی‌خبر یافته ده پانزده هزار کس‌درنواحی بلده هراةدرکمین نشانده‌تا هرگاه علم نصرت‌شیم سایهٔ وصول برآن‌حدود اندازد پای‌جلادت پیش‌نهاده دست بردی نمایند وچون حقوق تربیت سلطان سعیددرذمهٔ این بنده بسیار است‌از شهر گریخته‌باستقبال شتافتم تا حقیقت قصد مخالفان را بساز نمایم میرزا ابابکر اینخبر رامطابـق واقع تصور کرده جان احمد چولی را بـانعام اسب و جامـه نـوازش فـرمود و عـزیمت هـراة را تغییر داده روی بطرف خـواف و بـا خـرز نهـاد و جـان احمـد آنشب بـا شـاه زاده همـراه بوده بوقت نمـاز بـامـدادمجـال فراریافت ودر نواحی قریهٔ بهره بملازمت خاقان ظفر بهره‌رسیده شرح واقعه رامعروض گردانید وآنحضرت‌لوازم تحسین‌واحسان درباره اوبظهور رسانیده ازعقب میرزا ابابکر بسرعت‌برق وبادنهضت نمود ومیرزا ابابکر برتوجه‌موکب همایون وقوع‌یافته ازخواف درغایت خوف روی باستراباد نهاد ودرهرمنزل جمعی‌از آنجناب‌میگریختندودرهر مرحله‌فوجه ازسپاه شیردل باردوی خاقان عادل می‌پیوستند و آنحضرت درطی مسافت بمثابهٔ مسارعت‌میفرمود که میان آنحضرت ومیرزا ابابکر زیاده ازیك منزل‌واسطه‌نبودتا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب گرگان رسیده با معدودی چنداز آب عبور نمود ودر آن طـرف رود بسبب‌ماندگـی و کثرت بارندگی فرود آمده یکشب‌برآسود اما خاقان منصور در آنشب از آسایش اجتناب کرده قلب ومیمنه ومیسره‌آراسته راه می‌پیمود وعلی‌الصباح که ملاحان تقدیر کشتی زراندود خورشید در بحر اخضر فلك افکنـنـد منقلای سپاه کشور گشای بکنار آب گرگان رسیده نخست‌امیر علی میرآخور و پلنك پوش بهادر وشیخم ایل اوغلی وبار محمدسارق چولی از آب گذشتند و متعاقب مواکب گردون مراتب نیـز عبور نمود ومیرزا ابابکر که تاآن‌وقت مانند بخت خویش درخواب بود از آواز نفیر و سورن بیدار شد ویکسواره مجـال فرار یافت‌وجمعی از بهادران موکب نصرت‌نشان بتکامشی اومأمور گشتند ازآنجمله امیراحمد یاری سبقت‌گرفته نزدیك بمیرزا ابابکر رسید و شاه‌زاده چون اورا تنهادید عنان بازگردانیده تیری‌بر حلقش‌زد وامیرحیدر نیزخودرا بآنجناب رسانیده‌دست باستعمال سیف‌و سنان برد امامغلوب شد ومیرزا ابابکر بدهستان شتافت ودر خانه یکی‌از کلانتران آنموضع فرود آمده اسبی‌طلبید که خودراازگرداب بلابساحل‌نجات‌رساندا نشخص انگشت‌قبول بردیده نهاده آنجناب‌رامطمئن گردانیدوجمعی درخدمتش بازداشته درساعت متوجه پایه سریراعلی گشت وبعد از وصول کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانیدخاقان منصور قنبرعلی جلاد رابافوجی ازشجعان جلادت‌نهاد بگرفتن میرزا ابابکر مامور ساخت وآن‌طایفه بدهستان شتافته بیك ناگاه بر گـرد خانهٔ که محل‌نزول‌شاه‌زاده بود محیط گشتند ودر آخررجب سنه‌اربع وثمانین وثمانمائه آنجناب‌را گرفته‌رشتهٔ حیاتش رابتیغ تیز انقطاع دادند و آن دهستانی‌را نیز که میرزا

ابابکررادرخانه‌خویش‌فرودآورده‌بود طریق‌عذر سلوك داشته بود ازعقب فرستادند و بموجب حکم همایون سرمیرزا ابابکر را قاسم عبدالعزیز بهراة‌برده خواطر اکابر و اصاغر آن دیاررا که‌دغدغهٔ‌تمام داشت ازآن اندیشه فارغ گردانید وامیر نظام الدین علیشیر که‌حاکم شهر بود ازوصول آنخبر مبتهج ومسرور شده نذور وصدقات بمستحقان رسانید وخاقان منصور بعداز فراغ ضمیر ازآن‌خطب‌کبیر عنان مراجعت بمستقر سریر سلطنت منعطف ساخت ودرضمان صحت و عافیت بباغ جهان‌آرا رسیده بدستور معهود اعلام عدل وانصاف برافراخت .

ذکر مجملی از احوالات امیر شجاع‌الدین ذوالنون ارغون و ارتفاع رایت دولت‌او بمحض‌عنایت‌قادربیچون

امیر ذوالنون ولدحسن بصری که‌بصفت شجاعت و بهادری ازاکثر شجعان‌الوس تیموری ممتاز بود وبصفاء عقیدت ووفور عبادت ازبیشتر ارباب زهادت مستثنی می‌نمود درزمان سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در سلك ملازمان آستان سلطنت آشیان بسر میبرد وبهنگام گیرو دارو ایام رزم وپیکار باستعمال سیف‌و سنان پرداخته‌نهایت جلادت‌ومردانگی بجای‌می آورد بنابر آن‌منظور نظرعنایت‌وملحوظ‌عین‌تربیت‌ورعایت گشت وباصناف انعام واحسان محسود اماثل واقران شده مرتبهٔ او از مراتب اقربا و اخوان درگذشت وبعداز واقعه قراباغ امیرذوالنون بهرات شتافته روزی چنددر خدمت درگاه عالم‌پناه اوقات گذرانید اماچنانچه طمع می‌داشت تربیت نیافت بنابرآن خاطر برفرار قرار داده دروقتی که رایات فیروزی نشان متوجه دفع میرزا یادگار محمد بود از بلغریغاج‌خبوشان‌عنان‌یك‌ران بصوب‌دیار ماوراءالنهر منعطف گردانیدو بسمرقند رفته پرتو التفات سلطان‌احمدمیرزا بروجنات احوالش تافت ودوسه‌سال درآندیار بسر برده بعداز آن بسبب منازعتی که درمیان‌امراء ترخانی وارغونی بوقوع بیوست نوبتی‌دیگر روی توجه بصوب خراسان نهاد و چون بدارالسلطنه هراة رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیرصافی‌ضمیر شده ایالت ولایت غور وزمین داوررا بوی تفویض نمود و حال‌آنکه درآنولااقوام‌هزاره وتکودری برآنحدود استیلاء تمام داشتند وبکمك‌اندیشه وخیال‌نقش سرکشی واستقلال برلوح خاطر می‌نگاشتند و امیر ذوالنون فی‌شهورسنهٔ اربع وثمانین وثمانمائه بالشگر اندك وامید بسیار متوجه آنصوب گشته درمدت سه چهارسال چندین نوبت‌باآنجماعت محاربت فرمود وبقوت دولت خاقانی وغایت‌شجاعت وبهلوانی‌درتمامی معارك بظفرو نصرت‌اختصاص یافته ولایات مذکوره رادر حیز‌تسخیر وتصرف درآورد **نظم** اگرچند بودی بهنگام کار☼ ازویك سوار از هزاره هزار به پیکان خون‌ریز و شمشیر تیز ☼ برآوردی ازدشمنان رستخیز اقوام هزاره وتکودری

چون اینمعنی‌را مکرر مشاهده نمودند سرانقیاد وطاعت‌گذاری برخط اخلاص وفرمان برداری نهاده دیگرپیرامن خلاف نگشتند ومال وخراج برگردن گرفته ازمقام عناد و استکبار درگذشتند ونیکو خدمتی امیرذوالنون موقع قبول یافته خاقان بنده‌نواز زمام رتق وفتق امور مملکت قندهار وفراه غوروساخر تولك وزمین داوررا درقبضهٔ اقتدار او نهاد اماچند سال بعضی ازشاهزادگان را بنوبت باسم حکومت قندهار میفرستاد و بالاخره امیرذوالنون در ایالت آن‌ولایت استقلال یافت و لوای ابهت وشوکت افراخته پرتو انوار عدالتش برولایت شال ومستون وسیوی و توابع ولوا حق تافت و بی‌شائبه تکلف وغایلهٔ تصلف آنجناب شجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت و در ادای وظایف طاعات وعبادات همواره رایت سعی واهتمام می‌افراشت ازصبح تاشام در اشاعت نصفت واحسان گذرانیدی وازبام تاشام در اقامت نوافل و قرائت قرآن بسر بردی درمیدان مصاف وقتال روح اسفندیار ورستم بروفور جلادت وپهلوانی او آفرین کردی و در محراب عبادت ونماز روان ذوالنون مصری وابراهیم ادهم بر کمال اخلاص‌ونیازمندی او شرط تحسین بجای‌آوردی **نظم** بروزش همه معدلت‌کار بود✿ شب‌از بهرطاعات بیدار بود ✿ ز شمشیر خون‌ریز اوروزجنك همه روی‌صحرا شدی‌لاله‌رنك وچون امیرذوالنون بجمع نفایس‌اموال وافزونی ابطال‌رجال استظهار تمام پیداکرد تمامی ممالك‌مذکوره راملك خود تصور نموده درادا‌ء مال‌مقرر شرایط تغافل بجای آورد وحکومت‌قندهار راپسر بزرگتر خودشجاع‌بیك تفویض فرمود و داروغگی ساخر وتولك‌را بعبدالعلی ترخان عنایت‌نمود و ریاست غوررا به‌امیر فخرالدین و امیر درویش مفوض ساخت و خوددر زمین داور ساکن شده درآندیار عمارات عالیه بـرافراخت‌واهل‌غمز و سعایت فرصت‌یافته چندکرت‌بعرض خاقان جمشید منزلت‌رسانیدند که‌امیر ذوالنون بوفورخزاین ونقود وافزونی اتباع وجنود مغرور گشته است ونخوت وعظمت وتکبر وحشمت او از حداعتدال درگذشته لایق دولت ابدپیوند چنان مینماید که‌قبل ازآنکه کفران نعمت و سلوك دروادی مخالفت درضمیر او رسوخ یابد یکـی ازشاهزادگان عظام بایالت آن ولایت منصوب شده بافوجی ازسپاه بهرام انتقام متوجه گردد بنابرآنکه دراکثر یورش هاامیر ذوالنون بالشکرقندهار وزمین‌داور بموکب فیروزی اثرمی‌پیوست خاقان‌منصور مدتی بسخن اهل‌غرض التفات نمی‌فرمود تاآخر الامر بحکم(من‌لم‌یسمع) بخل‌قصد کرد که‌بموجب استصواب‌آنجماعت عمل‌نماید ودرآن‌اثنا بدیع‌الزمان میرزا باپدر بزرگوار اظهار خلاف نمود وامیرذوالنون که ازتلاطم دریای غضب خاقانی بغایت هراسان بـود بکشتی موافقت شاهزاده التجا کرده جان بساحل نجات کشید چنانچه کیفیت اینحکایت درمحل خودمسطور خواهد گردید انشاءالله تعالی

ذکـر ظهور مزاری بهشت نشان که منسوبست بحضرت شاه‌مردان در قریه خواجه خیران

درشهور سنهٔ خمس‌وثمانین وثمانمائه که‌معین‌السلطنه والخلافه میرزا بایقـرا در

قبة الاسلام بلخ لواء ایالت ورعیت پروری مرتفع گردانیده بود ازورای استاد غیب صورتی درغایت غرابت روی نمود شرح حال برسبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمدنام که نسبش بحضرت زبدهٔ اولیاء کرام وعمدهٔ اصفیا عظام سلطان ابویزید بسطامی قدس سره اتصال می یافت درسنهٔ مذکوره ازطرف کابل وغزنین بقبة الاسلام بلخ شتافت وشرط ملازمت میرزا بایقرا دریافته تاریخی ظاهرساخت که آن را در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده بودند ودر آن کتاب مکتوب بود که مرقدشاه اولیا و عمدهٔ اصفیامحبط انوار عواطف ومواهب اسدالله الغالب امیرالمومنین علی ابن ابیطالب سلام الله علیه در قریهٔ خواجه خیران در فلانموضع است بنابرآن بایقرا میرزا سادات و قضاة و اعیان و اشراف بلخ راجمع آورده وبا ایشان مشورت کرده بقریهٔ مذکوره که از بلخ تاآنجا سه فرسخ مسافتست تشریف برد ودر آنموضع که در کتاب تعین یافته بود گنبدی دید که قبری در میان آن موجود بود فرمود تاآن قبررا حفر نمایند و چون فرمان بران اندکی حفر کردند ناگاه لوحی ازسنک سفید پیدا شد که بر آنجا منقور بود که هذا قبر اسدالله اخ رسول الله علی ولی الله لاجرم فریاد وفغان ازمیان جان حاضران بایوان کیوان رسیده همگنان روی نیاز بر آنخاك پاك سودند و نذورات بمستحقان رسانیده ابواب نیازو اخلاص بر گشودند واین خبر دراطراف ولایات اشتهار یافته اصحاب امراض مزمنه روی امید بآن آستان جنت نشان آوردند و بروایت زمرهٔ ازمجاوران آنجای وبسیاری از آنطایفه صحت عاجل یافته مقضی المرام باوطان خود مراجعت کردند لاجرم ازدحام خواص وعام درآن سدهٔ سدره مقام بمرتبهٔ واقع شد که مزیدی بر آن تصور نتوان نمودو کثرت نقودو اجناسی که برسبیل نذر می آوردند بدرجهٔ انجامید که عقل از وجود آنمقدار زرو جوهر تعجب می فرمود میرزا بایقرا چون حال بر آن منوال دید قاصدی همعنان برق و بادبدارالسلطنه هراة فرستاد وصورت واقعه را عرضه داشت ایستادگان پایهٔ سریر اعلی کرد خاقان منصور بعد ازاطلاع برمضمون آن عریضه ازظهور آنصورت غریبه متعجب گشته احرام طواف آن قبله آمانی وآمال بست وبا فوجی از امراء خواص بدانجانب نهضت فرموده پس از وصول غایت نیاز واخلاص بجای آورد وقبهٔ درکمال ارتفاع ووسعت برسر آن مرقد جنت منزلت بنانهاده دراطراف آن ایوانها وبیوتات طرح انداخت ودر آن قریه بازاری مشتمل بردکاکین وحمام بنیادنهاد یکی از آنهار بلخ را که حالا بنهر شاهی موسوم است برآنمزار فیض آثار وقف ساخت وامر نقابت آستانه علیه را بسید تاج الدین حسن اندخودی که ازجملهٔ اقربا سیدبرکه بود و بعلو همت وسمو رتبت اتصاف داشت تفویض نمودومهم شیخی را بشیخ زادهٔ بسطامی عنایت کرده جهت ضبط موقوفات و نذورات عملهٔ امین تعیین فرمود آنگاه خاقان عالیجاه عنان مراجعت بصوب مستقر سریر عزت و کرامت انعطاف دادو درضمان صحت وعافیت ببلدهٔ فاخرهٔ هراة شتافته ابواب لطف و مرحمت برروی روزگار سپاهی ورعیت برگشاد

القصه ظهور مرقد پرنور شاهی بواسطهٔ رفتن حضرت خاقانی وطرح عمارات وتعیین موقوفات

دراطراف آفاق اشتهاریافته هر کس اندك استطاعتی داشت علم توجه بدانجانب برافراشت وچندگاه آمدوشد خلایق بآن عتبهٔ کعبه مرتبه بمثابه بود که هر سال قرب صدتومان کپکی از نقدوجنس نذر بدانجا میاوردندو نقیب وشیخ وعملهٔ آن فرخنده مقام تمامی آن اموال راصرف ضیافت صادر ووارد ورواتبه وعمارات میکردند وقریهٔ خواجه خیران از کثرت عمارت وزراعت صفت مصرجامع گرفته باندك زمانی آنمقدار ازجمعیت درنواحی آن سدهٔ سدره مرتبت دست داده که شرح آن بگفتن ونوشتن راست نیاید بنابر آن یکی ازاهل مکروتذویر که درسلك عرابه چیان دارالسلطنه هراة انتظام داشت باخودخیال نمود که واقعهٔ ساخته مردم را فریب دهد و بوسیلهٔ مزاری مزور زر و جوهر بدست آورده پای بر مدارج عزت نهد نماز شامی درکازرگاه نزدیك بآستانه انصاربه آغازصیحه زدن وجامه دریدن کرد وچون مردم بروی جمع شده کیفیت حال پرسیدند جوابداد که حالا چهار شخص بصورت اعراب بر اسبان تازی نژاد سواردرین صحرا برمن ظاهر شدند و گفتند که روضهٔ فیض بخش حضرت شاه ولایت پناه اهل هدایت علیه السلام والتحیة در فلان موضع است واشارت بتختی کرد که نزدیك بحظیرهٔ شمس الدین سنك تراش بودومردم بموافقت عرابه چی بآن تخت رفته فی الحال جمعی کثیر ازقلندران وتبرائیان برو جمع آمدند وصورت قبری ساخته آغاز ذکر وعوغا کردند روز دیگر که اینخبر در بلدهٔ هراة اشتهار یافت خواص وعوام از رجال ونسا روی بکازرگاه آوردند وخاك قدم عرابه چی رامانند توتیادردیده کشیده وبسان آب حیوان فروبرده آنچه توانستند برروی نثار کردند وآن مزور ازموضع آن قبرخاك برگرفته بهر کس میخواست اندکی عنایت میفرمود ودرعوض زروجوهر بسیار اخذ می نمود وظهور قبر امام درمیان طوایف انام مشهور گشته هر روز خلقی بینهایت خصوصاً معلولان ومرضی بدان موضع می آمدند ونذورات گذرانیده روی نیاز برزمین میسودند وچون لنگی یا کوری برسر آن قبررسیدی وخود را برخاك افکندی قلندران وتوابع عرابه چی ازوی می پرسیدند که مرض توبصحت مبدل شدیانی اگر میگفت بلی صلوة فرستاده اورابر داشته فریاد وافغان باوج آسمان میرسانیدند واگر برزبان می‌-آورد علت من برحال خوداست آن بیچاره رادرزیر لگدنرم میساختند کـه شکاك است ومنافق وبقتل وحرق سزاوار است ولایق القصه عرابه چی در عرض ده پانزده روز باین وسیله زروجوهر واجناس نفیسهٔ دیگر زیاده از آنچه درخزانهٔ خیال گنجد بر سبیل نذر گـرفته مـرجع خـواص وعـوام انـام شد وجمعی دیگـر از مـردم بیهـنر را نیز این هوس در سر افتـاده امثال ایـن واقعات دروغ ساختند و هـر یـك در محلـتـی از محلات درون و بـیرون هـراة و بعضـی از ولایـات صـدای ظهورامام درانداختند عرابه چی چونحال برآنمنوال دیداز رسوائی ترسیده منهزم گردید وبطلان آنجماعت نزدخاقان منصور وعلما واعیان هراة ظاهر گشته مولانا کمال الدین شیخ حسین بتادیب ایشان مامورشد وآنجناب اکثر آنفرقه راگرفته و الزام کرده تازیانه

زدوجمعی را حبس فرمود تا آن نغو غا و آشوب تسکین یافت و دیگر شرر آن اندیشهٔ باطله بر کانون درون هیچ بوالهوسی نتافت اما آستانهٔ علیه خـواجه خیران تاغایت معمور است ومطاف طواف جمهور خلایق نزدیك ودور والله اعلم بحقایق الامور

گفتار در بیان شمه‌ای از حال میرزا محمد سلطان که مشهور است بکیچیك میرزا و ذکر انتقال آن شاهزاده فضیلت انتما ازمحنت‌سرای دنیا بجنت اعلی

شاهزاده محمد سلطان خسروی بود بحسن صورت و سیرت و صفاء طبع و نقاء سریرت موصوف و بحلاوت گفتار ومحاسن کردار واخلاق حمیده واوصاف پسندیده معروف به صحبت علما وفضلا بغایت مایل وهمگی همتش مقصور بر تحقیق مسایل وتحصیل فروع و اصول علوم منفردو درتکمیل فنون معقول ومنقول متفرد شرح فضایل عقلا نسبت بکمالات بسیارش رشحی ازعمان ووصف مقالات بلغاقیاس بالفاظ آبدارش قطرهٔ از بحر بی کران نظم روشن اندردل چو مصباحش ✿ کشف کشاف وفتح مفتاحش ✿ عقلیش ازقیاس عقل برون نقلیش ازمقام نقل فزون وآن دری برج کامرانی باوجود حصول اسباب جهانبانی ووصول بمراتب کشور ستانی دراوقات شباب وایام جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین شرایط مطالعهٔ کتب متداوله بجای می آوردو ازباطن خورشید میامن شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار سعادت می کرد و چنانچه سابق مذکور شد بعداز واقعهٔ قراباغ مصحوب والد و والدهٔ خود که خواهر کلانتر خاقان عالی گهر بود ازقراباغ اران بهراة آمده درظلال عواطف خال ستوده خصال آرام یافته پرتو عنایت آنحضرت بروجنات حالش تافت و زمام اختیار ملك ومال درقبضه اقتداراو قرار گرفت وعظایم مهام سلطنت واقبال بیمن توجه خاطر خطیرش صفت انتظام پذیرفت وچون چندسال برینمنوال بگذرانید بعقل و فراست وعلم و کیاست خویش مغرورشده آثار خیال استقلال ازاقوام و افعالش واضح ولایح گردیدو خاقان منصور بنا بر ملاحظهٔ خاطر همشیرهٔ عزیزه روزی چند تغافل پادشاهانه روزگار همایون ساخت و بتصور آنکه شاید میرزا کیچیك بمقتضای عقل وخرد کارفرموده ازجاده مستقیمه عبودیت انحراف ننماید بتادیبش نپرداخت بیت هر شاخ پایدار که از تست سر بلند ✿ مشکن بدست خویش که آنهم شکست تست درآن اثنـا روز پنجشنبه خاقان منصور باتفاق آن شاهزادهٔ مغرور بکازرگاه شتافت ولوازم طواف مزارفیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره بجای آورد وعنان مراجعت بصوب مستقر سریرخلافت تافت درآن راه شاهزادهٔ جلادت پناه جهة دفع حرارت خورشید بیرقع چتر جسارت نمودوحال آنکه خاقان کامیاب نزدیك باودر آفتاب طی مسافت میفرمود ازمشاهدهٔ آن ترك ادب نایرهٔ غضب قیامت لهب مشتعل گشت وخاقان منصور بعد از نزول

درمنزل همایون باخذمیرزا کیچیك فرمان داده کاراز مدارا درگذشت امراء عظام در ساعت شاه‌زاده را گرفته بقلعهٔ اختیارالدین بردند ودریکی از بروج سپهر عروج محبوس کرده بمحافظان هشیار سپردند نظم چنین است رسم سپهر بلند قرینست اقبال اوراگزند گل دولت ازباغ دنیا که چید که آسیب ازخار نکبت ندید وچون میرزا کیچیك چندگاه مانند لعل درصمیم کان ودردر جوف صدف عمان اوقات گذرانید عرق شفقت اصلی ومرحمت جبلی حضرت خاقانی درحرکت آمده اورا مطلق العنان گردانید بعداز آن شاه‌زاده در غایت انفعال ملازمت درگاه جاه وجلال میکردواز افعال واقوال سابقه نادم بوده لوازم اعتذارو استغفار بجای می‌آورد ع اگر گناه ببخشند شرمساری هست ✿ عاقبت الامر رغبت گذاردن حج اسلام وادراك شرف زیارت روضهٔ منورهٔ خیر الانام علیه الصلوة و السلام درضمیر منیرش پیداشد وبمبالغه تمام والحاح لا کلام اجازت حاصل کرده باطایفهٔ از افاضل انام روی بدان مقام فیض انجام آورد قافله توفیق پادشاه متعال رفیق خدام ذوی‌الاحترام وبدرقهٔ تأیید مالك الملك لایزال همعنان مواکب کواکب احتشام بیت توفیق رفیق وبخت همراه ✿ اقبال ندیم گاه وبیگاه وچون هوای تبریزاز غبار سم شبدیز آن خسرو صافی ضمیرعنبر بیزگشت پادشاه مظفرلوا سلطان یعقوب میرزامقدم شریفش را عزیزو مغتنم شمرده بارسال تحف شایسته وتبرکات بایسته مبادرت نموده وشرایط مهمان نوازی بروجهی که فراخورهمت عالی نهمتش بود بجای آورده التماس ملاقات شریف فرمودو میرزا کیچیك میرزا جواب داد که چون من احرام طواف بیت‌الله بسته‌ام و زبان حال وقال باداء کلمهٔ لبیك اللهم لبیك گشاده مناسب نمیدانم که‌درین سفر بملازمت هیچ مخلوقی قیام نمایم ودامن عرض خود را بغبارآستان اقبال آشیان پادشاهان عالم مجازی بیالایم اگر آنحضرت لطف نموده غریب نوازی فرمایند وبمنزل این ضعیف تشریف آورده بمقتضای حدیث (خیر القادم یزار) عمل نمایند بیت ازآنطرف نپذیرد کمال او نقصان ✿ دربنطرف شرف روزگارما باشد سلطان یعقوب میرزا بواسطه رعایت ناموس پادشاهی این التماس را متلقی بقبول نگشت ومیرزا کیچیك نیزپای دردامان استغنا پیچیده چندروز درین گفت‌و گوی گذشت آخرالامر مهم برآن قرار یافت که میرزا کیچیك روزی بزیارت یکی از مزارات تبریز رود وسلطان یعقوب میرزا را نیزدرآنجا تشریف حضور ارزانی داردو ودرروزموعود درمقام معهود میان ایشان ملاقات دست داده ازهردوطرف لوازم تعظیم وتکریم بتقدیم رسید وسلطان یعقوب‌میرزا میرزا کیچیك را درآغوش لطف ومرحمت کشیده اصناف اشفاق واعطاف ظاهر گردانید وآن شاهزادهٔ صاحب توفیق رفیق عزت واحترام ازتبریز ببلاد شام رفته ازآنجا بمصر شتافت ومیان آنجناب وسلطان مصر ملك قایتبای بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافت ومیرزا کیچیك از مصر مبتهج وسرافرازمتوجه‌حجاز گشته بعد ازادای مناسك حج‌اسلام وطواف روضهٔ طیبهٔ رسول‌علیه الصلوة والسلام عنان بارهٔ خوشخرام بصوب خراسان انعطاف داد وچون درضمان‌امان حضرت واهب‌العطیات نزدیك بدارالملك‌هراة رسید وگوش وهوش میرزا سلطان احمد

و آگه بیگم خبر وصول مقدم فرزند ارجمند شنید دوحهٔ امید ایشان از آب یاری رشحات سحاب عنایت حضرت باری بثمرهٔ سعادت جاوید بارور گشت و در ریاض تمنای آن دو معتکف زاویهٔ فراق بنسیم مژدهٔ وصال گلهای آمانی و آمال شکفته مضمون این مقال برزبان حال وقال ایشان گذشت **نظم** باز آن مه‌طلعت خورشید سیما می‌رسد ✿ چشم روشن شد که نور دیدهٔ ماهی می‌رسد تا ابد بادا نثار روزگار دولتش ✿ دولتی کز حضرت ایزد تعالی میرسد سلطان احمد میرزا و مهد علیا موکب عالی شاهزاده را باقدام اشتیاق استقبال نموده عیونی را که در بیت الاحزان هجران صفت (وابیضت عیناه من الحزن) گرفته بود از شمیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند و بر سلامتی ذات خجسته صفات شاهزادهٔ عالیمقام و توفیق گذاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجای آورده نذور وصدقات بمستحقان رسانیدند و همچنین سادات و قضاة و علما و موالی و امرا و صدور و وزرا و اهالی بمراسم استقبال پرداختند و بشرایط نیاز و نثار قیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند و خاقان منصور نیز چند فرسخ میرزا کیچیك را استقبال نمود و آن مقدار عطوفت و مهربانی اظهار کرد که مزیدی بران متصور نبود و میرزا کیچیك در غایت فرح و سرور بوطن مالوف و مسکن معهود در آمده همواره در متنزهات هراة بافوجی از علماء خجسته صفات بفراغت صحبت می‌داشت و بیشتر اوقات فرخنده ساعات را بتحصیل فضایل و تحقیق مسائل گذرانیده همت بر اکتساب سعادات اخروی می گماشت **نظم** نشستی بار باب دانش مدام ✿ ز کسب کمالات جستی مرام نمودی خط جزو آموزگار ✿ بچشمش به از خط رخسار یار وچون محالست که سپهر غدار درین مرحلهٔ ناپایدار ارباب وفا را آسوده و برقرار گذارد در شهور سنهٔ تسع و ثمانین و ثمانمائه مرض حصبه عارض ذات آن شاهزادهٔ بلندمرتبه گشت و مداوای حکماء و اطبا مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه در گذشت و داعی (والله یدعوالی دار السلام) ندای (یا ایتها النفس المطمئنه) بگوش هوش میرزا کیچیك رسانیده و شاهزاده خاطر از تنعمات دنیویه فارغ گردانیده بضیافتخانهٔ (فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین) خرامید نهال ثمر بخش گلزار اقبال بصرصر فنا از پای در افتاد و دری آفتاب درخش برج استقلال از اوج کمال روی بحضیض وبال نهاد **نظم** خورشید سپهر عدل و اقبال ✿ جمشید سریر فضل و افضال براوج کمال یافت نقصان ✿ از دیدهٔ بخت گشت پنهان و الد بزرگوار و والده عفت شعار آن شاهزادهٔ عالی مقدار بدست اضطراب لباس شکیبائی پاره پاره گردانیدند و خود را برخاك راه افکنده سیلاب اشك بتحت الثری و دود آه باوج ثریا رسانیدند **نظم** بدست غم گریبان چاك کردند ✿ ز دیده خاك را نمناك کردند ز خون دل زمین کردند گلگون ✿ ز دود آه ایشان تیره گردون و خاقان منصور بمنزل شاهزادهٔ مرحوم تشریف برده سلطان احمد میرزا و همشیرهٔ عزیزه را پرسش نمود و بتجهیز و تکفین جسد مطهرش اشارت فرمود اعاظم امرا و نوئینان و ایستادگان پایهٔ سریر آسمان نشان بآئین سلاطین مکنت آئین بلکه بتجمل و حشمتی که خامهٔ بلاغت قرین از تقریر آن بعجز و قصور اعتراف دارد جنازه مغفرت اندازهٔ شاه زاده را در محفهٔ نهاده برداشتند و تمامی سادات و قضاة

وعلما واشراف واکابر واعیان وخواص وعوام‌طبقات انسان پیاده بمشایعهٔ روانشده از راه کوچهٔ خیابان بعیدگاه‌شتافتند وبرتابوت محفوف‌برحمت‌حی‌لایموت نماز گذارده آن گوهرکان پادشاهی‌را بحظیرهٔ که درگازرگاه جهة همین مصلحت بنا یافته بودبردند و بطریقهٔ‌سنت‌سنیهٔ‌حضرت خیرالبریه‌علیه‌الصلواة والتحیه بخازن خاك سپردند **رباعی** ایچرخ جهان خراب ازکینهٔ تست ☆ بیدادگری عادت دیرینهٔ تست ای‌خاك اگر سینه توبشکافند ☆ بس گوهر قیمتی که درسینهٔ‌تست اصحاب‌آن مصیبت عظمی وتعزیت‌کبری چنانچه معهود است‌چندین روز باطعام فقرا ومساکین وضعفا وختمات کلام معجز نظام ایزدسبحانه وتعالی قیام نمودند وروح‌مطهر شاهزادهٔ والاگهر را باصناف صلات و صدقات شادکرده گنبد مقبرهٔ منـوره را باصناف تکلفات زیب وزینت در افزودند و حضرت حقایق‌پناهی افضل‌الانامی مولانا نورالدین‌عبدالرحمن‌الجامی نورالله مرقده در آن ایام برای کتابهٔ آن‌گنبد قصیدهٔ درسلك نظم انتظام داد مطلعش برخاطربود بثبت افتاد **بیت** رخشنده جرم خورکه برین سبزطارم است ☆ قندیل‌گورخانهٔ شاهان عالم است وایضا جهة نقش سنك شاهزاده امیرنظام‌الدین احمد سهیلی این رباعی منظوم گردانیدکه **رباعی** ایداشته از سلطنت عالم ننك ☆ وی آمده از محنت ایام بتنگ بیرون زده زین جهان‌فانی اورنك ☆برروی زمانه دربرآورده بسنك

ذکر وصول بدیع‌الجمال بیگم بدارالسلطنه هراة وبیان بعضی دیگر از حالات و حکایات

چنانچه ازضمن‌وقایع‌سابقه مستفاد میگردد بدیع‌الجمال بیگم که همشیرهٔ خاقان منصور بود درآن سال‌که‌آنحضرت‌ولایت جرجان‌را بنواب‌سلطان ابوسعید بازگذاشته درخطهٔ آواق رایت آفتاب اشراق برافراخت درسلك ازدواج پیربداغ سلطان انتظام یافت وبعد ازفوت پیربداق سلطان احمدخان‌که ازجملهٔ‌خواقین‌دشت‌قبچاق بمزیدشوکت ومکنت امتیازداشت آن درةالتاج سلطنت رابحبالهٔ‌نکاح خویش درآورد وبدیع‌الجمال بیگم را از احمدخان دوپسرویك دختر متولدگشت‌آنگاه آن خان عالیجاه رخت سفر آخرت بربسته مهد علیا جهة ملاقات‌برادر بصوب‌خراسان درحرکت آمد وپسر کلانترش سلطان محمودخان‌در مستقرسلطنت آباواجداد توقف‌کرده ولد خورد تربهادر سلطان وخواهرش خانزاده خانم موافقت والده اختیارفرمودندوچون‌محفهٔ زرنگار آن‌بلقیس عفت شعار بحدود هراة رسیدخاقان منصور حجله نشینان تتق خلافت وشاهزادگان و امرا وارکان دولت را باستقبال مامورگردانید تا بدیع الجمال بیگم را بحرمت هرچه تمام‌تر به‌مستقرعزکرامت‌رسانیدندولوازم‌ساچیق نیاز ونثار بجای‌آوردند وستیزعظمی دیده بدبدار برادرنامداروشن ساخته پیشکشهای لایق‌کشید وحضرت خاقانی بنظر

عطوفت ومهربانی در همشیرهٔ عزیزه واولادش تکر بسته شرایط انعام واحسان مرعی داشت ودرخلال این احوال رای همایون خاقان ستوده خصال چنان اقتضا فرمود که سلطان بایقرا میرزا را از بلخ بدرگاه عالمپناه طلبیده زمام حکومت آن مملکت را در قبضهٔ درایت امیر نظام‌الدین درویش علی کوکلتاش نهد و بعد از وصول بایقرا میرزا جهة ختان شاهزادهٔ عالی مکان مظفر حسین میرزا بترتیب اسباب طوی و برافراختن چهار طاق فرمانداد و باغ زاغان جهة آن کار تعیین یافت هریك از شاهزادگان وامرا و نوئینان در گرد حوض آن باغ که کوثرمثال از آب عذوبت مآب مالامال بود چهارطاقی که ازغایت زیب وزینت غیرت رواق سپهر خضرا می‌نمود برافراخت **نظم** بهرسو از آن حوض کوثر اثر ✿ شد افراخته چهارطاقی دگر مزین بدیبای روم و فرنك ✿ زاجناس زر دوزی هفت رنك بهریك نشسته بسی مه‌جبین ✿ چو درقصر باغ جنان حورعین ز مردم ربوده دل ودین همه ✿ فرح بخش جانهای غمگین همه وصناع ومحترفات راست کوچهٔ درباغ را تا کنارحوض از ساختن چهارطاقهای پرتزئین ودکاکین غرابت آئین غیرت نگار خانهٔ چین ورشك افزای بروج وچرخ برین گردانیدند **بیت** بهرسودکانی شد آراسته ✿ مهیا در آن هرچه دل خواسته وخاقان منصور ازباغ جهان آرای بدان منزل دلگشای نقل فرموده قرب دوماه هرروز نماز پیشین بازمرهٔ ازمقربان بارگاه بهشت آئین در چهار طاق خاصهٔ همایون که بطلا ولاجورد منقش ومصور گشته بود در بزم عیش ونشاط می‌نشست و هریك از امرا و شاهزادگان در چهار طاق های خود قرار گرفته بتجرع راح ریحانی واستماع الحان واغانی قیام مینمودند ودرآن ایام فرح وسرور درخواطر جمهور نزدیك ودورسرایت کرد ومهندسان هر پیشه وصناع نیکو اندیشه انواع تعبیهای غریب واصناف امور عجیب بعرصهٔ ظهور رسانیدند و هر طایفه مناسب حرفه خود صورتی نادر وپیکری بدیع مآثر ظاهر گردانیدند ودرآن اوقات از ارباب حسن وملاحت ونغمه سرایان صاحب صباحت هرروز وهرشب در مجالس ارباب عیش وعشرت جمعی کثیر حاضر بودند وبنغمات دلگشای وترنمات فرح افزای نشاط برنا وپیر وصغیر وکبیر می‌افزودند فروغ جامهای بلورین که ازشراب ناب مالامال بود بزم می‌پرستان را نور و صفا می بخشید و تاب عارض ساقیان زهره جبین که بانور آفتاب برابری مینمود محفل مستانرا چون فضای سپهر برین روشن میگردانید **نظم** پری‌پیکر بتان نغمه پرداز ✿ گهی ازساز دلکش که زآواز نوای عیش وعشرت می‌سرودند نشاط باده نوشان میفزودند ودرآن ایام بهجت انجام بکاولان آستان فلك احتشام وهر ساعت مائده‌های طعام بعدد کواکب چرخ فیروزفام معد ومهیا میساختند وازوفور اطعمهٔ لذیذه و کثرت اشربهٔ لطیفه رسم آزوجوع ازعرصهٔ عالم بر می‌انداختند **مثنوی** ببزم خسروی هر دم مکرر ✿ شدی خوانهای نعمت روح پرور بهر خوانی زنعمتهای شاهی ✿ مهیا بودهرچندانکه خواهی ودرروز یکه طوی بزرك بوقوع پیوست درساعتی که اصحاب تنجیم واکابر ارباب تقویم اختیار نمودند نسبت بمظفر حسین میرزا سنت ختان بتقدیم رسید ودست عنایت حضرت خاقانی امرا وارکان دولت و نوئینان ومقربان سده سدره مرتبت را خلع نفیسه پوشانیدو بعدازانقضاء اندك زمانی از آن جشن وسوروصول مظفر حسین میرزا

بحدود بلوغ خاطر همایون خاقان منصور متوجه آنشد که خان‌زاده خانم دختر بدیع الجمال بیگم راباوی درسلك ازدواج کشدو فرمان همایون خاقان بترتیب اسباب آن کارنفاذ یافته کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان امر بستن چهار طاق وسایر موجبات سور وسرور بوقوع پیوست ودراوایل سنه‌اثنی وتسعین‌ثمانمائه بساعتی مسعود وزمانی محمود سادات وقضات وعلماء درمجلس اشرف اعلی اجتماع نموده حضرت شیخ‌الاسلامی مولانا سیف‌الدین‌احمدالتفتازانی آن‌دو گوهر بحر کامرانی رابایکدیگر عقد بست ودرآن محفل شرایط نیاز ونثار والباس‌حضار صحبت بهشت آثار چنانچه بساید وشاید بتقدیم رسید وهمدر آن‌لیالی میان ابومنصور مظفر حسین گورکان و خانزاده خانم لوازم امرزفاف بوقوع انجامید **بیت** چوجان وتن به‌پیوستند ز انسان ✿ که جان از تن‌نشد فرق وتن‌ازجان وچون سنت ایزدتعالی (ولن تجد لسنت‌الله‌تبدیلا) همواره مقتضی آن‌بودکه در دار ناپایدار دنیا هر راحتی مقارن جراحتی باشد وهر محبتی‌مستلزم محنتی هرسوری قرین عزائی‌وهر سروری‌متصل بغم‌جان گزائی درخلال‌این احوال پادشاه حمیده‌فعال ستوده خصال سلطان بایقرا میرزا بمرض اسهال‌مبتلا گشته بجوار مغفرت حق‌عزو علا انتقال نمودو اینمعنی موجب ملال خاطر ستوده مآثر خاقان بیمهال شده‌چنانچه دستور است‌چند روز بلوازم سوگواری وتعزیت‌داری اقدام فرمودو بعداز اطعام فقراو ایتام وختمات کلام ذوالجلال والاکرام اولاد امجاد سلطان‌مرحوم سلطان اویس میرزاو اسکندرمیرزا وسایر متعلقان ومنتسبان آنحضرترا خلع گرانمایه پوشانیده ازلباس تعزیت‌بیرون آورد ودرزمستان آنسال بقشلاق مرورفته درباب‌تمهید بساط عدل ودادو تشیید اساس صلاح‌وسداد بدستور معهود اهتمام تمام کرد

ذکر تفویض‌ایالت استرآباد بمقرب حضرت سلطانی وتربیت‌یافتن خواجه مجدالدین‌محمد کرت ثانی

درزمستان سنهٔ اثنی‌وتسعین وثمانمائه که‌خاقان عالیمکان درمرو شاهجهان طرح قشلاق انداخته بودرأی‌ممالك آرای چنان اقتضا نمود که‌امیر مغول که بعداز فوت امیر ولی‌بیك‌والی جرجان شده‌بود ازآنمملکت بآستان اقبال‌آشیان آمده‌در خدمت باشد و مقرب‌الحضرت‌السلطانی امیرنظام الدین علیشیر بتقلد حکومت دارالفتح استرآباد سر افراز گردد چون مکنون ضمیرمنیررا باامیر صایب تدبیر در میان نهاد بنابروفور میلان خاطرعاطر بعدم تکفل‌مهمات خاقانی و کثرت‌شعف‌بسلوك طریق حصول مرضات‌سبحانی نخست بقبول آن‌امرزبان نگشادو بعداز الحاح ومبالغه سررضا جنبانیده روی توجه بدانجانب آوردو ازملازمان بارگاه عالمپناه امیرنظام‌الدین باباعلی وامیر بدرالدین‌را همراه‌برد وچون نزدیك باستراباد رسیدامیرمغول شهر بازگذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراشت وگلفشان استرآباداز فرنزول امیرعدالت نهاد غیرت افزای گلستان‌ارم ذات‌العماد گشته‌سادات وعلما واشراف مفتخر ومباهی‌شدندورعایا و مزارعان بیمن‌انوار

معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنودند حکام ولایات مازندران و رستمدار و گیلان چون خبر حکومت آنجناب استماع نمودند رقبه بربقهٔ اطاعت در آورده رسل و رسایل باستر آباد فرستادند و تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهادند بلکه در آن اوقات که خطهٔ استراباد مستقر مسند عزت آن امیر وافر حُشمت بود پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان سخندان با خلع فاخره و تنسوقات وافره نزد آنجناب روانه گردانید و فرامین عنایت آمیز و مناشیر مرحمت انگیز فرستاده کمال محبت و مودت بظهور رسانید و مقرب حضرت سلطانی ایلچیان تمامی سالکان مسالك جهانبانی را با نعام اسب و زر و جامه نوازش کرده فراخور همت بلند نهمت خویش جهة سلطان یعقوب میرزا و حکام گیلان و رستمدار و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و در غایت تجمل و سرافرازی و نهایت معدلت و رعیت نوازی بر سریر ایالت آن مملکت تمکن فرمود جناب نقابت قباب فضایل پناه امیر برهان الدین عطاءالله در تاریخ حکومت آن امیر عدالت دستگاه گوید **قطعه** آن میرعلیشیر که دارد ✡ اوصاف برون زحد تقریر چون کرد قبول باز امارت ✡ تاریخ شدش امارت میر و همدران زمستان که خاقان منصور ولایت مرورا بنور حضور فایض السرور منور داشت نوبت دیگر خواجه مجدالدین محمد قدم بر مسند نیابت نهاده علم اعتبار واختیار برافراشت مفصل این مجمل آنکه از آنروز باز که خواجه قوام الدین نظام الملك و خواجه افضل الدین محمد کسان برانگیختند که نسبت بخواجه مجدالدین محمد سخنان تقریر آمیز برزبان آوردند و آنجناب از اکثر مناصب معزول گشته مدت نه سال بشرکت امیر محمد توشکچی پروانچی بود و در سایر مهمات سلطانی مدخل نمینمود و در آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت آنخواجهٔ بلند مرتبت شد اما چون امیر علیشیر تجویز معنی نمیفرمود زمام اختیار امور صاحب دیوان در قبضه اقتدار خواجه نظام الملك و خواجه افضل میبود و پس از آنکه مقرب حضرت سلطانی از ملازمت موکب خاقانی دور افتاده روی باستراباد نهاد خاقان بنده نواز خاطر انور بر آن قرار داد که باردیگر خواجه مجدالدین محمد را بمراتب بلند و مناصب ارجمند سرافراز گرداند و بحسب اتفاق قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجدالدین محمد در پایهٔ سریر جهانبانی ایستاده بود خواجه نظام الملك و خواجه افضل را گفت که مبلغ دو تومان کپکی جهة مهمی که روی نموده سرانجام میباید کرد آن دو وزیر چنانچه میباید این سخن را جواب نگفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجدالدین محمد در نظر آن پادشاه مؤید بزانو در آمده عرضه داشت کرد که اگر حضرت اعلی را دوهزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه که هر یك هر سال مبلغهای کلی از اموال دیوان تصرف می نمایند فی الحال کفایت فرمایند تا بدو تومان چه رسد از شنیدن این سخن خاقان منصور متنبه گشته همگی همت بر تربیت

آن مهرسپهر مکرمت مقصور گردانید وروز دیگر قامت قـابلیتش را بخلع گرانمایه آرایش داده فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که بدستور پیشتر توقیع روی نشان همایون وجواب عرضه داشت وتشخیص مهمات داد خواهان مفـوض بخواجه مجدالدین محمد باشد وهیچیك ازامراوصدور و وزرا وانجکیان ومقربان هیچ مهمی از مهمات ملکی ومالی زابی وقوف وشعور آنجناب بموقف عرض نرسانند ورای صوابنمای اورا در فیصل تمامی مهمات سلطانی وسرانجام جمیع امور سرکاردیوانی عمده دانند ومقررشد که نیشان آستان سلطنه آشیان درفرامین مطاعه آنخواجهٔ والا نژاد را معتمد السلطنه وموتمن-المملکة نویسند القصه مهم خواجه مجدالدین محمد در یـکلحظه ازپرتو انوارعاطفت خاقانی شبنم صفت ازحضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و بخت بخـشم رفته صلح کنان بازآمده خواجه زبان حال بادای مضمون اینمقال بگشاد **نظم** شب یلدای مراشد اثرصبح پدید ✿ یافت قفل غمم ازفاتحهٔ صبح کلید دل اگرخارجفا دید خدا را منت ✿ که گلستان وفا بازگل بخت بچید وچون خاقان منصور فصل زمستان درمروشاهجهان بپایان رسانید مانند آفتاب مایل به بیت الشرف خویش گشته بصوب دارالسلطنه هراة خرامید درآن اثنا خواجه افضل الدین محمد بنورفراست دانست که عنقریب خواجه مجدالدین محمد درصدد انتقام آمده اورا بقیدمصادره و مواخذه مبتلا خواهد گردانید جهة مخلص خود تدبیری اندیشیده بآن جناب گفت که اگرمصلحت باشد بنده بسرکاراستراباد رفته محاسبات سنوات سابقه را مفروغ گردانم وبقایای اموال دیوانی رابحصول موصول ساخته بخزانهٔ عامره رسانم خواجه مجدالدین محمد بنابر ملاحظه آنکه هرگاه خواجه افضل غایب باشد معایب اورا آسان تر خاطر نشان خاقان عالی گهرسازد او را اجازت داد و خواجه افضل الدین محمد مانند تیراز خانه کمان بیرون جسته باستراباد شتافت ودرغیبت آنخواجه بلند مرتبت کوکب جاه وجلال خواجه مجدالدین محمد بدرجه کمال تصاعد نموده جمیع صدور و وزراواکثر نوئینان وامراکمر بملازمت آنخواجه عالی گهر بستندورعایاومزارعان ومحترفات وپیشه وران ازدست انداز عمال دیوان نجات یافتـه درمـهاد عدالت ونصفت فارغ البال نشستندوخواجه مجدالدین محمدعمال ومتصدیان اشغال رادر مصادره کشیده هر کس دروقت اختیار واعتبارخواجه نظام الملك وخواجه افضل در امری ازامورپادشاهی دخلی داشت بسلاسل واغلال مقید ومضبوط گشت وهرچه دست قدرت او بدان میرسید فرود آورد لاجرم دراندك مدتی قرب دوهزارتومان کپکی ازبابت وزراوعملهٔ دیـوان اعلی وبقایاء تحویلداران در خزانهٔ عامره مـخزون شد واکثر نویسندگان شاهی بآن محتاج گشته کار ایشان بجان رسید ازفرط مهابتش هیچ علمداری‌را یارانبود که یکمن بار وبکدینار ازرعیتی برشوت ستاند وازکمال سیاستش هیچ عوانی زهره نداشت که بمقدار سرموئی آزاری ببازاری رساند **نظم** پاس عدلش رسید تاحدی ✿ که بروی درشت هیچ عوان - خورده ازدست کس نیارد بـرد ✿ مگـر ازدست زرگران سـوهان وخواجه مجدالدین محمد هرروز ازصباح تاوقت پیشین همت برفیصل مهمات سلطانی وسرانجام

، امور دیوانی می گماشت بعد از آن تا نزدیك نیمشب باطایفهٔ از افاضل روزگار وعلماء رفیع مقدار صحبت میداشت ودر مجلس اوسخنان هزل آمیز ولطایف طرب انگیز بسیار میگذشت وهر کس درین باب بیشتر مبالغه می نمود نزد خواجه مقبول تر می گشت و در دولتخانهٔ خواجه مجدالدین محمد پیوسته خوان احسان گسترده بودی وآن جماعت در ترتیب اطعمهٔ گوناگون (وفاکهته مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون) مبالغه فرمودی و معتمدالسلطنه با وجود این افعال حمیده واعمال پسندیده بغایت تند خوی و درشت گوی بود وباندك چیزی غضب برمزاجش استیلا یافته زبان بفحش و دشنام می گشود امرا و ارکان دولت را همواره بکلمات شتی میرنجانید‌ه اثر بد زبانی او باکثر انجکیان و مقربان آستان خلافت آشیان می‌رسید ازمضمون کلام معجز نظام (ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضو امن حولك) بغایت غافل بود واز مقتضای فحوای (والکاظمین الغیظوالعافین عن‌الناس) پیوسته عدول مینمود بناء علی هذا اکثرامرا کمر عداوتش برمیان جان بستند ودر کمینگاه مکروعذر منتهز فرصت نشستند وآنجناب بعدازآنکه سه سال در کمال اختیار واعتبار واستقلال اوقات گذرانیدمواخذ ومعاقب‌شده ازخراسان فرار نمود و در راه‌مکه مبارکه مریض گشته بعالم آخرت انتقال فرمود چنانچه ازضمن‌حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید ومن‌الله‌العون‌والتائید .

ذکر فوت بیکه سلطان بیگم وبعضی از اعاظم

والدهٔ بدیع الزمان میرزا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا سلطان سنجر ملکهٔ تند خوی درشت گوی بود وبواسطه علونسب خود رابرسایر زوجات طاهرات خاقان منصور فایق تصور می نمود وهر گاه که آن پادشاه عالی‌جاه نسبت با بعضی از خواتین زهره جبین التفات بیشترمی کرد بیگم از کمال‌غیرت درخشم شده نهایت خشونت نسبت به خاقان وافرمکنت بجا می آورد وچون این‌معنی ازحداعتدال‌متجاوز گشت آنحضرت‌لفظ طلاق برزبان رانده از سرملاقاتش درگذشت بناء علی هذا آن ملکه‌حشمت انتما در غایت حزن وملال‌روزگار می گذرانید تا درشهور سنهٔ ثلث و تسعین وثمانمائه مریض شده بریاض جنت منزل گزید سلطان بدیع‌الزمان میرزا وجمیع‌شاهزادگان عالی مکان کسوت تعزیت پوشیده جنازهٔ رحمت‌اندازه اش را بعظمتی‌هرچه تمامتر برداشتند ودر گنبد مدرسه بدیعه که بناکرده معمار همتش بود دفن‌نمودندوچندروز لوازم‌سوگواری ومراسم مصیبت‌داری بتقدیم‌رسانیده باطعام‌طعام وختمات کلام‌قیام‌واقدام فرمودندوهمدرین سال پهلوان محمد گیروبست که داروغهٔ هراة وکوتوال قلعه اختیارالدین بود وبا فرق رعایا و عامه برابا بر نهج رأفت و نصفت سلوك می نمود عالم را وداع کرد و نزدیك بمزار سادات مصرخ مدفون گشت عمارتیکه برسرآن مزار فیض آثارواقعست ساخته وپرداخته پهلوان محمد است تقبل‌الله منه

ذکر رفتن خواجه افضل‌الدین محمد بجانب عراق و آذربایجان و باز آمدن امیر نظام‌الدین علیشیر بملازمت آستان خاقان عالیشان

چون خواجه افضل الدین محمد چند ماه بولایت استراباد در ظل عنایت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و رفاهیت اوقات گذرانید خواجه مجد الدین محمد که تصرف و تقصیر موفور از جانب او خاطر نشان خاقان منصور کرده بود فرامین مطاعه‌درباب طلبش بدارالفتح استراباد روانه گردانیدو خواجه افضل‌دانست که اگر بپایهٔ سریراعلی‌معاودت مینماید نایره غضب خاقانی که بباد سعایت خواجه مجدالدین محمد اشتعال یافته خرمن زندگانی او را محترق میگرداند لاجرم چاره‌جوی گشت وبعد از تامل واندیشه بنابر استصواب امیرعلیشیر متوجه عراق وآذربایجان شدوپس ازقطع منازل وطی‌مراحل‌شرف ملازمت میرزا سلطان یعقوب‌را دریافته مشمول انعام واحسان‌بیکران گردید وامارت قافله حاج برأی صوابنمایش‌مفوض گشته بدان واسطه سعادت گذاردن‌حج‌اسلام وطواف روضهٔ منورهٔ‌خیرالانام علیه‌الصلوة والسلام دریافت وقرین‌حصول مرادومرام بعراق‌وآذربایجان شتافت اما امیر نظام‌الدین علیشیر چون مدت یکسال درخطهٔ‌جرجان بضبط امور ملک‌ومال پرداخت اشتیاق ادراک ملازمت خاقان وافرمکرمت برضمیرش غلبه کردبعد ازاستخاره امیر بدرالدین‌را در استراباد قایم مقام‌گذاشته بدارالسلطنه هراة خرامیدوبعد بدیدارخاقان جم‌اقتدارمنور گردانیده التماس کرد که ایالت آنولایت بدیگری ازارکان دولت مفوض گردد تاآن جناب پیش ازین ازشرف‌ملازمت محروم نماند حضرت‌اعلی‌این ملتمس را بسمع رضا نشنود وپس ازروزی‌چند مقرب حضرت سلطانی را رخصت معاودت فرمود و آنجناب چندماه دیگر درمملکت استراباد گذرانیده ودرآن‌اثنا امیر حیدر را جهة عرض‌بعضی از مهام بپایهٔ سریر سپهر احتشام ارسال داشت وچون امیرحیدر را ازنشاء جنون بهرهٔ تمام بود دروقتیکه کیفیت شراب آن‌نشاء را مضاعف ساخت بعرض رسانید که مقرب حضرت سلطانی چنان استماع نموده که ملازمان آستان خلافت آشیان کاکلی بکاولرا تطمیع کرده‌اند که طعامی‌مسموم بخورد اودهد لاجرم توهمی عظیم دارد وبقلم تدبیر اندیشه‌مخالفت بر صحیفه ضمیرمینگارد خاقان منصور ازشنیدن این‌سخن مضطرب شده ایلچی همعنان برق وباد باستراباد فرستاد ونشان همایون درباب استمالت امیر عالی‌ منزلت‌ارسال‌داشته درآن نشان سوگندی‌یاد کرد که‌هرگزاین‌نوع‌قصدی‌درخاطراشرف اعلی خطور ننموده وآنچه درآن باب بسمع شریف رسیده اصلا واقع نبوده چون آن قاصد شرف ملازمت‌امیرعلیشیر دریافت‌ونشان را بعرض رسانید ومقرب حضرت سلطانی دربحرحیرت‌افتاد زیرا که‌ازآن‌قضیه اصلاخبر نداشت واحرام‌بارگاه عالمپناه بسته‌درعرض

ده دوازده روز از استراباد بهراة شتافت وسعادت تقبیل بساط جلالت مناط حاصل کرده بیواسطه عرض داشت نمود که آنچه امیر حیدر عرض کرده کذب محض و بهتان صریحست وهرگز این نوع سخن بگوش من نرسیده بنا بر آن امیر حیدر مواخذ ومقید گشت وامیر علی شیر ازحکومت استراباد وتکفل امر امارات بمبالغه تمام استعفا نموده الحاح ازحد اعتدال در گذرانید وخاقان منصور ملاحظه رضای خاطر امیر ستوده مآثر فرموده آن ملتمس را بعز قبول مقرون گردانید ومقرب حضرت سلطانی بفراغبال در وطن مالوف ومسکن معهود اقامت فرمود وبواسطه ترك منصب امارت روز بروز جاه و منزلت و تعظیم وحرمتش در افزود تا کار بجائی رسید که خاقان منصور بوی مکتوب می نوشت والقاب آنجناب را برین موجب درقلم می آورد که جناب هدایت مآب معالی ایاب زهدهٔ ارباب دین ودولت قدوه اصحاب ملك وملت موسس الخیرات موفق المبرات رکن السلطنه عمدة الملکة اعتضاد الدولة الخاقانی مقرب الحضرت السلطانی نظام الحق والحقیقه والدین امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه **القصه** بعداز آنکه امیر علیشیر از حکومت استراباد استعفا فرمود بار دیگر امیر مغول جهة ایالات آن مملکت توجه نمود .

گفتار در بیان تزویج شاهزاده محمد معصوم با دختر الغ بیك میرزا وآذین بستن ظاهر هرات ازپل مالان تاباغ جهان آرا

در خلال احوال گذشته بمسامع جاه وجلال رسید که پادشاه سعید میرزا الغ بیك بن میرزا سلطان ابوسعید درپس پردهٔ عصمت مخدرهٔ دارد که ازمهر دیدار عارض آفتاب کردارش سپهر دوار همه تن چشم گردیده وازشرم رخسار فایض الانوارش مهر منیر نقاب سحاب برروی کشیده سروسهی ازرشك رفتار قامت خوشخرامش پای در گل و بنفشه مشکین ازغیرت زلف سمنسانش بغایت منفعل **نظم** دوچشمش دوآهوی مردم شکار ✡ دوابرودوسرفتنه روزگار زمین ساد وگیسوی عنبرلقب ✡ درآویختهٔ زآفتابی دوشب ✡ لبش رشته برجیب جان گشته زه ✡ دهانش برآن رشته بسته گره وخاطر همایون مایل بآن شد که آن پری چهره را بحبالهٔ ازدواج شاهزاده محمد معصوم رساند و بواسطه آن وصلت بنیان مودت با میرزا الغ بیك مستحکم گرداند بنا برآن قاصدان سخندان با تحف فراوان جهت تمشیت آن مهم نزد میرزا الغ بیك فرستاد وایشان بعدازطی منازل وقطع مراحل درخطه کابل شرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه دریافته بعبارتی لایق اداء رسالت نمودند وزهرهٔ برج سلطنه وجهانبانی را برای دری اوج خلافت وکشورستانی خواستگاری نمودند میرزا الغ بیك آن ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانید وبیراق مهدعلیا اشارت علیه مبذول داشته درباره ایلچیان اصناف انعام واحسان فراوان بتقدیم رسانیدودراوایل سنهٔ خمس وتسعین وثمانمائه محفهٔ زرنگار آن مخدرهٔ عفت دثاررا

بحشمتی که دیدهٔ گردون پیر در نظارهٔ آن حیران ماندو عظمتی که برجیس روشن ضمیر جهة دفع اصابت عین الکمال آیت (وان یکادالذین کفرو) بر زبان راند بجانب خراسان روان ساخت وچون خبر قرب وصول آن دختر قمر پیکر بدارالسلطنه هراة رسید خاقان والا گهر بترتیب طوی وآئین بستن شهر و کوی فرمان فرمود امرا وارکان دولت بسرانجام اسباب جشن وسور وضروریات ایام نشاط وسرور مشغولی نمودند ودرباغ جهان آرا براق آن کارکرده ابواب فرح وشادمانی برروی روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشودند ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده ازپل مالان تا باغ جهان آرا کوچها وبازارها را آئین بستند وچهار طاقها بر افراخته تمامی جدران و دکاکین را بدیبای چین ومخمل فرنك واطلس ختای وتاچه هفت رنك بیاراستند وانواع تعبیها بصورتی پیراستند که در تقریر چگونگی آن بنان بیان عاجزاست وتحریر کیفیت آن از استطاعت قلم دو زبان متجاوز واکثر حجله نشینان تتق خلافت وجهانبانی نثارها ترتیب کرده و در محفه های گوهر نگار نشسته باستقبال شتافتند ودردوازدهم ماه ربیع الاول سنهٔ مذکوره درسر مالان با آن ناهید سپهر شهریاری ملاقات نموده از جانبین شرایط کشیدن پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند وآنمقدار زروگوهر ساچیق کردند که قافلهٔ نیاز ازمرحله جهان رخت بربست ودست عنایت بخشندهٔ کارساز ابواب غنا برروی مساکین وفقرا بگشاد وهمان روز ازپل مالان متوجه باغ جهان آرا گشته درتمامی آنراه که زیاده بریك فرسخست از دوطرف مغنیان خوش آواز وسازندگان نغمه پرداز بنوای رودوسرود و صدای چنك وعود ادای تهنیت مینمودند ودرهرچند قدم امرا وارکان دولت خاقان منصور وشاهزاده محمدمعصوم نقود موفور واجناس نامحصور نثار عماری زهرهٔ اوج نامداری میفرمودند وبآین ترتیب وآئین اورا بباغ جهان آرا رسانیده قضاة وعلما و اشراف و فضلا در مجلس همایون نشستند وبمقتضای شریعت غرا آن دو شاهزاده حشمت قرین رابایکدیگر عقد بستندوچون مشاطهٔ تقریر پردهٔ زردوزی روز ازپیش روی عروسان شبستان آسمان برگرفت وماه و مشتری درحجلهٔ نیلوفری آغاز دلبری کرده مقارنهٔ ایشان صفت بتیسیر پذیرفت شاهزاده محمدمعصوم بخلوتخانهٔ خاص خرامید وآن قمر پیکرزهرهٔ جبین رادربر کشیده کام دل ازو حاصل گردانید **بیت** بالماس تجلد گوهری سفت ✿ که نتواند قلم کیفیتش گفت روز دیگر که فراشان قضا وقدر شامیانهٔ زرنگار آفتاب درفضای بزمگاه سپهر برافراختند و از فروغ طلعت جمشید خورشید عرصهٔ ربع مسکون را منور و مزین ساختند **بیت** روز دیگر که بزمگاه سپهر ✿ گشت روشن زنور طلعت مهر خاقان منصور در خرگاه سپهر اشتباه طوی خانه برتخت بخت نشسته مجلس انس وبزم نشاط بنور جبین خورشید قرین شاهزادگان عظمت آئین آرایش یافت وفروغ جامهای شراب ارغوانی وشعشعهٔ رطلهای راح ریحانی برصفحات رخسار همگنان تافت تاب آفتاب عارض ساقیان سیمین ساق اطراف آن محفل رانور وصفا بخشیدو نغمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور وسرور باده پرستان رازیاده گردانید **نظم** چو گلگون گشت از می روی ساقی ✿ نماند ازهوش مستان

هیچ باقی مغنی از نوای روح پرور ٭ برقص آورد گردون مدور مطبخیان چرب دست و خوانسالاران شیرین زبان هر زمان اغذیهٔ لذیذه و مطعومات لطیفه از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون واز آنچه باحاطهٔ دایرهٔ احتمال در آید بیرون (وفٰکهته مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون) می کشیدند وقافلهٔ جوع را از معدهٔ خواص وعوام انام بروجهیکه رجوعی ممکن نبود می کوچانیدند بیت زجنس خوردنیها هرچه خواهی ٭ زمرغ آورده حاضر تابماهی وبرین نهج چندین روز بساط نشاط مبسوط بود خاقان منصور در بزم خرمی ودوستکامی نشسته بلوازم جشن وسور قیام مینمودند وچون از آن کار ملالت دست داز بطی سماط ملاهی و مناهی اشارت کرده ابواب تقویت شریعت حضرت رسالت پناهی بر گشاد

ذکر سلوك امیر مغول در وادی عصیان وشقاق وکشته شدن او باشارت صوفی خلیل درمملکت عراق

سابقا خامهٔ واسطی نژاد بتقریر این راز زبان گشاد که چون امیر علیشیر از ایالت ولایت استراباد استعفا نمود خاقان منصور باردیگر حکومت آن مملکت را بامیر مغول رجوع فرمود ودر آنزمانکه امیر مغول در جرجان بفرمان روائی اشتغال داشت در شهور سنهٔ ۸۹۵ حکم همایون صادر شد که جناب اعالی آیاب افتخار الاعاظم والاعیان خواجه فخر الملة والدین خواجه مجدالدین نبکچی که مرجع وملاذ اکابر ولایت مازندران بود بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتابد وچون مشارالیه برحسب مثال لازم الامتثال بدارالسلطنه هراة رسید بنابر سعایت بعضی از اهل شرارت درقلعهٔ اختیار الدین مقید ومحبوس گردید آنگاه فرمان خاقان عالیجاه نفاذ یافت که امیر محمد امین عباسی وامیر سلطان احمد چوکنجی وامیر درویش محمد سوجی باستراباد شتافته بضبط جهات خواجه مجدالدین پردازند واولاد وامرا و وکلاء آنجناب را مؤاخذ ومقید سازند وامراء عظام بجرجان رفته امیر مغول دوسه روزی در تمشیت آن مهم بایشان موافقت نمود وآخر الامر بواسطهٔ تخیلات نفسانی وتسویلات شیطانی عصابهٔ عصیان ونافرمانی برپیشانی بسته بیا خواجه شمس الدین محمد نبکچی وبعضی دیگر از اقربا واتباع خواجه مجدالدین درساخت و گرفتاران را از بند گرند نجات داده بدست بیشرمی ابواب فتنه وفساد بر گشاد وعالیجناب سیادت مآب نقابت قباب سید کمال الدین اجل را که بعلو نسب و طهارت ذیل اتصاف داشت و بگذاردن حج اسلام فایز شده هشتاد وچهار مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بودند بدرجهٔ علیه شهادت رسانید وخواجه شمس الدین کرد را که صاحب دیوان امیر نظام الدین علیشیر بود ودر آنولایت بضبط سرکار خاصه آنجناب اشتغال داشت از عقب سید کمال الدین اجل با بستهٔ دام اجل ساخت امیر محمد امین ورفقا چون این حال مشاهده نمودند

ازدارالفتح استرابادمتوجه دارالسلطنه هراة گشتند و کیفیت حال عرضه داشت کردند خاقان منصور از کفران نعمت امیرمغول تعجب نموده زمام‌سلطنت استراباد را در قبضهٔ اقتدار شاه‌زادهٔ کامکار بدیع‌الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی‌توجه بآن صوب آورده امیرمغول بجانب‌عراق و آذربایجان گریخت ودرسنهٔ ست‌وتسعین وثمانمائه که سلطان یعقوب میرزا وفات‌یافته بودوپسرش بایسنقر میرزا برتخت‌سلطنت نشسته‌به تبریزرسید ومیرزا بایسنقراورا منظور نظر عنایت والتفات گردانیده در سلك امراءعظام انتظام داد وبعد ازآنکه امیرمغول چندماه درظل تربیت میرزابایسنقر بسر برد ودر روزیکه شاه‌زاده رابابعضی ازاعداء دولت مقاتله اتفاق افتادقصد کردکه قدم درطریق بیوفائی نهاده بمخالفان پیوندد امادروقت تسویه صفوف وخامت نعمت شامل‌حال آن نکوهیده افعال گشته‌صوفی خلیل که‌راتق وفاتق مهمات میرزابایسنقر کفران‌بود کیفیت عزیمت اورا استماع نمودودر ساعت‌آن‌نمك حرام راپیش‌خودطلبیده بضرب عنقش فرمان‌فرمود

ع رخنه گرملك سرافکنده به

ذکر مواخذه ومصادره خواجه نظام الملك وزیر ورسیدن او بار دیگر بمرتبه وزارت خاقان کشورگیر

دراین اوقات که‌خواجه مجدالدین‌محمددر کمال‌اقتدار بتمشیت‌مهمات ملك‌ومال‌میپرداخت اگر چه‌خواجه‌نظام‌الملك رااز‌منصب وزارت عزل نکرد اما ازدرجه‌اختیارواعتبار ساقط ساخت وخواجه نظام‌الملك چندگاه درمتابعتش روزگار گذرانیده آخر الامر مانند ماهی درشبکه اضطراب آغازنهاد وعرضه داشتی درباب شکایت‌خواجه مجدالدین‌محمد نزد خاقان منصور فرستاد وآنحضرت بنابر وفور التفات وعنایت آنعریضه را بخبس تسلیم معتمدالسلطنه نمود وچون‌پرتو شعور خواجه‌مجدالدین محمد بر مکر وتدویر خواجه نظام‌الملك افتاد همگی همت‌بردفع شر اومقصور داشته جمعی‌ازاشرار عمال را بر تقریراو اغوا فرمود وایشان درمقام قیل وقال آمده وعدم اشفاق پادشاه مدد علت شده خواجه نظام‌الملك مع‌اولاد واتباع‌مقید ومؤاخذ گشت ومحصلان بهرام صولت آن جماعت رادر شکنجه‌وتعذیب کشیده‌خواجه راجهة مزیداذلال واهانت یکروز در سر چهارسوق بلدهٔ‌هراة قین کردندوچون‌ایذا واضرارخواجه آصف‌شعار ازحد اعتدال در گذشت وتمامی‌جهات‌ومتملکات‌اوواتباع‌تنخواه وجوه براندازان گشت خواجه‌مجدالدین محمد ترحم‌فرموده اشارت‌نمود تابند از پای‌خواجه نظام‌الملك برداشتندواو را مطلق العنان گذاشتند مقارن‌آنحال نایره رشك‌وحسد درکانون درون‌امرا وارکان دولت‌آغاز اشتعال کردوبا هم‌اتفاق نموده قواعد عهدوپیمان را بغلاظ ایمان مؤکد ساختند که خواجه مجدالدین محمد رااز‌داخل درامور سرکار سلطنت مانع آیندواین حدیث بسمع معتمدالسلطنه رسیده بخاطرش خطور نمود که‌چون دست ازسر انجام مهام سلطانی

باز دارد محتملست که نوئینان عظام و مقربان بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه نظام الملك را بر سر وزارت نشانند خواجه کمر مخالفت بر میان بسته درصدد انتقام در آید بنا بر آن خواجه نظام الملك رادر خلوتی طلبیده گفت که من کرت دیگر ترا بر مسند وزارت متمکن میگردانم و زمام قطع و فصل و رتق و فتق مهمات دیوانی رادر قبضهٔ درایت تو می نهم بشرط آنکه لوازم عهد و پیمان درمیان آری که من بعد بمخالفت و عصیان من نپردازی و بر جاده خدمت و متابعت راسخ دم و ثابت قدم بوده با مخالفان و دشمنان من طرح موافقت و یگانگی نیندازی خواجه نظام الملك اینمعنی را فوزی عظیم دانسته بطریق مسطور باخواجه مجدالدین محمد بیعت کرد و اساس معاهده را بقسم مستحکم ساخته روی بسر انجام مهمات وزارت آورد و همدران ایام بوضوح پیوست که حاکم بلخ امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش بسبب آنکه خواجه مجدالدین محمد نسبت ببرادراو امیر نظام الدین علیشیر طریق خلاف وعناد مسلوك می دارد بوقت مجال وهنگام فرصت درمجلس اشرف همایون زبان بغیبتش گشاده محاسن افعال ملازمان امیر صافی ضمیر ستوده خصال را بصورت مقابح اعمال بر لوح خاطر پادشاه مینگارد که خواجه خیال عصیان نموده ومکاتیب اخلاص آثار نزد سلطان محمود میرزا روان فرموده بناء علی هذا حضرت اعلی صلاح مملکت در آن دانست که خواجه مجدالدین محمد چندگاهی درمهمات سرکار سلطنت دخل ننماید و پیش از آن که مهم باضطرار انجامد ازروی اختیار ازاشغال ملك ومال استعفا نماید ومهم برین جمله قرار گرفته خاقان بنده نواز آن خواجه سرافرازرا از مناصبی که داشت معزول گردانید ودرروزعزل مبلغ صدهزار دینار کپکی انعام فرموده خلعت طلا دوز پوشانید آنگاه خواجه قوام الدین نظام الملك باستقلال درسر انجام امور ملك و مال دخل کرد و خاقان منصور روی توجه بقبة الاسلام بلخ آورد

گفتار در بیان ظهور آثار خلاف ازصحیفه احوال امیر نظام الدین درویش علی کتابدار و توجه خاقان منصور بجانب بلخ درضمان تائید حضرت پروردگار

چون امیر درویش علی بکرات ومرات از ثقات استماع نمود که اختیار واعتبار خواجه مجدالدین محمد بمرتبهٔ رسیده که اصلا بسخن برادرش امیر نظام الدین علیشیر التفات نمینماید بلکه درهر مهمی که مقرب الحضرت دخل میکند اوجانب نقیض گرفته ابواب خلاف وعناد می گشاید اندیشید که اگرچند گاهی حال برینموال جاری باشد شاید که تنزل قدر امیر علیشیر باو سرایت کرده ازحکومت معزول شود لاجرم خاطر بران قرار داد که خاقان منصور رامتنبه سازد که اگردست خواجه مجدالدین محمدرا ازدامان عرض

وجاه امراء شوکت دستگاه کوتاه نگردانند مهم منجر بسلوك طریق خلاف خواهدشد آنگاه در باب اخراج ابراهیم حسین میرزا که در آن ولا در بلخ اسم حکومت داشت تدبیری کرده فرمودتا مهرهمایون را کنندو نشانی در باب طلب شاه‌زاده درقلم آورده بآن مهر موشح ساخت و نزد آنحضرت فرستادمیرزا ابراهیم حسین تصورفرمود که آن نشان ازمکمن عنایت خاقان منصورصدور یافته بنابرآن عنان بکران بطرف دارالسلطنهٔ هراة تافت و بعداز آن میان سلطانمحمود میرزا وامیر درویش علی رسل ورسایل آغاز آمد شد کرد وچون ابراهیم حسین میرزا بپایهٔ سریراعلی رسید و کیفیت غدرامیر درویش علی واضح گردید خاقان منصور خواست که قبل از آنکه میان او و سلطانمحمود میرزا رابطهٔ موافقت استحکام یابد مهم بلخ را فیصل دهدلاجرم فرمان فرمود که امراء عظام بیراق سفروفراهم آوردن لشگر اشتغال نمایند درآن اثناروزی ازممرخلاف امیردرویش علی حزن وملال بخاطر اشرف راه یافته بعضی از خواص را مخاطب ساخت وبرزبان الهام بیان گذرانید که عجب حالتی است که باوجود اینهمه حقوق تربیت وعنایت که مارا درذمهٔ درویش علی ثابت است طریق کفران نعمت مسلوك داشته داعیهٔ سرکشی داردو چون بعضی ازاهل فساد به عرض رسانیده بودند که عصیان امیردرویش علی بی‌وقوف برادرش امیرعلیشیر نیست خاقان منصور ازمقرب الحضرت نیزدر آنمجلس اندك شکایتی ظاهر ساخت درآن حین آنجناب بپایهٔ سریراعلی رسید و کیفیت گفت‌وشنود رامعلوم نموده بغایت متغیر ومتأثر گردیدو مقارن آنحال خواجه غیاث‌الدین محمددهدار که بفرط دهاو کیاست و کمال فهم و فراست بی نظیرروزگار بودوپیوسته بصیقل کلمات هزل آمیز ومطایبات فرح‌انگیز زنك ملال از مرآت خاطرهمایون میزدود پیش آمده گفت سلطانم شما جهت بی‌ادبی اینغلامك کتابدار اینمقدار الم بخاطر مبارك راه‌میدهید من شرط کردم که همین لحظه بجانب بلخ رفته علی اسرع الحال اورا باسلاسل واغلال بخدمت رسانم خاقان منصور ازشنیدن این سخن درخنده افتاده خواجه غیاث‌الدین را اجازت رسالت بلخ فرمودواوهمان روز برجناح استعجال متوجه ملاقات امیردرویش علی گشته بعداز اندك زمانی رایات نصرت آیات نیز بدانصوب درحرکت آمدو کوچ بر کوچ بمرغاب شتافته ازآنجا متوجه تخت‌خاتون شد وخواجه غیاث‌الدین چون ببلخ رسید امیرنظام‌الدین درویش علی رابراندیشهٔ که کرده بود ملامت نمودو ازوخامت کفران نعمت تخویف فرموده بعنایت خاقانی امیدوار گردانید و آنجناب را ازاظهار خلاف ندامت بی نهایت دست‌داده درصحبت خواجه غیاث‌الدین باستقبال موکب ظفرمآل روان گشت وچون بسه‌چهار فرسخی اردوی همایون رسید خواجه دهدار پیشتر بملازمت شهریارعالیمقدار شتافته عرض کرد که غلامك کتابدار رانزدیك بپایهٔ سریراعلی آوردم امادر راه آهنگری که غل وزنجیر تواند ساخت نیافتم اکنون اگرحکم شوداز اردوبازار حدادی برده‌واورا غلکرده بملازمت رسانم خاقان منصور خواجه غیاث‌الدین را مشمول اعطاف خسروانه ساخته فرمود که رقم عفو برجراید جرایم درویش علی کشیدم باید که بیدغدغه متوجه خدمت گرددوخواجه دهدار روزدیگر درتخت خاتون

امیردرویش علی رابیارگاه همایون درآورد تاشرف تقبیل انامل فیاض دریافت وبقاعده معهوددرسلك اعاظم امرا منتظم شدوچون دوسه روزی ملازمت نمود وغبار انفعالی که داشت بزلال مراحم بادشاهانه فرونشست التماس کرد که خاقان منصور منزل اورا بنور حضور همایون منور گرداند تاباحسن وجهی واملح صورتی لوازم اخلاص و خدمتگذاری بظهور رساند وپادشاه بنده نواز اینملتمس رابعز اجابت مقرون گردانید درآنروز امیر نظام الدین درویش علی دراردوی خودسه خرگاه که پوشش آنها از سقرلات ملون بود برافراخت واز کثرت خیام منقش رنگین وبارگاههای پرزیب و تزئین آنمنزل را غیرت سپهر بسرین ساخت و چون خاقان منصور بدانجا تشریف حضور ارزانی داشت ودربزم عیش ونشاط نشسته همت بسر استیفاء لذات گماشت امیردرویشعلی ازاسباب تجمل آنمقدار حاضر گردانید که دیدهٔ بینندگان از نظارهٔ آن خیره گردید وازاطعمه و اشربه (وفاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون) درآن مجلس چندان بود که کیفیت وکمیت راشرح نتوان نمود وجناب امارت مآب درآخر صحبت نقود نامعدود نیز بنظر درآورده تمامی خیمه و خرگاه و قبه وبارگاه واسباب مجلس را بافرشهای ابریشمین واوانی چینی وزرین و سیمین پیشکش کرد این نیکو خدمتی موقع قبول یافته حضرت خاقانی نسبت بآنجناب لوازم التفات وعنایت بجای آورده آنگاه خاقان جمجاه کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشت وبعداز وصول درچهارباغ امیرمزیدارغون که درظاهر آن بلده است از یمن مقدم همایون مزید حضرت ونضارت یافت و آن زمستان قشلاق درآنمکان اتفاق افتاده خیال یورش حصاردر خاطر آفتاب آثار پیداشد لاجرم ایلچیان قمر مسیر جهت اجتماع لشکرها بـه جانب امیرذوالنون وسایر امراء ولایات روان گشتند و باندك زمانی سپاه بسیار در معسکر نصرت شعار جمع آمدند بیت سپه شدبدرگاه شاه انجمن ✿ که هم با گهر بود و هم تیغ زن.

ذکر توجه خاقان منصور بعزم تسخیر ممالك سلطان محمود میرزا و گرفتار شدن امیر ذوالنون بنابر اقتضاء قضاء ایزد تعالی

دراوایل فصل بهار که سپاه ریاحین وازهار روی باطراف بساتین وکنار جویبار نهاد وبلبل بی تحمل بعشق سلطان گل گرفتار گشته رخت شکیبائی بیادفنا داد خاقان منصور مظفرلوا عزم تسخیر مملکت سلطانمحمود میرزاجزم فرمود وامیر نظام الدین علیشیررا دربلخ گذاشته باسپاه موفور وابهت بامحصور نهضت نمود ومنزل باباشاهو بعرض سپاه ظفر دستگاه مشغولی کرد ودرآن روزبنابر فساداهل فساد امیردرویش علی مواخذه شدو خاقان منصور اورا مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ باز گردانید تا درقلعهٔ آن بلده مقید نگاه دارند آنگاه رایات نصرت پناه عـازم ارهنك گشت وافغان روارو وغبارمراکب تیزدو ازایوان کیوان درگذشت وچون سلطانمحمود میرزا براین معنی وقوف یافت بالشکر تیغ گذاز جوشن درازازحصار شادمان بیرون آمده بجبال

جغانیان تحصن جست و خسروشاه را از قندز پیش خود طلبید و برادرانش امیرولی و پیرولی را بمحافظت آن بلده مقرر ساخت وچون قصبهٔ ارهنك از فر نـزول خسرو جمشید فرهنك رشك افزای اورنك سپهر فیروزه رنك گشت سلطان اویس میرزا و امیرجهانگیر برلاس بـا فوجی ازجنود ظفر اقتباس از آب گذشته تاوخش عنان یك ران بازنکشیدند و امـوال متوطنان آنجائی را عرضه نهب وتاراج گردانیده سالماً غانماً بازگردید آنگاه خاقان عالیجاه خواست که از آب عبور نموده وبصوب معسکر سلطانمحمود میرزا توجه فرموده قدم درمیدان مقابله ومقاتله نهدو حسام خون آشام از نیام کشیده اعداء دولت قاهره را ازجام انتقام جرعه دهداما چون آنحضرت بسبب مرض نقرس ووجع المفاصل مجال سواری نداشت و امیرولی درقلعهٔ قندز رایت خلاف وعناد می افراشت امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس مانع نهضت همایون شده گفت دشمن را درعقب گذاشتن و باوجود زحمت پا محاربهٔ سلطانمحمود میرزا آسان نپنداشتن ازرعایت طریقهٔ حزم مستبعد است زیراکه هرگاه رایات ظفرپناه بدانجانب آب شتابد برادران امیرخسرو شاه که در قندز منتهز فرصت نشسته‌اند گذرهاء آب آمویه را محافظت خواهند نمود ودروقت مراجعت عساکر نصرت‌مآثر رااز عبور مانع خواهندبود بنابرآن خاقان منصور در باب بیضاء آنعزیمت مترددگشته ناگاه امری‌داد کـه اصابت رای امیرمحمد بوضوح پیوسته حـرکت رایت نـصرت آیـت بجانب قنـدز اتفـاق افتاد تبیین اینمقال آنـکه امیرشجاع الـدین ذوالنون ارغـون کـه بموجب فرمـان همایون ازطرف زمین داور متوجـه مـلازمت خاقـان منصور بـود بعد از نهضت آن حضرت ازبلخ با فوجی‌از سپاه تیز چنك به آن بآن بلده وسیدوازغایت غرور پیش ازآنکه تتمه سپاه هزاره ونکودری باو پیوندد با شصت نفر ازدلیران سپاه جلادت‌اثر روی بارهنك نهادو خبر توجه وقلت لشگر امیر ذوالنـون بقندز رسید باهفتصد مرد مکمل مسلح سر راه برآنجانب گرفت امیرذوالنون بعدازوصول بدان موضع از کثرت عدوعدد دشمن نیندیشیده مستعد رزم وپیکار گردید وهرچند جمعی ازدولتخواهان معروض‌داشتند که‌چون مردم ما درغایت قلت‌اندبااین سپاه رزم خـواه قدم درمیدان قتال نمی باید نهادو بمقتضای(الفرار ممالایطاق)عمل کرده عنان بطرف بلخ انعطاف میباید دادبجائی نرسید وآن‌شیر بیشهٔ شجاعت تیغ تیزاز نیام انتقام آخته بر قلب‌لشگر امیرولی تاخت‌ودر حملهٔ اول‌جمعی راقتیل‌وجریح گردانیده بر خاك خذلان انداخت اماچون اعدابسیار بودند ملازمان امیررستم نشان‌فرار بر پیکاراختیار کردنـد وسپاه قندرآنجناب رادرمیان گرفته متهوری‌زخمی برسرش زدچنانچه‌از پشت زین بر روی‌زمین افتاد وسایرقندزیان‌هجوم نموده اورادستگیر کردندوامیر ولی‌صید مطلوب رادردام خودگرفتار دیده‌عنان بصوب قندز گردانید و جراحان را طلبیده بمعالجهٔ زخم امیرذوالنون اشارت فرمودو چون اینخبر بعرض خاقان منصوررسید خاطر اشرف اعلی برآن قرار یافت که‌نخست بظاهر قندز شتافته مهم برادران‌امیر خسروشاه‌را فیصل‌دهد آنگاه روی بسلطانمحمود میرزا نهدلاجرم اردوی کیهان پوی‌ازارهنك کوچ کرده

متوجه قندز گشت و بعدازطی منازل بظاهر آن بلده رسیده کنار آب نیکی مضرب سرادقات سلطنت واقبال شدوعساکر ظفرمآثر قندز درمیان گرفته‌رادر برابر قلعه مقابل کوب ساختندو دراکثر ایام ازآن‌زمان که نیرعالم افروز برفراز حصار نیلگون گردون تیغ زرنگار از نیام افق بر میکشید تاوقتیکه سپر سیمین هلال برسپهر برین ظاهر وهویدا میگردید دلاوران لشگر منصور بپای جلادت نزدیك بخندق قندزرفته‌صف قتال‌می آراستندومردم شهر برزبربرج وباره ازسرجان که‌متاعیست بس گران برمیخواستند تیر دلدوز ترك برتارك سرکشان میدوخت وپیکان خاراگداز شعلات جان سوزدرفضای‌هوا می‌افروخت غرش کمان رعدصدای مرك بگوش‌هوش پردلان میرساند و تیر تخش مانند خون درشریان‌سریان کرده جان رااز آمیزش‌تن میرهاند**نظم** زباریدن تیرهمچون تگرك ☆ بهرگوشه برخواست طوفان‌مرك☆زغریدن کوس خالی‌دماغ ☆ نهان گشت ازدیده‌روی فراغ‌وچون‌سلطانمحمودمیرزا‌ازمراجعت خاقان‌منصورراازارهنك‌معلوم‌نمود وقضیهٔ محاربه ومحاصره‌قندز را شنود هزار سوار از دلیران روز پیکار انتخاب کرده سرداری آن سپاه رابه‌محمد ایلچی بوغاکه ازسایر امراء حصاربمزید جلادت‌ومردانگی امتیازداشت مفوض گردانیدواورافرمود که‌برلشگرظفراثرخاقان‌منصورشبیخون‌زده دست بردی‌نماید ومحمدایلچی‌بوغامتکفل آن‌خدمت گشته‌درغایت‌سرعت‌قدم درراه‌نهادوازمعبری‌غیرمشهوراز آب آمویه‌عبور نموده نیم‌شبی بکناراردوی‌همایون‌رسیدوبنابرآنکه‌لشگریان‌مواکب‌گردون مراتب‌بموجب‌فرموده‌خاقان‌فریدون‌فرنزدیك‌یکدیگرفرودآمده‌بودند و خیمهارا طناب‌به اطناب رسانیده محمد ایلچی بوغانتوانست که بمعسکر فیروزی اثر درآید وبخیال‌آن که هرگاه سورن‌اندازدشاید که‌جمعی ازعساکر‌نصرت مآثرقدم درمیدان مقابله ومقاتله نهند وبدین‌جهة‌آشوبی در اردو وقوع یابد آغازفریاد وفغان‌کرد وچون آواز سورن بسمع‌خاقان صف‌شکن‌رسیدفرمود که‌تواچیان‌جاربامرا و بهادران رسانند که اصلا ازخیام خویش بیرون نیایند وبفریاد وفغان معاندان توجه ننمایند و چون‌محمد ایلچی بوغادید که‌فایدهٔ بران غوغامترتب نمی‌شوددم درکشیدوعنان ادباربصوب کنارآب گردانید بعد ازآن خاقان منصور شاهزادگان وامراوسرداران را مجتمع ساخته نظر التفات بجانب ابوالحسن میرزا انداخت وآن شاهزاده‌سعادتمند را بانعام اسب کوه‌پیکر هامون نورد سرافرازگردانیده فرمود که‌باسه‌هزار سوار تیغ‌گذار ازعقب محمد ایلچی بوغا نهضت نماید و ابوالحسن میرزا برحسب فرموده روی براه‌آورد وپادشاه عـالی جاه متعاقب سه هزار سوار دیگربمدد ارسال داشت وابوالحسن میرزا درکنارآب بمخالفان‌خذلان مآب رسیده درساعت‌دلیران موکب‌عالی بباد حمله آتش قتال‌التهاب دادند ومحمدایلچی بوغاتاب مقاومت درحیزمکنت خویش ندیده عنان بوادی فرار گردانیدوقصدکرد که در کشتی نشسته خودرا ازدریای هیجا بساحل‌نجات رساندو درمحلی که قدم‌در سفینه نهاد تیری عمرفرسا ازشصت قضاگشاد یافته زورق حیات اورا غریق‌لجهٔ فناگردانید ونسیم

فتح وظفر از مهب عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابوالحسن میرزا وزیده از اتباع محمد ایلچی بوغا قرب هشتادنفر در کنار آب سر بباد دادند وجمعی دیگر بزخم پیکان قادراندازان دلاور درمیان رود آمویه روی بعالم عقبی نهادند دریای جیحون از خون کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت وریك هامون از بسیاری جیفه آن روز بر گشتگان با کوه و پشته سمت تساوی پذیرفت وشاهزاده مظفر لوا خرمن زندگانی دشمنان را بآتش قهر سوخته ورخسارهٔ همایون بانوار فتح وفیروزی برافراخته بمعسکر همایون معاودت نمود وخاقان منصور مبتهج ومسرور گشته ابواب عاطفت واشفاق برروی روزگارش برگشود وخون جمعی از مردم سلطانمحمود میرزا راکه درپنجه تقدیر اسیر ودستگیر شده بودند ببخشید واز کنار آب نیکی کوچ فرموده درچهار باغ خسروشاه که دربیرون قندز است منزل گزید

ذکر مصالحه خاقان منصور بامیرزا سلطان محمود و معاودت رایت نصرت آیت درضمان عنایت ملك معبود

چون گریختگان معرکه محمدایلچی بوغا باردوی سلطانمحمود میرزا رسیدند وکیفیت کشته شدن اورا بعرض رسانیدند مجدداً نزد آن پادشاه سعادت انتما بتحقیق انجامید که درمنازعت خاقان منصور غیر ضرر فایده متصور نیست **بیت** هر که باپولاد بازو وپنجه کرد ✡ ساعد سیمین خودرا رنجه کرد بنابر آن طالب صلح وصفا گشته جهة بسط بساط موافقت ورفع غبار مخالفت عالیجناب نقابت پناهی سیادت دستگاهی امیر بزرك ترمذی را که درآنزمان ازسایرخانزادگان ترمذبمزید جاه وجلال وافزونی حشمت واقبال امتیاز تمام داشت نزدخاقان منصور فرستاد آن بزرك ملك وملت بمضمون کلمهٔ همایون (وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا واصلحوا بینهما) عمل نموده بپایهٔ سریر اعلی شتافت وخاقان منصور مقدم شریفش رامعزز ومحترم داشته جناب مرتضوی انتساب شرایط رسالت بادا رسانید ودرباب تمهیداساس مصالحه بدایع الفاظ بلطایف معانی آراسته گردانید وخاقان منصور بنابر کمال ارادت بمنتسبان دودمان سیادت آنسخنان را بسمع قبول اصغا فرمود چنان مقرر شد که سلطانمحمود میرزا صبیهٔ صلبیهٔ خودرا که دز پس پرده خلافت مستور دارددر سلك ازدواج خواهر زادهٔ خود حیدر محمد میرزا کشیده بدارالسلطنه هراة فرستد وعجالة الوقت امراء قندز آنچه دست قدرت ایشان بدان رسد برسبیل پیشکش ارسال دارند وامیرشجاع الدین ذوالنون راازقید غم نجات داده منجل و مکرم بدرگاه عالمپناه رسانند آنگاه مواکب گردون مراتب روی بمستقرسریر جاه وجلال آورده سلطنت مملکت حصار شادمان وترمذوختلان وبدخشان وقندز وبقلان رابدستور معهود بمیرزا سلطانمحمود گذارد وچون اینخبر بهجت اثر ببرادران امیرخسرو شاه رسید طنطنهٔ کوس بشارت بعشرت گاه ناهید رسانیدند وفی الحال امیر شجاع الدین ذوالنون را از محبس بیرون آورده خلع نفیسه پوشانیدند وبمراسم اعتذار واستغفار قیام نموده پیشکشهای

لایقه وتنسوقات رایقه مرتب ساختند ومصحوب جناب امارت مآب امیر محمد باقر که شوهر خواهر امیرخسرو شاه بود بدرگاه خاقان ولاجناب فرستادند آنحضرت امیر ذوالنون رامنظور نظرمرحمت گردانیده پرسش فرمودو آنجناب بتقبیل قوایم سریرخلافت مصیر قیام نموده زبان نیاز بشفاعت امراء قندز بگشودو ملتمس مقبول افتاده امیر محمد باقر از افعال اقربا شرمنده وسرانفعال به پیش افکنده عزبساط بوسی دریافت وپیشکش کشیده پرتو انوار عواطف خاقانی بروجنات احوالش تافت ودست عنایت خسروپوزش پذیر خلعت عفو وامان قامت درقابلیت امیر محمد باقر پوشانیده جهة امیرولی وپیرولی خلع طلادوزی فرستاد وامیر محمد باقر را بجامهٔ خاص وافسر مرصع اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت وهمدران ایام امیر بزرك ترمذی بانعام اسب وزر ونفایس اثواب وتبرکات دیگر مباهی ومفتخر گشته مقضی المرام روی باردوی میرزا سلطان محمود آورد وبنابر آنکه درباب صلح وصفا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بود آن پادشاه عالیجاه نیز جناب سیادت ونقابت پناه را مشمول انعام واحسان بیکران کرد وچون خاطر خطیر خاقان منصور از این وقایع وامور فراغت یافت مراجعت بطرف قبةالاسلام بلخ تافت ونشاط شکار از ضمیر فیض آثار سر برزده امرا ولشکریان تمام صحرای خلم وخرم دسار باغ رااحاطه نمودند وبجرگه روانشده چندشبانه‌روز جانوران شکاری راندند و در منزل بابا شاهو جرگه بهم رسیده ده پانزده هزار آهو ونخچیر جمع گشت و شاهزادگان عظام امراء مریخ انتقام برحسب اشارت خاقان گردون غلام بنوبت درآن قمورقا تاخته اززخم تیر تیز وشمشیرخون ریزشکاری بسیار برخاك هلاك انداختند بعد ازآن سایر لشکریان بآن امر پرداخته تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساختند وخاقان منصور بقبة الاسلام شتافته حکومت آن بلده را بدری برج کامکاری حیدر محمد میرزا ارزانی داشت وامیر مبارزالدین محمد ولی بیك راجهة تمشیت مهمات آنجائی در ملازمت شاهزاده گذاشت آنگاه رایت نصرت آیت کوچ بزکوچ متوجه مستقرسر بر سلطنت شده کامران وکامیاب ازآب مرغاب عبور نمود وازپنج ده وترناب گذشته بسعادت واقبال درباغ جهان آرا نزول اجلال فرمود بعد از آن باندك زمانی انامل تقدیر ایزد متعال نیل ملال بر رخسار اقبال خاقان بیهمال کشید وسلطان ویس میرزا چندماه پهلو بربستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان منصور از وقوع آن مصیبت محزون و متالم گشته امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت پرداختند و روح شریف شاهزاده را باطعام طعام وختمات کلام ملك علام شاد ساختند و از سلطان ویس میرزا یك پسرماند میرزا محمد سلطان نام ومادراین پسر سلطان نام بیگم است بنت خاقان منصور و حالا آن شاهزاده باوالدهٔ خود درقید حیاتست ودرظل عنایت حضرت پادشاهی ظهیرالدین محمد بابر میرزا بسر می برد .

ذکر صعود خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک بدرجات تقرب و نیابت خاقانی و مواخذ شدن امیر محمد بر ندق و امیر جهانگیر و خواجه مجدالدین محمد بتقدیر جناب جلال سبحانی

چون بسبب اتفاق امراء ابوالغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجدالدین محمد را ازدخل درامور ملک ومال معاف داشت وزمام امور دیوانی وسرانجام مهام سلطانی را بکف کفایت خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک گذاشت وخواجه نظام‌الملک باعلی مدارج اعتبار واختیار ترقی کرده قدم ازمرتبهٔ وزارت برتر نهاد و روزی چند به منصب اشراف دیوان اعلی مشرف بوده بعد از آن درجر کهٔ امراء عظام مهرزد ودست تصدی اودررتق وفتق وقبض وبسط وحل وعقدمهمات ممالک محروسه قوی شده اکثرامراوصدور ومقربان و انجکیان طوعاً و کرهاً مراسم اطاعتش بجا می آوردند و وزرا در تحت امر و نهیش بسر برده منشیان در فرامین مطاعه لقبش را امین‌الدوله القاهرة قلمی میکردند وبیشایبه تکلف خواجه نظام‌الملک بصفت حلم وتواضع موصوف بود ونسبت بمشایخ و علماارادت و اخلاص تمام ظاهر مینمودهر کز حاجب ودربان بردرخانهٔ خودنمی گذاشت و هر کس رامهمی پیش می آمدهر که می‌خواست نزد خواجه رفته حال خودرا عرضه میداشت واولادامجاد خواجه نظام‌الملک خواجه کمال‌الدین حسین وخواجه رشیدالدین عمیدالملک دوجوان بودند بحسن صورت وسیرت آراسته ونهال وجود ایشان ازصفات ذمیمه وسمات دینیه پیراسته وخواجه کمال‌الدین حسین بجودت طبع وحدت ذهن وفصاحت بیان وطلاقت لسان موصوف ومعروف بودوخواجه رشیدالدین عمیدالملک باوجود این اوصاف درمیدان جلادت وسپاهی گری گوی مسابقت از امثال واقران میربود و این دو برادر نامدار در زمان امارت و اختیار پدر بزرگوار در سلک انجکیان ومقربان خاقان عالی‌مکان منتظم بودند وهمواره حاجات فرق انام راعرض کرده مهمات خاص وعام را سرانجام می نمودند وچون تقرب نیابت خواجه نظام‌الملک واولادش درجه کمال یافت بنابرآزاری که از خواجه مجدالدین محمد درخواطر داشتنددفتر عهدو پیمان اورا برطاق نسیان نهاده درپایه‌سر پراعلی گاهی زبان بغیبتش میگشادند ومحاسن افعال آنخواجه ستوده خصال رادرصورت مقابح باز نموده کثرت تمول اورا شرح میدادند وبحکم (من یسمع بخل) بعضی از آن در خاطر خاقان عالی‌مکان جای گرفت وقواعد اعتقاد سلطانی نسبت بخواجه مجدالدین محمد سمت اختلال پذیرفت ودرآن زمستان که خاقان منصور دربلخ قشلاق فرمود منهی از اردوی همایون کیفیت تغیرمزاج صاحب تخت وتاج رابخواجه مجدالدین محمدقلمی نمود و آن جناب متوهم گشته درگوشهٔ اختفا منزل گزیدوبعد ازآنکه ماهچهٔ علم ستاره حشم ازآن

سفر مراجعت کرده پرتو اقبال بر مستقر سریر جاه وجلال انداخت خواجه مجدالدین محمد خفته بامراء برلاس امیر شجاع الدین محمد برندق ومبارز الدین جهانگیر توسل جست وتحف وتبرکات نزدایشان فرستاد برلاسیان درمقام معاونت ومظاهرت آنجناب آمدند وچون خواجه نظام الملك ازین معنی وقوف یافت تقریبات انگیخته بقلم تدبیر برلوح ضمیر منیر همایون انگاشت که دریورش قندز امیر محمد برندق وامیر جهانگیر باسلطان ویس میرزا بیعت نموده بودند که هرگاه اختلال بمبانی قصر زندگانی خاقانی راه یابد او را بسلطنة بردارند وسایر ذراری سپهر خلافت وکامرانی را کان لم یکن انکارند وحال آنکه خاقان منصور ازامیر محمد برندق بسبب سخنان درست که دراثنا یورش مذکور گفته بود آزار بسیار درخاطر داشت واستماع قضیهٔ مذکوره ضمیمهٔ رنجش گشته گرفتن امیر محمد وامیر جهانگیر راباخود مخمر گردانید وچون آن دوامیر مهم خواجه مجدالدین محمد را بعرض رسانیدند بحسب ظاهر قبول نموده مواعید دلپسند فرمود اماخواجه مجدالدین محمد ازغایت دوراندیشی بحمایت امیر محمد وامیر جهانگیر واظهار عنایت صاحب تاج وسریر قانع نگشته بحضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبدالرحمن الجامی رجوع کرد وآنجناب باخاقان کامیاب ملاقات فرموده بعبارات لایقه معروض داشت که دخل خواجه مجدالدین محمد درمهمات پادشاهی مستلزم معموری ملك وخشنودی رعیت وسپاهیست البته اورا تربیت میباید نمود وسخنان اصحاب غرض رادربارهٔ او بسمع رضا نمیباید شنود وخاقان منصور زبان بقبول گشاده حضرت مولوی آنچه گفته بود و شنیده بخواجه مجدالدین محمد پیغام فرمود و خواطر خواجه اطمینان تمام یافته روز دیگر از منزل اختفا بباغ جهان آرا تشریف برد و بوسیلهٔ امراء برلاس بعز بساط بوس سرافراز شده بیست هزار دینار کپکی پیشکش کرد وبنور فراست درمجلس اول سوء مزاج شهریاری رانسبت بخود فهم نموده از بیرون آمدن پشیمان گشت اماتن بتقدیر ملك قدیر نهاده روزی چند خاقان منصور وبعضی ازامرا وارکان دولت را ملازمت می نمود وهمدران هفته درآخر روز جمعه که حضرت خاقانی درچهار کوشك گرد حوض بزرك باغ جهان آرا دربزم عیش ونشاط نشسته بود امیر محمد برندق وامیر جهانگیر وخواجه مجدالدین محمدرا طلب فرمود و امراء عظام را بمواخذه ومصادره ایشان امر نمود وامیر محمد علی اتکه که بامحصلی خواجه مجدالدین محمد مقرر شده بود آنجناب را گرفته بخانهٔ خود برد وبعضی دیگر ازاعیان آستان سلطنت آشیان امیر محمد برندق وامیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعهٔ اختیار الدین مقید ومحبوس گردانیدند وامیر جهانگیر بعداز ده پانزده روز ازقید نجات یافته باردیگر پرتو عنایت خاقان منصور بروجنات احوالش تافت وامیر برندق مدت یکسال درحبس مانده بعد ازآن خاقان عالی مکان اورا نیز مشمول نظر عاطفت ساخت وازقلعه بیرون آورده بانعام جامه و

محمد پس ازروزی چند که درخانهٔ امیر محمد علی اتکه دربند بود خاقان منصور بپرسش مهم اوحکم فرمود ومیرزا سلطان احمد وامیر ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه و شاه امیراحمد علی فارسی برلاس وامیرمبارزالدین محمد ولی بیك وخواجه قوام‌الدین نظام الملك واولاد وسایر امرا ووزرا وارکان دولت ومقربان وانجکیان درديوانخانه باغ جهان آرا نشسته امیرمحمد علی اتکه خواجه مجدالدین محمد را بابندی گران حاضر ساخت بعضی از نویسندگان بدنفس باغوای خواجه نظام‌الملك درآن مجلس زبان‌تقریر گشاده تعداد معایب خواجه مجدالدین محمد کردند وآنجناب بدلی قوی‌واملی فسیح‌تمامی سخنان بد اندیشان را جوابهای نیك گفت وهرچند اعدا سعی نمودند یکدینار ویکمن باربروی ثابت نتوانستند کرد و خواجه نظام الملك عاجز گشته آخر الامر محمد عمروآبادی‌را که‌عمل‌داری‌ساقط‌بود اشارت نمود که‌درپهلوی خواجه مجدالدین محمد نشست وآنجناب روی بامرا آورده گفت کسی را معارض من‌سازید که هم کفو من باشد تا اگردرشتی گوید از وی تحمل توانم کرد محمد عمروآبادی برزبان آورد که من ازتوکم‌نیستم بلکه اصالت من‌زیاده است زیراکه‌من حرالاصلم و مادر تو مملوکه خواجه پیر احمدبوده‌خواجه‌مجدالدین‌محمدازاستماع‌این‌تشنیع‌شنیع برخودپیچیده‌روی‌بامرا وارکان دولت که همه بااو در مقام عداوت بودند آورده و گفت بآنچه مدعای شماست اعتراف مینمایم‌مرااز معارضهٔ‌محمد عمروآبادی معاف دارید آنگاه بنابر اشارت اعدا سطری چندنوشت مضمون آنکه‌آنچه درایام اختیار ازمن‌صدور یافته نیك واقع نشده و بگناه خود اقرار دارم و امیر محمد علی اتکه او را به مجلس باز برده خواجه نظام الملك باتفاق امرا و وزرا بپایهٔ سریر اعلی شتافت و کیفیت خطی راکه از خواجه مجدالدین محمدستانده بود عرض نمود وحکم حاصل کرد که بتحقیق جهات ومتملکات آنخواجه حمیده‌صفات پردازد ونواب‌وخواص اورادر شکنجه وتعذیب کشیده آنمقدار زروجوهرو کتب شریفه واجناس نفیسه وفادزهرهای حیوانی واوانی و ظروف چینی و گلیمهای ابریشمین و خیمهای منقش رنگین ظاهر شد که هرگز عشرآن در خزانه خیال هیچکس نگذشته بودوچون‌آن‌تحف‌وتبرکات‌بنظرخاقان منصوررسید‌بر زبان گذرانید که مارااعتقاد بخواجه‌مجدالدین‌محمدچنان‌بود که‌هرگاه‌تحفه‌نفیسی‌بدست‌اوافتد فی‌الحال‌پیشکش‌ماکندواکنون‌چنان‌معلوم‌میشود که‌باماسرراستی نداشته‌خواجه‌نظام‌الملك چون‌این سخن شنود‌بعرض‌رسانید که‌باوجود آنکه تاغایت خواجه مجدالدین محمدرا شکنجه نکرده‌ایم این‌مقدار تنسوقات و تبرکات بحصول پیوست غالب ظن آنست که اگر اورا تعذیب نمایند دیگر اشیاء نادرظاهر شود خاقان منصور نخست باین امر همداستان نشد وآخرالامر برطبق مدعای خواجه نظام الملك حکم فرمود که باید ملاحظه نمایند که‌آسیبی بجان او نرسد وجزم دانند که‌هر کس در قطع رشته حیات خواجه مجدالدین محمد سعی کند کشته خواهد شدخواجه نظام الملك وسایر دشمنان خواجه مجدالدین محمد ازین سخن‌فهم کردند که‌رأی همایون متوجه آنست که نوبت

دیگر خواجه مجدالدین محمد را تربیت نماید لاجرم حیله اندیشیدند که اورا درخراسان مجال توطن نماند کیفیت واقعه آنکه چون مدعیان خواجه مجدالدین محمد را فی الجمله شکنجه کردند و نزد ایشان بوضوح پیوست که دیگر چیزی معتدبه ازوی حاصل نمیشود کس نزداوفرستاده گفتند که اگر تومتقبل شوی که درعرض چندماه مبلغ کذا بدیوان اعلی فرودآوری ماتورا مطلق العنان میسازیم آنگاه درباب سرانجام آنوجه طریقه امدادومعاونت مرعی میداریم وچون خواجه مجدالدین محمد مخلص خودرامنحصردرقبول این سخن دید برطبق مدعای اعادی بتقدیم رسانید وازبند نجات یافت اماهم در آن هفته نظام الملك وجه تقبل را تحصیلات نوشته دروجه جمعی ازغلظاء اتراك وشاگردپیشگان تنخواه نمودند وبنابرآنکه سرانجام آن وجه مقدورخواجه نبودومهم به بی ناموسی سرایت می کرد کرت دیگردر گوشهٔ مختفی گشت ویراق رفتن حجاز کرده مصحوب طایفهٔ ازمردم فرنك براه بیابان کرمان بوشیده وپنهان روانشدوهم در اینسال امیر نظام الدین درویش علی رخصت حج یافته بجانب حجاز توجه فرمود اماخواجه مجدالدین محمدچون بمنزل تبوك رسید فی ذیقعدهٔ سنهٔ تسع وتسعین و ثمانمائه داعی حق را لبیك اجابت فرمود اما متوجه ریاض جنت گردید وامیر درویشعلی بگذاردن حج اسلام فایز شده قرین صحت و عافیت بهراة باز آمدو نوبت دیگر بر مسند امارت تکیه زد چنانچه مرقوم قلم خجسته شیم خواهدگشت انشاءالله تعالی

ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا در مملکت استرآباد و بیان شمهٔ از وقایعی که در آن اوقات اتفاق افتاد

چون زمام ایالت ولایت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان بمیرزا بدیع الزمان تعلق گرفت شاهزاده بعظمتی هرچه تمام تر باسترآباد شتافته رایت دولتش صفت ارتفاع پذیرفت حکام ممالك مازندران ورستمدار رسل ورسایل باپیشکش های لایق بآستان سلطنت آشیان فرستادند وجواهر اخلاص خودرا برطبق عرض نهاده بسلوك طریق اطاعت وانقیاد وعده دادند وبدیع الزمان میرزا ببسط بساط نصفت ورافت پرداخته به تدارك اختلالی که دروقت مخالفت امیرمغول واقع شده بود قیام نمود و بدست معدلت ابواب انعام واحسان برروی رعایا بل جمهور برایا بگشود و امیر شمس الدین محمد امین عباسی را ازپایهٔ سریراعلی طلبیده منصب امیرالامرائی واختیار ملکی ومالی وجزئی و کلی را بوی داد وزمام امورزارت وامور دیوانی را در کف کفایت خواجه شمس الدین محمدبن خواجه معزالدین شیرازی نهادو مهم صدارت و پیشوائی ارباب عمایم بدستور معهود بسید نظام الدین سلطان احمدبن امیر برهان الدین خاوندشاه مفوض گشت وچون

میرزا بنابر تحریض امرا آذربایجان فی شهور سنهٔ ۸۹۹ قصد تسخیر آن ولایت کرد و ازاستر آباد بهری شتافت اما کاری از پیش نتوانست برد و بمجرد ازجوفهٔ که استماع نمود بجانب دارالملك جرجان مراجعت فرمودو ازجملهٔ عظایم امور که درزمان سلطنت بدیع-الزمان میرزا دراستراباد دست دادیکی آنکه عالیجاه معالی پناه خواجه فخرالدینمحمد تبکچی که ازحبس قلعهٔ اختیارالدین نجات یافته بوطن مالوف شتافته بود و برادرش خواجه شمس الدینمحمد بحکم شاهزاده که بنابراغوای امیر شمس الدینمحمد امین عباسی وخواجه شمس الدینمحمد بن خواجه معزالدین صدور یافت مواخذ گشته کشته گردیدند وچون خلقی کثیر ازمردم جرجان بآندوخواجه عالیشان بازبستهٔ بودند سلك جمعیت متوطنان آن ولایت سمت اختلال پذیرفت و ولد ارشد خواجه فخرالدینمحمد یعنی حضرت مملکت پناهی معدلت دستگاهی خواجه سیف الدینمظفر بخراسان رفته منظور نظرعنایت مظفر حسین میرزا گشت و درسلك امراء عظام انتظام یافت ودر اندك زمانی شآمت خون ناحق شامل حال امیرمحمد امین عباسی شده بعرض خاقان منصوررسید که جناب امارت مآبی پیوسته میرزا بدیع الزمان رابدآموزی کرده بسلوك طریق مخالفت دلالت می نماید و بترتیب آلات رزم و پیکار پرداخته داعیه دارد که ابواب فتنه بر روی اهالی دیار خراسان برگشاید بنابر آن فرمان واجب الاذعان بنام میرزا بدیع الزمان صادر گشت که امیرمحمد امین رابند کرده بدرگاه عالم پناه فرستدو شاهزاده را درامتثال آن مثال یکدوروز اهمال وامهال نموده آخرالامر بموجب استصواب زمرهٔ ازامرا وخواص که اعتبارو اختیار امیر محمد امین موافق مزاج ایشان نبود بگرفتن جناب امارت مآبی فرمان فرمود وامیر حسین قلی جفاکش بموجب فرموده عمل نموده بندی گران برپای محمد امین نهاد و او را مصحوب خود گردانیده متوجه دارالسلطنه هراة گشت وچون خاقان منصورخبر آوردن امیر محمد امین را شنود نشانی بنام امیرحسین قلی فرستاد که سر اورا ازتن جدا کرده بپایه سریراعلی فرستند واین نشان در رادکان بامیر حسین قلی رسیده حسب الحکم بتقدیم رسانید وامیر نظام الدین علیشیر درتاریخ رسیدن سرامیر محمد امین رابهراة این بیت درسلك نظم کشید **بیت** ظالمی را کشته سوی شهر آوردندسر ✿ آنچه آوردندقتلش را همان تاریخ بود وچون خبرقتل امیرمحمد امین باستراآباد رسید خواجه شمس الدینمحمد بن خواجه معزالدین بنابروفور اتحاد که نسبت بجناب امارتمآبی داشت متوهم شده علم عزیمت بلکه هزیمت بصوب قندز برافراشت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا من حیث الاستقلال بصاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میر کی مفوض گشت ومقارن آن حال رایات همایون فال خاقان بیهمال بجانب حصارشادمان درحرکت آمدو سلطان بدیع الزمان میرزا برسم امداد متوجه کنار آب آمویه شد

گفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند وحصار و نهضت رایت نصرت شعار بعزم تسخیر آن امصار

نظم درین نوبت که باصورت پرستی ✿ زندهر کس بنوبت کوس هستی زمستان ازچمن رخت

اربیندد ✿ زتاثیر بهاران گل بخندد گراز گردون نگردد نورخور گم ✿ نگیرد رونقی بازار انجم مصداق این سیاق آنکه میرزا سلطان احمد که پسر بزرگتر سلطان ابوسعید بود و در بلدهٔ فاخرهٔ سمرقند سلطنت می‌نمود درغرهٔ ذیقعده سنهٔ تسع وتسعین و ثمانمائه از دارغرور بسرای راحت‌وسرور انتقال کرد واینخبر که بمیرزا سلطانمحمود رسید میرزا سلطانمسعودرا درحصار قایمقام خودکرده روی بسمرقند آورد وبعد ازوصول درآن بلدهٔ فاخره بر مسند سلطنت نشسته حکومت بخارا و توابع را بولد ارشدخود بایسنقر میرزا گذاشت ودرماه ربیع الاخر سنهٔ تسع‌مائه آن‌پادشاه عالیجاه مریض شده علم توجه بعالم عقبی برافراشت آنگاه بایسنقر میرزا باتفاق اکابر وامرا ازبخارا بسمرقند رفته فرمانفرما گشت وبتشیدقواعد عدل‌واحسان پرداخته بساط ظلم‌و عدوان درنوشت و مقارن جلوس میرزا بایسنقر سلطانمحمودخان بن‌یونس خان بداعیهٔ تسخیر ماوراءالنهر لشکر بسمرقند کشید وبایسنقر میرزااورا استقبال نموده درنـواحی کتای تلاقی فریقین بوقوع انجامیدو نایرهٔ حرب وشعلهٔ طعن‌وضرب اشتعال یافته درآن‌اثنا حیدر کوکلتاش که‌از اعاظم‌ارکان دولت سلطانمحمودخان‌بود بابعضی ازجوانان هراول درمیدان‌مردان فرودآمد وشبه نموده دلیران سپاه‌سمرقند سپر تهور درسر کشیده بجانب آن جماعت تاختند وکارحیدر کوکلتاش وسایر تیراندازان‌را بر نهج دلخواه ساختند لاجرم مغولان دلشکسته پشت برمعرکه گردانیدند ونسیم فتح وظفر بر پرچم علم‌بایسنقری‌وزیده لشکرسمرقند سه‌هزار مغول‌را بتیغ بی دریغ بگذرانیدند بایسنقر میرزا درغایت جاه و جلال بمقر خودخرامید وبدلاسای رعیت و سپاه مشغول‌گشته لواء سرافـرازی مرتفع گردانید و برادر خورد تر خود سلطانعلی راکه داعیهٔ مخالفت داشت گرفته میل کشید امابسبب مداهنهٔ شخصی که مباشر آن‌امر شنیع بود آسیبی بنور دیدهٔ شاه زاده نرسید وپسر بزرگتر میرزا سلطانمحمود میرزا سلطانمسعود که درحصار شادمان قایمقام پدر بود چون ازفوت آنحضرت وقوف یافت در آن‌ولایت سکه وخطبه بنام‌خود کرده بـه تمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر خسروشاه که در زمان سلطـانسعید درسلك نوکران امیرسید مزید ارغون انتظام داشت ویمن تربیت سلطانمحمود میرزا پای بـر مدارج رفعت نهاده دراوقات سلطنت آنحضرت درمملکت‌قندوز وبقلان اعلام ایالت‌می افراشت بعدازفوت ولی‌نعمت داعیهٔ استقلال‌پیدا کرد واگرچه روزی چند نسبت بسلطان مسعودمیرزا مراسم اطاعت بجای‌آورد اما آخرالامر ببسیاری ابطال‌رجال وافزونـی اسباب حشمت‌واستقلال مغرور گشت وازحکم وفرمان سلطانمسعود میرزا گردن‌پیچیده نخوت وجبروت وعظمت‌و بادبروت او ازحد وعدد درگذشت چون این‌خبر بدارالسلطنهٔ

بسلطان بدیع‌الزمان میرزا فرستاد و باد بصوب استرآباد و مسرعی هم‌عنان برق و داد و پیغام فرمود که باسپاه جرجان عازم کنارآب آمویه گشته بموکب‌همایون پیوندد و به اتفاق سایر شاهزادگان دردفع اعداء دولت‌قاهره کمرسعی واهتمام برمیان جان بندد چون‌ایلچی بدرگاه‌شاهزاده رسید ونشانی که برده‌بود بعرض‌رسانید سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا نخست دراطاعت فرمان واجب‌الاذعان تغافل ورزیده وآخرالامر ملاحظه‌رعایت حقوق ابوت نموده متوجه اردوی همایون گردید وزمام امورولایت جرجان رادر قبضهٔ اقتدار شاه‌زاده کامکار محمد مومن‌میرزا نهادو بساعتی مسعود ازاسترآباد بیرون‌آمده عنان یك‌ران بطرف آب‌آمویه انعطاف داد اماخاقان منصور چونقطع منازل‌ومراحل فرموده بحدودقبةالإسلام بلخ‌رسید شاه‌زادهٔ سعادتمند حیدرمحمدمیرزا وامیرمبارزالدین محمد ولی‌بیك بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند وبشرف تقبیل انامل فیاض‌مشرف گشته ملحوظ عین عنایت خسروانه و منظور انظار عاطفت پادشاهانه گردیدند وچند روز النك آسیاء ریکـك که‌در یکفرسخی بلخست معسکر نصرت‌اثر گشته اردوی کیهان پوی‌از آنجا بعزیمت عبورازآب ومرور برولایت حصار بمعبر سنك‌ریزه رفت‌و درآنمنزل بعرض خسروعادل رسید که خسروشاه لشکری جلادت اثربلکه‌حشری‌عفریت منظر فراهم آورده داعیه کرد که بعد از گذشتن سپاه دشمن‌شکن ازآب گذرهارا مضبوط سازدو بقصد نهب و تاراج ممـالك محروسه اعلام اقتدار برافرازدبنابرآن خاقان عالیمکان باامراء عالیشان مشورت فرموده صلاح‌دولت درآن دیدند که‌بعضی ازشاهزادگان رستم‌توان رابافوجی ازجنودمظفرلوا جهت‌دفـع شر خسروشاه بجانب قندز ارسال داردآنگاه‌از آب‌عبور نموده‌مملکت حصارشادمان‌را بحیز تسخیر در آورد و در بن اندیشه بود کـه آنخدمت را یکـدام یك از اولاد امجاد رجوع نماید که ناگاه سلطان بدیع‌الـزمان میـرزا باردوی اعلی رسید وبشرف دستبوس والد بزرگواراستسعادیافته موجب مزید اعتضادشاه‌وسپاه گردیدخاقان منصور آن نوردیده سلطنت وجهان بانی‌را سردارفوجی از امراء ظـفراقتبـاس وبسیاری از لشگرقیامت هراس‌گردانیده جهة مقابله ومقاتله خسرو شاه بجانب قندز روانه ساخت وبنفس همایون از رودجیحون عبور فرموده درحدود قریه‌بیا اعـلام اقتدار بر افراخت ومردم‌آنجائی بهواداری سلطان مسعود میرزا از ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزیده بسرانجام‌پیشکش‌وساوری قیام‌ننمودند لاجرم نایرهٔغضب خاقانی‌اشتعال یافته‌سپاه‌نصرت نشان آنچه درآن قریه یافتند بیادغارت وتاراج بردند وازآن جانب سلطان مسعود میرزا چون قرب وصول موکب همایون را استماع نمود قلعهٔحصار را بامیرمحمد باقرو بعضی دیگراز امرا مثل امیرمحمود برلاس ودرویش علی ساربان سپرد و خوددرنفس شهر توقف‌کرده بنابر صغرسن وعدم تجربه درغایت غفلت اوقات می گذرانید وحیرت وبی‌سامانی‌شاهزاده بعرض حضرت خاقانی رسیده ازبیا برجناح‌استعجال بجانـب حصار ایلغـار فـرمود و پس از قطع منازل در صبحی کـه لـوأبیضا آفتاب در فضـا سپهر خضرا مرتفع گشت ماهچهٔ رایت ظفر مآب برالنك جوزی که‌ازآنجا تاحصار

یکدو فرسخ مسافتست پرتو وصول انداخت و سلطان مسعود میرزا این خبر شنوده بامعدودی از ملازمان بطرف دره وزراب گریخت وخاقان منصور برفرارشاه زاده اطلاع یافته ابوالمحسن میرزا ومحمد محسن میرزا را باجمعی از امرا وانجکیان وفوجی از عساکر نصرت نشان بتکامشی دشمنان روان کردوشاه زادگان ایلغار نموده سلطان محمد میرآخور که قراول ایشان بود در دره وزراب بچنداول جنود سلطان مسعود میرزا رسیدو بین الجانبین غبار جنك وشین ارتفاع یافته سلطان محمد بی تحاشی بر صف حصاریان تاخت وغایت مردانگی وجلادت ظاهر ساخت اما بحسب تقدیر بزخم شمشیر یکی از اعدا ازپای درآمده پسرش نیز دستگیر شد و متعاقب آنواقعه شاهزادگان بآن مکان رسیده مخالفان عنان بوادی فرار گردانیدند وبوضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا بانواع لطایف الحیل بذروهٔ جبلی که دربلندی بامنزل زحل دعوی برابری می نماید صعود نموده وچون درآن کوه برف بسیار بود ازجنس نمد و پلاس هرچه همراه داشته برزبر برف گسترده و ازآن جانب کوه پایان شتافته وعنان هزیمت بطرف شهر سبز تافته بناء علی هذاابوالمحسن میرزا ومحمد محسن میرزا صلاح در مراجعت دانسته روز چهارشنبه بیست و سیم جمادی الاخری باردوی اعلی ملحق گشتند وخاقان منصور از واقعه سلطان محمد میراخور تاسف خورده اقربا واتباعش را بپرسش ونوازش سرافراز و مفتخر گردانید و همانروز امیرعمر بیك وسلیمان ترکمان بموجب فرمان واجب الاذعان جهة استمالت متوطنان آنحدود توجه نموده خواطردور ونزدیك وترك وتازیك رابعواطف بیدریغ تسلی بخشیدند وبغایت عنایت وعدالت خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص وعام ولایت حصار شادمان خرم وشادمان عنان عزیمت باردوی همایون تافتند و التجا بسده سدره انتماکرده درظلال لطف واحسان بیکران از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع بنفاذ انجامید که هیچکس از اعالی واوانی سپاه انجم جاه بیکدانه جوو یکمن کاه متعرض ومزاحم هیچ آفریدهٔ نگردد و اگرخلاف حکم بظهور پیوندد درعوض هرپشیزی سری و بجرم هرضرری سروری تلف خواهد گشت ودرروز پنجشنبه بیست وچهارم اردوی نصرت پزك از النك جوزی کوچ فرمود موضع سمجك محل نصب سرادقات سلطنت واستقلال شده همانروز حکم همایون نفاذ یافت که ازلشکریان مظفرحسین میرزا سه هزار مرد درسایهٔ علم شاهزاده فریدون حسین میرزا وامیر مبارزالدین محمد ولی بیك وامیر ابراهیم جغتای وامیر محمد سعید ارغون از آب عبور نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند وآنحضرت ازآنجانب آب و مظفرحسین میرزا ازاین طرف توجه قندزرا وجه همت سازند وباطفاء نایرهٔ مخالفت وعناد امیرخسروشاه پردازند وروز شنبه بیست وششم [illegible]

خاطر برمقابله ومقاتلهٔ سپاه ظفر دستگاه قرار داده اکنون بهرنوع حکم قضا مطیع عالم مطاع نفاذ یابد درانحفاظ رایت شوکت اوطریق اهتمام مسلوك دارد چون پرتو شعور خاقان منصور برآن صورت افتاد فرمان عالی صادرشدکه مظفرحسین میرزا نیز ازآب گذشته بسلطان بدیع الزمان پیوندد وهردوشاهزاده باتفاق یکدیگر برسرخسرو شاه روند وصورت جمعیت اورا به پریشانی مبدل گردانند ودرروز یکشنبه بیست وهفتم قاسم سلطان ولدسیدك خان که از اعاظم خواقین دشت قبچاق واکابر سلاطین عرضهٔ آفاق بود اقبال‌وار بدرگاه خاقان‌جم اقتدار رسید وبه‌تقبیل انامل فیاض سرمفاخرت‌افراخته درسلك سایرشاهزادگان منتظم گردید ودرهمین روز امیرمظفر برلاس ولـد امیرشیخ عبدالله درديوان امارت سلطان مسعود میرزا مهرمیزد بآستان سلطنت آشیان شتافت‌و تحف‌لایقه پیشکش کرده درسلك اقران خویش انتظام یافت ودرروز سه‌شنبه بیست ونهم موکب‌همایون ازسمجك نهضت نموده موضع اقتاش محل نصب خیام سالکان طریق رزم وپرخاش گشت ودرآن منزل بتحقیق انجامیدکه چون مظفر حسین میرزابسلطان‌بدیع الزمان پیوسته خسروشاه ازمقاومت عاجزشده روی عزیمت بلکه هزیمت بجانب حصار قندزآورده وشاهزادگان ونوئینان اورا تعاقب نموده‌آن قلـعه را مرکـزواردرمیان گرفته‌اند وبمحاصره و محاربه اشتغال دارند اما درمیان سلطان بدیع‌الزمان میرزا و ابوالمنصورمظفرحسین گورکان‌اندك نقاری واقعست زیراکه چون خسرو شاه بعـد از پیوستن‌مظفر حسین میرزا ببدیع‌الزمان عنان از معرکهٔ قتال بوادی فرار تافته مظفـر حسین میرزا برسلطان بدیع‌الزمان‌میرزا مفاخرت می‌نماید ومی‌خواهدکه‌درحین‌سواری نقاره زده بابرادر کلانتر ابواب مساوات برگشایدچون پرتو شعور خاقان منصور بر بن صورت افتاد مهم حصاررا بصلح فیصل داده روی توجه بقندز نهاد چنانچه مرقوم کلك بیان‌می گردد ومن‌الله‌اعانته‌والمدد .

ذکر محاصره قلعه‌حصار وبعضی دیگر از وقایع روزگار

در این اوقات واوان که‌نواحی‌حصارشادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود لایق آن وسزاوارچنان می‌نمودکه امیرمحمد باقر ومحمود برلاس ودرویشعلی ساربان‌به‌اتفاق جمیع‌متوطنان قلعه حلقه مطاوعت درگوش کشیده‌وغاشیه متابعت بردوش گرفته بپایهٔ سریرخلافت مصیرشتابند وبلوازم نیاز ونثار پرداخته در سلك سایر بنـدگـان دولت‌خواه انخراط وانتظام یابند اما آنجماعت را رعایت حقوق تربیت سلطان محمود میرزا واولاداو ازاین امرمانع‌آمده پای دردامان استغنا پیچیدند وپشت پندار بحصانت حصار بازنهاده متوجه درگاه عالم پناه نگردیدند بناء علی‌هذا صباح پنجشنبه غرهٔ ماه رجب‌که آفتاب جهانتاب از فروغ‌تیغ کشورگیردیده‌متحصنان‌قلعهٔ مستدیررا خیره‌ساخت وشعشعه بیرق جمشید خورشید لوامع تسخیر برساحت حصـارفیروزه‌کار گردون انداخت

فرمان آفتاب شعاع واجب‌الاتباع نفاذیافت که از امراء انجام‌سپاه ناصرالدین‌عمر بیك ومحمد علی اتکه وشاه‌حسین‌جان بیار و عبداللطیف جان‌نثار وحسن‌علی قزاق و یوسف ایوب وامیر بیك ترکمان وتینگری بردی‌سمانجی‌وسلیمان ترکمان ودوست محمدبخشی وحمزه که‌قراول باغلبه بسیار از پیاده‌وسوار گردقلعهٔ حصار را محل نصب خیام ظفرانجام سازند ومورچلها بخش کرده ازروی جدواهتمام بامرمحاصره ومحار به پردازند والحق آنحصاریست که دررفعت وحصانت شبیه قلعهٔ‌خیبروسد سکندروخندق عمیقش بسان‌عرصه همت ارباب کرم عریض وپهناور **نظم** قضاکنگرش را زبرج زحل ✿ بیالا بـر آورده چندین محل ✿ ته خندقش اززمین درمغاك ✿ دوچندان که‌ازچرخ تا روی خاك **القصه** سپاه نصرت پناه آن قلعهٔ رفعت دستگاه را مرکزوار درمیان‌گرفتند واسباب حصـار گیری‌ترتیب‌داده عراده ومنجنیق‌نصب کردندواز جانبین دست‌بانداختن تیروسنك گشاده لوازم محاصره ومحاربه بجای‌آوردند کمانهای‌رعد درغرش‌آمده آتش درخرمن‌جمعیت دلیران‌انداخت‌وعقاب تیرازآشیانهٔ کمان‌پرواز نموده درکاخ دماغ پهلوانان نشیمن‌ساخت چون چند روزحال براین‌منوال‌بگذشت وازهرطرف طایفه کشته گشت‌کاراهل‌حصار به اضطرار انجامیده‌قاصدی‌نزد جناب عرفان‌شعارخواجه حسن‌عطار که ازاولاد زبده‌مشایخ بزرگوار خواجه علاءالدین عطاربود ودرچغانیان برمسند هدایت وارشاد تمکن‌داشت فرستادند والتماس نمودند که بپایهٔ سریرخلافت مصیر شتافته زبان الهام بیان بشفاعت جرایم ایشان‌بگشایدوخواجه حسن برحال‌آنفرقه ترحم فرموده باردوی همایون خرامید وبوسیله صدور عظام بمجلس همایون‌خاقان‌گردون غلام درآمده به تقبیل انامل فیاض سرافراز گردید وگناهان محصوران را درخواست نموده وخاقان منصور ملتمس‌خواجه حسن را بحسن قبول مقرون ساخت وخواجه بقلعه رفته مژده امن و امان وعفو واحسان رسانید ومتوطنان حصار فرحناك ومسرور گشتند واظهار اطاعت‌وانقیاد کـرده آنچه دست مکنت ایشان بدان می‌رسید بـرسم پیشکش و نثـار مصحوب امیـر محمود برلاس از قـلعه بیرون فرستادند واو بکریاس گـردون اساس‌شتـافته بعزبساط بوس معزز گشت و بپوشیدن خلع فاخره سر افراز شده دست مراحم پادشاهانه سایر حصاریان را خلعت بخشش و بخشایش پوشاندوزلال‌مکارم‌خسروانه غبار مکارم وعناد آنفرقه را فرونشاند وقواعدصلح وصفامؤکد شده خواجه‌حسن باصناف الطاف بیدریغ اختصاص یافت‌وامیر محمود برلاس رخصت انصراف حاصل کرده مقضی المـرام بقلعه شتافت **بیت** منهی‌اقبال درین کهنه دیر ✿ غلغله‌انداخت که‌الصلح خیر وامراءحصارقبول نمودند که بعدازمراجعت موکب‌ظفر آثارمخدرهٔ سرا پرده‌عصمت‌را که‌سلطانمحمودمیرزا نامزدحیدرمحمدمیرزا کرده بودیراق نموده بدارالسلطنه‌هراة‌فرستندومیرزا سلطانمسعوددراین

منصور اورا منظور نظر لطف و اعتبار ساخته دردیوان امارت مهرداد ومواجب مناسب تعیین فرمود دیگر آنکه قدوة الصدور والاعاظم میرك جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمدامین که آبا عنجد متصدی منصب صدارت سلاطین حشمت آئین بود بتاریخ پانزدهم شعبان داعی حق را لبیك اجابت گفته بریاض جنان انتقال نمود و خاقان منصور بملاحظه حقوق خدمت آنجناب برفوتش متأسف گشته اشارت علیه نفاذ یافت که جسد شریفش را بر نهج سنت سیدالمرسلین صلی الله علیه وآله الهادین تجهیز و تکفین کردند وسی سوار مسلح مکمل با نظر محمدقبادیانی بتشییع نعش اورا ببلخ برده درمزار خواجه ابو نصر پارسا قدس سره حضرت قدوه اولیا را بخاك سپردند مدت حیات میرك قاسم پنجاه و نه سال بود ویکی از شعرا در تاریخ وفاتش این بیت نظم نمود **بیت** چو رفت روز برات ازجهان دعا خوانان ✲ بماندسال وفاتش دعای روز برات

ذکر نهضت موکب نصرت نشان ازولایت حصار شادمان بجانب قندز و بقلان

چنانچه سابقاً خامهٔ سخن آرا درسلك تحریر کشید چون خسروشاه قوت مقاومت بادشاه زادگان در حیز مکنت خویش ندیدو چهار دیوار قلعه قندزرا پناه ساخته اسباب حصارداری مرتب گردانید شاه زادگان ونوئینان باعساکر نصرت نشان اطراف قندز را احاطه نموده ازجانبین سنگ های رعدآتش دادندو شعلهٔ گیرودار بقلعهٔ سپهر دوار رسانیده دست بانداختن ناوك دلدوز گشادند وبنابر کمال متانت آن قلعه مدت محاصره امتداد یافت لاجرم خاقان منصور بعدازفراغ ازمهم حصار باتمامی مخدوم زادگان و امراء عنان عزیمت بدان صوب تافت وهوای قبادیان ازغبار موکب نصرت نشان عطرافشان گشته فرمان واجب الاذعان بترتیب جسر صادرشد وامراء تواچی کشتیها که زه های آب آمویه را جمع گردانیده نجاران اردوی همایون چند کشتی دیگر تراشیدند ودر معبری که بالای آب اوباج بود آغاز بستن جسر کردند در آن اثنا شبی کشتی بموضع بستن پل رسیدو بشدت هرچه تمامتر بر کشتیهای جسر خورده اکثر آنها رادر هم شکست چنانچه از شصت کشتی زیاده ازپانزده عدد سالم نماند بنابر آن فرمان همایون نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که جزیرهٔ درمیان داشته باشد تابدان کشتیها که درست مانده بوداز این کنار آب تاجزیره جسر بسته بگذرندو کرتی دیگر ازجزیره تا آن لب آب جسر بندند وعبور کنند و بعداز جستجوی و تك وپوی مثل این جائی یافته جسر ترتیب نمودندو خاقان منصور باتمامی سپاه از آب عبور کرده بجزیره شتافته بخیال آنکه شب آنجا بوده روز دیگر جسررا بدانطرف کشند و ازآب بگذرند اتفاق درآخر همان روز شتری درآب افتاده وبسهولت بآنجانب بیرون رفت لاجرم بوضوح پیوست که بی وسیلهٔ جسر ازآن آب میتوان گذشت وخاقان عالی مکان همانزمان از آنجا عبورفرموده شاه زادگان وامرا ولشگریان نیزمانند باد ازآب عبور نمودند چنانچه دروقت نماز خفتن هیچکس در جزیره نماند ونزدیك به نیمشب آب طغیان

کرده آنجزیره رافرو گرفت وهمگنان رامعلوم شد که‌افتادن آن شتر در آب محض
عنایت‌ملك وهاب‌وکمال قوت ودولت‌خاقان کامیاب‌بوده والا درآنشب‌درجزیرهٔ مذکوره
توقف واقع‌میگشت وهمه‌کس راطوفان بلاوامواج دریا از سرمی گذشت‌ولاعجب بیت
بود هر کرا لطف حق‌راهبر ✫ زطوفان دوران نیابد ضرر **القصه** چون‌دریای لشگر
قیامت اثر خاقانی درظاهرقندز بتلاطم درآمد سیلاب رعب‌وهراس اساس عناد امیر
خسرو شاه‌را اندراس داده ازمقام‌غروروپند تجاوز نمودوعلی التعاقب والتوالی قاصدان
سخندان بآستان‌خلافت آشیان ارسال‌داشته بزبان عجزونیازمندی پیغام داد که‌قدر بنده
از آن نازلتر است که باخدام خاقان‌منصور در معرض مقابله ومقاتله درتوانم آمدو
جرأت وجسارت کـه تـاغایت بوقـوع انجامیده از خـوف جان و بیـم هـلاکت
بـوده اگر زلال الطاف خسروانـه دفـاتر زلات ایـن بیچـاره را بـآب عفوو
اغماض فرو شوید هرآینه حلقهٔ چاکری وانقیاد در گوش کشیده مـادام الحیـواة
قدم ازجاده خدمتکاری فراتر نمی‌نهم وچون موکب همایون ازینجا مراجعت فرموده
درقبةالاسلام بلخ نزول‌اجلال واقع شودبدرگاه عالم پناه شتافته دیدهٔ رمد دیده‌را از
خاك بارگاه سپهر اشتباه جلادهم خاقان‌منصور از عایت مرحمت جبلی و نهایت عاطفت
اصلی برعجز وبیچارگی خسرو شاه‌ترحم نموده فرستادگان اورا بخلع فاخره نوازش
کرده سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود آنگاه خسروشاه خطبه‌وسکه باسم ولقب‌همایون
موشح ومزین ساخته نظر بهادررا که ازجمله مخصوصانش بود با پیشکشهای لایـق
بیرون فرستاد واو بوسیلهٔ امراء عظام‌شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته
زبان اعتذار واستغفار برگشاد وبانعام خلع طلادوزی مفتخر ومباهی گشته‌خاقان‌منصور
جهة امیر خسرو شاه‌و برادران او نیز اثواب‌خاصه ارسال‌فرمود واز کمال مکارم‌اخلاق
منصب‌امارت‌دیوان‌اعلی بخسروشاه‌عنایت کرده‌تفویض آن منصب‌جلیل‌القدر رااعلاوهٔ بخشایش
جرایم‌وآثام‌او گردانیدوچون نظر بهادراز بارگاه‌فلك‌احتشام‌مقضی‌المرام بقلعهٔ‌قندز بازگشت
فرق‌تفاخر ومباهات‌خسروشاه ازایوان‌درگذشت‌ومهرخودرا بقطب‌الدین‌محمد بکاول‌سپرده
بپایهٔ‌سریر خلافت‌مصیر فرستادتافرامین‌مطاعه‌رابآن موشح‌سازدبعدازآن‌اردوی کیهان‌پوی
بجانب قبةالاسلام بلخ نهضت‌نمود وچون‌از غبارمواکب گردون مراتب‌هوای آن بلـده
عطربیز گشت‌خاقان ملك‌بخش ایالت بلخ‌راباتوابع‌وضمایم ازآب‌آمویه تامرغاب‌بسلطان
بدیع‌الزمان میرزا مسلم‌داشت‌وعازم دارالسلطنهٔ هراةشده برجناح استعجال رایت‌نهضت
برافراشت پس‌ازوصول بمستقر سریرحشمت و عظمت و تمجید بساط عدالت ومکرمت
سلطانمسعود میرزا حسب‌المقرر همشیرهٔ خودرا که نامزد حیدر محمد میرزا بـودبراق
نموده بجانب دارالسلطنهٔ‌هراة گسیل‌فرمود وخاقان منصورامراء عظام ووزراء کـرام
را بترتیب‌اسباب سوروتهیهٔ موجبات جشن وسرور مأمور گردانید وبدستور معهود در
باغ زاغان چهارطاقها ساخته شده تعبیها بعرصهٔ ظهورآمده دوسه‌ماه روزگار صغـار
وکبار بعیش‌وطرب بگذشت و زهرهٔ برج سلطنت بـا برجیس سپهر خلافـت بمقتضاء

شریعت غرامقارنه کرده بین‌الجانبین طریقهٔ محبت مرعی گشت و چون بر حسب تقدیر ایزد سبحانه وتعالی دردار ناپایدار فنا هرسوری را ماتمی در عقبست و هر سروری را المی متعاقب هرنهاری راليلى دربی وهربهاری آبستن بفصل‌دی همدران سال که تاریخ هجری بنهصد ودورسیده بودشاه‌زاده جلالت انتما ابوالفوارس شاه غریب میرزا که به لطف طبع وحدت ذهن ووفور فراست وکیاست ازسایر اخوان امتیاز داشت و همواره باافاضل شعرا واعاظم فضلامصاحبت نموده‌همت بر تربیت این‌طایفه میگماشت بعلت فجاة درگذشت‌وبموجب کلمهٔخجسته(اولادنا اکبادنا) رحلت شاه‌زاده موجب ملال خاقان ستوده‌خصال شده چنانچه معهود است لوازم سوگواری ومراسم تعزیت داری مرعی گشت

گفتار دربیان سلوك بديع‌الزمان میرزا دروادی‌عصیان‌وطغیان و ظهور آثار فتنه‌وفساد دراطراف بلاد خراسان

چنانچه سابقاً مذکور شد درآن اوان که سلطان بدیع‌الزمان میرزابموجب فرمان واجب الاذعان ازدارالملك جرجان عنان‌عزیمت بصوب کنارآب‌آمویه انعطاف‌دادزمام ایالت‌آن مملکت رادرقبضه اختیار ولد ارشدخودمحمد مؤمن میرزا نهاد وچنان طمع میداشت که‌خاقان منصور بهمان دستور آن مملکت را بر آن نبیرهٔ سعادتمند مسلم دارد واندیشهٔ عزل اوراپیرامن خاطر عاطر نگذارد اما بخلاف متصور آنحضرت در روزیکه میرزا بدیع الزمان راخلعت عنایت کرده بحکومت قبةالاسلام بلخ سرافراز گردانید درهمان مجلس میرزا مظفرحسین راجهة تفویض ایالت دارالفتح‌استراباد جامه پوشانید وبنابر آنکه بدیع الزمان میرزا دروقت محاصره قندزاز مظفر حسین میرزا رنجیده بود وعزل ولد ارشدرا تصور نمینمود ازین معنی بغایت متغیر گشت وبا امرا ومخصوصان خودطریق مشورت مسلوك‌داشته ازمقام اطاعت پدربزرگوار در گذشت و بعد ازآنکه‌خاقان منصوراز بلخ بدارالسلطنة هراةشتافت بدیع‌الزمان میرزا ایلچیان همعنان برق وبادبدارالفتح‌استرباد فرستاد وبه‌محمدمؤمن‌میرزا پیغام داد که‌سپاه‌مملکت جرجان رافراهم آورده‌بترتیب اسباب کارزار پردازد و چون مظفر حسین میرزا بدان جانب شتابد امرحکومت راباز نگذارد واگر ضرورت شودمقاتله او را پیش نهاد همت سازد وهمچنین بدیع‌الزمان‌میرزاقاصدان سخندان‌نزد امیرخسرو شاه وامیرشجاع‌الدین ذوالنون ارغون که ازخاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نموده ایشان را از مافی‌الضمیرخویش‌آگاه‌ساخت وآن‌دو امیرصایب تدبیر نسبت بان پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده هریك بناء اطاعت وخدمتکاری طرح انداخت وحقیقت این اخبار در دارالسلطنهٔهراةاشتهاریافته خاقان منصور در بحر اضطراب افتاده چند نوبت رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا روانه گردانیده شرایط

نصیحت بجای آورد لیکن فایدهٔ نداد لاجرم بی‌تحمل شده قصد فرمود که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری در آن زمستان لشکر نصرت نشان بحدود بلخ رسانیده بدیع‌الزمان میرزا تادیب بلیغ نموده ازسلوك طریق عقوق منزجر گرداندا‌ما مقرب حضرت سلطانی امیر نظام‌الدین علیشیر بعرض رسانید که اگر فرمان‌همایون‌نفاذ یابدبنده ببلخ‌رفته میرزابدیع‌الزمان رانصیحت نمایم‌وبکمال عواطف پادشاهانه امیدوار ساخته نوعی‌سازم که‌ازبادیه دلازاری‌بشارع‌خدمتگاری آیدوا بنمعنی‌موافق‌مزاج‌همایون افتاده امیرعلیشیر روی بمقصدنهاد وچون نزدیك بآنبلده رسید شاه‌زاده شرط‌استقبال مرعی داشته مقدم شریف آنمهمان عزیزرا مغتنم شمرد ودرلوازم تعظیم وحرمت مبالغه کرده باحسن وجهی مراسم رافت وضیافت بجای آوردو امیرصایب تدبیر بحسن تقریر میرزابدیع‌الزمان راپند داده ازسلوك طریق خلاف تخدیر نمود و برعایت حقوق والـد بزرگوار واسترضاءخاطر خاقان کامکار تحریص فرمود وآنسخنان درضمیر منیر میرزا بدیع‌الزمان مأثر افتاده می خواست که سرکار بـلخ‌را بمظفر حسین‌میرزا بازگذارد و مقرب حضرت سلطانی راباحصول آمال وآمانی رخصت انصراف دهدکه ناگاه بحسب تقدیر امری ظاهر گشت که‌از سرمصالحه بیکبارگی‌درگذشت صورت‌حادثه آنکه درآن اوان که امیرعلیشیر دربلخ بود وبصیقل کلمات حکمت آیات زنك نقار ازمرآت‌خاطر بدیع‌الزمان میرزا میزدود خاقان منصور بنابراغوای خواجه‌نظام‌الملك وبعضی دیگر ازمقربان نمی خواستند که امرمصالحه بسعی امیرعلیشیر تیسیر پذیرد بنام امیراسلام برلاس که کوتوال بلخ بود نشانـی ارسال فرمود مضمون آنکه‌هرگاه بدیع‌الزمان میرزا برسم شکار ازشهر بیرون رودباید که درواز ها برکشیده‌نگذاری که دیگر بآن بلده درآید تا بمزید عنایت والتفات مااختصاص یابی واین نشان‌بنابر اقتضاء قضا بنظر بدیع‌الزمان میرزا رسیده از شفقت پدر بزرگوار نومیدگشت وامیرعلیشیررا بیحصول مقصود رخصت داده‌ازمقام‌موافقت در گذشت ومقرب حضرت سلطانی درتخت سفرپایهٔ سریر خاقانی رسیده آنچه دیده‌بود وشنیده معروض‌گردانید ودرباب اطفاء آتش‌غضب پادشاهی که صفت التهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید اما‌اصلا نتیجهٔ برآنترتیب نیافت وخاقان منصور میرزا مظفر حسین‌را باامیرمحمد برندق برلاس وامیر ناصرالدین عمربیك بجانب استرآباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف بلخ تافت و در اوایل فصل‌بهار با لشگری بعدد اوراق ریاحین وازهار ازتخت سفر عازم استیصال‌نهال اقبال پسر گشته توجه‌نمود وبدیع‌الزمان میرزا اینخبر شنوده ابواب انعام و احسان بـر روی‌امرا ولشگریان بازگشود امیرنظام‌الدین شیخ علی‌طغائی را بحکومت ومحافظت شهرو قلعهٔ بلخ مقرر ساخت ودر شعبان سنهٔ اثنی‌وتسعمائه باستقبال والد نامدار ازآن بلده بیرون خرامیده رایت قتال جدال برافراخت واز راه جوزجانان بالنك‌بیگی‌شتافته دردهانهٔ دره‌پیل‌چراغ قبهٔ بارگاه باوج مهروماه رسانید واز اینجانب مواکب‌گردون مراتب خاقان نیزاز میمنه‌گذشته آنطرف درهٔ مذکوره را معسکر همایون گردانید و درآنشب پرتعب پدروپسر بقصد یکدیگر کمربسته تا روز در اندیشهٔ کارزار بودند و

دلیران جانبین بتهیهٔ اسباب مصاف پرداخته مبتلی و اطمینان خواطر لب میگشودند

ذکر واقعهٔ هایلهٔ پیل چراغ وفرو نشستن چراغ امنیت و فراغ

صباحی که ازاهتزاز صرصر قضاوقدر چراغ نمایش مواکب کواکب در شبستان آسمان منطفی گردید واز قضای مشیت مالك الملك اکبر لـوای کشور گشای جمشید، خورشید بافق فتح‌وفیروزی رسید خاقان‌منصور قلب‌میمنه ومیسرهٔ سپاه ظفر پناه‌را بنور طلعت شاه‌زادگان آفتاب‌احتشام وفروجود نوئینان بهرام‌انتقام زینت و استحکام داده بمیدان جنك ومعرکهٔ نام وننك فرستاد وبنفس همایون متعاقب ایشان برسبیل تأنـی درحرکت آمد واز آنجانب میرزا بدیع الزمان نیز بتعبیه لشگر فتنه‌انگیز قیام نموده شبدیز عزم بمهمیز ستیز تیز ساخت وروی‌بمیدان رزم آورده اعـلام قتال وجدال بـر افراخت درمیان درهٔ پیل چراغ تقارب فریقین بتلاقی انجامید وغریو کوس وسورن‌زلزله درزمین وزمان انداخته علامت‌صور اسرافیل ظاهـر گردانید وبباد حملهٔ یـلان چراغ زندگانی پردلان فرونشاند وشعلهٔ سنان پهلوانان خرمن حیات شجعان بسرحد احتراق رساند گوهر حسام زمردفام ازخون‌کشتگان رنك‌یاقوت رمانی گرفت وصفحهٔ خنجر الماس اثر ازحلق افتادگان گونهٔ لعل بدخشانی پذیرفت **نظم** ز خون یلان سنك شد لعل گون ✡ روان‌شد بروی زمین جوی‌خون بهرسوسر سروری‌نامجوی ✡ بمیدان در افتاده مانندگوی درااثناء آن‌احوال وخلال آن اهوال همـای چتر همایون فال خاقان ستوده خصال‌قبال اقبال سایه‌بر آن معرکه انداخت‌وچشم بدیع الزمان میرزا بر ماهچهٔ لواء کشور گشاافتاد عنان‌تمالك وتماسك ازدست داده‌توقف در برابر همچنان پدری از مقتضای رعایت ادب مستبعد شمرده از راه اختیار یـا اضطرار پشت بـرمیدان کارزار گـردانیـده روی بـوادی فـرار آورد لاجرم دلاوران مـوکب نصـرت نشان ازسر اقتـدار آغاز سرافشانی کـرده شاهی عرب را بـافـوجی ازمخصوصان شاه‌زاده بتیغ بی‌دریغ بگذرانیدند وزمره‌را باسیری گرفته حسب‌والحکم‌اکثر ایشان رانیز شربت هلاکت چشانیدندوچون بدیع‌الزمان میرزا عنان یك‌ران بصوب فرارتافت بواسطهٔ تنگی‌آن‌راه وازدحام خیل‌سپاه نتوانست که برسبیل سرعت ازغرقاب هیجاخود راباساحل نجات رساند وباطایفهٔ ازخواص که ملازم موکب سعادت اختصاص بودنـد بر پشتهٔ صعود نموده ازطریق غیر معهود طی‌مسافت فرمود ناگاه برفراز کوهی یك‌انداز رسید که ازهیچ طرف آن بیاده را نزول ممکن‌نبود تـابسواره چه‌رسد وحال آنکـه ابوالمحسن میرزا بحکم‌خاقان‌مظفرلوا بقصدگرفتن‌برادر بزرگوار ازعقب‌درغایت‌سرعت میامد لاجرم بدیع الزمان میرزا متحیر گشته پیاده‌شد وملازمان رکاب عالی‌چند فوطه‌و دستار برسرهم بستند شاه زاده دست در آن زده پایان رفت وراقم حروف بعد از پنج شش‌سال از حدوث این‌واقعه درملازمت سلطان بدیع‌الزمان میرزا بدانموضع رسیده و

کیفیت نزول آنحضرت رابی‌واسطه ازلفظ گوهرافشانش شنیده القصه چون شاه زاده قرین‌صحت وسلامت ازآنکوه بدهانهٔ دره‌پیل چراغ پایان آمد کپک خوارزمی کـه‌در سلك خدام عتبه‌عالیمقامش انتظام داشت واز راه راست بدانجا رسیده بود درساعت اسب خویش پیش کشید وسلطان بدیع‌الزمان میرزا پای‌در رکاب آورده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف دادو اکثر مردمیکه برزبر آنکوه درخدمت آن‌شاه‌زاده بودند بسلامت بپایان آمده ازعقبش روان شدند اماهر اسب واستر که ازآنجا بپایان انداختند چراگاه عدم‌را منزل ساخت وخاقان منصور بعداز دیدن پیکر نصـرت وظفر فتحنامها باطراف بلاد خراسان ارسال داشته رایات همایون‌فال بجانب قبة‌الاسلام بلخ برافراشت‌از نوادر وقایع آنکه شکست میرزا بدیع‌الزمان دربیل چراغ روزسه شنبه بیست و نهم‌شعبان‌سنهٔ اثنین وتسعمائه دست دادو روز دیگر که چهارشنبه غرهٔ ماه رمضان بـود پسرش محمد مؤمن میرزا در میان تـاشکر بروك و مهـر انجم مغلوب شده بدست مظفر حسین میرزا افتاد چنان چه‌عنقریب‌بسمت تحریر خواهد یا ـ وپرتو اهتمام بر تفصیل آن‌واقعه خواهد تافت انشاء الله

ذکر فتح‌بلخ بعداز تقدیم لوازم محاصره وپیکار و رفتن‌سلطان بدیع‌الزمان میرزا بولایت گرمسیر وقندهار

چون امیر نظام‌الدین شیخعلی طغائی که حاکم قبة‌الاسلام بلخ بود ازواقعهٔ پیـل چراغ خبریافت برج وباره وفیصل ودروازهٔ‌شهررا چنانچه باید وشاید مضبوط ومحفوظ گردانید وخاطر برتحصن‌قرار داده مستعد افروختن آتش‌جنك وپیکار گردید ورایات ظفرآیات خاقان بسندیده صفات ازبیل‌چراغ نهضت فرموده چون سایهٔ وصول برظاهر آن‌بلده انداخت جریك منصور آغازمحاصره ومحاربه کردند ومردم شهرنیز بانداختن تیرو سنك وافروختن نیران حرب و جنك برداخته لوازم شجاعت بجای آوردند وبعد ازچندروز علیکه بخشی که امیرشیخ‌علی ضبط برج چهل حجره رابعهدهٔ‌او کرده بودنقش‌دولت خواهی میرزا بدیع‌الزمان‌را بآب بیوفائی ازلوح دل‌بشست و بملازمت خاقان منصور مایل گشته قاصدی نزدامیر عبداللطیف بخشی که‌خویش او بودفرستادو بیغام‌داد که بایددرفلان‌شب عساکر ظفرسلب ازجمیع اطراف‌شهر جنك‌پیش آرندتامن ازبن‌برج فوجی از شجعان را بالابرم‌وباحسن وجهی لوازم‌خدمتکاری حضرت‌شهریاری‌بجای آرم‌وامیرعبداللطیف کیفیت حال‌رابعرض خاقان‌منصور رسانیده آنحضرت درنماز دیگر شب موعـود جنود ظفر ورود رابجنك‌سلطانی امرفرمود وهمان‌ساعت یکی ازامرا که کینهٔ‌امیرعبداللطیف درسینه داشت ونمیخواست که‌تسخیر بلخ‌بوساطت اوتیسیر پذیرد صورت مـواضعه را برتیری نوشته بشهرانداخت وآن‌نوشته بنظرامیر شیخعلی رسیده فی الحال با فوجـی از ابطال رجال‌عزم گرفتن‌علیکه‌بخشی کرد واو اول‌خیال‌مقاومت نموده آخر الامرخود

را از زبر برج چهل‌هجره درخندق شیخ‌حاجی انداخت و پشت‌او برزمین خورده بشکست وهمان لحظه امیرشیخعلی برحقیقیت حال اطلاع یافته کسی پایان فرستاد تا سرش از تن‌جدا کردواز نوکران علیکه‌بخشی اکثر کشته گشته بقیة‌السیف خودرا از باره در خندق انداخته و باردوی همایون شتافته‌صورت حادثه رامعروضداشتند لاجرم آتشب‌جنك درحیزتاخیر افتاد وچون مدت محاصرهٔ بلخ‌از چهل روزدرگذشت در شهر قحط وغلائی عظیم واقع شدامیر شیخ علی‌ازمحافظت آن‌بلده عاجز گشت ودرتأمل افتاد که‌آیا بچه وسیله دست دردامان عاطفت خاقان‌منصور استوار گرداند و کدام یك‌از امرا وارکان دولت‌راشفیع‌جرایم‌خودساخته محصوران بلخ رااز بلاء غلاءبسمت معیشت رساند درآن‌اثنا رباعی ازمطلع لطف ایزدی‌ناکامی ✿ بنمود فروغ روی زیبا ماهی شد سرور اهل بلخ‌عالیجاهی ✿ نی‌نی‌زعدم بعالم آمدشاهی یعنی‌نیروجود فایض‌الجود شاه‌زادهٔ سعادت انتماسلطان‌محمدزمان‌میرزااز‌افق‌ولادت‌طالع گشت‌واز انوار‌به جبین مبینش دیدهٔ دولت واقبال روشن شده طنطنهٔ کوس بشارت از اوج سموات درگذشت و امیرشیخ علی آن در درج کامکاری را در قماط عزت وبزرگواری پیچیده برسم شفاعت نزد جدنامدارش فرستاد وخاقان منصور را از مشاهدهٔجمال آن قرة‌العین سلطنت عرق‌شفقت درحرکت آمده ابواب لطف واحسان برروی‌روزگار ابلغیان برگشاد وخواجه کمال‌الدین‌حسین ولد.خواجه نظام‌الملك وامیرحاجی پیربکاول را نزد امیر شیخ علی ارسال داشته‌سخنان عنایت‌آمیز پیغام فرمود وامیر شیخ علی ازاستماع آنحکایات قوی دل ومستظهر گشته در اواخر شوال سال مذکور مصحوب مشارالیهمابدرگاه‌عالمپناه شتافت و بسعادت‌تقبیل بساط خلافت مناط مشرف شده‌پرتو انوار عاطفت خاقان‌بروجنات احوالش تافت وچون امیر شیخ‌علی پنج شش روز درظل عنایت بیدربغ بسر برد رخصت‌حاصل‌نموده باشاهزاده نورسیده ووالدهٔ اوکه صبیهٔ صلبیهٔ تهمتن بیك بود وسایرمستورات حرم سرای بدیع‌-الزمان میرزا عزیمت‌قندز فرمود وخاقان منصور ایالت قبة الاسلام بلخ وتوابع را به ابراهیم حسین میرزا تفویض‌کرده روی بجانب کنارآب مرغاب آورد اما بدیع الزمان میرزا از معرکه پیل چراغ با معدودی‌ازامراء ومخصوصان عنان یکران بصوب قندز انعطاف داد وبعد از وصول‌بحدود آنولایت امیر خسرو شاه تحف خسروانه وتبرکات پادشاهانه ازخیمه وخرگاه وسراپرده و بارگاه اسپان تازی راهوار و استران رکابی قطار ونفایس اقمشه وظرایف امتعه ونقود نامعدود مصحوب جمعی از خواص خویش باستقبال شاهزاده فرستاد وخودنیز متعاقب بملازمت شتافته شرف تقبیل انامل فیاض دریافت آنگاه آنخسرو عالیجاه با امیر خسرو شاه و سایرامراء شجاعت‌پناه درباب تسخیر مملکت وتدبیرامور دولت شرایط مشورت بجای‌آورد وچنان‌مقررشد که بدیع-الزمان میرزا بقندهار شتافته امیر ذوالنون را بخود ملحق‌گرداند وسپاه آنولایات را فراهم‌آورده‌از آن‌جانب بحدودخراسان درآید وامیرخسروشاه ازین‌طرف با لشکرهای

قندز و بقلان و ختلان و بدخشان متعرض حدود بلخ واندخود و شیرغان گردد و تا آنچه مدعاست بحصول پیوندد و هنوز بدیع الزمان میرزا در ظاهر قندز بود که امیر شیخعلی بخدمت رسیده دری اوج سلطنت را ببارگاه سپهر اشتباه رسانید و آنحضرت دیده به دیدار شاهزاده روشن کرده چند روز بساط نشاط مبسوط گردانید بعد از آن فرزند ارجمند را با حجله نشینان تتق عصمة در قندز گذاشته رایت عزیمت بصوب گرمسیر وقندهار برافراشت و پس از وصول بآن مملکت امیر شجاع الدین ذوالنون واولاد او شجاع بیك و محمد مقیم بمراسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم نیاز و نثار پرداختند و بقدر امکان دراسترضاء خاطر همایونش کوشیده بهمگی همت انتظام مهام آنخسرو عالی مقام راپیش نهاد همت ضمایر اقبال مآثر ساخته و همدران ایام بدیع الزمان میرزا مخدره امیر ذوالنون را که ناهید اوج عفت وطهارت بود خواستگاری نمود و بآئین شریعت مطهره در سلك ازدواج کشید و چندروز بساط وسور وسرور مبسوط داشته بعیش و نشاط گذرانید و بداین وصلت مبانی اخلاص امیر ذوالنون واولاد او نسبت بآنحضرت سمت استحکام گرفت و قواعد قصر اقبال شاهزاده صفت رفعت ومتانت بذیرفت اما درآن اوان جهت دفع اصابت عین الکمال امری درغایت غرابت دست داد و بآن واسطه امیر شیخعلی طغائی دربند گزند افتاد صورت حال آنکه درروزیکه امیر ذوالنون بطواف یکی ازمزارات زمین داور اشتغال داشت فدائی بطریق دادخواهان پیش آمده کاردی بجامهٔ آنجناب رسانید و ملازمان درساعت او را پاره پاره کرده آن حرکت را از انگیز امیر شیخعلی دانستند و امیر ذوالنون واولاد قصد قتل آن بیگناه نموده امیر شیخعلی بسرا پرده سلطان بدیع الزمان میرزا گریخت ارغونیان بادوسه هزار سوار سراپردهٔ عالی را مرکز وار درمیان گرفتند و کس نزد آنحضرت فرستاده امیر شیخعلی را طلبیدند و هرچند بدیع الزمان میرزا در ابراء ذمهٔ امیر شیخعلی سخنان پیغام فرمود بسمع قبول نشنودند اما عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیدند که امیر شیخعلی را نکشد بعد از آن بدیع الزمان میرزا جناب امارت مآب را بامیر ذوالنون تسلیم نمود و او باردیگر از آنحضرت راضی گشته کمر خدمت برمیان بست وامیر شیخعلی را چندگاهی دریکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانیده آخرالامر اجازت داد که بهر طرف که خواهد رود و آنجناب بدرگاه عالم پناه خاقان منصور شتافته درسلك سایر امراء عظام منتظم شد و همدران ایام که بدیع الزمان میرزا درزمین داور بسر میبرد حادثهٔ محنت اثر محمد مومن میرزا اشتهار یافت و شرار آتش غم واندوه کانون درون همکنان را فرو تافت چنانچه مشروح می گردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد .

گفتار در بیان گرفتار شدن محمد مومن میرزا بدست ابوالمنصور مظفرحسین میرزا واز پای درآمدن آن تازه نهال ریاض اقبال بصرصر تقدیر ایزد متعال

سلطان محمد مومن میرزا شاهزادهٔ بود که آفتاب طلعت همایونش ضیابخش ریاض

پادشاهی وظلال معدلت روز افزونش آرامگاه فرق رعیت و سپاهی فرق فرقد سایش شایستهٔ افسر هوشنك وذات خجسته صفاتش زیبندهٔ دیهیم واورنك درمیدان رزم چون شیر ژیان بسر پنجهٔ پهلوانی لباس حیات دشمنان ازهم دریدی ودر ایوان بزم بسان ابر نیسان ازرشحات دست گوهر بار گل آمال دوستان راخضرت بخشیدی مرآت طبع لطیفش عکس پذیر صور خیرخواهی ومصباح رای منیرش مظهر انوار عنابات الهی **مثنوی** گل باغ دولت دردرج شاهی ✿ فروزنده شمعی بنور الهی ✿ زانصاف وعدلش رعیت مرفه ✿ بجود وعطایش سپاهی مباهی چو آئینه مرآت طبعش منور ✿ مصور درو صورت خیرخواهی وچون زمانهٔ ستمکار وسپهر مردم آزار نمی‌خواست که طوایف انام درظلال معدلت آن دری آسمان جلالت بیاسایند و در پناه مرحمت آن گوهر کان عدالت آسایش نمایند در عنفوان اوان جوانی نهال زندگانی او بتندباد اجل ازپای در افتاد ودرمبادی اوقات شباب آفتاب حیاتش بتقدیر ایزد عزوجل از اوج کمال روی بسرحد زوال نهاد صورت حال بسبیل اجمال آنکه چون آن‌شاهزادهٔ سعادت انتما از توجه مظفرحسین میرزا بجانب استراباد خبر یافت می‌خواست که بقدم اطاعت‌عم بزرگواروا استقبال نماید ملك ومال بوی باز گذاشته بجانب قبة‌الاسلام بلخ توجه فرماید لیکن متعاقب‌ومتواتر فرامین بدیع‌الزمان میرزا بوی رسید مبنی بر آنکه به‌هیچ وجه عنان اختیار از دست ندهد وسپاه جرجان را فراهم آورده قدم درمیدان مقاتله مظفرحسین میرزا نهد بنابر آن محمد مومن میرزا با لشگری جرار از استراباد بیرون خرامید وعنان یکران بصوب معرکهٔ پیکار منعطف گردانید از آن‌طرف‌مظفرحسین میرزا باتفاق امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس جنود ظفر اقتباس را یاسامشی کرد و در روز چهارشنبه غرهٔ ماه مبارك رمضان در میان تا شکر بروك و مهر انجمن تلاقی فریقین روی‌نمرد وآواز شیون ونفیر سورن بلند گشته سر پنجهٔ دلاوران ابواب طعن وضرب بـر گشود **نظم** دو لشگر نمودند آهنك جنك ✿ کشیدند شمشیر الماس رنك ✿ زابرسنان ریخت باران خون ✿ زخون یلان شد زمین لاله گون ✿ درخلال این احوال امیرعمر بیك وفادار ازجوانغار مظفرحسین‌میرزا بر برانغار محمدمومن میرزا حمله کرد ودست‌راست‌شاهزاده رااز پیش برداشته‌از پس پشت آنحضرت درآمد محمدمومن‌میرزاچون حال بر آن‌منوال‌دیدبا مبارزان قول مانند سیلی که‌ازفراز رو به نشیب آورد بجانب‌قلب سپاه عـم عـالیجاه تاخت وعلامت روز قیامت ظـاهرساخته فوجی ازشجعان را برخاك هلاك انداخت امادر اثناء کرو وفر بسبب کج روی توسن‌سپهر بدمهر تنك بارگیر آن زیبندهٔ‌تاج و سریر از هم بگسیخت واز پشت زین برروی زمین افتاده یکـی از لشگریـان خـراسان دروی آویخت ومیرزا مظفر حسین بمشاهدهٔ پیکرفتح وظفرسر افراز گشته‌محمد مومن میرزا اسیر پنجهٔ تقدیر شده بپایهٔ سریرش‌رسید وشاهزاده برادرزاده راتسلی داده‌درآغوش‌عطوفت کشید آنگاه باستر آباد درآمده‌اورا به‌بندنقره مقیدساخت‌وبعدازچندروزمصحوب‌امیر محمدبرندق بجانب هراة گسیل‌فرمود وامیرمحمد برندق میرزامحمد مؤمن رادر مـاه

صفر سنهٔ ثلث و تسعمائه بمقصد رسانیده در قلعهٔ اختیارالدین حبس نمود وروی به ملازمت خاقان منصور آورده در کنار آب مرغاب بشرف بساطبوس مشرف گشت و کیفیت حال عرض کرد و مادر مظفر حسین میرزا خدیجه بیگی آغا بقاء شاهزاده را مستلزم فناء پسر خود تصور فرمود، بهمگی همت متوجه آن شد که تازه نهال ریاض دولت و اقبال را بصرصر قهر از پای در اندازد و سرچشمه عدالت و احسان را بر خاك بیمروتی انباشته نابود سازد و خواجه نظام الملك و اولاد او را که در آن زمان صاحب اختیار ملك و مال بودند با خود متفق گردانیده درشبی که خاقان منصور از شرب شراب انگور بیشعور بود حکم قتل آن شاهزاده حمیده صفات حاصل کرده یارعلی بخشی و عبدالواحد یساول و دو معتمد دیگر را جهة آن مهم نامزد فرمود و صباح روز دیگر خاقان منصور از حکم شب گذشته وقوف یافته مسرعی از عقب مشارالیهم ارسال داشت و نشان همایون فرستاد که بجان ثمرة الفواد سلطنت و قرة العین خلافت آسیبی نرسانند اما آن چهار نابکار بنابر تأکید خدیجه بیگی آغا درغایت سرعت طی مسافت نموده شبی بارو بهای بسته در محلی که محمد مؤمن میرزا بتلاوت کلام ایزد متعال اشتغال داشت پیش او در آمدند و شاهزاده کیفیت حال دانسته بسر جست و با ایشان آغاز تلاش کرد و آن بدبختان بیعاقبت آنچنان جوانی را که در دودمان امیر تیمور گورکان نظیر نداشت هلاك ساختند وجهة مغلطهٔ مردم از برج قلعه بخاك ریز انداختند گل رخسار آن سرو ریاض پادشاهی که به نسیم عنایت الهی شگفته بود بر خاك افتاد و نخل قامت آن اختر اوج سلطانی که بر جویبار کامرانی بکمال اعتدال رسیده بود اوراق بقا بباد فنا داد بیت هزار سرو که بر حد اعتدال بر آید ✿ بقامتش نرسد گر هزار سال بر آید و ناجوانمردانی که مرتکب آن امر شنیع بودند همان شب بجانب اردو توجه نمودند و در سرخیابان ایلچی که نشان بخشش می آورد بایشان دوچار خورد و چون قضا کار خود کرده بود غیر تاسف و تحسر فایدهٔ روی ننمود علی الصباح که خسرو خاوری جیب نیلوفری چاك زده قطرات کواکب را بجای اشك ازدیده فرو ریخت و ازمهابت آنحادثه رخساره اش صفت صفرت گرفته بانامل اضطراب عقد پروین ازهم بگسیخت متوطنان هراة از کیفیت واقعه وقوف یافته فریاد و افغان باوج آسمان رسانیدند و سیلاب خون از فوارهٔ عیون روان ساخته ازغایت بی طاقتی درخاك وخون غلطیدند والدهٔ مغمومهٔ شاهزادهٔ شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان سعید وهمشیرهٔ بیچاره اش نمدهای سیاه درگردن انداختند و بجای گریبان جامهٔ جان چاك کرده ازفغان وشیون علامت قیامت ظاهر ساختند **رباعی** درماتم تو دهر بسی شیون کرد ✿ لاله همه خون دیده در دامن کرد گل جیب قبای ارغوانی بدرید ✿ قمری نمد سیاه در گردن کرد و بی شایبهٔ تکلف وسخنوری اگر از حیرت آن واقعه هایلهٔ سپهر تیزگرد از رفتار بازمی ایستاد جای آن بود واگر از صعوبت آن حادثه شامله ماه عالم نورد برخاك می افتاد لایق مینمود آفتاب را مهر نشاید

خواند که بعدازو طالع گشت وبهرام‌را شدیدالانتقام نباید گفت که‌از سر خون قاتلانش درگذشت بیت اینچنین واقعهٔ حادث و آنگـاه هنوز ✿ چرخ گردان وفلك روشن و خورشید انور امیرساربان جنید که درشهر بود بتجهیز وتکفین جسد مطهرش مشغولی کرده درمدرسهٔ شریفهٔ بدیعیه مدفون ساخت وچند روز باطعام طعام وختمات کلام‌معجز نظام ذوالجلال والاکرام پرداخت وپس ازسه روز ازاینمصیبت عظمی امیر نظام‌الدین علیشیر که‌بطواف روضهٔ مقدسه رضویه رفته بود بشهر رسید واز استماع آن‌خبر محنت اثردر بحر اضطراب افتاده سیلاب خون ازجویبار دیده روان گردانید درآن ایام‌چند نوبت راقم حروف اززبان الهام بیان‌آن امیرعالیشان استماع نموده که میگفت واقعهٔ محمد مومن‌میرزا حکم قتل‌شیخ مجدالدین بغدادی دارد زیرا که همچنانچه در آنزمان تمامی ولایات وماوراءالنهر وخراسان وعراق بسبب لشگر کشیدن چنگیزخان ازتوران بایران قتل عام یافته ویران گشت دراین اوقات نیز بواسطهٔ شناعت اینحادثه فتنهٔ‌عظیم که‌مستلزم تخریب بلاد وتعذیب عباد باشد بوقوع خواهد پیوست وفی‌الواقع پس ازآن باندك‌زمانی سپاه اوزبك برخراسان استیلا یافته نزول بلایا وحلول زوایا درمیان‌برایا بتواترانجامید چنانچه ازسیاق کلام‌آینده ظاهر خواهد گردید وچون خبر شهادت ولد ارشدبسمع بدیع‌الزمان میرزا رسید اضطراب وبی‌تحملی آغاز نهاده عزم انتقام جـزم کرده بجمع‌آوردن لشگرها فرمان داد .

ذکر توجه نمودن‌خاقان منصور بجانب قندهار ومراجعت فرمودن بتعب بسیار

چون خاطر خطیر خاقان‌کشورگیر ازضبط مملکت بلخ و توابع فـارغ گشت ومهم شاه‌زاده سعیدمحمد مومن‌میرزا بشرح مسطور ازهم‌بگذشت بسان جمشیدخورشید که‌در اول ربیع ببیت‌الشرف خویش خرامد در اوائل ربیع‌اول عنـان عزیمت بمستقر کرامت انعطاف داد ومقرب حضرت سلطانی همعنانی سادات وقضاة و اشراف واعیان هرات تارباط دره‌زنگی باستقبال رفتند وهمگنان بپرسش و نوازش بیکران اختصاص یافتند و خاقان منصور مانندروح که‌بجسد درآید بباغ جهان‌آرا خرامید وقرب پنجاه روز بساط عیش ونشاط مبسوط گردانیددرآن اثنا بمسامع جلال‌رسید که سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا باتفاق امراء ارغون لشگری زیاده ازچندوچون فراهم آورده داعیه‌دارد که‌بانتقام محمد مومـن میرزا قدم در میدان مقابله ومقاتله نهد بناء علی‌هذا در اوائـل جمادی‌الاولی لواء کشورگشابجانب گرمسیر وقندهار درحرکت آمد میرزابدیع‌الزمان وامیر ذوالنون چون بر نهضت آن‌حضرت اطلاع یافتند رعایا ومزارعـان مملکت فراه‌و زمین داوروقندهار رافرمودند تااز جنس حبوبات آنچه درصحرا بود بقلاع درآوردند

ومجموع حصون آن‌ولایت را بمردان کاری استوار گردانیدند وامیر ذوالنون درقلعهٔ باشلنك که اگرمور بر آن صعود نمودی پایش‌لنك شدی‌منزل گزیده بدیع‌الزمان میرزا دردیگری از قلاع سپهر ارتفاع خود را مضبوط گردانید شجاع‌بیك درحصار قندهار مسکن کرد ومحمد مقیم درضبط قلعهٔ زمین داور شرایط اهتمام بجای آورد وچنان مقرر شد که‌اگر خاقان منصور بجانب باشلنك رود بدیع‌الزمان میرزا بآهنك‌جنك ازعقب‌معسکر ظفراثر در آید واگر علم نصرت شیم نخست بدفع میرزا بدیع‌الزمان پردازد و امیر ذوالنون موکب همایون‌را تعاقب نموده رایت محاربت بر افرازد **القصه** چـون خاقان منصور برولایت‌فراه‌عبور فرمود وبزمین داور درآمد بواسطه عدم وجدان قوت‌صورت قحط وغلا در اردوی‌اعلی دست داد وازصعوبت آنحالت نزدیك بآن رسید که‌سپاه‌ظفر پناه‌متفرق وپریشان‌گشته بقدم متابعت نزدمخالفان روند درآن اثنا مسموع حضرت‌اعلی شد که‌در قلعهٔ بست که ضبط آن درعهدهٔ عبدالرحمن ارغونست غله بسیار ذخیره نهاده‌اند وتسخیر آن‌بسهولت میسر می‌شود بنابرآن موکب نصرت شعار بظاهر آن‌حصارشتافت وبنابر وفورعنایت‌یزدانی نسبت بحضرت‌خاقانی خوفی برضمیر عبدالرحمن ارغون‌استیلا یافته قبل ازانکه کسی دست بآلات رزم و پیکار برد بپای اطاعت بملازمت بارگـاه سلطنت شتافت و مقالید قلعه تسلیم نمود و فـی‌الواقع اگر مشارالیه دوسه‌روز قدم در میدان‌ممانعت نهاده بمراسم قلعه‌داری می‌پرداخت مهم اشکالی تمام پیدا میکرد امابعد ازاطاعت اوعساکر نصرت‌مآثر بقدراحتیاج ازبست غله‌بر گرفته از نقمت بنعمت‌رسیدند وخاقان منصور مصلحت درمراجعت‌دانسته ازهمانمنزل بجانب‌دارالسلطنهٔ هرات‌بازگشت ودراثناء راه مرض مفاصل عام که عارض ذات آفتاب احتشام بود طغیان‌کرده در دست وپا روی نمود دریکی ازمنازل امیر نظام‌الدین احمد ولد میرعلی فارسی برلاس کـه بمکارم اخلاق اتصاف داشت مریض شده علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و موکب همایون‌دراواسط رجب بباغ جهان‌آرا رسیده عارضهٔ‌مذکوره اشتداد یافت‌اطباء مسیحا نفس آغازمعالجه ومداوا کردند ودرترتیب اغذیه واشربهٔ مفیده شرایط اجتهاد واهتمام بجای آوردند بعداز چندروز بمحض عنایت رب‌العالمین ازدارالشفا(واذامرضت فهو یشفین) صحت کامل شامل وجود خسروعادل گشته‌وسقم بشفا تبدیل یافت و روزگار ناسازگار ازسر اضرار صغاروکبار درگذشت **بیت** باز اعتدال یافت مزاج‌شهنشهی ✡ روز نشاط آمد وبگذشت شام غم

ذکر فرار محمدحسین میرزا بجانب عراق وآذربایجان و مراجعت نمودن بعداز چندسال بحدود خراسان

محمد حسین میرزا که‌از اکثر اولاد امجاد خاقان منصور بوفور تهور و جرئت ممتاز بود قبل ازاین تاریخ بچندسال دروقتیکه خاقان بیهمال پهلوبر بسترناتوانی‌داشت

از بعضی اخوان توهم نموده باتفاق برادر اعیانی خود ابوتراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت ومدتی مدید درآن‌ولایات شکسته‌بال وپریشان‌حال اوقات گذرانید در وقتیکه اختلال باحوال سلاطین و حکام آق قویلوق راه یافت در مملکت عراق و آذربایجان نوایب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش ازحضیض ادبار باوج اقبال رسید فوجی ازابطال رجال بظلال اعلام همایون فال التجا کرده آن‌حضرت بآنجماعت مستظهر گشت‌وروی بوطن‌مالوف آورده بعدازوصول بحدود ولایات خراسان‌قاصدان سخندان بآستان سلطنت آشیان خاقان عالیمکان فرستاد وشمهٔ از اشتیاق خسویش به سعادت بساط بوس عرضه داشت نمود وآن‌حضرت از توجه ولد رشید بخدمت مبتهج و مسرور گشته استمالت نامهاارسال فرمود درآن اثنا بعضی از منهیان بپایه سریراعلی رسیده بعرض رسانیدند که آمدن محمدحسین میرزا ازروی اخلاص و عبودیت نیست بلکه‌بخیال‌عذر وبداندیشی بدین‌جانب توجه می‌نماید بنابرآن خاقان منصور امیرمبارز-الدینمحمد ولی‌بیك وامیر عمر بیك وامیربابا علی‌را بادوهزار سواربا‌ستقبال شاهزاده روانه گردانید وبایشان‌گفت که‌اگر فرصت یابید اورا بی‌اختیار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رسانید وچون امرابمشهد مقدسه رسیدند محمدحسین میرزانیزدر آنمنزل‌متبرکه نزول اجلال فرمود واز بعضی ازمردم شنود که‌امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم نایرهٔ غضبش اشتعال یافته بنیت دست برد پای در رکاب آورد وامیر محمدولی‌بیك ورفقادر چهارباغ مشهد ومدرسهٔ امیر سیدی خودرا مضبوط ساخته شاهزاده را استیلا بر ایشان تیسیر نپذیرفت واز رسیدن کمك اندیشیده راه‌ولایت جرجان پیش‌گرفت چون این‌خبر معروض خاقان والا گهر شدحکم همایون نفاذ یافت که‌امرا باآندوهزار سوار عازم استرآباد گشته بابوالمنصور مظفرحسین گورکان بپیوندند و در ملازمت شاهزاده بسر محمد حسین میرزا رونـد وایشان بر حسب فرمان بتقدیم رسانیده میرزا مظفر حسین باستظهار آن‌لشکرجرارمقابله‌ومقاتله برادررا که‌در حدود آن ولایت خرابی می کرد پیش نهاد همت‌ساخت وازاسترآباد بیرون‌رفت بعداز تقارب‌فریقین وقبل از اشتعال‌نایرهٔ جنك‌وشین محمدحسین میرزا ویران شد وبمیان ترکمانان کنار آب اترك‌رفت ومظفر حسینمیرزا مظفرو منصور باسترآبادمراجعت فرموده امیرمحمد ولی‌بیك وامیرعمر بیك وامیر باباعلی رامشمول انعام واحسان اجازت انصراف داد وبتمهید بساط عیش‌وانبساط پرداخته ابواب عدل وانصاف برگشاد

ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد کرمانی بپایه سریر حضرت خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملك واولاد او بغضب آن‌بانی مبانی جهانبانی

در ضمن‌احوال سابقه سمت اندراج یافته وپرتو اشارت‌بر تبیین این حکایت تافته

که خواجه افضل الدین محمد در شهور سنهٔ اثنی و تسعین و ثمانمائه از قشلاق مرو باستراباد شتافت واز آنجا بآذربایجان رفته بامارت قافلهٔ حجاز سرافراز شد چون از آن سفر مبارك مراجعت نمود چند سال بفراغ بال در ولایت عراق و آذربایجان اقامت فرمود شنود که خاقان منصور گاهی اورا یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش بتقدیم میرساند وامیر نظام الدین علیشیر از اشتیاق ملاقات شریفش در غایت حزن اوقات میگذراند و خاطر آنجناب مایل بوطن مألوف گشته بمصحف مجید تفاول نمود و در سطر اول از صفحهٔ این آیت بر آمد که (واذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین) لاجرم عزم جزم کرده روی براه خراسان آورد و حال آنکه در آنزمان چنانچه مرقوم قلم لطایف رقم گشت اختیار واعتبار خواجه نظام الملك واولاد واقربای او در بارگاه خاقان عالیجاه درجهٔ کمال داشت ونقش هر مهم که بیش نهاد همت میساخت بقلم توفیق برلوح مراد مینگاشت وخواجه افضل الدین محمد باوجود استیلاء اعدا اعتقاد بر عنایت ایزد تبارك و تعالی کرده درغایت سرعت طی مسافت مینمود تا در اواسط ماه رمضان سنهٔ ثلث و تسعمائه بیك ناگاه صباحی بباغ جهان آرا در آمد ارکان دولت واعیان حضرت چون اورا دیدند انگشت تعجب بدندان تحیر گزیدند وخاقان صافی ضمیر ازوصول وزیر صایب تدبیر بپایهٔ سریر خلافت مصیر بغایت مبتهج ومسرور گشت زیرا که بواسطه سعی خواجه نظام الملك درقتل محمد مؤمن میرزا از وی کدورتی تمام در خاطر داشت وهمدر آن ایام اعلام نصرت اعلام عازم ییلاق باباخاکی شده سایهٔ اقبال برتخت سفر انداخت و در آن منزل تربیت خواجه افضل درضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشور گیر قرار یافته در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان باخذ و قید خواجه عماد الاسلام که خال رخسار حال اولاد خواجه نظام الملك بود ومدت بیست سال بامر وزارت خاقانی قیام مینمود سمت نفاذ پذیرفت واین اول فتوری بود که در سرکار خواجه نظام الملك اتفاق افتاد وچون النك باباخاکی ازفروصول آن مهر سپهر شرفناکی ع غیرت کارگاه گردون شد دراوایل شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشیده بعد از چند سال در امور ملك ومال دخل فرمود بعضی ازارکان دولت واعیان حضرت ودیوانیان وعمال ایشان که ازخواجه نظام الملك رنجیده بودند در مخالفتش با خواجه افضل موافقت نمودند وخواجه درمقام تفتیش وتفحص معایب امین الدوله واتباعش درآمده هرروز امری که متضمن تصرف یاتقصیر ایشان بوداز پس پردهٔ اختفا ظهور مینمود و کیفیت آن بصریح و کنایت بعرض رسیده موجب مزید سوء مزاج پادشاه میگردید وخاقان منصور چون چندروز درمنزل باباخاکی بسر برد روی توجه بجانب النك نشین آورد ودر آن موضع بمسامع جاه وجلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیك ولد امیر ذوالنون ارغون سپاهی افزون از چند و چون مجتمع ساخته ورایت نهضت بطرف معسکر همایون برافراخته بنابر آن حسب الحکم فریدون حسین میرزا وامیر عبداللطیف بخشی وخواجه عمید الملك باجمعی کثیر از سپاه نصرت آثار روی بقصبهٔ اسفرار آوردند ومقارن آن

حال بعضی دیگر از معایب خواجه نظام‌الملك واولاد واتباع او برضمیر انور همایون واضح گشته حضرت خاقانی درباب مهم ایشان باامیر علیشیر طریق مشورت مسلوکداشت ع وای بر حال کسی کش غم کند غمخوارکی وخاطر بر مصادره ومؤاخذه آنجماعت قرار یافته مسرعی همعنان برق وباد نزد امیر عبداللطیف شتافت ونشان رسانید کـه در فلان روز خواجه عمیدالملك رامقید ساخته مصحوب معتمدان هوشمند باردوی همایـون ارسال نماید ومقرب حضرت سلطانی اجازت یافته بهراة رفت ودرصباح روز معهود حاکم شهر میرزا سلطان احمد را گفت که خواجه کمال الدین حسین وخواجه عبدالعزیز وقایع نویس را که خواهرزادهٔ خواجه نظام الملك بود واولاد نظام الدین کرد که ایضاً درسلك اقربای خواجه انتظام داشتند ودرهراة بودند گرفته بند کند و در اواسط شوال در یکـروز مشارالیهم درهراة وخواجه عمیدالملك دراسفرار خواجه نظام الملك ونظام الدین کرد درالنك نشین مقید گشتند وخواجه افضل الدین محمد درمقام تحقیق جهات و متملکات آن طبقه شده چندان زروجوهر و کتب شریفه واقمشه نفیسه واسپان راهوار واشتران بار بردار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و گلیمها وزیلوچهاء ابریشمین واجناس مصروروم وفرنك وچین از ایشان بحصول پیوست که شرح آن بتحریر بنان وتقریر خامهٔ دوزبان میسر پذیر نیست وتمامی آن جماعت درقلعه اختیار الدین مقید و محبوس شده بعد ازچند روز خواجه کمال الدین حسین وخواجه عمیدالملك شبی ازحصار فرار نمودند وروز دیگر عسسان پی بمقر ایشان برده نوبت دیگر آن دودری اوج وزارت را دریك برج مانند گوهر در درج محبوس ساختند وچون کیفیت گریختن و گرفتن ایشان بعرض خاقان زمن رسید آتش غضب قیامت لهب سر بفلك اسیر کشید وحکم لازم الامتثال از موقف جلال درباب سیاست ایشان باسم سلطان احمد میرزا وامیر عبدالخالق که او نیز درشهر بود صدور یافت جناب سلطنت پناهی وخدمت امارت دستگاهی در روز وصول نشان که داخل ایـام اوسط ذیقعدهٔ سنهٔ مذکوره بود سواره بردرقلعه ایستاده جلادی ببالا فرستادند تا نخست خواجه کمال الدین حسین وخواجه عمیدالملك را در نظر پدر گردن زد آنگاه خواجه نظام الملك را بدر قلعه آورده پوست کندند وهم درآنروز خواجه عمادالاسلام وخواجه عبدالعزیز ونظام الدین کرد وخواجه محمود شاه فراهی که نسبت ببدیع الزمان میرزا طریقهٔ دولت خواهی بظهور رسانیده بودند بغضب حضرت پادشاهی مخصوص گردیدند **نظم** بـود ایوان قرب شاه والا ✿ بر آن ایوان مرو بسیار بالا ✿ که ترسم چون از آن ایوان در افتی ✿ زهره افتادهٔ محکم ترافتی اما خواجه افضل الدین محمد بعد از دفع معاندان دراندك زمانی اموال بسیار کفایت کرده در ازدیاد معموری خزانهٔ عامره کوشید و عنایت خاقانی شامل حال خجسته مآلش گشته منصب اشراف وزرا تعلق بوی گرفت وچون روزی چند بین الامراء والوزرا مهر زده بیشتر از شرایط نیکو خدمتی بجای آورد وبرطبق کلمهٔ کریمه (لئن شکرتم لازیدنکم) یکمرتبه دیگر ترقی نمود منصب امارت دیوان اعلی بدانجناب تفویض یافت ودرسلك امراء عظام ونوئینیان لازم الاحترام منتظم شده من

حیث الاستقلال متصدی سرانجام امورملك ومال گشت وپای بر مسند رفعت وحشمت نهاده رایت‌قدرمنزلتش‌از ایوان کیوان در گذشت منشیان درگاه عالم‌پناه‌وطغرانویسان بارگاه فلك‌اشتباه درمناشیر مطالعه آنجناب رابابن عبارات سرافراز می‌ساختند که ناظم اعاظم‌قواعدالسلطنت والخلافه‌معتمد الملك صلاح‌اندیش‌خواجه‌افضل‌الدین محمدوفاکیش وخواجه افضل‌الدین محمددر اوایل ایام اعتبار واقتدار روزی چند باامیر مبارزالدین محمد ولی‌بیك که درآن ایام از اکثر امراء تقرب بیشتر داشت در طریق موافقت و اتحاد سلوك نمود وآخرالامر بسبب فساداهل خباثت‌میان ایشان مخالفت‌ومنازعت‌دست داد وخواجه افضل‌جناب امارت مآب رابی‌اختیار وبی اعتبار ساخت وسایر امرا وارکان دولت درمتابعت آنخواجه وافرشوکت راسخ دم وثابت قدم بودندوبی استصواب رأی صوابنمایش درهیچ مهمی‌از کلی و جزوی شروع نمی‌نمودند وزراء عظام عتبهٔ علیه‌اش رامرجع وملاذ خود میدانستند وهرروز کمرملازمتش برمیان بسته‌در مقام فرمانبرداری می‌نشستند وخواجه افضل‌الدین محمد ازصبح تاشام درباغ جهان‌آرا مقام‌فرموده‌بانتظام مهام انام پرداختی والحق قضایا ومدعیات خواص وعوام را بمقتضای نصفت وعدالت بکفایت مقرون ساختی ودرهفته دوشب درباغ‌جهان آرانوقف کرده درآن لیالی با علما وفضلا ومتوالی‌صحبت داشتند وبساط انبساط گسترده‌تخم مهرومحبت در فضای دل همگنان کاشتی باشاعه خیرات وساختن عمارات بغایت مایل وراغب بوددر ایام اختیار بقاع خیرمانند مسجد جامع ومدرسه‌و خانقاه وحمام‌بنا فرمود لاجرم عنایت‌سبحانی‌اشعهٔ شمسهٔ قصر اقبالش رامانند نورآفتاب باوج ظهور رساند واسم شریفش درنیکوئی بر کتابهٔ مبانی روزگار باقی وپایدارماند **بیت** در خیر کوش زآنکه‌بر اوراق‌روزگار✿ باقی بذکر خیر بودنام آدمی

ذکر جنك النك نشین وظفریافتن خاقان اورنك نشین

وبر ضمایردانش مآثر از کیا ظاهر وهویدا خواهد بود که چون سابقهٔ عنایت ازلی تیراقبال دولتمندی‌را ازمطلع فتح‌وفیروزی طالع گرداند تراکم غمام حوادث حجاب انوار چهرهٔمطلوب اونشود وهرگاه‌رابطهٔ ارادت لم یزلی ماهچهٔ رایت صاحب سعادتی راباوج نصرت وبهروزی رساند تزاحم غبار نوائب نقاب اشعه صورت‌مقصودش نگردد وبهنگام هجوم خصوم برطبق مفهوم(وایدناهم‌بجنود لم‌تروها) ازعساکر ظفر مآثر عالم غیب‌مددیابد ودر ایام ازدحام اعادی بروفق منطوق(والله‌یؤید بنصره‌من‌یشاء) آفتاب عاطفت ابزدی ازافق تأیید ابدی بروجنات روزگارش تابد**نظم** زلطف ازل هر که یابدسپر✿زسهم حوادث نه‌بیندضرر✿بیابدزفضل آلهی مدد✿ نیندیشد ازلشکر بیعدد بوقت ضرورت‌زاوج‌سپهر ✿ رسدبهر امداد اوماه ومهر✿چونی بردمد اززمین نیزه‌وار✿ به بندد‌بخدمت کمربنده وار حکایتی که خامهٔ مشکین‌شمامه به‌تبیین آن‌زبان میگشاید

نظیر این تقریراست وظفر یافتن خاقان صف شکن درالنك نشین بر بدیع الزمان میرزا
شبیه این تحریر کیفیت حال برسبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاقان منصور بسا
معدودی از سپاه ظفر قرین درالنك نشین بدولت و اقبال نشسته بود وبمصادرهٔ
خواجه نظام الملك و اولاد و اقربا و اطباع او مشغولی می فرمود خبر تفرق و
پریشانی عساکر نصرت مآثر بسمع سلطان بدیع الزمان میرزاو شجاع بیك ولدامیر
ذوالنون ارغون که درولایت گرمسیر اقامت داشتند رسید فرصت غنیمت شمرده خواطر بران
قرار دادند که با سه چهار هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بجانب اردوی همایون ایلغار
نمایند وبیکناگاه خودرا بمعسکر ظفر اثر رسانیده بدست جلادت ومردانگی ابواب فتح
وفیروزی بگشایند وباین عزیمت بربادپای قمر مسیر نشسته وماننند فلك الافلاك ساعتی از
سیر نیاسوده درعرض پنج شش روز بنواحی سبزوار رسیدند وفریدون حسین میرزا وامراء
ایلغار خودرا درقلعه مضبوط گردانیده مسرعی بدرگاه عالم پناه روانه ساختند و کیفیت
حادثه عرضه داشت نمودند چاشتگاه جمعه بیست چهارم شوال این خبر بالنك نشین رسیده بنا بر
قلت سپاه مقربان بارگاه خاقان عالیجاه دربحر اندیشه واضطراب افتادند اما آنحضرت
برکمال کرم یزدانی که همواره شامل حالش بود اعتماد فرموده مسرعان همعنان برق وباد
بدارالسلطنه هراة ارسال نمود که جناب مقرب حضرت سلطانی بنفس نفیس سوار شده در
گرد محلات درون وبیرون شهر برآمده ازعساکر نصرت مآثر هر کس آنجا باشد باردو
فرستد و امیر نظام الدین علیشیر بعداز اداء نمازجمعه بموجب فرموده عمل نموده درآخر
همانروز بحسب اتفاق امیر مبارزالدین محمد ولی بیك وامیر عمر بیك وامیر باباعلی از
جانب استرآباد رسیدند وبموجب اشارت آنحضرت متوجه اردو گردیدند اماقبل ازوصول
ایشان قراولان سپاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا بمحاصرهٔ
قلعه اسفرار التفات نکرده واز رباط آذر شکن و امیر داوود گذشته بسرعت برق و
باد طی مسافت می نماید لاجرم اضطراب نواب کامیاب روی در ازدیاد نهاد وفی الواقع
میرزا بدیع الزمان اگر بهمان طریق رانده آنشب بمعسکر پدر می رسید مهم آنحضرت
را بی ارتکاب تعب بفیصل می رسانید اما تایید نیافت و در سر کوچه اسفرار مانند بخت
خویش بخواب رفت علی الصباح که انوار جنود فتح وفیروزی از اطراف و جوانب خاقان
سپهر نشین هجوم کردند ومواکب کواکب درفروغ اشعهٔ لواء بیضا آفتاب بیتاب شده
روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا وشجاع بیك باسپاهی یکدل ومبارزان
جوشن کسل **بیت** سپاهی همه یکدل و جنگجوی ✿ چو دیوان بوقت غضب تندخوی تیغ
جلادت وپهلوانی آخته ورایت شجاعت وگیتی ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی گشتند
وآنحضرت بتایید ربانی وامداد سعود آسمانی واثق بوده چون جمشید خورشید بسر تخت
روان برآمد **بیت** سلیمان صفت برصبا زین نهاد ✿ برآمد بتخت سلیمان چوباد وعنان
یکران همت بصوب تعبیهٔ سپاه انعطاف داد ومانند کوه راسخ در میدان مقابله و مقاتلهٔ
بایستاد بندگان دولتخواه ومقربان بارگاه فلك اشتباه دراین تامل وتفکر که آیاقوت

طالع همایون چه‌شعبده انگیزد که‌خار آن اندیشه از شاهراه اقبال برخیزد و باری‌عنایت‌ملک معبود کدام کوکب مسعود از اوج مقصود طالع گرداند که تیرگی غبار آن‌دغدغه‌را بروشنی فراغترساند درین حین نیر سعادت‌مآثر غیبی‌ازمطلع مرحمت لاریبی طلوع نموده عسکر ظفراثر منور گشت وماهچهٔ رایت فیروزی آیت کوکب سعد سلطنت بر مفارق منتظران موکب سپهر مراتب پرتو انداخته طنطنهٔ کوس‌بشارت ازایوان کیوان در گذشت تبیین این‌مقال آنکه سلطان مسعود میرزا که‌بواسطهٔ‌عصیان امیر خسروشاه از ولایت حصار شادمان روی امید بدرگاه سلاطین‌پناه‌آورده بود در آن‌صباح که‌خاقان منصور بآراستن لشگر دشمن‌شکن مشغولی‌می‌نمود باپانصد نفراز هژبران‌بیشهٔ‌مصاف ع همه‌سنگ‌فرسای آهن‌شکاف بیکناگاه باردوی همایون رسیده بیمن‌مقدم آن شاهزاده مظفر لواشاه و سپاه بطلوع اختر نصرت وظفرواثق گشته خاطرهمگنان مطمئن گردید وهمان لحظه امیر مبارزالدین محمد ولی بیک وامیر عمر بیک وامیر باباعلی ازاسترآباد و فریدون حسین میرزا وامیر عبداللطیف بخشی وسایر امراء ایلغار از طرف سبزوار بمعسکر فیروزی مآثر رسیدند ومتشمر جنگ وپیکار گشته صف‌کارزار مرتب گردانیدند **نظم** چو آن‌زیبندهٔ دیهیم واورنگ ✿ بمیدان دلیران کرد آهنگ زهرجانب‌سپاهی دررسیدند ✿ به قصد دشمنان صف‌برکشیدند بلی‌هرکه جنود بخت سرمد ✿ کندامداد سلطان موید هزاران عقده گرافتد بکارش ✿ بآسانی گشاید کردگارش واز آن‌جانب چون بدیع-الزمان میرزا وشجاع‌بیک بنواحی النگ‌نشین رسیدند بخلاف متصور اردوی همایون را ازپیاده وسوار بسیار مشحون دیدند درغایت دهشت و حیرت دست اضطرار باستعمال آلت کارزار بردند وصدای‌نفیر وسورن‌درخم طاق نیلگون گردون افکنده حمله کردند وبهادران لشگر نصرت‌نشان باقدام مدافعت وممانعت پیش رفته آتش پیکار بنوعی بر افروخت که دل‌بهرام خنجرگذار بر کشتگان معرکه بسوخت چشمهٔ نوربخش آفتاب از غبار سم بادپایان تیره‌شده وچشمهای‌کواکب ثواقب‌ازشعلهٔ تیغ وسنان پهلوانان خیره گشت **نظم** زجوشن سواران درآن ناحیت ✿ گذرگاه شدتنگ برعافیت زخون‌دلیران گلگونعذار ✿ النگ‌نشین گشت چون لاله‌زار بگوش جوانان پولاد ترک ✿ زبان سنان گفت پیغام مرگ وهنوز نصفی ازروز نگذشته بود که سپاه خاقان عالی‌جاه غالب گشته آثار انکسار برصفحات احوال لشگر زمین داوروقندهارظهور نمود و بدیع‌الزمان‌میرزا ازمقاتله عاجز شده ازراه برسین بطرف جبال‌غور توجه فرمود و فوجی از امرا و لشگریان خاقان مظفر لوا بتکامشی شاهزاده عنان عزیمت انعطاف داد و تیغ خونریز بدست گرفته دربی مواکب اوفتادند از جمله امیرعمر بیک بدانحضرت نزدیک رسید و هرچند ملازمان رکاب‌سعادت ایاب‌بازگشته بروحمله می کردند بازنمی گردید عاقبت‌شیر بیشهٔ پیکار امیر یوسف اسفندیار نیزهٔ که دردست سلطان بدیع‌الزمان میرزا بود ستانده بی‌از آنکه روی‌بطرف خصم آردچنان بر دهن‌امیرعمر بیک‌زد که‌چند دندانش شکسته

ازپشت زین سرنگون شد وشاهزاده ازشر اوایمن گشته درضمان سلامت بیرون رفت و همچنین گداعلی میرآخور ازمردم مغول عانجی خود را بشجاع‌بیك رسانید وآن نهنك دریای شجاعت ازقرب وصول دشمن آگاه شده عنان تکاور منعطف ساخت وشمشیری‌بر رویش‌زد که‌دیگر مجال جدال نیافت واین‌واقعه درشب بیست وپنجم شعبان روی نمود وخاقان‌منصورلوازم حمدپادشاه عطابخش بجای آورده نذروصدقات بمستحقان‌رسانید. جلدوی فتح‌بنام‌نامی‌سلطانمسعود میرزارقم‌فرمود اکنون‌سیاق‌چنان‌اقتضا کرد که‌مجملی‌از حالات ولایات ماوراءالنهر درحیز بیان آید وخامهٔ دوزبان‌صحایف این اوراق را بذکر وفاق و خلاف اولاد والا نژاد میرزا سلطانمحمود بیاراید و من الله مکون‌الکـون العصمة والـعون.

ذکر شمه‌ای از اولاد امجاد میرزا سلطان محمود و بیان وقایعی که بسبب امراء ترخانی روی نمود

چون فارس‌مضمار تفاخر غیاث‌السلطنه والدین میرزا بایسنقر چندگاه دربخاراو سمرقند پادشاه بود بـدولت و اقبال روزگار گذرانید وبتشیید قواعد عدالت و رعیت پروری پرداخت اطراف آنمملکت رامضبوط ومعمور گردانید ناگاه‌چشم بدروزگاردر کارآمده سرپنجهٔ زمانه‌غدار ابواب تفرقه برروی روزگار آن‌شاهزادهٔ کام‌کار برگشاد وامراء ترخانی کمر مخالفت آنبانی مبانی جهانبانی برمیان بسته انواع پریشانی‌دست داد کلك بدیع‌مثال در تفصیل این‌اجمال‌وتبیین این احوال برینمنوال شروع می نماید که‌بایسنقر میرزا در ایام فرمانفرمائی امراء حصار ونـوکران قدیمی خودرا بیشتر از دیگران منظور نظرعنایت ومرحمت می‌گردانید ونسبت باترخانیان وسایر سمرقندیان بدستور ایشان رعایت ومکرمت بتقدیم نمی‌رسانید واینمعنی بر ضمایر امراء ترخـانی گران آمده والی بخارا درویشمحمد ترخان که بمزید جاه‌وجلال از اقران وامثال‌امتیاز و استثناء داشت خاطربـر سلطنت سلطانعلی میرزا قرار داد و آنحضرت را ازقریش بسمرقندطلبیده بباغ‌نو که موضع جلوس بایسنقر میرزابودبرده ملازمان آستان‌بایسنقری رامتفرق ساخت وهردو شاهزاده‌را بارك سمرقند درآورد ومکنون ضمیر عذر پذیرش آنکه چون‌خورشید عـالم‌تاب بنهانخانه‌مغرب شتابد ولباس نورانی روزبکسوت‌ظلمانی شب تبدیل یابد میرزا بایسنقررا درگوکه‌سرا مقیدسازد و میرزا سلطانعلی‌را برسریر سرافرازی نشاند ولواء اقتدار برافرازد وبایسنقر میرزابرحقیقت حال اطلاع یافته بـه بهانهٔ تجدید وضواز مجلس بر خواست ودرخانه که‌در شرقی شمالی بستان سرابود در آمد بحسب اتفاق آنخانه دری داشت بطرف بیرون که آنراتیغه کشیده بودندوبایسنقر میرزا آنتیغه را انداخته بامحمدعلی قوچین وحسن شربت‌دار که درخدمتش بودند طریق فرار پیش گرفت وبکنار خندق رفته وازخندق جسته بخانه حضرت هدایت انتما خواجه

کاکه‌در خواجه کفشگر بودرفت وهمانلحظه جمعی از ترخانیان که بردر آن خانه‌ایستاده بودند فرار میرزا بایسنقررا دانسته بروزدیگر بهیئت اجتماعی متوجه عتبه کعبه مرتبه خواجه‌کا گشتند وشاهزاده‌را طلبیدند خدام ذوی‌الاحترام آنخواجهٔ عالیمقام بآمدن‌میرزا بایسنقر بآن‌جا معترف نگردیدند وترخانیان ادب نگاهداشته مراجعت نمودند ومیرزا سلطانعلی‌رابر تخت شاهی نشانده درتمشیت آن‌مهم متحیرومتفکر بودندبعد از دوسه روز هدایت‌پناه افتخارالاکابر والاعاظم خواجه ابوالمکارم که‌همه‌کس تعظیم و حرمت آن جناب بجای‌میآودو آن‌جناب‌را از اولادصاحب‌هدایه‌می شماردوباعنجد ملاذاعیان‌واشراف ماوراء النهر بودومنصب‌شیخ الاسلامی آنمملکت‌تعلق بدان خاندان عالی شان می‌داشت بموافقت امیر احمدحاجی و بعضی دیگر از شجعان سپاهی و جمعی کثیر از سالکان مسالک دولت خواهی جهة مخالفت میرزا سلطانعلی و ترخانیان بجانب قلعه توجه نمودند واکثر عوام‌سمرقند هجوم کرده میرزا بایسنقررا ازخانه‌خواجه کا بیرون آورده درمخالفت اهل‌خلاف‌موافق بودند بنابر آن‌ترخانیان ازمحافظت قلعه عاجز گشته محمد مزیدترخان ازراه دروازه‌چهار راهه متوجه بخاراشد وسلطان‌علی‌میرزا ودرویش محمد ترخان اسیرسرپنجه تقدیر گشتند ودروقتی که‌بایسنقر میرزا خانهٔ امیراحمدحاجی‌رابعز وجود فایزالجود زیب و زینت‌بخشیده بود درویش محمد ترخان را پیش آوردند عرق خجالت‌بر جبینش نشسته وازغایت دهشت لب از گفت‌وگوی فروبسته میرزا بایسنقر ازو یکدوسخن پرسید وجواب مطابق‌صواب نشنید آنگاه فرمان واجب‌الاذعان‌بقتلش نافذ گشت وهمان‌ساعت دست سیاست بساط حیاتش درنوشت وچون نوبت بتأدیب سلطان علی میرزا رسید حکم‌شدکه جهان بین شاهزاده رامیل کشند وفرمان بران آنحضرت رااز کوکه سرابیرون آورده‌شخصی که‌مباشر آن امربود به‌اختیار بروجهی میل‌آتشین را بدیده آن‌قرةالعین سلطنت در آورد که آسیبی بقوت باصرهٔ اونرسید وسلطانعلی میرزا از اظهار آنحالت ساکت بودودر خانه حضرت ولایت انتما خواجه قطب‌الدین یحیی منزل گزید وبعد از دوسه روز باستصواب آنجناب بصوب بخارا گریخت و بدین سبب میان‌مخادیم عظام زبدة الاولیا خواجه‌کاوخواجه یحیی‌رشته لوازم‌اخوت بگسیخت زیرا که‌خواجه‌کا درمقام انتظام‌مهام بایسنقر میرزابود وخواجه یحیی‌سلطان علی میرزا تقویت وتربیت میفرمود **القصه** بعداز رفتن سلطان علی میرزا ببلدهٔ بخارا بایسنقر میرزالشگر بدانصوب کشیدومیرزا سلطان علی‌نیز سپاه‌بخارا وحدود آنرا فراهم آورده‌باتفاق امراء ترخانی متوجه میدان‌قتال گردید چون تلاقی فریقین روی نمود دست قضا ابواب جنك وشین بر گشود سلطان میرزا بدیدن پیکر فتح وظفر امیدوار گشته بایسنقرمیرزا بصوب سمرقند گریخت‌وامیر احمد باببسیاری ازسمرقندیان گرفتار گردیدند وبخاریان اکثر گرفتاران‌را معروض‌تیغ سیاست گردانیدند بعدازآن سلطانعلی‌میرزا کمند همت بلندبر کنگره تسخیر سمرقند افکنده ازعقب برادر توجه

نمود وازجانب حصار سلطان‌مسعود میرزا نیز بهوس فتح آن‌بلدهٔ فاخره نهضت کرده درشهر سبز نزول فرمود ودرشوال سال مذکوره در قصبهٔ اندجان کیفیت اینوقایع بعرض حضرت پادشاه عالیجاه ظهیرالدین محمد بابرمیرزا رسید آنحضرت نیز بداعیهٔ گرفتن دارالملك آباواجداد پای مبارك دررکاب ظفر انتساب آورد ومقرون بدولت‌و اقبال طی منازل نمود وحدود آن شهر میمنت بهررا مضرب سرادقات ابهت گردانید برضمیر هوشمندان سخندان پوشیده وپنهان نخواهد بود که مناسب چنانست که دربن مقام خامهٔ عنبربن فام نخست ازشمامهٔ مبادی احوال پادشاه ستوده خصال ظهیرالدین محمد بابر میرزا مشام جهانیان را معطـر گرداند آنگـاه تتمه حالات اولاد میرزا سلطانمحمود رابمسامع‌مستخبران‌وقایع‌رساندمن‌الله‌الاعانته‌والتوفیق

گفتاردربیان مجملی ازواردات احوال‌پادشاه سعادتمند ازوقت‌ولادت تازمان نهضت بصوب بلدهٔ سمرقند

در ششم شهر محرم الحرام سنه ۸۸۸ که اطراف مملکت فرغانه بیمن معدلت پادشاه فرزانه عمرشیخ گورکان غیرت افزای‌ریاض رضوان بود دری نوربخش درعقد سلطنت ونامداری افزود و دری خورشید درخش ازافق خلافت وکامکاری طلوع نمود بلکه آفتابی ازسپهر صاحبقرانی بروجنات احوال طبقات انسانی تافت که دیدهٔ امید صاعدان مصاعدکشورستانی را روشن ساخت و کامیابی از کتم عدم بسرابستان وجود قدم نهاد که سایه لطف وکرم برمفارق‌طوایف بنی‌آدم انداخت **نظم** بفیض کردگار لایزالی✿دری افزود درعقد لالی‌پدیدآمدعجب‌فرخنده فالی✿جمالش‌آفتاب بیزوالی ✿ وجودش نور بخش چشم امید ✿ ظهورش برحسب اقبال جاوید یعنی میرزا عمرشیخ‌بن میرزاسلطان ابوسعیدبن میرزا سلطانمحمد بن‌میرزا میرانشاه بن‌صاحبقران گیتی‌ستان امیرتیمور گورکان راحضرت واهب‌العطایا از تعلق‌نگار خانم بنت یونس خـان پسری کرامت فرمودکه‌هم ازاوایل ایام صبی‌انوار دولت‌واقبال ازجمال حالش میدرخشید و هم ازمبادی‌اوان نشوونما آثارشوکت واستقلال ازجبین فرخنده فالش‌لایح می‌گردید ضیاء بشرهٔ مهرتنویرش مانند تباشیرصبح صادق خبرمیداد کـه عنقریب آفتاب دولت وکشورستانی ازمشرق امیداین خلاصهٔ‌دودمان صاحبقرانی بـر صفحات روزگار فـرق انسانی خواهدتافت وصفاء چهرهٔ‌خورشید تأثیرش بسان‌لوامع ستارهٔ‌سحری مشعر بـود باین‌معنی که‌بزودی شب‌ظلمانی مظلومان عالم‌ازفروغ این‌نقاوهٔ‌اعیان‌خلافت وجهان‌بانی بروز بهجت وشادمانی تبدیل خواهد یافت **نظم** بلی بیسخن صبح گیتی فروز ✿ بود مخبر ازروشنائی روز-شود ظاهر ازنور اقبال‌مهر ✿ که‌سازد منور تمام‌سپهر. و چون بنابر تنسیم‌نسیم عنایت الهی غنچه ریاض پادشاهـی در گلشن امید میـرزا عمر شیخ گورکان بشکفت و مبشر اقبال خبر بهجت اثر تولد آن‌پسر عالـی گهر را در گوش

جانش گفت در غایت مسرت و سرور بتهیهٔ اسباب جشن و سور فرمان فرمود و چندروز بساط نشاط مبسوطداشته اقداح بادهٔ خوشگوار از کف ساقیان لاله عذارتجرع نمود ونام ولقب آن فرزند دلبند برظهیرالدین محمد بابرقرار گرفت وچندقابلهٔ زهره جبین جهة ارضاع وتعهد آن مولود سعادت قرین تعیین پذیرفت وشاه‌زاده درمهد عزت و مهربانی وحجرعطوفت وکامرانی پرورش مییافت تابمبادی سن رشدوتمیز رسید آنگاه بایالت خطه اندجان منصوب گشته بدان سرزمین خرامید وچندسال در اندجان اوقات سعادت نشان آن شاه‌زادهٔ عالیشأن درعین خرمی وشادمانی مقرون بحصول انواع آمال وآمانی گذران بودودروقتی که دوازده مرحله ازمراحل زندگانی طی نمود خبر حادثه شامله ومصیبت کامله میرزا عمرشیخ رااستماع فرمودآنگاه امرا وارکان دولت و اکابر واعیان ولایت آنحضرت رابپادشاهی برداشتند وسرعبودیت برخط فرمان واجب الاذعانش نهاده اعلام خدمتکاری بر افراشتند وبنا برآنکه درآن ایام بروجهی که سابقاً مسطور گشت سلطان محمود خان وسلطان احمد میرزا ازدوطرف متوجه تسخیر مملکت فرغانه بودند واعلام خلاف ونزاع ارتفاع داده در فتح قلاع آن بقاع بقدرمقدور سعی واهتمام مینمودند امیر شیرم طغائی آن‌دری اوج کشورگشائی را سوار ساخته قصد کرد که آنحضرت رابدامنهٔ جبال اوزکند بردتااگر حکام ولایات طریق بیوفائی مسلوک داشته شعار هواداری میرزا سلطان احمدظاهر سازند ورقم نسیان برحقوق تربیت میرزاعمر شیخ گورکان کشیده لواء مخالفت برافرازند حضرت پادشاهی در پناه جند حمایت حضرت الهی از مضرت سالکان مسالك تباهی محروس ماند وخواجه مولانا قاضی که نسبش ازطرف پدر بشیخ برهان‌الدین قلیج می‌پیوندد واز جانب مادر بسلطان او نیك ماضی متصل میگردد وازسوابق ایام‌اکابر آنخاندان دراندجان شیخ الاسلام میبوده‌اند واشرف واعیان درفیصل قضایا بدیشان رجوع کرده بسر انجام مهام فرق انام قیام مینموده‌اند ازداعیه امیر شیرم وقوف یافته خواجه‌محمد خیاط راکه انامل عنایت عمر شیخ‌میرزا بدوختن کسوت تربیت اوپرداخته بود بملازمت حضرت پادشاهی وامیرشیرم طغائی فرستادوازامضاء آن‌عزیمت منع نمودوسخن خواجه‌مولانا بسمع رضا اصغا یافته موکب عالی‌از عیدگاه مراجعت‌فرمود وحصاراندجان‌ازیمن قدوم آن پادشاه عالیشان رشك ریاض‌جنان شده‌امرا واعیان بضبط برج وباره‌واستحکام فصیل‌ودروازه پرداختند ومقارن آنحال‌حسن یعقوب وامیر قاسم‌قوچین وبعضی دیگر از امرا که برسم ایلغار بجانب مرغینان رفته بودندباندجان‌باز آمده‌دردولتخواهی حضرت‌پادشاهی کمال‌اخلاص ظاهرساختند وسلطان احمدمیرزا بعداز تسخیر اواتیپه وخجند ومرغینان بچهارفرسخی اندجان شتافت وخیام‌اقامت برافراخت ودرمقام‌محاصره ثابت قدم بوده علم منازعت مرتفع ساخت درآن‌اثنا پادشاه سعادت انتمایکی ازارباب ولایت اندجان راکه‌موسوم وملقب‌به درویش کاو بود وبسبب سخن مخالفت آمیز که‌ازوی سر برزد قتل‌فرمود واین سیاست موجب توهم سایر اندجانیان گشته تمامی خواص وعوام آن بلده خواطر بر

محافظت شهروقلعه قرار دادند آنگاه پادشاه عالیجاه خواجه مولانا قاضی واوزون حسن خواجه رابرسم رسالت نزد میرزا سلطان احمدفرستاد ورعایت طریقه ادب نموده پیغام داد که‌چون بغایت ظاهر است که‌آنحضرت سمرقند را گذاشته در اندجان میل اقامت نخواهند فرمود لایق‌دولت چنان‌مینماید که‌حکومت اینولایت‌را باینجانب‌تفویض فرمایند وبسد دروب نفاق ومخالفت اشارت نموده ابواب وفاق‌ورافت برگشایند تااین مخلص که‌نواب کامیاب رابمثابهٔ فرزنداست مدت‌العمر برشارع مستقیم نوکری واطاعت بوده پیرامن خلاف ونزاع نگردد سلطان احمد میرزا که جبلت بی‌حیلتش بصفت مروت وانسانیت مفطور بوداز استماع‌این پیغام‌متاثر گشت‌وخیال صلح‌فرمود امامیسر نگردید ودر جواب‌سخنان‌سنجیده ایلچیان کلمات‌پریشان برزبان آوردو کوچ کرده درنزدیکی شهر منزل گزید در آن اثنا به‌محض مشیت ایزدسبحانه وتعالی‌صورتی چند روی نمود که وقوع آن‌مستلزم‌قوت دولت‌پادشاهی ومستوجب ضعف طالع میرزا سلطان‌احمدبود اول آنکه‌درزمانیکه سپاه سمرقنددر حینی که‌ازسیه آب که نزدیك باندجان واقعست میگذشت بواسطه ازدحام خواص وعوام‌اسب‌وشتر بسیاردر سیه‌آب افتاده روی‌بچراگاه عدم آورد ودیگر آنکه‌همدران ایام درمعسکرسمرقندیان وباء اسب وقوع یافته طویله طویله بارگیر لشگریان‌سقط شدودیگر آنکه یوماً فیوماً اخلاص و یکجهتی مردم اندجان از خرد وکلان نسبت بحضرت پادشاهی از بیشتر بیشتر میگشت و هر کس از ایشان اندك جراتی داشت پای در میدان محاربه و مدافعه سمرقندیان نهاده ازسر جان در میگذشت بنا بر آن سلطان احمد میرزا طالب مصالحه گشت و درویش محمد ترخان را که خال رخسار حالش بود از یکفرسخی اندجان جهة تمشیت آن‌مهم نامزد فرمود وامیر درویش محمدبعیدگاه شتافت و حضرت پادشاهی حسن یعقوب‌رابملاقات او امر نمود وآن‌دو امیر در موضع مذکوره یکدیگر رادیده سخنی‌چند درباب موافقت‌عم بزرگوار و برادرزادهٔ عالیمقدار مذکور گردیده هریك‌بجای خود مراجعت‌کردند وبعدازآن سلطان احمدمیرزا بصوب سمرقند بازگشت چنانچه نوشته شددر اثناء راه‌بسبب حلول اجل طبیعی در گذشت اما سلطانمحمودخان که‌از طرف دیگر متوجه تسخیر فرغانه بودبجانب اخسی شتافته خیال محاصره نمود و درآنوقت جهانگیر میرزا در قلعهٔ اخسی تشریف داشت واز امرا علی درویش و میرزا قلی کوکلتاش ومحمدباقر وشیخ‌عبدالله ایسلك‌آغا و ویس لاغری ومیرغیاث طغائی در ملازمت آن‌دری برج فرمانفرمائی بودندوبعد ازوصول سلطانمحمودخان بدان‌نزدیکی سیلاب‌رعب وهراس اساس‌ثبات امراو نوئینان رااندراس داده‌ازاخسی بکاسان که‌اولگاء ویس لاغری بود رفتند ودر آنزمان سلطان ناصر میرزا بمناسبت آنکه ویس‌اتکه او بود در آن حصار روزگار میگذرانید وخان از اینمعنی خبریافته بدانجانب شتافت و جماعت مذکوره باظهار اطاعت‌مبادرت نموده کاسان را بنواب کامیاب درگاه خاقان

سپردند ومیرغیاث طغائی حلقهٔ ملازمت آن آستان درگوش کشیده وبس لاغری درخدمت سلطان ناصرمیرزا باردوی سلطان احمد میرزا رفت وآنحضرت محمد مزید ترخان‌را بمحافظت شاه‌زاده امر نمود وسلطانمحمود خان بعد از تسخیر کاسان بظاهر اخسی خرامیده چندنوبت باشتعال نیران محاربت اشتغال نمود اما کارش ازپیش نرفت وبنابر عارضهٔ که دست داد راه ولایت خویش پیش گرفت ومقارن آنحال ابابکر کاشغری که داعیهٔ سروری‌داشت وسر نزدهیچ‌صاحب افسری فرودنمی‌آورد ودر کاشغر و ختن‌حکومت میکرد لشکر بحدود اورکند کشید و قلعهٔ طرح انداخته بتعذیب عباد و تخریب بلاد مشغول گردید وخواجه قاضی و اکثر امرا بدفع اومامور گشته ابابکر دانست که مرد میدان ایشان‌نیست وخواجه قاضی‌راواسطه گردانیده بانواع سخنان فریبنده سران‌سپاه رابمصالحه راضی ساخت و رایت مراجعت بصوب کاشغر برافراخت و چون خاطر عاطر پادشاهی از امثال این‌امور فراغت یافت متوجه تنسیق مهمات فرغانه گشته حکومت‌اند جان ومنصب سرانجام مهام ملکی ومالی‌را بحسن یعقوب داد وزمام ایالت ولایت اوش را درقبضهٔ اقتدار امیرقاسم قوچین نهاده بامارت اخسی و مرغینان اوزون‌حسن و علی دوست‌طغائی متعین شدند وبرین قیاس سایرامرا و آنچکیان بمناصب مناسب مفتخر و ومباهی گشتند در خلال‌این‌احوال سلطانمحمود میرزا که‌پس از فوت برادر بدارالملك سمرقند آمده بودودختر سلطان احمدمیرزا آق‌بیگم رادر سلك ازدواج سلطانمسعود میرزا کشیده مصحوب وعبدالقدوس مرجی واتاساچیق بنظرپادشاه عالی گوهرفرستاد وسخنان عطوفت‌آمیز مودت انگیز پیغام داد و چون میان اووحسن‌بن یعقوب قرابتی واقع بود عبدالقدوس خفیةحسن‌بن یعقوب رابلطف وعنایت سلطانمحمود میرزا امیدوار گردانید وازجاده دولتخواهی حضرت پادشاهی درگذرانید وپس ازمراجعت‌عبدالقدوس بپنج ششماه حسن اطوار مستحسن تغییر داده باظهار شعار کفران نعمت مبادرت نمود و قصد کرد که‌میرزاجهان گیررابسلطنت موسوم ساخته نواب‌کامیاب پادشاهی را ازاندجان بهر طرف که خواهد روانه گرداند بنابر آن خواجه قاضی وامیرقاسم قوچین و علی دوست‌طغائی‌و اوزون حسن وبعضی‌دیگرازمخلصان پادشاه زمن باستصواب ایسن‌دولت بیگم که جدهٔ آنحضرتست خواطر برآن قراردادند که‌حسن یعقوب را بی‌اختیار ساخته بهروجه که ممکن باشد دردفع شراو کوشند آنگاه در ملازمت پادشاه عالیجاه متوجه ارك که مسکن‌حسن‌بود گشتند وحسن درآنوقت بصحرا رفته‌بجانورپرانیدن اشتغال‌داشت ازکیفیت حادثه خبر یافته‌بصوب سمرقند روانه شد وچون بکندبادام رسید بخیال فاسدو اندیشهٔ فساد عنان عزیمت بطرف اخسی انعطاف داد وحضرت پادشاه از مراجعت او آگاه‌شده بعضی از امرا بافوجی ازعساکر مظفرلوا متوجه استیصال اوگشتند و زمرهٔ ازایشان برسم‌منقلای پیشتر روان‌شدندوحسن‌بر توجه مقدمهٔ سپاه صف‌شکن وقوف‌یافته نیمه‌شبی برسر ایشان تاخت‌ونوکران‌او آغازشبه کرده تیر یکی از ایشان برمقتل حسن

خوردو بجزاء اعمال سیئه‌خودگرفتار گشته از آن زخم جان نبرد ومقارن وقایع مذکوره ابراهیم سارد که‌ازقوم منکلیغ بودو ازعمرشیخ میرزا تربیت یافته بواسطه صدورجریمه مردودشده بود بقلعهٔ اشیره درآمده خطبه بنام‌بایسنقر میرزا خواند وحضرت پادشاهی براینمعنی اطلاع یافته درماه شعبان سال‌مذکور موکب منصور بجانب اشیره شتافت و ابراهیم سارد باستحکام برج وباره پرداخته عساکرظفر مآثر بامر محاصره ومحاربـه قیام نمودند ودست باستعمال آلت‌قتال برده ابواب کشش و کوشش برروی روزگار محصوران گشودند چون‌مدت چهل‌روز حال‌بر اینمنوال بگذشت حال‌عجز وانکسار بر صفحات احوال ابراهیم ساردظاهرگشت لاجرم خواجه قاضی راشفیع جرایم خودساخته امان طلبید وپادشاه گناه اورا عفو کرده ابراهیم شمشیر بگردن وکفن اندر دست از قلعه بیرون خرامید آنگاه اعلام ظفرپناه بجانب خجند نهضت نمود و امیر مغول ولـد عبدالوهاب‌شغاول که درآن حصار متمکن بودبعد ازقرب وصول موکب پادشاهی بلوازم استقبال استعجال کرده مراسم اخلاص‌بجای آوردو غاشیهٔ اطاعت بردوش افکنده‌مقالید شهروحصار بنواب پادشاه کام‌کارسپرد آنگاه پادشاه اسلام‌پناه استماع‌نمود که‌سلطان محمودخان شاهرخیه رابعز نزول‌همایون‌مشرف ساخته وخاطر عاطرجهت دفع کدورات سابقه مایل بملاقات خال بزرگوار گشته بشاهرخیه رفتو خان ازقرب وصول آنقرةالعین خواقین عالیشان خرم وشادمان شدو چون پادشاه ببارگاه درآمدلوازم تعظیمو تبجیل مرعی داشته برخواست وآنحضرت نیز رعایت مراسم ادب‌نموده زانوزد آنگاه خـان عالیجاه پادشاه اسلام‌پناه رادر آغوش عطوفتو مهربانی کشیده از دقایق اشفاق و خاطرجوئی دقیقه‌نامرعی‌نگذاشت وپادشاه حمیده‌خصال دوسه‌روز درصحبت خال‌فرهناك وخوشحال بسر برد وپس ازآن‌بصوب مستقر دولت رایت عزیمت برافراشت وهم دراین سال‌آن در درج خلافت واستقلال بافوجی از ابطال رجال متوجه تسخیر اوراتیپه گشت چنانچه ازسیاق حکایات سابقه بوضوح می پیوندد واوراتیپه سالها داخل حوزهٔ دیوان میرزاعمرشیخ گورکان بـوده‌در قرات مذکوره بتصرف گماشتگان بایسنقر میرزا در آمده سلطانعلی میرزا درآنجا حکومت می‌نمود وچون سلطان‌علیمیرزا ازتوجه لوای کشورگشای پادشاهی خبریافته آنگه شیخ ذوالنون‌را بمحافظت قلعه مامور ساخته به نفس نفیس بجانب کوهستان‌بلغرو بیجا شتافت وپادشاه سعادتمند بعداز قطع منازل‌ازخجند گذشته‌وازگریختن سلطانعلیمیرزا واقف گشته مقرب حضرت سلطانی امیر نظام‌الدین علی‌خلیفه ومیرعثمان‌را برسم‌رسالت نزدشیخ ذوالنون فرستاد و شیخ‌بنابر اقتضاء بخت نکون وطالع واژون امیر خلیفه راگرفته قصد انهدام اساس حیات آنجناب نموده آن امیرستوده خصال بعنایت حضرت‌ملك متعال مجال‌فرار یافته بعداز دوسه روزپیاده خود را بموکب‌ظفر انتما رسانید وچون درظاهر اوراتیپه بارگاه کعبه مرتبه منصوب گشت ومعلوم شد که‌در آنحدود غله نایابست امرا و ارکان دولت صلاح درمراجعت دانسته و

حضرت پادشاهی باستصواب سالکان‌طریق دولتخواهی علم نموده عنان یکران بصوب اندجان معطوف گردانید وهم در آن اوان سلطانمحمود خان‌لشگر فراوان بـاوراتیه فرستاده شیخ‌ذوالنون بگر بخت‌واوراتیه بتصرف ملازمان‌خان‌در آمده‌حکومت آن‌ناحیه تعلق بمحمدحسین گورکان گرفت واز آن‌تاریخ تاشهورسنهٔ‌ثمان وتسعمائه ایام‌سرداری اودر اوراتیه سمت امتداد پذیرفت ودر سنهٔ ۹۰۱ حمزه سلطان‌و بسرش مماق سلطان و مهدی سلطان ومحمد دوغلات که‌در وقت وصول سلطانحسین میرزا بولایت حصاراز سلطانمسعود میرزا جداگشته بودند در ماه مبارك رمضان در قصبهٔ انـدجان بآستان اقبال‌آشیان پادشاه جهانیان رسیدند وآنحضرت بتعظیم سلاطین قیام نموده از توشك بپایان آمدو لوازم ضیافت ومهمان‌نوازی بجای آوردو درشوال همین‌سال خبرمخالفت اولادسلطانمحمودمیرزاومحاصره کردن سلطانمسعود میرزا وسلطانعلیمیرزادارالسلطنه سمرقندرا بـاندجان رسیدو پادشاه عالیجاه‌نیز بداعیهٔ تسخیر آنخطه لواء نصرت‌عطیه برافراخت وبعداز وصول بنواحی دارالملك آبا واجدادسپاه شجاعت نهادرا بمحاصره و محاربه مامورساخت وسه‌چهارماه ازسه‌طرف آن‌سه‌در درج شرف درتضییق سمرقندیان می کوشیدند وایشان نیزدر محافظت‌شهر بقدر مقدور اهتمام نموده در مدافعه مدعیان نهایت مردانگی بظهور می‌رسانیدند درآن اثنا عالی‌جناب هدایت‌انتما خواجه یحیی‌از نزدسلطانعلیمیرزا بخدمت پادشاه مظفرلوا شتافته درباب اتفاق اتحاد سخنان معروض داشت‌وآنکلمات مشفقانه بسمع‌قبول‌راه‌یافته‌موکب عالی‌پادشاه‌بنابرالتماس جناب‌ارشاد پناهی ازظاهر سمرقندبجانب سغد دوسه‌فرسخ پایان‌تر رفته‌نزول اجلال‌فرمود واز آن طرف میرزاسلطانعلی نیزبدان نواحی آمدوسپاه رادرموضعی مناسب‌بکنار آب کوهك فرودآورد وباچهار پنج‌نفر ازخواص‌عزم ملاقات پادشاه‌کرد وآنحضرت‌باچهار پنج کس ازاصحاب‌اختصاص‌ازآب کوهك گذشته‌بر بالای اسب‌بین‌الجانبین صورت تلاقی روی نمود ودر باب تدبیر و تسخیر ملك سخنان درمیان آمده چنان مقررشد که آن زمستان هر یك از آن‌دوشاه زادهٔ عالیشان بمقر عزخود روند و دراول فصل بهار کـه مـوسم نشوونمای ریاحین وازهار است بـاردیگر متوجه سمرقند شوند آنگاه پـادشاه اسلام پناه روی بصوب اندجان آورد وسلطان علی میرزا به‌بخارا رفت وآنجا قشلاق کردو میرزا سلطانمسعود که‌بملاقات دختر امیرشیخ عبدالله برلاس مشعوف بود اورادرحبالهٔ نکاح کشیده‌بجانب حصار مراجعت فرمودوچون ماهچهٔ علم کشورگشای پادشاه بمنزل کسای رسیدمهدی سلطان ازاردوی نصرت نشان گریخته بسمرقند رفت وحمزه‌سلطان اجازت طلبیده راه‌همان‌بلده پیش‌گرفت وبعد ازچندماه که‌آن دوسلطان مشمول‌عاطفت ومکرمت میرزا بایسنقر بودند ازآن حضرت نیزروی گردان شده التجا بسایهٔ لـواء محمد خان شیبانی نمودند

ذکر توجه دارای‌سپهر کشور ستانی بجانب سمرقند نوبت ثانی ودر آمدن آن‌بلده بحیز تسخیر حضرت پادشاه سلیمان‌مکانی

در اول فصل بهار کهنسرو ممالك علوی از طول مکث در برج شتوی ملول گشته بجانب بیت‌الشرف خویش نهضت کرد ودر تضییق محصوران حصار فیروزه‌کون کوشیده شرایط گیتی‌ستانی بجای آورد سلطان‌علی میرزا از بلدهٔ فاخره بخارا لواء نصرت انتما بصوب سمرقند برافراخت وطی منازل ومراحل نموده موضع خواجه کاردزن را معسکر ساخت میرزا بایسنقر نیز بالشگری ازاهل‌ستیز ازشهر بیرون خرامیده وسرپل را لشکرگاه کرده دربرابر برادر قبهٔ بارگاه مرتفع گردانید وحضرت پادشاه اسلام‌پناه نیز درماه‌مبارك رمضان از بلدهٔ اندجان بدانصوب روان گشت وبا سپاهی پردل طی منازل ومراحل کرده دریاز ییلاق قبهٔ بارگاه‌سپهر آثار ازایوان کیوان درگذشت در آن مقام بیرون آمدن‌بایسنقر میرزا ازسمرقند ونشستن در برابر برادر بذروهٔ عرض رسید وتولون‌خواجه مغول راباقرب سیصد نفراز مردم‌قزاق دلاور پیشتر روان گردانید وپس ازشیوع خبر قرب‌وصول موکب پادشاهی تزلزل باساس ثبات و قرار بایسنقر میرزا راه‌یافت وویران شده بصوب سمرقند شتافت و تولون خواجه بامتابعان در شب بیکناگاه بمعسکر آنحضرت رسیده بسیاری‌از سمرقندیان را بزخم سهام مرك انجام مجروح وبیروح ساختند وغنیمت فراوان گرفته سالماً غانماً لواء مراجعت بر افراختند وحضرت پادشاهی آن سالکان طریق دولتخواهی را بنوازش‌وانعام مفتخر و مباهی گردانیده روی‌بصوب مقصد آوردوکامران وسرافراز بشیرز رسیده قصد تسخیر قلعه آن‌قصبه کرد ودرآن‌وقت شیرز اولکاء قاسم‌دولدی بودویکی ازنوکران او بمحافظت حصار آندیار قیام مینمود ودر روزآخر ماه‌مذکور ماهچهٔ لوای فلکسای پرتو وصول بحوالی شیرز انداخت وگماشته قاسم‌دولدی ازمحافظت قلعه‌عاجز گشته شعارعبودیت پادشاه صافی طویت ظاهرساخت ومقالید حصار بنواب درگاه سپهر اقتدار سپرده‌امان طلبیده ولطف‌پادشاهانه شامل حال اوگشته کوتوالی شیرز برسمسار بوی مفوض گردید وپادشاه‌صاحب تایید روزدیگر باداء نمازعید وسایرواجبات وسنن آنروزسعید قیام نمودآنگاه بنواحی سمرقند رفت ودرقروق زیبا نزول اجلال فرمودودر آنروز قاسم‌دولدی وویس لاغری وحسن بیزه‌سلطان محمدسیفل وسلطان محمد ویس‌با قرب چهارصد کس ازجانب‌سمرقند آمده بموکب پادشاهی پیوستند سخن‌ایشان آنکه‌دروقتی که‌بایسنقر میرزا ازسرپل کوچ کرده‌روی بشهر آورد ما بدولتخواهی حضرت پادشاهی از اردو جداشده بدینجانب‌آمده ایم‌وبعدازیکدوروز بوضوح پیوست که‌آنجماعت بدعوی محافظت‌شیرز از بایسنقرمیرزا اجازت‌طلبیده بدانصوب‌شتافته‌اند وچون استماع‌نموده‌اند که آنقلعه بحیز تسخیر پادشاه کشورگیر در آمده بقدم اضطرارسلوك طریق ملازمت اختیار کرده‌اند القصه پادشاه‌آفاق از منزل زیبا بقرابولاق خرامید و بعد از یکدو روز ازآن جاکوچ کرد وازآب هموار بگذشت یام‌مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردید ودرآن‌روز جمعی‌از اهل تهوردرسر خیابان بفوجی ازلشکریان میرزا بایسنقر

خورده اسب جلادت درمیدان مبارزت تاختند وبیادحمله آتش قتال التهاب‌داده ازخون یکدیگر خاك معرکه راگل ساختند درآن اثنا تیری جان‌گزا بگردن خواجگی مولانا صدر که برادر کلانتر خواجه کلان بیك بودرسید چنانچه همان ساعت ازپای در آمده متوجه ریاض جنت گردیدواو مدتی بطلب‌علم برداخته‌از فن‌لغت واستیفا صاحب وقوف بود ومکاتیب‌را نیکو انشا میکرد ومدتی مهرداری عمر شیخ میرزا مینمود اما سلطان علی‌میرزا که درمنزل خواجه‌کاردزن منزل گزیدقصد دشمن داشت یکدونوبت بافوجی ازدلیران میدان محاربت بنزدیك سمرقند شتافت میان آنحضرت وبهادرانی که‌ازشهر بیرون آمده بودند نایرهٔ مقابله و مقاتله التهاب یافت لیکن چنانچه میباید مهمی از پیش نرفت وسلطان‌علی میرزا ازطول‌مکث درظاهر آن‌بلدهٔ فردوس مآثر ملول گشته راه بخارا پیش گرفت و حضرت پادشاهی روزی چند که در بـام بـود بمحاصرهٔ سمرقندپرداخت‌وپس‌ازآن‌منزل کوچ کرده یورت‌خان‌را که‌ازآنجاتاشهر بحسب‌تخمین یك فرسخ‌مسافتست‌مضرب‌سرادقات‌عزت‌ساخت‌وقرب‌بنجاه‌روزدرآن موضع‌توقف اتفاق افتاد ودرآن ایام چندین نوبت میان دلیران لشکر بابری وشجعان‌سپاه بایسنقری‌محار به‌دست داد ودربعضی ازآن معارك امیر ابراهیم بیکچیك‌وابوالقاسم کوه‌بر وامیر شاه قوچین غـایت شجاعت وبهادری ظاهر ساختند و جمعی از اهـل سمرقند رامجـروح وبیروح گردانیده لواء تفوق برافراختندوروزیکه درسرخیابان درمیدان مردان جولان‌مینمودند زخمی بروی امیر ابراهیم بیکچیك رسید و بدان جهة بابراهیم جابوق مشهور گردید واز منزل مذکور پادشاه مؤید منصور نهانی قاصدی نزد بعضی از سمرقندیان‌فرستاد وایشان رابااطاعت وانقیاد دعوت‌کرده سخنان عنایت‌آمیز پیغام داد وآنجماعت بقبول آن کلمات زبان گشاده گفتند که‌باید موکب پادشاهی درشب از جانب غار عاشقان متوجه شهر گردد تاکمر خدمت برمیان جان بسته آنچه مقصود است بحصول پیونـدد بنا برآن شبی پادشاه‌کامران پای‌مبارك درر‌کاب آورده بپل مغاك شتافت وچند پیاده وسوار جلادت‌آثار راپیشتر فرستاد ومردم شهراز این معنی وقوف یافته بیکبار فوجی از لشکریان جرار بپای ممانعت پیش‌آمدند وحاجی‌پیاده را که مدتی مدید در خدمت پادشاه صاحب تائید اوقات گذرانیده بود و محمود پیاده را گـرفته معروض تیغ تیز گردانیدند لاجرم پادشاه‌خجسته‌شیم‌بمعسکر ظفر اثر بازگشت ودرآن اوان که یورت خان ازفروغ ماهچهٔ رایات نصرت نشان روشن ترازمرغزار جنان بود تمام مردم قلاع وبقاع آنحدود قاصدان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت وفرمان برداری نمودند وپیشکشهای لایقه ارسال‌داشته ابواب امن وامان برروی روزگارخود گشودند وهمچنین ازمحترفه وپیشه‌وران وسوداگـران سمرقند خلق بسیار باردوی نصرت شعار آمدندو اردو بازاربمثابه‌معمور وابادان‌شد که حکم مصر جامع گرفت درآن اثنابسمع اشرف اعلی رسید که در دامن کوه شاد وار قلعه ایست که آن را از کنیت گویند و

جمعی آنقلعه را محکم کرده گردن بطوق عبودیت پادشاهی درنیاورده خدام درگاه سپهر احتشام متوجه تادیب آنجماعت گشته چون نواحی آنحصار مطلع ماهچهٔ بیرق ظفر شعار شد متوطنان قلعه از درتضرع و نیازمندی درآمدند وخواجه قاضی را وسیله ساخته از جرایم گذشته مراسم اعتذار بجای آوردند وعفو پادشاهانه شامل حال آنطایفه گشته رایت ظفر آیت بصوب سمرقند مراجعت نمود ودرالنك قبله که درنواحی باغ میدانست نزول اجلال واقع شد ودرآن حین جمعی کثیر ازمردم رعیت وسپاهی ازشهر بیرون آمده تاپل محمد حبیب که نزدیك بلشکرگاه پادشاه بود عنان باز نکشیدند وحال آنکه ملازمان موکب پادشاهی در آنزمان غافل بودند ومستعد استعمال آلت پیکار نگشته بودند لاجرم اندك شکستی روی نموده سمرقندیان سلطانعلی باباقلی را اسیر گرفته بقلعه بردند وروز دیگر پادشاه ستوده سیر ازآن منزل نهضت فرموده سر النك قبله نزدیك آب کوهك محل نصب خیام سپاه ظفر یزك شد و سمرقندیان تصور نمودند که پادشاه وافر تهور بخیال مراجعت آن منزل اختیار فرموده بنا بران مردم فراوان ازدروازه شیخزاده بیرون آمده متوجه اردوی نصرت نشان شدند وتاپل محمد حبیب رانده صف قتال بیاراستند وسپاه پادشاه نیز به مهمیز ستیز مرکب جلادت تیز ساخته برمخالفان تاختند وبزخم سنان فتنه انگیز وسهام خون ریز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند گرد میدان نبرد باوج فلك تیزگرد رسید ورخسارهٔ خورشیدرا تیره گردانید شعاع تیغ و شمشیر چشم بهادران جوشن در را خیره ساخته معنی آیت (یکادسنابرقه یذهب و بالابصار) بظهوررسانید وعاقبت شمایم فتح ونصرت دماغ جوانان موکب پادشاهی را معطر گردانیدولشکر سمرقند عنان بصوب شهر شتافتند وجمعی کثیر ازایشان اسیر کمند گزند شده بقیه بلطایف الحیل نجات یافتند و از جمله گرفتاران یکی محمد مسکین ولد حافظ دولدای ودیگری برادر خورد تر ومحمد قاسم نبیرهٔ حسین بیر بود وایضادیوانهٔ جامه باف وکل قاشون که ازجملهٔ یتیمان سمرقند وسربداران لوند بودند درآن روز اسیرسرپنجه تقدیر شدند و بقصاص حاجی پیاده ومحمود پیاده کشته گشتند وبعد ازاین شکست دیگر لشکرسمرقند ازدیوار بست شهر بیرون نیامدند ولشکریان پادشاه دلیر شده تاکنارخندق میرفتند وغلامان و کنیزکان شهریان را اولجه می گرفتند درآن اثنا آفتاب عالم آراازبرج میزان تحویل کرد وحریف خریف آغاز دم سردی نموده دست بتاراج باغ و بستان برآورد پادشاه باامرا و سران سپاه در باب یورت قشلاق لوازم مشورت بتقدیم رسانیده خواطر همگنان برآن قرار یافت که آن زمستان در قلعهٔ خواجه دیدار روزگار گذرانند ودراوایل فصل بهار بار دیگر بسمرقند آمده شرایط قلعه گیری بظهور رسانند آنگاه کوچ کرده النگی که متصل قلعهٔ مذکوره بودازیمن نزول همایون غیرت سبزه زارگردون شد وفرمان واجب الاذعان بساختن قور وباباوکتبهادردرون حصار نافذ گشت وفرمان بران حسب الفرمان عمل نموده

پادشاه وامرا وسپاه بدان‌قلعه درآمدند ودرهمانروز که‌ماهیچهٔ رایت عالم‌افروزازمنزل مذکور ببرج حصار خواجه دیدارانتقال نمودمحمد خان شیبانی باجمعی کثیر ازسالکان مسالك پهلوانی که بنابراستدعاء بایسنقرمیرزااز ترکستان ایلغار کرده بود بدان‌الکا رسید چون‌دانست که حضرت پادشاه سلیمان‌مکانی بتوفیقات سبحانی همان روز بحصاردر آمده‌اند متحیر ومتاسف گردید وباآنکه در آنزمان درملازمت پادشاه جهانیان اندك مردی بودندتهیهٔ اسباب‌مصاف کرده میل‌خروج ازقلعه فرمودند اماشیبانی خان‌را اقبال بمیدان‌قتال مصلحت ننمودو ازآنجا کوچ کرده بجانب‌سمرقند توجه فرمود وچون‌آنچه بایسنقر میرزا ازخان‌مدعا داشت بحصول نه‌پیوست کماینبغی بحالش نپرداخت وشیبانی خان‌نومید وحیران بصوب ترکستان علم نهضت برافراخت آنگاه بایسنقر میرزا که مدت هفتماه درمضیق جهات حصار تصنیق بسیار اوقات گذرانیده‌بود واز خان شیبانی ابواب کامرانی بررویش نگشود بادویست‌سیصد کس ازجنود متوجه ملاقات خسروشاه گشت‌وچون درمعبر ترمذ نزول‌نمود سیدحسین‌اکبر که نسبت بسلطانمسعود میرزاقرابت قریبه‌داشت ودرآنولایت رایت ایالت می‌افراشت بعزیمت دستبرد روی باردوی‌میرزا بایسنقر آوردو درمحلی که آنحضرت ازآب گذشته بودوباندك مردمی دریورت مانده بدانجارسیدوطاهر محمد چهره‌میرزابایسنقررادستگیر گردانیدولشکریان اواندك‌برتلی گرفته‌مراجعت کردند وچونموکب عالـی بایسنقری بنواحی قندز نزول اجلال فرمود خسروشاه مراسم استقبال و لوازم نیاز ونثار بجای‌آورده بین‌الجانبین باحسن وجهی ملاقات روی‌نمود و هم‌درآن اوان که بایسنقرمیرزا مرکز دولت خالی گذاشت پادشاه سعادت انتماازکیفیت حال وقوف یافته علم‌ظفرشیم بصوب سمرقند برافراشت اکابر و اهالی‌چون ازقرب‌وصول موکب‌عالی‌خبر یافتند فوج‌فوج علی‌التعاقب والتوالی باستقبال شتافتندو بعدازادراك شرف‌بساط بوسی تحف‌لایقه وتبرکات‌را یقه بیشکش کرده بانواع اصطناع والتفات پادشاهی مفتخر و مباهی شدند وآنحضرت در اواخر ربیع‌الآخر سنهٔ ثلاث تسعمائه‌دارالملك آباواجدادوراازفرطلعت‌همایون‌غیرت‌افزای گلشن گردون گردانید ودربستان سرای قلعه‌نزول اجلال فرمود و تختگاه صاحبقران مغفرت‌پناه‌را ازیمن مقدم میمنت شیم‌بسان بستان‌ارم خضرت‌ونضارت بخشید وتمامی اشراف واعیان را درظـلال مکرمت لایزال‌از تاب آفتاب حوادث ایمن‌و مطمئن گردانید رعایاء بیچاره‌را که‌پایمال فتن‌و دست خوش انواع محن‌بودند باشاعه عدل وداد نوید داده سرپنجهٔ تعدی ظلمه و متغلبه‌را ازدامن‌عرض ایشان کوتاه ساخت وامراء بابری‌را نیزبقدر مقدور رعایت‌کرده علم‌اقتدار درمعرکهٔ کارزار برافراخت ومدت صدروز بلدهٔ سمرقنداز غمام عدل‌واحسان پادشاه سمادتمندفردوس ماندبود وبعداز ان‌بنابر اموریکه‌مذکور خواهدشدسمرقندیان ازآندولت محروم گشته موکب نصرت‌نشان بصوب اندجان‌توجه نمود چنانچه عنقریب کیفیت آن‌حکایت بعرض خواهدرسید وخامهٔ شیرین‌مقال در باب تفصیل این‌اجمال لوازم اهتمام بتقدیم خواهدرسانید .

ذکر لشگرکشیدن میرزا بایسنقر وامیر خسرو شاه بجانب حصار

شادمان وفرارسلطان‌محمودمیرزا ازغایت اضطرار بصوب خراسان

چونمیرزا بایسنقر روزی چنددر قندز بسر برد امیرخسروشاه باسپاه باران عدد وجنود وافر عدد در ملازمت آنحضرت روی بتسخیر حصار آورد و بعد از عبور از آب‌آمویه و وصول به‌چغانیان‌قاصدان سخندان نزد سلطانمسعود میرزا فرستاده بزبان عذرو فریب پیغام‌داد که لایق دولت چنان می نماید که آن‌حضرت ازقلعه بیرون آمده بدینجانب تشریف آورند وباتفاق برادر خود فتح سمرقندرا پیش نهاد همت‌بلندسازند مقرر آنکه‌پس ازتسخیر آنخطهٔ دلپذیریك‌برادر درآن‌بلدهٔ فرخنده متمکن بودودیگری درحصار علم خلافت برافرازد وسلطانمسعود میرزا این‌سخنان راشنیده میان رد وقبول متردد بودو ازمکر وفریب اعدا غافل‌گشته درمآل آنحال تامل می‌نمود ودر آن اثنا امرا وانچکیان آنشاه‌زادهٔ بی‌سامان‌که بواسطهٔ کمال اختیار واعتبار امیرشیخ عبدالله برلاس آزرده خاطربودند یك‌یك‌و دو دو باردوی میرزا بایسنقر توجه نمودندلاجرم آنحضرت بادراك فتح‌و ظفر واقع شده‌همعنان امیرخسرو شاه ازچغانیان بطرف حصار ایلغار کردو دروقت نقارهٔسحر گردآن‌قلعه فروگرفته روی‌محاصره آورد وحال‌آنکه درآن‌شب‌سلطانمسعود میرزادر عمارتی که پدرش‌ساخته‌بود وبدولتسرا موسوم گردانیده تشریف داشت چون از حقیقت آن‌حال وقوف یافت باپدر حرم خویش امیرشیخ عبدالله فرار برقرار اختیارکرده ازگذر اوماج‌برآب آمویه گذشت چنانچه مذکورشد که‌در وقت‌محاربهٔ سلطانحسین میرزا بابدیع‌الزمان میرزابالنك‌نشین رسیده ملحوظ‌عین‌شفقت گشت‌وخسروشاه میرزا بایسنقررا درحصار برمسند سلطنت‌نشانده ختلان رابیرادرخود امیرولی داد وبعد ازچند روزبخیال تسخیر بلخ پای دررکاب آورده نظربهادررا برسم منغلای از پیش فرستاد چنانچه تفصیل این اجمال در محل خود مذکور خواهد شد انشاءالله تعالی

ذکر تزویج‌سلطان مسعود میرزابابیگم سلطان‌بنت خاقان‌منصور

و تمهید بساط نشاط وسور وجشن سرور ۱

چون خاقان منصور در النك همنشین فتح‌وظفر گشت بدیع‌الزمانمیرزا بجانب جبال‌غور گریخته بساط قتال وجدال درنوشت وحضرت خاقانی ادراك این‌سعادت راواز یمن قدوم‌سلطانمسعود میرزا دانست و برعایت وتربیت اوپرداخت آنمقدار که توانست ودرروز دوشنبه بیست‌وهفتم ماه‌شعبان مجلسی درغایت حشمت وعظمت آراسته شاه‌زاده

را بپارگاه‌جهان پناه طلبید و باستخلاص ممالك موروثی خاطر حزینش راتسلی داده به ازدواج کریمهٔ ازدودمان شاهی امیدوار گردانیده و قامت قابلیتش رابخلعت طلا دوز زیب وزینت دادو بانعام اسب وزرو مایحتاج دیگر نقدمراد در آستین ملازمانش نهاد ودرروز پنجشنبه سلخ‌ماه‌مذکور بموجب فرمان واجب‌الاذعان خدیجه‌بیگی آغا و سایر حجله نشینان تتق‌عصمت‌جهة یراق‌ازدواج سلطانمسعود میرزا بابیگم‌سلطان که‌صبیهٔ‌صلبیه حضرت‌خاقانی بود وازستر عالیه‌با باغچه درو جود آمده‌بود ازاردوی همایون‌بدارالسلطنه هراة رفتند ودرروزجمعه غرهٔ ذی‌القعد شاه‌زاده نیزبآن بلده خرامید بیت مسندآرایان دولت خواستند٭مجلس‌عقدو نکاح آراستند٭ ودرروز یکشنبه سوم‌هماناماه ساداتوقضاة واکابرواشراف در باغ زاغان مجتمع گشته جناب شیخ‌الاسلامی مولانا سیف‌الملةوالدین احمد التفتازانی درساعتی که مانند نام شاه‌زاده مسعود بود اخترسعادت اثراوج‌سلطنت رابا ناهید برج خلافت عقدبست وچندروز بساط سورو سرور عیش وحضور انبساط‌یافته سلطانمسعود میرزا درعین نشاط وکامرانی باآنمخدره سراپرده خاقانی زفاف فرمود و ازدست ساقیان گلعذار جام‌های بادهٔ خوش‌گوار تجرع کرده‌درمتنزهات هرات عشرت نمود ازشراب ناب گلزار طرب را آبداده غنچهٔدل شاه‌زاده باغ‌باغ می‌شگفت ومغنی خوش‌الحان صوت دلنواز بگوش ناهید نغمه‌ساز رسانیده بزبان حال میگفت نظم ساقی بنورباده برافروز جام‌ما ٭ مطرب‌بگو که‌کار جهان‌شد بکام ما ما دربیاله عکس رخ‌یار دیده‌ایم٭ ای بی‌خبر زلذت شراب مدام‌ما وسلطانمسعود میرزا چندگاه درظلال دولت واقبال‌خاقان ستوده‌خصال درغایت جاه‌وجلال بگذرانید بعدازآن‌باد وطن مالوف کرده بافوجی ازسپاه ظفرپناه عنان عزیمت‌بطرف ماوراءالنهر منعطف گردانید چون‌بحدود قندزرسید امیرخسروشاه آغازمکر و تزویر نموده رسل و رسایل متعاقب متواتر نزد شاه‌زاده فرستاد واظهار اطاعت وانقیاد کرده آن‌حضرت را بسلطنت مملکت موروث بشارت داد و میرزا سلطانمسعود بگفتار آن‌غدار مکار فریب یافته بقندز شتافت و او طریق کفران نعمت مسلوك داشته جهان‌بین آن‌قرةالعین سلطنت‌را نشترزد وبا معدودی ازملازمان بجانب سمرقند گسیل‌فرمود تادر پناه دولت سلطان علیمیرزا بسربرد امـا سلطانمسعود میرزا بنابر اعتمادیکه برکرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده در بلدهٔ فاخرهٔ هراة اوقات می گذرانید تاوقتیکه ابـوالفتح محمدخان شیبانی ولایات خراسان‌را تسخیر کرد وچون آن‌خان گیتی‌ستان غیراز استیصال اولاد امیرتیمور گورکان مدعائی نداشت سلطانمسعود میرزارا به باماش میرزا که‌در داروغه سرخس بودسبرد وباماش اورا شهید ساخته بیکم سلطان را بعقد خویش درآورد اما خسروشاه هم‌درآن سال که دیده میرزا سلطانمسعود را بنیشتر بی‌وفائی ازحلیهٔ بینائی عاطل‌ساخت ازغایت قساوت قلب قتل‌میرزا بایسنقر راکه ازوقت توجه‌میرزا سلطانمسعود بهرات تا آن غایت درحصار حکومت می نمود پیش‌نهاد همت گردانید و بلطایف‌الحیل

آنشاه‌زادهٔ بلندمحل‌را بجنگ آورده در ماه محرم سنهٔ خمس وتسعمائه بشهادت رسانید آنگاه‌از روی‌استقلال درولایات‌قندز وختلان‌وبدخشان وترمذ وحصار شادمان‌بحکومت مشغول گشته مآل حالش درضمن حکایات آینده بـرزبان خامه خواهـد گذشت‌انشاء الله‌تعالی وتقدس

ذکر مصالحه حضرت‌اعلی باسلطان بدیع‌الزمان میرزا

درآن‌ولا که بدیع‌الزمان میرزا باتفاق شجاع‌بیك از حـدود قندهار بجانب‌النك نشین ایلغار نمود امیرذوالنون ارغون دریـلاق ولایت غوربود بنابرآن بدیع‌الزمان میرزا ازالنك‌نشین به‌طرف برسین شتافت واز آنجا عنان عزیمت بصوب‌معسکر امیر ذوالنون تافت وآنجناب شاه‌زاده‌را استقبال نموده برصحت ذات‌خجسته صفات لـوازم حمدپادشاه‌متعال بتقدیم‌وجهت تدارك آن‌اختلال باجتماع‌سپاه‌قندهاروزمین‌داوروغوروساغر وتولك‌مسرعان باطراف وجوانب‌روان گردانیدوباندك‌زمانی لشگربسیاراز ایل‌ارغون و قبایل هزاره‌ونکودر وقبچاق‌وغیرذلك‌درظل‌رایت‌میرزابدیع‌الزمان‌وامیرذوالنون‌مجتمع گشتندومستعدرزم وپیکار شده کمر خدمتکاری‌وجان‌سپاری برمیان‌جان بستند چون این خبر بعرض خاقان فریدون‌فر رسید بخیال‌آنکه کرت‌دیگرولد ارشدراکو شمالی‌دهد عازم هراة رودگردید اماهمدران ایام جناب حقایق پناهی شیخ جلال الدین ابـوسعید پورانی ازنزد بدیع‌الزمان میرزا وامیر ذوالنون باردوی همایون آمده طـرح اساس مصالحه انداخت وخاقـان منصوربصلح راضی شده‌خاطر جوئی شاه‌زاده راپیش نهـاد همت ساخت‌تبیین اینمقال آنکه قبل ازوقوع جنك‌النك‌نشین بروزی‌چندخاقان سعادتمند جناب شیخ الاسلامی سیف‌الملة والدین‌مولانا احمدالتفتازانی وشیخ‌جلال‌الدین ابوسعید پورانی وسیدغیاث‌الدین محمد صدر رابجانب گرمسیر فرستاده بود تا میرزا بدیع ـ الزمـان رانصیحت نموده ازبادیهٔ مخالفت بجادهٔ موافقت آورند و ایشان چـون بحدود فراه‌رسیدند شنیدند که‌بدیع‌الزمان برسبیل ایلغارلشگربسر پدربزرگوار کشیده‌است بنا برآن شیخ‌الاسلام عنان مراجعت بدارالسلطنة هراة انعطاف داد اماشیخ‌جلال‌الدین ابوسعید وسیدغیاث‌الدین نزد امیرذوالنون بغور رفتند وهنوز آنجاتشریف داشتند که بدیع‌الزمان میرزا درالنك نشین شکست یافته‌بامیر ذوالنون پیوست وشیخ ابـوسعید درباب تمهیدبساط مصالحه باشاه‌زاده گفت وشنودنمود وآنجناب جواب‌داد کـه اگر حضرت خاقانی‌درمقام عطوفت ومهربانی در آمده از ممالك محروسه آنمقدار عنایت فرمایند که‌معیشت جمعی که‌ملازم رکاب‌سعادت انتسابند بسهولت بگذرد من نیز طریق اطاعت‌وفرمان برداری مسلوك داشته غاشیهٔ‌عبودیت وخدمتکاری بردوش خواهم گرفت والافلا شیخ اجازت‌یافته روزچهارشنبه بیستم ذی‌القعده که‌هنوز خاقان ظفر قـرین در

النك نشین بود ببارگاه حشمت آئین رسید وسخنان میرزا بدیع الزمان را بشرف عرض رسانید وجهة تأکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب امیر شیخ علی طغائی که در آن وقت در ملازمت سدهٔ سدره مرتبت بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نمود ودر اوایل ذی الحجه جناب هدایت پناهی وخدمت امارت دستگاهی باز آمده عرضه داشتند که میرزا بدیع الزمان طمع میدارد که حکومت ولایت بلخ بدستور سابق تعلق بوی گیرد تا دیگر پیرامن مخالفت نگردد آنحضرت این ملتمس را بسمع قبول نشنود واز النك نشین کوچ نموده بجانب هراة رود نهضت فرمود وچون خبر بدار السلطنة هراة رسید که حضرت خاقانی بعزم رزم بدیع الزمان میرزا بهراة رود شتافت واز آنجا عنان یکران بطرف ولایت غور خواهد تافت مقرب حضرت سلطانی کلمهٔ کریمهٔ الصلح خیر مطمح نظر فرخنده اثر گردانیده درروز سه شنبه دهم محرم الحرام سنهٔ اربع وتسعمائه به نیت تمشیت امر مصالحه عازم اردوی کیهان پوی گشت وروز چهارشنبه در نواحی چشمهٔ کویان بشرف ملازمت خاقان عالیشأن مشرف شده آن حضرت را براسترضاء بدیع الزمان میرزا ترغیب فرمود وچون این سخن منبعث از کمال اخلاص ودولتخواهی بود بسمع قبول حضرت بادشاهی راه یافت وحکم همایون صادر شد که منشیان آستان خلافت آشیان نشان ایالت ولایت فراه و سیستان را بنام میرزا بدیع الزمان درقلم آوردند وچون این حکم همایون بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور امیر شیخعلی را اجازت داد که منشور فایض السرور را نزد بدیع الزمان میرزا برده بدستور سابق درخدمت شاه زاده باشد وچنان سازد که آنحضرت بحکومت ولایت سیستان راضی گشته از مقام مخالفت ومنازعت در گذرد آنگاه علم نصرت شیم درروز جمعه سیزدهم محرم بجانب مستقر سریر سلطنت در حرکت آمد و روز دوشنبه شانزدهم پرتو وصول بر باغ جهان آراء انداخته انوار معدلت روز افزون اطراف دار السلطنهٔ هراة را روشن ساخت ودر خلال احوال گذشته امیر نظام الدین درویشعلی که بعد از مواخذه ومصادره بمکه مبارکه ومدینه طیبه زاد هما الله تعظیماً و تکریماً رفته بگذاردن حج اسلام فایز گشته بود ومقضی المرام باز آمده نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقان والاگهر شد ومنصب امارت دیوان اعلی یافته پهلوی امیر ناصر الدین عبد الخالق مهر زد اما بدیع الزمان میرزا بعد از وصول نشان همایون از غور بسیستان شتافت و محمد معصوم میرزا که والی آنولایت بود عنان عزیمت بدار السلطنة هراة تافت

ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد وشکست یافتن مظفر حسین گورکان بتقدیر آفریننده عباد

در اواخر سنه ثلث وتسعمائه محمد حسین میرزا کرت دیگر لشکر ظفر اثر فراهم آورده لواء عزیمت بطرف استراباد برافراخت وابو المنصور مظفر حسین گورکان

از توجه برادرواقف گشته باسپاه جرجان باستقبال بیرون خرامید وروز جمعه بیست و
دوم ذیقعده سنهٔ مذکوره درنواحی گنبد قابوس تلاقی فریقین دست داده دلاوران بناموس
گرد نبردباوج گنبد آبنوس رسانیدند ودراثناء اشتعال آتش قتال بواسطهٔ ضعفی که
درآن روز عارض مزاج مظفرحسین میرزا بودآنجناب راغشی عظیم روی نمود وشدت
آنحالات بمثابه انجامید که لشگریان رادست ازکار بازمانده ازمعر که پیکارروی بوادی
فرارآوردند ومحمدحسین میرزامنصوروومظفر بدارالفتحاستر آباد درآمده ابوالمنصور
مظفرحسین گورکان تاولایت سبزوارعنان یکران باز نکشیدوچون اینخبر دربلدهٔفاخرهٔ
هراة بعرض خاقان منصور رسیددراواخرصفر سنهٔ ۹۰۴ امیرمحمد برندق برلاس وامیر
کمال‌الدین حسین علی جلایر حسب الحکم روی توجه بسبزوار آوردند تابموکب عالی
مظفری پیوسته درباب تدارك اختلال آنحال مساعی جمیله مبذول دارند ومکنون ضمیرهمایون
چنان بود که بنفس نفیس نیزمتوجه آنصوب گرددامابسبب مخالفت ابوالمحسن میرزا ومحمد
محسن میرزا آن عزیمت درحیز تاخیر افتاد وخاقان منصور روی توجه بمرو شاهجهان نهاد

گفتار دربیان سلوك ابوالمحسن میرزا ومحمد محسن میرزادر طریق عصیان ونهضت رایت نصرت آیت خاقان منصور بجانب مروشاهجهان

در آن اوان که خبر شهادت محمدمؤمن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت و
از شرر شناعت آن امر آتش اندوه والم بر کانون درون دور و نزدیك وترك وتازیك
تافت هریك ازشاه زادگان که درناحیهٔ ازنواحی خراسان حکومت مینمودند از مکرو
خدیعت خدیجه بیگی آغا اندیشه‌مند گشته درسلوك طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان
میرزا فرمودند ازآنجمله حاکم‌مرو ابوالمحسن میرزا بابرادراعیانی خود محمدمحسن
میرزا که‌درولایت ابیورد سلطنت میکرد طرح اتحاد ویگانگی انداخته رسل ورسایل
از جانبین در تردد آمدند ومراسم عهدوپیمان در میان آورده خواطر بر مخالفت پدر
بزرگوار قراردادند واین‌اخبار در اوایل سال نهصدوچهار بدارالسلطنهٔ هراة رسیده
خاقان کامکار جناب نقابت قباب سلطنة شعاری امیرقوام الدین حسن ساری رادر ماه
ربیع آلاخر سنهٔ‌مذکوره بمرو ارسال داشت تابزلال موعظه ونصیحت نایرهٔ عدوان
میرزاابوالمحسن رافرو نشاند وشاهزاده رابرآن دارد که‌کس نزدبرادر خود فرستاد
اورا نیز ازمقام عصیان‌درگذراند وامیرقوام‌الدین حسب‌الفرموده بتقدیم رسانیده‌فایدهٔ
بر رسالت اومترتب نگشت و ابوالمحسن میرزا بمعاذیر نا دلپذیـر تمسك جسته ازسر
عصیان وخلافت درنگذشت بنابرآن خاقان منصورعازم تادیب شاه‌زادگان شده بعد از
اجتماع جنود خراسان درروز چهارشنبه پنجم جمادی‌الاولی ازباغ جهان آراء نهضت
نمود درتخت سفر نزول اجلال‌فرمود وازآن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان‌محمد

حسین میرزا وامیرعبداللطیف بافوجی ازابطال رجال برجناج استعمال از راه سرخس متوجه مرو گشتند محمد قاسم‌میرزاوامیر نظام‌الدین علیشیروامیر ناصرالدین عبدالخالق وحاجی پیر بکاول‌درشهر توقف کرده رایات ظفرپیکر روزجمعه هفتم ازتخت سفربسر کوچهٔ ساقسلماق رفت وسه‌چهار روز درآن مرحله اقامت نموده چهارشنبه دوازدهم رباط پریان ازیمن مقدم خاقان عالی‌مکان غیرت‌افزای روضه‌رضوان گشت‌وآنحضرت‌از پریان قاصدی بمشهد مقدسه‌نزد حیدر محمد میرزافرستاد وپیغام داد که باتفاق امیر نظام‌الدین شیخ احمدسهیلی جنود آنحدود رامجتمع ساخته جهة دفع‌محمد محسن‌میرزا که بکبک‌میرزا اشتهار داردمتوجه‌ابیورد گردد آنگاه لواء ظفرپناه ازراه دهانه کوتل‌سنجاب بصوب‌مرودرحرکت‌آمد وچون ابوالمحسن میرزااز توجه مواکب گردون مراتب خبریافت برج وباره مرورا مرمت فرموده خاطر بر تحصن قرار داد و ماهچهٔ علم انجم‌حشم بعداز طی‌منازل پرتووصول برظاهر آن‌بلده‌انداخته عساکر نصرت‌مآثر آغاز محاصره ومحاربه کردند ولشکریان ابوالمحسن میرزا سپر ممانعت و مدافعت برروی کشیده در محافظت شهر غایت جدواهتمام بجای آوردند از طرفین سفیر تیر آغاز آمدشدنموده نیشتر پیکان خون‌ازشریان بیرونیان ودرونیان بگشود گاهی صدمهٔ سنک‌رعدبرجی‌از بروج آنقلعه‌رانرم‌ساخته‌صفت‌هباء منثورامی‌بخشید واحیاناًوصول‌قارورهٔ لفظ آتش درمعسکر ظفر اثر انداخته جان پردلان رامحترق میگردانید مدت سه‌چهار ماه حال برینمنوال جاری بودبعد ازآن پدر وپسر ازطول ایام جنك وجدل ملول گشته بین‌الجانبین‌صلح‌گونه روی‌نمود چنانچه‌ازسیاق کلام‌آینده بوضوح خواهدپیوست انشاء الله تعالی وتقدس

ذکر نهضت مقرب حضرت‌سلطانی به نیت گذاردن حج اسلام و بیان بعضی ازوقایع وحوادث که‌روی نمود درآن ایام

امیر صافی ضمیر نظام‌الدین علیشیر بدلالت‌هادی دین قویم وهدایت دلیل(والله یهدی‌من‌یشاء الی صراطمستقیم) مدتی مدید داعیه داشت که قدم‌ازسر ساخته وآن‌را سرمایهٔ [redacted] مرادات شناخته بطرف حجاز شتابد وشرف گذاردن حج اسلام وسعادت طواف روضهٔ مقدسه حضرت رسول علیه‌السلام در یابد اماهرگاه که احرام آنصوب صواب بسته درپایهٔ سریر سلطنة مآب لب‌بطلب رخصت میگشاد خاقان منصور بنا بر کمال میلان خاطر بصحبت شریف آنجناب شرف رخصت ارزانی نمیفرمود تادرین‌ایام که آن پادشاه سپهر احتشام‌ظاهرمرو را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیده بود وبمحاصرهٔابوالمحسن میرزا قیام می‌نمود که آن‌امیر صاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده باجمعی کثیراز اصحاب‌فضیلت مآب وملازمان‌سده‌سدره انتساب بجانب‌مشهدمقدسه رضویه‌علی راقدهاتحف‌السلام والتحیة روان گشت ومولاناعبدالحی‌طبیب‌زبارتگاهی را

که در بارگاه حضرت پادشاهی راه سخن داشت جهة استجازه بپایهٔ سریر خلافت مصیر فرستاد و چون امیر صافی ضمیر بمشهد رسید جهت وصول مولانا عبدالحی روزی چند در آنمقام متبرك ساکن گردید و در آن ایام حیدر محمد میرزا و امیر شیخ احمد سهیلی که حسب الحکم جهة بردکپك میرزا بابیورد رفته بودند منهزم باز آمدند و جناب مقرب حضرت سلطانی باستمالت شاه زاده و امیر شیخ احمد پرداخته اسبان راهوار و نفایس اجناس نزد ایشان ارسال نمود و ابواب اعطاف و مهربانی برروی سایر حاضران آنمعر که بگشود مقارن آنحال مولانا عبدالحی ازاردوی همایون باز آمده از نزد خاقان منصور مکتوبی آورد مضمون آنکه ازعرضه‌داشتی که مولانا عبدالحی بنظر نواب کامیاب رسانید خیال توجه آن عالی جناب هدایت مآب بجانب مکهٔ مبارکه بوضوح انجامید اگرچه رعایت خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که اینملتمس را بعز اجابت مقرون دارم اما چون دراختیار این سفر مبارك امنیت طریق شرط است و چنانچه برای حقایق نمای واضح خواهد بود در این اوقات بواسطهٔ تواتر قطرات غبار فتنه و آشوب درولایات عراقین و آذربایجان بمرتبهٔ درهیجان است که مزیدی برآن متصور نیست اگر نوبت دیگر بملاحظهٔ رضای خاطر اشرف اعلی این عزیمت را موقوف داشته بدینجانب تشریف آورند تا عهد ملاقات خجسته صفات تازه گردد و هرگاه خبر امنیت طرق بتحقیق پیوندد عزیمت فرمایند از کمال مکارم اخلاق بدیع و بعید نخواهد بود و چون آن مکتوب مرغوب عنایت اسلوب بمطالعهٔ امیر نظام الدین علی شیر رسید با نقباء مشهد افتخار آل عبا و اعزهٔ اصحاب سعادت انتما طریق مشورت مسلوك داشته مجموع آن جماعت متفق اللفظ والمعنی صلاح دین و دولت در آن دانستند که آنجناب بصوب اردوی ظفر مآب توجه فرماید و نوعی سازد که میان خاقان منصور و ابوالحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بناء علی هذا مقرب حضرت سلطانی دراوایل فصل بهار ازمشهد حضرت امام عالیمقدار بجانب مرو شاه جهان روان شد و بعد ازوصول بحدود سرخس چنان معلوم گشت که رایات نصرت آیات ازظاهر مرو نهضت کرده متوجه آن قصبه است صورت قضیه آنکه چون مدت محاصرهٔ بلدهٔ مرو سه چهار ماه امتداد یافت و پیکر فتح فیروزی در آینهٔ مراد جلوه گر نیامد حضرت خاقانی مایل بمصالحه گشته ابوالمحسن میرزا نیز از طول ایام قلعه‌داری ملول شده قاصدی نزد پدر بزرگوار فرستاد و امیر نظام الدین درویشعلی را طلب نمود و جناب امارتمآب حسب الحکم بشهر رفته شاهزاده با وی گفت که اگر خاقان منصور ازسرجریمهٔ من درگذشته عنان مراجعت بصوب دارالسلطنهٔ هرات انعطاف دهد من ترتیب پیکش کرده روی توجه بپایهٔ سریر خلافت مصیر خواهم آورد و امیر درویشعلی بدرگاه عالم پناه بازگشته سخن ابوالمحسن میرزا را بعرض رسانید و ملتمس شاهزاده درجه قبول یافته موکب همایون بجانب سرخس درحرکت آمد و در منزل بازرگان تویهٔ مقرب الحضرت سلطانی به تقبیل بساط جلادت مناط سرافراز شده باصناف الطاف اختصاص یافت و بعد از دو سه روز توقع منصب جاروبکشی مزار فایض انوار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره کرده رخصت انصراف

بطرف‌دار السلطنه هرات‌طلبيد خاقان‌منصور فرمود مادام كه‌شما درمملكت من‌تـوطن داشته‌باشيد هر التماسى كه فرمائيد بعزاجابت مقرونست آنگاه قامت‌قابليت آن جنابرا بخلع فاخره آراسته شرف اجازت ارزانى داشت واميرصوفى‌صفت صافى‌ضمير بمسكن معهودشتافته‌اعاظم‌سادات واكابرمشايخ‌وقضاة وعلماوفضلا واشراف واعيان‌دارالسلطنه هرات‌را در سرمـزار فيض آثار كازرگاه جمع ساخت وآشى‌عظيم ترتيب نموده بنيت استقامت برجادهٔدرويشى وگوشه‌نشينى ازايشان استعانت‌جست و همگى همت برترويج وتعمير بقعه متبر كه انصاريه مصروف داشته‌ارباب وظايف وخدام آنمقام‌فرح انجام را باصناف انعام‌واحسان نوازش‌نمود ودر رابطهٔدرويشان ومجاوران آنروضهٔ بهشت‌نشان درافزود ودرخلال احوال گذشته سلطان احمدميرزا كه سالها بحكم‌آن‌پادشاه مظفرلوا دردار السلطنهٔ هرات حكومت وداروغگى مى‌نمود و اميرناصرالدين عبدالخالق‌بن امير احمد امير فيروز شاه علم عزيمت بسفر آخـرت بر افـراختند و اصحاب آنمصايب چنانچه رسم است بمراسم تعزيت وسوگوارى و اطعـام طعام و ختمات كلام حضرت بـارى پرداختند

ذكر طغيان امير خسرو شاه كرت ديگر و بيان كشته شدن نظر بهادر و حيدر قلندر

درآنزمستان كه‌خاقان عاليمكان در ظاهر مرونشسته بمحاصرهٔ ابوالحسن ميرزا قيام نمود اميرخسرو شاه فرصت غنيمت دانسته‌باسپاهى بى‌نهايت بحدود قبة‌الاسلام بلخ توجه فرمود وابراهيم‌حسين ميرزا بنابـر قلت لشگر طريقهٔ حزم‌رعايت كرده درشهر متحصن‌گشت واينمعنى موجب مزيدجسارت خسروشاه‌شده جنودقندز درولايت اندخودو شبرغان دست‌بغارت وتاراج برآوردند ودرگرد قبة‌الاسلام بلخ‌خيمه اقامت افراشته از روى‌اهتمام بامرمحاصره پرداختند چندروز ازصبح تاشام ازدرون وبيرون شهرمبارزان بهرام‌قهر ابواب‌جنگ‌وجدال برروى يكديگر مى گشودند وبانداختن تيرمرگ تأثير وسنگ‌رعد پرداخته‌درافنا واعدام‌يكديگر سعى‌مى نمودندواحياناً بهادران لشگر ابراهيم حسين‌ميرزاباپاى جلادت‌از قلعه بيرون مى‌خراميدند وبضرب‌تيغ‌وسنـان روزعمر قندزيان رابشام‌اجل ميرسانيدند ازآنجمله روزى ازجانب‌امير خسرو شاه نظربهادر كه بوفور تهوراز ساير شجعان‌قندز وبقلان ممتازومستثنى بود جنگ‌پيش آورده نزديك‌بكنارخندق رسيدوازطرف ابراهيم حسينميرزا اميرتنكرى بردى‌سمانچى ازشهر بيرون رفته مستعد دفع‌دشمنان گرديد وبين‌الجانبين حربى درغايت صعوبت دست داده اميرتنكرى بردى ظفريافت ونظربهادر منهزم شده عنان بمعسكر خسرو شاه تافت وامير تنكرى بردى اورا تعاقب نموده‌تنهابنظر بهادررسيد واوبازگشته وشمشير كين ازنيام انتقام‌بر كشيده

بر آن پهلوان رستم‌توان‌حمله کرده امیر تنکری بردی بتأیید ایزدی تیغ‌خصم را بسپرد فرموده بیك‌ضرب حسام‌نظر بهادررا از پشت زین برروی زمین انداخت و بزخم دیگر مهم‌اورا باتمام رسانیده دوست‌کام عنان توسن گردون خرام‌بجانب قلعه معطوف‌ساخت ازوقوع اینحادثه لشگر خسروشاه دلشکسته شدند و مردم بلخ مستظهر وقوی خاطر گشته ابراهیم‌حسین‌میرزا نسبت‌بامیر تنکری بروی اصناف الطاف تقدیم‌رسانیدو بانعام اسپ وزر وخلع‌قیمتی آن زبدهٔ شجعان دوران را خوشدل ومسرور گردانید **القصه** دروقتی که خاقان‌منصور ازمرو مراجعت‌فرموده درحدود سرخس بودخبر طغیان‌خسرو شاه محاصره بلخ رااستماع نمود لاجرم میرزا محمدمعصوم را با امیر عمربیك ودو هزار سوار تیغ زن‌نیزه گذار برسبیل ایلغار متوجه بلخ گردانید وموکب نصرت نشان متعاقب ایشان درحرکت آمدچون خسروشاه برتوجه آن پادشاه عالیجاه وقوف یافت اقدام‌ثبات‌وقرارش متزلزل گشته بطرف قندز شتافت ومحمدمعصوم میرزا کیفیت حال‌رااز چیچکتوعرضه‌داشت کرد وفرمان‌واجب‌الاذعان سمت نفاذپذیرفت که‌امیر ناصر-الدین عمربیك بیلخ رفته کومك ابراهیم حسین‌میرزا باشد ومحمد معصوم میرزا بموکب همایون پیوندد وبعداز آن رایات عالیات به ییلاق بادغیس خرامیده منزل باباخاکی معسکر ظفراثر گشته ازیمن مقدم همایون‌غیرت سپهر بوقلمون گردیدودرین اثنا امیر حیدر ازنزد امیرخسرو شاه بدرگاه عالم پناه رسید و دست سیاست خاقانی بساط زندگانی‌اورادر نوردید مجملی‌ازحال امیرحیدر آنکه او پسر امیر سید آقا بود که سلطان سعید درسرخس اورا قتل‌نمود وامیر سید آقاخان امیرعلیشیر است وامیرحیدر بلطف طبع وحدت ذهن وحسن صورت ووفور شجاعت ازسایر امیرزادگان خراسان امتیاز تمام داشت‌لاجرم خاقان‌منصور در اوایل حال‌اورا منظور نظرتربیت گردانیده در سلك انچکیان‌آستان‌خلافت آشیان انتظام دادودر آن اوقات که‌امیرعلیشیر بایالت ولایت استراباد سرافراز شداورا همراه‌برده میخواست که منصب حکومت‌آن مملکت را بوی‌گذارد اما امیرحیدر چنانچه سابقاً مسطور گشت‌دروقتی که برسالت ازجرجان بهراةرفته بود بواسطهٔ نشاء جنون‌سخنی‌غیر واقع‌بعرض حضرت خاقانی رسانیده‌مؤاخذ ومقید شد وچون‌از آن قیدنجات یافت‌ازامر ملازمت استعفا نموده بلباس قلندری در آمد وجمعی کثیراز آن‌طایفه سردرپی او‌نهاده امیرحیدر درعمارت سرچشمهٔ ماهیان که نزدیك بعیدگاه هراةواقعست منزل گزید ویکدونوبت بازارهاء آن بلدهٔ فاخره را دوران چند زده زرواجناس بسیاراز کبار وصغار روزگار اخذ نمود وهمهرا صرف قلندران ومصاحبان‌خود فرمود آنگاه‌بقبةالاسلام بلخ‌رفته ابراهیم حسین میرزا بنظر اشفاق دروی نگریست وامیرحیدر درآستانهٔ علیه شاهبه متوطن‌شده جمیع مهمات آن بقعه رااز پیش‌خود گرفت‌در آن‌اثنا روزی‌درویش ولی که درسلك اهل سلوك منتظم بود وابراهیم حسین‌میرزا نسبت باوارادتی تمام‌داشت جهة طواف آن روضهٔ بهشت‌آثار

قدم رنجه فرمود وپی از آنکه باامیر حیدر ملاقات نماید بمزار فایض الانوار شتافت و اینمعنی برخاطر حیدر قلندر گران آمده خدام آستانهٔ علیه‌را فرمود تادرویش ولی را گرفته دوبست کف‌پائی زدند وبخدمت مطبخ بازداشتند بناء علی‌هذا ابراهیم‌حسین‌میرزا قصد ابذاء امیرحیدر کرد واواز بلخ گریخته روی بقندز آورد امیرخسرو شاه‌نسبت‌باو لوازم تعظیم وتکریم بتقدیم رسانید ودروقتی که‌از ظاهر بلخ بر خواسته بقندز رفت اورا برسم‌رسالت‌روانهٔ‌آستان خلافت آشیان گردانید وبنا برآنکه بعرض‌خاقان‌منصور رسانیده بودند که‌حیدر قلندردرمجلس خسروشاه پیوسته غیبت ملازمان درگاه‌عالمپناه مینموده واورا برسلوك طریق مخالفت ترغیب میفرموده دربارگاه سپهر اشتباه راه نیافت وچندروز مقیدبوده بقتل رسید وامیر نظام‌الدین علیشیر درهراة اینخبر شنیده بغایت متغیر و متأثر گردید وکس فرستاده جسداورا ازمنزل باباخاکی بفضای چشمه ماهیان نقل نمود و اولاد و متعلقانش را بقدر امکان رعایت فرمود اما خسرو شاه در اواخر سنهٔ ۹۰٤ از میرزا بابسنقر متوهم گشت و ببهانهٔ یورش بلخ آن شاه‌زادهٔ صاحب سعادت را مصحوب خودگردانیده علم نهضت بر افراخت وچـون‌باوماج رسید در اواسـط محرم سنه ۹۰۵ آن خسرو صاحب کـرم را بـدرجـهٔ شهـادت رسانیـدولادت میـرزا بابسنقر در سنه ۸۸۲ در حصار واقـع شده بود و آن حضرت در عدل و نصفت و فضل ورافت سر آمد ابناء زمان مینمود خط نسخ و تعلیق‌را نیکو می‌نوشت واز سر نقاشی وقوفی تمام داشت وازغایت لطف طبع گاهی بنظم اشعار می برداخت وازنتایج ذهن وقاد اصحاب فضیلت رامحظوظ می‌ساخت القصه چون‌خسروشاه کافرنعمت برهمچنان امری‌خطیر اقدام‌نمود ازروی استقلال درولایت‌قندز وبقلان‌وختلان وبدخشان وحصار شادمان بامرجهانبانی قیام‌فرمود مآل حالش درضمن حـکایات آینده مذکور خواهد گشت وکشته شدنش بتیغ انتقام منتقم جبار بر زبان قلم بریشان رقم خواهدگذشت انشاء الله‌تعالی

گفتار دربیان‌پیوستن ابوالمحسن‌میرزا ومحمدمحسن میرزا بیکدیگر جهة مخـالفت خاقان وافر حشمت وانهزام یافتن ایشان از دست برد ملازمان موکب ظفر نشان در موضع حلوا چشمه

درآن‌اوان که‌خاقان منصور ازظاهر مـرو کوچ فـرموده بسرخس شتافت واز سرخس عنان عزیمت بکنار آب مرغاب تافت‌ابوالمحسن میرزا که از امتداد ایام قلعه داری نیك بتنك‌آمده بود آن‌بلده‌را بیکی ازامراء معتمد سپرد وبنفس نفیس با فوجی از ابطال رجال و هزبـران بیشه رزم وقتال روی توجه بملاقات کپك میرزا

آورد و بعد از وصول بحدود ابیورد کپك میرزا مقدم بـرادر بزرگتـر را باقـدام عزاز و احترام استقبال کرده مراسم نیاز و پیشکش باحسن وجهی بجـای آورد و آن دو دری سپهر سلطنت‌وجهانبانی رادریك برج‌مقارنه روی نموده درتمشیت امور جهانگیری قرعه مشورت درمیان انداختند وخاطر برمحاربه پدر بزرگوار قرار داده پنج‌شش هزار سوار جرار مجتمع ساختند واین‌خبردرمنزل باباخاکی بسمع‌اشرف آن‌آفتاب اوج شرفناکی رسیده امیرمبارزالدین محمد ولی‌بیك را باعلاء درجه رعایت وتربیت رسانید وبمنصب حکومت دارالسلطنهٔ هراة سرافراز ساخته بدان جانب روان گردانید بعدازآن موکب‌ظفر نشان جهت‌اطفاء نیران طغیان شاهزادگان بجانب‌ابیورد توجه نمود وخاقان منصور باوجود ضعف‌مزاج شریف بقوت‌دولت درمحفه‌نشسته بسرعت تمام طی‌مسافت می‌فرمود ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون از قرب وصول لواء جهان‌گشا خبر یافتند از ابیورد بیرون رفته عنان‌بارهٔ گیتی نورد بصوب ولایت‌نسا تافتند وخاقان منصور در اثناء راه‌خبرتوجه فرزندان را استماع نموده تصور فرمودکه داعیهٔ مقابله ومقاتله ندارند بلکه گریز برستیز اختیارکرده نقش کلمهٔ(الفرار مما لا یطاق) برصحیفهٔ خواطرمینگارند بنابرآن ابوالمنصورمظفر حسین گورکان وحیدرمحمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس را با اکثر لشگر ظفراقتباس بتکامشی ایشان‌روان ساخت وبنفس نفیس درحرکت ثانی فرموده‌بآهستگی رایت نهضت می‌افراخت‌وچون شاهزادگان نزدیك بحلوا چشمه رسیدند بخلاف‌متصور شنیدندکه‌ابوالمحسن‌میرزا ومحمدمحسن میرزابغرورموفور منتظررزم‌وپیکار ایستاده‌اند وقلب میمنه ومیسره مرتب ساخته دل بر اشتعال نایرهٔ قتال نهاده‌اند لاجرم ایشان نیز بتعبیه سپاه پرداخته ماهچهٔ علم نصرت‌نشان مظفرحسین گورکان ازافق قول طلوع نمود ودر برانغارحیدرمحمدمیرزاتوقف کرده جوانغار را بوجودابن‌حسین‌میرزااستحکام افزود واز آنجانب ابوالمحسن‌میرزا درقلب لشگرجای داشت وکپك میرزا دربرانغار رایـت شوکت برافراشت وابراهیم ترخان درجوانغار بایستاد وباین ترتیب هردو سپاه روی برزم‌گاه شتافت ودر دشت حلوا چشمه تقارب‌فریقین بتلاقی انجامید ودلیران روزپیکار درهم آویخته کام‌جان جمعی ازجوانان بسبب تجرع جام ناخوشگوار مـرك‌تلخ گردید پیکان تیردیده‌دوز چشمه‌چشمه‌خون ازفوارهٔ‌دل‌ها روان ساخت‌وشعلهٔ سنان‌سینه سوزجان مهوشان‌را درمحاق احتراق‌انداخت‌شمشیر آبدارازخون‌خوبان شیرین‌گفتار جوئی جاری گردانیده ونیزه ثعبان‌کردار نخل‌قامت دلیران کبك‌رفتار رااز پای در آورده برخاك هلاك خوابانید **نظم** زتیغ خون‌فشان و خنجر تیز ✿ زپیکان خدنـك فتنه‌انگیز چنان خون ریختند اهل تهور ✿ که‌حلوا چشمه‌شد جوئی زخون‌بر ودر آن روز هولناك از جوانغار شاهزادگان ابراهیم ترخان‌بر برانغار سپاه نصرت‌نشان حمله کرده حیدرمحمد میرزا تاب آن‌صدمه‌نیاورد وعنان بکران بوادی فرار تاخت وکپك میرزا میمنه لشگر خودبر ابن‌حسین‌میرزاتاخته آن‌شاهزاده نیز انهزام یافت مظفر حسین گورکان که در

قول بود چون حال بر آنمنوال دید خواست که‌او نیز اقتدا ببرادران نموده پشت بر معرکه گرداند اما میرزا سلطان علی قراسقل عنان بارگیر شاهزاده را گرفته از آن‌حرکت مانع گشت و گفت اگر فضای معرکه ازموکب‌عالی خالی گردد مخالفان دلیر تر شده نکایت این‌هزیمت بحضرت اعلی سرایت کند لاجرم مظفرحسین میرزا دل بر مقاتله نهاده ثبات قدم ورزیده خاقان‌منصور درذروهٔ که منتهی بصحرای حلوا چشمه می شود بوقتی که‌در ملازمت موکب همایون غیر خواجه شمس‌الدینمحمد منشی وخواجه شهاب‌الدین اسحق صدر وبعضی از نویسندگان و جماعت میرآخوران‌واختاچیان وشاگرد پیشگان کسی نبود ازگریختن برانغاروجوانغار سپاه‌فیروزی آثار خبریافت ازکمال تهورجبلی و غایت وثوق بعنایت ازلی از محفه بیرون آمده با وجود ضعف مزاج جامهٔ جنك در پوشید و مغفر بر سر نهاده بر اسب دلدل رنك آتش آهنك سوار گردید و عنان بك ران بسرعت باد وزان بجانب معرکهٔ پیکار انعطاف داده فرمود تانقاره وکورکه همایون‌را بلند آوازه ساختند وسورن انداخته رایات نصرت آیات برافراختند وبابن‌طریقه‌از آن دره‌بیرون آمده‌چون چشم ابوالمحسن میرزاومحمد محسن‌میرزا بر ماهچهٔ علم ظفر شیم افتاد بیقین دانستند که خاقان رستم حشم بربارهٔ کوه پیکر نشسته ومیان‌همت بعزم رزم وپیکار چست بسته تزلزل بارکان اقتدار ایشان راه یافت ونسیم‌ظفر بر برچم علم خاقانی وزیده هریك‌ازآن‌دو پادشاه زاده عنان‌فرار بطرفی تافت ابوالمحسن میرزا بجانب مرورفت‌وکپك میرزا راه استرآباد پیش‌گرفت وچون گریختگان سپاه‌خاقان جمجاه کیفیت واقعه را شنودند تیغ انتقام از نیام کشیده بار دیگر روی بمعرکه آوردندوشاهزادگان‌را تعاقب‌نموده سالماً غانماً مراجعت کردند خاقان منصور لوازم محامد پادشاه غفور مرعی داشته صدقات و نذور بمستحقان‌رسانید ودربارهٔ جماعتی که‌درآن محاربه آثار دلاوری ظاهر کرده بودند انعامات فرموده فتحنامها باطراف بلاد خراسان روان گردانید.

ذکر نهضت همایون خاقان‌عالی مکان بجانب جرجان و مسارعت نمودن در مراجعت بواسطه طغیان میرزا بدیع‌الزمان

از آن‌زمان که محمدحسین‌میرزا استرآباد را ازمظفر حسین‌گورکان انتزاع‌نمود پیوسته خیال توجه بدانصوب صواب مکنون ضمیرمنیر همایون بود اما بواسطهٔ موانع متنوع که‌در بلاد خراسان وقوع‌می‌یافت آنداعیه ازحیزقوت بفعل نمی‌آمد وبعدازمحاربه حلوا چشمه که کپك‌میرزا باسترآباد شتافت ومیان برادران بساط محبت واتحاد تمهید یافت خاقان منصور مظفرلوا آن‌عزیمت را تصمیم داد وروی توجه‌باسترآباد نهاد وابن خبر بمحمدحسین میرزا رسیده شاه زاده را سیلاب اضطراب ازسر درگذشت وباکپك

میرزا وفوجی ازخواص امرا طریق مشاورت مسلوك داشته متوجه کنار آب اترك و میان تراکمه آنسرحد گذشت در اثناء راه کپك میرزا اردو بازار برادررا غارتیده بطرف خراسان عزیمت نمود ومانندشیری خشم‌ناك بی ترس وباك بحدود آن ولایت درآمده کیفیت حال بابوالمحسن میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بعرض خاقان جسم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدسه رابنام محمدمحسن‌میرزا نویسانده نزدشاهزاده فرستادو بزبان لطف‌ومرحمت پیغام‌داد که‌هرچند توحقوق‌ابوت را بعقوق‌مخالفت‌مبدل‌ساخته باملازمان‌موکب نصرت‌نشان بمقام‌مقابله‌و‌مقاتله در آمدی‌ما بقلم‌شفقت‌اصلی وعطوفت‌جبلی رقم عفوبر جریدهٔ آن‌جریمه کشیدیم وایالت مشهد مقدسه وتوابع ولواحق رابدان عزیز فرزند مفوض گردانیدیم می باید که ازارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان بوده من‌بعد لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانی وآن مملکت‌را بیمن‌معدلت و رعیت پروری معمور و آبادان گردانی وبعد از آن که پیغام خاقان‌منصور و منشور مذکور بمحمدمحسن‌میرزا رسیدمبتهج ومسرور گشته‌بمشهد مقدسه شتافت وقدم‌در وادی فرمان‌برداری نهاده‌دیگر ازوی امریکه موجب انغمام خاطرخاقان آفتاب احتشام‌باشد‌صدور نیافت وخاقان‌منصور پس‌ازطی منازل ومراحل خطهٔ استرآباد را ازیمن مقدم همایون غیرت افزای گلستان ارم ذات‌العماد ساخت و ده پانزده روز جناح مرحمت بسرمفارق متوطنان آن‌مملکت گسترده بلوازم رعیت‌پروری پرداخت درآن اثناقاصدی از دارالسلطنه هرات از نزد امیر مبارزالدین‌محمد ولی بیك بپایهٔ‌سر برخلافت‌مصیر‌رسید وبعرض‌رسانید که‌بدیع‌الزمان میرزا با سپاهی بلا انتها بنواحی هرات تشریف آورده ودخان طغیان مرتفع گردانید واکنون درظاهر آن‌بلده قبه خیمه وخرگاه باوج مهرو مساه برافراشته وباتفاق امیر ذوالنون ارغون همت‌تسخیر مملکت خراسان گماشته خاقان منصور چون این خبر شنود نشان‌حکومت استرآبادرامصحوب مولانا شمس‌الدین علی‌شاه سندی‌منشی نزد محمد حسین‌میرزا ارسال داشت ومکتوبی مبنی‌از نصایح سودمند ومواعظ دل‌پسند بنام شاه زاده روانه ساخت وبسرعت برق‌وباد علم مراجعت برافراشت بعد از وصول باسفراین زمام ایالت آن‌ولایت‌را بقبضهٔ اقتدار امیر بدرالدین‌نهاد و کوچ بر کوچ بسبزوارشتافته حکومت آن‌بلده‌را باتوابع ومصافات بمظفرحسین‌میرزا دادومولانا شمس‌الدین علی‌پس از آن که‌بخدمت محمدحسینمیرزا رسید وفرامین مطاعه‌را بشاه‌زاده نمود و لوازم تبلیغ رسالت‌بتقدیم رسانید آن‌حضرت باردیگر استرابادرا مقرسلطنت ساخت ولشگرجرجان راجمع گردانیده‌رایت نخوت وعظمت برافراخت ؛

ذکر نهضت بدیع‌الزمان میرزا بعزم تسخیر دارالسلطنه هرات

ورفتن بجانب مرغاب‌بعدازمعاودت رایات‌ظفرآیات

درآن اوقات که‌خاقان وافرتهور ابوالغازی سلطان‌حسین بهادر جهت دفع‌محمد

حسین میرزا عنان یکران بصوب استرآباد انعطاف داد سلطان بدیع الزمان میرزا از میستان وامیر شجاع الدین ذوالنون از زمین داور بییلاق غور خرامیدند وخیال تسخیر ولایات خراسان کرده سپاه هزاره ونکودر وقبچاقرا مجتمع گردانیدند و بعد از تقدیم مشورت علم نهضت افراخته بـا جنود نامعدود بپای ولایـت هـرات رود شتافتند و از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هر چه یافتند تصرف کرده از آنجا عنان عزیمت بصوب لنگر مقدسه غیاثیه تافتند واز آن سرکار نیز گوسفند بسیار غنیمت گرفته متوجـه دارالسلطنهٔ هراة گشتند و از شیوع این اخبار امیر نظام الـدین علیشیر وامیر مبارزالدین محمد ولی بیك وسایر امرا که در آن بلدهٔ فاخره بودنـد در بحر اضطراب افتادند و برج و بارهٔ شهر را مضبوط ساخته ومردم بلـوکات رادر آورده خواطر بر تحصین قرار دادند وچون بدیع الزمان میرزا بقصبهٔ او به رسید امیـر ذوالنون برسم منغلای پیشتر متوجه گردید وبعضی ازمردم بلوکات که درباغات خودمانده بودند امیر ذوالنون راتنها دیدند تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت فرموده وامیر ـ ذوالنون بی مدد آنحضرت خیال معاصرهٔ هراة نموده لاجرم بشهر آمده گفتند که امیر ـ ذوالنون بالشگر اندك وغرور بسیار نزدیك رسیده است واگر امـرا بجنك او بیرون روند غالب ظن آنست که انهزام یابندو مقارن آنحال محمد معصوم میرزا نیز از جانب چیچکتو بهراة آمده وامیر محمد ولی بیك مستظهر گشته دوسه هزار سوار آراسته مکمل ساخت ودرر کاب محمد معصوم میرزا وسید عبدالله میرزا بعزم رزم از دیوار بست شهـر بیرون رفت ودرقلب سپاه میرزا محمد معصوم رابازداشت وخوددر میمنه ایستاده وضبط میسره رابعهده سید عبدالله میرزا وامیر باباعلی گذاشت واز آنجانب سلطان بدیع الزمان میرزا در نواحی بك لك خانه بـامیر ذوالنون پیوست ودر محلی کـه آش میکشیدند قراولان خبر رسانیدند که سیاهی سپاه یاغی نمودار شد وهمان ساعت امیر ذوالنون بـا لشگر ارغون پـای در رکاب آورده چـون شیر غـران متوجـه بیشهٔ پیکار گشت ودر نواحی النك نشین تقارب فریقین بتلاقی انجامید وآواز نفیر وسورن ازایوان کیوان درگذشت وازهردوطرف شیران بیشه نبرد تیغ کین آخته بر یکدیگر تاختند وگـرد از فضای معرکه هیجا باوج فلك تیز گرد رسانیده عذار آفتاب را درزیر نقاب عنبرا مستور ساختند زبان سنان بیام اجل در گوش جوانان میگفت وتیر مرك تاثیر دل پهلوانـان را بسان لعل بدخشان میسفت شمشیر تارك شکاف بیك ضربت ازفرق سرتا بناف میشکافت وجانهای پردلان از آن رخنه بیرون جسته بعالم آخرت میشتافت **نظم** بر آمد فغان از زمین وزمان ✿ در آمد تزلزل بکون و مکان ز تیغ سر اندازو تیر خدنك ✿ هوا خـون فشان شد زمین لاله رنك در آن اثنا لوای کشور گشای سلطان بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بر معرکه انداخت وهروبانرا ازمشاهدهٔ آنحالت دست از کارودل ازجای رفته نخست سید عبدالله میرزا وامیر باباعلی فرار نمودند بعدازآن محمد معصوم میرزا وامیر مبارزالدین محمد ولی بیك نیز گریز برستیز اختیار کردند محمد معصوم میرزا وسید عبدالله میرزا

مصلحت درآمدن بشهر ندیده روی باردوی همایون آوردند اما امیر محمد با سایر گریختگان بشهر درآمد ودروازها برکشیده بروج رابمردم اعتمادی سپرد و سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر ومنصور درالنك نشین نزول اجلال فرموده پس از چندروزاز آنجا بپل مالان نقل کرد وطمع میداشت که بی ازآنکه مباشر جنك و پیکار گردد هرویان شهر بدو دهند بنابرآن بمدارا مواسا گذرانیده سپاه را اجازت حرب نداد چون مدت چهل روز حال براینمنوال بگذشت خبر مراجعت خاقان منصور بتواتر پیوست و امیر نظام الدین علیشیر رسل ورسایل نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده اورا ازمقابله و مقاتله پدر بترسانید والتماس فرمود که ازظاهر هراة کوچ فرموده بطرفی رود که میان اوو خاقان منصور ملاقات واقع نشود تا بار دیگر نیران فتنه وآشوب اشتعال و التهاب نیابدوشاهزاده مصلحت وقت در ایجاب آن ملتمس دانسته ازپل مالان به پل سالارشتافت وازآنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت وپس ازسه چهارروز اعلام ظفر اعلام خاقانی پرتو وصول برسواد هراة انداخته امرا وعظما واکابر واشراف بلوازم استقبال قیام واقدام نمودند وخاقان منصورهمگنانرا پرسش ونوازش فرمود وامیرمحمد ولی بیك وجماعتی که درایام محاصره شرایط جلادت بجای آورده بودند بمزیدعنایت والتفات سرافراز گردانید وبدولت واقبال درباغ جهان آرا نزول اجلال فرموده نوای عیش ونشاط باوج عیوق رسانید

ذکر تفویض فرمودن سلطنت بلخ بسلطان بدیع الزمان میرزاو باز آمدن ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر خاقان مظفر لوا

چون سلطان بدیع الزمان میرزا ازظاهر بلدهٔ هراة کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکر بادغیس و چیچکتو درظل رایت فتح آیتش مجتمع گشتند وشجاع بیك نیز ازقندهار بملازمت رسیده دراردوی عالی جمعیتی عظیم دست دادو بربده بخشی که از قبل خاقان منصور درقلعه مروجاق حکومت مینمود از تسلیم حصار ابا کرده شجاع بیك روی بتسخیر آنقلعه آورد وسپاه هزاره و نکودر وسایر افراد لشکر ظفر اثر تورها و چپرها بر سر کشیدند ودست به تیر وکمان برده بقدم جلادت ومردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدندوامیر بربده ازصباح تانیم روز بمدافعه مشغولی نموده بالاخره ازمناومت عاجز گشت وشجاع بیك قهراً قسراً حصار مروجاق رامسخر گردانیده امیر بربده را گردن بسته وپای شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد وآنحضرت جریمه اورا بعفوو اغماض مقابل ساخته باطلاقش فرمانداد وخاقان منصور دربلدهٔ هراة از وفور سپاه و کثرت استعداد فرزند والانژاد وقوف یافته بغایت مضطرب شد زیرا که درآنولا سپاه نصرت انتما ازیورش استرآباد مراجعت نموده بودند واسبان ایشان بغایت لاغر وناتوان بود ونمی توانستند که بی ازآنکه چندگاهی آسایش نمایند مرتکب سفر دیگر

گشته با بدیع الزمان میرزا ابواب مقابله ومقاتله بگشایند لاجرم خاقان منصور بامقرب حضرت سلطانی مشورت کرده بطرح بناء مصالحه پرداخت ومولانا فصیح الدین صاحب داراء استر آبادی راجهت تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت وجناب صاحبی در آن مقام بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا وامیر ذوالنون رسیده بخوبترین عبارتی اداء رسالت فرمود وشاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار ترغیب و تحریص نمود وآنحضرت بملاحظهٔ حقوق ابوت مایل بصلح و صفا گشته بعداز تکرار آمدشد سفر مهم بر آن قرار یافت که سلطنت مملکت بلخ وتوابع آن از کنار آب آمویه تا مرغاب من حیث الاستقلال متعلق ببدیع الزمان میرزا باشد ودر آن ولایات نام نامی آن شاهزاده گرامی را درخطبه ردیف اسم همایون حضرت خاقانی گردانند ودیگر هیچیك از پدر وپسر طریقه ناستوده مخالفت وعناد بظهور نرسانند بنابر آنکه ابراهیم حسین میرزا دربلخ متمکن بود وچندگاه باخسرو شاه مقاومت کرده آن ولایت را ازشر اعدا حراست نموده بود خاقان منصور را دغدغه شد که مبادا شاهزاده آنخطه رابیرادر بزرگتر تسلیم ننماید وازاین جهت فتنه دیگر حادث گردد وبنابر آن خواجه شهاب الدین عبدالله را فرمود که برجناح استعجال ببلخ شتابد وبتمهید مقدمات مناسبه چنان سازد که ابراهیم حسین میرزا درباب تسلیم آن بلده پیرامن مناقشه نگردد و بجانب هراة نهضت نموده بپدر بزرگوار پیوندد وخواجه عبدالله برحسب فرموده کار بند شده قبل از وصول بدیع الزمان میرزا را بدان حدود شرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کردو شاهزاده را بملازمت واطاعت پدربزرگوار مایل گردانیده از بلخ بیرون آورد ودراثناء راه آن دو دری برج نامداری بایکدیگر ملاقات فرموده ابراهیم حسین میرزا بلوازم نثار وپیشکش پرداخت و بدیع الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده بزبان تفقد ودلجوئی بنواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران وکامیاب بقبة الاسلام بلخ خرامید وامیر عمر بیك درخدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا ملازمت خاقان منصور را بیشنهاد همت گردانید وچون ماهچهٔ رایت آیت سلطان بدیع الزمان میرزا ازافق آنولایت طلوع کرد وجناح مرحمت وعاطفتش بر مفارق ساکنان بلدان طخارستان سایه گستر دامیر خسرو شاه رسل ورسایل باتحف شایسته وتنسوقات بابسته بنظر انور شاهزاده فرستاد واظهار مطاوعت ومخالصت نمود ودر ممالك قندز وبقلان وترمذوحصار شادمان وقبادیان وختلان وبدخشان خطبه وسکه رابنام آنحضرت تزمین داد وبدیع الزمان میرزا قاصدان امیر خسرو شاه راباصناف عواطف خسروانه ومراحم بادشاهانه بنواخت وبانعام خلع فاخره واسپ زر ونفایس دیگر مفتخر وسر افراز ساخت وامیر شجاع الدین ذوالنون وولد او شجاع بیك رامعزز ومحترم رخصت انصراف ارزانی داشت وحکومت سیستان رابیرادر امیر ذوالنون امیر سلطان علی ارغون عنایت کرده درغایت عظمت علم فرماندهی برافراشت

گفتار در بیان سلوك محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و نافرمانی وتوجه رایات ظفر آیات خاقانی بجانب استراباد نوبت ثانی

چون محمدحسین میرزا درمملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرده واکثر توابع ولواحق آنولایت رابحیز ضبط در آورد خیال تسخیر دیگر ولایات خراسان در خاطرش افتاد دراواخر سنهٔخمس و تسعمائه باسپاهی‌شجاعت نهاد روی توجه بطرف اسفراین نهاد وبیك‌ناگاه دایره کردار منزل امیر بدرالدین رافرو گرفت و کسی نزد آن شیربیشهٔ هیجاء فرستاده اورا باطاعت و انقیاد دعوت نمود امیر بدرالدین رعایت حقوق تربیت خاقان‌منصور کرده سر بحلقهٔ مطاوعت شاه زاده در نیاورد وبا اندك مردمیکه درملازمتش بودند دست به‌تیر و کمان وسیف وسنان برده وسپاه‌استراباد آغاز کارزار کرده امیر بدرالدین مانند شیرعرین بریشان حمله مینمود وبزخم ناوك دلدوز وضرب‌سنان جانسوز روزنه‌هادرسینهٔ بهادران میگشود اماچون‌لشکر محمد حسین‌میرزا بسیار بودند اورا درمیان گرفته ازاطراف وجوانب علی‌التعاقب والتواتر سهام خون آشام وحسام بهرام‌انتقام بوی میرسانیدند ودرآن اثنا عرض امان کرده اورا بعواطف شاه‌زاده امیدوار میگردانیدندتادست ازجنك باز دارد وجان‌عزیز خودرابعنف درمعرض هلاکت نیارد امیر بدرالدین اصلا آن‌سخنان رابسمع قبول نشنید وحرب‌میکرد تا وقتی که ازضربت تیغ‌آبدار شربت شهادت چشید وچون مظفر حسین‌میرزا در سبزوار از طغیان محمدحسین میرزا و کشته‌شدن امیر بدرالدین خبریافت عزم حرب برادر جزم کرده ازسبزوار بیرون خرامیدومحمد قاسم برلاس ولد امیر شجاع‌الدین محمدبرندق را بافوجی کثیرازسپاه‌جلادت انتمابرسم‌منغلای‌پیشترروانه گردانیدومیان‌امیرمحمدقاسم و مقدمهٔ‌لشکراسترآباد که‌سردارایشان‌درویشمحمد کوکلتاش بودمحاربه روی‌نمودو آن‌امیر زاده پسندیده اخلاق که خلاصهٔ اولادامیرجاکو بود در اثناه اشتعال نایره قتال بزخم تیری‌ازپای درافتاد ودرویشمحمد کوکلتاش بظفرو نصرت اختصاص یافته بسیاری از جنودمیرزا مظفرحسین رابتیغ بی دریغ بگذرانید و زمرهٔ را اسیر گردانید چون گریختگان بمعسگر شاه‌زاده رسیدند و کیفیت حال‌بعرض رسانیدند مردم بمثابهٔ بهم‌بر آمدند که میرزامظفرحسین مجال توقف‌ندید ورو‌ی بطرف ولایت زاوه آورده تاقصبهٔ تربت عنان‌بکران باز نکشید و کپك‌میرزا نیزبعد از استماع این‌خبر مشهد مقدسه را خالی گذاشت ورایت عزیمت بصوب ولایت‌نسا و ابیورد برافراشت وازآنجانب محمد حسین‌میرزا مملکت خراسانرا خالی یافته از استرآباد تا نیشابور و سبزوار جلوه‌گاه سپاه‌ظفرپناه ساخت وطریقهٔ عدالت مرعی داشته بقتل‌وغارت وتخریب شهر و ولایت

نپرداخت وچون این اخبار در دار السلطنهٔ هرات شیوع یافت وپرتو شعور خاقان منصور بر کیفیت آن وقایع تافت باوجود ضعف تن واستیلاء لوازم پیری بر شهرستان بدن از غایت غیرت خسروانه ونهایت حمیت پادشاهانه در محفهٔ محفوف بانوار فتح و پیروزی در آمده امیر نظام الدین علی شیر وامیر مبارز الدین محمد ولی بیکرا درهرات گذاشت ودر ماه محرم الحرام سنهٔ ست وتسعمائه روی بهراه آورده علم عزیمت بجانب استرآباد برافراشت ودر اثناء راه مظفر حسین میرزا وامیر محمد برندق برلاس وسایر حکام ولایات بموکب همایون پیوستند وتمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشته دعاگو وثناخوان کمر خدمت بستند و خبر نهضت رایت نصرت آیت بمحمد حسین میرزا رسید و صلاح در توقف ندیده کرت دیگر عنان یکران بوادی فرار گردانید وحضرت خاقانی بعد از طی منازل و قطع مراحل دار الفتح استرآباد را بفر نزول همایون آرایش داده جناح مرحمت واحسان بر مفارق اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت وبتمهید بساط معدلت وانصاف وانتساخ رسوم بدعت واعتساف پرداخته بدستور معهود اساس سرافرازی ورعیت نوازی برافراخت در آن اثناء محمد محسن میرزا اعتماد بر کمال شفقت وعطوفت حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت و رسولان سخندان بآستان سلطنت آشیان فرستاده مافی الضمیر خویش عرضه داشت نمود خاقان منصور ازاینمعنی بغایت مبتهج ومسرور شده فرستادگان شاهزاده را باصناف الطاف مفتخر ومباهی گردانید ومصحوب ایشان استمالت نامه ها ارسال داشت و بملاقات فرزند ارجمند اظهار اشتیاق فرمود و محمد محسن میرزا بعد از مطالعه مکاتیب مطاعه بجانب اردوی همایون در حرکت آمد و خاقان منصور امیر محمد برندق را باستقبال شاهزاده نامزد کرده برزبان الهام بیان گذرانید که باید در هیچ منزل طریق حزم و احتیاط نامرعی نماند زیرا که محمد حسین میرزا بغایت نزدیکست مبادا که ناگهان خودرا بکپک میرزا رساند ودست بردی نماید وامیر محمد برندق بعد از طی مسافت بشاهزاده رسید و پیشکش کشیده از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت وشاهزاده نسبت بجناب امارت منقبت لوازم اعزاز واحترام مرعی داشته همعنان او رایت عزیمت بصوب اردوی اعلی برافراشت ودر غایت غرور وغفلت قطع منازل می نمود واز قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرموده پدر بزرگوار طریقهٔ حزم رعایت نمی فرمود ومحمد حسین میرزا ازین معنی وقوف یافته بدانجانب ایلغار کرد ودر یکی از مراحل که اکثر سپاه کپک میرزا بطلب کاه وجو پریشان شده بودند بکنار اردوی برادر رسید ومحمد محسن میرزا سیاهی سپاه محمد حسین میرزارا دیده دانست که مجال توقف محالست باتفاق امیر محمد برندق وامرا وارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت وتمامی اسبان وشتران وخیمه و خرگاه واحمال و اثقال اورا محمد حسین میرزا غنیمت گرفته بجانب کنار آب اترك باز گشت وچون خاقان منصور استماع فرمود که آنچه برضمیر انور همایون گذشته بود فرزند ارجمندرا بوقوع انجامیده فرمان فرمود که امراء عظام ووزراء آصف احتشام براق میرزا کپکرا از خاصهٔ همایون سرانجام نموده باستقبال او فرستند وهریك از ارکان دولت

جهة یکی ازامراء خواص شاهزاده اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال دارند فرمان برآن حسب والحکم بتقدیم رسانیده باصناف آن چه محمد حسین میرزا ازمحمد محسن میرزا گرفته بود بیك ساعت دراردوی همایون سامان یافت وامراءعظام آن اشیاءرا نزدشاهزاده فرستاده بعداز آنمراسم استقبال بجای آوردند وکپکمیرزا در سرپل سنگین بسعادت دستبوس خاقان ظفرقرین فایزشده از افعال سابقه اعتذار واستغفار نمود وبانواع شفقت و عطوفت و اصناف مرحمت و رافت مفتخرو مباهی گشته پایهٔ قدر ومنزلتش درافزودو بفرمان خاقان مظفرلوا منصب امارت دیوان اعلی بشاه زادهٔ سعادتمند تعلق گرفت و فرامین مطاعه بمهرعالی آن‌دری اوج کام کاری صفت زیب وزینت پذیرفت در این‌اثنا بتلقین ملقن‌عالم غیب وارشادهاتف فضای لاریب محمدحسین میرزا را از سلوك طریق مخالفت پدر بزرگوار غایت ندامت دست داد وجهةعذرخواهی حضرت پادشاهی قاصدان سخندان باپیشکش فراوان بدرگاه‌عالم‌پناه فرستاد خاقان پوزش‌پذیر معاذیر آنفرزند رانیز بحسن قبول‌تلقی نمود وعرق شفقت ابوت درحرکت آمدکرت دیگر سلطنت جرجان رابوی تفویض فرمودوبعد از آمدشد رسل ورسایل و تمهید قواعد عهدوپیمان خاقان عالیمکان مجدداً نشان ایالت آنملکت رانزد شاهزاده فرستاد و عزم مراجعت بمستقر جاه وجلال جزم کرده عنان یکران بصوب خراسان انعطاف داد ودر اثناء راه قامت قابلیت میرزامحمد محسن رابخلع طلادوزکه خنجرمرصع زیب وزینت بخشیده بتجدید ایالت ولایت طوس ومشهد مقدسه وابیورد ونسا و یازر و درون رابرأی صوابنمایش متعلق گردانید واورا شرف‌رخصت ارزانی داشت وباوجودوفور سرماوبارندگی درطی مسافت طریقه‌مسارعت بتقدیم رسانید

ذکر انتقال مقرب حضرت سلطانی از منزل فانی بسرای جاودانی و نزول رایات نصرت آیات خاقانی در مستقر سریر اقبال و کامرانی

از مطلع‌ضمایر فضایل مآثرناظمان مناظم سخندانی نیر عالم افروز این معانی طالع‌است که جناب جلال سبحانی اشراف طبقات انسانی‌رابشرف(ولقدکرمنا بنی‌آدم) مشرف گردانیده وبتشریف‌خطاب(یاابن آدم خلقت العالم‌لاجلك و خلقتك لاجلی)فرق مباهات ایشان‌را باوج سموات رسانیده پس‌نتواند بودکه دارقرار وفضای اقتدار آن نوع‌گرامی غیر اینمرحله بی‌اعتبار وسرای ناپایدار جائی نباشد بیت دنیا بنزد اهل خردبس محقر است ☆ باآفتاب قدر توازذره کمتر است بلکه مناسب علوشأن ورفعت مکان طایفهٔ‌که خلعت افتخارشان بطراز (وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا) مطرز شاهدآن است که بیش‌از چندسال دراین منزل پر ملال نپایند وچون ندای(یا آیتها

النفس المطمئنه) شنوندبی شایبه‌اهمال بریاض دلگشای خلدبرین انتقال نمایند بقدم‌همت ازمضیق زحمت و تباهی بسعت نامتناهی خرامید وبدیده بصیرت نظارهٔ عالم ملکوت نموده (فی‌مقعدصدق عندملیك)مقدربیارامند بیت بربن‌سرای فنا دل منه که جای‌دگر ☆ برای مسکن توبرکشیده‌اند قصور هـرچند عارف خبیرداند که‌غرض از ترتیب ایـن تشبیب چیست‌و مقصوداز تمهیداین‌تقریر واقعهٔ ناگزیر کیست خامهٔ مشکین‌عمامه کسوت سوگواری‌پوشیده کیفیت آن‌مصیبت رابابن عبارت در سلك تحریر می کشدکه درروز دوشنبه پنجم جمادی‌الاخری‌قاصدی قمرمسیرازاردوی اعلی بدارالسلطنهٔ هرات رسید و این بشارت رسانید که مواکب کواکب مراتب برجناح استعجال متوجه مستقر سریـر سلطنت واستقلال است‌واز اهتراز نسایم این‌خبر بهجت‌اثر درقلب زمستان ریاض‌آمالی و آمال متوطنان آن‌دیار خضرت ونظارت پذیرفته خواص وعوام‌فرق انام را فـرح و انبساط تمام دست داد ورروزسه‌شنبه نمازپیشین مقرب حضرت خاقان ظفرقرین امیر نظام‌الدین‌علی‌شیر باجمعی ازاجلهٔ اصحاب واعزهٔ احباب برسم استقبال متوجه گشته شب‌چهار شنبه دررباط‌پربان منزل گزید و روز دیگر ازآن‌جا برباط باباب تشریف برده در آن مقام خبرقرب وصول موکب همابون استماع نمود ودر اکثر آن‌شب ازغایت شعف بـه ادراك شرف ملازمت خاقان کام‌کار بیدار بود ودروقتی که رایضان تقدیر محفه زرنگار خسرو ثوابت وسیار رابرتوسن‌سپهردوار بستند بصحت‌وسلامت‌سوارشده بجانب رباط‌امیر محمدولی بیك که‌در آن‌شب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرمود وبعد از طی اندك مسافتی فوج‌فوج ازملازمان رکاب سعادت انتساب‌ازپیش رسیده بتقبیل انامل‌فیاض آن‌جناب سرافراز می گشتند ونوازش می‌یافتند ودر موضعی که مشهور است بخواجـه عباس محفه‌محفوف بدولت واقبال خاقان ستوده خصال‌از دوربنظر درآمده عالی‌جناب معالی‌سپاه‌خواجه شهاب‌الدین‌عبدالله‌پیشتر‌رانده ومقرب‌حضرت سلطانی آن‌حاوی کمالات نفسانی‌رادرآغوش مهربانی کشید ومراسم پرسش بتقدیم رسانید وهنوز از سخن‌فارغ نگشته‌بود که‌تغییر تمام بحال آن امیر عالی‌مقام راه یافته ازغایت اضطراب گفت که خواجه عبدالله ازمن واقف باش ومقارن آن‌سخن محفه حضرت خاقانی نزدیك رسیده مقرب حضرت سلطانی ازاسب فرودآمد تاپیش‌رفته بعـز معانقهٔ پادشاه عالم‌پناه معزز گردد وچون پای‌های آن‌جناب را قوت‌رفتار نمانده بودیکدست بردوش خواجه‌عبدالله ودستی دیگربر کتف مولانا جلال‌الدین قاسم خوانداميرانداخته بلطائف‌الحیل خودرا نزدیك‌بمحفه رسانید وبتقبیل انامل فیاض قیام‌نموده بواسطهٔ استیلاء ضعف همانجابنشست وهرچند خاقان سعادتمند بزبان تلطف ودلجوئی آن‌امیر صافی ضمیررا مخاطب‌ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست گفت واینمعنی موجب پریشانی خـاطر خاقانی شده فرمودکه آن‌جناب‌را درمحفهٔ خاصه که کوتل‌بود خوابانند وهمان شب بشهر رسانند و خواجه عبدالله‌را بتعهدحال آن‌مهرسپهر فضل‌وکمال باز داشته بنفس نفیس متوجه رباط پربان گشت آن گـاه علامات سکته در نبض وبشرهٔ مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده

جمعی که‌ازعلم طب وقوف داشتندفرمودند که‌هم‌اینجامریض‌را فصدمی باید کردتا صورت صحت روی‌نماید امامولانا عبدالحی تونی که اونیز دم‌از طبابت میزد درطریق خلاف سلوك نمود و گفت که‌بعدازوصول بهرات‌واجتماع اطباء درعلاج شروع می باید کردتا خطائی واقع نشود وخواجه شهاب الدین عبدالله رأی ثانی رامستصوب شمرده مقرب حضرت سلطانی‌را درمحفه خوابانیده روی‌براه آورد بندهٔ دولتخواه که غریق بحرنعم آن امیر عالی جاه بود مضطرب گشته بعرض خواجه عبد الله رسانید که شدت مرض بمثابه ایست که اگر در امر فصد تاخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت و آن جناب در تردد افتاده مسرعی نزد خاقان منصور فرستادو کیفیت حال را پیغام داد آنحضرت فرمود که بموجب اقتضای رأی این ضعیف عمل نموده رك بگشایند اماتازمان بازآمدن قاصد وپیداشدن فصاد سه‌فرسخ مسافت مطوی گشته بود وفرصت فوت شده‌لاجرم بعد ازفصد زیاده بر پنج شش سیر خون جریان نیافت و مرض اشتداد یافته درنیمشب جمعهٔ آنجنابرا بمنزلش‌رسانیدند وعلی‌الصباح تمامی اطبا مجتمع گشته‌نوبت دیگر قصدفصد کردند اماچون کارازدست رفته فایدهٔ نداد وهمان‌لحظه خاقان منصوربسر بالین امیرهدایت قرین تشریف آورد اورابغایت بیشعور دید ودل برواقعه ناگزیر نهاده قطرات اشك از فوارهٔ دیده فرو بارید ورور شنبه صعوبت آن عارضه ازپیشتر بیشتر شده صبح یکشنبه مرغ روح مطهرش قفس قالب شکست واز تنگنای هیکل جسمانی بمتنزهات ریاض جاودانی پرواز نمود **رباعی** دردا که پاکباز جهان ازجهان برفت ☆ پاك آنچنان که‌آمده بودآنچنان برفت روحش که شاه باز معارف شکاربود ☆ آواز طبل‌شاه شنیدوروان برفت علی‌الصباح که خورشید خاوری ازباطن نیلوفری مانند شعلهٔ اندوه ازدرون ماتم زده‌گان ظاهرشد اینخبر محنت اثردر دارالسلطنهٔ هراة اشتهاریافت ونایرهٔ حزن واندوه کانون درون خواص وعوام را فرو تافت آواز نالهٔ‌نفیر امیر و وزیر وبرنا وپیرصدا درگنبد منیرمدور انداخت‌و سپهرخضرا بموافقت اصحاب آن تعزیت کسوت نیلگون سحاب در بر افکنده بجای اشك قطرات باران ریزان ساخت علماء اعلام را عمامهٔ عزت ازسرافتاده متحیر شدند که‌دیگرتربیت از که یابند وفضلاءلازم‌الاحترام راخلعت شکیبائی چاك گشته‌ندانستند که‌من بعد‌بمجلس که شتابند زهی سنگدلی کوه که‌از صدمت آنحالت متزلزل نگردید وخهی بیرحمی سپهر که‌از الم آنحادثه خیل نجوم‌را بسان اشك غمزدگان فرو نبارید **نظم** چراخون نبارید چشم سپهر ☆ چراگشت روشن دگرماه‌ومهر چراسلك ایام درهم‌نشد ☆ چراماه وسال جهان کم‌نشد خاقان منصور ومهد علیا خدیجه بیگی آغا با سایر خواتین عظمی همان لحظه بمنزل مقرب‌حضرت سلطانی تشریف آوردند وسادات ومشایخ وعلما جمع گشته بدن بی بدیلش‌رابطریقهٔ‌شریعت‌غرا غسل‌دادندوجنازهٔ‌رحمت اندازه‌رابعیدگاه هراة برده بعد ازاداء نماز بلندی که درشمال مسجد جامع آن جامع اصناف خیرات بهمین مصلحت ساخته شده بود رسانیدندوبمقتضاء سنت سنیهٔ خیرالبریه علیه‌السلام والتحیه

مدفون گردانیدند ع ایغاك چه‌دانی که‌چه دربر داری وحضرت خاقانی سه‌روز در تعزیت سرای مقرب‌حضرت سلطانی توقف کرده بـا سایر اصحاب آن مصیبت مشارك بود ومساهم وازمفارقت آن‌امیر صایب‌تدبیر صاحب‌حشمت غمناك بـود ومتالـم آن‌گاه بترتیب آش هفتم اشارت فرمود امراء تواچی و خوان سالاران آن مقدار طعام مرتب ساختند که‌درشهری بدین‌عظمت منزلی که‌گنجایش کشیدن آن اطعمه‌داشته‌باشدنیافتند لاجرم حکم همایون نفاذ یافت که‌سادات ومشایخ وعلما وفضلا وشعرا وامرا وصدور و وزرابلکه تمامی فرق برایا درروز هفتم ازآن مصیبت عظمی‌در صحرای خوص‌ماهیان که درشمال عیدگاه دارالسلطنهٔ هراة استجمع آمدندوخاقان منصور درخیمهٔ دوازده پایهٔ‌همایون که‌درآن منزل برافراخته بودند برتخت نشسته‌مجلسی دست‌درهم داد که‌در ازمنهٔ سابقه وقرون ماضیه‌هرگز چشم هیچ دیده‌وری برهمچنان جمعیتی نیفتاده بودامراء تواچی سوار شده بلوازم چاوشی پرداخته تواچیان و خونسالاران آش آغاز کشیدن کردند وبعد ازخوردن طعام حفاظ خوش‌الحان بقرائت آیات کلام‌معجز نظـام اقـدام نموده ختمات بجای آوردند وخدام‌بارگاه‌شهریاری اصحاب سوگواری‌رابسلب کسوف تعزیت مامور گردانیده لباسهای فاخره‌پوشانیدند وآنحضرت اکثرآنجماعت‌را نزدیك بپایهٔ سریر خلافت مصیر طلبیده بزبان لطف و مرحمت نوازش نمود وبصبر وثبات وصیت فرمودشعرا وفضلا تاریخ وفات آن امیر بلاغت انتمارا بعبارت مختلفه در سلك نظم کشیدندودرمرثیه آن‌ذات خجسته صفات قصاید ومقطعات منظوم گردانیدند ازجمله امیرصدرالدین سلطان ابراهیم امینی این قطعه بر لوح بیان نگـاشت کـه **قطعه** میردین پرور علیشیر آنکه‌بود ☆ عقل ورایش ملك‌وملت را پناه☆درهدایت‌هادی راه هدی ☆ درولایت والی‌دین‌آله ☆عاقبت زین‌تنگنا آمد بتنك ☆ شد سوی فردوس بـا صد عزوجاه درجنان‌برسید از تـاریخ‌فوت☆ گفت رضوانش ولایت انتباه وراقم حروف را در تاریخ‌آن مصیبت شامله این قطعه بخاطر رسیده‌بود که **قطعه** جناب امیرهدایت بناهی ☆ که ظاهر ازاوگشت آثاررحمت☆ شداز خارزار جهان سوی‌باغی☆ که آنجا شگفته است گلزار رحمت☆ ونازل‌شدانواررحمت بروحش☆ بجوسال فوتش زانـوار رحمت وبنا برآنکه قلم دوزبان دربیان مکارم اخلاق ومحاسن آداب وتفصیل اشعارو مؤلفات وتعدادو آثار وعمارات آن فرخنده صفات رسالهٔ علیحده مکارم‌الاخلاق نام‌در سلك تحریر کشیده است وآن‌نسخه درمیان فرق انام اشتهار تمام‌دارد درین مقام در ذکر آن امـور شروع ننموده و ابواب تبیین سایر وقایع زمـان حضرت خاقـان منصور برگشود

گفتـار در بیان آمدن ابوالمحسن میرزا بملازمت خـاقان منصور و پیوستن بعضی از شاهزادگان بجوارمغفرت حضرت رحیم‌غفور

شاهزادهٔ وافر تهور معین‌الدین ابوالمحسن بهادر چون استماع نمود که‌پدر بزرگوار نسبت ببرادر عالی‌مقدارش محمدمحسن میرزا کمال عطوفت‌و مهربانی بتقدیم رسانید وایالات ولایت‌طوس ومشهد مقدسه‌ونساوابیورد ویازر ودرون رامع‌توابع ولواحق‌بوی مفوض گردانید احرام طواف قبلهٔ‌اقبال وکعبه آمانی‌وآمال بسته درهمان اوقات که امیر علیشیروفات یافت با زبانی عذرخواه ودلی مشحون باخلاص پادشاه بدارالسلطنة هراة شتافت وخاقان‌منصور آن قـرةالعین سلطنت رادر آغوش شفقت کشیده انـواع اصطناع بجای آورد وشاه‌زاده دوسه ماه درظل‌عنایت وپناه عطوفت والد ماجدخویش بعیش وعشرت اوقات گذرانیده رخصت انصراف حاصل‌نمود وراضی وشاکر بجانب مرو توجه فرمود ودرماه ربیع‌الاولی سنهٔ سبع و تسعمائه شاه‌زادهٔ سعادت انتما محمد معصوم میرزا در قاین بمرض اسهال کبدی بعالم ابدی منتقل گشت وچون آن خبـر محنت اثر بعرض خاقان عالی گهررسید بغایت ملول شده بالاخره زبان‌همایون بکلمهٔ (انالله وانااليه‌راجعون) بگشاد وبعداز اقامت مراسم تعزیت ولایت قاین که‌سیورغال‌آن شاه‌زاده مرحوم بودببرادر اعیانی اوابراهیم حسین‌میرزادادوهنوز جراحت مصیبت‌محمد معصوم میرزا التیام نیافته بود که‌دست زمانهٔ ستم‌آئین نیل‌ملالی دیگر برچهرهٔ‌احوال خاقان پسندیده خصال کشید وشاه‌زادهٔ‌عالمیان‌میرزاحیدر محمد را فی‌سنهٔ‌ثمان‌وتسعمائه وقت حلول اجل‌طبیعی دررسید دری‌نورافشان افق‌سلطنة وجهانداری ازاوج‌کمال‌روی بحضیض وبال‌نهاد وماه تابان سپهر خلافت‌وکامکاری بمحنت‌خسوف مبتلا گشته درمحاق احتراق افتاد **رباعی** ایدل بجهان ثبات امریست محال ✿ پیوسته سرور اوست مقرون بملال ✿ هر کوکب‌مسعود که‌بنموده جمال ✿ پس زود کمال او پذیرفت زوال خاقـان منصور از صعوبت مهاجرت آنقرةالعین سلطنة عنـان شکیبائی از دست داده لبـاس سوگواری پوشیده ووالدهٔ غم دیده‌اش مهد علیا پاینده سلطان بیگم از دیدهٔ خونبار جوی‌ارغوانی برروی‌زمین‌روانساخته‌فریادوزاری‌باوج‌فلك‌زنگاری‌رسانیده **نظم** زمژگان دم‌بدم خوناب‌میربخت ✿ مگوخوناب‌خون‌ناب‌میربخت ✿ زدست‌جوردوران‌جفاجو ✿ گهی بر سینه‌میزدگاه‌برروی آخرالامر همگنان‌دست‌درحبل‌متین‌شکیبائی‌واصطبارزده نعش‌شاه‌زادهٔ مرحوم رابآئین شریعت سیدالمرسلین درمدرسهٔ سلطانی دفن‌کردند وجهة ترویح روح مطهرش چندروز لوازم اطعام‌طعام وختمات‌کلام ذوالجلال والاکرام بجای‌آوردندودر شوال‌همین سال سلطان‌اسکندرمیرزا که‌برادر زاده وداماد خاقان منصوربود دراختیار سفر آخرت اقتدا بحیدرمحمد میرزا نمود وبدستور معهود لوازم‌تعزیت ومصیبت‌باقامت رسید وروح‌شریفش بختمات‌کلام‌واطعام طعام شادگردید ودرخلال این‌احوال عبدالباقی میرزا ولد میرزاعثمان بن‌میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه که نسبش از جانب والده وجده بسلاطین آق‌قویلوق می‌پیوست ومرادبیك حاکم یزد که‌درولایات عراق اعتبارداشت ازصدمات سپاه‌ظفرپناه نواب کامیاب شاهی فرارنموده بدارالسلطنهٔ هراة رسیدند وخاقان‌منصور مقدم‌شریف ایشان‌را عزیزداشته میرزاعبدالباقی رابمزیدالتفات

مفتخر ومباهی گردانید ومهد علیاسلطانم بیگم را که سابقا درحباله نکاح سلطان ویس میرزا بسرمیبرد باوی درسلك ازدواج کشید بیت دربن صندل سرای آبنوسی ٭ گهی ماتم بود گاهی عروسی

ذکر توجه ابن حسین میرزا بجانب سیستان وبیان بعضی دیگراز حوادث که‌روی نمود درآن اوان

در سنهٔ ثمان‌وتسعمائه حاجم حاجی‌لار که کوتوال قلعه‌لاش بودبهوا خواهی خاقان منصور باحاکم امیرسلطان علی‌ارغون یاغی شدوعرضه داشتی بپایهٔ سربراعلی فرستاد مضمون آنکه اگررایت نصرت نشان یکی ازشاه‌زادگان‌سایهٔ وصول بدین‌حدود اندازد فتح سیستان بسهولت میسر میگردد بنابر آن خاقان عالیشان ابن‌حسین میرزارا با دو هزار سوار بتسخیر ولایت نیمروز نامزد فرمود و آنحضرت بآنولایت شتافته وحدود سیستان راتاخته درآواق رایت اقامت برافراخت وچون‌اینخبر بسمع امیرذوالنون‌رسید باتفاق ولد ارشد خویش شجاع‌بیك روی بطرف معسکر شاه‌زاده آورد ودرطی مسافت مسارعت کرده‌صباحی که‌هنوز ابن‌حسین میرزا درخواب‌خمار بود ولشکریانش متفرق بودند ماهچهٔ علم امیرذوالنون پرتووصول برنواحی اواق انداخت وشاه‌زاده متنبه‌شده باقرب سیصدسوار که‌درآنزمان‌درآستان‌سعادت آشیانش‌حاضر بودند متوجه اعداگشت وازآنجانب فاضل کوکلتاش که‌منغلای‌لشگر ارغونیان بوددر برابر حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران‌جانبین دست باستعمال تیروکمان وسیف‌وسنان بردند مقارن آن حال ازیکطرف امیر ذوالنون باجمعی کثیر از دلیران قوم ارغون واز جانب دیگر شجاع بیك‌بافوجی غفیراز لشگریان قندهار بمعرکه رسیدند وشاه‌زاده راشکاری‌واردر میان گرفتند وآنحضرت ساعتی بمحاربه اقدام نموده دراثناء کروفر رانش بزخم نیزه مجروح گشت لاجرم عنان فرار بصوب هراة تافت وامیر ذوالنون رایت عظمت باوج سپهر بوقلمون افراخته مظفر ومنصور بزمین داورشتافت ودرسنهٔ ۹۰۹ فریدون حسین‌میرزا بیجهتی ظاهر‌أخیال گریز کرده ببهانهٔ شکار از دارالسلطنة هرات بیرون رفت وراه استرآباد پیش‌گرفت بعدازوصول بحدود آن‌ولایت محمدحسین‌میرزا مراسم استقبال بجای آورده دربارهٔ برادر انواع اشفاق واعطاف ظاهر کرد بحسب تقدیر ملك‌قدیر هم‌درآن ایام محمدحسین میرزا بمرض‌حصبه‌مبتلاشده درگذشت وفریدون حسین‌میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری وتعزیت‌داری برمسند سروری نشسته قایم مقام برادر گشت بیت‌چو مرك افکند افسری ازسری٭نهد آسمان بر سر دیگری

ذکر بیرون‌رفتن سمرقند ازحوزهٔ دیوان‌ظهیرالدین محمدبابر پادشاه وبیان مخالفت‌میرزا جهانگیر بسبب‌اغواء بعضی ازامراء در گاه

سلاطینی که کشور می کشایند ٭زاخوان گوی دولت میر بابند نباشداز خلاف ظلم کیشان ٭ بیك منوال دایم حال ایشان بیك نهضت کهی ملکی ستانند ٭ کهی در کار خود حیران بمانند، ثمر نوشند کاهی در ثمر قند ٭ زمانی نی ثمر یابند نی قند، چنین باشد دراول حال ایشان ٭ بوددر افت وخیز اقبال ایشان٭ولی یابند آخر سر فرازی چو سلطان جهان خاقان غازی ظهیرالدین محمد پادشاهی ٭ که مانندش نبوده دین پناهی،خدیو کامران پرتهور ٭ ملاذملك وملت شاه بابر. و کیفیت حال خجسته مآل آن پادشاه سعادتمند بعداز فتح سمرقند آن بود که بسبب امتداد ایام محاصره و کثرت وقوع محاربه ومناظره سمرقندیان بغایت مفلوك وبی بضاعت شده بودند چنانچه اکثر ایشان جهة زراعت تخم وتقاوی مسألت مینمودند لاجرم ازهمه رعایا ومزارعان آن خطه جنت نشان امرا ولشکریان پادشاه نافذ فرمان را چیزی نرسید وجزئی که ازهرطرف الجه گرفته بودند دراندك زمانی خرج شده خرجی همگنان باتمام انجامید واوزون حسن که دراخسی بموجب فرمان واجب الاذعان حاکم بود وپیوسته از غایت شرارت نقش فتنه انگیزی بر صحیفهٔ ضمیر تحریر مینمود ازاختلال احوال ملازمان موکب ظفرمآل خبر یافته نهانی قاصدان بسمرقند فرستاده امرا و سپاهیان را بسلطنت جهانگیر میرزا دعوت کرده ابواب مکروتزویر برکشاد چون کوچ ومتعلقان آن طایفه درفرغانه بود وبواسطهٔ افلاس، توقف درسمرقند موافق مزاج ایشان نمی نمود رشتهٔ اخلاص را بانامل عدم وفا بکسیختند ویکیك و دو دو باندجان آورده ازسمرقند بگریختند وخانقلی وبیان قلی وابراهیم بیکچیك وسلطان احمد تنبل از آن زمره بودندبلکه تمامی مغولان بموافقت این جماعت فرار برقرار اختیار نمودند پادشاه ستوده خصال چون حال بر اینمنوال دید خواجه قاضی راکه معتقد اوزون حسن بود بصوب اخسی روان گردانید تاباتفاق درتسکین آن فتنه کوشش نمایندو گریختگانرا بسمرقند بازفرستاده بعضی از ایشان را تأدیب فرمایندچون خواجه قاضی بمقصد رسید وسبب آمدن رابسمع اوزون حسن رسانید باجتماع آنمردم فرمان فرمود وبعداز آن که اکثرایشان جمع آمدند بموافقت سلطان احمد تنبل شعارخلاف پادشاه ظاهرساخته ومیرزاجهانگیر را بسلطنت نامزد کرده قاصدی بپایهٔ سریراعلی فرستادند و بزبان جسارت پیغام دادند که چون دارالسلطنهٔ سمرقند بحیز تسخیر پادشاه سعادتمند در آمده لایق چنان می نماید که ولایت اندجان متعلق بدیوان جهانگیر میرزا گردد وپادشاه خورده دان اینملتمس رابدو جهة اجابت نفرمود اول آنکه درآن ولا سلطانمحمود خان همین توقع کرده بود و مقبول نیفتاده دیگر درآنمحل که سلطان احمد تنبل واکثر ملازمان درگاه سپهر اشتباه ازسمرقند باندجان گریخته بودند اگر التماس معاندان درجه قبول می یافت مردم دوورونزدیك وترك وتازیك حمل برضعف حال نواب بارگاه سلطنت و استقلال می نمودند وچون قاصد امراء فرغانه مراجعت کرد وجوابیکه شنیده بود برزبان آورد تمامی مخالفان دراخسی که مغرعز جهانگیر میرزابود مجتمع گشته درشیوهٔ بغی وعصیان طغیان نمودند ولشکر باندجان کشیده ایلغاری بسر تولون خواجه مغول که بموجب

فرمان پادشاه متوجه اندجان بود ارسال فرمودند و آن طایفه باغیه درمیان دو آب ناگاه بسر تولون خواجه رسیده واورا دستگیر کرده نزد اوزون حسن بردند تا کشته شد القصه چون ظاهر اندجان مضرب خیام خدام جهان گیر میرزا و متابعان شد علی دوست طغائی که بفرمان حضرت پادشاه کشورگشای حاکم آن خطه بود باتفاق خواجه مولانا قاضی اطراف قلعه مضبوط ساخته در تسلی خواطر مردم کاری و ترتیب اسباب حصار داری سعی نمود خواجه مولانا در آن ولا موازی هیجده هزار گوسفند ازخاصهٔ خود در میان لشکریان ومتعلقان ایشان قسمت فرمود وچون ایام محاصره سمت امتداد پذیرفت و آتش فتنهٔ اوزون حسن وسلطان احمد تنبل بآب ندامت و پشیمانی تسکین نگرفت خواجه مولانا قاضی و والدهٔ وجدهٔ حضرت پادشاهی متعاقب ومتواتر رسل ورسایل بسمرقند فرستادند وبمبالغه والحاح تمام التماس حضور لواء منصور کرده غایت عجز وبیچارگی خودرا پیغام دادند در آن اثنا موادفاسده حصن بدن پادشاه زمن را احاطه نمود واعتدال مزاج صاحب تاج و تخت باختلال انجامیده مرضی صعب ابواب فساد برگشود وسلطان طبیعت درمقام مدافعت ثبات قدم نموده بعد ازپنج شش روز آن عارضه روی بانحطاط آورد و در ایام نقاهت ناپرهیزی واقع شده مرض نکس کرد ودرین کرت شدت حالت بمثابهٔ انجامید که آن نور دیدهٔ مردم را مجال تکلم نماند وهر کس بیماردار بود بنیت صحت آب برلب آن حضرت میچکاند ارکان دولت ابد پیوند صلات وصدقات بفقراء سمرقند رسانیدند واطباء مسیحا دم در ترتیب اشربه واغذیه وترکیب ادویه کوشیدند و صلحاء خضر مقدم ازروی تضرع ونیاز صحت ذات خجسته صفات را ازحکیم علی الاطلاق طلبید (وهذا دعاء لایرد لانه صلاح لاصناف البریه) شامل وهم در آن چندروز ازدار الشفاء (واذا مرضت فهو یشفین) صحت کامل قرین مزاج اعتدال آئین پادشاه روی زمین گشت و الم سقم ازجسم لطیف آنمظهر لطف وکرم دوری جسته غلغلهٔ شادمانی مقرب بارگاه حضرت کشورستانی ازایوان کیوان درگذشت ودر آن ایام کرت دیگر مکاتیب علی دوست طغائی وخواجه قاضی مبنی از جمعیت مخالفان ومبنی بر استدعاء لواء ظفرنشان وصول یافت بنا بر آن پادشاه کامران بعداز آنکه صدروز خطهٔ سمرقندرا بیمن طلعت عالم آرا خرم تر از فصل نوروز داشت عزم توجه بصوب اندجان جزم کرد ودرروز شنبه‌ای که داخل ایام ماه رجب سال مذکور بود اعلام نصرت اعلام برافراشت وروز سه شنبه قضیهٔ خجند ازفرحضور پادشاه سعادتمند رونق بهشت برین یافت وهمان ساعت قاصدی ازاندجان رسید وبشرف عرض رسانید که قبل ازین بهفت روزعلی دوست طغائی بامخالفان موافقت نموده دروازهٔ اندجان رابر روی ایشان گشود کیفیت اینحال برین منوال بود که در آن اوان که مرض پادشاه جهانیان صعوبتی تمام داشت یکی ازنوکران اوزون حسن بطریق رسالت بدرگاه عالم پناه آمده بود وامراوارکان دولت قبل ازآنکه آنحضرت صحت یابد او رارخصت مراجعت دادند و آن شخص خبر شدت مرض پادشاه زمن راباوزون حسن رسانید واوزون حسن اورا نزد علی

دوست طغائی فرستاد تا کیفیت آنحالت‌را شرح داد بنابر آن تزلزل بارکان ثبات وقرار اوراه یافت ومایل بمصالحه گشته بعضی ازمخالفان‌را بدروازهٔ‌خاکان طلبید و بعد از تاکید عهد مقالید قلعه وشهر تسلیم نموده وچون میرزا جهانگیر واتباع آنحضرت را تسخیر اندجان تیسیر پذیرفت و خبروصول چتر ظفر پیکر پادشاهی بخجند سمت شیوع گرفت خواجه مولانا قاضی‌را که موسوم بعبدالله بود وبدستور معهود دردولتخواهی حضرت پادشاهی سعی می‌نمود بردرارك شهید ساختند وتمامی متعلقان و منتسبان آنجناب را غارت وتاراج کرده رایت بیباکی افراختند وحال آنکه خواجه مولانا ازجمله تسربیت یافتگان حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله بود وبنا بروثوقی که برعنایت جناب جلال‌احدیت داشت درمعارك مخوفه کمال‌جرات ظاهرمیساخت **القصه** چون این اخبار ناهنجار بعرض پادشاه عالیمقدار رسید ازناسازگاری زمانهٔ غدار وشهادت‌جناب شریعت شعار ملول ومتاسف گشته‌امیرقاسم‌قوچین‌را بتاشکند روان گردانید تاازسلطان محمود خان استمداد نماید وبلکه خان را برآن آردکه باسپاهی بیکران بصوب اندجان نهضت فرماید وچون امیرقاسم بملازمت سلطان محمودخان مشرف‌گشت و التماس آن حضرت را معروض داشت خان ملتمس‌را بشرف اجابت اقتران داده متوجه دفع مخالفان شد وحضرت پادشاه کشورستان از توجه موکب عالی خان وقوف‌یافته ازخجند بمراسم استقبال استعجال نمود ودرجلکاء آهنگران منزل کند ولیك قران سعدین واقع شده از جانبین شرایط اتحاد و محبت بتقدیم رسید وچون مخالفان‌ازینمعنی وقوف یافتند در اخسی‌اجتماع نموده رسل ورسایل بپایهٔ سریر خانی فرستادندومتقبل خدمات شایسته گشته طالب‌مصالحه شدند وخان ازجلکاءآهنگران‌بطرف‌اخسی کوچ کرده‌قدوةالاعاظم خواجه ابوالمکارم وبرادر کلانتر سلطان‌احمد تنبل بیك‌راهم برسم رسالت‌نزد اوزون حسن ارسال داشت وایشان را بسلوك طریق موافقت دعوت کرد ومشارالیهما اظهار اخلاص نموده سخنان فریب آمیز برزبان آوردند والتماس مراجعت لواء خانی کردند وبنابرآنکه سلطان محمود خان بغایت ساده مزاج بود کلمات روی اندود مخالفان را بسمع قبول‌جای داد ودرمحلی که‌اگریك منزل‌دیگر بجانب اخسی‌میرفت فتح‌میسر میشد روی بتاشکنت آورد لاجرم ملازمان موکب عالی‌پادشاهی که کوچ ومتعلقان ایشان‌در اندجان‌بود از تسخیرآنولایت مایوس کشته قرب ششصد نفر مفارقت‌آنحضرت اختیار کردند وعلی درویش بیك وعلی‌مزید قوچین ومحمد باقر وشیخ عبدالله اشك آغاسی و میرم‌لاغری‌ازآنجمله‌بودندوامیرقاسم‌قوچین‌وویس‌لاغری‌وابراهیم‌ساروو‌شیرم‌طغائی‌وسید قراوامیرشاه‌قوچین‌وسیدقاسم‌اشك‌آقاوقاسم‌عجب‌ومحمددوست‌ولدعلی‌دوست‌طغائی‌ومحمد علی‌مبشروخدابردی‌توقچی‌مغول‌ویارك‌طغائی‌وسلطان‌علی‌باباوپیردرویش‌وشیخ‌ویس‌ویار علی‌بلال وقاسم‌میرآخور وحیدر رکابدار بابیشترازدوبست کس درملازمت پادشاه بحر مکرمت ثبات قدم نمودند وآنحضرت باآن‌بندگان‌یکجهة‌بصوب‌خجند بازگشت‌وروزی چند اوقات درکمال‌پریشانی گذشت ودرسنهٔ اربع وتسعمائه حضرت پادشاهی قاصدی‌نزد

محمد حسین گورکان که حاکم اوراتیپه بود فرستاده پیغام داد که چون درخجند که جائیست بغایت مضیق تنقیص بینهایت بخدام موکب عالی می رسد داعیه چنانست که این زمستان در قریهٔ ساغر قشلاق کرده شود و محمدحسین تجویز این معنی نموده رایت ظفر پیکر پرتو وصول بر ساغر افکند و پس از روزی چند ابراهیم سارو و ویس لاغری و شیر طغائی با فوجی از لشگریان حسب الفرمان متوجه یاز یبلاق شدند بخیال آنکه بهروجه که توانند قلاع آندیار را مسخر گردانند و در آن اوان برادرزادهٔ سید یوسف اوغلاقچی احمد یوسف از قبل عم خویش والی آن حوالی بود **القصه** امرا و سپاه پادشاه عالیجاه در آن زمستان در دیار یاز یبلاق غایت سعی و اهتمام بجای آورده بعضی از قلاع را بضرب تیغ و بعضی برأی و تدبیر درحیز تسخیر کشیدند وچون اینخبر بسمرقند رسید میرزا سلطان علی که بعد از توجه حضرت پادشاهی بخجند بر آن بلدهٔ فردوس مانند استیلا یافته بود تصور نمود که سید یوسف ضمناً درسلك دولتخواهان پادشاه نافذ فرمان انتظام دارد لاجرم اورا بجانب خراسان گسیل کرد و چون موسم سرما و زمستان بپایان رسید وحقیقت آیت (فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها) ظاهر گردید سلطان علی میرزا ازجناب هدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی التماس نمود که بجانب ساغر روند و از پادشاه نیکوسیر طلب صلح نمایند وخواجه آن ملتمس را مبذول داشته وهمت عالی برتاکید قواعد مصالحه گماشته بدانجا تشریف برد و حضرت پادشاه پاك اعتقاد مقدم شریف آن قدوه اصحاب رشد و رشاد را مغتنم دانسته به تعظیم و تبجیل (وما بعد من هذا القبیل) قیام و اقدام نمود وآنچه خواجه درباب صلح وصفا بمسامع اشراف اعلی رسانید بعز قبول مقرون گردانید وخواجه یحیی مقضی المرام بسمرقند مراجعت کرده پادشاه عالی مقام در ییلاقی که بجانب جنوب اوراتیپه بود منزل گزید و در تدبیر تسخیر ملك متحیر گشته توجه بطرفیکه مستلزم حصول مقصود تواند بود بخاطر اقبال مآثر حضور نمینمود وازسکون در آن نواحی نیز ابواب وصول مرام برروی روزگار خدام ذوی الاحترام نمی گشود **مصراع** نی رأی سفر کردن و نی روی اقامت در آن اثنا افتخار الاعاظم خواجه ابوالمکارم که درسلك دولتخواهان پادشاهی منتظم بود بمعسکر نصرت اثر رسید وشرف ملاقات پادشاه والاگهر حاصل کرده بواسطه اختلال احوال ملازمان موکب جاه وجلال گرد ملال بروجنات روزگارش نشست وبه نیت فتح و نصرت پادشاه صافی طویت فاتحهٔ فایحه برزبان رانده رخصت انصراف یافت ودر آخر همان روز قاصدی از نزد علی دوست طغائی بموکب کشورگشائی رسیده بوسیله نواب کامیاب معروض داشت که علی دوست از موافقت بازمرهٔ دشمن ومخالفت باپادشاه تهمتن بغایت پشیمان است والتماس مینماید که خدام بارگاه سپهر اساس باناملِ الطاف بیقیاس رقم عفو برجرایم او کشند و بجانب مرغینان تشریف برند تا باقدام خدمتکاری موکب شهریاری استقبال نموده من بعد پای ازجاده عبودیت بیرون ننهد واین سخنان بسمع پادشاه سخندان راه یافته دروقت غروب آفتاب درغایت سرعت وشتاب متوجه مرغینان گشت و آن مسافت را که قرب بیست و پنج فرسخست دردوشب و یکروز طی کرده صبحی که علم بیضا خورشید

عالم آراء از افق مشرق هویدا گشته شب‌محنت منتظران زوایاء ناکامی را بروز بهجت وشادکامی مبدل گردانیده بود ماهچهٔ بیرق ظفر رونق پادشاهی پرتووصول بـرساحت دروازه مرغینان افکند و علی‌دوست که بردر دروازه انتظار مقدم همایون می کشید بعد از تاکید قواعد عهدو پیمان‌دروازه رابسان ابواب دولت واقبال برروی ملازمان‌موکب جاه وجلال بازگشاده شرف تقبیل‌رکاب‌خلافت انتساب حاصل‌کرده عنایت پادشاهی‌شامل حال اوشد وچون پادشاه وامراوسپاه ازتعب‌راه برآسودند بموجب فرمان واجب‌الاذعان امیرقاسم قوچین با فوجی از لشگریان ظفر آئین متوجه‌کوهستان جنوب اندجان شدند تا مردم‌آنجائی‌را از بادیهٔ‌خلاف‌بشاهراه وفاق‌آورندوابراهیم‌ساردوویس لاغری وسیدی قرا باجمعی‌دیگرازلشگربجانب‌اخسی‌روان شدند بمصلحت‌آنکه از آب‌خجند‌گذشته‌مردم جبال آن حوالی رامطیع‌ساخته سرگذار نگذارند وبعد از رفتن امرا بچند روز اوزون حسن وسلطان‌احمد تنبل فرصت غنیمت شمرده ولشگراندجان واخسی‌را جمع آورده در رکاب جهانگیر میرزا عنان یکران بصوب مرغینان انعطاف دادند و چون بیك‌فرسخی آن قصبه‌رسیدند درقریه سبیان‌که درشرقی مرغینان واقعست منزل گزیدند واسباب‌قلعه گیری ترتیب کرده پس ازیکدوروز روبقلعه آوردند و پادشاه شجاعت‌پناه فـوجی از دلیران را بمقاتله مخالفان نامزد فرمودو‌آنجماعت ازشهر بیرون‌شتافتندودست‌بانداختن تیرو‌راندن‌شمشیر برآورده معاندان را نگذاشتند که بحصار نزدیك‌آیند اما امیرقاسم قوچین وجمعی‌که بکوهستان جنوب‌اندجان رفته بودند اقوام ایماقات‌آنجائی‌را بتمام‌ایل ومنقاد ساختند وابراهیم سارد ورفقاء اوکه‌بطرف اخسی‌توجه‌کرده بودند قلعه باب و بکدوحصار دیگرراگرفته‌رایت‌نصرت برافراختند وچون مردم ولایت‌فرغانه خواه‌آشنا وخواه بیگانه ازحکومت اوزون‌حسن وسلطان‌احمدتنبل‌که دوظالم کافرکیش بداندیش بودند تنفری‌تمام داشتنددرآن‌ایام‌که امراء عظام پادشاه‌گردون غلام‌درحدوداخسی‌اعلام نصرت اعلام ارتفاع داده تسخیر قلاع و بقاع مینمودند یکی از کلانـتران اخسی حسن وتکچه‌نام فوجی ازاوباش وایتام‌جمع‌آورده قلعه‌کوه اخسی رامضبوط‌گردانیدوابراهیم ساردوویس‌لاغری وسیدی قراباشلیغ سپاه پادشاه را بدان‌جا درآورد واز اتفاق حسنه آنکه درآن اوقات بنده علی ولدحیدر علی‌کوکلتاش وحاجی غازی منبعث بالشگری که سلطان محمود خان جهت‌کومك پادشاه جهانیان تعیین نموده بود بـنواحی اخسی رسیدند و این اخبار در اردوی میرزا جهانگیر شیوع یافته اوزون حسن قرین یاس وحزن‌گشت وفوجی ازمعتمدان شجاعت پیشه ودلیران حرب اندیشه بکومك قلعهٔ‌اخسی ارسال داشت وآنجماعت‌صبحی‌که بحقیقت شام نکبت ایشان بودبکنار دریـا رسیده از چگونگی احوال امرا وسپاه پادشاه و نوئینان ولشگریان خان‌عالی‌جاه آگاه شدند و سراسیمه‌گشته فوجی از ایشان بخیال عبور ازآن‌آب‌براسبان برق مانند نشستندوفوجی بسفینه درآمدند اما نهنگان دریای هیجا یعنی دولتخواهان پادشاه مظفر لوا ایشان را

فرصت ندادند که کشتی را بالا کشیده از آب بگذرند بلکه آن جنود ظفر ورود بر اسبان برهنه سوار گشتند وفوج فوج مانند موج برروی آب روان شدند چنانچه جماعت مخالفان که درکشتی بودند اصلا متوجه اشتعال نیران قتال نتوانستند گشت غایتش آنکه قار بوغاج بخشی بطریقهٔ فریب یکی از اولاد امراء مغول را بدست آورده بکشت وبسبب این حرکت مغولان در استیصال آن زمره بیشتر از پیشتر سعی نموده اکثر نوکران اوزون حسن ببلاء قتل ممتحن شدند چنانچه از قرب هشتاد نفر دلاور زیاده از پنج شش نفر نجات نیافت واین خبر باوزون حسن رسیده درساعت ازظاهر مرغینان کوچ کرد وروی بصوب اندجان آورد ناصر بیك که بحکم جهانگیر میرزا والی آنخطه بودچون کیفیت اینحال را شنود دانست که بناء آنجماعت از تار عنکبوت بی بنیاد تر است واساس شوکت پادشاه سلیمان حشمت از سدسکندر استوارتر لاجرم شعارعبودیت آنحضرت ظاهر گردانیده قلعه اندجان را مضبوط ساخت وقاصدی جهت اعلام آنحال بدرگاه عالم پناه فرستاد و اینخبر بمخالفان رسیده اوزون حسن بطرف اخسی درحرکت آمد وسلطان احمد تنبل بصوب اوس که اولکاء او بود کوچ نمود ومیرزا جهانگیر نیز بهمان جانب روان شد و بعد ازوصول ایلچی ناصر بیك بپایه سریر سپهراشتباه پادشاه عالیجاه صباحی که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم از افق شرقی متوجه دیار غربی گردید از مرغینان عنان یکسران بجانب اندجان انعطاف داده نماز پیشین بمقصد رسید ناصر بیك واولاد عظام اودوست بیك ومیرم بیك بلوازم استقبال استعجال نمودند وازمراسم نیاز ونثار دقیقهٔ نامرعی نگذاشتند وباصناف الطاف واعطاف اختصاص یافته فرق افتخار ومباهات باوج سماوات افراشتند دارالملك ولایت فرغانه که مدتی از تحت تصرف پادشاه فرزانه بیرون رفته بود بار دیگر درحوزهٔ دیوان آنحضرت قرار گرفت واین فتح مبین درذیقعده سنهٔ اربع وتسعمائه ازهجرت خاتم النبیین صفت تیسیر پذیرفت اما سلطان احمد تنبل که همعنان میرزا جهانگیر عازم اوس گشته بودچون بدان حدود رسید مردم قزل ایاغ هجوم نموده ایشان رابقلعه نگذاشتند لاجرم غایب وخاسر مراجعت کرده بحصار اوزگند درآمدند واوزون حسن خود را درقلعهٔ اخسی مضبوط گردانید وپادشاه مظفر لواء لشکر بدانجا کشید واوزون حسن از مقاومت باخسرو دشمن شکن عاجزشده بوسیله امراء تهمتن امان طلبید والتماس او شرف اجابت یافته با مفاتیح قلعه بملازمت شتافت و پادشاه عالیجاه چند روز در اخسی توقف نمود ومهمات آن قصبه و قصبه کاسان را بسرانجام اقتران داده امراء مغول را مشمول انعام واحسان رخصت انصراف ارزانی داشت آنگاه قاسم عجب را بداروغگی اخسی نصب کرده علم ظفرهمعنان نصرت از پی روان علم نهضت بصوب اندجان برافراشت اوزون حسن رخصت یافته باکوچ کوچ ومتعلقان بجانب حصارشادمان توجه کرد و اکثر نوکران او بموجب این بیت که **بیت** زبیدولت گریزان باش چون تیر ✿ وطن در کوی صاحبدولتان گیر عملنموده ازوی جدا گشتند وبموکب عالی پادشاهی پیوستند بعد از آن

خواجه مولانا قاضی را بتیغ بیداد گذرانیده اند و اموال و جهات مخصوصان پادشاه را عرضه نهب و تاراج گردانیده اند همین جماعت حرام نمکند و ایشان تاغایت بهر کس آمیخته اند سررشته وفا و عهد را بانامل عذر گسیخته اند و بهنگام مجال پای عدم مروت درراه مکر نهاده بگریخته اند از ایشان چشم اخلاص داشتن خلاف شیوهٔ اولو الابابست ودرزمین دل ایشان تخم اختصاص کاشتن منافی شیمهٔ اصحاب آداب **بیت** زبدعهدچشم بهی داشتن ✿ بودخـاك در دیده انباشتن اکنون اگر پادشاه رعایت عهد و پیمان نموده رخصت نفرمایند که این طایفه را قتل وغارت نمایند مناسب آنست که فرمان واجب الاذعان نفاذ یابد که هر کس ازجهات خود درتصرف هر که هرچه یابد بستانند و بر بنموجب حکم شده مغولان که از کیفیت قضیه وقوف یافتند کرت دیگر سالك طریق غوایت گشته ازمنزل رباطل بطرف اوزکند شتافتند وقاصدی نزد تنبل فرستاده اورا ازبغی وعصیان خود خبر دادند و پادشاه سعادت انتما بعد از تخلف آنجمع بیسروپا باستصواب اعاظم امرا امیرقاسم قوچین را با فوجی ازسپاه صف آرا بدفع شرّ ایشان نامزد فرمود وقبل از آنکه امیر قاسم بمغولان رسد سلطان احمد تنبل بدیشان پیوست وروز دیگر دو لشکر در کند آب بیکدیگر رسیده نائرهٔ حرب وضرب التهاب یافت و بتقدیر عزوجل سلطان احمد تنبل غلبه کرده امیر قاسم قوچین وعلی دوست طغائی و ابراهیم سارو و و بس لاغری وسیدی قرا و چهار پنج نفر دیگر از انچکیان و امرا از آن معرکه بلطایف الحیل بیرون آمدند و سایر امرا اسیر سرپنجهٔ تقدیر شدند وعلی درویش بیك ومیرم لاغری و امیر توقه و طغائی بیك ومحمد دوست وعلی دوست و امیر شاه قوچین ومیرم دیوان داخل گرفتاران بودند و سلطان احمد تنبل بوقوع این امر مستظهر ومغرور شده درخدمت جهانگیر میرزا بنواحی اندجان رفت ودرالنکی که متصل است به پشتهٔ عیش وازآنجا تا شهر یك فرسخ مسافت بیش نیست فرود آمد و یکدو بار صف پیکار آراسته ودردامنه عیش آغاز طیش کرده بخیال جدال جولان نموده ودلیران اندجان بقصد قطع رشتهٔ جان دشمنان از کوچه باغها ومحلات بیرون شهر بفضاء صحرا خرامیدند و لشکر بیگانه را نگذاشتند که نزدیك بدار الملك بلاد فرغانه آیند و تنبل قرب یکماه درآن نواحی بوده ازامرا گرفتار توقه و میرم لاغری را از ضیعت حیات بریساخته لواء توجه بجانب اوش بر افراخت وحال آنکه در اوش یکی از نوکران ابراهیم سارو والی بود و آن شخص از استماع خبر توجه مخالفان دراستحکام قلعه سعی واهتمام نمود و پادشاه عالیجاه بعداز اجتماع سپاه شوکت دستگاه درهژدهم محرم الحرام سنهٔ خمس و تسعمائه از اندجان سفر کرده چهار باغ حافظ بیك از قدوم مکرم غیرت افزای گلستان ارم گشت ویکدوروز آنجا اتفاق توقف افتاده قول و برانغار وجوانغار جنود نصرت شعار بشیران بیشهٔ کارزار استحکام یافته اعلام ظفر اعلام بصوب اوش نهضت فرمود و بعداز قطع منزلی اینخبر بگوش سعادت نیوش رسید که مخالفان کیفر کوش از

ظاهر اوش نهضت نموده آهنك رباط سرهنك کرده‌اند پادشاه وافر هوش با بهادران جوشن پوش ازقریهٔ‌لات که‌درحدود اوش واقعست عنان بتکامشی دشمنان انعطاف دادو در اثناء راه بوضوح پیوست که‌ارباب طغیان عازم اندجان گشته‌اند رایات نصرت نشان بنواحی اوزکند شتافته چریك منصور هرچه‌درآن حدود دیدند غارتیدند آنگاه‌پادشاه نامجو روبجانب قلعهٔ‌مادو آوردو آنحصاریست بغایت متانت‌واستواری مشهور وبکمال مناعت‌و محکمی برالسنه‌وافواه‌مذکورطایروهم‌تیر پروازازعروج بربروجش‌عاجزو کمند خیال تیز چنگال‌ازوصول‌بکنگرهٔ‌فضیلتش‌قاصر مرغان هوای فضایش‌بانسرطایرهمرازو ماهیان خندق عمیقش باگاو زمین دمساز نظم حصاری دربلندی‌رشك‌افلاك ✿ به بی‌مثلی مثل درخطهٔ خاك زبان کنگرش همراز انجم ✿ وزوقاصر کمند وهم مردم ودر آن‌ایام برادر خورد سلطان‌احمد تنبل که‌موسوم بود بخلیل باقرب دویست و پنجاه نفر مردان بی عدیل درآن‌قلعه اقامت داشت واسباب حصارداری آنچه ضروریست فراهم آورده **القصه** چون‌ظاهرقلعهٔ مادومضرب خیام سپاه‌جنگجو گشت حصاربان ازبالای برج‌وبارو آغاز انداختن تیروسنك کردند ودلیران لشگرظفر اثر سپر بر سر کشیده روی‌بخندق وخاکریز آوردند ازاینجانب سفیر تیر چون‌دعاء مستجاب بعالم بالا رونمود واز آن طرف سنك مرك‌آهنك بسان کارمخالفان پادشاه فیروزجنك رو بنشیب آورده معنی (القارعةماالقارعه) بیان فرمود علی‌بلال وجمعی‌دیگر ازابطال رجال بزخم سنك‌پایمال حریف اجل‌گشتند وطایفهٔ ازمردم‌حصار نیزصندوق سینه‌هدف تیرتقدیر کرده ازسرجان درگذشتند وازصباح که‌خورشید متوجه تسخیر حصار فیروزه کارگردون بودتاوقتی که نظاره‌گیان انجم ازپس پردهٔ‌ازرق فام‌حال آنمعرکه رامشاهده نمودند نایرهٔ محاربه ومحاصره التهاب‌داشته وروز دیگر خلیل ومتابعان بدیده بصیرت آثار عجز وانکسار بروجنات روزگار خوددیده امان‌طلبیدند وپادشاه درست پیمان بر شکستگی ایشان ترحم فرموده ازسرریختن خون محصوران درگذشت اماخلیل راباقرب هشتاد نفر از مردم شجاعت اثردرعوض طایفهٔ ازخدام بموکب ظفرپیکر که‌مخالفان مقید داشتند بند کرده مصحوب جمعی ازمعتمدان باندجان فرستاد تاباحتیاط نگاه‌دارندآنگاه ابجوتوبه که قریه‌ایست ازقری اوش مضرب خیام‌عساکر پرخروش‌گشت وسلطان‌احمد تنبل که بصوب اندجان رفته‌بود قصدنمود که شبی بطریق دزدان نردبان بر فصیل شهر نهاده بکمندحیله بدان بلده درآید واندجانیان ازاندیشه خائنان وقوف‌یافته بپای ممانعت پیش آمدند وتنبل قرین یاس وحرمان ازاندجان بازگشته منزل آب‌خانرا که‌از اراضی قری رباط سرهنکست معسکر ساخت وآب‌خان دریك فرسخی لشگرگاه‌پادشاه عالیجاه بود ومدت چهل‌روز آن‌دوسپاه دربرابر یکدیگر نشسته ازهیچ طرف کسی‌میل جولان در میدان نکرد مگر آنکه گاهی سپاهیان که‌بطلب غله وکاه تردد میکردند بهم باز میخوردند و دست باستعمال اسباب قتال میبردند وروزی‌سیدی بیك طغائی در مثل ابن

معرکه بدست مردم تنبل گرفتار شد وغیر ازاو کسی را از متعینان آسیبی نرسید و در آن منزل امیر سلطان احمد قراول که پدر قوچ بیك وبعدازواقعه میرزا بایسنقر با برادران و کوچ متعلقان از قسرا تکین متوجه اردوی ظفر قرین گشته بود بعز بساط بوسی استسعاد یافت و مقارن آنحال امیر قنبر علی نیز که جهة عرض مرض باوش رفته بود بساز آمد و پشت استظهار شاه و سپاه بوصول این دو امیر شجاعت پناه قوی شده صباحی که خورشید خاوری بقصد تعرض مواکب کواکب آهنك فضای سپهر نیلوفری کرد علم ظفر شیم آن آفتاب آسمان سروری روی توجه بصوب معسکر مخالفان آورد وجهانگیر میرزا وتنبل ازارتکاب جنك وجدل اجتناب نموده درغایت استعجال کوچ فرمودند چنانچه بعضی ازخیام وپرتل ایشان بتصرف جنود نصرت نشان درآمد ولشکرگاه آنجمع پریشان ازفر نزول پادشاه عالی مکان رونق ریاض رضوان یافت ودرآنشب خبر رسید که میرزا جهانگیر باتنبل درقریه خونان که ازآن موضع سه فرسخ بطرف اندجان بود منزل گزید روزدیگر که خورشید خاور علم ظفر پیکر ازافق مشرق برافراخت وبضرب تیغ زر اندود مواکب کواکب رامنهزم ساخته صدای فتح وفیروزی درعالم انداخت **نظم** صبح زده خسرو انجم حشم ✿ برافق طارم خضر اعلم کرد برون تیغ ظفر از نیام ✿ گشت روان جانب خیل ظلام پادشاه عالمپناه متوجه تعبیه سپاه ظفر دستگاه شده دربرانغار علی دوست طغائی وتوابع راکه شیران بیشهٔ کشورگشائی بودند مقرر ساخت ودرجوانغاررایت شجاعت ابراهیم سارو وویس لاغری وسیدی قرامحمد علیشیر کیچیك بیك برادر کلانتر خواجه کلان بیك را بسر افراخت هراول آن لشکر بهرام اثر میرقنبر علی بود واوبازمرهٔ از نهنگان بحریکدلی آن امرخطیر رااختیار نموده وماهچه لوای پادشاه کشورگشای ازافق قول طلوع کرد وامیر قاسم قوچین بافوجی ازبهادران پرخشم وکین درظلال آن رایت اقبال آئین روی باستیصال اعدا آورده سنجق خورشید رونق بدین ترتیب و نسق بجانب اهل خلاف روانشد وایشان نیز صف قتال برآراستند واستقبال سپاه ظفر مآل نموده خیال جنانرا ازخاشاك جبن بپیراستند ودرمیان شرق وجنوب قریه خونان بموضعی که سقانام داشت آندولشکر بیکدیگر رسیدند وسمند جلادت بمهمیز تیز کرده ازضرب تیغ وتیر وزخم نیزه وشمشیر مشکهای خون درآن صحرا سرنگون گردید کیچیك بیك از جوانغار بربرانغار اعدا تاخت ونواحی قریهٔ خونان ازخون خوبان آن صحرا رنگین ساخت محمدعلی مبشر نیز متعاقب کیچیك بیك حمله آوردند وبنوك سنان نقش وجود جمعی راازصحیفهٔ هستی بسترد وبهادران سپاه میرزا جهانگیر وتنبل نیز بقدرمقدور درلوازم کشش وخونریزش کوشیدند وگرد نبرد باوج فلك تیز گرد رسانیده آئینه خورشید راتیره گردانیدندامامبشر اقبال دلبران موکب بابری را بخطاب (ان تستفتحوا فقدجاء کم)اختصاص بخشیده ومبشر آمال کوکب طالع آنمهر سپهر سروری را باوج ظفروبرتری رسانیده براعدا غالب گردانیدمیرزاجهانگیر وتنبل شربر درغایت اضطرار

فرار برقرار اختیار کردند وبسیاری ازسپاهیان ایشان گرفتار گشته روی بدارالفرار آوردند درآن‌روز قریه خونان ازفر نزول‌پادشاه کامران دردل ربائی برعارض خوبان تفوق نمود ولوای حضرت کشورکشائی ازآنجا باندجان شتافته روزی چند ازرنج‌راه برآسوده وپس‌ازآن آن‌اسلام پناه‌باستصواب‌امراء عالیجاه تنقیض مخالفان‌را که‌باوز- کند رفته‌بودند مطمح نظرظفر اثرساخته بموضع رباط که بنواحسی درمیان ونـوشان واقعست خرامید وطرح قشلاق انداخته‌چریك منصور را بتاخت مواضع مخالفان مامور گردانید واعدا ازمقاومت سپاه مظفرلوا عاجز شده‌درآن محل‌امیر قنبر علی که‌بحسب براق لشگر برسایر امرارتبهٔ تفوق داشت بمبالغهٔ تمام طلب رخصت کرد و روی توجه بصوب خجند که‌اولگاه اوبود آوردو بعضی دیگرازامرا ولشگریان بتقلید قنبرعلی‌میل بخانهای خود نمودند ونواب کامیاب پادشاه نیز باندجان بازگشته چند روزی بفراغت غنودند درخلال این‌احوال سلطان احمد تنبل چندنوبت ایلچیان بآستان سلطان‌محمود- خان فرستاده مدد طلبید بیك‌تیبه که برادر بزرگتر تنبل بود ودرسدهٔ سنیهٔ‌خانی منصب حجابت داشت واحمدبیك که‌خویش‌مشارالیه واتکه‌ولدخان سلطان محمد خانیکه‌بوداغوا نموده سلطان محمودخان رابر آن آوردند که سلطان‌محمد بیك را باپنج شش هزار مغول تیغ گذاربکومك تنبل تعیین‌کرده وایشان ازراه ارچه کینت بظاهر کاسان‌شتافته علم‌محاصره‌ومحاربه‌برافراختندواینخبر باندجان‌رسیده پادشاه جهانیان درقلب‌زمستان که از شدت برودت درمیان زمین وآسمان قطرات باران بسان لالی عمان منجمد میگشت ومرغ آبی‌اگر توانستی خودرا بامرغ کبابی دربـك سیخ کشیده ازسرمتاع جـان در میگذشت بصوب کاسان نهضت نمود و بکشب قرین سرما وتعب طی مسافت‌نمود صباح دراخسی نزول فرمود ودرآن‌منزل اندك آسایشی کرده روی‌بصوب کاسان آورد وچون فروغ رایت نصرت‌نشان برتو وصول بیك‌فرسخی آن بلده انداخت خبررسید که سپاه مغول ازتوجه موکب‌پادشاهی وقوف یافته عنان مراجعت بصوب ولایت خودتافته‌اند اما تنبل‌درروزی که‌برمحـاصره‌کاسان و نهضت پادشاه کامران ازاندجان مطلع شدازانکی سوار که در آن اوان محل قرارش بود بصوب کاسان ایلغار کرد و روزی بین - الصلوتین نزدیك باردوی پادشاه خـافقین رسیده چون معلوم نمود کـه حـال چیست‌و سرداران آن معسکر کیست متحیر شد زیـرا که‌گمـان نمیبرد کـه‌بـا وجود شدت سرما وصعوبت‌راه‌درآن زمستان بالشگر بیکران پادشان عالیجاه آن مسافت رابدین سرعت طـی تـوانند نمود وچـون چشم مبـارك پادشاه بـر مـوکـب تنبل افتاد امراء دولت را طلبید و بـر زبـان الهام بیـان راند کـه غنیـم را پـروردگار کـریم بدینجا رسانیده فی الحال بر وی میباید تـاخت ومهم او را بر نهج دلخواه میباید ساخت وپس‌لاغـری وبعضـی‌ازامـراء عرض کـردند کـه روز بیگـاه است انشاءالله‌صباح رایت اقبال‌برافرازیم‌ودراستیصال‌نهال اقبال اعـدا کمال سعی و اهتمام ظاهر سازیم وپادشاه سخن‌آن زمرهٔ نیکخواه را بسمع قبول‌راه داد اماهمان‌شب تنبل

بصوب قلعهٔ ارخیان گریخت وروز دیگر پادشاه شجاعت‌سیر اورا تعاقب فرموده دریك فرسخی ارخیان منزل غرفه‌عنکان را بمعسکر گردانیدوقرب چهل‌روز آن‌منزل محل‌نصب شادروان پادشاهی بود وتنبل‌در ارخیان ثبات‌قدم نموده ابواب مطاوعت برروی‌روزگار خود نگشود ودر آن‌اثنا سید یوسف که‌مقدم‌مردم‌فجم بودو بواسطه وفورخیل‌وحشم‌و کثرت دینار ودرم ازمرتبهٔ کلانتری آنقوم پای‌برسریر سروری نهاده داعیه عمارت وسروری داشت قاصدی نزد تنبل فرستاد اورا بسلوك طریق موافقت و حرکت بجانب ارخیان نویدداد و پادشاه بادین‌و داد برین‌مراسله اطلاع یافته متوجه‌منزل سید یوسف گشت تا اورا ازامدادتنبل مانع آید وازیك‌فرسخی ارخیان شب‌درمیان به پشتخاران رفته خاطر انور متوجه تسخیر آنحصار شداما قبل‌از آنکه آن‌مهم سامان‌یابد سلطان‌احمد تنبل در خدمت‌میرزا جهانگیر بآن‌قلعه درآمد وپادشاه بترتیب اسباب قلعه‌گیری‌فرمان داددر آن اثنا علی‌دوست وقنبرعلی سلاح که‌کاخ‌تبت‌ایشان‌ازخاك وآب عذرو نفاق تغییر یافته‌بخلاف رضاء‌پادشاه مظفرلواقاصدان‌بقلعه فرستاده‌سخن‌مصالحه‌درمیان انداختند ومیرزاجهانگیر وتنبل ازایشان‌ممنون‌گشته بترتیب مقدمات آن‌مهم‌پرداختند چون‌پرتو شعورپادشاه‌مؤید منصور برتدبیر آن‌دوامیر افتاد باطناً انکارمینمود امابحسب‌ظاهر ملتمس ایشان‌را شرف اجابت‌داد زیراکه‌علی‌دوست وقنبرعلی آنقدر اعتباروااقتدار یافته بودند که‌در آنزمان پادشاه‌را قبول مقتضای رأی ایشان ضرورت بود وقواعدمصالحه برین‌نهج موکدشد که ازآب‌خجند تااخسی متعلق‌بجهانگیر میرزا باشدوولایات اندجان با توابع و مضافات مخصوص بدیوان پادشاه خجسته صفات گردد وتنبل‌واتباع اوهرگاه کوچهای خودرا از اوزکند بیرون برند آن‌ولایات‌را نیز بتصرف نواب پادشاه کامیاب گذارند و بعداز قرار مهمات فرغانه واستمالت‌خویش وبیگانه هردو برادر بموافقت یکدیگر لشکر بسمرقند کشند وهرگاه‌آن‌بلده فردوس مانند راتسخیر نمایند پادشاه کشورگیر آنجا برسریر خلافت‌مصیر نشسته تمامی‌ولایات فرغانه را بمیرزا جهانگیر مسلم دارد آنگاه میرزا جهانگیر وتنبل ازقلعه بیرون شتافته ملازمت‌پادشاه بلند محل‌دریافتند وباصناف الطاف وانواع اعطاف مفتخر ومباهی گشته عنان‌توجه بجانب اخسی تافتند و پادشاه مانند جوهرجان که‌بدرج غالب‌درآید باندجان‌خرامید. خلیل برادرتنبل وسایر گرفتاران را از قید نجات داد وخلع فاخره پوشانیده نزدجهانگیر میرزا فرستادوجهانگیر میرزا نزد طغائی بیك ومحمد دوست وعلی‌دوست وباقی خدام موکب‌پادشاهی راکه‌مقید داشت جامه‌هاعنایت‌نمود وشرف‌رخصت ارزانی‌فرمود بعدازآن علی‌دوست بوفور خیل وحشم‌و کثرت نوکر و خدم مغرور شده علم‌نخوت‌وجبروت مرتفع گردانیده عظمت وبادبروت اوازحد وعدگذشته مهمات سرکارپادشاهی را بی وقوف نواب بفیصل می رسانید بلکه مقرب‌آنحضرت را بخلاف رضاء پادشاه ستوده اوصاف اجازت داد که‌بهرطرف خواهد توجه‌نماید وابراهیم‌سارو و ویس لاغری‌را بیجهتی مواخذه ومصادره نموده حکم کرد که‌ایشان نیزدرآستان خلافت‌نشان نباشندواین معانی برضمیرانور بانی‌مبانی جهانبانی

بغایت گران آمد اماچون زمان مقتضای تادیب علی دوست نبودچندروزی صبروشکیبائی فرمود **نظم** بی‌صبر گشاد کارکم جوی ✿ هرکار بصبر میگشاید✿ مقصود که‌رخ نهفت‌از خلق ✿رخسار بصبر میگشاید.

ذکر مخالفت محمدمزیدترخان باسلطان‌علی میرزاو توجه‌سلطان‌ویس بسوی سمرقندو بخارا

در آن اوان که پادشاه عالیشان بسبب مخالفت اوزون حسن وسلطان احمد تنبل دست‌ازحفظ بلدهٔ محفوظه سمرقندبازداشته لواء جهانگشا بصوب اندجان بر افراشت سلطان علی‌میرزاکه دربخارا انتظار چنین روزی میکشید محمد باقر ترخان را بایالت آن خطه مفتخر گردانید ومتوجه‌سمرقند گردید و چون بدارالملك آباء و اجداد رسید زمام‌مهام سرکار سلطنت‌را درقبضه‌اختیار محمد مزیدترخان‌نهاد وامراء ترخانی بمقتضاء کلام معجز نظام سبحانی (حیث قال عزمن‌قایل‌ان‌الانسان لیطغی‌ان‌ر آه‌استغنی)در غایت استقلال وعظمت برمسند حکومت قرارگرفت محمدباقر ترخان ازمال وجهات بخارا ومضافات‌یکدینار ویکمن بار بدیوان سلطان‌علی‌میرزا نمیدادومحمد مزید ترخان در سمرقند تمامی‌امورملکی ومالی‌وجزئی و کلی‌را از پیش خودگرفته دست سایر امرا و انچکیان رااز تصرف درمهمات‌سرکارسلطانی کوتاه‌گردانید بلکه‌ازحاصل‌شهرفی‌الجمله راتبهٔ‌جهة ضرورة بمیرزا سلطان‌علی تعیین‌نموده اموال‌اکثر ولایات وتومانات سمرقند را باولاد وقرابتان خود مسلم‌داشت لاجرم سلطان‌علی میرزا بابعضی‌از انچکیان اتفاق نموده قصدمزیدترخان کرد جناب‌امارت‌مآبی برین‌معنی اطلاع یافته همعنان سلطانحسین ارغون وبرادر خود اوزون‌حسن پیراحمد وقرابرلاس وجمعی دیگر که‌تابع‌وی بودند از شهر بیرون رفت ومقارن‌آنحال سلطان‌محمودخان محمدحسین‌دوغلات و احمد بیك را با بسیاری ازمغولان بکومك‌میرزا سلطان ویس که‌بخان میرزا اشتهار یافته تعیین کرده بطرف سمرقند گسیل‌نمود ومحمد مزیدترخان بر توجه‌خان میرزا مطلع‌شده وقوع آن صورت را ازامارات دولت خودپنداشت وقاصدی جهت‌اظهار اخلاص ودولتخواهی‌ارسال نموده عرضه‌داشت کردکه‌مناسب چنان مینماید که‌بسرعت‌هرچه‌تمامتر رایت ظفر پیکر سایهٔ عنایت برحوالی‌این‌دیار اندازد تاآنچه‌مطلوب نواب کامیاب است بحصول پیوندد وخان‌میرزا درطی‌مسافت مسارعت فرموده چون‌بنواحی سادوار رسید محمد مزیدترخان لوازم استقبال بجای‌آورده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردید اما امراءمغول چنانچه میباید بحالش نپرداختند بلکه‌مواخذه ومصادره اوراباخود مخمر ساختند ومنهی کیفیت این‌اندیشه را بگوش‌هوش امیر محمد مزید رسانیده آن‌جناب باسایر امراء سمرقند و متابعان ازخان‌میرزا جداشد بنابرآن‌مغولان ازمقام تسخیر سمرقند گذشته بیاز ییلاق

رفتند وخیمهٔ اقامت نصب گردید ناگاه سیاهی سپاه سلطان‌علی‌میرزا که‌ازسمرقندبقصد ایشان ایلغار کرده بودنمودار گشت وخان میرزا ومغولان ازمشاهدهٔ آن حالت که در خزانهٔ خیال نگذرانیده بودند سراسیمه‌شده هرطایفهٔ بطرفی گریختند.

ذکر رفتن محمد مزید ترخان بملازمت حضرت پادشاهی و بیان بعضی دیگر ازواردات احوال آن مظهر الطاف الهی

چون محمدمزید ترخان ازسلطان علی میرزا خائف بود واز ملازمت خان میرزا ابواب‌مراد برروی او نگشود مغول عبدالوهاب راکه سابقا در سلك خدام سده سدره مقام پادشاهی انتظام داشت بپایهٔ سریرسلطنت مصیر فرستاده‌عرضه‌داشت کرد که‌اگر چترفلك سای سایهٔ وصول برین‌حدود اندازد بنده مانند دولت‌واقبال کمرخدمت برمیان جان‌بسته درفتح‌سمرقندسعی‌مینمایم وحلقهٔ عبودیت حضرت سلیمان مکان در گوش هوش کشیده بقیهٔ ایام زندگانی درظلال اعلام ظفر مآل می‌آسایم ومغول عبدالوهاب بعد از طی‌منازل بتقبیل انامل‌نواب کامیاب سرافرازشده کیفیت اخلاص ودولتخواهی امیرمحمد مزید ترخان را بعرض رسانید بنا برآن پادشاه عالیجناب عزم توجه بجانب سمرقند جزم کرده مغول عبدالوهاب را نزدجهانگیر میرزا باخسی فرستاد تاآن حضرت را بر تصمیم عزیمت مطلع گردانیده برسلوك‌طریق موافقت ترغیب نماید و مواکب کواکب مراتب‌پادشاهی محفوف بانوار عنایات نامتناهی الهی درماه ذیقعده‌سنه خمس و تسعمائه روی بمقصدآوردوچون حوالی‌مرغینان مضرب‌خیام عساکر نصرت نشان گشت قوچ‌بیك بابرادران باردوی کیهان‌پوی رسیده بعزبساط‌بوس سرافرازگردید ولوای فلکسای از مرغینان باشیره رفته قریهٔ مجن‌محل نزول‌سپاه صف‌شکن‌شد و درآن منزل قاسم بیك قوچین وعلی‌دوست و سیدقاسم‌باطایفهٔ دیگراز اعاظم‌بدرگاه‌عالمپناه رسیدند وپادشاه عالیجاه ازآنجابراه دشت ختلان طی‌مسافت‌کرده وازپل جوبان گذشته در اوراتیپه قبهٔ بارگار سپهر اشتباه برافراخت ودرآن‌منزل این خبرشیوع یافت که محمد خان شیبانی بعنایت‌قدوسی محمدباقر ترخان رادرنواحی قلعه دبوسی شکست‌داده ورویبصوب بخارا نهاد وپادشاه عالیمقدار از اوراتیپه بسکرار رفته داروغه‌آنموضع‌قلعه تسلیم‌نمودوامیر قنبرعلی حسب‌الحکم‌درآن حصار توقف کرده موکب‌پادشاهی دریورت‌خان منزل‌گزید و در آن مقام امیر محمد مزید با بعضی از امراء سمرقند که تابع او بودند بخدمت رسیدند و بمزید لطف و مکرمت سر افراز گردیدند و پادشاه دوست نوازدرباب فتح‌سمرقند باآنجماعت مشورت فرموده ایشان‌معروض گردانیدند که زمام اختیار آن‌بلدهٔ محفوظه درقبضه اقتدار جناب‌ولایت شعار خواجه‌قطب‌الدین یحیی است

وآنجناب خودرا ازجملهٔ احباب نواب کامیاب میشمارد اگرقاصدی جهة تمشیت این مهم بملازمت آن‌آستان هدایت آشیان‌رود یمکن که صورت مطلوب در آئینهٔ مقصود چهره گشاید بنابرآن پادشاه کامران چندنوبت قاصدان سخندان جهة آن مهم خطیر نزدخواجه یحیی فرستاد وهر کرت آنحضرت میان خوف ورجاجواب دادوعلم نصرت شیم ازیورت خان‌نهضت نمود ودر موضع درغم بادل شاد نزول فرمود وازآن‌منزل مقرب‌درگاه فلك اقتدا خواجه محمدعلی کتابدار بهمان مهم نزدجناب هدایت شعاررفت وپیغام آورد که مناسب آنکه ماهچه رایت نصرت آیت برظاهر شهر پرتو وصول اندازد تا این محب درفتح الباب کوشیده امری راکه‌مطلوب نواب است بکفایت مقرون سازد وپادشاه‌فلك احتشام نزدیك‌بوقت شام ازدرغم‌متوجه‌سمرقند گشته درآنحین سلطان محمود دولدای از موکب فرخنده بی‌قرارنمود وبشهر رفته کیفیت این‌مواضعه رابعرض نواب میرزا سلطان علی رسانید لاجرم صورتیکه درآئینهٔ ضمیر عکس پذیرگشته بودچهره نگشود ودر خلال این احوال ابراهیم سارو وبعضی دیگر ازامراء نامجو که‌بشئامت‌علی‌دوست بهر طرف رفته بودند یکیك ودو دومانند سعادت واقبال‌بموکب ظفر مآل پیوستند و ملحوظ عین عنایت شده کمر عداوت علی دوست بر میان جان بستند و علی دوست از اجتماع دشمنان هراسان شده از نواب آستان خلافت آشیان رخصت‌طلبیده ومسئول‌او عزقبول یافته با ولد خود محمددوست بملازمت‌سلطان احمد تنبل شتافت و میان ایشان قواعد دوستی سمت تمهید پذیرفته از آن پدر و پسر شرارت سربرزد وبعد از یکدوسال علی دوست بجزاء اعمال سیئه‌گرفتار گشته دست قضابساط حیاتش درنوشت‌ومحمد دوست ببعضی ازسلاطین اوزبك التجاکرده‌اندك رعایتی یافت وعاقبت ازآن طایفه نیزبگریخت و خودرا بکوه بساره اندجان رسانیده آغاز اشتعال نیران فتنه وفسادنمود وجمعی ازاوزبکان اوراگرفته کورکردند **القصه** چون پادشاه مظفر لواعلی‌دوست ومحمد دوست راکه بحقیقت هر دو دشمن بودند رخصت دادغوری برلاس باچندکس ازجنود بی‌هراس حسب‌الحکم متوجه بخارا گشت تا اخبارآندیار معلوم نماید وغوری بزودی بازگشته خبرآورد که محمد خان از تسخیر بخارا خاطر فارغ‌گردانیده ومتوجه سمرقندگردیده بنابرآن‌توقف در آن‌مکان‌مصلحت ننموده وماهچه توق خورشیدوش بجانب کش حرکت‌فرمود زیراکه کوچ ومتعلقان‌جمعی از امراء سمرقندکه بتجدید غاشیه عبودیت پادشاه صافی‌طویت بردوش‌گرفته بودنددر آنجا اقامت داشتند ناگاه خبررسیدکه سلطانعلی‌میرزابلدهٔ محفوظه سمرقند رابه‌محمد خان شیبانی ارزانی داشت وبملازمت‌آستان خانی شتافته این‌حرکت را موجب‌ازدیاد اسباب دولت پنداشت‌اکنون سیاق سخن مقتضی آنست که نخست شمهٔ از احوال محمد خان شیبانی درحیز بیان آیدآنگاه خامه نکته‌گذار به تتمه اخبار پادشاه کامکار زبان گشاید والاعانه‌والتوفیق من‌الله وهوالکافی‌لمن استکفاه

گفتار در ذکر مجملی از مبادی احوال ابوالفتح محمدخان شیبانی تا زمان در آمدن بخارا و سمرقند بحیز تسخیر آن بانی مبانی جهانبانی

حاویان فضایل نفسانی و ناظمان مناظم سخندانی از تواتر اخبار و توافر آثار چنان تحقیق نموده‌اند که محمدخان شیبانی ولد بداغ سلطان بن ابوالخیر خان از سایر خواقین الوس جوجی خان بوفور جاه وحشمت و مزید شوکت و عظمت امتیاز تمام داشت و مادام الحیواة در کمال دولت واقبال رایت سلطنت واستقلال می افراشت و چنانچه سابقا مسطور گشت سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید را بیمن امداد آنخان عالی شان فتح سمرقند دست داد و در محلی که خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا ازوی استمداد نمود وفاتش اتفاق افتاد و مادر محمد خان شیبانی آق قوزی بیگم بود و تولدش در شهور سنهٔ خمس وخمسین وثمانمائه روی نمود و هنوز آن ولد امجد در سن طفولیت بود که پدرش بداغ سلطان فوت شده بر بستر خاك غنود جدش ابوالخیرخان همت بر تربیتش گماشته منصب اتابکی اورا بیایغور بای شیخ که اتکه بداغ سلطان نیز بود مفوض گردانید و چون ابوالخیرخان را اجل موعود بعالم آخرت رسانید قراچین بیك که در سلك اعاظم امراء اوزبك منتظم بود محافظت حال محمدخان و برادرش محمود سلطان را تعهد فرمود و آن شاه زاده را بعد از غلبه ایباق خان برشیخ خدر خان نزد قاسم سلطان که ازجمله اعاظم امراء سلاطین دشت بمزید شوکت امتیاز داشت بردو قاسم سلطان ایشان را به تیمور بیك که امیر الامرایش بود سپرد مقارن آنحال ایباق خان واحمدخان باسپاه فراوان متوجه تسخیر ولایات قاسم سلطان گشتند وقاسم سلطان را چون با آن جنود نامعدود قوت محاربت نبود در قلعه حاجی ترخان تحصن نمود ایباق خان واحمد خان آن حصن حصین را چون نگین انگشترین درمیان گرفتند ومحمد خان و برادرش محمودسلطان همعنان قراچین بیك و چهل نفر از ملازمان قدیمی شبی خودرا برسپاه مخالفان زدند و تاوقت سحر باستعمال شمشیر و نیزه وخنجر پرداخته بطرفی بیرون رفتند وچون محمد خان شیبانی داعیه جهان گیری و کشورستانی داشت بعد ازواقعهٔ مذکوره طایفه ازامراو لشکریان اوزبك را با خود متفق گردانیده درهرچند روز مزاحم ولایت یکی از سلاطین صاحب شوکت میشد تا آنکه درحدود صبران ازحاکم آنجا ایرانجی خان بن بیك خان شکستی فاحش یافته ببخارا اشتافت وعبدالعلی ترخان که در آن اوان حاکم آن بلده بود شیبانی خان را تعظیم نموده تحف لایقه و تبرکات رایقه پیشکش کرد و عرضه داشتی بسمرقند نزد سلطان احمدخان ارسال نمود و سلطان احمدخان کیفیت آمدن آنجنابرا شنید درجواب آن عریضه نشانی نوشته بملاقات خان اظهار اشتیاق فرمود و باحسن وجهی باوی ملاقات کرد ومراسم ضیافت ومهمان نوازی بجای آورد وشیبانی خان روزی چند درآن بلدهٔ فردوس مانند بفراغت گذرانیده نوبت دیگر میل بخارا نمود ومصحوب عبدالعلی ترخان بدانخطه معاودت فرمود وزمان توقف اودر

بخارا دو سال امتداد یافته آنگاه متوجه وطن مالوف گشت وچون منجوق طوق خانی پرتو وصول برحدود قلعه ارقوق انداخت قاضی بیکچیک که برسایر قاطنان آنحصار رتبهٔ تقدم داشت غاشیهٔ اطاعت بردوش گرفته با کلید قلعه وفوجی ازارباب آن بقعه بخدمت شتافت و تبرکات لایقه پیشکش کرده در سلك اصحاب اختصاص انتظام یافت وشیبانی خان از ارقوق بسغناق رفته وآن قلعه را نیز گرفته بعد از روزی چند قاصدی از نزد موسی میرزا که بزرگترین امراء دشت قبچاق بود آمده عرضه داشت نمود که اگر لواء کشور گشاء خانی سایهٔ وصول برین دیار اندازد بنده درمقام خدمتکاری ایستاده آنحضرت را برسر برخانی می نشانم وکمال اخلاص وعبودیت چنانچه لایق این عهد استوار منت ظاهر می گردانم لاجرم شیبانی خان تصمیم عزیمت نموده بصوب مقصد روان شد وچون بدشت رسید موسی میرزا بلوازم استقبال استعجال فرموده از لوازم اعزاز وتعظیم دقیقهٔ مهمل و نامرعی نگذاشت ومقارن آنحال فرمانفرمای دشت قبچاق بر ندق خان با لشگر فراوان متوجه دفع شیبانی خان گشت و بین الجانبین صورت محاربت روی نموده فروغ فتح وفیروزی برصفحه ماهچهٔ رایت محمدخان تافت وبرندق خان بصوب منازل خود شتافت بعد ازآن شیبانی خان از موسی میرزا طلب وفا بوعدهٔ که کرده بود نمود وموسی میرزا بنا بر عدم رضاء امراء از قبول خانی محمد شیبانی سرباز زده آنجناب بسغناق مراجعت نمود ویکدو نوبت میان اووحاکم سوران سلطان محمود خان بن جانی بیك خان مقابله ومقاتله اتفاق افتاد ودرکرت آخر شیبانی خان مغلوب شده عنان بصوب منقشلاق انعطاف دادو ازمنقشلاق براه خوارزم متوجه بخارا گشت وپس ازوصول بنواحی خوارزم امیر ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه که ازقبل خاقان منصور والی آنولایت بود ساوری وپیشکش مرتب داشته درطریق خدمتکاری سلوك نمود وشیبانی خان ازخوارزم بقرابیغ کول وازقرابیغ کول ببخارا شتافته امیر عبدالعلی ترخان بدستور نوبت اول شرایط اخلاص و مراسم اختصاص بجای آورد و آنجناب را مصحوب خویش بسمرقند بردو سلطان احمد میرزا مقدم خانی راموجب ازدیاد اسباب جهانبانی دانسته ابواب انعام واحسان برروی روزگارش مفتوح گردانید و عزیمت تسخیر مغولستان کرده همعنان آن خان گیتی ستان متوجه تاشکنت گردیدو بعد ازوصول بحوالی شاهرخیه شیبانی خان که هراول سپاه سمرقند بود ازمیرزا سلطان احمد متوهم شده بصوب تاشکنت گریخت وبا سلطان محمودخان ملاقات نموده دردامن دولت او آویخت لاجرم سلطان احمد میرزا ویران شده عنان بکران بصوب سمرقند تافت وشیبانی خان اندك زمانی درتاشکنت بوده از آنجا بقلعهٔ ارقوی شتافت وقلاع آنحدود رااستحکام داده بسغناق رفت بعداز آن یکدو نوبت برندق خان باتفاق زمرهٔ ازسرداران بسغناق و بعضی دیگراز قلاع وبقاع ترکستان لشکر کشیده قاصد استیصال نهال اقبال شیبانی خان گشت اما چون مقدرچنان بود که شیبانی خان چند گاه فرمانفرمای بلاد ماوراالنهر وخراسان گردد مطلوب برندق خان بحصول نه پیوست وشیبانی-

خان فرصت یافته عزم فتح خوارزم کرد چه‌در آن وقت حاکم خوارزم امیر عبدالخالق فیروز شاه بدرگاه خاقان عالیجاه رفته بود و یکی از ملازمان خودرا درخوارزم گذاشته وچون شیبانی خان بنواحی آن‌بلده رسید روزی چندلوازم‌محاصره بتقدیم رسانیده‌خبر قرب وصول امیرعبدالخالق وامیرمحمد ولی بیك وامیر بهبود که بفرمان خاقان منصور متوجه کومك خوارزمیان بودند شنوده ازآنجا کوچ کرده بظاهر حصار بولدم رفت وبا اهالی آنقلعه صلح نموده‌واندك پیشکشی اخذفرموده متوجه شهر وزیر شد ودر نواحی آن‌بلده باسپاهی که‌از خراسان آمده‌بودند یکدو روز در مقام مقابله ومقاتله ثبات قدم‌نمود اما کاری ازپیش نتوانست برد و از آنجا بآواق رفت و از آواق راه استرآباد پیش گرفت وبعضی ازحدودآنولایت راتاخته بصوب قلعهٔ‌ترساك که‌درتصرف ملازمانش بود رایت‌توجه‌برافراخت بعدازآن باستدعا محمدخان سلطان‌محمودخان‌انزار رابتصرف‌شیبانی‌خان‌باز گذاشته بنفس‌نفیس‌عنان‌بصوب‌تاشکنت‌تافت ومقارن‌آن‌حال مردم صبران‌بهواخواهی‌شیبانی‌خان‌قل‌محمدترخان ولد محمد مزیدترخان را که داروغه‌ایشان بودعذرخواسته کلیدشهروقلعه نزدمحمودسلطان‌فرستادندوآنجناب‌بحصارصبران‌درآمده مردم تمامی بلاد ترکستان دل‌برمتابعت آن دوبرادر نهادند امادرآن ولا برندق‌خان باغوای امیرمحمد مزید ترخان لشگربه صبران‌کشید و ساکنان صبران مانند بیصبران عنان شکیبائی ازدست داده وبیك‌ناگاه جمعی کثیر از کلانتران ایشان هجوم نموده محمود سلطان را دستگیر کردند وقلعه را بیرندق‌خان داده محمود سلطان را بقاسم سلطان که معتبر ترین سلاطین آنزمان‌بودسپردند و قاسم سلطان‌اورامقید گردانیده مصحوب جمعی ازمردم معتمد بصوب حصار سوزاق ارسال داشت ومحمود سلطان شبی فرصت یافته بگریخت وخودرا باو کوزتاقی رسانیده جهة اعلام آنحال قاصدی نزد برادر فرستاد وشیبانی‌خان بدان کوه رفته وبابرادر ملاقات کرده اخوین همعنان یکدیگر بانزار شتافتند وهمدر آن‌اوان برندق خان‌ومحمدمزیدترخان بانزار خرامیده شیبانی‌خان درحصار انزار متحصن شدو چند شبانه روز میان محصوران ولشگر دشت ابواب مقابله ومقاتله مفتوح بوده نعرهٔ دهاده از ایوان حصار فیروزه کار آسمان در گذشت عاقبت بجهة کومکی که ازجانب سلطان محمودخان بانزار رسید برندق‌خان بصلح راضی گردید وازظاهر انزار کوچ کرده روی بدیار خود آورد ع بشهر خود روم وشهریار خود باشم وبعداز آنکه گلزار ولایت انزار ازخانه آزار سپاه برندق خان پیراسته شد شیبانی خان‌بجانب یسی که‌مقر عز محمدمزید ترخان بود لشکر کشید وامیر محمد مزید موکب خانی رااستقبال نموده بردست‌محمود سلطان گرفتار گشت واورا بانزار برده محبوس گردانیدند وسلطان محمودخان ازاین حال وقوف یافته بانزار شتافت وامیر محمد مزید را از شیبانی‌خان ستانده جهة خواستاری دختر میرزا سلطان احمدبسمرقند فرستاد

ذکر توجه محمدخان شیبانی بصوب سمرقند وبخارا و مفتوح شدن آن‌دو بلده بنا برمشیت ایزد سبحانه وتعالی

در سنهٔ خمس‌وتسعمائه که‌اخبار مخالفت اولادسلطان محمـود میرزا و پریشانی احوال سمرقند وبخارا بگوش محمدخان شیبانی رسید طمع درتسخیر بلاد ماوراءالنهر کرده بافوجی ازابطال دهر وسپاهی‌سراسر خشم‌وقهر عنان یکران بدانجانب‌منعطف گردانید سلطان علی‌میرزا چون طاقت جنك‌صحرا نداشت درشهر متحصن شده همت براستحکام برج وباره گماشت‌وخان‌شیبانی‌در ظاهر سمرقند قبهٔ خیمه وخرگاه‌بلند ساخته قرب ده‌روز تمکن ورزید آنگاه بـا جمعی کثیر از دلیران نزدیك بدروازه شیخزاده رفته‌در کمین‌گاهی‌خزید وجوقی‌ازاصحاب‌بسالت راپیشتر‌فرستاده ازسمرقندطایفهٔ از اهل بخدت وباس ازسپاهی وعوام‌الناس بیرون شتافتند وبراوزبکان حمله کـردند و ایشان ازمیدان ستیز بفریب آغاز گریز نمودند وسمرقندیانرا از کوچـه باغها بفضاء صحرا کشیدند وبعد ازآن بهادران موکب‌شیبانی‌خان از کمینگاه بیرون آمده بر مخالفان تاختند ومهم‌بسیاری ازایشان راحسب المدعا ساختند و شیبانی‌خان چون آنجماعـت را بگریزانید ومـراسم قتل ونهب در دروازه شیخزاده بتقدیم رسانیـد بطرف دروازهٔ چهارراهه شتافت ودرآن مقام نیز بلوازم‌جنك وستیز پرداخته براهل سمرقند ظفر یافت ومظفر ومنصور عنان‌بصوب اردوی خودتافت مقارن آنحال امیر محمد صالح ولد امیر توز سعید بیلکوت بدرگاه‌خانی رسید وپس‌از ادراك سعادت‌بساطبوسی بعرض‌رسانید که حاکم بخارا محمدباقرترخان قرب ده‌هزار پیاده وسوار مجتمع ساخته وبه مصلحت امداد سلطان علی‌میرزا رایت نهضت بدینجانب افراخته بنابـر آن محمدخان ازظاهر سمرقند کوچ کرده روی‌بطرف معسکر امیرمحمد باقرآورد ودر نواحی قلعه وبوسی بین‌الجانبین حربی صعب وقوع یافت وعنایت حضرت قدوسی‌شیبانی‌خان را بفتح وظفر مخصوص کردوامیر محمد باقر ازگردش چرخ آبنوسی منهزم بحصار وبوسی در آمد واوزبکان غنیمت فراوان گرفته محمدخان متوجه بخارا گشت وبعداز وصول بآغازمحاصره ومحاربه‌نمود بخاریان سه‌روز شهررا نگاهداشته روزچهارم مولانا محمدعلی‌خوارزمی را باپیشکش وساوری بیرون فرستادند و باظهار اطاعت وانقیاد زبان گشاده امان طلبیدند وشفاعت‌جناب مولوی عزقبول یافت وشیبانی‌خان ازسرانتقام بخاریان‌درگذشت وسادات وقضاةوموالی وعلما واشرف واهالی ازشهر بیرون شتافته وبشرف دستبوس استسعاد یافته فتح میسر گشت ومحمدخان منصب حکومت‌آن بلده را باامیرمحمد صالح تفویض کرده‌روی توجه بسمرقند آورد وپس‌از وصول بقریهٔ تاتکند قاصد امیر محمد صالح ازبخارا رسید وعرضه داشتی رسانید مضمون‌آنکه امیرمحمد باقر ازقلعهٔ وبوسی بقرشی شتافته وعظما‌بخارا رسل‌ورسایل بقرشی فرستاده اورا بتسلیم شهر وقلعه نوید

داده‌اند لاجرم متوجه اینصوب شده باقی رای عالی حاکمست شیبانی خان بعدازاستماع اینخبر عنان‌مراجعت ببخارا منعطف گردانید وامیرمحمد باقر که نزدیك بدان نواحی رسیده بود بطرف قرشی باز گرد بدوخان‌شیبانی ظاهر شهر رامر کزاعلام‌ظفر اعلام‌ساخته‌حکم فرمود که‌لشکریان‌تمامی اموال وجهات متعینان آنولایت راعرضه نهب وتاراج گردانند لاجرم اوزبکان باشتعال نیران ظلم و بیداد اشتغال نموده دود ازدودمانها برآوردند ودخان عدوان باوج آسمان رسانیده اکثر بخاریان را تالان کردند پس شیبانی‌خان بتخریب شهربند بخارا فرمان داد وزمام‌حکومت آنخطه رادر قبضهٔ اقتدار برادرخود محمود سلطان نهادآنگاه کمندهمت تهمت بر کنگرهٔ تسخیر سمرقند افکند و بازمرهٔ سلاطین وامراء شجاعت آئین وفرقهٔ ازسپاه اوزبك و مغولان متهور بظاهر آن بلدهٔ فاخره خرامید وشهر را مرکزوار در میان گرفته خیمه‌وخرگاه وسراپرده وبارگاه بایوان کیوان رسانید و چون میدانست که تسخیر سمرقند بجنك متعسر است بناء آن مهم را برمکروتدبیر وحیله وتزویر نهاد ودرخلال آن‌احوال زهره بیگی‌آغا مادر سلطان علی میرزا بسبب قلت عقل‌وخرد و کثرت میل بوصال شوهری مجدد بطریق نهانی قاصدی نزد خان‌شیبانی‌فرستاد و بزبان‌محبت واتحادپیغام داد که اگرحضرت‌خان قبول نماید که‌این صعیفه رابعقد ازدواج درآرد من کمر خدمت برمیان جان‌بسته‌دروازهٔ سمرقند رامیگشایم وپسر خود میرزاسلطان علی را بملازمت آنحضرت ارسال مینمایم مقرر آنکه‌هرگاه خان سایرولایات رابحیطه تسخیردرآرند سمرقند رابسلطان علی میرزا مسلم‌دارندشیبانی‌خان‌ازشنیدن‌این‌سخنان دانست که‌عنقریب عروس فتح وظفر در آغوش او خواهدآرمید و وصال معشوق سمرقند اورا بسهولت میسر خواهد گردید مکاتیب شوق انگیز تعشق آمیز نزد زهره بیگی آغا فرستاده اورا بمواعید دلفریب مغرور گردانید تا آغاز اغوا نموده میرزا سلطان‌علی راازمقام مخالفت شیبانی خان درگذرانیده وحال آنکه درآن اوان میرزا سلطان علی گمان برده بود که عالیجاه ولایت انتما خواجه قطب الدین یحیی خاطر بر آن قرار داده‌اند که حضرت پادشاهی را بسمرقند در آورده برمسند سروری نشانند و در ظلال معدلت آنحضرت متوطنان آن مملکت راازتاب آفتاب حوادث برهانند لاجرم بعد از افسانه‌و افسونی که از والده‌شنود عزیمت‌ملاقات خان‌شیبانی‌راتصمیم‌فرمود و کیفیت این قیل‌وقال وتوهم‌میرزاسلطان‌علی‌از خدام‌خواجهٔ هدایت‌خصال بعرض‌شیبانی‌خان‌رسیدسیدجلال‌الدین خاوندبخاریرابامفاوضات نصیحت‌آمیز ومراسلات‌عنایت‌انگیز بشهرفرستادتا بهرنوع که تواندخواجه‌قطب‌الدین یحیی‌را بمتابعتش‌راغب گرداندومیرزاسلطان علی‌را بغلایت رعایت امیدوار ساخته‌بدرگاه‌سپهراقتداررساندوجناب‌سیادت‌مآب نخست باعالیجاه هدایت‌آیاب ملاقات فرموده هرچند سعی نمود که‌آنحضرت بجانب‌شیبانی خان میل فرماید بجائی نرسید آنگاه درخلوتی خودرا بملازمت سلطان علی میرزا رسانیده عرض کرد که

حضرت خان میفرماید که درین ایام که ظاهر سمرقند مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت کیفیت استیلاء خواجه یحیی بر امور ملکی ومالی این حوالی وعدم اختیار تودر مهمات شهر باری بوضوح انجامید همت عالی نهمت متوجه فراغبال ورفاه‌حال تو گردید لاجرم مناسب چنان‌مینماید که ابواب مخالفت‌مسدود گردانیده‌ازشاهراه موافقت ببارگاه عالم پناه آئی تا در سلك اولاد صلبی انتظام یافته‌درسایهٔ مرحمت وعاطفت بیدریغ‌فراغت فرمائی وآن‌پادشاه‌زاده ساده باین سخنان واهی مفتخر ومباهی گشت واز جناب سیادت پناهی قبول نمود که بهنگام مجال باقدام اخلاص‌از سمرقند بیرون شتافته غاشیه‌اطاعت خان‌شیبانی بردوش‌اندازدو بتقبیل انامل بانی‌مبانی‌جهانبانی اقدام‌نموده‌سر مفاخرت‌برافرازد آنگاه جناب سیادت پناه‌ازعالیجاه هدایت دستگاه رخصت یافته بملازمت شیبانی خان باز گشت وآنچه گفته بودوشنوده معروض داشت وسلطان علی میرزا بعدازرفتن جناب سیادت انتما بدوسه روز درروز جمعهٔ که‌خواجه قطب الدین یحیی واکابر سمرقند در مسجد جامع باداء نماز اشتغال داشتند باطایفهٔ از مخصوصان دروازهٔ چهارراهــه را گشاده عنان یکران بصوب معسکر شیبانی خان که‌بردر باغ میدان بود انعطاف داد ع مرغ راچون‌اجل آید‌سوی صیاد رود وچون ببارگاه سپهراشتباه در آمد بملاحظه توره چنگیزخانی زانو زده خان شیبانی رادریافت واواظهار عطوفت ومهربانی‌فرمود شاه‌زاده رادر آغوش کشید وحکم‌شد که‌آنجناب درجوار محمد تیمور سلطان منزل اختیار نماید ودرحرکت وسکون تابع بوده ازجاده موافقت تجاوز نفرماید اماخواجه قطب‌الدین یحیی‌چون برفرار سلطان‌علی میرزا اطلاع یافت پای‌مبارك دررکاب آورده بمیان شهرشتافت ومردم را بمحافظت برج وباره واستحکام فصیل ودروازه تحریض و ترغیب فرمود اما امرا مانند ابراهیم جانی و هیبت قــوچین و سلطان حسین ارغــون وعبدالوهات شقاول وغیر هم مایل بملازمت‌شیبانی خان‌شده هیچ‌آفریدهٔ سخنان‌خواجه یحیی رابسمع قبول نشنود لاجرم خواجهٔ خجسته شیم تابع اقتضاء زمانه شده بــاتفاق خویش وبیگانه‌متوجه بارگاه خانی گشت وبعداز وصول بسدهٔ سلطنت انتما لابــوت ولا یحیی بمجلس عالی‌در آمده خان‌بواسطه آزاری که‌از آن هــدایت‌شعاردردل داشت به تعظیمش برنخواست وسخنان عتاب آمیز برزبان راند امادر وقتی که‌خواجه از آن محفل قصد بیرون آمدن فرمود شیبانی‌خان قیام نموده آنجناب را پیش طلبید و معانقه کرده گفت که‌مضی مامضی مازنك کدورت شما رابصیقل ارادت ازلوح خاطر ستردیم باید که‌شما نیز بعدازین ازروش آباواجدادتجاوز جایز ندارید وخواجه سرقبول‌جنبانیده از بارگاه بیرون‌خرامید آنگاه شیبانی خان جان‌وفا راکه‌ازقوم نایمان بودبداروغکی سمرقندتعیین‌وفرمود که‌دروازهای‌شهررا محفوظ‌ومضبوط‌گردانیده هیچ آفریدهٔ‌را بی‌سند معتبر نگذارد که بدان بلده درآید وفی‌الواقع اگراین حکم نفاذنمی یافت تمام جهات خواص وعوام سمرقند عرضه نهب وتاراج می‌شد بعد ازآن شیبانی‌خــان ازبــاغ میدان

کوچ کرده درمرغزارکان کل‌منزل گزید وپس ازدوسه‌روز بقربهٔ فراشان که‌در کنار آب کـوهـك است نقل‌نموده فراشان آستان سلطنت آشیان شادروان عظمت وجلال بر افراشتند وامیرجان علی ولدخواجه علی بای که دروقت نزول شیبانی‌خان‌درظاهر سمرقند برباط خواجه رفته بود کـه ملازمان خودرا جمع ساخته ویراق کرده به‌شهر در آرد چون از کیفیت آنحادثه خبر یافت پیشکشهای لایق مرتب گردانیده در منزل مذکور بخدمت‌خان شتافت وبرین قیاس افتخار الاشراف و الاعاظم خواجه ابوالمکارم وسایر عظماء واکابر سمرقند وبخارا بسدهٔ سلطنت انتما خرامیدندو بغایت عنایت خانی مستظهر وامیدوار گردیدند

ذکرشهادت‌سلطان‌علی میرزاوخواجه‌قطب‌الدین یحیی‌وبیان‌شمه از ظلم وتعدی اوزبکان ناخردمند دربلده محفوظه سمرقند

چـون محمد خـان شیبانی در ملـك سمرقند بر سریر جهانبانی قـرار یافـت واکثر اکابرواشراف ماوراءالنهر درپایهٔ‌سریر خانی‌جمع آمده مهمات آنجائی برحسب مدعاء سمت‌سرانجام‌پذیرفت بهمگی‌همت‌متوجه آنشد که‌ازهر کس سلوك طریق مخالفت متصور باشدبناء حیاتش‌را منهدم‌گرداند باآنکه از آب آمویه بصوب خراسان بگذرند ونخست میرزا سلطان علی راباجانعلی ازپای درآورد چنانچه شبی به‌تیغ‌بدعهدی نقش وجود آن‌دو جوان نیکو خوی راازصحیفهٔ‌هستی بسترد آنگاه فوجی از معتمدانـرا بمحافظت خواجه قطب‌الدین یحیی‌وخواجه خرد قاضی مأمور گردانید و درباب تـاراج اموال وجهات طایفهٔ‌از اکابر که‌در امور ملکی دخلی‌داشتند احکام‌مطاعه بنفاذ رسانید مولانا عبدالرحیم ترکستانی که‌بمنصب صدارت منصوب بود وازغایت تقرب درتمامی امورملکی ومالی ازجزئی و کلی دخل مینمودوضبط متملکات جناب‌هدایت صفات خواجه قطب‌الدین یحیی واولاد امجادایشان پرداخت ومولاناشمس الدین محمد صدور تحقیق جهات خواجه خردقاضی پیش‌نهاد همت بزرك‌ساخت بیك‌آقا اموال امیر عبدالباسط را بتحت تصرف درآورد وبرین قیاس هریك‌از اعیـان حضرت را باخذ امـوال یکی از اشراف‌امر کردوچون بگوش هوش‌محمدخان‌شیبانی‌رسید که‌اولاد عظام فقیه‌ابـواللیث همواره خودرا ازدخل درامور ومهمات احکام‌معاف میداشته‌اند آنطایفه رامنظورنظر اعتنا ساخته منصب شیخ‌الاسلامی سمرقند را بخواجه خاوند مفوض گردانید وخواجـه عبداللطیف رابتفویض امرشریف‌قضا اختصاص بخشید وبنابر دغدغه که‌ازجانب عالیجاه معانی پناه‌قدوة الاعاظم خواجه ابوالمکارم داشت فرمان‌داد که‌آنجناب پیوسته در سفر وحضر ملازم اردو باشد. وعالیجناب‌هدایت انتما خواجه قطب‌الدین یحیی رااجازت‌توجه بطرف مکه‌مبارکه‌ارزانی داشت‌ودروقتی که‌آنجناب بتهیه اسباب سفراشتغال‌میعرمود یکی ازاسبان‌طویلهٔ‌خاصه راکه‌بقوت‌بنیه وسرعت‌رفتار موصوف بودنزد ملازمان‌ایشان

فرستاد وپیغام داد که این اسپ در شبانه روزی سی فرسخ مسافت طی مینماید ومولانا عبدالرحیم بعرض آن مقوی دین قویم رسانید که این سخن حضرت خان مشعر است باین معنی که شمارا ببردن فرزندان ومتعلقان مقید نمیباید بود بسرعت هرچه تمامتر از آب آمویه عبور میباید نمود زیرا که متصور است که بعضی ازاوزبکان باقدام اهتمام خدام ذوی الاحترام‌را تعاقب نمایندو بارتکاب امری که تدارك پذیر نباشد دست گشایندخواجه جواب‌داد که اولاد وضعفا رادر میان اینچنین طایفهٔ گذاشتن وسلامتی نفس خود اختیار کرده نقش فرار برلوح خاطر نگاشتن ازطریق مردانگی دور است واز قاعدهٔ فرزانگی مهجور آنچه مقتضاء قدروقضاست بظهورخواهد آمد (اذاقضی الله امراً کان مفعولا) آنگاه خواجهٔ هدایت‌پناه روی براه آورد چون در نواحی منزل خواجه کاردزن نزول اجلال فرمود جمعی ازسپاه اوزبك متعاقب رسیده آنحضرت رابادو پسر نیك اختر خواجه محمد زکریا وخواجه محمدباقی بسعادت شهادت رسانیدند وجزئیاتی که همراه داشتند عرضه نهب و غارت گردانیدند آفتاب سپهر هدایت که ازافق عنایت لایزال طالع شده بلادماوراءالنهر بلکه اقطارهردیاروشهر راصفت اضاعت بخشیده بوداز جفای لئام ایام روی بمغرب فنا نهادودوحهٔ گلشن ولایت که در جویبار فضل و کمال سر بالا کشیده سایهٔ لطف ومکرمت برمفارق ساکنان طریق کرامت گسترده بود بصرصر بیداد ازپای درافتاد **نظم** دربن دیرفانی که آرام دید ✿ که بود آنکه جاوید ازو کام دید کسی رخت ازین خانه بیرون نبرد ✿ که تیر بلائی ز گردون نخورد چه گویم ز گردون ناپاکباز ✿ که باپاکبازان کندتر کتاز فغان ازسپهر شرارت اثر ✿ کزو عالمی گشت زیر وزبر وبیشایبه تکلفات نیشان سخنور بعد از آن حادثه منکر ظلمهٔ قوم اوزبك دراکثر بلادودیار ماوراءالنهر خصوصاً در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند آغاز ظلم وتعدی نموده دست تسلط باخذ اموال رعایا و بیچارگان درازکردند واز هرآفریدهٔ که حصول یکدبنارو یکمن بار متصور بود او را ببهانهٔ گرفته لوازم تعذیب وشکنجه بجای آوردند اکثر قری و بلدان را آیت (قاعاًصفصفا لایری فیها عوجاً ولاامتاً) وصف الحال گردیدو بیشتر قاطنان بنیانرا تلاطم امواج غموم و تراکم افواج هموم غریق گرداب اضطراب گردانید **نظم** سرفتنه ازخواب بیدار گشت ✿ بساط فراغت قضا درنوشت ممالك شدازجور غارتگران ✿ پریشان‌تر اززلف مه‌پیکران زسیل بلا شد عیان رستخیز ✿ نه‌روی اقامت نه‌راه گریز نه‌در خانه بودی کسی راقرار ✿ نه در کوچه دیدی طریق فرار کس ازخانه گرپای ماندی بدر ✿ نه‌دستار برجای ماندی نه سر لاجرم معتکفان صوامع سعادت وصدرنشینان مجامع عبادت روی نیاز برزمین ودست دعا برآسمان ازبارگاه مهیمن دیان نجات طوایف انسان‌راازظلمات ظلم و عدوان طلب نمودند وطلوع آفتاب امن‌وامان را از مشرق عنایت پادشاه پادشاهان مسألت فرمودند وهمدران اوان تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده ماهچهٔ لوای کشورگشای پادشاه گیتی آرای ازافق فصیل سمرقند طالع گشت وشب غم‌اندوز سمرقندیان بسوز راحت اندوز تبدیل یافته زمانه از سر آزار صغار و کبار چندگاهی درگذشت چنانچه عنقریب صفت تحریر خواهد یافت و فروغ اهتمام بر تفصیل این اجمال خواهدتافت انشاء الله تعالی

ذکر نهضت حضرت پادشاهی ازشهر کش بسبب وقوع بعضی ازامور فاحش

چون اخبار مذکور بسر نهج منصور دراردوی پادشاه مؤید منصور شیوع یسافت نایره دغدغه واندیشه کانون درون بعضی ازامراء فکرت پیشه رافرو تافت محمد مزید ترخان وجمعی ازسمرقندیان که‌متابع او بودند از موکب پادشاهی جدا شدم ملازمت امیرخسروشاه‌اختیار نمودند وپادشاه وافرتهور دربحر تحیرافتاده بخاطر اقبال‌مآثر رسید چنان که ازراه قراتکین‌ولای نزدالنجه‌خان که‌خال آنحضرت بود رود وازشهر کش کوچ کردو روی‌توکل براه آورده بربعضی‌ازحدودمملکت‌خسروشاه عبورفرمودامارفتن‌بطریق قراتکین تیسیر پذیرفت وازبالای کمرود طی مسافت نموده راه‌سره‌تاق پیش گرفت وچون‌نواحی نوانداك‌مضرب خیام پادشاه‌شرفناك گشت قاصدامیر خسرو شاه‌بدربارگاه عالمپناه رسید وبك‌تقوز اسپ‌وبك تقوز قماش پیشکش آورد واز نوانـداك آنسرور اهل اوراك درحرکت آمده در روز وصول بدهانه کمرود شیرعلی چهره فرار نمود و نزد امیر ولی رفته‌نوکر شد وروزدیگر قوچ بیك نیزبطرف حصار گریخت و موکب پادشاهی بدرهٔ کمرو درآمد وبپای توکل سربالا قطع مسافت میکرد ودرراههای تنك وکوههای پرسنك اسپ‌وشتربسیار ازرفتار بازماند وسه‌روزازصبح تاشام‌بمشقت تمام برین‌منوال راه درنوردیده روزچهارم بسره تاق‌رسیدند وکوتلی دیدنـد دامنش باقلهٔ الوند برابر و قله اش ازقبهٔ سپهر بلندتر راه‌او بغایت‌تنك‌وپرسنك وپای بریدوهم از اندیشهٔ صعودبر آن لنك‌وآن کوه گردون شکوه باندوه انبوه مطوی شده نواحی فان محل نزول لشکرنصرت نشان گشت وملك‌فان بواسطهٔ شقاوت ازلی از مـلازمت آستان خلافت‌آشیان تخلف جست وبا آنکه بوفور سخاوت اشتهـار داشت بسبب همت پست زیاده ازیکسر اسب پیشکش نفرستاد وپادشاه جهانیان‌خان را بـر دست راست گذاشته بصوب قلعه کشتو توجه نمود واز کشتو بکنار آب کوهك رفته نزول اجلال فرمود وازمعبر باری ازآب کوهك گذشته یازبیلاق مضرب خیام‌عساکر ظفرشعار گشت مقارن اینحال امیرقنبرعلی ارسنکار وابوالقاسم کوه‌برد ابراهیم‌ترخان بعز بساطبوسی رسیدند وبنوازش بیکران خوشدل وشادمان گردیدندو علم ظفر شیم ازیازبیلاق بقلعه بسفیدك شتافت وازآنجا عنان توسن همت‌بلند بصوب‌فتح بلده محفوظه سمرقندتافت

ذکر خوابی که‌پادشاه کامیاب دید وازین جهة بدیدن صورت فتح در آئینه امید متفق گردید

ازجمله اشارات غیبی‌وبشارات لاریبی که‌هوشمندان آگاه بدیده بصیرت‌دیده‌اند

واصحاب یقظه وانتباه بگوش هوش شنیده‌اند یکی رؤیاء صالحهٔ است کـه یك جزواز چهل‌وشش‌جزؤ نبوت است چنانچه نبی امی عربی ناظم جواهر زواهر نیام عینای و لا نیام قلبی علیه افضل الصلوة واکمل التحیات میفرماید که (الرؤیاء الصالحة جزؤ مـن ستة و اربعین جزأ من النبوة) واین کلمهٔ جامعه مشعر است بآنکه دراول بعثت مدةٔ ششماه وحی بطریقهٔ رویاء صالحه بود چنانچه هرخواب که حضرت رسالت پناه در آن اوقات میدیده بتاثیر تعبیر آن مانند صبح صادق ازمطلع امیدمیدمیده وخواب دیدن یـوسف صدیـق علیه السلام بروجهی که کلام معجز نظام‌داداربیدار وحی لاینام بذکر آن نـاطق است مشهور وحقیقت خوابیکه آیت وافرعنایت (لقدصدق الله رسوله الرؤیاء بالحق) از آن اخبار مینماید برالسنه وافواه مفسران فضیلت پناه مذکور **نظم** خوش آن گزیند صورت بـاز رسته ✿ زسحر چشمبندان چشم بسته دلش بیدارو چشمش درشکر خواب ✿ ندیده کس چنین بیدار درخواب بپوشیده زناپاینده دیده ✿ ولی بوشیده ازآینده دیده وازین قبیل است خوابی که پادشاه عالیجناب حامی دین حنیف نبی حجازی ظهیرالدین محمد بابـر غازی دید وبآن بشارت متظهر گشته بهمگی همت متوجه فتح سمرقند گردید کیفیت واقعه آنکه درآن ایام که پادشاه گردون غلام درنواحی بازبیلاق وقلعه سفیدك اقامت داشت ونقش تدبیر تسخیر سمرقند برصحیفهٔ ضمیر فیض‌پذیر مینگاشت شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبدالله متوجه بارگاه سپهر اشتباه اند وآن آفتاب افق سلطنت واستقلال مراسم استقبال بجای آورده خواجه بنشست ودر پیش ایشان دستار خوانی نامناسب انداخته شد وازین جهة خاطر مبارك آنحضرت تغیری پیدا کرد ومولانا تغییر مزاج هدایت رواج رافهم کرده ودرپادشاه نگریسته باینمعنی اشارت وایمانمود حضرت اعلی جواب فرمود که مرا دروقوع این امر گناهی نیست کسی که دستار خوان گسترده تقصیر کرده وحقیقت این سئوال وجواب بر زای حقایق نمای حضرت خواجه منکشف گشته عذر رامسموع داشتند واز مجلس برخواسته روانشدندو بادشاه مراسم مشایعهٔ بجای آورده خواجه دردالان همانخانه یکی ازدوبازوی پادشاه را گرفتند وهمچنان برداشتند که یکپای آنحضرت ازجای برداشته شد آنگاه این عبارت بر زبـان آن ناظم مناظم هدایت گذشت که شیخ مصلحت بیروی وچون پادشاه اسلام پناه از عالم رؤیا بحالت انتباه آمد دانست که عنقریب به تنسیم نسیم عنایت ملك ملـك بخش غنچه امنیت درچمن مرادخواهدشگفت وعلی اسرع الحال درظلال عاطفت لایزال دیده بخت بیدار بربستر اقتدار بفراغت خواهد خفت وصبح فتح و فیروزی از مطلع امید خواهد دمیدو آفتاب ظفر وبهروزی ازمشرق دولت جاوید طالع خواهد گـردید **نظم** بالطاف الهی صبح امید ✿ دمداز مطلع اقبال جاوید برآمدمهر از برج عنایت ✿ نهان گردد شب غـم رانهـایت از غرایب اتفاقات آنکه همدر آن اوقـات روزی پـادشاه فرخنده صفات با جمعی از انچکیان در بارگاه سپهر اشتباه نشسته بود وسخن ازهر جانبی درپیوسته درآن اثناآن حضرت فرمود که آیا چندروز دیگر مارا فتح سمرقند

میسر شود هر کس ازحاضران در آن باب متکلم بکلمهٔ گشت برزبان نویان کوکلتاش گذشت که انشاءالله تعالی چهارده روز دیگر صورت فتح سمرقند تیسیر میپذیرد واین امر مشکل بقوت دولت پادشاه عادل صفت سهولت میگیرد وچنانچه او گفته بود حصول آن مراد بعد از انقضاء چهارده روز اتفاق افتاد وهو الهادی الی سبیل الرشد والرشاد.

ذکر فتح بلده محفوظه سمرقند بمحض عنایت بیغایت سبحانی و افتادن محمدخان شیبانی در وادی حیرت وپریشانی

مالك الملك علی الاطلاق و آفرینندهٔ انفس وآفاق که زمام انتظام مهام امم در ید قدرت اوست واختیار امور طوایف بنی آدم درقبضهٔ مشیت اوچون در بارگاه کبریا و تختگاه یفعل الله ما یشاء که منشور فایض النور (تؤتی الملك من تشاء) از ینجا شرف صدور پذیرد وفرمان موفور السرور (مایفتح الله للناس من رحمة فلاممسك لها ومایمسك) از آنجا صفت ظهور گیرد فرق فرقدسای کشور گشای را بافسر برزیور (اناجعلناك خلیفة فی الارض) برافرازد وقامت قابلیت عالم را بخلعت بابهجت آیة الله الملك مزین سازد هر اینه مهم سازان دیوان الوهیت اسباب انکشاف مهمات را بوی عطا نمایند و کار پردازان ایوان ربوبیت ابواب انحلال مشکلات حالاترا برروی روزگارش برگشانید لاجرم اوراصعود بدرجات مقاصد علیه علی احسن الحال میسر شود ووصول بمقامات مطالب سنیهٔ (علی ایمن الفال) مقرر گردد و(ذالك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم) **نظم** سر بسر آرای ملك پادشاهی ✿ مدد یابد چو از فضل الهی ✿ مراداتش شود در دهر حاصل ✿ بروآسان شود هر کار مشکل ✿ اگرجیش عدو باشدچو انجم ✿ نباشد همچو خور او را توهم ✿ بلی هرگه بر آید مهر انور ✿ بود اختر برش از ذره کمتر ✿ چوگردد رایت خور عالم افروز ✿ شود برقبهٔ افلاك فیروز واز اشباه این تشبیب ونظایر این ترتیب حال مقرون باقبال پادشاه ستوده خصال است که در آن زمان که شیبانی خان باهفت هشت هزار سوار و پیاده جرار در نواحی قلعه دیدار شادروان وعظمت اقتدار باوج فلك دوار برافراشته بود وجانوقا میرزا باقرب ششصد اوزبك که هریك رستم واسفندیار را غاشیه کش خویش میپنداشتند ودر درون شهر اقامت داشت وحمزه سلطان ومهدی سلطان با جمعی کثیر از متابعان در قروق بودینه که نزدیك بشهراست مقیم بودند از کثرت واستیلاء اعداء نیندیشید و کلام معجزنظام (ومن یتوکل علی الله فهو حسبه) مطمح نظر عالی اثر گردانید وبادویست وچهل نفر ازمردان دلاور فتح سمرقندرا پیش نهاد همت ساخت وشبی بدان بلدهٔ محفوظه درآمده غلغلهٔ روز رستخیز در عالم انداخت خامهٔ مشکین عمامه از شمامهٔ این خبر دماغ جان جهانیان را برین وجه معطر میگرداند که در آن فرصت که پادشاه بزرك همت نواحی قلعهٔ سفیدك را مضرب خیام عساکر ظفر پیك گردانیده بود

خاطر اقبال مآثر بدان قرار یافت که در وقتیکه ظلمت شب لباس سواد اساس(وجعلنا اللیل لباساً) دراجسام فرق انام بپوشانید وپردهٔ قیر گون قوت باصره‌را ازاحساس‌صور اشیا معزول گرداند پنهان وپوشیده بخندق سمرقند درآید وشاتوبرفصیل نهاده و بالا رفته فضای آنخطه‌را بعزوجود فایض‌الجود بیارآید وبدین‌خیال روزی‌بعداز ادای‌فریضه نماز پیشین فتح ودولت دررکاب عزونصرت همنشین از یاز ییلاق متوجه آن دیار گشت ونیمشب منزل‌خان ازفروغ ماهچه علم‌فیروزی‌نشان رونق بوستان جنان یافته‌چنان‌معلوم شد که اوزبکان‌سمرقند شنوده‌اند که پادشاه سعادتمند کمندهمت بلند بتسخیر آن‌حصار افکنده متوجه است تهیهٔ اسباب کارزار نموده‌اند لاجرم عنان مراجعت بطرف‌یاز ییلاق انعطاف داد ع این باربرنیامد باردگر برآید چون دوسه روز برین‌آمد شد بگذشت باردیگر پادشاه عالی کرم عازم آن مهم خطیر گشت وازیازییلاق بنواحی حصار سمند شتافته بمقتضای فرمان عالیشان (واذا عزمت فتوکل‌علی‌الله) توکل برعنایت بیعنایت‌ملك ملك بخش نموده نماز پیشین پای‌مبارك در رکاب سمندی تنومند آورده بصوب‌سمرقند توجه‌فرمود ودرین شب‌قدوة الاعاظم خواجه‌ابوالمکارم که‌بسان‌فتح‌وظفر ازسپاه‌شیبانی خان جداشده بپادشاه سلیمان‌مکان پیوسته بود درموکب‌نصرت‌نشان‌تشریف داشت‌همعنان پادشاه عالمیان طی‌مسافت کرده نقش کمال‌دولت خواهی برصحیفهٔ روزگار مینگاشت ورایات شرفناك بعداز انقضاء نصفی از شب بسر پل مغاك رسیده پادشاه صاحب تائید قرب هشتادنفر از جوانان رستم اثر پیشتر فرستاد وفرمان داد که درهمواری غازشقان عیاران‌عاشق پیشهٔ بی‌تامل‌و اندیشه نردبان برفصیل‌نهاده خودرا درشهر افکنندودروازهٔ فیروزه‌را مانند ابواب سعادت برروی‌سایر کمربستگان موکب‌فیروزی نشان بگشایند وبنفس نفیس بازمرهٔ دلیران شجاعت اثر آهسته‌تر بصوب دروازهٔ مذکوره روانشد و آن‌جوانان شیردل ازهمان موضع که پادشاه عادل فرموده‌بود بر باره صعود نموده‌خود را درشهر افکندند وشمشیرها کشیده‌وبدروازهٔ فیروزه خرامیده دیدند فاضل که داخل سوداگران ترکستان بود بموجب نشان شیبانی خان ترخان شده محافظت آن دروازه مینمود باجمعی‌ازملازمان بربستر استراحت غنوده است درساعت آنجماعت رابشهرستان عدم فرستاده دروازه بگشادند **شعر** یاراقداللیل مسرورا باوله ✿ ان‌الحوادث قد یطرقن اسحارا وهمان زمان پادشاه کامران ع ظفر همعنان نصرت از پی روان بدانجا رسیده مانند حیاتی جاوید که‌بدن درآید یانور خورشید که‌عالم ظلمانی را بیار آید قدم درآن بلدهٔ محفوظه نهاد وزبان‌حال زمانه لب بتکرار این کلمه تامه بگشاد که‌سلطان البلدکالروح‌للجسد وازمردم دیده بخت‌هرکس درآن وقت بیدار بودوبچشم سرمشاهدهٔ آفتاب طلعت آنحضرت‌نمود بی‌اختیار غلغله دعاوثنا باوج سپهر خضرا رسانید وبلوازم محامد حق سبحانه وتعالی‌پرداخته خوشدل ومسرور گردید وپادشاه عالیجاه در خانقاه معارف‌پناه نزول اجلال فرموده بطرفة العینی تمامی مردم‌سمرقند ازقدوم سعادت‌هجوم

پادشاهی خبر یافتند وازغایت فرح ومسرت مدهوش وار ازخانه بیرون دویدند بملازمت شتافتند حقیقت کلمهٔ (وافر عطیه ان الله الطافاً خفیة) نزد همگنان ظاهر گشت وزبان دولت خواهان بشکر مهیمن منان گردان شده صفت تهنیت ومبارکباد از ایوان سبع شداد در گذشت **نظم** درشب غم کوکب مسعود ناگه رونمود ✿ خلق رادر شام نومیدی عجب صبحی دمید حال این جمع پریشان رو بجمعیت نهاد ✿ باز رستند اهل ملت از عقوبات شدید ظلمت ظلم ازفضای مملکت نابود شد ✿ مهچهٔ اعلام شاهی چون بدین منزل رسید اوزبکان یکان یکان درتکاپوی افتاده مانند یک دیوانه خانه بخانه گریزان گشتند ودلیران میدان جنك وپرخاش وایتام واوباش آن روز برگشتگان را تعاقب نموده بزخم چوب وسنك میکشتند جانوفا میرزا که در خانهٔ خواجه قطب الدین یحیی اقامت داشت ومولانا عبدالرحیم ترکستانی وبعضی دیگر ازمقربان آستان محمدخان شیبانی بلطایف الحیل مجال فرار یافتند وسایر اوزبکان وملازمان ایشان که قرب پانصد نفر بودند کشته گشته به بئس المهاد شتافتند وآنشب تاوقتی که مؤذنان ندای صبح درخم طاق مقرنس گردون انداختند آواز شئون غوغا بذروهٔ گنبد خضر امیرسید وهرکس ازسمرقندیان میتوانست در کشش اوزبکان کوشیده اموال ایشان راعرضهٔ نهب وتاراج میگردانید وپادشاه عالیجاه در پشت طاق خانقاه منزل گزید وارباب حرفه وکلانتران متعاقب یکدیگر شرف ملازمت در یافته هرکس فراخور حال تحفه پیشکش مینمود وچون خسرو ثوابت وسیار برسبز خنك فلك دوار سوار گشت وخیل انجم راکه بر دروازهٔ افق پای قرار استوار داشتند ازدیدهٔ صغار وکبار پنهان گردانید خبر بپادشاه عالی گهر رسید که طایفهٔ ازلشگر اوزبك میان هر دودروازه آهنین را استحکام داده بخیال جدال ایستاده اند وحال آنکه درآن زمان در ملازمت آنحضرت زیاده ازهشت کس نبودند زیرا که سایر ملازمان جهة اخذ غنیمت وتفحص احوال رعیت بهرطرف رفته بودند مع ذلك آنخسرو وافر تهور پای مبارك در رکاب ظفر انتساب آورده متوجه دروازهٔ آهنین گشت رسیدن موکب پادشاهی بدروازهٔ آهنین همان بود وفرور یختن سلسلهٔ جمعیت مخالفان همان ودر آن اثنا شیبانی خان که ازآن حادثه خبر یافته بود باصدوپنجاه سوار پولادپوش تیغ گذار نزدیك بدروازهٔ آهنین آمدو چون درآنزمان در ملازمت پادشاه بلند همت زیاده ازبیست کس نبود بمقاتله خصم شتافتن مصلحت ننمود وشیبانی خان ساعتی ایستاده دانست که مهمی ازپیش نمیتواند برد لاجرم روی باردوی خود آورد وپادشاه ظفرقرین ازدروازهٔ آهنین ببوستان سرای ارك رفته ساحت آن منزل را از فرقدوم سعادت هجوم رشك رخساره خوبان چوگل ساخت وبرتخت بخت وکامرانی نشسته اکابر واشراف سمرقند را که جهة مراسم تهنیت آمده بودند باردادو آنجماعت دعاگو وثناخوان بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیدند وبنوازش بیگران اختصاص یافته بمضمون اینمقال گویان گردیدند **نظم** که شاها بکام توبادا جهان ✿ مرفه بدورت کهان ومهان زعدلت سمرقند معمور باد ✿ ازین ملك ظلم عدو دور باد نه تنها سمرقند شد زان تو ✿ تمام جهان شد بفرمان تو زانصاف تو

عالم آباد باد ☆ زالطاف تو خلق دلشاد باد بر ضمیر منیر مورخان دانش پذیر مخفی نخواهد بود که تسخیر سمرقند برین منوال که پادشاه سعادتمند را میسر گشت بغایت مشابه است بحکایت رفتن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بادویست وچهل کس در شب بقرشی و گرفتن آن بلده در کمال دلخوشی وچنانچه شمهٔ از آن قضیه درضمن وقایع آنحضرت مسطور گشته و کیفیت غرایب آن حادثه بخامه فصاحت بیان گذشته اما اگر هوشمند پسندیده اوصاف ایـن دو حکایت را مطالعـه نماید بیقین داند که این جرأت و تهور که در آن شب از پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابـر ظاهر شد بـر تسخیر صاحبقران کشور گیر قرشی را بچند وجه صفت مزیت دارد اول آنکه در آنشب کـه صاحبقران عالی حسب متوجـه قرشی گشت فرمانفرمائی در آن حوالی نبود وازامراء امیر حسین بن امیر مسلا وامیر موسی وملك بهادر دربیرون بودند وپسر امیر موسی محمدبیك که درصغرسن بوددردرون آن بلده اقامت داشت ودرشبی کـه پـادشاه عالیجاه بسمرقند درآمد شیبانی خان کـه تمامی اقطار وامصارجهان را ملك موروثی خود میپنداشت وپیوسته بقلم اندیشه نقش تسخیر تمامی ممالك ربع مسکون را برصحیفهٔ خاطرمینگاشت باجمعی کثیر ازسلاطین شجاعت آئین درظاهرسمرقند قبهٔ خیمه و خرگاه باوج چرخ برین برافراشته بود وجان وفا میرزاکه ازطریقهٔ حزم واحتیاط و محافظت شهر وقلعه وقوفی تمام داشت ودرمیدان جلادت وبهلوانی گوی تفوق از سایر نوئینان محمد خان شیبانی می‌ربود باقرب ششصد اوزبك دیو سیرت درشهر بود دیگر آنکـه سمرقند که دارالسلطنه بلاد ماوراءالنهر است شهریست درغایت بزرگی بوفور متانت و استواری مشهور وبکمال رفعت و استحکام برج وباره برالسنه وافواه مذکور هرگز هیچ پادشاه ذوشوکت را صورت تسخیر آن برسبیل غلبه وقهر بر خاطر نگذشته و در میان خواص وعوام انـام ببلدهٔ محفوظه مشهور گشته وقرشی موضعی است مختصر که پیوسته داروغه نشین بوده ودرمتانت ومحکمی در هیچ وقتی باسمرقند دعوی همسری ننموده ع ببین تفاوت ره از کجاست تابکجا **القصه** چون خبرفرح اثرفتح سمرقند دراطراف دیار ماوراء النهر اشتهار یافت متوطنان شاه وارد سغدو تونانات وسایرقلاع وبقـاع آنولایت شعار دولتخواهی حضرت پادشاهی ظاهر گردانیدند و داروغگان اوزبك فرار برقرار اختیار کرده خودرا باردوی شیبانی خان رسانیدند و خان مضطر و حیران روی بصوب بخارا آورد ومقارن آنحال محمد باقر ترخان بقرشی درآمده آنحصار وقلعهٔ خزار را محکم کردوپادشاه عدالت پناه ازاستماع این اخبار شاد وفرحناك ومسرور گشت ودر تمهید بساط رافت واحسان وتاکید اساس نصفت وامتنان مبالغه نمود ودر تربیت علماء اسلام ورعایت شعراء شیرین کلام لوازم سعی و اهتمام مبذول فرمود وجناب زبدةالفضلائی مولانا بنائی که بانی مبانی فصاحت بود ودر فضای سخن آرائی بچوگان نظم ونثر گوی تفوق از شعراء زمان میربود ودرزمان استیلاء شیبانی خان برخطهٔ سمرقند درملازمتش بسرمیبرد

وچون پادشاه افاضل‌نواز را آن‌فتح میسر شد قدم ازسر ساخته بدرگاه سپهر اشتباه آمد اما امیرقاسم قوچین رعایت طریق حزم نموده آنجناب‌را بشهر سبز فرستاد وبعدازچند گاه پادشاه فضایل‌پناه اورا باردیگر بسمرقند طلبید ومنظور نظرعنایت ساخته ابواب انعام واحسان برروی روزگارش مفتوح گردانید ومولانا بنائی درآن ایام بنام خجسته فرجام پادشاه عالیمقام‌عملی بسته‌این‌رباعی وادرآن‌درج کرد که **رباعی** نی‌غله مراکزان توانم نوشید ✿ نی مهمل غله تاتوانم‌پوشید ✿ آنرا که‌نه‌خوردنست نی‌پوشیدن ✿ در علم وهنر کجا تواند کوشید وپادشاه فضیلت‌دستگاه در برابر رباعی مذکوره جواهر این کلام بلاغت‌نظام‌رادوسلك بیان کشید که **رباعی** ایشلار باری گونگول‌راکی ✿ دیك بولغوسیدور انعام ووظیفه ✿ باری‌بویرولغوسیدور ✿ اول غله‌ومهمل که دیت آمد ✿ نیك‌بیلدیم مهمل‌غه بوی وغله‌دین ✿ اوی‌تولغوسیدور ومولانابنائی قافیه مصراع اول این‌رباعی را ردیف گردانید ودوبیتی درسلك بیان کشید که‌یك بیت‌آن اینست وبنظر پادشاه نکته‌دان رسانید **بیت** میرزام که‌شاه‌بحروبر بلغوسیدور ✿ بیرمهمل اوچون‌مونجه عنایت بلغوسیدور درآن اثنا خواجه ابوالبرکه که فراقی تخلص مینمود بصحبت جنت رتبت پادشاهی رسیده ورباعیات مذکوره راشنیده درتتبع نظم گوهربار پادشاه‌دررنثار رباعی گفت که‌یك‌فردش‌بخاطر است **بیت** بوجور ✿ که‌قیلدی دورسود لغو سیدور ✿ سلطان کرم بوعذرنی قولغوسیدور **القصه** درآن زمستان پادشاه گیتی‌ستان درسمرقندفردوس مانند که‌برمسند سرافرازی تمکن‌داشت وهمواره بلوازم رعیت پروری ودوست نوازی پرداخته نقش‌دشمن گدازی برلوح خاطرمینگاشت شیبانی خان از بخارا بقلعه وبوسی که والی‌آن برادر ابراهیم ترخان احمدترخان بودلشکر کشید وآن‌حصارراقهراًوقسراً تسخیر کرده لوازم قتل‌عام بتقدیم‌رسانید والحکم‌الله‌الحمیدالمجید ومنه‌الاعانته والتائید.

ذکرمحاربه پادشاه دوست نواز بـا دشمن در نواحـی منزل خواجه کارد زن وبیان تحصن آن حضرت در بلده محفوظهٔ سمرقند و وقوع قحط و غلا بتقدیر خداوند

پادشاه صف شکن ودین پناه تهمتن بعدازفتح سمرقند پیوسته بقلم اندیشه نقش مقابله ومقاتله بامحمدخان شیبانی برصحیفه ضمیر نورانی مینگاشت وچون‌شنید که بنابر تقدیر بی‌تغییر حضرت قدوسی شیبانی‌خان برقلعهٔ وبوسی استیلاء یافته وتمامی‌متوطنان آن‌را بقتل‌رسانیده آن‌عزیمت صفت تصمیم‌پذیرفت اماچون‌درآن اوان درآستان‌خلافت آشیان ازسپاهیان زیاده ازدویست‌وچهل کس احدی نبود ودرموکب خـانی پنج‌شش هزار پیاده وسوار بودند وهریك‌از ایشان در میدان‌جنك‌و معرکه نام‌و ننك ثالث‌رستم

واسفندیار مینمودند روزی چند امضاء عزم رزم درحیز تاخیرافتاد ودراین اثنا سلطان محمودخان ایوب بیکیچیك وقشقهٔ محمودرا باقرب پانصدنفرمرد دلاور بکومك پادشاه والا گهر فرستاد وایضاً ازنزدجهانگیر میرزا برادر سلطان‌احمد تنبل‌خلیل بادویست سوار شجاعت آثار به‌اردو رَسید بعداز آن پادشاه عالیشان در ماه شوال سنه ۹۰۶ بخیال قتال محمدخان‌شیبانی براق سالکان مسالك‌پهلوانی کرده از سمرقند سفر نمود وباغ نواز ماهچهٔ علم‌سعادت برتوخضرت ونضارت یافته پنج‌شش روز آنجا توقف‌واقع شد وچون سپاه از سر انجام اسباب‌راه فارغ گشتند موکب نصرت پناه کوچ بر کوچ بطرف‌اعدانهضت فرمودواز سرپل گذشته منزلی‌راکه‌شایستهٔ مقابله و مقاتله‌بودمعسکر ساخت واز آنجانب شیبانی‌خان باستقبال پادشاه ستوده خصال آمده در نواحی خواجه کاردزن که‌از آنجا تا لشگرگاه پادشاه‌یك‌فرسخ مسافت بودرایات عالیات برافراخت وپنج شش‌روز آن‌دو سپاه دربرابر یکدیگر نشسته بجنك‌سلطانی نپرداختند اماگاهی جمعی ازدلیران سمند پهلوانی درمیدان مردان بجولان درآورده گرد نبردباوج سپهر تیز گرد میرسانیدندو باستعمال آلت‌قتال پرداخته کمال جرأت وجلادت‌ظاهر میگردانیدند ودر آن اوقات شبی‌شیبانی‌خان برسم شبیخون بکنار اردوی پادشاه ربع مسکون‌آمد اما چون گرد معسکر خجسته اثر بتختهای درودیوار وچپر استکام تمام داشت کاری نتوانست کرد و کلمهٔ العوداحمد برزبان رانده روی بمعسکر خود آورد آنگاه خاطر خطیر پادشاه کشورگیر متوجه آنشد که‌بزودی بمقاتله خصم توجه فرماید ومجددا ادیم زمین رااز‌خون عدو گلگون ساخته طرق گیتی ستانی بخان‌شیبانی نماید وامیرقنبر علی نیز آنحضرت راترغیب وتحریص نموده میگفت دشمنان دون رابیش ازین مهلت نمی‌باید داد وعلی‌اسرع الحال بزخم‌شمشیر وخنجر رخنها درديوار قصر وجود ایشان میباید گشاد اماچون‌درآنولاخبررسیده بود که‌محمدباقرترخان‌بادوهزار سوار آراسته بشهرکش آمده وعنقریب باردوی عالی می‌پیوندد وایضاً میرزا محمد دوغلات بفرمان سلطان محمود خان‌باهزار وپانصدنفر مردد‌لاور درین دوسه‌روز بمواکب گردون‌مراتب ملحق میگردد سایر امراسرعت‌درمحاربت مصلحت نمیدانستند ومیگفتندتا زمان‌وصول آن دولشگر باحریف دست‌درکمر نمیباید زد وحضرت پادشاهی بنا برافتضاء قضاء الهی رای امیر قنبرعلی‌را بصواب اقرب تصور فرموده صباح که جمشید خورشید لواء بیضا درفضاء سپهر خضرا برافراخت ومواکب کواکب رادرع زراندود پوشانید دفع جنود ظلمت ورود را پیش‌نهاد همت ساخت پادشاه‌سکندر جاه ضمیر مهر تنویر بتعبیهٔ سپاه شوکت دستگاه متوجه گردانده مقرر شد که‌امیرقنبر علی‌و بنده علی‌وخواجه‌علی وبرادرخودش‌امیرشاه‌قوچین‌وسیدقاسم‌السنك آقاوقوچ‌حیدر پسرامیرقاسم قوچین‌بافوجی دیگر از بهادران پرخشم و کین‌درهراول‌رایت تو کل برافرازندوابراهیم ساروو‌ابراهیم جانی‌وابوالقاسم کوه‌بروجوقی دیگرازاهل‌تهوردر برانغار پیکاراعدارا مطمح‌نظر همت سازند وابراهیم ترخان وسلطان حسین ارغون وقرابرلاس وپیراحمد خواجه حسین با

جمعی دیگر از اهل جنك وشین از جوانغار روی بمعرکه کارزار آرندوامیرقاسم قوچین بازمرهٔ ازانچکیان درسایهٔ علم بلندپایه پادشاهی درقول توقف نموده همت براعدام و افناءاعداء گمارندازآنجانب محمدخان شیبانی نیزصف سپاه آراسته خوددرقول توقف نمود ومحمد سلطان را دربرانغار بازداشته ضبط جوانغار رابحمزه سلطان ومهدی سلطان تفویض فرمود وآن دوپادشاه جنگجوی پرخاش جوی بدین ترتیب وآیین در برابریك دیگر آتش خشم وکین مشتعل ساخته بهادران پردل بنوك پیکان جان گسل نایرهٔ خون ریز درجسم پرستیز گشادند ودلیران رستم توان بضرب شمشیر بران رخنه درجان خوبان انداخته خرمن بقاء ایشان را بباد فنابردادند **نظم** غمام کمانها زباران تیر ٭ رسانیدطوفان بچرخ اثیر حسام دلیران چو خونبارگشت ٭ زخون رود جیحون بدیدارگشت درآن اثنا برانغار سپاه اعدا حمله آورده بجانب عقب موکب عالی تاختند وپادشاه سلیمان مکان عنان یکران بجانب مخالفان تاخته جوانان هراول که بمزید شجاعت وتهور از امثال و اقران ممتاز بودند درآنوقت درپیش روی آنخسرو جنگجوی کسی ننمود با وجود این حال نزد حملهٔ اوزبکان قیام نموده بزخم سنان وضرب پیکان ایشان را بازگردانیده **بیت** هرکه را شد یقین که حملهٔ اوست ٭ پای مستیش برکمان باشد و آن دشمنان خیره سر از ضرب تیغ وخنجر عنان بصوب فرارگردانیده تا پیش شیبانی خان مجال توقف محال دانستند هراس بیقیاس اساس ثبات بعضی ازنزدیکان شیبانی خان را متزلزل گردانیده با وی گفتند که برانغار لشگر ما زیروزبرگشت ومهم از اشتعال نیران قتال درگذشت لایق آنکه مضمون (الفرارفی وقته ظفر) عمل نمائیم واز مقتضای فحوای (الفرار ممالایطاق من سنن المرسلین) تجاوز نفرمائیم شیبانی خان این سخنان را بسمع قبول نشنود وجنود خود را استمالت داده به تهیج غبارمعرکه پیکارامرفرمود باردیگراوزبکان پرشوروشر حمله کرده جوانغار وبرانغار سپاه نصرت آثار را ازپیش برداشتند وازس قول در آمدند وپادشاه عالی گهر کرت دیگرعنان یکران بطرف دشمنان گردانیده دست به استعمال تیغ وخنجر برآورد اماچون درملازمت رکاب سعادت آباب کسی نمانده بود و جنود اوزبك از اطراف وجوانب درآمده شبه کردند ایشان را استیلا میسرشدواز امراء عظام ابراهیم ترخان وابراهیم سار وابراهیم جانی بعد از ظاهر ساختن کمال جلادت و پهلوانی بتقدیر بی تغییر جناب جلال سبحانی بجهان جاودانی شتافتند وایضا در آنروز جانسوز ابوالقاسم کوه بر وحیدر قاسم بسر کلانتر قاسم بیك قوچین وخداوردی توقچی وخلیل برادر سلطان احمد تنبل بقضاء حق عزوجل مرتبه شهادت یافتند ودرآن اثنا مغولانی که ازنزد سلطان محمود خان بکومك آمده بودند مانند اشرار اوزبك بتاراج لشگر نصرت یزك اشتغال نمودند و پادشاه شجاعت پناه تا وقتیکه امکان داشت درآن معرکه هولناك توقف نموده بدفع آنقوم ناپاك میپرداخت وازخون دلیران چالاك سطح خاك را رنگین میساخت وچون زیاده ازده دوازده نفر درموکب عالی کسی نماند و سهام اصحاب ظلم و ظلام باعلام فیروزی اعلام رسید ازآن غرقاب بلاعنان

عزیمت بطرف در پای کوهك معطوف گردانید و باجیبه و کیچم اسب در آب رانده بتشویش بسیار ازآنجانب بیرون رفت و کیچم را بر بده بطرف شمال توجه نمود ودرحدود النك قلبه بار دیگر بر آب مذکور عبور کرده میان دو نماز ازدروازهٔ شیخزاده بشهردرآمد وادراك نزول اجلال فرمود وزمرهٔ ازامرا وانچکیان که ازآن معرکه بیرون آمده بودند از غایت وهم وهراس هرطایفهٔ بطرفی توجه نمودند ازآنجمله قنبر علی سلاح راه قندز پیش گرفت و کریمداد وخداداد ترکمان وجانکه کوکلتاش ومولانا باباء ساغری بطرف اوراتیبه رفتندودرروز دوم ازآنحادثهٔ منکرخواجه ابوالمکارم وقاسم بیك قوچین و بعضی دیگر ازمردم متمین که درملازمت پادشاه عالیجاه مانده بوددند در مجلس اشرف اعلی مجتمع گشته شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند وخاطر برتحصن قرار یافته ضبط دروازه سوزنگران بقرابرلاس و بعضی دیگر ازجوانان بی هراس تعلق گرفت ودروازهٔ گازرستان بیمن شهامت شیرم طغائی وقتلق خواجه کوکلتاش صفت استحکام پذیرفت ومقرر شد که پادشاه جمشیدآئین وامیر قاسم قوچین وزمرهٔ از مقربان درگاه سپهر قرین کومك باشند ودرمدرسهٔ میرزاالغ بیك که در میان شهر است ساکن کردند تا نسبت ایشان بجمیع دروب وبروج شهر علی السویه باشد ودرهر طرف که مدداحتیاج شود بزودی توانند رسید و پادشاه بر بام آن بقعه قبه خیمه گاه باوج فلك مهروماه برافراشت وملازمان در بیوتات آن مدرسه منزل اختیار کردندوروز دیگر شیبانی خان بنواحی بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند آمده دورتر فرودآمد وایتام واوباش بعزم جنك وپرخاش ازمحلات سمرقند فوج فوج بیرون خرامیده بدرمدرسه میشتافتند وبعداز اداء دعاء دولت پادشاهی استجازه نموده ازدروازه بیرون میرفتند وبباد جرأت و جسارت نیران جنك ومحاربت ملتهب ومشتعل میگردانیدند واوزبکان جنك گریز کرده نزدیك شهر نمی آمدند تا آنکه شهریان دلیرتر شده تا نواحی اردوی خان شیبانی میشتافتند وبسرپنجهٔ تهور غارت میکردند آنچه میافتند در آن اثنا روزی شیبانی خان ازطرف دروازهٔ آهنین جنك پیش آورده وجمعی ازسپاه رادر کمین گاه بازداشت و پیادگان که بدستور سابق پیش رفته بودند وقتی از فریب اوزبکان واقف شدند که سواران لشکردشمن ازعقب ایشان حمله آوردندو بین الجانبین جنگی عظیم در پیوسته نویان کوکلتاش وقل نظر طغائی ومزید و بعضی دیگرازدلیران لشکرخسرو صاحب تأیید بحمایت پیادگان عنان یکران بحرب اوزبکان انعطاف دادندوقل نظر یکی از مخالفان راشمشیر رسانید اماچون سپاه اوزبك بسیار بود پیادگان را مغلوب گردانید بضرب تیغ بولاد تادروازهٔ آهنین دوانیدند وبطرف مسجد خواجه خضر تاختند ودر آن مقام قوچ بیك جنگهای نیك کرده بادشاه عالمپناه ونزدیکان درگاه خلافت دستگاه ازبالای آن دروازه بانداختن خدنك مرك آهنك برداختند لاجرم اعدا ازهمانجا باز گشتند روز دیگر شیبانی خان باسپاه پولادپوش رعدخروش بمیان دروازهٔ آهنین ودروازه شیخزاده آمده آمادهٔ مقابله ومقاتله شده پادشاه عالیجاه باجوانان صاحب سعادت بپشت دروازهٔ شیخزاده شتافته بدستور معهود دست حق پرست به تیر و کمان برد و ازشست دست پادشاهی تیر

مرك تاثیر گشاد یافته بر اسب بوز که یکی از اوزبکان سوار بود خورد چنانکه از پای در آمده جان نبرد و در آن روز سپاه دشمن نهایت جلادت بجای آورده جمعی از ایشان در نواحی برج شتر گردن خودرا بپایان فصیل رسانیدند وزمرهٔ دیگر گمان بردند که اکثر شجعان موکب عالی بدروازهٔ آهنین ودروازه شیخزاده جمع آمده‌اند ودر بارهٔ دروازهٔ گازرستان ودروازه سوزنگران کسی نمانده که بنوك پیکان سوزن مثال قطع رشتهٔ حیات ابطال رجال تواند کرد بجانب آن دو دروازه راندند وشصت وپنج نردبان که ترتیب نموده همراه داشتند بر فصیل نهاده قصد صعود نمودند وقوچ بیك ومحمدقلی قوچین وشاه صوفی وبعضی دیگر از بهادران رستم سیر سپر ممانعت درروی کشیده بپای مدافعت متوجه آنجماعت گشتند ودروقتی که بعضی از ایشان بباره برآمده زمرهٔ بر نردبان بودند که آن یلان فیروز جنك خودرا بدانجا رسانیدند وآثار روز رستخیز ظاهر گردانیده تتمه راگریزانیدند وقوچ بیك ازسایر رفقا پیشتر دست بشمشیر وخنجر برد ونقش وجود جمعی راازصحیفهٔ هستی سترد وقرابرلاس وقتلق خواجه کوکلتاش وقل نظر نیز در آن روز بضرب تیغ تیز وناوك خونریز مورچل خود را ازتعرض اعدا محافظت نمودند وروز دیگر امیر قاسم قوچین بیاسلیغ جمعی ازسواران جلادت آئین از شهر بیرون رفته وبا اوزبکان که بخیال قتال پیش آمده بودند درمیدان نبرد دست در کمر زده ایشان را تاخواجه کفشگر راندند وچندنفر مشهور راازمرکب حیات پیاده ساخته رؤس نامبارکشان را بنظر انور پادشاه همایون اثر رسانیدند وبرین قیاس قرب چهارماه میان آن دو سپاه نایرهٔ جنك وحرب وغبار طعن وضرب دراشتعال وهیجان بود وحضرت پادشاه عالیشان در محافظت آن بلدهٔ جنت نشان بقدر امکان سعی مینمود وشیبانی خان در تضییق محصوران کوشیده دراقامت لوازم محاصره از خود بتقصیر راضی نمی گردید درآن اثنا بلاء قحط وغلا شیوع یافت وآتش جوع کانون درون مردم سمرقند را فرو تاخت چندگاه جز قرص دمندهٔ خورشید که هر صباح از تنور افلاك برمی آمد چشم شهریان بر گردهٔ نمی افتاد ودر هیچ خانه وکاشانه کاه ودانه موجود نبود مگر درهجرهٔ سنبله ووصول بآن هم دست نمیداد گوشت وروغن مانند کبریت احمر وعنقا عزیزالوجود وناپیدا گشت وبعضی از مردم محتاج ازگوشت سك وگربه بدل مایتحلل حاصل کرده کار از ملاحظه وحرمت درگذشت زمرهٔ ازامرا وکلانتران ازبرك درختان علیق الاغان بهم میرسانیدند وطایفهٔ چوبهای خشك راریزه کرده وتراشئه چوب راساعتی درآب گذاشته غذای اسبان میگردانیدند ودر اوقات محاصره چندین نوبت پادشاه سکندر رتبت نزدحکام خراسان وحصار شادمان وقندز وبقلان ومغولستان ایلچیان فرستاده کومك طلبید وولات ولایات مذکوره در ارسال مدد اهمال وامهال نموده هیچکس بفریاد نرسید لاجرم سمرقندیان قرین یاس و حرمان یکیك ودودو خودرا ازبرج وباره انداخته باردوی شیبانی خان می پیوستند واو عجز مردم شهررا دانسته درنواحی غار عاشقان منزل گزید وپادشاه صاحب تائید دربرابر آمده درکوی پایان قبهٔ بارگاه مرتفع گردانید

ذکر بازگذاشتن حضرت پادشاه سلیمان مکانی بار دیگر سمرقند را بابوالفتح محمد خان شیبانی

چون حضرت پادشاه اسلام پناه چندروز دیگر درمحنت محاصره مصابرت نمود ومعلوم فرمود که بواسطهٔ شدت قحط وغلاوعدم وجدان بدل مایتحلل وغذا سمرقندیان تضیق بسیارداد ند وبحسب ضرورت نقش متابعت اعدا برصحیفهٔ ضمیر مینگارندمصلحت چنان‌نمود که‌چندگاه دیگر باروزگار ستیزه‌کار درسازد وآن‌بلده‌را باز گذاشته علم نهضت بجانب تاشکندبرافرازد ودراوایل سنه‌سبع‌وتسعمائه درشبی که از غایت ظلمت آواز راه‌کاخ صماخ راغلط می‌نمود وبجزدیدهٔ روشنان فلک چشم هیچ پاسبان بازنبود پادشاه عاقبت محمود همعنان خواجه‌ابوالمکارم وبعضی دیگر ازاعاظم وقرب صد نفر نوکر سعادتمند ازدروازهٔ سمرقند بیرون‌رفته روی توجه باندجان آورد ودر اثناء راه جهانگیر میرزا که‌سعادت ازلی‌درمفارقت سلطان احمد تنبل ومرافقت پادشاه گردون محل‌دانسته‌بودازجانب‌اندجان‌رسیده‌شرف‌تقبیل‌انامل‌برادر بزرگواردریافت‌وارقام‌آنامش بزلات عفو‌پادشاه سپهر احتشام ازصفحهٔ ایام محوشده انوار شفقت وعطوفت بروجنات احوالش تافت وچون‌پادشاه باستحقاق درضمان حمایت‌مالک‌الملک علی الاطلاق نزدیک باندجان رسید بوضوح انجامید که‌بواسطهٔ‌وفور عصیان وطغیان‌سلطان احمدتنبل دخول درآن بلده متصور نیست بنابر آن‌عنان یکران بجانب تاشکندگردانید سلطان محمود خان والنجه‌خان که‌اخوان آن‌مهرسپهردولت واقبال بودند مقدم‌شریفش را باقدام‌اعزاز واجلال استقبال‌نموده درلوازم رافت وضیافت اهتمام فرمودندوشیبانی‌خان راکرهٔ بعد اخری فتح‌سمرقند میسر گشته در اکثر بلاد ماوراءالنهر رایت استقلال واستبدادبسر افراشت وخیال استیصال نهال‌اقبال امیر خسرو شاه وتسخیر حصار شادمان وختلان و بدخشان وقندزوبقلان برلوح خاطر نگاشت وعلی‌التعاقب والتوالی‌سپاه بیباک اوزبک را بغارت و تاراج آنحدود مامور میگردانید وبباد حمله ابطال رجال نیران قتل و اسر افروخته آثار کمال‌اقتدار بظهورمیرسانید

گفتار در بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون و در آمدن کابل بحهز تسخیر امیر محمد مقیم ارغون

چون بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ (کل شیئی هالک الاوجهه له الحکم والیه‌ترجعون) و دوام خاصهٔ ذات بیچون‌قادر کن‌فیکون است‌وانتقال‌وارتحال ازدنیاء دون لازم وجود محنت فرسود جمیع متوطنان ربع‌مسکون درشهور سنهٔ سبع‌وتسعمائه میرزا الغ‌بیک‌بن

میرزا سلطان ابوسعید در ولایت کابل بجوار مغفرت خداوند جزء و کل پیوست وپسرش میرزا عبدالرزاق حاکم آندیار گشته بجای پدر برمسند فرماندهی نشست وبسبب صغر سن شاهزاده درمیان امراوارکان دولت مخالفت اتفاق افتاد شیرم ذکه سرانجام تمامی مهمات جزوی و کلی را ازپیش خودگرفت وامیر یوسف محمدوبعضی دیگراز امرا از شهر بیرون رفته فرصت نگاه داشتند وصباح عید اضحی که شیرم ذکه در دیوان خانهٔ سلطانی نشسته آش میکشید باسیصد مرد مکمل بیخبر بکابل درآمده برسرش تاختندو تیغها ازنیام انتقام کشیده فی الحال بنیاد حیاتش برانداختند وازاینجهة پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته این خبردرگرمسیر بسمع ولدخوردتر امیر ذوالنون محمد مقیم ارغون رسید ودراواخر سنهٔ ثمان وتسعمائه لشکر هزاره و نکودر درهم کشیده تسخیر کابل رابیش نهادهمت گردانید وبدانجانب نهضت نموده میرزاعبدالرزاق فرار برقرار اختیار کرد ومحمد مقیم بدولت واقبال در آن مملکت مقیم شده دختر میرزا الغ بیك را بحبالهٔ نکاح خوددرآورد این اخبار در وقتی که میرزا بدیع الزمان وامیرذوالنون در کنار آب آمویه بودند بدیشان رسید وموجب فرح وابتهاج مزاج همگنان گردید

ذکر لشگر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان عالیجاه وبازگشتن ازآب کنار آمویه بسبب عدم اتفاق امیر شجاع الدین خسرو شاه

چون صیت گیتی ستان ابوالفتح محمدخان شیبانی دراقطار آفاق مشهور گردید وصولت سپاه اوزبك جمعیت اکابر واشراف سمرقند رابتفرقه مبدل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا قاصدان نزد میرزا بدیع الزمان فرستاده اورا برمقابله ومقاتلهٔ خان ترغیب فرمود وامیر خسرو شاه نیز ایلچیان ارسال داشته ازبیداد اوزبکان بدنهاد استغاثه نمود وپیغام کردکه هرگاه موکب عالی شاهزاده بکنار آب آمویه رسد بنده باجنود حصار شادمان وختلان وبدخشان وقندزوبقلان باردوی کیهان پوی خواهم پیوست ودرین یورش اقبال وار ملازم رکاب ظفر آثار خواهم بود بنا بر آن میرزابدیع الزمان رسل ورسایل بقندهار وزمین داور روانه ساخته امثلهٔ واجب الاذعان بنام امیرذوالنون واولاد واخوان درقلم آورد مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه آنحدود راجمع ساخته بقبة الاسلام بلخ آیند تادرملازمت موکب عالی بدفع لشگر اوزبك وفتح ماوراءالنهر قیام نمایند وامیرذوالنون لوازم اطاعت فرمان بجای آورده بادوسه هزار سوار جرار بجانب بلخ خرامیدوبدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت پناه رابعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه اختصاص داده ابواب مراحم واشفاق بر روی روزگارش برگشاد و امیر خسروشاه نیز تحف شایسته وتبرکات بایسته بنظر امیر ذوالنون فرستاد ودرباب توجه بکنار آب آمویه تعجیل نمود وچون آن زمستان بپایان رسید وسپاه سبزه ورباحین

در کنار جویبار واطراف دشت و کوهسار صف کشید بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرد ودر اواخر سنهٔ ثمان و تسعمائه بادوهزار پیاده وسوارهمه جوشن پوش ونیزه گذار ازقبة الاسلام بلخ بجانب معبر ترمذ روان شدوامیر عمر بیك رابدار السلطنة هراة فرستاد وازپدر بزرگوار استمداد نمود وچون بکنار آب رسید در برابر مدینة الرجال ترمذ نزول اجلال فرمود وطنطنهٔ کوس حربی باوج فلك سیمابی رسانید حاکم ترمذامیرمحمد باقرکه بمیرباقی اشتهار داشت فی الحال بدینجانب آب آمده بتقبیل بساط سلطنت مآب پرداخت وپیشکش کشیده عنایت والتفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون وامیر ذوالنون وعبدالله قراقولاغ رانزد امیرخسرو شاه بحصار شادمان فرستاد واورااز وصول موکب عالی بکنار آب وتصمیم عزم ورزم بامحمد خان شیبانی خبرداد وفرمود که بزودی بمعسکر ظفر اثر پیوندد تاعلی اسرع الحال دفع اعدا ملك ودولت میسر گردد وامیر سلطان حسین وامیر ذوالنون وعبدالله قراقولاغ باامیرخسرو شاه وبرادران اوامیرولی وبیرولی ملاقات کرده فرامین بدیع الزمان میرزاومکتوبات امیرذوالنون رابدیشان رسانیدند وایشان رابرتوجه اردوی عالی ترغیب وتحریص نمودند امیرخسرو شاه بنابرعدم مساعدت توفیق ازاطاعت فرمان گردن بپیچیدو بخاطر گذرانید که هرگاه بدیع الزمان میرزا ازمهم محمد خان شیبانی فارغ گردد شاید که بطمع مملکت سلطان محمود میرزا قصدمن نماید لاجرم عذری سقیم بر زبان آورده ایلچیان را اجازت مراجعت داد وچون ایشان باردوی بدیع الزمان میرزا بازگشته خلف وعدهٔ امیر خسروشاه را معروض داشتند شاهزاده درباب عبور از آب آمویه متردد شد و مقارن آن حال امیر ناصر الدین عمر بیك از پایهٔ سریر اعلی باز آمده از تقریر او چنان بوضوح پیوست که خاقان منصور بخلاف متصور لشکر بمدد نمیفرستد لاجرم بدیع الزمان میرزا باامیر ذوالنون طریق مشورت مسلوك داشته طبل مراجعت فرو کوفت وبعدازوصول بظاهر قبة الاسلام بلخ درچهار باغ ابراهیم سلطان میرزامنزل گزید وامیر شجاع الدین ذوالنون رااجازت انصراف ارزانی داشت وچون آنجناب علم نهضت بجانب مستقرعز خود برافراشت نقصانی تمام بشوکت بدیع الزمان میرزا راه یافته انواع فتن روی نمود ومحمد شیبانی خان بفتح بلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه عبور فرمود

ذکر فتنه که از خواص بدیع الزمان میرزا بظهور رسید وبدانسبب محمد خان شیبانی ازآمویه عبور نموده متوجه بلخ گردید

درخلال احوال گذشته سیدجعفر خواجه که در سلك سادات دشت قبچاق منتظم بود ونسبت بخواقین اوزبك در غایت محبت و اخلاص سلوك مینمود ازدیار ماوراءالنهر بقبة الاسلام بلخ شتافته شرف دستبوس سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل کرد وچنان ظاهر ساخت

که بسبب ظلم وتعدی محمدخان شیبانی ازوی روی گردانشده التجا بظل عنایت پادشاهی آورده‌ام ومادام الحیوة لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهم رسانید سلطان بدیع‌الزمان میرزا برآن سیدمزور اعتمادفرموده اورا مشمول انعام واحسان بیکران گردانید و جناب سیادت‌انتماضمناً با امراء ومقربان شاه‌زاده طریق اختلاط مسلوك داشته در خلوت زبان بمدح وثناء محمد خان‌شیبانی میگشاد وایشان رابملازمت او دعوت کرده بانواع مواعید فریب میداد وازجملهٔ امرا وخواص بدیع‌الزمان میرزا ابراهیم سلطان برلاس وجهانگیر برلاس وشاه محمدبرلاس وآفتاب ترخان وقراپیر محمد وتینك کیلدی‌اوزبك بهم اتفاق نموده باسید جعفر خواجه بیعت کردند که بهنگام فرصت دست بردی نمایند و پای درروادی مخالفت سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا نهاده ابواب خدمتکاری خان برروی روزگارخویش بگشانید درآن اثنا ازمحمد باقرترخان که‌سابقاً بواسطهٔ استیلاء‌محمود سلطان بر بخارا ازآن خطه گریخته‌پناه ببدیع‌الزمان میرزاآورده بود ومنظور نظر عنایت‌شده‌دراند خود حکومت مینمود آثار خلاف‌ظاهر گشت بلکه‌بوضوع پیوست که امیر محمدباقر قاصدان نزدمحمدخان فرستاده‌وپیغام داده که‌هرگاه موکب همایون‌خانی از آب‌آموبه عبور نماید بنده قلعه‌اندخود را بخدام آستان سپهر احتشام سپرده‌درسلك سایر ملازمان انتظام خواهم یافت‌وخان‌گیتی‌ستان بدین وعده‌امیدوار گشته ازسمرقند متوجه کنار آب‌آمویه شدوبناء علی‌هذا جماعت مذکوره باستصواب سیدجعفر خواجه خاطر برآن قرار دادند که‌هرگاه بدیع‌الزمان میرزا جهة‌دفع فتنهٔ محمد باقر بحدود اندخود رود شعارخلاف ظاهرساخته نوعی سازندکه آن‌حضرت گرفتار گردد ودر آن ایام امیرمحمد باقر ارغون ازبدیع‌الزمان میرزا برنجید وچند روز درخانه نشسته از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد ورزید بنابرآن آفتاب ترخان وبعضی دیگر از عاصیان درطمع افتادند که‌آنجناب رانیز باخودموافق سازند وباوی‌خلوت کرده‌مکنون ضمیر خود رادرمیان نهادند امیرمحمد باقربحسب ظاهر سخنان ایشان‌را بحسن قبول تلقی فرمود وگفت مناسب آنست که‌فردا درسرمزار خواجه ابونصر پارسا همه جمع شده عهدوپیمان درمیان آریم که طریق‌خلاف مسلوك نداریم‌تا این‌مهم‌تمشیت پذیرد وسخن براین قرار یافته‌هریك بخانهٔ‌خویش رفتنداما امیر محمدباقررا رعایت حقوق تربیت سلطان بدیع‌الزمان‌میرزا دامن گیرشده همان شب درچهارباغ میرزا ابراهیم سلطان بملازمت شتافت‌وکیفیت خیالات بداندیشان رامعروض داشت سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا چون‌نسبت بآنجماعت انواع‌شفقت وعنایت بتقدیم رسانیده‌بود این‌سخن رابر غرض‌حمل نمود وچنانچه میباید بسمع‌قبول نشنود امیرمحمدباقر عرض‌کرد که مناسب آنست که صباح یکی ازمعتمدان‌خودرامصحوب من بسرمزار خواجه ابونصر پارسافرستید تاحقیقت این سخن بررأی انورهمایون واضح گردد آن‌حضرت این‌ملتمس رابعز اجابت‌اقتران داد ومقررشد که‌پهلوان حسن‌علی مصحوب امیرمحمد باقربدان مزار رود آنجناب سحری پهلوان حسن علی‌رادریکی ازحجره‌های‌جماعت خانهٔ آن عمارت نشاند ودرخانه را مقفل

ساخت وخود منتظر اصحاب عصیان بر در مزار بنشست وهمان لحظه آن جماعت بدان مقام رسیده وبآن جماعت خانه رفته درقضیهٔ مذکوره آغاز گفت وشنود نمودند وسید جعفر خواجه ایشان را بر موافقت خان عهد وسوگند داده متفرق گشتند آنگاه پهلوان حسن علی بخدمت سلطان بدیع الزمان میرزا رفته کیفیت حادثه را بتفصیل معروضداشت وصباح روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امراو ارکان دولت جهة مشورت مهم محمد باقر ترخان درخرگاه دیوان خانه مجتمع گردند وبعد از اجتماع آن جماعت سلطان بدیع الزمان میرزا از امراء عظام عمر بیك وشیخ علی طغائی وعاشق محمد ارغون ویادگار ابواسحق آقبوقا ومحمد باقر ارغون وشاه منصور را بگرفتن عاصیان مأمور گردانید وامرا همان ساعت آن زمرهٔ نمك حرام را مؤاخذ ومقید گردانیده هریك رابیکی ازاهل اعتماد سپردند وبراق وجهات ایشان رابحیطه ضبط در آوردند وازجملهٔ گرفتاران شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان وتینك کیلدی بسیاست رسیدند وعفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان وجهانگیر برلاس وقراپیر محمد و سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد اما امیر شاه منصور که محصل سید جعفر خواجه بود گفت که چون خمیرمایهٔ این فتنه جناب سیادت مآبی است گذاشتن او مصلحت دولت نیست وبخلاف رضای سلطان بدیع الزمان میرزا اورا بحلق بر کشیدو مقارن آنحال خان گیتی ستان ازمعبر کرکی عبور نمود وبدیع الزمان میرزا ازچهار باغ ابراهیم سلطان عنان یکران بطرف جبال گزروان معطوف گردانید

ذکر طلوع ماهچه رایت نصرت آیت خانی از افق مملکت بلخ و گرفتارشدن اهالی آن بلده بعیش ناخوشگوار ومحنت تلخ

در اوایل پائیز سنهٔ تسع وتسعمائه محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخت وبنا بر استدعاء امیر محمد باقر ترخان ازمعبر کرکی عبور نموده نواحی اندخود را مضرب سرادقات سلطنت ساخت ومحمد باقر بموکب عالی پیوسته پیشکش کشید اما منظور نظر التفات نشد ومحمدخان اورا بآن طرف آب کوچانید وخبر عبور خان گیتی-ستان درچهار باغ میرزا ابراهیم سلطان بعرض میرزا بدیع الزمان رسید وبنابر پریشانی سپاه وعدم جمعیت دلیران رزمخواه مصلحت در توقف ندید ونور حدقه سلطنت و جهان-بانی میرزا محمد زمان رادر بلخ گذاشته امیر سلطان قلیخان رادر ملازمت شاهزاده بازداشت ومقرر شد که صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میرکی وامیر شیخ ابوسعید عراقی وقراحسن الفوت نیز در آن بلده باشند وامیر علیخان ولد امیر عمر بیك بکومك قبابیك که داروغهٔ شبرغان بود رفته درمحافظت آن بلده طریقهٔ اهتمام بجای آورد بعد از آن رایات عالیات سلطانی ازراه دره کرنسیان وچهاریك رفته ازآنجا بقرابغاج شتافت و از قرابغاج عنان عزیمت بجانب جبال جزروان تافت ومحمدخان شیبانی چون مهم اندخود را فیصل داد روی توجه ببلخ آورد وفوجی ازلشکر قیامت اثر اوزبك را بتاخت شبرغان نامزد کرد

وچون آنجماعت بحدود آنولایت رسیدند امیرعلیخان ولد امیرعمر بیك با صد نفـر از مبارزان دلاور بعزم رزم ازقلعه بیرون خرامید ومیان آن جناب واوزبکان مقاتله بوقوع انجامیده دراثناء ستیزوآویز تیری باسب امیر علی‌خان رسید و لشکـر اوزبك او را دستگیر کرده بندی گران برپایش نهادند و باردوی‌خان بردند وماهچهٔ رایات ظفرآیات خانی درکمال حشمت وکامرانی ازافق ظاهر بلخ طلوع نموده امیرسلطان قلیخان‌وسایر امراء واعیان که‌درآن‌مکان بودند خواطر برتحصن قرار دادند وضبط دروازهٔ‌عراق تعلق بپهلوان حسن علی‌سلطان وجمعی کثیراز نوکران خاصهٔ‌امیرسلطان قرارگرفت‌ودروازهٔ عکاشه بیمن جلادت وپهلوانی امیرجانقلی وجان‌احمد قلیخان‌وامیردرویش محمد کتابدار سمت استحکام‌بذیرفت صاحب‌السیف‌والقلم خواجه جلال‌الدین میرکی دروازهٔ شترخوار را ضبط نمود ومحمد زمان‌میرزا باشیخ ابو سعیدعراقی‌وقرا حسن الفوت‌در ارك‌متوطن بود امیرسلطان‌قلیخان درمسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت ومدد کاری محافظان جمیع بروج و دروب را پیشنهاد همت‌ساخت وازآنجانب محمدخان شیبانی با قـرب‌ده هزار ازسالکان مسالك پهلوانی دربرابر دروازهٔ شترخوار منزل گزید و جای برادر خود محمود سلطان را دردروازهٔ عراق معین گردانید وجمعی دیگر از سلاطین‌جوجی نژادرا بدروازهٔ عکاشه‌جای‌داد ودربرابر تمامی بروج‌بلخ امراء و نوئینان فرستادو نخست ایلچی بشهر ارسال داشته امیرسلطان وسایر امراء میرزا بدیع‌الزمان‌را باطاعت‌وانقیاد دعوت نمود وچون‌آن‌سخـن درسمع قبول بلخیان جـای‌نیافت بترتیب اسباب قلعه‌گیری اشارت‌فرمود بعدازیك‌هفته که‌اوزبکان چپر وتور بسیار بهم رسانیدند و آب خندق را بطرف‌دیگر انداخته راه توجه بخاك ریزمرتب گردانیدند حکم جنك‌سلطانی نفاذیافت وسپاه اوزبك ازجمیع جوانب‌شهر آوای‌سورن وکرنای و صدای کورکه و کوس در خم طاق حصار سپهر انداختند ومانند مور و ملـخ روی بخندق بلخ آورده آثار روز رستخیز ظاهرساختندومحمدخان درآن صباح‌جوشنی‌شبرنك پوشیده وبراسبی کوه‌پیکر سوارگردید قرب ده‌هزار اوزبك جیبه پوش پیاده‌پیش اوروان گشتند وچپر ها وتور ها درسرکشیده بخندق دروازه شترخوار درآمدندومردم خواجه جلال الـدین میرکی آغاز اضطراب کرده دست بتیر و سنك بردند وآن جناب ایشان را تا آن زمان که اوزبکان بخاك ریز بالا رفته نزدیك بخندق‌شیخ حاجی رسیدند ازانداختن‌تیروسنك‌منع فرمود آنگاه نخست خود سنگی بطرف دشمنان افکند و آن حجر بـرچپری خورده بردارندهٔ‌آنرا بخندق غلطانید بعدازآن‌سایردلاورانی که‌برآن برج بودنددست‌بانداختن ناوك دیده دوز وسنك مرك آهنك‌بگشودند وسپاه خاقان چاره‌منحصر درفرار دانسته بسیاری از ایشان درآن خندق‌جریح وقتیل برزبر یکدیگر افتادند وهمچنین از جمیع بروج شهر بهادران بهرام قهرعقاب‌تیرمرك‌تاثیرازآشیانه کمان‌پرواز دادندوکمانهای

رعد رابغرش در آورده ابواب محاربت ومدافعت بر گشادند **نظم** بسان ژاله از ابر بهاران ✿ بفرق اوزبکان شد تیر باران سهام نخش ازدل گشت پرخون ✿ زسنك رعد شد کر گوش گردون واگر چه در آنروز اوزبکان نیز نهایت جلادت ومردانگی بجای آورده جمعی از شهریان را بزخم ناوك مردافکن مجروح ساختند اماچون گرفتن آنشهر بر سبیل قهر از قبیل محالاتست عاقبت انهزام یافتند ودر آن جنك قرب پانصد نفر ازجنود خانی بزخم سهام خون آشام وضرب سنك رعد ازعالم فانی روی بجهان جاودانی آوردند وبرین قیاس دو نوبت دیگر جریك اوزبك در بلخ جنك سلطانی درانداختند ومانند روزاول بی آنکه مهمی از پیش برند مراجعت نمودند بعداز آن خان از ضایع شدن لشگریان اندیشیده امرا و بهادران راباشتعال نیران قتال مأمور نگردانید اما بقدر امکان در تضییق محصوران میکوشید در آن اثنا شبی امیر علیخان فرصت یافته بندبسر پا بگریخت وبکنار خندق دروازهٔ شترخوار شتافته فریاد بر کشید ونام خویش ظاهر گردانید تاجمعی از نوکران خواجه میر کی بایان دویده اورا بالابردند وبر مخلص او اوازم محامد الهی بجای آوردند وچون محمدخان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ نشست ودانست که تسخیر آن بلده بجنك تیسیر پذیر نیست خواست که ابواب صلح وصفا باز گشاید وبآن وسیله آنخطه را را بحیطهٔ تصرف در آورد بنابر آن امیر درویش علی را که بعد ازفوت امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده در قریهٔ فیض آباد بسرمیبرد ودر آن اوان که ماهچهٔ رایت خانی پر تو وصول بر حدود بلخ انداخت بحسب اختیار یا اضطرار سلوك طریق ملازمت اختیار نموده بود بشهر فرستاد وپیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین تیموری بسرحد زوال رسیده وسلطنت ار آنخاندان نوبت دیگر بدودمان چنگیزی منتقل گردیده وشمارا ذخیره نمانده مناسب آنکه بالطاف خانی وعنایات خاقانی اعتماد نموده بسد ابواب لجاج وعناد قیام نمایند وبدست متابعت دروازهاء شهر بر گشایند وچون امیردرویش علی با امیر سلطان وسایر امرا واعیان بلخ ملاقات کرد ولوازم اداء رسالت بجای آورد خواجه جلال الدین میر کی متکفل جواب آن سخنان گشته گفت قرب یکصدو پنجاه سالست که ما اباعنجد در ظلال رعایت وعنایت اولاد امجاد امیر تیمور گورکان بفراغت ورفاهیت اوقات گذرانیده ایم حالا بمجرد آنکه میرزا بدیع الزمان را شکستی واقع شد ونتوانست که عجالة الوقت باحضرت خان درمقام مقابله ومقاتله در آید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین سالهٔ آن پادشاهان عظیم الشان رانابوده انگاریم وشهر یرا که برسبیل امانت بماسپرده باشند مانند اهل خیانت بتحت تصرف خصم گذاریم وحال آنکه عنقریب چتر همایون فال خاقان منصور با تمامی شاهزادگان وسپاه خراسان سایه اقبال برین حدود خواهد انداخت وبامداد تائیدات الهی و توفیقات شاهنشاهی مهم دشمنان رابر طبق دلخواه دوستان خواهد ساخت اما آنچه خان گمان برده اند که ذخیرهٔ مـا باتمام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر ماغیر مغز سرخر خوردنی نیابیم هنوز یکساله ذخیره داریم ومنشاء این سخن آن بود که در آن ایام درازگوش بسیار در کوچه وبازار بلخ

افتاده روی بچراگاه عدم آورده بود **القصه** امیردرویشعلی چون این سخنان استماع نمود دانست که بوساطت او کسی ابواب شهر رابرروی محمد خان نخواهد گشود باز گشته آنچه دیده بود وشنوده بعرض خان رسانید وخان در اواسط همان زمستان طبل مراجعت کوفته واز آب آمویه گذشته بسمرقند شتافت و نوبت دیگر انوار فراغت ورفاهیت بروجنات احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ تافت امادر مدت محاصره آنمقدار خرابی ازسپاه اوزبك در ظاهر آن بلده وتوابع روی نموده کهمزیدی بر آن تصور نتوان کرد بنابر آن در باب تاریخ آنحادثه خامهٔ سخن گذار ایـن قطعه درسلك تحریر آورد **قطعه** محمدخان چو ازآمویه بگذشت ✿ شراب عیش اهل بلخ شد تلخ تمام شهر ویران گشت ازجنك ✿ ازآن تاریخ شد ویرانی بلخ

ذکر شمهٔ از حال میرزا بدیع الزمان درآن اوان وبیان مخالفت امیر ناصرالدین عمربیك ترکمان

در آن ایام که محمد خان شیبانی بـا سپاهی بعدد قطرات بـاران نیسانی بمحاصرهٔ قبة الاسلام بلخ قیام مینمود سلطـان بدیع الزمان میرزا درولایت جزروان بدره جوز تحصن فرمود وچندنوبت رسل ورسایل بپایهٔ سریر اعلی فرستاده وکیفیت بیداد لشگر قیامت اثر اوزبك راشرح داده استمداد کرده وخاقان منصور چون آزار بسیار ازآن حضرت درخاطر داشت درباب ارسال مدد مراسم تغافل واهمال بجای آورد اما امیر عبداللطیف جان نثار کرد وامیرابوالقاسم بخشی رافرمود که بالشگر باد غیس ومرو رود بسرپل تابان رفته رحل اقامت اندازند وکنار آب مرغاب رامضبـوط ومستحکم سازند ومیرزابدیع الزمان بعدازمراجعت محمدخان ازجزروان بچیچکتو شتافته بقیهٔ ایام زمستان آنجا بپایان رسانید وچون سلطان بدیع آئین فروردین سپاه سبزه ورياحين بفضاء دشت وبساتین کشید ازآنجا کوچ فرموده صحرای جوز جانان را محـل نصب لواء ظفر انتمـا گردانید وایلچیان نزد امیرخسرو شاه فرستاده کرت دیگر اورا بسلوك طریق موافقت دعوت نمود ودرباب استمداد جهة دفع سپاه اوزبك مبالغه فرمود امیـر خسرو شاه بار دیگر اظهار انقیاد کرد وبرادرخود امیرولـی رابملازمـت شاهزاده روانساخت مقرر آنکه چون میرزا بدیع الزمان درحضور اومراسم عهدوپیمان بجای آورد که نسبت بدیشان قصدی نیندیشد خود نیز با لشگرهای حصار وختلان وقندز وبقـلان بخدمت شتابد ودرمقابله ومقاتله محمدخان تقصیر جایز ندارد وچون امیر ولی در نیم فرسخی اردوی عالی منزل گزیدقبل از آنکه بعزّ دستبوس بدیع الـزمان میرزا معزز گردد امیرعمر بیك خیالی باطل کرده نیم شبی باوی ملاقات نمود واورا سیاست شاهزاده بترسانید تافی الحال طبل کوچ فرو کوفته همعنان اوبشبرغان شتافت وعمـربیك در آن بلده کهدرتصرف خواهرزادهاش قنبابیك بود توقف نمود وامیرولی عنان بکران بقندز

تافت وسبب مخالفت امیرعمر بیك آن بود که در آن اوقات که سلطان بدیع الزمان میرزا درقبة الاسلام بلخ وتوابع رایت دولت واقبال مرتفع گردانید خواجه نظام الدین احمد بن مولانا نظام الدین شیخ محمود راکه خواهرزاده خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد شیرازی بود ازمرتبهٔ وزارت بدرجهٔ امارت رسانیده زمام اختیار امور ملکی ومالی رابکف کفایت او نهاد وامیر عمر بیك رامقدم براکثر امراو نوئینان در دیوان امارت مهرداد وآن امیر ووزیر بایکدیگر اتفاق نموده اکثر مهام رابمقتضای رأی خودسرانجام میکردند وازسایر امراووزرا چندان حسابی بر نمیگرفتند وبنابر آنکه در آن اوقات ازافعال واقوال امیرعمر بیك آثار اخلاص ودولتخواهی نسبت بخاقان منصور ظهور مینمود مزاج بدیع الزمان میرزا باوی متغیر گشته در آن بهار که در نواحی جوز جانان خیمهٔ اقامت برافراشته بود امیر سلطان بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس رابرتبت تربیت سرافراز ساخت ودردیوان تواچی مقدم بر تمامی امرا مهرعنایت کردومهر بزرك را نیز بدوسپرد وهمدر آن ایام خواجه نظام الدین محمدی نیزمنظور نظر عنایت شده بمنصب اشراف دیوان عالی مشرف گشت وبعداز دخل امیر سلطان بایزیدوخواجه محمدی اعتبار واختیار امیرعمر بیك وخواجه نظام الدین احمدروی در نقصان نهاد وسلطان بدیع الزمان میرزا بخلاف پیشتر بعضی ازمهمات رابی مشورت ایشان فیصل میداد بنا بر آن امیر عمر بیك شعار هواخواهی خاقان منصور ظاهر ساخته صدای مخالفت درانداخت ودر آن شب که بسان باطن اهل نفاق تاریك بود امیر ولی را نیز اضلال کرده علم نهضت بجانب شبرغان برافراخت وهمانساعت که این صورت روی نمود بدیع الزمان میرزا امراوارکان دولت راجمع ساخته درباب حرکت وسکون مشورت فرموداکثر امراتعاقب امیرعمر بیك را درشب دیجور مکروه شمردند وروز دیگر خواجه ناصرالدین ابونصر بن خواجه عبدالملك بن خواجه ابونصر بن خواجه محمد پارسارا که درار دو بود جهة نصیحت امیرعمر بیك بشبرغان روان کردند امافایدهٔ بر آن رسالت مترتب نگشت وامیرعمر بیك درمقام خلاف ثبات قدم ورزیده ازسرعناد درنگذشت بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی بسرزمین داور نزد امیر ذوالنون فرستاد وپیغام داد که علی اسرع الحال بافوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفرمآل گردد تادفع امیرعمر بیك وفتح شبرغان بوقوع پیوندد وبنفس نفیس از آن منزل کوچ کرده عنان بطرف چیچکتو تافت زیرا که بسبب مخالفت امیرعمر بیك در آن ایام نقصان تمام بسپاه انجم جاه راه یافته بودواحتمال قریب داشت که چون محمد خان بر کیفیت حال اطلاع یابد ازآب گذشته بمعرکه قتال شتابد

ذکر نهضت خاقان منصور بخیال گرفتن شاهزاده عالیجناب و مراجعت فرمودن بسبب عرض مرض ازمنزل ترناب

چون خبر تحصن امیرعمر بیك درشبرغان وتوجه میرزا بدیع الزمان بصوب چیچکتو

درهراة اشتهار یافت خاقان منصور باسپاه موفور عازم کنار آب مرغاب شد بخیال آن
که شاید آن صیدوحشی رابدام اطاعت درتواند آورد وآن پسر سرکش رابسار دیگر
مطیع ومنقاد تواند کرد بعداز قطع منازل مرحله ترناب رامعسکر ظفرمآب ساخته درآن
موضع بحسب تقدیر مزاج همایون بغایت سقیم گشت وصحت بدن روی درنقصان نهاده کار
از امضاء آن عزیمت درگذشت حکماء مسیحا انفاس واطباء حکمت اقتباس آغاز ترتیب
ادویه و اشربهٔ مناسبه کردند و بهمگی همت در ابراء آنعارضه طریقه اهتمام مرعی داشته
لوازم سعی واجتهاد بجای آوردند خواتین بلقیس آئین وشاهزادگان باتمکین وامراو
نوئینان وخواص ومقربان صلات وصدقات بمستحقان دادند ودرویشان و گوشه نشینان صحت
ذات ملکی صفات را از حضرت واهب العطیات مسئلت نموده زبان بدعا گشادند پس
ازروزی چند مسئلت اصحاب عبادت بعزاجابت رسید وازدارالشفاء (وتنزل من الفرقان
ماهوشفاء ورحمة للمؤمنین) شفاء عاجل شامل حال خاقان عادل گردید ع دعاء اهل عبادت
بلابگرداند از آنجانب چون بدیع الزمان میرزا بدامان کوه آله تمور رسیدو نهضت ومرض
پدر بزرگوار نزد او بوضوح انجامید داعیه فرمود که قدم درطریق اخلاص نهاده بملازمت
آستان سلطنت اختصاص شتابدو بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بار دیگر شرف ملاقات خاقان
منصور دریابد بنابرآن امیرسلطان بایزید برلاس را بکرباس گردون اساس فرستاد
وبنواب بارگاه سپهرالتباس پیغام داد که اگر حضرت خاقانی دفتر جرایم وآثام این
سالك مسالك سرگردانی راباب عفوومرحمت فرو شویند ودرحضور سادات ومشایخ
دارالسلطنهٔ هراة لوازم عهدو پیمان درمیان آرند که قصدی نیندیشند حلقهٔ اطاعت درگوش
کشیده بپایهٔ سریر اعلی میآیم وغاشیهٔ متابعت بردوش گرفته در ظلال عاطفت لایزال
می آسایم وچون امیر سلطان بایزید بدرگاه خاقان عالیجاه رسید و سخنان میرزا
بدیع الزمان را بعرض رسانید آن حضرت مبتهج ومسرور گشته مسرعی بهراة فرستاد که
سادات ومشایخ وعلماواکابررااباردوی همایون رسانندتاالتماس شاهزاده رابشرف اجابت
مقرون گرداننداما درآن اثناخدیجه بیگی آغا وبعضی ازامرا ونواب را چنان بخواطر
رسید که اگر درین محل که هنوز شمهٔ از ضعف مزاج اشرف اعلی باقیست ومظفرحسین
میرزا دراردو نیست بدیع الزمان میرزا بپایهٔ سریرخلافت مصیر آید محتمل است که اکثر
لشگر بسایهٔ لواء کشورگشایش التجابرند وکمر خدمتکاری برمیان بسته موافقت و
متابعتش راازلوازم شمرند و اینمعنی رابشرف عرض رسانیده آن سخنان بسمع قبول
راه یافت وخاقان منصور امیرسلطان بایزید را رخصت معاودت ارزانی داشته اجابت
ملتمس ملاقات را درحیزتاخیر انداخت آنگاه اردوی همایون بطرف بلدهٔ هراة
کوچ کردو خاقان صاحب حشمت قرین صحت وسلامت بمستقر سریرسلطنت رسیده لوازم
نصفت ومرحمت بجای آورد

ذکر توجه میرزا بدیع الزمان ازآله تمور بظاهر شبرغان وباز آمدن امیر عمربیك بآستان اقبال آشیان

در آن ایام که امیر سلطان بایزید از درگاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان
میرزا مراجعه نمود وسبب عدم اجابت ملتمس ملاقات راعرض فرمود شاهزاده در بحر
اندیشه فرورفت که آیا گلزار مملکت را از خارطغیان معاندان بدستیاری کدام یك از
معاونان پاك گرداند وامیر عمربیك راکه اظهار شعار خلاف کرده ودر قلعهٔ شبرغان
متحصن گشته بودبچه طریق از طریقهٔ عناد گذرانیده بجادهٔ اتحاد رساند مقارن آن
حال مبشر خجسته مقال ازنزد امیرذوالنون رسید واززبان آنجناب بشرف عرض رسانید
که چون این مخلص رابرمخالفت امیرعمربیك اطلاع افتاده سپاه زمین داور وفراه وغورو
ساغر وتولك راجمع آورده برجناح استعجال عنان توجه بصوب شبرغان انعطاف داد
لایق دولت روزافزون آنکه موکب همایون نیزبطرف آن بلده نهضت نماید تاسهم
مخالفان فیصل یافته دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی برروی ملازمان آستان
پادشاهی برگشاید سلطان بدیع الزمان میرزا بعداز استماع این بشارت بدیعمن چهرهٔ
فتح وظفر واثق گردیدواز آله تمور درحرکت آمده عنان یکران بصوب شبرغان منعطف
گردانید وچون ماهچهٔ علم ظفرشیم قطع منازل ومراحل کرده پرتو وصول بر سه شنبه
بازار انداخت امیرذوالنون ازآنجانب رسیده انامل فیاض رابلب ادب مقبل وملثوم ساخت
وامیرعمربیك ازقرب وصول موکب عالی وآمدن امیرذوالنون وقوف یافته خاطر بر
تحصن قرارداد وبرج وبارهٔ شبرغان رامضبوط ساخته ابواب عناد ولجاج بسر گشاد و
سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح وظفر بر افراخته وامیرشجاع الدین ذوالنون سپاه
جلادت اثررا مکمل ساخته صباح روزیکه چهارشنبه بوداز سه شنبه بازار بظاهر شبرغان
خرامیدند وصدای نقاره ونفیروآوای سورن وکرنای باوج فلك اثیر رسانیدند وسلطان
بدیع الزمان میرزا درعیدگاه آن بلده نزول اجلال فرموده امیرذوالنون درمدرسهٔ سیدی
احمد میرزا فرود آمد وسایرامرا ولشکریان آن بلده رادر میان گرفته آب خندق را
بطرفی دیگر افکندند وجهة پرساختن آن آغاز کشیدن خاك وانداختن درخت کردند
اما چون خاطر امیرذوالنون مایل بآن بود که بین الجانبین مصالحه واقع شود وامیر
عمربیك باردیگر درسلك سایر امرا ونوئینان میرزابدیع الزمان انتظام یابد اصلاسپاه
را اجازت حرب وجنك ورخصت انداختن تیروسنك نمیداد وپیوسته جهة تمهید بساط صلح
وصفا قاصدان سخندان نزد امیرعمربیك میفرستاد بعداز تکرار آمدشدسفرا امیرعمر-
بیك بامیر ذوالنون پیغام نمود که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی از ملازمان
بدهلیز قلعه تشریف آورند وخواطر مرا بتاکید قواعد عهدوپیمان اطمینان بخشند
دروازهای شبرغان رابسان ابواب دولت واقبال برروی بدیع الزمان میرزا میگشایم
وبدستور پیشتر بملازمت شتافته درطریق خدمتکاری وجان سپاری سلوك مینمایم امیر
ذوالنون این التماس را بعز اجابت مقرون گردانید وصباحی عازم درون شهر شبرغان
گردید وقبل ازآنکه پای دررکاب آورد میرزا بدیع الزمان بمنزل جناب امارت پناهی
تشریف بردودر آنزمان آنجناب رابخاطر رسید که اگر آنحضرت بقدوم عنایت و

بنده‌نوازی بقلعه‌خرامد وبیواسطه امیرعمر بیك را بالتفات خاطرفیاض امیدوار گرداند هرآینه‌درحصول مقصود اوخلل خواهدبود واینمعنی‌را بعرض رسانید وبدیع‌الزمان‌میرزا ازصوابدید امیرصاحب تدبیر در نگذشت وهمعنان امیرذوالنون ودوسه خدمتکار عازم شهر شبرغان گشت امیرعمر بیك چون اینخبرشنید طنطنهٔ نقارهٔ بشارت بـاوج حصار سپهردوار رسانید وپل روانرا انداخته‌حضرت پادشاهی‌وجناب امارت‌پناهي بقلعه‌شتافتند وامیرعمر بیك کفن بگردن وشمشیر اندردست سعادت‌بساطبوسي دریافت‌وزبان‌اعتذارو استعفا بر گشادوبدیع‌الزمان میرزا دفترزلات وعثراتش را بآب عفو و اغماض فرو – شست واورا بمزید تربیت‌واحسان مفتخر ومباهی گردانیده سایر مردمی را که درآن بلده بودند بعنایت بیغایت مستظهر ومطمئن خواطرساخت وباردوی عالی معاودت‌نموده همانروز ازظاهر شبرغان کوچ فرمودونواحی سه‌شنبه بـازار معسکر شهریـار کامکار گشت وصباح روز دیگر امیرعمر بیك بملازمت شتافته ازمقام مخالفت وعناد بیکبارگی در گذشت

ذکر توجه امراء عـالیجاه بعزم ملاقـات امیرخسرو شاه وبیـان افتادن امیر مشارالیه ازمسند دولت و کامرانی بوادی‌نکبت وسرگردانی

چون مهم شبرغان برنهج مسطور فیصل یافت سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا بااعاظم نوئینان وامـرا درباب حراست ممالـك خراسان ازدخل ابوالفتح محمد شیبانی خـان شرایط مشورت بتقدیم رسانید وبنابر استصواب‌اصحاب رأی‌وتدبیرخاطر مهرتأثیر بر آن قرار داد که از امراء عظام امیر شجاع الـدین ذوالنون ارغون وناصرالدیـن عمر بیك وعلیخان‌واسفندیار ترکمان وشاه‌منصور نزد امیرخسروشاه رفته‌بهر نوع که توانند اورا مستمال‌ومطمئن گردانندوباردوی عالی‌رسانند تاباستظهارسپاه‌ممالکی که‌درتصرف اوست دفع‌لشکراوزبك تیسیر پذیرد وامراء باهزارسوار عازم قندزگشته مسود اوراق نیز حسب‌الحکم در مرافقت ایشان‌روانشد وهمدر آن ایام خسرو دور – اندیش سیدحسین‌ابیوردی راکه درسلك‌صدور منتظم‌بود بپایهٔ‌سریر اعلی روان فرمود تاکیفیت احوال رابعرض خاقان‌ستوده خصلل رسانیده طلب عهدوپیمان نماید که‌هرگاه آن‌حضرت بخدمت والد بزرگوار شتابد التفات وعنایت وتربیت و رعایت یابد آنگاه موکب عالی ازسه‌شنبه بـازاربجانب درمجز درحرکت آمدامراء عظام که‌متوجه‌قندزبودند چون یکدومنزل قطع نمودند امیرشاه‌منصور راپیشتر فرستادند که امیر خسروشاه را ملازمت کرده استعلام‌نماید که‌موعد ملاقات کجا خواهدبودوپس‌ازآنکه امیرشاه‌منصور بقندز رسیدوخسروشاه رابر توجه امراء عظام مطلع گردانید خسروشاه بحسب تقدیر ویران گشت ومتوجه کوهستان شده ازسرحکومت درگذشت تبیین این مقال آنکه در خلال این‌احوال محمودسلطان بموجب فرمودهٔ برادرخودمحمد خان‌شیبانی باجمعی کثیر

از سالکان مسالك بهلوانی عزم رزم خسروشاه جزم کرد وروی بقندز آورد و امیر خسروشاه از کیفیت حادثه وقوف یافته عبدالرحمن بیك‌را که درسلك قرابتانش انتظام داشت بافوجی‌ازسپاه برسم زبان‌گیری باستقبال باغی فرستاد وعبدالرحمن بیك درحدود سالی سرای ازآب گذشته بمحمود سلطان رسید وآتش‌قتال اشتعال یافته تیری بر کتف عبدالرحمن بیك‌خورد واو روی بصوب انهزام آورد و گریختگان آن معرکه در محلی که امیر شاه‌منصور درقندزبود بشهر درآمده پریشانی تمام بحال‌قندزیان راه یافت و امیر خسرو شاه را چون آفتاب دولت واقبال بسرحد نکبت و زوال انتقال کرده‌بود باوجود ذخیره بسیار وقرب وصول امراء کبار عنان تمالك وتماسك ازدست‌داد وقندزراباز گذاشته باطایفهٔ ازخواص خویش روی توجه بکوهستان نهادوامیرشاه‌منصور مراجعت فرموده درمنزل خلم بامراء عظام رسید وصورت واقعه رامعروض گردانیدامیر ذوالنون از کمال‌غیرت‌وشجاعت فرمودکه شهری‌چنین‌معموررابتصرف اوزبکان گذاشتن وازاین‌موضع رایت معاودت افراشتن‌شیوهٔ مردان‌مرد وشیمهٔ دلیران صف‌نبرد نیست‌بلکه انسب‌آنست که بقندزرویم وآن‌بلده‌رامستحکم‌ساخته‌بتصرف‌محمود سلطان بازنگذاریم وامرا طوعاً وکرهاً درامضاء این عزیمت باامیر ذوالنون اتفاق نموده آن‌شیر بیشهٔ‌دغا همان ساعت جیبه بغش کرد وآغروق خود را بطرف اردوی‌عالی باز گردانیده راقم حروف را فرمود که‌بسرعت هرچه‌تمامتر خود را بملازمت حضرت سلطانی رساندوخبر ویران شدن‌خسروشاه‌ورفتن آن‌جناب‌را بقندز عرض‌کرده التماس نماید که‌موکب‌عالی نیز بدان‌صوب درحرکت آید تا ابواب فتح‌و فیروزی بسهولت برگشاید واین ضعیف در دره جز بعز ملازمت مشرف گشته کیفیت ویرانی امیر خسرو شاه و ملتمس امیر ذوالنون راعرضه داشت نمودوسلطان‌بدیع‌الزمان میرزا فرمود که‌هرگاه خبر درآمدن امراء بقندز مسموع‌شود بدانجانب رفته خواهد شد وچون امیر ذوالنون در ظاهر قندز نزول نمود بتحقیق پیوست که‌مولانا محمد ترکستانی که‌درقندز بغایت معتبر بودخواطر صغار و کبار را بمتابعت محمدخان شیبانی مایل گردانید وانتظار وصول محمودسلطان میکشید تاشهر بدوسپارد وامیرذوالنون قاصدان‌سخندان‌نزد مولانا محمدوسایرقندزیان فرستاده ایشان را از صولت سپاه اوزبك تخویف‌نمودوپیغام فرمودکه مناسب‌چنانست که‌دروازها بگشایند تامن باسایر امراء عظام بشهر درآمده اطراف وجوانب آنرا مضبوط گردانم وبمعاونت عنایت الهی ومساعدت دولت پادشاهی دردفع اوزبکان کمال شهامت وصرامت بتقدیم رسانم مولانا محمد این‌سخن‌را بسمع قبول جای‌نداد ودر مقام هواداری محمدخان راسخ‌دم‌بوده دروازه‌های قندز نگشاد بنابرآن‌امیر ذوالنون باسایر امرا بجانب اردوی‌عالی مراجعت‌نمود ودر دره جز بعز ملاقات بدیع‌الزمان میرزا فایز شد وعناد قندزیان را عرض‌فرمود وسلطان بدیع‌الزمان‌میرزاچارهٔ‌کارمنحصر دراسترضا خاطر پدر بزرگوار دانسته عزم توجه بجانب هرات جزم کرد ومیرزا محمد زمان را بااهل‌حرم وبعضی از امراء بلخ بیرون‌آورد وبدستور معهودمحافظت آن‌بلده به‌نیروی

شجاعت وپهلوانی امیر سلطانقلی خان باز گذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراشت وبعدازوصول بجوزجانان زمام حکومت آن ولایت را بکف جلادت امیرعلی خان ولدامیرعمر بیك داده واو را بقلعه شبرغان فرستاده از راه‌اینجکه بالنك نیکی شتافت ودرآن‌منزل امیرحسین باردوی ازپایهٔ سریر اعلی بازآمده الطاف و اعطافی که‌ازخاقان منصور نسبت بحضرت‌عالی معلوم نموده بودمعروض گردانید واین‌معنی‌موجب ازدیاد تصمیم عزیمت آن‌حضرت شده فضای میمنه را ازیمن مقدم همایون بنضارت‌ریاض رضوان رسانید و درآن‌منزل امیر خسروشاه بسعادت‌ملازمت استسعاد یافت‌وپرتوآفتاب عنایت وعاطفت بروجنات احوال موفورالاختلالش‌تافت‌چنانچه‌عنقریب کیفیت آن‌حکایت مسطور خواهد گشت وتفصیل این‌روایت بعدازمحاربه‌محمدشیبانی‌خان باسلطان‌محمود خان برزبان خامهٔ سخندان خواهد گذشت.

ذکرلشگرکشیدن سلطان محمود خان والجه‌خان جهت‌معاونت پادشاه بلند مکان بصوب اندجان وبیان وقوع محاربه میان‌آن‌خوانین عالی شان وفرمانفرمای بلاد ماوراء النهر ابوالفتح‌محمد شیبانی‌خان

درآن اوان که پادشاه مؤید وکامران ظهیرالدین محمدبابربن میرزا عمرشیخ گورکان متوجه دارالسلطنه سمرقندبود کرت دیگر سلطان احمد تنبل باشتعال نیران طغیان اقدام نموده ابواب‌مخالفت و عصیان برگشود و با آنکه جهانگیر میرزا بسان دولت واقبال ازوی‌جدا شده بود او بدستور پیشترتمرد نمود بناء علی هذا چون‌پادشاه اسلام پناه سمرقند را بشیبانی خان‌بازگذاشت واستیلاء بسر مملکت موروث میسر نشد بتاشکند شتافت وچندگاهی مشمول عاطفت سلطانمحمود خان بوده ازمحنت‌محاصره و محاربه برآسود وسلطان محمودخان باتفاق برادرخود سلطان‌احمد خان که بالجه خان مشهوراست همت برآن گماشت که لشگر بانـد جان کشد و آن مملکت را از سلطـان احمـد تنبل انتـزاع نمـوده بپـادشاه جهـان‌مطـاع سپارد واین عـزیمت را از حیز قوت بفعل‌آوردبتاریخ سنهٔ‌ست وتسعمائه باسپاه فراوان بدانصوب روانشداما قبل‌ازآنکه بمقصدرسدودست‌درگردن عروس مقصودحمایل سازد شیبانی‌خان بالشگری بعدد قطرات باران دررسید ودر همان منزل‌تلاقی عسکرین دست داده قتالی در غایت صعوبت اتفاق‌افتاد وبحسب‌تقدیر خانیکه‌والجه‌خان بردست اوزبکان اسیر شدندوپادشاه جهانیان عنان‌بکران بصوب بعضی ازولایات مغولستان انعطاف داد ودیدهٔ امید شیبانی خان ازدیدن پیکر فتح‌وظفر روشنی‌یافته قاصدی همعنان برق وباد بتاشکندفرستاد و بمغولان آنجائی پیغام داد که‌خانیکه والجه‌خان دردست ما گرفتار گشته وظهیرالدین محمد بابر پادشاه روی‌براه فرار آورده اگرشمارا تمنا آنست که نایرهٔ غضب قیامت لهب خرمن‌حیات گرفتاران محترق نگرداند بایدکه‌اورا از گریز مانع آئید وخواجه

ابوالمکارم راهر نوع باشد بدست آورده محبوس گردانیدومردم تاشکندخواجه ابوالمکارم را گرفته محبوس نمودند وشیبانی خان وآن دوخان عالیمکان رادوسه روزی نگاهداشته بعدازآن رخصت داد که بهر طرف خواهند توجه نمایند اما خواجه ابوالمکارم بعد از دوسه روزی که درمحبس بسر برد فرصت یافته بگریخت وپیاده ازتاشکند بیرون آمده محاسن شریف را تراشید لیکن بواسطهٔ کبرسن وفقدان قوت رفتارنتوانست که خودرا بجائی رساند که از شراعدا ایمن ماند هم درنواحی آن شهر پناه بخانهٔ یکی ازمردم آنجائی برد وآن بیمروت یکدوروز خواجه را نگاهداشته بعدازآن بعضی ازهواداران شیبانی خان را برصورت حال مطلع گردانید وآن مردم خواجه ابوالمکارم راگرفته نزدپادشاه خود بردند چون چشم خان کامیاب برخواجهٔ عالیجناب افتاد پرسید که ریش را چه کردی خواجه درجواب این بیت را خواند که بیت چراغی را که ایزد برفروزد✿ هرآنکس پف کند ریشش بسوزد اما این لطیفه هیچ فایده نداد و همان لحظه قهرمان سیاست آنخواجه عالی نژاد را بعالم آخرت فرستاد وبعداز این وقایع رایت شوکت شیبانی خان بیشتر از بیشتر مرتفع گشته سمرقند را دارالملك ساخت وبرادرش سلطان محمود بدستورسابق لواء حکومت دربخارا برافراخت ایالت تاشکند وولایات سلطان محمود خان والجه خان باعمام او کوچ کونجی خان وسونجك سلطان که والده ایشان دختر میرزا الغ بیك گورکان است تعلق گرفت ومنصب داروغگی شاهرخیه بامیر یعقوب که درسلك اعاظم امرا انتظام داشت سمت اختصاص پذیرفت.

ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت حضرت پادشاه عالیجاه ظهیرالدین محمد بابر وبیان سبب وصول امیرخسرو شاه بدرگـــاه سلطان بدیع الزمان بهادر

چون پادشاه اسلام پناه ازممر که سلطان محمودخان والجه خان عنان یکران بصوب مغولستان گردانید ویکدوروز درطی مسافت اوقات گذرانید بوضوح انجامید که فوجی ازمعاندان دهانه دره را که درآن راه واقع است مضبوط ساخته اند وبخیال دست برد پای جلادت محکم کرده تیغ عناد آخته اند بنابرآن حضرت پادشاهی ازسلوك آن طریق احتراز واجب دانسته براه غیر معهود بجانب حصار شادمان شتافت وازآنجا عنان توجه بطرف مدینة الرجال ترمذ تافت حاکم آنولایت امیرمحمد باقر که ازصولت سپاه اوزبك شبی بفراغت بربستر استراحت نمی غنود وصول موکب همایون بابری را فوزی عظیم دانسته باساوری وپیشکش بخدمت شتافت وآن حضرت درباب توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد باوی مشورت نمود امیر صایب تدبیر بعرض آن زیبنده تاج وسریر رسانید

که چون محمد خان شیبانی برممالك ماوراء النهر استیلاء یافته وشرار تفرقه و پریشانی برصفحات حالات رعیت وسپاهی حضرت پادشاهی تافته مناسب آنست که چند روزی با روزگار ستیزه کاردرسازیم وبجانب کابل رفته خودرا ازحدود مملکت اوزبك دوراندازیم **نظم** نداری اگر باعدو زور جنك ✡ طریق مدارا گزین بیدرنك ✡ ز ملکش بجائی نما انتقال ✡ که یك چند ایمن شوی ازقتال پادشاه عالیجاه این رای را مستصوب شمرد و درشهور سنهٔ عشر وتسعمائه روی توجه بکابل آورد وبحسب اتفاق عبور موکب عالی بر منزلی واقع شد که امیرخسرو شاه درحدودآن بود لاجرم جناب امارت مآب باتحف لایقه بملازمت حضرت پادشاهی شتافت واظهار اخلاص وخدمتکاری نموده سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت دریافت بعداز روزی چند که در اردوی عالی ساکن بود اکثر ملازمان او مانند دولت واقبال بملازمت آستان خلافت آشیان حضرت پادشاه باستقلال رفتند وحلقهٔ عبودیت درگوش کشیده غاشیهٔ خدمت بردوش گرفتند وجناب امارت مآب چون حال برآن منوال دید بغایت متوهم گردید وشبی تمامی براق وجهات خودرا برجای بگذاشت وبا دوسه نوکر فرار برقرار اختیار کرده علم عزیمت بصوب اردوی سلطان بدیع الزمان میرزا برافراشت زیرا که اورا دیگر درهیچ طرف پناهی ودر هیچ جانب آرامگاهی نمانده بود **بیت** آمی برم آندم که شوی ازهمه فارغ ✡ آن لحظه اگر نیز نیائی چکند کس ودرقصبهٔ میمنهٔ خبر قرب وصول امیرخسرو شاه بعرض آنخسرو عالیجاه رسیده بنا برکمال مکارم اخلاق جرایم سابقهٔ او را نابوده تصور نموده وقرة العین سلطنت وکامکاری محمد زمان میرزا وامیر ذوالنون وسایر امرا وارکان دولت راباستقبالش امرفرمود خودنیز ازاردوی عالی بیرون رفته برسر پشتهٔ فرود آمد وشاهزاده وامیرذوالنون امیرخسروشاه را در آنموضع بسعادت دستبوس رسانیدند وحالاتی که اورا درخدمت حضرت ظهیرالدین محمد بابر پادشاه پیش آمده بود معروض گردانیدند وهمانروز سلطان بدیع الزمان میرزا همت برسر انجام اسباب مکنت امیرخسروشاه مصروف داشته خیمه وخرگاه واسبان راهوار واشتران باربردار و استران رکابی وقطار وفرش و اوانی ونقود نامعدود انعام فرمود وامیرذوالنون نیز تبرکات لایقه وتنسوقات رایقه نزدامیر خسرو شاه ارسال نمود وسلطان بدیع الزمان میرزا با امیرخسرو شاه طریق مشورت مسلوك داشته عزم ملاقات خاقان خجسته صفات مصمم گردانید واز میمنه کوچ کرده درالنك چیچکتو قبهٔ خیمه وخرگاه بذروهٔ فلك مهر وماه رسانید

ذکر وصول موکب حضرت بابر پادشاه بظاهر بلده کابل ومفتوح شدن آنخطه بمحض عنایت حضرت خداوند جزو کل

چون مشیت پادشاه بابرنوال وارادت شهنشاه متفرد دراستقلال متعلق بآن بود که ازفیض غمام عدل واحسان خسرو وافر تهور ظهیرالدین محمد بابر ریاض امید لب-

تشنگان بوادی ظلم وعدوان صفت خضرت و نضارت یابد وآفتاب دولت اقبال آن دُرّدرج جاه وجلال ازافق عنایت لایزال طلوع نموده بروجنات احوال سرگشتگان شکسته بال تابد آنحضرت رادرممر که جانستان خواقین مغولستان وشیبانی خان درپناه جنهٔ لطف ومکرمت خویش ازشر دشمنان بداندیش محافظت نموده قرین صحت وعافیت بکوهستان بدخشان رسانید و کرت دیگر بازوی استظهار آن پادشاه بخت یار را باعطای اسباب سلطنت وجهانبانی وموجبات خلافت و کشور ستانی از ممر براق وجهات امیرخسروشاه قوی گردانید آنگاه پادشاه عالیجاه باستصواب امرا و نوئینان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه آنولایت پیش گرفت وبسرعت طی مسافت نموده ظاهر آن بلده ازیمن مقدم همایونش نضارت گلستان ارم پذیرفت امیرمحمد مقیم ارغون چون قوت مقاومت نداشت درشهر متحصن گشت وبعدازچند روز که چریك منصور کابل رامحاصره نمودند متوطنان آنجائی بملازمت حضرت کشورگشائی مایل شده کارمحمد مقیم ازصبر وشکیبائی در گذشت وقاصدان بدرگاه سپهراشتباه پادشاه ارسال داشته طلب عفو وامان ومسئالت عهدوپیمان نمود تابخدمت شتابد و کلیدشهروقلعه سپرده عنان بصوب گرمسیر وقندهار تابد وحضرت پادشاهی ملتمس محمدمقیم رابحسن قبول تلقی فرموده سوگندان برزبان آورد که چون محمدمقیم ابواب عناد مسدود گردانیده دروازهاء شهر بگشاید چنانچه باید وشاید اورارعایت فرمائیم ومحمدمقیم بعنایت پادشاهی امیدوار گشته ازکابل بیرون خرامید وشرف بساطبوسی دریافته پیشکش کشید ومحمدبابر میرزا برحسب وعده او را بعوارف خسروانه وعواطف پادشاهانه سرافراز ساخت وباتمامی نوکران وملازمان ویراق واستعدادفراوان رخصت رفتن بوطن مالوف ارزانی داشت وحضرت پادشاهی بموافقت تاییدات الهی ومعاضدت توفیقات نامتناهی خطهٔ کابل وتوابع ومضافات وضمایم وملحقات رابتحت تصرف درآورده معمور آبادان گردانید وطوایف رعایا ومزارعان را که پایمال جوروعدوان و دست خوش ظلم وعصیان گشته بودند بمهاد امن وامان رسانید **نظم** علم عدل وداد ساخت بلند ✿ پرتو لطف برجهان افکند ✿ بس که در ملك تخم احسان کشت ✿ گشت خرم چومرغزار بهشت ✿ باغ امید اهل فضل وهنر ✿ شد زفیض عطای او بابر

گفتار در بیان فرستادن خاقان منصور جمعی ازاکابر انام را باستقبال آن اختر اوج سلطنت و جهانبانی و ذکر ملاقات پدر وپسر بایکدیگر درعین نشاط وکامرانی

چون امیرخسرو شاه بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا رسید وشاهزاده داعیه ملاقات حضرت خاقانی راباوی ظاهر گردانید امیرخسروشاه امضاء آن عزیمت را متضمن صلاح دین ودولت شمرد وبزبان حال وقال مضمون این مقال بیان کرد که

بیت چو عاشقان بوفا جان دهند در پایش ٭ امید هست که ما نیز درقدم باشیم لاجرم بدیع‌-
الزمان میرزا ازمیمنه پای مبارك دررکاب میمنت انتساب آورده از راه سرپل تابان بجانب
لنگر مقدسهٔ غیاثیه در حرکت آمد وخبر نهضت بدیع‌الزمان میرزا وامیرذوالنون و
امیر خسروشاه بصوب بلدهٔ هراة شیوع یافته خاقان منصور بغایت مبتهج ومسرور گردید
بیت زشادی برافروخت روبش‌روان ٭چو گل در بهاران بخندید از آن وجهة مزید
اطمینان میرزا بدیع‌الزمان وامرا عالیشان‌جناب شیخ الاسلامی سیف‌الملة‌والدین احمد
التفتازانی وشیخ‌جلال‌الدین ابوسعید پورانی وسید نظام‌الدین سلطان علی‌مشهدی که
مشهور بود بخواب بین وسید غیاث‌الدین محمد بن امیر یوسف الرازی وقاضی صدرالدین
محمدالامامی را که‌خلاصهٔ مشایخ وسادات وقضاة ممالك خراسان بودند به‌مجلس فیض
بخش طلب فرمود ودرحضور ایشان‌دست بر کلام معجز نظام سبحانی نهادوقواعد عهد-
وپیمانرا بغلاظ ایمان مؤکد گردانید که‌نسبت بمیرزا بدیع‌الزمان وامیرذوالنون وامیر
خسروشاه قصدی بخاطر عاطر همایون نگذرانم ودربارهٔ ایشان غـایت شفقت وعنایت
بتقدیم رسانم آنگاه‌آن‌پنج بزرك را رخصت فرمود که‌باستقبال شاهزاده وامرا شتابند
وکمال عطوفت ومهربانی‌حضرت خاقانی‌راخاطر نشان‌نمایند تابیدغدغه عزیمت‌ملازمت
را بامضا رسانند واکابر عظام‌ذوی‌الاحترام متوجه ملاقات. شاه‌زادهٔ گردون غلام گشته
درلنکرمقدسهٔ غیاثیه‌بآن‌سعادت فایز شدندوهر یك پیشکشی لایق‌کشیده کیفیت‌سوگند
ومیثاق خاقان آفاق رامشروح معروض گردانیدند وبدیع‌الزمان میرزا نسبت بآن‌زمرهٔ
واجب‌التعظیم کمال اعزاز واحترام‌بتقدیم رسانیده بوثاق ایشان تشریف بـردوهمه را
بخلع فاخره‌وانعامات وافره‌نوازش کرده روی‌بمقصدآورد چون‌در منزل‌بادام تو نزول
اجلال دست‌داد ابوالمنصور مظفرحسین میرزا باوالدهٔ خودمهدعلیا خدیجه بیگی آغـا
که برسم‌استقبال ازهراة توجه کـرده‌بودند باحضرت عالی ملاقات نمودند وغبار نقار
که‌بین‌الجانبین حایل‌بود بآب الفت‌وموانست فرو نشانیده درتاکید مبانی محبت واتحاد
سعی فرمودندوروز دیگر که‌داخل ایام جمادی آلاخر سنهٔ‌عشر وتسعمائه بود خاقان-
منصور ازباغ‌جهان‌آرا متوجه ملاقات‌فرزند ستوده صفات گشته بدیع‌الزمان میرزا نیز
ازبادام‌تو درحرکت آمد وبوقت‌نماز پیشین نواحی‌غار عباس‌که نیم فرسخ ازقریهٔ کرخ
پایان تراست ازمقارنهٔ آن‌دونیر برج سلطنت‌غیرت افزای فضای سپهر خضرا گشت‌و
میرزا بدیع‌الزمان راچون چشم برتخت روان والدعالیشان افتادخواست که‌بشیوهٔ‌ارباب
جرایم رومال درگردن اندازد وسه‌نوبت زانوزده شرف پابیوس دریابد خاقان منصور
از مشاهدهٔ اینصورت رقت‌فرموده فرزند ارجمندرا از آن امرمعاف داشت ومیرزابدیع-
الزمان یکزانوزده حضرت‌خاقانی اورا درآغوش عطوفت و مهربانی کشید وقطرات
عبرات ازفواره دیدهٔ‌انتظار کشیده روان گردانید مدتی‌پدر وپسردر آغوش یکدیگر
بسر برده زارزارمیگریستند وحضرت خاقانی غایت مهربانی وبدیع‌الزمان میرزا نهایت

نیازمندی بظهور رسانیده درروی یکدیگر نکر بستند **نظم** گاهی پدر از کمال اشفاق☆ درروی پسر نظر نمودی☆ گاهی پسرازسر تواضع☆ رخساره بخاك‌راه‌سودی وهمدرآن مجلس که بوجود سادات عظام ومشایخ کرام وقضاة اسلام وعلما وفضلا مشحون بود امراء کبار امیرشجاع‌الدین ذوالنون وامیرخسروشاه رابشرف‌دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند وآن دوامیر درغایت انفعال‌وخجالت زمین اخلاص وخدمت مقبل‌وملثوم‌ساخته لوازم اخلاص وعبودیت ظاهر گردانیدندخاقان‌منصور ایشان رابوفور پرسش ونوازش مفتخر وسرافرازساخت ومضمون کلمهٔ‌همایون (لاتثریب علیکم‌الیوم) برزبان‌الهام بیان رانده مبتلی خواطرایشان پرداخت وآنشب حضرت‌خاقانی وجناب‌سلطانی درالنك‌داغی ببزم عیش وخرمی نشسته ابـواب فرح وسرور مفتوح داشتند وبتجرع راه ریحانی و آشامیدن بادهٔ ارغوانی حظی تمام‌از زندگانی برگرفته رایت شادمانی افراشتند روز دیگر که‌مهم سازان قضاوقدر محفهٔ‌زرین پیکر خورشیدخاور را بجانب شهرستان‌سپهر اخضر کشیدند وازظلمت شب‌مفارقت متوطنان ربع مسکون راباضائت روز مـواصلت رسانیدند خاقان‌منصور برتخت روان‌نشسته مانند بادوزان روی بمستقر سریر کامرانی نهاد وشاه‌زادگان عظام سلطان بدیع‌الزمان میرزا وابوالمنصورمظفرحسین گورکان پیش‌پیش آنحضرت روانشده وامیرذوالنون بجانب دست‌راست وامیر خسروشاه بطرف دست چپ درحرکت آمدند ودر آن روز از اصناف فرق انام غلبه‌تمام بنشاط وسرور لاکلام ازشهربیرون شتافته دشت وکوه رافروگرفته بودند واجتماع خلایق ازمردوزن در مضایق‌طرق بمرتبهٔ بود که‌در هیچ‌عیدونوروز مانند آن کسی مشاهده ننموده **نظم** در آن‌روز از کثرت‌خاص‌وعام☆ زبسیاری ازدحام عوام☆درآن راه‌راه‌نفس بسته‌بود☆ زحمل خلایق‌زمین خسته بود وخاقان‌منصور درعین‌فرح وسرور بااین‌ترتیب وآئین ازراه خیابان بمدارس سرپل انجیل که‌بنا کردهٔ معمارهمت آن‌حضرتست رسیده شاه‌زادگان عظام ونوئینان ذوی‌الاحترام پیاده گشتند وبدیع الزمان میرزا ومظفر حسین گورکان دوپایهٔ پیش تخت روان‌آنحضرت رابردوش گرفتند وامیرذوالنون وامیرخسروشاه دو پایهٔ پس‌آن‌تخت‌فیروز بخت رابرداشتند وبمدرسهٔ شریفه درآوردند **بیت** سران‌عساکر پیاده شتابان☆ چوانجم به‌پیرامن ماه تابان خلایقی که‌در آن‌مقام حاضر بودندودرحال خجسته مآل خاقان‌منصور ناظر ازمشاهده آنصورت فریاد برآورده لوازم‌دعا وثنابادا رسانیدند وجهة دفع اصابت‌عین‌الکمال آیت (وان یکاد) بر زبان گـذرانیدند آنگاه خاقان‌عالیجاه بباغ‌جهان‌آراشتافت ومنزل امیرعلیشیراز یمن مقدم سلطان بدیع الزمان میرزا نظارت سپهر خضرا یافت وهریك از امراء درمنزلی بهجت افزا که جهة ایشان تعیین‌یافته بود نزول نمودند وروزی‌چند درغایت فراغت بسر برده‌ازرنج راه‌برآسودند

ذکر بعضی‌ازوقایع که‌روی نموددراوقاتی که بدیع‌الزمان‌میرزا درهرات‌بود

درآن ایام که‌بدیع‌الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف‌داشت خاقان‌منصور

چند کرت ولد ارشد را طوی داده در هرمجلس انواع انعام واحسان دربارهٔ شاهزادهٔ عالیشان بجای آورد وامرا وصدور ووزرا وخواص آنحضرت را خلع فاخره پوشانیده نوازش ها کرد وایضا ابوالمنصور مظفر حسین گورکان جهت برادر بزرگتر وامراء خجسته سیر جشنی خسروانه ترتیب نمود ولوازم کشیدن پیشکش مرعی داشته درتاکید مبانی اتحاد افزود وامیرمبارز الدین محمد روزافزون نیز بزمی درغایت‌عظمت مرتب ساخته میرزا بدیع‌الزمان را بمنزل خویش برد واسبان تازی راه وار وتحف وتبرکات بسیار پیشکش کرده لوازم‌خدمتگاری‌بجای‌آورد وبرین قیاس سایر امرا وارکان دولت مراسم اخلاص بتقدیم رسانیدند وجواهردولتخواهی و هوا داری بر طبق عرض نهاده شرایط نیازمندی ظاهر گردانیدند وچون امیر شجاع الدین ذوالنون‌داغدغه داشت که مبادا حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا باپسرش‌محمد مقیم‌عذری‌اندیشیده اورارخصت ندهد وبعداز ضبط کابلستان روی بطرف قندهار وزمین داور نهد پس از ده پانزده روز که‌در هراة بود اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان بجانب ولایت خویش نهضت نمود وسلطان بدیع‌الزمان میرزا درآن ایام که‌در هراة تشریف داشت صبیهٔ میرزا الغ بیك بن میرزا سلطان ابوسعید را که درحجر تربیت عمهٔ خویش پاینده سلطان بیگم بسر میبرد بحبالهٔ نکاح درآورد ودرروز عقد سادات و قضاة حاضر گشته قاضی اختیارالدین حسن بتلقین کلمات ایجاب وقبول اقدام فرمود وباین بهانه چندروز مجلس سوروسرور تمهید یافت و فروغ جام بادهٔ گلفام بروجنات حال شاهزادگان عظام و امراء عالیمقام تافت وهمدوان اوقات خجسته‌صفات خواجه افضل‌الدین محمد کرمانی که‌کمال اعتبار و اختیار اودرپایهٔ سریر حضرت خاقانی سابقاً مرقوم کلك بیان‌گشت روزی چند مریض بوده درگذشت‌وسلطان بدیع‌الزمان میرزا ومظفر حسین‌میرزابا امرا ووزرا وسادات ومشایخ‌وعلماء جنازهٔ آن‌خواجه عالی‌نژاد را مشایعهٔ کردند وبگازرگاه برده در بقعهٔ که جهة همین مصلحت ساخته بود بخاك سپردند وچون ایام تعزیت بنهایت انجامید خاقان منصور بنا بر اغواء امیرمبارز الدین محمدولی‌بیك بتحقیق‌جهات خواجه مرحوم فرمان فرمود وتمامی اولاد واقربا وملازمان ومنتسبان آنجناب‌مواخذه‌گشته ازآن‌ممر اموال موفور ونفایس غیر محصور بحصول موصول‌شد وخواجه‌شهاب الدین‌اسحق که‌باخواجه افضل نسبت قرابت سببی داشت وبیمن اهتمام اومنصب صدارت یافته بود وخواجه جلال الدین محمد سمنانی که‌ایضاً بسبب تربیت آنجناب برزبلوچهٔ وزارت نشسته سرکار امیر نظام الدین علیشیر را ضبط می‌نمود دربندبلا افتادند وچون آنچه داشتند فرودآوردند محصلان حسب‌الحکم ایشان را از قیدنجات دادند.

ذکر نهضت بدیع‌الزمان میرزا بعزم رزم خان جمجاه‌و بیان مآل حال امیر شجاع‌الدین‌خسرد شاه

چون سلطان بدیع‌الزمان میرزا اکثرایام زمستان درملازمت خاقان‌عالیشان بسر

برد وخسرو ثوابت وسیار ازمنزل برجیس سعادت جلیس رحلت کرده روی سوی خانه بهرام شدیدالانتقام آورد رای عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضافرمود که آن شاهزادهٔ عالیجناب باتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوئینان وامراء کنار آب مرغاب را معسکر ظفرمآب گرداند واگر محمدخان شیبانی بنیت کشور ستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله ومقاتله او اقدام فرماید بنابر آن سلطان بدیع الزمان میرزا درماه مبارك رمضان سنهٔ عشر وتسعمائه ازمنزل مقرب حضرت سلطان سفر کرده درحظیرهٔ جنید کوکلتاش که در دامان کوه مختارات اختیار نزول فرمود ومقارن آنحال ازنزد ظهیرالسلطنه والخلافة محمد بابر میرزا ایلچیان بپایهٔ سریر اعلی رسیده مکاتیب آنحضرت را که مشتمل بود براظهار موافقت بعرض رسانیدند ومشمول انعام واحسان اجازت مراجعت یافته باز گردیدند وسلطان بدیع الزمان میرزا بعداز چندروز ازحظیرهٔ جنید کوچ کرده بچهل دختران شتافت واز آنجا بصوب کنار آب مرغاب روانشده چون منزل موری ازفرقدوم همایون نضارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفر حسین گورکان وامیر محمد برندق از عقب رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران کامران همعنان یکدیگر از راه پنج ده بمرغاب رفتندواز آن مرحله بنابر فرمانی که ازپایهٔ سریر اعلی بوصول انجامید میرزا مظفر حسین بدارالسلطنهٔ هراة باز گردید وامیر خسرو شاه عنان بصوب قندز وبقلان منعطف گردانید وجناب امارت مآبی بعدازطی منازل ومراحل بحدود آن مملکت رسیده جمعی کثیر ازمردم هرجائی بروجمع گشتند واوزبکی که داروغهٔ قندز بود با فوجی از جنود امیر خسروشاه را استقبال نمود وبین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بسیاری از اتباع خسروشاه بزخم تیغ وتیر اوزبکان کشته گشتندوبقیة السیف روی بانهزام آورده آنجناب اسیر سرپنجهٔ تقدیر شد وسردار سپاه اوزبك اورا بر دراز گوشی نشانده بقندز برد وفرمود که بگردشهر گردانیدند آنگاه درهمان بلده که علم کامرانی می افراخت بقتل رسانیدند **نظم** مبین دور سپهرومهر گرمش ☆ که هیچ از کین گذاری نیست شرمش ☆ بمهرش دل کسی چون صبح کم بست ☆ که درخون چون شفق هر شام ننشست وامیر خسرو شاه امیر عادل رعیت پرور بود و مدت ده پانزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا بنیابت درقندز حکومت مینمود وپس ازفوت آنحضرت چند سال ولایت حصار شادمان وختلان وترمذ وبدخشان وقندز وبقلان درتحت تصرف داشت و در کمال جاه وجلال وغایت دولت واقبال رایت فرماندهی باستقلال می افراشت و آن جناب از ارتکاب شراب وسایر مناهی و ملاهی محترز ومجتنب میبود وهمواره باداء وظایف طاعات و رواتب عبادات و قرائت کلام مجید ربانی وتلاوت آیات بینات سبحانی قیام واقدام میفرمود اما باوجود این صفات حمیده بقساوت قلب وقلت رحم اتصاف داشت وبمجرد توهم انتقال ملك ودولت نقش بیوفائی و کفران نعمت بر لوح خاطر مینگاشت وچنانچه مذکور شد حدیقهٔ حدقه یکی ازمخدوم زادگان خود بنشتر عصیان نابود ساخت واساس حیات دیگری را بدست جور و طغیان از بنیاد برانداخت لاجرم باندك زمانی شئامت این

افعال شامل حال او گشت وسرپنجهٔ انتقام ذوالجلال والاکرام بساط جاه وجلالش در نوشت نظم چوازلوح دل شست نقش‌وفا ✿ بصدمحنت ودردشد مبتلا وفاکن بهرکس ولی نعمت‌است ✿ که‌دربیوفائی بسی زحمت است ودرهمین‌سال یعنی سنه‌عشر وتسعمائه شاه‌زاده مظفرلوا ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب‌مدام وصبوحی بردوام بمرضی صعب گرفتار گردید ومعالجه ومداوای اطبا فایده نداده‌در آخر شوال ایام حیاتش بنهایت رسید وخاقان منصور ازوقوع اینحادثه بغایت محزون شده‌قطرات عبرات ازفوارهٔ دیده بگشود وبالاخره‌دست‌درحبل متین شکیبائی رده بکلمهٔ کریمهٔ (انمایوفی الصابرون‌اجرهم بغیرحساب) تمسك نمود وولایت قاین را که‌سیورغال‌شاه‌زاده مرحوم بود بیرادراعیانی‌او ابن حسین‌میرزا عنایت کرد وآن حضرت‌بدانصوب شتافته‌بوی‌بتمهید بساط معدلت‌آورد

ذکر توجه بدیع‌الزمان میرزا ازکنار آب‌مرغاب بجانب بلخاب

بلخاب کوهستانیست که‌آب درهجزومرغاب وهرات رود ازآنجا منشعب میشود وبنابر عقبات سخت وبیشه‌های‌پردرخت مردم‌آنجائی پیوسته در مقام سرکشی اوقات گذرانیده کماینبغی اطاعت حکام بجای‌نمی‌آورند و در شهور سنهٔ‌ثمان وتسعمائه که بدیع‌الزمان میرزا درقبة الاسلام بلخ بساط سلطنت وجهانبانی مبسوط داشت امیرمحمد باقر ترخان را بافوجی ازسپاه جلادت انتما بتادیب متوطنان بلخاب واستخلاص اموال بدانجانب فرستاد ومیان امیر محمد باقر وبلخابیان نیران مقاتله اشتعال یافته جناب امارتمابی منهزم بازآمد وچون درآنوقت بدیع‌الزمان میرزا متوجه کنار آب آمویه بود نتوانست که‌از آنطایفه انتقام کشد لاجرم‌درنیولا که لب‌آب‌مرغاب معسکر ظفر مآب بوداندیشهٔ تاخت بلخابیان در خاطر عاطر خطور نمود ورایت ظفر آیت افراخته بدانجانب ایلغارفرمودوبیك ناگاه اطراف وجوانب آن کوهستانرا فروگرفته ازارباب طغیان جماعتی راکه‌بقدم اطاعت واذعان پیش آمدند درظلال عدل واحسان جای داده وزمرهٔ راکه درمقام‌عناد وعصیان ثبات قدم ورزیدند غارت وتاراج فرمودوهنوزحدود بلخاب معسکرظفر مآب بود که ازنزد امیرذوالنون متعاقب ومتواتر ایلچیان رسیدند واززبان آنجناب معروض داشتند که‌حضرت بادشاهی ظهیرالدوله والاقبال بابر میرزا با سپاهی بلاانتها لواء جهانگشا بصوب‌قندهار وزمین‌داور بـرافراشته ونقش تسخیر اینولایت را بقلم شجاعـت وتدبیر بـر لـوح‌ضمیر نگاشته مـامول وچشم داشت چنانست کـه آن حضرت عنـان عاطفت بدیـن صوب انعطاف داده دفع اعداء دولت را پیش نهاد همت گردانند تادرسایهٔ چترهمایون فال ریاض‌این مملکت ازتاب آفتاب حوادث‌ونوائب محروس‌ومحفوظ ماند بدیع‌الزمان میرزا مصلحت دولت‌درایجاب آن ملتمس‌دانست‌وفرستادگان‌امیرذوالنون‌را مقضی‌المرام‌بازگردانید ومواکب کواکب مراتب‌متعاقب بجانب قندهاردر حرکت آمد

گفتار دربیان وصول سلطان بدیع الزمان میرزا به مملکت قندهار و ذکر بعضی ازوقایع روزگار وحوادث لیل ونهار

چون ماهچهٔ رایت نصرت شعار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیك رسید امیر شجاع الدین ذوالنون واولادش شجاع بیك ومحمدمقیم پیشکشهای پادشاهانه وتبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتندو بشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته نوازش بسیار یافتندوچون درآن ایام خبر توجه حضرت پادشاهی محمدبابر میرزا علی التعاقب والتوالی باردوی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا فرمانداد که تمامی لشکر وحشرسیستان وغور ساخر وتولك وآداق وقلعه گاه وفراه وخشك رودوزمین داور در معسکر ظفراثر مجتمع گردند وامراء عظام جهة رسانیدن جار تواچیان باطراف ولایات مذکوره روان ساخته امیر سلطان علی ارغون باسپاه سیستان وسایر سرداران آنولایات باجنود نامعدود متوجه قندهار گشتندوچون محمد بابر میرزا ازوصول میرزا بدیع الزمان بقندهار واجتماع نصرت شعار وقوف یافت صلاح درصلح دیده رسولان باردوی نصرت نشان فرستاد واظهار محبت واتحاد نمود وبدیع الزمان میرزا دربرابر سخنان مودت‌آمیز پیغام فرمود وقواعد مصالحه سمت تمهید پذیرفت وموکب عالی از قندهار راه زمین داور پیش گرفت درخلال این احوال صبیهٔ صلبیهٔ امیرذوالنون که در سلك ازدواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت باتفاق والدهٔ خویش که عورتی خیرهٔ عادله بود ازعالم رحلت نمود وسلطان بدیع الزمان میرزا وامیرذوالنون ازوقوع این دومصیبت که در عرض بیست روز اتفاق افتاد ملول ومحزون گشته جهة ترویح روح ایشان اطعمهٔ فراوان بفقرا ومستحقان دادند وختمات کلام الهی بجای آوردند آنگاه درباب تعیین یورت قشلاق شرط مشورت مرعی داشته خواطر برآن قرار یافت که زمستان درقصبهٔ فراه گذرانند وبعداز انتقال آفتاب ازبروج شتوی بنقطهٔ اعتدال ربیعی بهرطرف صلاح دانند رخش همت رانند وباین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا وامیرذوالنون بفراة شتافته چون ازرنج راه بر آسودند رای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیرذوالنون امیر سلطان علی ارغون راباتابکی قرة العین سلطنت وخلافت محمد زمان میرزا تعیین نماید تا شاهزاده رابسیستان برده همگی همت بر تعهد حال خجسته مآلش مصروف دارد وامیر سلطانعلی باین التفات مفتخر ومبتهج شده طویهای پادشاهانه ترتیب کرد ودر روزیکه شاهزاده رابوی سپردند ساچقها کشیده لوازم نیازونثار بجای آورد

ذکر طغیان لشگر قیامت اثرخانی وتوجه بدیع الزمان میرزا بهراة جهة طلب حضرت خاقانی

دراوایل سنهٔ احدی عشروتسعمایه که سلطان بدیع الزمان میرزا درولایت قندهار

تشریف داشت درممالك بلخ وتوابع حاکمی صاحب‌وجود که بدارائی سپاهی ورعیت قیام تواند نمود نبودومحمد خان‌شیبانی که‌همواره همت‌عالی نهمتش برسر انجام امور کشورستانی مقصور بود متعاقب ومتواتر جنود جلادت مآثر بدینجانب جیحون میفرستاد تا لوازم قتل‌وغارت وتخریب‌شهر وولایت ظاهرمیگردانیدند ودرمیدان خالی بچوگان اقتدار گوی مراد بهواگاه مقصود میرسانیدند ودرپائیز بسنهٔ مذکوره جمعی کثیراز آن لشگر برق اثرتاولایت میمنه وفاریاب تافته‌بنهب وتاراج فرق‌عباد پرداختند واموال بسیار غنیمت گرفته رایت استیلا وتسلط برافراختند ولدامیرابوالقاسم ارلات‌محمدقاسم میرزا که‌نسبش ازجانب مادر بمیرزابایسنقر می‌پیوست وبشرف مصاهرت خاقان‌منصور مشرف بود باتفاق امیرشیرم جلایر وامیر باباجان ولدخواجه جلال‌الدین میرکی که در آنحدود اقامت‌داشتند متوجه دفع آنجماعت گشتندوبین‌الجانبین غبارجنك وشین‌ارتفاع یافته اوزبکان را صورت ظفر ونصرت روی نمود وآن‌سه‌سردار بعزشهادت فـأیزشده لشگریان ایشان‌روی‌بصوب فرارآوردندبناء علی‌هذاامور متوطنان آنولایات بیکبارگی مختل گشت وتمامی‌صحرانشینان جلاء وطن‌اختیار کرده دودآه ستم‌رسیدگان ازایوان کیوان‌در گذشت چون‌این اخبار بدارالسلطنة هراة رسیدخاقان منصور صلاح قشلاق در باغ‌جهان‌آرا ندید وبباغ شهردرآمده رحل‌اقامت انداخت بعداز اندیشه وتامل از آن اهمال وتغافل که‌درباب امداد سلطان بدیع‌الزمان میرزاکرده بودپشیمان شدوبا امرا وارکان دولت مراسم مشورت مرعی داشته خاطر عاطر بر آن قرار داد که کرت دیگر میرزا بدیع‌الزمان رابدارالسلطنة هراةطلبد ومراسم دلجوئی بجای‌آورد وآن حضرت را برسم‌منقلای بکنار آب مرغاب ارسال نماید وبنفس نفیس متعاقب درحرکت آمده‌با محمدخان شیبانی درمقام مقابله ومقاتله آید‌بعد از آن جناب‌معالی مآب خواجه‌شمس ـ الدین محمدمنشی راکه‌از سایر نواب درگاه عالمپناه بمزید عقل وفراست ووفور فضل وکیاست امتیاز تمام‌داشت برسم رسالت نزدشاهزاده فرستادوفرامین عنایت‌آمیزارسال فرموده سخنان عطوفت انگیز پیغام‌داد وخواجه‌شمس‌الدین محمد درقلب شتابسدهٔسدره انتما رسیده کیفیت اشتیاق خاقان‌منصوررا بعرض رسانیده وبعبارات دلفریب‌اداء‌رسالت نموده ضمیر آن زیبندهٔ تاج سریر رابملاقات پدرمایل گردانید بدیع‌الزمان میرزاآن کلمات رابسمع قبول جای‌داده عازم سریراعلی شد وخواجه شمس‌الدین محمد را جهة رسانیدن آن خبر پیشتر بهراة فرستاد وامیرذوالنون راشرف رخصت ارزانی‌داشت که بزمین داور شتابد وتمامی‌سپاه ممالك گرمسیر وغور وساخر وتولك‌را مجتمع ساخته دراوایل بهار عنان یکران‌بکنار آب‌مرغاب تابد وموکب عالی سلطانی درماه شعبان سنهٔ مذکوره متوجه مستقر سریر خلافت وجهان‌بانی گشته چون برباط آذرشکن رسید امراء عظام واکابر انام که‌برسم استقبال‌ازهراة بیرون‌آمده‌بودند متعاقب ومتواتر شرف ملازمت دریافته لوازم نیازونثار بجای می آوردند وسلطان بدیع‌الزمان میرزا همعنان دولت واقبال طی‌مسافت کرده درسرپل قرابملاقات حضرت‌اعلی فایز گشت‌وخاقان

منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاهزادهٔ کامکار روشن ساخته غایت شفقت وعطوفت اظهار نمود وبدیع‌الزمان میرزا پیشکش کشیده بدستور نوبت‌اول در منزل امیر علیشیر نزول‌فرمود

گفتار دربیان تصمیم عزیمت خاقان کامیاب ورفتن بدیع‌الزمان میرزا پیشتر از نهضت آنحضرت بکنار آب مرغاب

همت عالی نهمت خاقان کامل‌حشمت همواره برترفیه عبادو تعمیر بلادمصروف‌بود وعنان عزیمت آن پادشاه شامل رافت پیوسته بردفع فساد ورفع عناد اهل ظلم وبیداد معطوف **نظم** خدیو جهانگیر والانژاد ✿ شه‌کامران عدالت نهاد چواعلام کیخسروی بر فراشت ✿ بجزدفع بیداد کامی نداشت بناه علی‌هذا درآنولا که‌خبراسروقتل ونهب وتاراج که‌در حدود بلخ واندخود وشه‌غان‌ومیمنه وفاریاب ازعساکرجلادت مآثراوزبك وقوع‌می‌یافت بدارالسلطنه‌هراة رسیدوغایت‌تفرقه وپریشانی ونهایت تحیروسرگردانی متوطنان آنولایات کرة بعد اخری بوضوح انجامید خاقان منصور مظفرلوا باوجود ضعف مزاج اشرف‌اعلی وفقدان قوت متحرکه‌دردست‌وپا از کمال غیرت خسروانه‌ووفور حمیت پادشاهانه عزم‌رزم سالك طریق کشورستانی ابوالفتح محمد خان‌شیبانی جزم فرمود امراء عظام ووزراء عطارد احتشام بیراق سپاه و استعداد مردان شجاعت پناه امرنمود ومیرزا بدیع‌الزمان رازیاده ازبیست روز دردارالسلطنة هراة نگاه نداشته‌و برفتن کنار آب‌مرغاب مامور گردانید وشاه‌زاده حسب‌الحکم رایت نهضت برافراشت ودر اواسط ماه‌رمضان واواخر حوت روی‌براه آورد وجهة شدت برودت هوا روزی چند درمنزل چهل‌دختران منزل گزید وتتمهٔ آن ماه متبرك رادر آن مقام گذرانیده چول هلال شوال‌روی نمود آدابروز عیدبتقدیم‌رسانید آنگاه ازآنجا نیزنهضت‌فرمود ودر قصبهٔ مروجاق‌علم آفتاب اشراق برافراخت ودرآن‌منزل امیرعلیخان رابنابرآنکه پدرش امیرعمربیك ازملازمت تخلف جسته درهراة توقف کرده بود از ایالت شبرغان معزول گردانیده آن‌منصب رابخواجه نظام‌الدین احمد مفوض ساخت وموکب عالی سلطانی ازمروجاق بسرپل تابان خرامیده درانتظار وصول‌چتر همایون حضرت‌خاقانی روزی چنددر آن‌مرحلهٔ دل‌بسند ساکن گردید اماخاقان‌منصور ع دروقت ظهور لاله‌و گل واجتماع جنود ریاحین وسنبل توکل برعنایت صانع جزو کل کرد ودوازده هزار سوار خنجر گذاررا اوکلکاء مواجب داده‌باصناف حشمت وتجمل روی براه آورد **نظم** چون خسرو مهرازسر نو✿ برپرج حمل فکندپرتو افراخت برأی‌نیکخواهی ✿ دراوج شرف لوای شاهی رایات‌نصرت‌آیات خاقانی محفوف‌بعنایات جناب جلال‌سبحانی ازباغ شهر بعزم یورش ماوراءالنهر نهضت فرمود وسپاه ظفر دستگاه بسان عساکر سبزه و

لاله اطراف دشت و کوه را فرو گرفته تزلزل درزمین وزمان ظهور نمود **نظم** سپاه خدیو مظفرلوا ۞ بجنبید چون بحر اخضر زجا زسرتا بپا غرق آهن همه ۞ دل وجان پر از کین دشمن همه ۞ ودر آن اثنا طی منازل وقطع مراحل بسبب کثرت حرکت سرعت ونهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت وبعداز وصول بمنزل بابا الهی ضعف بمرتبهٔ رسید که کار ازامضاء آن عزیمت وارتکاب ابوار وشبگیر درگذشت وغایة (کل حرکة سکون) ونهایة (کل کاین ان لا یکون کل شیئی هالك الاوجهه له الحکم والیه ترجعون)

ذکر انتقال خاقان منصور ازدار غرور بسرای سرور

قاطبهٔ علما عالم را معلوم وطایفهٔ فضلاء بنی آدم رامفهوم که حکمت شاملهٔ حی قدیم وقدرت کاملهٔ پادشاه واجب التعظیم جل شانه وعظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بوده که سرهر سروری که در تختگاه (انامکنا کم فی الارض) بافسر پرزیور (تؤتی الملك من تشاء) آراسته گردد عاقبت دست از تمشیت امور مملکت دنیوی بازداشته بمقام عافیت انجام (حور مقصورات فی الخیام) انتقال نماید وسنت سنیهٔ حق عزوعلا (لن تجد لسنة الله تبدیلا) همواره براین منوال جریان پذیرفته که اقدام میمنت انجام هرذواحتشامی که دردارالملك ربع مسکون وبساط بسیط بوقلمون بتخت خجسته بخت (وجعلنا کم خلایف فی الارض) مشرف شود آخرالامر از تنگنای هیاکل جسمانی ملول ومتنفر گشته بساحت وسعت آثار (جنات تجری من تحتها الانهار) توجه فرماید **نظم** دلا عمر ابدامر محالست ۞ بقاء دنیوی زود انتقال است. نباشد خسروی دردهر جاوید ۞ وفا ازملك دنیا نیست امید. چه شد جمشید رادارا کجا رفت ۞ سکندر سوی آنعالم چرا رفت ۞ کجا شد شاه کیکاوس وشاپور ۞ کجا شد اردشیر وایرج وتور. کجا رفتند بهرام ومنوچهر ۞ فریدون چون نقاب افکند بر چهر ۞ چرا کسری درایوان نیست برتخت ۞ بآنعالم چرا برد ازجهان رخت ۞ همیشه هیچ کس را زندگی نیست ۞ بدنیا خلعت پایندگی نیست. هرچند بر ضمیر عارف هوشمند ظاهر است که از تمهید این مقدمه مسلمه مقصود چیست وغرض از عرض این تشبیب واقعهٔ ناگزیر کیست خامهٔ دبیر کیفیت حال رابر بنمنوال درسلك تحریر میکشد که چون منزل بابا الهی محل نزول آن مهر سپهر پادشاهی شد عرض مرض باآن جوهر پاك صفت آمیزش گرفت والم سقم باآن ذات میمنت صفات سمت تداخل پذیرفت هرچند اطبا درمعالجه سعی مینمودند عکس مطلوب نتیجه میداد وساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی درتضاعف وازدیاد مینهاد شاهزادگان عظام وامراء ذوی الاحترام ازتبنیه اطبا حاذق وحکما مدقق دانستند که آنعارضه شفاپذیر نیست وآنواقعهٔ هایله ممکن التدبیر نی بنابرآن اندیشیدند. که اگر آنحالت دروقتی وقوع یابد که سلطان بدیع الزمان میرزا دراردوی همایون نباشد یمکن که مواد فتنه وفساددر هیجان آیدو هرفرقهٔ ازلشگریان بطرفی رفته صورت مخالفت میان برادران روی نماید وازخاقان منصور استجازه نموده نشانی نزد سلطان بدیع الزمان میرزا فرستادند که جریده متوجه درگاه عالم پناه گردد وآن فرمان

واجب الاذعان در اوایل ذوالحجه درسرپل تابان بنظر میرزا بدیع‌الزمان رسید وبعد از اطلاع برمضمون آن آغرق را همدران منزل گذاشته باسیصدکس ازامرا وخواص عنان عزیمت بصوب باباالهی منعطف گردانید وصباح‌روز سیم ماهچهٔعلم نصرت‌شیم آن مظهر لطف وکرم پرتووصول بریك فرسخی اردوی‌همایون انداخته‌شاهزادگان‌عظام مظفرحسین میرزا ومحمدقاسم میرزا وسیدعبدالله میرزا وعبدالباقی میرزا وامرا عالی مقام شجاع‌الدین محمد برندق برلاس ومبارزالدین محمد ولی بیك وناصرالدین عمر-بیك وفادار ونظام‌الدین عبداللطیف جان‌نثار وغیرهم بمراسم استقبال استعجال‌نمودند وبلوازم دعا وثناونیاز ونثار اقدام فرمودند وبدیع‌الزمان میرزا آنروز همدران‌موضع توقف کرده وازصعوبت مرض‌خاقانی‌وقوف یافته روز دیگر بعیادت رفت وآنحضرت را سخت‌سست‌وقوی ضعیف دیدبغایت حزین و غمگین گردید وجهه‌رعایت حزم درارد‌و توقف نکرد وبطرف منزل شریف باز گشت وکس بسرپل تابان فرستاد تاآغرق را بموکب عالی ملحق گرداند بعد ازآن امرا وارکان دولت وخواتین بلقیس حشمت‌طریق مشورت مسلوك داشته مصلحت مملکت وآسایش‌سپاهی ورعیت منحصر در آن دانستند که قبل‌از حدوث واقعه ناگزیر صاحب‌تاج وسریر میان سلطان بدیع‌الزمـان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان قواعد عهدوپیمان بغلاظ ایمان ارتباط واستحکام‌یابد تا برادران دیگر رقبه ازربقهٔ اطاعت وانقیاد نـه‌پیچند وبشارع مستقیم وفاق آمـده باستیصال‌شجرهٔ خلاف اقدام نمایند ودرروز جمعه‌هشتم‌ماه‌مذکور امیرشجاع‌الدین‌محمد برندق برلاس وامیر مبارزالدین محمد ولی‌بیك وامیر ناصرالدین عمربیك وامیر نظام-الدین عبداللطیف ازاردوی همایون درملازمت مظفرحسین میرزاومحمد قاسم میرزا و سید عبدالله‌میرزا وعبدالباقی میرزا بمعسکرسلطان بدیع‌الزمان میرزا رفتندو به‌مجلس عالی درآمده ازامراء آن‌بادشاه عالیجاه امیرسلطان‌بایزید ولدامیر جهانگیر برلاس وامیرشیخ علی طغائی‌واز ارکان دولت‌مظفرحسین‌میرزا میرزا علی‌بیك وامیرمحمدجعفر ابناء امیرمحمدبرندق رابآن محفل طلبیدند آنگاه شاه‌زادگان دست‌بر کلام حمیدمجید سبحانی نهاده مراسم عهدوپیمان درمیان آوردند که مدةالعمر بر جاده مستقیمهٔ اتفاق واتحاد راسخ دم‌وثابت قدم بوده‌پیرامن مخالفت نگردندو امراء از صمیم قلب قسم بـر زبان آوردند که‌در دولتخواهی وخدمتکاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی‌و اهتمام مرعی دارند وبسبب وقوع‌این‌بیعت خواطر صغـار و کبار اطمینان یافت وانوار امنیت وعافیت بروجنات روزگار امرا ولشکریان تافت **بیت** ارکان قصر ملك خراسان مدار یافت ✿ زان حسن اتفاق خواطرقراریافت ودرآنروز که‌این‌معاهده بوقوع‌پیوست مرض خاقان منصوربغایت صعوبت انجامیده بودوساعت بساعت شدت آنحالت می‌افزود وصباح روزعید اضحی بدیع‌الزمان میرزا باردوی همایون تشریف آورده سایر شاه-زادگان وامرا ووزرا درخرگاه دیوانخانه جهة اداء نماز عید مجتمع گشتند ودروقت خواندن خطبه چون‌نام خجسته فرجام آنحضرت برزبان‌خطیب گذشت آوازگریه وافغان

حاضران بمرتبهٔ بلند شد که غلغله درزمین وزمان افتاد وبموافقت ایشان سیلاب اشك از دیدهٔ معتکفان عالم بالا ومقیمان ملاء اعلی بگشاد وروز دیگر که دوشنبه یازدهم ذی‌حجه سنهٔ احدی عشر وتسعمائه بود نزدیك بوقت غروب خورشید اوج سپهر سلطنت وکامکاری بمغرب فنا انتقال نمودوشهبازروح مقدس آن‌پادشاه عالم‌پناه ندای(یاایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیة مرضیة) شنیده بحظایرانس پرواز فرمود انوار طلعت خورشید حشمتی که عالمی از فروغ عطیتش بفراغت بودند در مغرب(اینماتکون نواید رککم الموت) معدوم شدومنشورحیات جمشید عظمتی که‌جهانی از وفور معدلتش مرفه‌الحال زندگانی مینمودند بتوقیع(کل من علیها فان)مختوم گشت آوازهٔ کوس‌شاهی که‌هرشام وسحر بشارت فتح‌وظفر درهر شهر و کشور منتشر میگردانیدند بیکبار فرو نشست وآوازه فغان رعیت وسپاهی که‌دربـن مدت کسی نشنوده‌بود ازصعـوبت ایـن مصیبت بلند گشته بایوان کیوان پیوست **رباعی** آنسایه لطف حضرت سبحانی ✿ کز شمع رخش بودفلك نورانی‌افسوس که‌نور دولتش یافت زوال ✿ فریاد که رفت ازجهان فانی ودر آنشب پرتعب خواص شبستان سلطنت برنهج سنت سیدالمرسلین بلوازم‌غسل وتجهیز وتکفین جسد مطهرش قیام نمودند ودرکمال حزن‌وغم وغایت غصه والم‌بجای اشك سیلاب خون ازدیده پرنم گشودند **بیت** علم زدآتش ازدلهای‌محزون ✿ زمژگان شد روان جوئی پرازخون

ذکر نقل نعش مغفرت مآل بمستقر سریر جاه وجلال

صباح روزدیگر که‌کارپردازان قضاوقدرمحفه جمشید خورشید رادرشعار نیلگون مستور گردانیدند وبربارگیر تندرو گردون بارکرده ازافق مشرق بسوی نهانخانـه مغرب دوانیدند امراوارکان دولت‌نعش مغفرت قرین رادرمحفه محفوف بـرحمت رب العالمین نهادند وآن‌محفه را درلباس مشکین گرفته عنان عـزیمت بصوب بلدهٔ هـراة انعطاف دادند وبدیع‌الزمان‌میرزا نیز متعاقب اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر دامن کوه قلعه تیره تومحل نصب سرادقات عزت گشت وکوتـوال آنحصار استـوار سالك طریق یکدلی امیر زین‌الدین علی‌بابان آمده مقالید قلعه بامفصل ذخایر بعرض رسانیدومنظور نظرعنایت وملحوظ عین عاطفت گردید وآنشب در آن منزل تـوقف اتفاق افتاد وعلی‌الصباح که‌خسرو توابت وسیار حصارمتانت آثار گردون راجولانگاه خویش ساخت ونقود نجوم‌را بتحت تصرف در آورده رایت حشمت بر افـراخت نیرین برج سلطنت وجهانبانی بدیع‌الزمان میرزا ومظفر حسین گورکان بافوجی ازنواب و خواص بقلعه تیره توصعود نمودند و آنحصن آسمان اختصاص را بنظر احتیاط ملاحظه کرده خزاین وذخایر را تصرف فرمودندوامیر زین‌الدین علی ساچق وپیشکش کشیده لوازم نیکو خدمتی بجای آورد وبعنایات خسروانـه مستظهر گشته بـدستور معهود

منصب کوتوالی آنقلعه بدانجناب تعلق گرفت وهمان زمان شاهزادگان باردوی همایون مراجعت نموده روز دیگر برجناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت واستقلال شدند وبعد ازوصول بالنك کهدستان خواجه شهاب الدین عبدالله که در آن اوان بفرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجله سادات ونقبا ومشایخ وعلما واشراف واعیان و ارباب و کلانتران لباس مصیبت پوشیده وافغان وزاری باوج فلك زنگاری رسانیده شرف ملازمت شاهزادگان جمشید حشمت در یافتند ولوازم پرسش بجای آورده بامداد روز دیگر که بآب چشمه آفتاب غبار ظلمت از ساحت سپهر حشمت شسته شد بدن بی بدیل خاقان بی عدیل را که از تغیر و تعفن مصون ومحفوظ بود کرت دیگر غسل داده بصحرای عیدگاه دار السلطنهٔ هراة بردند ودر آن فرخنده مقام برجنازه رحمت اندازه نماز گذارده تابوت محفوف برحمت حی لا یموت را بگنبد مدرسهٔ شریفه که جهة همین مصلحت بنا کرده شده بود بطریقهٔ شریعت مطهره دفن نمودند و اولاد امجاد وامرا وارکان دولت بادشاه عادل یکهفته متصل باطعام وختمات کلام ذو الجلال والاکرام قیام واقدام فرموده روز هفتم چنانچه آئین سلاطین حشمت قرین تواند بود بکشیدن آش بزرك پرداختند وخلایق را از لباس تعزیت بیرون آورده سرانجام معظمات مهمات سلطنت رابیش نهاد همت بلند نهمت ساختند

ذکر تعداد اولاد امجاد خاقان منصور عالی نژاد

بخشندهٔ بی منت وواهب المواهب بی صنت خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنه والخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا را چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود برین موجب سلطان بدیع الزمان میرزا ازمهد علیا بیگه سلطان بیگم بنت میرزا معز الدین سنجر سلطان بیگم که دراوایل حال منکوحهٔ سلطان ویس میرزا بود و آخر درحبالهٔ عبد الباقی میرزا زندگانی مینمود ازچولی بیگم که قبل ازجلوس همایون بعقد نکاح آنحضرت درآمده بود حیدر محمد میرزا آق بیگم که در سلك ازدواج محمد قاسم میرزا اولاد ابو القاسم ارلات انتظام داشت بیگه بیگم که در عقد سید مولانا خواجه روزگار میگذرانید آغا بیگم که پیش ازوصول بحد بلوغ فوت شد کیچیك بیگم که زوجهٔ میرزا بابر ولد محمد قاسم میرزا بود ازستیر عظمی پاینده سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید شاه غریب میرزا مظفر حسین میرزا ازمهد علیا خدیجه بیگی آغا ابو المحسن میرزا محمد محسن میرزا که مشهور بود بکپك میرزا ازلطیفه سلطان آغاچه که نسبش بامراء چهار شنبهی می پیوست فرخ حسین میرزا محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا ابن حسین میرزا محمد قاسم میرزا سعادت بخت بیگم که مشهور بود به بیگم سلطان و در سلك زوجیت سلطان مسعود میرزا انتظام داشت سلطان نژاد بیگم که حرم سلطان اسکندر میرزا بود منور سلطان بیگم که شبستان یکی از ابناء میرزا الغ بیك را که بشرف سیادت مشرف بود ازشمع جمال منور داشت ازستیر عالیه پاپا آغاچه ابو تراب میرزا محمد حسین

میرزا فریدون‌حسین میرزا مریم‌سلطان بیگم که‌صاحبهٔ سیدعبدالله میرزا بود فاطمه سلطان بیگم که زوجهٔ میرزا یادگار فرخ‌میرانشاه بوداز مهد منکلی بی بی آغاچه که ترکیه بودمملوکهٔ شهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزا وشهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزابود وشهربانو بیگم دروقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود اورا بآنحضرت بخشیده‌بود عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان روزگار میگذرانید اززبیده آغا جلابر واز اولاد ذکور خاقان منصور هفت نفر درایام زندگانی آنحضرت جهان‌فانی راوداع کردند اسامی‌ایشان اینست فرخ حسین‌میرزاشاه‌غریب‌میرزامحمدمعصوم‌میرزاحیدرمحمدمیرزاابراهیم‌حسین‌میرزامحمدحسین میرزاابوتراب‌میرزا وازاولاداناث‌پنج‌مستوره نیزدرزمان‌حیات‌آن‌بادشاه‌خجسته‌صفات‌نقاب تراب برروی کشیدند ونامهای‌ایشان اینست آق‌بیگم بیکه‌بیگم آغابیگم کیچیک‌بیگم فاطمه سلطان‌بیگم ازواج طاهرات آنحضرت بیکه‌سلطان بیگم وچولی بیگم وزبیده آغا وجلابر ولطیفه سلطان‌آغاچه درزمان زندگانی آنبانی مبانی‌جهانبانی عالم فانی راوداع کردند ودیگران بعداز واقعه آنحضرت باندك زمانی هریك بکشوری افتاده اکثر درغربت روی بملك آخرت آوردند مگر آفاق بیگم که تاغایت درقیدحیاتست

ذکر صدور خاقان منصور

چون درزمان خجسته نشان خاقان عالی‌مکان موقوفات بلادخراسان بمرتبهٔ رسیده بود که‌یك کس از عهدهٔ ضبط آن‌بیرون نمی‌توانست آمد پیوسته آن‌بادشاه عالیجاه دوسه کس ازاعاظم سادات وفضلا رابتعهد منصب صدارت سرافراز می‌ساخت بنابر آن در اوان سلطنت آنحضرت جمعی کثیر ازارباب عمایم بسرانجام مهام آن‌منصب‌مشغولی نمودند واین چهارده کس که‌اسامی ایشان‌مذکور میشود از آنجمله بودند

سید جلال الدین حمزه اندخودی‌مکی درسلك‌اشراف‌سادات حسینی‌منتظم بود وبازبدهٔ آل‌عبا سید برکه‌نسبت خویشی داشت وآنجناب درمبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسید و مقدم برتمامی صدور عظام توقیع کشید اما بسبب‌عدم وقوف و کثرت شعف‌بارتکاب شراب آن‌مهم را از پیش‌نتوانست‌برد ودر کمال بی‌اختیاری‌سلوك میکرد تازمانی که‌معزول‌شده روی بگوشهٔ‌انزوا آورد.

مولانا قطب‌الدین محمد الخوافی بصفت‌فقاهت وفضیلت‌موصوف‌بودو بوفور فراست وکیاست معروف‌واز انشاء مکاتیب و فرامین و پروانجات مهارت تمام داشت و در فیصل مهمات ومعاملات موقوفات برامثال واقران رایت تفوق می‌افراشت وآنجناب درزمان سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید نایب شرف جهان مولانا عبدالرحیم صدر بود وبعداز واقعه قراباغ‌بدارالسلطنه‌هراة شتافته‌خاقان‌منصورمنصب صدارت بوی‌تفویض نمود وچون جناب مولوی چندگاه بلوازم آن‌مهم پرداخت دربیست سوم محرم الحرام

سنهٔ اربع وسبعین وثمانمائه بسبب افساد اهل فساد مؤاخذ ومقید گشتو درعرض بیست روز مبلغ یکصدو پنجاه هزار دینار کپکی فرودآورد ودرعاشرصفر نوبت دیگر تربیت یافته خلعت صدارت پوشید وچندسال در کمال استقلال مهمات موقوفات وحاجات ارباب عمایم را بکفایت مقرون میگردانید وفاتش درزمان اختیار و اعتبار معتمد السلطنه خواجه مجدالدین محمد فی شهور سنهٔ خمس وتسعین وثمانمائه‌روی‌نمود وچون مولانا قطب الدین خویش صلبی معتمد السلطنه بود آنجناب بلوازم امر مصیبت اقدام فرمود وسه‌چهار روزصبح وشام اعاظم امرا ووزرا وسادات ونقبا وقضاة وعلما وسایر اشراف و اعیان دارالسلطنه هراة درآن تعزیت سرا جمع‌میشدندوحفاظ ختمات‌قرآن بجای‌آورده خوانسالاران خواجه مجد الدین محمد چلاوا و اطعمهٔ فراوان میکشیدند وچون ایام سوگواری بنهایت انجامید خاقان‌منصور وشاهزادگان وخواتین بلقیس مکان خلع‌فاخره واثواب وافره بمعتمد السلطنه وسایراصحاب‌مصیبت فرستادندوخواطر ایشان راباصناف پرسش ونوازش تسلی دادند

حافظ معین‌الدین خلیفه مدتی بمنصب صدارت خاقان منصور معزز بود بسبب ارتکاب امور نامناسب مؤاخذه گشته درشهور سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمائه در سر خیابان کشته شد.

خواجه کمال‌الدین حسین‌بن خواجه جلال الدین قنبر گیرنگی عمدهٔ اکابر وقدوهٔ اعاظم ولایت ابیورد بود وبمزید مکنت وحشمت وافزونی جاه وعلوهمت ازسایراعیان خراسان ممتاز ومستثنی مینمود چند گاه در غایت اختیار و اقتدار بلوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال‌داشت ودرآن اوقات یکدینار ویکمن بار از رسم صدارت طمع نکرده رایت‌نیکنامی برافراشت مع‌ذلك بعضی‌از اهل‌بغض وحسدآنخواجه امجد رابتغلب وتصرف متهم داشته نزد نواب حضرت خاقانی زبان غمزوسعایت گشادند وآن سخنان درمزاج همایون تاثیر کرده خواجه‌حسین ازآن منصب معزول گشت ومبلغی کلی بدیوان فرود آورد بقیهٔ اوقات حیات را بفراغت گذرانید ودر ماه رمضان سنهٔ تسع وتسعین وثمانمائه داعی حق را لبیك اجابت گفته درگنبد مدرسه که‌درجانب‌قبلهٔ مسجد جامع هراة که ساخته وپرداختهٔ اوست مدفون گردید.

سیدشمس الدین محمد اندجانی ملقب بمیر سربرهنه بود و سبب اطلاق این‌لقب برآن جناب‌آنکه دراوقات‌جوانی چنانکه افتد ودانی‌سلطان مهرومحبت کنگر پسری رادرشهرستان دل جای داد وبطور قلندرانی که‌تابع‌آن پسر بودند برآمده سر درپی ایشان نهاد وگاهی سربرهنه باآن‌طایفه کوچه‌و بازار را دوران میکرد و پیش صلوة شده رباعیات بنظم می‌آورد وابن‌رباعی ازآن‌جمله است‌رباعی آنان که‌پرستندهٔ خورشیدو مهند ✿ ازچشم تودر آرزوی یك‌نگهند✿ کنگر اگر اینست که‌من می‌بینم خوبان دگر بتنك تعلیم کهند ومیر سربرهنه بحسن کردار ولطف گفتار وسرعت‌فهم

وحدت طبع ازفضلای زمان وظرفاء دوران امتیاز فراوان داشت وهمواره نکات شیرین وحکایات رنگین وکلمات‌هزل‌آمیزوسخنان مزاح‌انگیز برلوح بیان مینگاشت‌وچون از جانب ترکستان بدارالسلطنهٔ هراة تشریف آورد منظور نظر اشفاق ومرحمت مقرب حضرت سلطانی شد وبمنصب شیخی وتولیت بزرگوار حضرت عتیق‌الرحمان شیخ‌لقمان پرنده قدس‌الله روحه منصوب گشته‌مدت بیست سال درآن مقام‌فیض انجام بضیافت‌صادر ووارد پرداخت وهر سال‌قرب صدو پنجاه هزار دینار کپکی که از موقوفات ونزورات آن‌مزار حاصل میشد بمصرف رسانید بعدازآن بعضی از اهل‌حسد آن سید امجدرا باسراف واتلاف منصوب ساخته نزدخاقان منصور زبان بغیبتش گشادند وابن معنی‌سبب عزل سیادتمآبی شده میر سربرهنه تصور نمودکه‌مقرب حضرت سلطانی را درسعایت‌او دخلی بوده بنابرآن درجواب‌این‌مطلع آن‌جناب که‌بیت آیکه خاکستر گلخن‌شده آرام گهم ✿ شاند دیوانگی عشق بخاك سیهم ابن مطلع درسلك نظم کشید بیت آنسهی سرو که‌در سایهٔ خود داد رهم ✿ کرد غمازی‌و بنشاندبخاك سیهم‌وامیر علیشیر ازین کنایت رنجیده چندگاه غبار نقار بین‌الجانبین‌ارتفاع داشت وآخرالامر مقرب‌حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت منقبت درمقام مکرمت آمده منصب صدارت خاقان منصور بوی تفویض یافت ومیان آن‌جناب وخواجه کمال‌الدین حسین گیرنگی در تقدیم وتاخیر صورت نزاع روی‌نموده میر سر برهنه بعرض امیر علیشیر رسانید که باوجود شرف سیادت وکبرسن وانتظام درسلك خدام این‌آستان‌عالیمقام که‌بنده را حاصل است‌خواجه حسین داعیهٔ تقدیم دارد وامیدآنکه بیمن التفات شما مرا بروی تفوق‌میسر گردد دربن حال امیر ستوده‌خصال‌را ازایام گدائی‌وسئوال جناب سیادت‌مآب یادآمده بر زبان‌راند که بیت درمقامی که صدارت‌بگدایان بخشند ✿ چشم‌دارم که‌بجاه از همه افزون باشی وکوکب آمال میر سربرهنه بدرجهٔ اقبال رسیده مقدم برخواجه حسین توقیع کشیده بعداز چندگاه که بلوازم آن امر پرداخت استعفا نموده کاشانهٔ عزلت را منزل ساخت وبقیهٔ ایام حیات را بی‌آنکه مقید بمنصبی باشد در مصاحبت امیر نظام‌الدین علیشیر بگذرانید ودر شهورسنهٔ ثمان وتسعین وثمانمائه‌مریض گشته درعالم آخرت منزل گزید

خواجه‌غیاث‌الدین عادلشاه در سلك اشراف و اعیان ولایت جیلان منتظم بود وچند سال بامر صدارت خاقان منصور قیام‌نمود و بعداز عزل ازآن منصب درولایت نیشابور رحل اقامت انداخت وتتمهٔ ایام حیات را بزراعت مصروف ساخت .

ملاذالاعاظم میرك جلال‌الدین قاسم درشهورسنهٔ ثمان‌وتسعین ثمانمائه قایم‌مقام آباو اجدادبزرگوارخویش گشته سه‌چهار سال‌در کمال‌اختیارواستقلال بمراسم منصب صدارت قیام نمودوچنانچه درضمن‌حکایات سابقه مسطورشد فی منتصف‌شعبان‌سنه احدی‌وتسعمائه درحصار شادمان ازعالم رحلت فرمود.

قاضی برهان‌الدین محمدمروی در اوایل حال منصب قضاء ولایت مرو و صدارت ابوالمحسن میرزا متعلق بوی‌بود بعدازآن بواسطهٔ سوء مزاجی که شاهزاده‌را

نسبت بآن جناب پیداشد ازمرو بهراة شتافته منظور نظر الطفات حضرت خاقانی گشت وبدرجهٔ بلند صدارت صعودنمود ودر اواخر سنهٔ تسع وتسعمائه میل وطن اصلی کرده ومرخص شده بمروشتافت وابوالمحسن میرزابنابرذخیرهٔ که‌ازجناب صدارت مآب‌درخاطر داشت اورا مؤاخذه و مصادره کرد لاجرم اعراض نفسانی بر مزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت ودرسنهٔ عشر و تسعمائه درگذشت

سیدغیاث الدین مشهدی ازفضایل نفسانی وکمالات انسانی بغایت عاری بود وبعداز فوت میرك قاسم بسبب اهتمام خواجه قوام‌الدین نظام‌الملك‌درامرصدارت شروع نمود وتاوقتی که خواجه نظام‌الملك بردرگاه‌خاقان منصور لواء اختیار و اعتبار می افراشت سیددرآن‌منصب دخل تمام داشت ودرسنهٔ ثلاث وتسعمائه که‌آفتاب اقبال خواجه نظام‌الملك بسرحد زوال رسید درخدمت مشایخ عظام برسالت بدیع الزمان میرزا و امیرذوالنون نامزدگشت وهنوزازآن سفر مراجعت نکرده بود که خواجه نظام الملك مواخذشده بقتل‌آمد وسیدغیاث الدین این‌خبرشنیده واز غضب حضرت خاقانی ترسیده نزد امیر ذوالنون توقف نمود وجناب امارت مآبی اورا بسلطان‌بدیع‌الزمان‌میرزاسپرد وسید چندگاه درملازمت آن‌حضرت بسر برد اما بواسطه غرابت صورت و ردائت سیرت منظور نظر التفات نگشت وپس‌ازچندوقت مقررشد که برسالت مرو رود و چون بآن بلده رسید بدیع‌الزمان میرزا مکتوبی بابوالمحسن میرزا فرستاد مضمون آنکه جناب سیادت مآبی را رخصت معاودت بجانب‌بلخ ندهد آنگاه اولاد او میرك شاه وسیدقاسم راکه مشهور است بمیر مخدوم ازآن‌بلده عذر خواستندوایشان بپدر پیوسته در گوشهٔ انزوا منزل‌گزیدند ودرسنهٔ ثمان عشر وتسعمائه که‌بواسطهٔ شهادت امیر نجم ثانی سلاطین ماوراءالنهر بحدود مشهد مقدسهٔرضویه آمدند امیر مخدوم ازدارالسلطنهٔهراة باردوی تیمور سلطان وعبیدالله‌خان شتافت‌وایشان را برتوجه بجانب دارالملك‌خراسان ترغیب وتحریص نمود بناء علی‌هذا چون‌نوبت ثانی‌ماهچهٔ لوای جهانگشای نواب‌کامیاب حضرت شاهی(لازال ظل‌معدلته مصونه عن‌وصمةالتناهی) برتووصول بربلدهٔ فاخرهٔهراة انداخت سید بااولاد مؤاخذ شده مبالغ کلی‌فرود آورد وبعداز آنکه از چنـك محصل خلاص گشت فرار برقرار اختیار کرده بماوراءالنهر شتافت ودرآنولایت فی‌شهورسنهٔ مذکوره وفات یافت .

مولانا غیاث‌الدین جمشید قاینی پدرش مولانا سلطان بخت کاتب‌دارالقضاة جناب شریعت پناهی قاضی‌قطب‌الدین احمد الامامی بود ونسب مادرش به‌جمشید قارن که‌در زمان امیرتیمور گورکان دربعضی ازبلدان مازندران حکومت مینمود می‌پیوست ومولانا غیاث‌الدین جمشید ازمسائل شرعیه وکتابت صکوك‌وسجلات وقوفی تمام‌داشت ودر اواسط ایام‌سلطنت خاقان‌منصور چندگاه ماکولات خاصه آنحضرت رابحیلهٔ‌شرعیه از شایبهٔ شبهه وحرمت بسرحد حلیت میرسانید بنابر آن بحلالی ملقب‌شد وآخرالامر ترقی کرده بمنصب صدارت رسیدودر زمان اختیار خواجه قوام‌الدین نظام‌الملك بسبب

آنکه درمجلس امیر نظام الدین علیشیر زبان بغیبت آنجناب گشاد مؤاخذ ومقید گشت و تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشهٔ انزوا منزل داشت اما پس ازفوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا اورا منظور نظر اعتبار گردانیده باردیگر جناب مولوی بمنصب صدارت رسید و بعد از هفت هشت ماه معزول گردید وفاتش درولایت قاین درهشتم رجب سنهٔ تسع عشر و تسعمائه اتفاق افتاد ودرمقبرهٔ آبا واجداد خویش مدفون گشت

خواجه شهاب الدین اسحق بن خواجه میراحمد برادرزاده ودامادمولانا قطب الدین خوافی بود واز بعضی اقسام فضایل محفوظ و بهره ورمی نمود درزمان وزارت و امارت خواجه افضل الدین محمد که او نیز داماد مولانا قطب الدین بود چند سال قایم مقام عم بزرگوار شده بصدارت خاقان منصور قیام نمود ودر روز فوت خواجه مشارالیه مؤاخذه گشته مبلغ کلی فرود آورد وبعد از آنکه ازچنك محصل نجات یافت درزاویهٔ عزلت تتمهٔ ایام حیات رابپایان رسانید

امیر کمال الدین حسین پدرش مولاناشهاب الدین اسمعیل طبسی الاصل بود ومادرش درسلك بنات سادات عظام نیشاپور انتظام داشت وآنجناب ازفنون علوم متداوله محفوظ و بهره مند بود ودرعلم جفر وتصوف دعوی مهارت مینمود وبنظم اشعار گاهی مشغولی میکرد ودرابداع مؤلفات لوازم فصاحت بجای آورد ودرایام دولت سلطان یعقوب میرزا از ولایت طبس بآذربایجان شتافته چندگاه درظل تربیت آن پادشاه عالیجاه گذرانیدند وچون ازآن مملکت بهراة آمد خاقان منصور امر شیخی وتولیت موقوفات مزار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری را بآنجناب مفوض گردانید ودر سنهٔ اربع وتسعمائه منصب صدارت و پرسیدن مهم دادخواهان را نیز برای صوابنمایش تفویض فرمود ومولانا فصیح الدین صاحب دارا درتاریخ صدارت آنصدر عالی قدراین رباعی نظم نمود **رباعی** ای آنکه زیاده شد زتو قدر قریش ✿ براوج صدارتی مه بدر قریش ✿ ایصدر قریشی لقب عالی قدر ✿ تاریخ صدارت توشد صدر قریش شرح منازل السایرین ومجالس العشاق در سلك مؤلفات امیرکمال الدین حسین انتظام دارد واز اشعار آنجناب خامه سخن گذار یك بیت برلوح بیان می نگارد **بیت** ازین باغ جهان آرا چسان آرم قدم بیرون ✿ که باشد روضهٔ خلدش درون باغ ارم بیرون

خواجه شهاب الدین عبدالله البیانی ولد رشید خواجه شمس الدین محمد مروارید بود ودر مکارم اخلاق ومحاسن اغراق ولطف گفتار وحسن کردار سرآمد ابناء روزگار مینمود طبع پاکش از اقسام فضایل و کمالات بهره ور وذهن دراکش نقاد فنون علم وهنر منثورات مؤلفاتش مثال سخنان سحبان بزیور جواهر آراسته ومنظومات منشاتش مانند لالی بحر عمان از شوائب عیب و منقصت پیراسته رشحات خامهٔ بدایع نگارش بسان خط خوبان گلعذار دلفریب واثرات کلك لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون پرزینت و زیب در فن موسیقی دادوار بقانون ادراك خرده براستادان ماهر گرفته و بدستیاری عنایت پروردگار اتباع و پیروی ملت بنی حجازی را پذیرفته

نظم فضل را نوبت تو آئین زد ✿ چنك دولت بدامن دین زد ✿ جز بقانون علم لب نگشاد ✿ پای از راه دین برون ننهاد ✿ و آن دوحهٔ جویبار فضل وافضال درچمن دولت و اقبال خاقان منصور نشو ونما یافته در ریعان اوان جوانی بمنصب صدارت منصوب گشت مقدم وبراکثر صدور توقیع کشیده چندسال درغایت اختیار بلوازم آن امر پرداخت ودر آن اوان که رایت اقتدار خواجه قوام الدین نظام الملك ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبدالله ازوی سوء مزاجی نسبت بخود فهم کرده از آن منصب استعفا فرمود ودو سه سال بی از آنکه مقید بمقتضی باشد ملازمت سدهٔ سنیهٔ سلطنت مینمود وبعد از مؤاخذه ومصادرهٔ خواجه نظام الملك کرت دیگر کواکب آمال وآمانی آن حاوی فضایل انسانی باوج شرف رسید وبرجوع منصب رسالت وپروانه که در زمان سلاطین تیموری ازجلایل مناصب سرکار سلطنت بود سرافراز گردید وپس از چند روزی چنداز آن مرتبه نیز قدم برتر نهاده درجرگهٔ امراء عظام مهرزده جای امیرعلیشیر راه بنقش خاتم حاتم آئین تزئین داد وتا آخرایام حیات خاقان خجسته صفات روزبروز تقرب ونیابت آن خواجهٔ فضیلت منقبت درترقی بودوبعد از فوت آنحضرت درگوشهٔ انزوا منزول گزیده اکثر اوقات خجسته ساعات رابکتابت قرآن مجید صرف نمود وفاتش در رجب سنهٔ اثنی وعشرین وتسعمائه اتفاق افتاد وامیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی مرثیهٔ درتعزیهٔ آنصدر عالیقدر در غایت جودت درسلك نظم انتظام داد که مطلع آن قصیده اینست **مطلع** گردون که مرکز ستم ونقطهٔ بلاست ✿ یکدل که مبتلای غمش نیست در کجاست واین قطعه که متضمن تاریخ وفات آن خجسته صفاتست در مرثیهٔ مذکوره سمت اندراج دارد **قطعه** مخدوم اهل علم وپناه جهان فضل ✿ دردا کـه کوکب شرفش دروبال رفت آمد زاوج عز قدم همچوروح قدس ✿ درعالم مثال ولی بیمثال رفت برلوح دل نوشت امینی بدود آه ✿ تاریخ آنکه قدوهٔ اهل کمال رفت از نتایج طبع نقاد خواجه عبدالله دیوان قصاید وغزلیات وخسرو شیرین ورباعیاتی که موسوم است بمونس الاحباب وترسلی که محتوی است برمکاتیب ومناشیر درمیان فرق انام مشهور و کمال بلاغت وفصاحت آن منثورات ومنظومات برالسنه وافواه اصحاب یقظه وانتباه مذکور وهوالعفوالغفور

امیرصدرالدین سلطان ابراهیم الامینی والدعالی قدرش میرك جلال الدین بن میرك محمد امین بن مولانا صدرالدین ابراهیم است وانتساب مولانا ابراهیم باکابرواجب التعظیم ماوراء النهر مثل صاحب الهدایة شیخ ظهیر الدین ابو العلا که علو شأنش درمیان علماء کالشمس فی وسط السماهو یداست بثبوت پیوسته ویك شعبه از نسب صاحب هدایة بشیخ ابوالعلاء معدث اتصال میابد اما پدر والدهٔ امیر سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبدالرحمان بن مولانا عبدالله لسان بود که سالها بصدارت میرزا بایسنقر ومیرزا علاء الدوله قیام مینمود ونسب مادر آن حسیبهٔ نسیبه از یکجانب بمقتدای اهل سلوك وسیر سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس الله روحه العزیز می پیوندد واز یکطرف بامیر عبدالحی بزرك که از نقباء مشهد مقدسهٔ رضویه بوده وسید کمال الدین عربشاه سبزواری نیزدرسلك اجداد مادری آن مستوره

انتظام داشته وجمال‌حال امیر سلطان ابراهیم همچنانچه بزیور شرف نسب‌آراسته است بوفور فضل وادب‌وکمالات موروث ومکتسب پیراسته است درحسن‌سیرت‌ونقاء سریرت دست‌پروردهٔ عنایات‌سبحانیست وبجودت طبیعت وحدت قریحت جامع‌انواع‌فضایل‌انسانی ذهن سلیمش درادراك اقسام علوم‌بدرجه کمال ترقی‌نموده وطبع مستقیمش در میدان اکتساب‌فنون قصب‌السبق ازامثال واقران ربوده‌درشیوهٔ نظم ونثر بصفت مهارت‌موصوف ودرشمهٔ جدوهزل بغایت بلاغت‌معروف‌جواهر زواهر منثوراتش(کامثال‌اللوء لؤالمکنون) زیور گوش هوش سخنوران فصاحت شعار ونوادر عقودمنظومانش (کانهن الیاقوت والمرجان) مزین رخسارابکار عرایس‌افکار رباعی ایطبع تو مشاطهٔ ابکار سخن ✿ از رشحه کلك توجهانی گلشن ازنظم‌توآثار فضایل‌ظاهر ✿ وزنثر توانوار بلاغت‌روشن وآنجناب دراوایل جوانی چندسال بملازمت شاه‌زادهٔ ستوده‌خصال ابوالمنصور سلطان مظفرحسین میرزا قیام مینمود ودرسنهٔ عشر وتسعمائه کمال قابلیت وصلاحیتش برضمیر زیور خاقان منصورظاهر گشته‌منصب صدارت‌خاصهٔ‌همایون رابرأی صواب نمایش‌تفویض فرمود وامیر سلطان ابراهیم تاآخر ایام‌حیات آن‌پادشاه خجسته صفات درغایت‌اختیار بلوازم آن منصب اشتغال داشت وبعد از فوت آنحضرت پرتو عنایت‌مظفر حسین‌میرزا بروجنات احوال‌خجسته مالش تافته باردیگر علم صدارت‌بر افراشت وچون سلطنت خراسان از آن دودمان عالیشان بابوالفتح محمد شیبانی‌خان انتقال یافت امیرسلطان ابراهیم مانند سایرصدور روزی چندبمواخذهٔ مولانا عبدالرحیم صدرگرفتار بوده بعد ازنجات ازآن قیددرگوشهٔ انزوا وعزلت‌منزل گزید ودرسنهٔ ست‌عشروتسعمائه که‌ماهچهٔ لوای کشورگشای شاهی پرتومعدلت برمملکت خراسان انداخت آنجناب منظورانظار عنایات نواب کامیاب گشته‌بانعامات وسیورغالات‌مفتخر ومباهی شد ودرسنهٔ ست‌وعشرین وتسعمائه ازدارالسلطنهٔ‌هراة باردوی همایون رفته مجدداً باصناف الطاف اختصاص یافت وتالیف تاریخ فتوحات شاهی برأی صوابنمایش تعلق گرفت وحالا بجدتمام و جهد مالاکلام بآن امراشتغال مینماید ودرانشاء آن کتاب کمال فصاحت وبلاغت‌ظاهر ساخته ازحسن عبارت ولطف استعارت دقیقهٔ نامرعی نمیگذارد وازجملهٔ نتایج طبع‌نقاد آن فاضل والانژاد رباعیاتیست که‌در ترجمه دیوان معجز نشان مظهر العجایب و مظهرالغرایب مقتدای مشارق و مغارب امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه سلام‌الله الواهب درسلك نظم کشیده ومعانی هدایت آئین آن‌اشعار کرامت آثار را که مانند آب حیوان‌در سواد حروف نهان بودبابلغ وجهی ظاهر گردانیده وازجمله مؤلفات خجسته صفات آنجناب دیگر رساله‌ایست که‌در معارضهٔ مهر ومکتوب بعبارت خوب و اسلوب مرغوب‌مرقوم کلك‌لطایف نگارساخته ودرآن رساله‌نیز رایت بلاغت وسخنوری ولواء براعت وفضل کستری برافراخته ع طبع‌لطیف توهمه فکر نکوکند(وذلك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم) امیدواری بکمال مکرمت کردگاری آنکه ع

تاجهان رابقا بود ممکن آن حاوی فضایل انسانی مقرون بحصول انواع آمال و آمانی درغایت عافیت وکامرانی روزگار خجسته آثار گذراند و همواره از رشحات سحاب کلك گوهربار وقطرات غمام خامهٔ گوهر نثار ریاض فضل و کمال و گلزار جاه وجلال را ناضر و ریان گرداند بمنه وفضله وعونه وطوله

ذکر شمه ازحال بعضی از مشاهیر ووزراء ابوالغازی سلطان حسین میرزا

از جملهٔ عادات خاقان منصور صاحب سعادات یکی آن بود که زود بعزل و نصب وزرا و دیوانیان میپرداخت وهمواره چهار پنج کس را در آن منصب بایکدیگر شریك میساخت بناء علی هذا درایام دولت آن مهر سپهر خلافت جمعی کثیر به منصب وزارت مشرف گشتند وذکر بعضی از آنطایفه دراثناء حکایات سابقه سمت اندراج یافته وشمهٔ ازحال زمرهٔ دیگر اینست که مسطور میگردد

خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی بسمو حسب وعلو نسب وعظم شان وقدم دودمان موصوف ومعروف بودوچنانچه ازضمن حکایات سابقه مستفاد میگردد در زمان سلطنت میرزا ابوالقاسم بابر ومیرزا سلطان ابوسعید مدت مدید بامروزارت قیام مینمود وپس از واقعهٔ قراباغ بدارالسلطنهٔ هراة شتافته بنابر التفات خاقان منصور درمنصب اشراف وزراء عظام دخل نمودواعتبار واختیار بسیار یافت ودروقت استیلاء یادگارمحمد میرزا درجرگهٔ امراء دیوان مهرزده واقتدارش ازپیشتر بیشتر شدوبعد ازشهادت یادگار محمدمیرزا خواجه قطب‌الدین طاوس بی‌ازآنکه در منصبی مدخل فرماید چند سال در ظلال معدلت خاقانی درغایت فراغت زندگانی مینمود ودر تکثیر زراعت وعمارت سعی میفرمودو آن اوان که خواجه مجدالدین محمدخوافی قدم برمسند جاه وجلال نهاد بنا بر طمع اموال نسبت بخواجه طاوس ابواب نزاع بگشادوخواجه طاوس ازازالهٔ عرض وناموس اندیشیده عنان عزیمت بصوب عراق وآذربایجان منعطف کرد ودر آن مملکت نیزمعزز ومحترم بوده تتمه اوقات حیات بپایان آورد ودرسنهٔ تسعمائه که سن شریفش بهفتاد و دو سال رسید گوش هوشش صفیر عقاب اجل شنید و مرغ روح شریفش قفس قالب شکسته **بیت** همانجا پرطاوسی ۞ بینداخت جهان از فرکاوسی بپرداخت

خواجه شمس محمد مروارید درسلك اشراف واعیان ولایت کرمان انتظام داشت ودر زمان سلطنت میرزاجهانشاه ترکمان بهراة آمده درخدمت میرزا سلطان ابوسعیدرایت وزارت برافراشت ودر آنسال که سلطان سعید عزیمت فتح عراق وآذربایجان نمود خواجه محمد بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب سمرقند توجه فرمود ودروقتی که خاقان منصور در هراة برمسند سلطنت نشست از ماوراءالنهر بدرگاه عالم پناه آمدکمر خدمت برمیان بست و باندك زمانی ملحوظ عین عنایت شده در امر وزارت شروع کرد ودراستمالت خواطر اکابر واصاغرسعی موفور وجهد نامحصور بجای آورد

وعاقبت عافیت طلب شده از آنکار استعفا نمود وبسلوك طریق فقر ودرویشی اشتغال فرمود وخاقان منصور منصب‌شیخی وتولیت موقوفات مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره را مفوض برأی صوابنمایش گردانید وآنجناب چندگاه در ترویج وتعمیر آن بقعهٔ متبرکه کوشیده در ضیافت آینده وروند اهتمام‌تمام بتقدیم رسانید وفاتش در دهم شهر ربیع‌الاول سنهٔ ۹۰۴ درسالی که حروف سمین کلمات بحساب جمل از تاریخ آن خبر میدهد روی نمزد ودر مزار فیض آثار عارف ربانی مولانا شمس‌الدین محمد بتاوکانی مدفون شد وخاقان منصور بتسلی خواطراولاد امجادش پرداخت‌وولد ارشدش خواجهٔ عالیجاه شهاب الدین عبدالله را بپرسش وانعام خلع فاخره بنواخت .

خواجه علاء الدین علی الصانعی در سلك اشراف ولایت باخزر سمت انتظام داشت وبواسطه انتساب بآل برمك همواره رایت مفاخرت می‌افراشت بحدت طبع وجودت ذهن ومهارت در نظم اشعار وایثار درم ودینار موصوف و معروف بود ودر مبادی اوقات سلطنت خاقان منصور منظور عین التفات خسروانه گشته در امر وزارت شروع نمود وبنابرآنکه برصفت کفایت ظاهرشده برعجزه ورعایا حیف‌وتعدی جایز میداشت وپیوسته نسبت بسایر وزرا رقم تقریر وتزویر براوراق ضمیرمینگاشت مزاج شریف مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر باوی متغیر گردید و در آن اوقات از روی جدیاهزل روزی خواجه صانعی این بیت در سلك نظم کشید **بیت** فرداکه‌شود معرکهٔ ضربت شمشیر ✡ معلوم شود قوت بازوی علیشیر واینمعنی سبب ازدیادکدورت شده دیگر اسباب مدد علت گشت وخواجه صانعی‌صباحی که درپایهٔ سریر اعلی درجرگهٔ وزرا ایستاده بود یکی از یساولان بموجب فرمان واجب الاذعان دستارش راکه‌بغایت بزرك بود از سرش‌برداشته درگردنش افکند وامیر علیشیرروی بخاقان منصورآورده این مصراع خواندکه ع چوبارسرسبك‌کردی سبك‌کن‌بارگردن هم **القصه** درآنروز خواجه صانعی مؤاخذ ومعاقب‌گشته بعد از آنکه هرچه داشت فرود آورد در بالاخانه زندان محبوس شد وزمان حبس او قرب شش سال امتداد یافته درآن ایام غزلی‌غرا منظوم‌گردانید و نزد مقرب حضرت سلطانی فرستاد و مطلع آن غزل اینست **مطلع** آنکه هرگز نشنودگوش توفریاد منست ✡ وآنکه هرگز نگذرد برخاطرت یادمنست اما هیچ فایدهٔ برآن مراسله مترتب نگشت وامیر علیشیر از سرابداء او در نگذشت و خواجه صانعی در مدت حبس اکثر اوقات را بکسب فضایل مصروف ساخت و حفظ کلام‌الله کرده کتب متداوله را تامختصر تلخیص‌بنظر مطالعه در آورد وقصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نمود واکثر صنایع شعری را بقلم پروری درآن‌قصیده درج فرمود ومآل حالش عنقریب مسطور خواهدگشت انشاءالله تعالی .

خواجه سیف‌الدین مظفر شبانکاره ازبزرك زادگان مملکت فارس بودودر

اوایل جلوس خاقان منصور از قراباغ اران بهراة آمده در منصب وزارت دخل نمود بعد از چندگاه جمعی از مردم شریر او را بصنوف تصرف و تقصیر متهم گردانیدند بنابرآن مقهور خاقان منصور گشته در زندان بلدهٔ هراة محبوس شد و سه چهار روز در حبس بسر برده ناگاه شحنهٔ قهر بقتل او فرمان فرمود وچنان استماع افتاده والعهدة علی الراوی که درآنوقت که نایرهٔ غضب خاقانی مشتعل بود وبکشتن خواجه مظفر حکم فرمود یکی از نواب بنابر غرضی که داشت عرض کرد که خواجه صانعی تاکی در زندان خواهد بود خاقان منصور گفت که او را نیز امروز سیاست کنند ودرآنروز که داخل ایام اوایل محرم‌الحرام سنه احدی وتسعین وثمانمائه بود خواجه صانعی را ازطاق چهارسوق هراة وخواجه مظفر را بردر دروازه ملک بحلق کشیدند یکی از فضلا در آن باب گوید رباعی ابدبده بعالم ستمکاره نگر ✿ درخواجگی جهان خونخواره نگر ✿ از حالت صانعی برو تجربه کن ✿ در حال مظفر شبانکاره نگر

خواجه امین الدین محمود برادر خواجه افضل الدین محمد بود و بشرب شراب روح افزا و مصاحبت ماهرویان ناهید سیما شعف تمام ظاهر مینمود وبحسن خلق ووفور کرم از امثال واقران امتیاز داشت وهمواره خیال همنشینی ومجالست اهل طبع واصحاب فضل برلوح خاطر مینگاشت ودر سنهٔ سبع و ثمانین و ثمانمائه به‌منصب وزارت خاقان منصور رسید وقرب پنج سال در تمشیت آن کار روزگار گذرانید و درآن اوقات که برادرش خواجه افضل الدین محمد بجانب عراق شتافت معزول گردید وبعد ازچند گاه نوبت دیگر منظور نظر التفات خاقــان عالیجاه گشته کرت ثانی در امر وزارت دخل نمود وخواجه قوام الدین نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار کرت دیگر او را مؤاخذه ومقید گردانید وخواجه امین الدین محمود پس از یك دوسال فرصت یافته و درزی عورات از بالاخانه زندان بگریخت وتا زمان وصول خواجه افضل‌الدین محمد بهراة درگوشهٔ مختفی بود وچون آنجناب بمناسب علیه و مراتب سنیه سرافراز گشت خواجه امین‌الدین محمود ازکنج انزوابرون آمده بملازمت مظفر حسین میرزا اشتغال نمود وبواسطهٔ خدمات سابقه ووسایل لاحقه مرتبهٔ بلند و درجهٔ ارجمند یافت و چون متقاضی اجل در رسید در اوایل سنهٔ عشر وتسعمائه بجهان جاودان شتافت.

خواجه علاء الدین علی میکال بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خط مشهور ومعروف سالها در دیوان خاقان منصور بمنصب توجیه اشتغال داشت آخرالامر ازآن مرتبه قدم برتر نهاده رایت وزارت برافراشت ومدت دیگر بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود واز غـایت سلامت نفس وراستی و کوتـاه دستی هرگز بمحنت مؤاخذه و مصادره مبتلا نگشت و چون اجـل موعود در رسید داعی حق را لبیك اجـابت گفته در گذشت.

خواجه نعمت‌الله سرخ در علم استیفاد سیاق بی‌نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی بسر انجام اعمال بزرك و اشغال خطیر اشتغـال مینمود و خواجه

مجدالدین محمد در کرت ثانی که صاحب اختیار ملك ومال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت‌الله را مؤاخذه کرده آنچه داشت ازوی بستد آنگاه او را وزیر پادشاه عالیجاه ساخت‌وخواجه بعدازچندگاه که بلوازم آن‌مهم‌پرداخت‌مغرور گشته‌در بعضی‌ازمجالس زبان بغیبت‌خواجه‌مجدالدین‌محمد بگشاد وخواجه مجدالدین محمد باخذ وقیدخواجه‌نعمت‌فرمان داد محمود حمال که یکی از اشرار عمال بود بروی تقریر نمود وجناب وزارت مآب را بتصرف و تقصیر متهم و منسوب گردانید ودرشکنجه وتعذیب کشید گویند که در آنوقت که‌خواجه نعمت راشکنجه میکردند اقرار نمود که چند صندوق از نفایس اجناس درفلان موضع نهاده‌ام محمود حمال اورا گفت کسی پیدا کن که صنادیق را بحضور آورد خواجه‌نعمت‌الله درحال آغاز گفتن‌لطیفه کرده فرمود که مردك حمال‌توئی مرا چه‌ضرورتست که‌جهة حمل صندوق کس پیدا کنم **القصه** چون خواجه مجدالدین محمدبلکه‌اکثروزراوارکان دولت‌از شرارت نفس خواجه نعمت‌بغایت ترسان بودنداورا چندان‌شکنجه‌نمودند که‌رخت‌سفر آخرت بر بست‌**رباعی** برسفله‌جهان ناکس‌مهرگسل✲ هان تا ننهی‌دل‌و نباشی‌غافل‌بس‌زلف‌چومشك‌ازوست‌در نافهٔ گل✲بس‌روی‌چوگل‌ازوست‌در پردهٔ گل

سید زین‌العابدین علی پدرش سید زین‌الدین محمودمدتی ممتد در معظمات مهمات‌دیوانی مدخل داشت ومادرش‌نهال سیادت ازدودمان سادات ارجمند میافراشت وآنجناب بمحامد سیرومحاسن شیم موصوف ومشهور بودودر اوایل حال بوزارت امیر محمد برندق برلاس قیام‌مینمود وپس‌از آنکه انوارکفایت وکاردانی ازمطالع‌احوالش بر پیشگاه ضمیرانور حضرت خاقانی پرتو انداخت منصب وزارت خاصهٔ همایون رابوی مفوض ساخت‌ودر آن اوان که‌خواجه نظام‌الملك پای برمسند اختیار واقتدار نهاد سید رااز آن شغل معزول گردانید ودرسنهٔ ثلث وتسعمائه که‌خواجه نظام‌الملك با اولادو اقربا بشهادت رسید سیدنوبت دیگر وزیرخاقان منصور گردید وبعد ازچندگاه خواجه افضل‌الدین محمد ازحرکات وسکنات جناب سیادتمآب استشمام رایحهٔ‌مخالفت نموده‌اورا معزول ساخت‌وپس ازوفات‌خواجه‌افضل خاقان بلندمحل کرهٔ بعداخری سیدزین‌العابدین را بتقلد منصب‌وزارت امر کرد وآنجناب استعفا نموده‌مهم برآن قرار یافت که‌وزراء عظام بی استصواب جناب سیادتمآب بفیصل مهام دیوانی نپردازند وفرامین مطاعه را مادام که‌بتوقیع اونرسد بمهربزرك همایون‌نرسانند آنگاه سیدزین‌العابدین از پیشتر بیشتر اعتبار یافته برجمیع امرامقدم می‌نشست وبرقم اطلع علیه برپشت نشان توقیع میکشید وبعداز فوت خاقان‌منصورسلطان‌بدیع‌الزمان میرزا نیز آنجناب‌را منظورنظر التفات ساخت‌وبقبول منصب تکلیف نموداما سیددرآن زمان که مانند ایام گل اندك بقا بود درهیچ‌مهمی دخل نفرمود وچون‌ماهچهٔ رایت‌نصرت آیت‌محمد خان‌شیبانی ازافق دیار خراسان طالع گشت سیدزین‌العابدین فرار برقرار اختیار کرد . در اثناء گریز با فوجی ازاوزبکان پرستیز دوچار خورده مهم بجنك‌وجدال سرایت‌نمود وتیرش جان‌گزا برمقتل سید زین‌العابدین رسیدومانند اجداد بزرگوار خویش درروز عاشورا متوجه

عالم بقا گردید نظم چنین است کردار گردون سپهر ✿ گهش زهر قهر است است و گه نوش مهر
بناز ار کسی پرورد در کنار ✿ بخاك افکند آخرش خوار و زار

خواجه معزالدین حسین برادر خردتر خواجه سیف‌الدین مظفر شیانکاره بود ومدتی مدید بلوازم منصب وزارت خاقان منصور و تولیت موقوفات همایون قیام مینمود وآنجناب بصفت وقوف و کاردانی وسمت راستی و کوتاه‌دستی اتصاف داشت ودر اوقات شروع درامر صاحب دیوانی رایت کفایت ورعیت پروری بر افراشت تاآخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات برمسند وزارت متمکن بود وبعد ازفوت آنحضرت کمر ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بسر میان بسته در امر اشراف دیوان شروع نمود و محمد خان شیبانی نیز بعد از تسخیر خراسان آنجناب را وزیر ساخت و کماینبغی بترتیب و رعایتش پرداخت و در روزیکه محمد خان در نواحی مروشاه جهان بضرب تیغ سپاه نصرت پناه شاهی کشته گشت همدران معرکه دست قضا بساط حیات خواجه معزالدین رادر نوشت ع بقای جاودانی نیست ممکن

خواجه جمال‌الدین عطاءالله درزهد وتقوی درجهٔ علیاداشت وهمواره همت بر اداء وظایف طاعات وعبادات میگماشت دراوایل ایام جوانی که‌اوان نشاط و کامرانیست ازارتکاب مناهی و ملاهی بیکبارگی درگذشت وروی بمحراب دین داری وپرهیزکاری آورده درملازمت درویشان و گوشه‌نشینان ازخود بتقصیر راضی نگشت در علم سیاق وفیصل معاملات بغایت صاحب وقوف بود ودراواسط ایام سلطنت خاقان منصور درامر وزارت شروع نمود و بواسطهٔ وفور فراست و کمال کیاست روز بروز مهم او ترقی میکرد تاقدم ازمسند وزارت برتر نهاده زمام منصب اشراف دیوان رابدست آوردو مدتی در میان امراو وزرا برقم اطلع علیه توقیع میکشید ومهمات سلطانی وامور صاحب دیوانی واازروی کفایت وکاردانی بسر انجام مقرون میگردانید وباوجود اشتغال بامثال این اشغال و دخل در مهام ملك ومال ازاداء فرایض ونوافل ساعتی غافل و ذاهل نبود ودر سر دیوان تسبیح سردست گرفته دراثناء قیل وقال با اصحاب جاه وجلال بوردی که داشت مشغولی مینمود واواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات منصب رسالت و پروانه علاوه سایر مناصب خواجه عطاءالله گشت وقلم عاطفت خاقان وافر رافت لقبش را درفرامین مطاعه عمدة الصلحا نوشت وبعداز فوت آنحضرت آنخواجهٔ صاحب سعادت ازاولادامجاد پادشاه ولی نعمت ومحمدخان شیبانی اصلامنصب قبول نکرد وایضاً در ایام استیلاء لواء ظفر انتماء شاهی در بلادخراسان روی بتکفل مهمی نیاورد امادربن ازمنهٔ مختلفه و انقلابات متنوعه امرا ووزرا دارالسلطنة هراة هرگز هیچ مهمی را بی‌وقوف و استصواب آنجناب فیصل نمیدادندودر توجیهات وتحصیلات وقرار مهمات مزارعان ومحترفات رأی صواب نمایش راعمده دانسته ابواب مشاورت میگشادند و در اوایل سنهٔ سبع وعشرین و تسعمائه که حکومت بلادخراسان بحکم نواب آستان ملایك آشیان پادشاه عالمیان تعلق

بامیرخان موصلو میداشت خواجه‌عطاءالله بمرض‌موت مبتلا گشت وچون آن عارضه قوت گرفت وخواجه‌دانست که کاراز امداد درگذشت خاطر برحلول واقعه ناگزیر نهاده بنا بر آنکه وفورطمع امیرخان وارکان‌دولتش رامعلوم داشت تمامی‌جهات ومتملکات خود را مفصل کرد ومقرر ساخت که‌ازآنجمله چه‌مبلغ ومقدار پیشکش امیرخان نمایند وهر یك ازامرا و نوابش راچه‌چیزدهند وفرمود تابطریقهٔ سنت اسباب تجهیز وتکفین او را مرتب نموده بنظر آوردندو کفن‌را بریده‌دوختند آنگاه نویسنده‌پیش‌خود نشانده فرمودتا مفصل‌کرد که‌ازروز اول‌وفاتش تاروز هفتم‌هرروز چندگوسفند وچندمن نان وحلوا و سایر مایحتاج تعزیت‌راترتیب کنند وقرارداد که‌هریك ازغسال وحفاظ ومؤذن ومعرف را چه‌چیزدهند بعدازآن آنچه‌ازاسباب واملاك وجهاتش باقی‌ماند درمیان ورثه واقرباء خود تقسیم فرمودوچون ازامثال این امور فارغ گشت جمعی از درویشانرا پیش خود طلبیده ذکر میگفت تادرروز یکشنبه دوم‌ربیع الاولی سنهٔمذکوره وفات‌یافت و تمامی سادات وقضاةوعلما واشراف واعیان بلکه خواص وعوام طوایف انسان جنازهٔ‌آنجناب را مشایعت کرده در پیشگاه مدرسهٔ شریفهٔ خاقان منصور برنعش آنخواجهٔ مغفور نماز گذاردند وجسدشرا درمزارشیخ صوفی‌علی درموضعی که‌خودتعیین‌نموده بوددفن کردند واین قطعه که‌نوشته میشود از تاریخ فوت خواجه‌عطاءالله خبرمیدهد **قطعه** خواجهٔ‌سالکان عطاءالله ✿ که دلش داشت میل سوی جنان جانب‌خلد رفت شد تاریخ ✿ میل خواجه عطا بکوی جنان .

ذکر بعضی از سادات و نقباء ومشایخ وعلما وفضلا که معاصر بودند باmعز سلطنة والخلافه سلطان حسین میرزا

مقدم این‌طبقهٔ عالی‌شان واشرف اینطایفهٔ معالی‌مکان سادات عظام ونقباء کرام روضه‌مقدسهٔ رضویه اند و دراکثر اوقات سلطنت آن‌پادشاه خجسته صفات امیرنظام الدین عبدالحی‌وامیر غیاث‌الدین عزیز وامیرعلاء الملك درآن‌مقام میمنت انجام بمنصب جلیلةالمراتب نقابت منصوب بودندوچنانچه سزاوار علو منزلت وسمومرتبت ایشان‌بود بمراسم آن‌امر قیام واقدام مینمودند واین سه نقیب واجب‌الترحیب ازسایر نقباء سادات موسوی ورضوی باجتماع اسباب سعادت‌صوری ومعنوی امتیازتمام‌داشتند وهمواره همم عالیه برترویج وتعمیر آن‌مزارقدس آثار وضیافت صادر ووارد میگماشتند فوق ونقدم ایشان برصنادید اقطارجهان مقررومقدم دودمان ورفعت‌خاندان ایشان‌از آفتاب دروسط السماء ظاهرتروحالا نیز امر نقابت آن سدهٔ‌سنیه وعتبهٔ‌علیه تعلق باولاد امجاد آن سه بزرگوار میداردو هیچ‌آفریدهٔ از سادات روزگار با ایشان نقش‌مساهمت در آن امر بر لوح خاطر نمی‌نگارد .

سید غیاث الدین افضل بن سید حسن بمزید علم و فقاهت از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی بود و سالهای فراوان در آنولایت بلوازم منصب شیخ اسلامی و فیصل قضایاء شرعیه اقدام میفرمود

سید کاظمی بلطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشت و در شیوه سپاهی گری سلوك نموده رایت جلادت می افراشت و در اوایل سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم پناه بسر میبرد و بموجب فرمان واجب الاذعان جهة رسالت خواجه عماد الدین محمود کاوان که مشهور است بخواجه جهان روی توجه بجانب گلبر که آورد و در وقت مراجعت از راه دریا بفارس رفته در شیراز رحل اقامت انداخت و هم در آنولایت عازم سفر آخرت گشته خانهٔ تن از مهمانخانهٔ روح باز پرداخت قصیده شهر آشوب که در مذمت اعیان و اشراف دار السلطنة هراة منظوم شده از نتایج طبع اوست و مطلع آن قصیده اینست که
مطلع شکر خدا که قاضی شهرهری نیم ✿ در سلك آدمی صفتانم خری نیم

امیر سید اصیل الدین عبدالله الحسینی بصفت اصالت و وفور جلادت و نباهت شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود و بوفور تقوی و دینداری و غایت دیانت و پرهیزکاری از اکثر علما عالم و سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی مینمود زبان گهر افشانش مفسر حقایق صحف آسمانی و بیان بلاغت نشانش مبین دقایق کتب سبحانی باطن خجسته میامنش مظهر آثار ولایت و رشاد و خاطر فرخنده مآثرش مهبط انوار هدایت و ارشاد و بی شایبه مدح گستری آن مهر سپهر شریعت پروری در علم تفسیر و حدیث و انشاء تالیف شبیه و نظیر نداشت و در زمان سلطنت سلطان سعید از دار الملك شیراز که وطن اصلی آنجنابست بهراة تشریف آورده رایت اقامت برافراشت هفتهٔ یکنوبت در مدرسهٔ عالیهٔ مهد علیا گوهر شاد آغا بموعظه و نصیحت خلایق میپرداخت و در هر ماه ربیع الاولی بر بیان میلاد باسعاد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مواظبت نموده طوایف انام را محظوظ و بهره ور میساخت از مؤلفات آن سید ستوده صفات کتاب افادت اثر درج الدرر که محتویست بر سیر سنیهٔ خیر البشر و رسالهٔ مزارات هراة در میان افاضل اقطار جهان مشهور است و صحت روایت و بلاغت عبارت آن نسخه بر السنه و افواه خلایق مذکور انتقال امیر سید اصیل الدین از جهان محنت آئین بریاض بهشت برین در هفدهم ربیع الاخری سنهٔ ثلث و ثمانین و ثمانمائه روی نمود و خاقان منصور بتسلی خواطر اولاد و امجاد آنجناب توجه کرده سیور غالات سید مرحوم را بایشان عنایت فرمود.

مولانا شمس الدین محمد بتادکانی در سلك خلفاء شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت و همواره همت بلند نهمت برادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان طریقه رشاد و هدی نسبت بآنجناب در غایت ارادت و اعتقاد سلوك مینمودند و از فروغ باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادت کرده باوامر و نواهی خدام عالی مقامش مفتخر و مباهی بودند از آثار انامل فیاض جناب مولوی مخمس قصیدهٔ بوده و شرح منازل السایرین مشهور است و از ابیات هدایت آیاتش این

مطلع در مجالس النفایس مسطور بیت آنها که بجز قامت سروت نگرانند ✿ گر راست بگوئی همه کوته نظرانند ومولانا شمس‌الدین محمد در سنهٔ احدی و تسعین و ثمانمائه وفات یافته در خیابان هراة مدفون گشت وامیر نظام الدین علیشیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته در استرضاء خاطر عاطر ولد رشیدش مولانا حمیدالدین کوشید ومولانا حمیدالدین مدتی مدید درآن خانقاه قایم مقام والد معارف پناه بوده در غایت تقوی وطهارت سلوك مینمود ودر سنهٔ سبع عشر وتسعمائه ازعالم انتقال فرمود .

مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی بود ولادتش در دوازدهم شعبان سنه ستة عشر و ثمانمائه در هراة روی نمودومولانا اسحق سالها در اردوی همایون خاقـان سعید بمنصب قضا و امر پیش نمازی اوقـات شریف مصروف میساخت وگـاهی در مجلس اشرف اعلی بتوضیح مسائـل و قرائت رسایل میپرداخت ومولانا کمال الدین عبدالرزاق بعد از فوت پدر فی‌سنهٔ احدی و اربعین و ثمانمائه رسالهٔ راکه قاضی عضدالدین انجی‌درمعنی حروف واسم اشارت تالیف‌کرده شرحی نوشت ودیباچهٔ آن انشاء منقح را باسم همایون خاقان سعید موشح گردانیده بآن وسیله شرف‌دستبوس حضرت خاقانی در یافت‌ودر آخر ایام حیات آنحضرت برسالت پادشاه بیجانگر مامور گشته بجانب هند شتافت ودرآنسفر جناب مولوی راوقایع‌غریبه وحالات عجیبه روی نموده آخرالامر قرین صحت‌وسلامت بخراسان باز آمدو بعدازفوت خاقان‌سعید برسبیل نوبت بعزملازمت میرزاعبداللطیف‌ومیرزا عبدالله ومیرزا ابوالقاسم بابر معزز شد ودر زمان سلطان سعید فی‌جمادی الاولی سنهٔ سبع وستین وثمانمائه به‌منصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت وتـا آخر ایام حیات بدان امر اشتغال داشت وفاتش در ماه جمادی‌الاخری سنه سبع وثمانین وثمانمائه روی‌نمود ازآثار اقلام‌بدایع ارقامش‌کتاب افادت‌آیاب مطلع السعدین در میان مردم متداول ومشهور است ودرآن تاریخ شریف معظم وقایع معمورهٔ ربع مسکون از زمان سلطان ابوسعید بهادر خان تاوقت شهادت میرزا سلطان‌ابوسعید گورکان‌مسطورواللهٔاعلم بحقایق الاحوال‌والامور

امیر محمدبن امیرهاشم بشرف ذات ومحاسن‌صفات واخلاق حمیده واطوار پسندیده موصوف بودودرزمان سلطنت خاقان‌منصور مدتی‌مدید بمنصب نقابت منصوب بود وبلوازم آن‌امر قیام‌مینمود نسب‌شریفش بسیداشرف بن‌مبار کشاه که‌درسلك‌اشرف سادات ونقباء خراسان انتظام داشت میپیوندد وسلسلهٔ آباء سیداشرف بامام عالی مقام ابی عبدالله‌الحسین بن‌امیر المؤمنین‌علی علیهما السلام ملحق میگردد .

قاضی نورالدین محمدامامی ولد ارشد قـاضی صدرالدین محمدبن قـاضی قطب‌الدین عبدالله بودو بعداز فوت قاضی‌قطب‌الدین احمدمنظور نظر عاطفت‌خاقان‌منصور گشته بلوازم منصب‌موروثی قیام مینمود ودرفیصل قضایاء شرعیه غایت امانت‌ودینداری ونهایت دیانت وپرهیزکاری ظاهرساخت ودر کمال جاه‌وجلال ووفور اختیار و استقلال

بقطع وفصل مهمات دینیه پرداخت و مضمون همایون (فاحکم بین الناس بالحق) همواره مطمح نظر عالی اثرش بود و در هیچ قضیهٔ از قضایاء فرق انام از مقتضای فتوی علماء اسلام تجاوز نمی نمود و بعد از مدت هیجده سال که بآن شغل اشتغال داشت پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در بیستم جمادی الاخری سنهٔ احدی و تسعین و تسعمائه دست قضا سجل حیاتش در نوشت و در کازرگاه بحظیرهٔ که جهة همین مصلحت ساخته بودند مدفون گشت و از قاضی نورالدین دو پسر ماند عالیجناب معالی آیاب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی صدر الشریعه نور الدین محمد وجناب فضایل پناه بناهت دستگاه جلال الدین محمود مد ظلهما الی یوم الموعود و این دو پسر عالی گهر بعد از فوت والد بزرگوار خویش منظور نظر اشفاق خاقان منصور گشته سیور غالات و معافیات حضرت اقضوی بدیشان تعلق گرفت و پسر کلانتر که بین الانام بخواجگی قاضی اشتهار یافته بمنصب قضا منصوب شد و در فیصل قضایا اقتداء بسنت سنیهٔ آباء عظام و اجداد کرام خویش کرد و چون سلطنت خراسان از دودمان امیر تیمور گورکان به محمد شیبانی خان انتقال یافت بدستور معهود آن امر جلیل القدر متعلق بخواجگی بود و بعد از آنکه عرصهٔ ممالک خراسان از فروغ ماهچهٔ لوای جهانگشای شاهی صفت اضائت پذیرفت و قدم خاندان و عظم دودمان و کمال اسلام و دینداری و وفور دیانت و پرهیزکاری خدام خواجگی نزد نواب کامیاب درگاه سلاطین پناه ظاهر گشت منصب شیخ الاسلامی دار السلطنهٔ هراة و مضافات مفوض برأی صوابنمایش شد و چون آنعالیجناب دو سه سال بلوازم آن مهم قیام نمود بواسطهٔ سلامت نفس و عدم میلان خاطر بسرانجام اشغال دنیوی از امر شیخ الاسلامی استعفا فرمود دست از انکار بازداشت و مضمون این بیت را که

بیت زمنصب روی در بیمنصبی نه ✿ که از هر منصبی بیمنصبی به

مطمح نظر خجسته اثر گردانیده همت عالی نهمت بر ادخار مثوبات اخروی گماشت و حالا آنعالیجناب و برادر خجسته سیرتش در غایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال و اکرام در وطن مألـوف و مسکن معهود یعنی دار السلطنهٔ هراة حمت عن الآفات تشریف دارند طوایف انام از خواص و عوام بوجود فایض الجـود ایشان مستظهر و مطمئن خاطر بوده لـوازم حسن اعتقاد و ارادت بجای می آرند .

مولانا محمد بن حسام الدین درمیان فرق انام بابن حسام اشتهار دارد و او را درنظم اشعار قوت بسیار بود و پیوسته در منقبت شاه ولایت علیه السلام والتحیة وسایـر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین قصاید غرا نظم مینمود و آن ابیات بلاغت آیات بغایت مشهور است و بر السنه و افواه محبان آل عبا مذکور و از جمله مثنویات ابن حسام کتاب خاورنامه است که بر وزن شاهنامه در سلک نظم کشیده و در آن نسخه کمال شجاعت و کرامت امیر المؤمنین علی علیه السلام مندرج گردانیده وفات ابن حسام فی شهر ربیع الآخـر سنه ثلـث و تسعین و ثمانمائـه در قصبه خوصف که از مضافات قهستانست بوقوع پیوست

قاضی مسعود قمی از جمله اعیان عراق بود و در زمان خاقان منصور از وطـن

مالوف بهراة آمد ملازمت امیر نظام‌الدین علیشیر اختیار نمود و چون در نظم اشعار مهارت داشت حضرت‌خاقانی نظم احوال خجسته مآل‌خود رابوی رجوع کرد و خواجه درآن‌باب نزدیك بدوهزار بیت درسلك بیان آورد و قصه یوسف وزلیخا ومناظره شمس وقمروتیغ وقلم نیز ازجمله منظومات اوست و این‌مطلع‌دردیوان غزلیاتش‌انتظام دارد که **بیت** بی‌تو چون‌درگریه خوابم میبرد ✿ خواب می‌بینم که‌آبم میبرد وفات خواجه مسعوددر بلدهٔ فاخره‌هراة روی‌نمود ودرمزار پیر سیصد ساله مدفون شد

قاضی شمس الدین عبدالله خلف صدق مولانا جلال‌الدین ابوسعید بن‌مولانا شمس‌الدین عبدالله بن قاضی‌جلال الدین محمود الامامی بودودرزمان خاقان منصورچند-گاه در بلدهٔ هراة بلوازم‌منصب قضاقیام مینمود ومدتی دیگردرمدرسهٔ‌شریفه‌سلطانی بامر تدریس اشتغال داشت وچون اجل موعود در رسید فی‌شهور سنهٔ علم عـزیمت بعالم آخرت برافراشب

مولانا یوسف بدیعی ازولایت اندجـان بود ودر صغر سن ازآنجـا بسمرقند شتافته آغازکسب فضایل نمودودرزمان‌فرخنده نشان‌خاقان منصور ازماوراءالنهر بهراة تشریف‌آورده درظل عاطفت مقرب حضرت‌سلطانی آرام‌یافت ازعلم عروض وصنایـع و بـدایع شعری وفن معما صاحب وقوف بـود و در تبیین قواعدمعماء رسالهٔ مفید تالیف فرمود این مطلع از جملهٔ منظومات اوست کـه **بیت** گر بـدین آب و هوا کویت بـود منزل گهـم ✿ نی زلال خضر باید نـی دم روح اللهم وفـاتش درشهور سنهٔ سبع وتسعین وثمانمائه‌در سرخس‌اتفاق افتاد ودر مزار فیض آثـار شیخ لقمان پرنده مدفون شد .

حافظ غیاثقدوهٔ ارباب علم وعرفان وعمدهٔ محدثان‌زمان بود ودر ایام‌سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در بلدهٔ هراة بافاده قیام مینمود وفاتش در سنهٔ سبع و تسعین وثمانمائه اتفاق افتاد ودر مزار شیخ بهاءالدین عمر مدفون‌گشت .

مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی لمعات فضایل و کمالات آنجناب مـانند فروغ آفتاب جهانتاب منور عرصه ربع مسکونست ورشحات اقلام فیض انجام این زبدهٔ شیخ وشاب بسان قطرات سحاب خضرت بخش‌فضای جهان بوقلمون ازجواهر نظمش صدف افـلاك پرور شب افروز واز لآلی نثرش عرصهٔ عالم خاك‌جواهر اندوز تصانیف آنحضرت در اقسام علوم بیحد و در هر تصنیف خزاین معانی بیعد لاجرم حاجت بآن نیست که خامهٔ دو زبان در تعریف آن مرجع ارباب دانش و عرفان شروع نماید وباناامل‌سعی واجتهاد وابواب‌مناقب ومفاخرآن ملاذ اصحاب بینش‌وایقان برگشاید **نظم** چه حاجت که کلك بلاغت مآب ✿ نویسد که عامست فیض سحاب ✿ چه حاجت کـه گویند ازنور مهر ✿ منور بود عرصهٔ نه‌سپهر ولادت باسعادت آنجناب درشب بیست

واضح باد که سنهٔوفات قاضی‌شمس‌الدین رامؤلف نگاشته واز کتبی که‌عندالطبع مد نظر بودنیز بتحقیق بپیوست حرره محمد تقی شوشتری

وسیم شعبان سنهٔ سبع وعشرین وثمانمائه بقصبهٔ خرجرد جام اتفاق افتاد وپس ازوصول بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده قدم برمدارج زهد و تقوی نهاد بواسطهٔ مناسبت اصلی وملایمت جبلی در مبادی تنسیم صباء صبی از نفحات انفاس فضایل اقتباس ریاض نظم را خضرت ونضارت بخشید ومهارتش درآن‌فن بمرتبهٔ رسید که دیوان‌اشعار متقدمین ومتاخرین را از درجهٔ اعتبار ساقط گردانید ودر زمان میرزا ابوالقاسم بابر بنام نامی آن پادشاه وافر تهور حلیهٔ حلل را در فن‌معما مرقوم قلم بدایع آثارساخت ودر زمان سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بترتیب دیوان اول وتالیف بعضی از رسایل تصوف پرداخت وسایرمؤلفات ومنظومات لطافت‌آیاتش در زمان خاقان‌منصور تحریر یافت ولوایح آن‌کتب افادت آثار ورسایل اعجاز کردار برصحایف روزگار واوراق لیل ونهار تافت میان جناب مولوی وامیر نظام‌الدین علیشیر قاعدهٔ مودت و ارادت ارتباط واستحکام مالاکلام داشت‌لاجرم آنجناب دراکثر تصانیف منظوم ومنثور خویش‌مدح وثنای آن امیر نیکوکیش را برالواح بیان نگاشت ومصنفات مقرب‌حضرت سلطانی نیز بتعریف وتوصیف آنحاوی کمالات انسانی اشتمال دارد و هرکس بمطالعهٔ کتب آن دوبزرك فایض شده راقم حروف را دربن‌دعوی‌راست گوی میشمارد ووفات مولانا نورالدین عبدالرحمن درروزجمعه هیجدهم محرم‌الحرام‌سنه ثمان‌وتسعین‌وثمانمائه‌روی نمودمدت‌حیات آنجناب‌هشتادویکسال‌بودوصباح روزشنبه خاقان‌منصور وامیر نظام‌الدین علیشیروسایرامراوارکان‌دولت‌وتمامی اعیان‌ملك‌وملت بمنزل شریف آنجناب تشریف آورده دراقامت لوازم‌تجهیزوتکفین برنهج سنن‌سیدالمرسلین‌سعی نمودندونعش آن‌افاضل‌مآب‌را بعیدگاه‌برده ونماز گذارده بتخت‌مولانا سعدالدین کاشغری‌باز آوردند ودرپیش‌رویش‌دفن کردند حضرت خاقانی وجناب مقرب سلطانی‌متعاقب یکدیگر اکابر واشراف و سادات وعلماء اطراف رادرعیدگاه‌هراة جمع‌ساخته جهةترویح روح‌خدمت مولوی باطعام‌طعام وختمات کلام قیام واقدام‌نمودند وامیر علیشیر در مرثیهٔ مولانا نورالدین عبدالرحمن ترکیبی غرادرسلك‌انشا کشید مطلعش برخاطربود مثبت گردید **مطلع** هردم از انجمن چرخ جفای دگر است ✿ هریك از انجم اوداغ بلای دگراست‌وتاریخ وفات مولانا عبدالرحمن رافاضل آنزمان بعبارات مختلفه درسلك‌نظم انتظام دادند ازآنجمله‌مولانا انوری که‌شاعری ابدال وش‌بود ونظم دلکش داشت این قطعه بر لوح بیان نگاشت **قطعه** جامی که بودمایل جنت مقیم گشت ✿ فی‌روضه مخلدة ارضهاالسماء کلك قضا نوشت روان‌بردر بهشت✿تاریخه‌ومن دخله‌کان آمنا

خواجه رضی‌الدین احمد جامی مقتدای اولاد امجاد حضرت شیخ‌الاسلامی احمدالجامی النامقی قدس الله سره السامی بود و از سایر اشراف مشایخ خراسان بمزید علوقدروبناهت‌شان ممتازومستثنی مینمود سالها تولیت اوقات‌مزار شیخ‌الاسلامی مشارالیه تعلق بوی میداشت وهمواره‌خان احسان گسترده همت عالی نهمت برضیافت صادر ووارد میگماشت وچون‌آنجناب ازجهان گذران درسنهٔ ثمان و تسعمائه بفضای‌جهان

انتقال نمود ولد ارشدش خواجه جلال الدین ابوالقاسم قایم مقام گشت واعتبار واختیار آنجناب در آن ولایت از اماثل واقران در گذشت امابواسطه سعت مشرب گاهی بـا شاهزادگان عالی مکان مصاحبت میفرمود و بخلاف طریقهٔ آبا واجداد بتجرّع شراب ناب قیام مینمود درصفت جودوسخاوت وسلوک طریق بذل ومروت عدیل و نظیر نداشت ومادام الحیوة آنچه ازهرجهة حاصل میکرد صرف آینده ورونده نموده تخم محبت واخلاص در زمین دل همگان میکاشت ودر شهـور سنهٔ عشرین وتسعمائه علم عزیمت بصوب سفـر آخرت برافراشت ،

خواجه ناصرالدین عبدالعزیز جامی بصفت علم و عمل موصوف بود واکثر اوقات خجسته ساعات را باداء وظایف طاعات وعبادات صرف مینمود در سلوک طریق ریاضت وتقوی وارشاد سالکان سبیل هدی تتبع شیخ الاسلام زنده پیل احمد جام میکرد وهمواره برسجاده پرهیزکاری ودینداری نشسته شرایط افادهٔ علوم ظاهریٔ و باطنی بجای می آورد ودر شهورسنهٔ عشرین وتسعمائه روی بریاض رضوان آورد .

مولانا کمال الدین عبدالواسع النظامی ولد مولانا جمال الدین مطهر باخرزی بود واکثر اوقـات ایـام شباب را باکتساب فضایل نفسانی صرف نمود در فن انشاء و تحریر مکاتیب ومناشیر مهارت کامل حاصل داشت ودر اوایل جلوس خاقان منصور چند گاه همت برتالیف وقایع وحالات آنحضرت گماشت اماچون دراثناء گذارش حکایات در ایراد تشبیهات واستعارات مبالغه بسیار نمود خاقان منصور تصنیف او را نه پسندید و آن امر را برأی صوابنمای دیگری از افاضل مفوض گردانید خواجه مجدالدین محمد را بصحبت مولانا کمال الدین عبدالواسع میل بسیار بود وچون جناب مولوی ازشنیدن سخنان مزاح آمیز زود متغیر میشد پیوسته باوی هزل مینمود وآنجناب باخواجه نظام الملک واولاد او نیز طریق مصاحبت مسلوک میداشت و بنام ایشان ترسلات تـالیف کرده یادگار گذاشت ودر دیباچه یکی ازآن نسخ این چندبیت کـه نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین وخواجه رشیدالدین عبدالملک در سلک نظم کشیده والحق درین ابیات کمال فصاحت وبلاغت ظاهر گردانیده **قطعه**

دوبرادر باهم ارزانی که از قدر آمدند ✿ آن وزارت را مآب واین امارت را مآل ✿ آن کمال دین ودولت درهمه بابی رشید ✿ وین رشید ملک وملت در نهایـات کمال ✿ هم بود از رای آن صبح سعادت را فروغ ✿ هم بود از روی این خورشید دولت را جمال ✿ برسرند از مهر ومه آن درعلا وین در علو ✿ برترند ازبحر وکان آن درسخا این در نوال ✿ از جناب آن نخواهد کرد دولت اجتناب ✿ وزرکاب این نخواهد یافت اقبال انتقال ✿ آن بود خورشید منظر این بود برجیس قدر ✿ آن بود محمود طالع این بود مسعود فـال ✿ ماه جاه وحشمت آن باد فارغ از خسوف ✿ آفتاب دولت این باد ایمن از زوال .

قاضی نظام الدین محمد ولد ارشد مولانا شرف الدین حاجی محمد فراهی

بود ومولانا حاجی محمد در سلك اعاظم فقهاء زمان میرزا ابوالقاسم بابر انتظام داشت اما قاضی نظام الدین بمزید زهد وتقوی ومهارت در امردرس و فتوی براکثر علماء ایام دولت خاقان منصور فایق بود و مدت مدیددر مدرسهٔ غیاثیه و مدرسه اخلاصیه بمراسم منصب تدریس قیام مینمود و چون از آن منصب استعفا فرمود خاقان منصور آنجناب رابتکلیف موفور قاضی دارالسلطنهٔ هراة گردانیدوقاضی نظام‌الدین بر وجهی درقطع وفصل قضایای شرعیه طریق اجتهادمسلوك داشت که‌قصه امانت ودیانت شریح قاضی منسوخ‌شدوفات قاضی نظام‌الدین درماه محرم‌سنهٔ تسعمائه دست‌داد ورا قم‌حروف را نظم این رباعی درتاریخ آنواقعه اتفاق‌افتاد **رباعی** آنکس که‌شریعت بنظام از وی شد ✿ ازحکم قضاسجل عمرش طی‌شد ازصفحهٔ دل‌چو محوشد نام نظام ✿ توضیح پذیرفت که فانی کی شد

مولانا معین‌الدین الفراهی برادرارشد قاضی نظام‌الدین محمد بوددربسیاری ازفضایل و کمالات اظهاروقوف مینموددرزهد وتقوی درجهٔ علیا داشت واکثر خطوط رادر غایت‌جودت برصحیفهٔ‌تحریر مینگاشت درایام‌جمعه بعدازاداء نماز درمقصوره‌مسجد جامع هراة وعظی درکمال‌تاثیر میگفت ودررغرر معانی آیات واحادیث را بالماس طبع لطیف میسفت باعاظم امراو نوئینان که‌درمجلس وعظ او می نشستندملتفت نمیگشت ودروقت نصیحت آنطایفه سخنان درشت برزبانش‌میگذشت وآنجناب بعدازفوت برادر بموجب تکلیف خاقان والاگهر مدت‌یکسال صاحب منصب‌قضا بود آنگاه‌ترك آن‌امر داده هرچند دیگر مبالغه نمودند قبول نفرمود ازآثار قلم لطایف‌نگار مولانا معین‌- الدین معارج النبوه درمیان‌مردم‌مشهور است واکثروقایع‌وحالات سیدکاینات علیه‌افضل الصلوة واکمل‌التحیات بروایات‌مختلفه در آن‌نسخه مسطور ومولانا معین‌الدین درشهور سنهٔ‌سبع وتسعمائه مریض‌شده درگذشت ودرمزار مقرب‌حضرت‌باری‌خواجه‌عبدالله‌انصاری پهلوی‌برادر خودقاضی نظام‌الدین مدفون گشت

مولانا شمس الدین محمداسفراینی درایام‌جوانی به‌تحصیل علوم‌بل‌تکمیل فنون محسوس‌ومفهوم قیام نمودودرمیدان درس وافاده ازاماثل واقران قصب‌السبق در ربود وآنجناب بحسن محاوره‌ومکارم اخلاق اتصاف‌داشت ومدتی‌مدید درمدرسهٔ شریفهٔ سلطانی وبعضی دیگر ازبقاع دارالسلطنهٔ هراةهمت برنشر فواید علمی میگماشت در ماه جمادی الاخر سنهٔ تسعمائه پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بمرض حصبه اوراق بقا بباد فنا داد

مولانا شمس‌الدین محمدبن مولانا شرف‌الدین عثمان درجمیع اقسام‌علوم معقول وتمامی فنون مفهوم ومنقول سرآمد علماء ماوراءالنهر بلکه‌مقتدای فضلای هر شهر بود ودر اواسط زمان خاقان منصور از سمرقند متوجه گذاردن حج‌اسلام شده بدارالسلطنهٔ هراةرسید ومنظور نظر عنایت خاقانی وملحوظ عین رعایت جناب‌مقرب

حضرت سلطانی گشته عزیمت آنسفر مبارك بامضارسانید و بعدازمراجعت دردارالسلطنة هراةتوطن نمودوسالها درمدرسهٔ شریفه سلطانیه ومدرسه اخلاصیه مبشر فـوایدعلمیه و درس مسائل دینیه مشغولی میفرمودو آنجناب که بمولانازادهٔ مولاناعثمان اشتهاردارد باوجود کمال دانشمندی و کبرسن ووفورزهد وتقوی بصفت تواضع و کسرنفس اتصاف داشت ودرماه ربیع الاولی سنهٔ احدی وتسعمائه رایت رحلت بعالم آخرت برافراشت .

مولانا برهان الدین عطاءالله الرازی بوفور علم و سرعت فهم و جودت طبع از اکثر فضلاء دانشور ممتاز و مستثنی بود و بسعت مشرب و میل بصحبت اهل طرب وعدم تعیین برتمامی ظرفاء هنرور فایق می نمود و مدتی مدید تـدریس مدرسهٔ خاقان سعید مغفور و خانقاه خاصه مقرب الحضرة السلطانیه تعلق بآنجناب میداشت و بقلم فضل و کمال نقش افاده برصحایف ضمائر بسیاری از طلبهٔ علوم مینگاشت ارتحال مولانا برهان‌الدین از جهان محنت آئین بخلدبرین در ماه رمضان سنهٔ اثنی وتسعمائه بوقوع انجامید واز نتایج طبع او رساله‌اینست که در فن معما در زمان ابوالقاسم بابر میرزا مرقوم کلك بلاغت انتما گردانید .

حضرت مخدوم امیر خواند محمداز سایر اولادعظام امیرخاوند شاه بلکه از اکثر علماء فضایل پناه بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشتند ودر ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده درعلوم معقول ومنقول نقش مهارت برلوح خاطر نگاشتند ووفور وقوف آنحضرت در فن تاریخ وصنعت انشا بمرتبه بود کـه قلم سخن آرا از تبیین آن بعجز وقصوراعتراف دارد و کمال بلاغت آن مهرسپهرسیادت در تحریر حکایات وتقریر روایات درجه داشت که بیان فصحا توضیح آنرا کماینبغی ازجمله‌محالات میشمارد تالیف کتاب افادت آیاب روضة الصفا برثبوت این دعوی برهانیست معین و تلطیف عبارات آن نسخهٔ فصاحت انتما بر وقوع اینمعنی دلیلیست مبرهن وراقم حروف نسبت بآنحضرت علاقه فرزندی ثابت دارد و بزبـان گستاخی خود را در سلك شاگردانش میشمارد سبحان‌الله غلط گفتم انتساب قطرهٔ بدریا عین بـی‌ادبیست و اقتباس ذرهٔ ازخورشیدوالاغایت بوالعجبی **نظم**چه نسبت ذره را با مهر انور ✿ نمیشاید خزف درعقد گوهر اگرخواهم که باشد آبرویم ✿ همی گویم که من شاگرد اویم نـه شاگردم غلام کمترینم ✿ بگردخرمن اوخوشه چینم غرض‌ازاظهار این‌شرف آنکه اگر کلك سخن گذار درین مقام بیش‌ازاین‌درذکرمکارم اخلاق‌ومحاسن‌آداب آنحضرت‌مبالغه کند شاید که‌مردم عیب‌جوی بنا بر نسبت مذکور بخودستائی حمل‌نمایندو گفتار ایـن بیمقدار راداخل لاف و کذاف داشته زبان اعتراض بگشایندلاجـرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته‌رقم میگرداند که‌حضرت ابوی مخدومی رادراواخر ایام حیات میل بانقطاع‌وانزوا شده ازاختلاط خلایق دامن‌همت برچیده مدت یکسال درگازرگاه روزگار گذرانیدند واکثر اوقات رابکسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف

گردانیدند ودرماه رمضان سنه اثنی وتسعمائه بواسطهٔ عرض مرض سوء القنیه از آن مقام بشهر مراجعت نموده بر بستر ناتوانی افتادند ومدت دوماه صاحب فراش بوده دردوم ذی قعده سنهٔ ثلث وتسعمائه ازمحنت آباد جهان بریاض راحت فزای جنان انتقال فرمودند وفات آنحضرت درسن شصت وشش سالگی دست داد دفنش درمزار شیخ بهاءالدین عمر اتفاق افتاد .

مولانا قطب الدین محمد آدم اعلم اطباء زمان وافضل حکماء دوران بودو درمعالجه مرضی و ازالهٔ علل برایامیمنت انفاس مسیحا ظاهرمینمود امابصفت حسن خلق اتصاف نداشت ودراوایل سنهٔ اربع وتسعمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت .

مولانا نظام الدین عبدالحی الطبیب درمبادی احوال بعلاج مرضی دارالشفاء امیرهدایت انتمامشغول بودوچون حضرت ولایت پناه خواجه عبیدالله طاب ثراه بواسطهٔ عرض مرض کس بهراةفرستاده از عالیجناب مقرب السلطانی طبیب طلبید جناب حکمت مآبی حسب الحکم بطرف سمرقند توجه نمود وبعداز آنکه از آن سفردوستکام بازآمد بمزید عنایت ونوازش اختصاص یافته روزبروز پایهٔ قدرومنزلتش بالا گرفته وساعت بساعت کوکب بخت وطالعش سمت استعلا پذیرفته تاکاربجائی رسید که منظور نظر التفات خاقان منصور پسندیده صفات شده ودرحرم نیزدرآمده محرم اسرارصغار وکبار گشت و تاآخر ایام حیات دراوج جاه وجلال بود .

مولانا شمس الدین محمدروجی مقتدای مشایخ زمان وپیشوای اصحاب زهد وعرفان بودوقرب هفتاد سال درسلوك طریق هدایت وتتبع سنن سنیهٔ حضرت خیرالبریه علیه السلام والتحیة سعی نمودجمعی کثیرازدرویشان وطالبان طریقه ایشان هرروز بآستان کرامت آشیانش میرسیدندواز باطن فرخنده میامنش اقتباس انوارسعادات کرده بمرادات فایزمیگردیدند وآنجناب دراوایل ماه رمضان سنهٔ اربع وتسعمائه مریض گشت ودر ایام ناتوانی بنابرحسن اعتقادی که نسبت بمقرب حضرت سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان درتجهیز وتکفین من شرایط اهتمام بجای آورد نمود درهر موضع که صلاح دانند جسد مرا مدفون گردانند ودرروزشنبه شانزدهم ماه مذکورداعی حق رالبیك اجابت گفت وامیر نظام الدین علیشیر پس از تقدیم غسل وتکفین باتفاق اشراف واعیان هراة نعش مغفرت صفاتش را بعیدگاه هراةبردند ونماز گذارده درپهلوی قبرمولاناسعدالدین کاشغری که پیرایشان بود دفن کردند امابس ازروزی چند بعضی ازمریدانش نیم شبی بآن مقبره رفته وآن پیر عزیز راازقبر بیرون کشیده بکازرگاه نقل نمودندونزدیك بمزار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری تختی ساخته دفن فرمودند این قطعه راکه نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم امینی درتاریخ آنواقعه منظوم گردانیده وروز وماه وسال آنحادثه رادر یك مصراع بسرحد ظهور رسانیده **قطعه** آن پیر که سر عشق او را ✿ از عین شهود بود مشهود منسوب بروح و در حقیقت ✿ زونسبت هر دو کون مقصود شد سوی جنان و گشت تاریخ ✿ شنبه کزصوم شانزده بود .

مولانا میرحسین معمائی درتزکیهٔ نفس نفیس وتصفیهٔ باطن شریف وسیر رضیه وشیم مرضیه عدیل ونظیر نداشت وبسبب کمال تواضع وحسن خلق همواره تخم مهرومحبت درفضای ضمیر صغیر وکبیرمیکاشت چندین سال درمدرسهٔ شریفهٔ اخلاصیه ساکن بودو بطلب علم مشغولی مینمود واکثرمتداولات فنون معقول ومنقول رامطالعه فرمود ومهارتش در فن معما بجائی رسید که رقم نسخ بر گفتارمهرهٔ آن صنعت کشید ودرسنهٔ اربع وتسعمائه بمرض اسهال درگذشت ودرگنبد مدرسهٔ مذکوره مدفون گشت ازنتایج طبع نقاد آن سید پاك اعتقاد رساله ایست که درفن معما درسلك انشا کشیده و در کلام منظوم ومنثور آن نسخه کمال دقت وبلاغت ظاهر گردانیده مسود اوراق رادرتاریخ وفات آن مظهرمکارم اخلاق قطعهٔ بخاطر رسیده بود ثبت آن درین مقام مناسب نمود **قطعه** مظهرخلق حسن میر حسین ☆ سیدفاضل فرخنده صفات کرد رحلت بسوی خلدبرین ☆ یافت ازحادثهٔ دهر نجات نور رحمت چوبرونازلشد ☆ نوررحمت شودش سال وفات

مولانا کمال الدین مسعود شروانی درعلم کلام ومنطق وحکمیات اعلم علماء زمان خودبود ودردرس سایرعلوم معقول ومنقول کمال دقت ولطف طبع ظاهر مینمود سالها درمدرسهٔ مهدعلیا گوهرشاد آغاومدرسهٔ اخلاصیه مقرب حضرت السلطانیه بدرس وافاده اشتغال داشت، وبعدازفوت قاضی نظام الدین ترك تدریس مدرسهٔ گوهرشاد بیگم داده درمدرسه غیاثیه علم افادت برافراشت ودرروزیکه آنجناب رادرآن مدرسه اجلاس میکردندامیر نظام الدین علیشیر وتمامی سادات وعلماء دارالسلطنة هراة مجتمع گشتند وچون یکی ازشروط وقفیه آن مدرسه آنست که اعلم علماء خراسان درآنجا مدرس باشد درآنروز مولانا کمال الدین مسعود قصد تعرض دانشمندان خراسان کرد آیت(انی اعلم مالاتعلمون) را درس گفت و آن مقدار نکات بدیعه و معانی شریفه ادا فرمود که موجب تحسین وآفرین همگنان گشت ازآثار قلم افادت رقمش حاشیه شرح حکمت العین وبعضی دیگر ازرسائل درمیان طلبه مشهور است وازاشعار بلاغت اشعارش این مطلع درمجالس النفایس مسطور **مطلع** بسوزسینه مستان برقت می ناب ☆ که نیست سوز مرا سازگار غیرشراب انتقال مولانا مسعودشروانی ازجهان فانی بعالم جاودانی در شهور سنهٔ خمس وتسعمائه روی نمود ودرمزار پیرسیصدساله مدفون شد

مولانا خلیل الله ولد مولانا فاضل سمرقندی بود و در اوایل حال بملازمت حضرت میرزا ابابکربن میرزاسلطان ابوسعید قیام مینمود وبعداز واقعه شاهزاده بدارالسلطنهٔ هراة شتافت وآغازدرس کرده پرتوالتفات مقرب حضرت سلطانی بروجنات احوالش تافت مدتی در مدرسهٔ شریفهٔ گوهرشاد آغا و خانقاه اخلاصیه بدرس وافاده اشتغال داشت والحق درآن اوقات طلبهٔ علوم را ازنتایج طبع نقادخویش مستفیدساخته بر بعضی ازاماثل واقران رایت تفوق می افراشت اماچون بشرب مدام مشغولی مینمودخاطر

امیرعلیشیر ازوی‌متنفر شده‌بعزلش‌حکم‌فرمود و آنجناب ازهراة ببلخ رفته روزی چند درپناه دولت سلطان بدیع‌الزمان میرزابسر بردودرآن ولایت نیزازوی حرکات‌نالایق صدور یافته روی‌بقندز آورد ودر ظل رعایت امیرخسروشاه می‌بود تا آن‌زمانیکه ازعالم انتقال نمود .

مولانا مسیح‌الدین حبیب‌الله برادرزادهٔ مولانا عزالدین حسین طبیب‌بود که درزمان میرزاسلطان ابوالقاسم بابرومیرزا سلطان ابوسعید ازسایر اطباء زمان در میدان حذاقت‌گوی مسابقت میربود ومولانا حبیب‌الله‌نیز درمعالجه مرضی و ازاله علل برایاآثارنفس مسیحا ظاهرمیگردانید وازمبادی ایام‌سلطنت خاقان منصورتاوقت‌وفات در ملازمت آنحضرت روزگار میگذرانید باوجود حصول تقرب بردرگاه خلافت پناه ووفور اسباب مکنت وجاه‌بطیب نفس‌وبشره‌شکفته بربالین فقرا ومساکین تشریف‌میبرد واز روی طوع ورغبت بیکلفت در معالجهٔ درویشان ومحتاجان شرابط اهتمام بجای می‌آورد ودرشهور سنهٔ خمس‌وتسعمائه نبضش ازقانون اعتدال انحراف جست و بمرض اسهال کبدی مبتلاشده بجوارمغفرت الهی پیوست

مولانا حسن‌شاه شاعری بودبلیغ‌وشیرین کلام وازحیثیت قوت بدیهه سرخیل افاضل شعراء انام‌همواره‌ابیات ظرافت‌آمیز واشعارمزاح انگیز برلوح بیان مینگاشت‌و درهیچ مجلسی ازمجالس دقیقهٔ‌از دقایق‌ندیمی ونکته پردازی نامرعی نمیگذاشت و بشایبهٔ تکلف در آن شیوه‌بیمثل زمان خود بود چنانچه درآن باب این‌بیت نظم نمود

بیت درشعرودر ندیمی ودرفضل ودرادب ✿ نی‌در عجم یکی چومنست ونه درعرب‌و

مولانا حسن‌شاه دراوایل ایام‌جوانی درملازمت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بسر میبردوبصیقل لطف طبع‌وحسن تقریرزنك ملال ازمرآت ضمیر آن‌شهریار کشور گیر می‌سترد ودرآن اثناروزی سخن بذکر معایب ملوك رسیدو مولانا حسن شاه هر یك ازسلاطین‌ماضیه رابعیبی منسوب گردانید میرزا محمددر آخر مجلس از وی پرسید که‌من چه‌عیب دارم جناب‌مولوی جواب‌داد که‌غیر کاهلی هیچ‌منقصتی درذات شمانمی‌بینم پادشاه گفت که کهالت مارا از کجادانستی گفت‌از آنجاکه میتوانید گفت که‌ده‌هزار دینار بمولانا حسن‌شاه دهید ونمی گوئید میرزامحمد ازشنیدن‌این سخن‌در خنده افتاده پنجهزار دینار بمولانا حسن‌شاه عنایت کردمولانا گفت‌اینك ازغایت‌کاهلی درمیان راه ماندید ومولانا حسن‌شاه بعداز شهادت میرزامحمد دردارالسلطنة هراة متوطن گشت وهمواره باسلاطین وحکام طریق‌اختلاط مسلوك‌داشته بفراغت اوقات میگذرانید وچون سلطنت ممالك‌خراسان بخاقان منصور انتقال‌یافت پرتو انوارعاطفت امیر نظام‌الدین علیشیر بروجنات احوالش‌تافت وجناب مولوی پیوسته مقرب‌حضرت سلطانی را ملازمت میکرد وبتقریبات جهة‌تشحید خاطرعاطرش ابیات‌بسلك نظم درمی آورد ازجمله آنکه نوبتی داروغهٔ‌هراة بموجب فرمان خاقان خجسته صفات وسمهٔ کبودرا که‌ضعیفهٔ بدکردار

بود ازشهر اخراج کردوخواجه مطهر عودی بخدمت امیرعلیشیر شتافته منزل اورا که دیوانی شده بود طلب نمودوملتمس مبذول افتاده همان زمان مولانا حسن شاه بمجلس در آمد وهمان التماس کردمقرب حضرت سلطانی جواب داد که آنخانه تعلق بخواجه مطهر گرفت ومولانا حسن شاه فی الحال این رباعی برزبان آورد رباعی درشهر اگر مطهر عودی هست ✿ برخوددر فسق کس نیارد بربست هرقحبه که از شهر برونش کردند ✿ این قحبه زن آمد وبجایش بنشست دیگر آنکه بعداز فوت امیر سلطان حسن ارهنگی مقرب حضرت سلطانی جهة ترویح روح او ترتیب آشی عظیم اشارت فرمود و فرمانبران آغاز سرانجام اسباب مصالح طعام کرده هر روز مولانا حسن شاه بدردولتخانهٔ آنجناب می آمد وخبر میگرفت که آش بکجارسیده قضارا درروزیکه آش میکشیدند اورا مهمی روی نمود ودروقتی بملازمت امیرعلیشیر آمد که طعام باتمام پیوسته بود لاجرم متاسف گشته این رباعی برزبانش گذشت رباعی دیرآمدم وزغصهٔ غمخوردن ✿ دانم بیقین که جان نخواهم بردن یك آش دگر برای من فکر کنید ✿ کزغصهٔ این آش بخواهم مردن وفات مولانا حسن شاه در شهور سنهٔ خمس و تسعمائه روی نمود ومدت عمرش زیاده برصد سال بود.

میرحاج بشرف سیادت وصفت زهدوعبادت اتصاف داشت وهمواره در منقبت شاه ولایت علیه السلام والتحیة قصایدغرا برلوح بیان مینگاشت تخلصش دردیوان قصاید میر حاج ودر غزلیاتش انسی بودوقصهٔ لیلی ومجنون را بنظم آورده باین بیت افتتاح نمود

بیت ایعشق تورا جهان طفیلی ✿ مجنون توشد هزارلیلی

مولانا کمال الدین حسین الواعظ درعلم نجوم وانشا بیمثل زمان خود بود ودر سایرعلوم نیز باامثال واقران دعوی برابری مینمود وبآواز خوش وصوت دلکش بامر وعظ ونصیحت میپرداخت وبعبارات لایقه واشارات رایقه معانی آیات بینات کلام الهی وغوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی رامبین میساخت صباح روز جمعه در دارالسیادة سلطانی که درسر چهارسوق بلدهٔ هراة واقع است بوعظ مشغولی میکرد و بعد از اداء نماز جمعه در مسجد جامع امیرعلیشیر درلوازم آنکارشرایط اهتمام بجای آورد روزسه شنبه درمدرسهٔ سلطانی وعظ میگفت وروز چهارشنبه درسرمزار پیرمجرد خواجه ابوالولید احمدوایضاً دراواخر اوقات حیات چندگاه درحظیرهٔ سلطان احمد میرزا روز پنجشنبه بآن امر پرداخت وچون متقاضی اجل موعود دررسید فی سنهٔ عشرو تسعمائه مهر سکوت برلب زده عالم آخرت رامنزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیاراست وآثار خامهٔ بلاغت دثارش بیشمار ازآنجمله جواهر التفسیر ومواهب علیه وروضة الشهداو انوار السهیلی ومخزن الانشا واخلاق المحسنین واختیارات در میان مردم مشهور است واز اشعار فصاحت شعارش این مطلع درمجالس النفایس مسطور مطلع سبز خطا ز مشك ترغالیه برسمن مزن ✿ سنبل تاب داده را برگل نسترن مزن ودربن تاریخ یعنی

شهور سنهٔ تسع وعشرین تسعمائه که این اجزاست ترتیب میابد فرزندار جمند مولانا کمال الدین حسین مولانا فخرالدین علی قایم مقام والد بزرگوار خویش بوده صباح روز جمعه در مسجد جامع هراة که جامع اصناف فیوضاتست بنصیحت وارشاد فرق عباد میپردازند والحق در آن امر باحسن وجهی وابلغ صورتی رایت تفوق بر اماثل وافاضل می افرازند وازسایر اقسام فضایل نیز بهرهٔ تمام دارند وهمواره نقش تتبع سنن سنیه مصطفویه بر لوح خاطر عاطر مینگارند از منظومات مولانا فخرالدین علی محمود واباز که بروزن لیلی ومجنون درسلك تحریر کشیده اند درمیان مردم مشهور است وبسیاری ازمعانی دقیقه در آن رساله مندرج ومذکور.

مولانا عبدالجمیل درسلك دانشمندان متعین انتظام داشت وچندگاه دردار السیادة سلطانی بقلم دانش نقش افاده برصحیفه خواطر طلبه مینگاشت وفاتش در سنه احدی عشرو تسعمائه اتفاق افتاد وجهة ضبط تاریخ مذکور کلك سخن گذار امیر سلطان ابراهیم امینی بتحریر این قطعه زبان گشاد **قطعه** افسوس ازآن سپهر دانش ✿ کش بود چو ابر شیوه انفاق ✿ زآن عبدجمیل گشت نامش ✿ کاراسته شد بحسن اخلاق ✿ تاریخ وفات او خرد گفت ✿ علامهٔ بیمثال آفاق .

مولانا نظام الدین عبدالحق از اکثر مفتیان دار السلطنة هراة بمزید فقاهت ممتاز بود وچند گاهی بمنصب قضا سرافراز شده بفیصل قضایاء شرعیه قیام مینمود

مولانا سیفی درزمان خاقان منصور ازبخارا که وطن مالوف ومسکن معهود او بود بهراة آمد آغاز تحصیل علوم نمود و در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر آرام یافته احیاناً بملازمت آستان سلطنت آشیان نیز اقدام می فرمود وبعد ازچند سال بمقتضای حدیث (حب الوطن من الایمان) روی بماوراء النهر آورد وبشرف آستانی شاه زادهٔ سعید بایسنقر میرزا مشرف گشته دوسه سال درخدمت آنحضرت بسر برد وچون میرزا بایسنقر از جام انتقام امیر خسرو شاه شربت شهادت چشید مولانا سیفی در بخارا ساکن گشت تا آن زمان که دست قضا سجل حیاتش درنوشت وآن جناب را اشعار دلفریب ومعانی خاص بسیار است ازآنجمله این دو بیت بخاطر بود ثبت افتاد **بیتین** ای تراچون دل عشاق پریشان کاکل ✿ قامتت فتنه وسرفتنه و دوران کاکل ✿ همچو دودبست که بر گرد سرشمع بود ✿ حلقه حلقه بسر آن مه تابان کاکل وایضا مولانا سیفی درباب ارباب صناعات دیوانی علاحده اختراع نموده ودر آن منظومات امثال و معانی بدیعه درج فرموده ازجمله آن ابیات این مطلع بغایت مشهور است **مطلع** تا بنقد جان بت خبازمن نان می دهد ✿ عاشق بیچاره نان می گوید وجان می دهد.

مولانا ریاضی ازمشاهیر شعراء خراسان بود و بنظم فتوحات و حالات خاقان منصور اشتغال می نمود وچندگاه قضاء ولایت زاوه ومحولات که منشاء ومولد اوست تعلق بوی میداشت و بواسطه شکایت کلانتران ولایت ازآن امر معاف شده همگی همت بر نظم

اشعار گماشت این مطلع از منظومات اوست که **مطلع** فلك شسته بآب خضر اگر دامان من بودی ✿ هنوزم دست دور از دامن جانان من بودی.

شیخ صوفی علی درسلك اعاظم مریدان شیخ زین الدین الخوافی انتظام داشت واز اوایل ایام صبی تا نهایت اوقات شیب همواره همت عالی نهمت بر اداء وظایف طاعات وعبادات میگماشت وجمعی کثیر ازدرویشان درخانقاه آن جناب ساکن میبودند واوقات شریف را مستغرق ذکر الهی گردانیده ازباطنش اقتباس انوار سعادت مینمودند وشیخ صوفی علی دراواخر زمان خاقان منصور داعی حق را لبیك اجابت گفته درگذشت ودرحظیرهٔ که خواجه جمال الدین عطاءالله درسر خیابان ساخته است مدفون گشت.

خواجه منصور تبکچی مدتی مدید در ملازمت آستان سلطنت آشیان خاقان منصور بسر میبرد وحسب الحکم بپرسیدن مهم دادخواهان مشغولی می کرد از نظم اشعار وقوفی تمام داشت و همواره غزل های دلفریب بر لوح بیان می نگاشت این مطلع از جمله ابیات اوست که **مطلع** پردهٔ لاله تهی دیدم و آغشته بخون ✿ یادم آمد که مرا رفته دل از پرده برون

مولانا نظام الدین استرآبادی سرآمد قصیده گویان زمان خود بود وگاهی بطلب علم نیز مشغولی مینمود این مطلع از منظومات اوست که **مطلع** بباغ دل در بن بستان سرای عالم فانی ✿ نهال آرزو منشان که بار آرد پشیمانی.

مولانا محمد بدخشی بحلاوت گفتار و بلاغت اشعار اتصاف داشت و همواره همت برنظم معما وتالیف قواعد آن فن میگماشت مدت سی سال درملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات گذرانید وچند رساله درعلم معما مرقوم کلك فصاحت انتما گردانید وچند رساله درعلم معما مرقوم کلك فصاحت انتما گردانید ازجمله معمیات آن جناب این معما باسم حبیب بخاطر بود مثبت گشت **معما** ترا تبخاله برلب های خندان ✿ حبابی شد بطرف آب حیوان

مولانا نورالدین محمد زیارتگاهی ازجانب پدر نبیرهٔ مولانا جلال الدین محمد قاینی بود وازطرف مادر دختر زادهٔ مولانا شریف الدین عبدالقهار و او درایام جوانی درمدرسهٔ اخلاصیه تحصیل نموده بتکمیل علوم موفق گشت و در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه بمنصب تدریس رسید اما بسبب عدم التفات امیر نظام الدین علیشیر بعداز چندماه از آن امر معزول گردید بنابرآن فی سنهٔ خمس وتسعمائه از بلدهٔ فاخرهٔ هراة بقبة الاسلام بلخ رفت ومنظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان میرزا گشته درمسجد جمعهٔ آن بلده آغاز درس و افاده فرمود ومیرزا بدیع الزمان هفتهٔ دو نوبت بآن درس تشریف میبرد ونسبت بجناب مولوی غایت تعظیم وتکریم بجای می آورد ودر آن اثنا مولانا نورالدین محمد بواسطهٔ حب دخل در امور دیوانی و اشغال سلطانی از بدیع الزمان میرزا التماس نمود که منصب رسالت دیوان صدارت بدو مفوض گردد ومیرزا بدیع الزمان این ملتمس را بعز

اجابت اقتران داده بسبب دخل در آن مهم جناب مولوی را تنزلی تمام دست داد و کار بجائی رسید که از بلخ سفر کرده بقندهار رفت وتتمه اوقات حیات را در ملازمت اولاد امیر ذوالنون بپایان رسانید وفاتش در شهور سنه ثلث وعشر وتسعمائه درقندهار وقوع یافت وهمانجا مدفون گردید.

مولانا معین الدین محمد اسفراری عمدهٔ مترسلان زمان خود بود وبنظم اشعار نیز مشغولی مینمود از حسن خط تعلیق بهرهٔ تمام داشت و اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعد آن فن میگماشت ازجملهٔ مؤلفاتش تاریخ بلدهٔ هراة و ترسلی مشتمل بر منشآت مناشیر ومکتوبات درمیان مردمان مشهور است وازاشعارش این مطلع بر السنه وافواه مذکور **مطلع** زسرمه است آنکه می بینی بچشم هر پری پیکر ✿ که از غوغای چشمش میکند خاک سیه برسر

مولانا حاجی محمد نقاش ذوالفنون زمان خود بود و پیوسته بقلم اندیشه امور غریبه وصور عجیبه برصحایف روزگار تحریر مینمود درفن تصویر و تذهیب مهارت تمام داشت وچندگاه همت بر بختن چینی فغفوری گماشت بعداز تجربهٔ بسیار و ارتکاب مشقت بیشمار جسم ظروف واوانی که میساخت باچینی بغایت شبیه گشت اما رنگ وصفایش چنانچه میباید نبود وازجمله مخترعات مولانا حاجی محمد صندوق ساعتی است که در کتابخانهٔ امیر نظام الدین علیشیر ترتیب نموده درآن صندوق صورتی تعبیه کرده بود که چوبی دردست داشت وچون یکساعت ازروز میگذشت آن پیکر چوب را یکنوبت نقارهٔ که در پیش او بود میزد وبعداز گذشتن ساعت دوم دو نوبت آن حرکت میکرد و علی هذاالقیاس وخدمت مولوی مدتی کتابدار امیرعلیشیر بود و آخرالامر از آن جناب رنجیده در شهور سنهٔ اربع وتسعمائه که میرزا بدیع الزمان بمحاصرهٔ بلده هرات اشتغال داشت بگریخت و بشاهزاده پیوست و بهمان منصب منصوب گشت و در اوایل زمان استیلاء ابوالفتح محمد خان شیبانی درگذشت.

خواجه میرک نقاش درعلم تصویر وتذهیب نظیر نداشت ودرفن کتاب نویسی رایت بیمثلی برافراشت اکثر کتابهای عمارات هراة بخط اوست ووفاتش در زمان تسلط محمدخان شیبانی برولایت خراسان بوقوع پیوست.

مولانا بنائی ولد استاد محمد سبز معمار بود ودر نظم اشعار مهارت کامل ظاهر مینمود ازعلم تصوف وموسیقی وقوفی تمام داشت ودر اواسط زمان خاقان منصور از امیر نظام الدین علیشیر رنجیده بعراق رفت ومدتی بملازمت سلطان یعقوب میرزا پرداخت آخرالامر بمقتضای حدیث حب الوطن بخراسان باز آمده چندگاه دیگر در بلدهٔ هراة متوطن بود کرة بعد اخری از آن امیر صافی ضمیر غبار نقار بر خاطرش نشسته بسمرقند شتافت ودر آنولایت پرتو انوار التفات سلطان علی میرزا بروجنات احوالش تافت و چون آن ملک بحیز تسخیر محمدخان شیبانی درآمد ملازم گشته درسلک خواص بارگاه سلطنت ملازمت میکرد وبعدازقتل آن پادشاه عالیجاه باولادش پیوسته در سالی که

مراتب امورجهانبانی امیرنجم ثانی بفرمان واجب الاذعان حضرت پادشاه دین پناه لشگر بماوراءالنهر کشید وقرشی را گرفته درآن بلده قتل عام بوقوع انجامید بناءحیات مولانا بنائی بزخم تیغ غازیان عظام صفت انهدام یافت دیوان اشعارش در بلاد ماوراء النهر وخراسان مشهور است واشعار آبدارش برالسنه وافواه طبقات انام مذکور ومولانا بنائی در اواخر اوقات حیات دیوان، خواجه حافظ شیرازی را تتبع نمود ودرآن غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص فرمود.

شیخ الاسلام امجد مولانا سیف الدین احمد علامهٔ عرصهٔ عالم و ملاذ علماء بنی آدم بود بغایت امانت ودینداری موصوف وبنهایت دیانت وپرهیزکاری معروف در علم تفسیر وحدیث وفقه بی شبه و بدل ودر سایر فنون عقلی ونقلی ازاکثر علماء زمان افضل و آنجناب بعداز فوت والد ماجدخود مولانا قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعدالملة والدین مسعود التفتازانی درامر شیخ الاسلامی دخل کرد وقرب سی سال در خطهٔ خراسان لوازم تقویت شریعت مطهر بجای آورد و در ماه رمضان سنه ست عشرو تسعمائه بواسطه سعایت اصحاب غرض فرمان همایون نواب کامیاب شاهی بمؤاخذه و مصادرهٔ آنجناب صدور یافت وهمدران ایام بنابر تقدیر پادشاه قدیر کشته گشته بعالم آخرت شتافت مدرسهٔ که نزدیك بمسجدجامع بلدهٔ هراة به نواحی درب خلفیان واقعست از آثار جناب شیخ الاسلامست وبعضی ازرسایل وحواشی آنجناب که در اصناف علوم تالیف یافته درمیان طلاب مشهور است وسخنان آن رسایل برالواح خواطر مسطور

امیر مرتاض درعلم حکمت وریاضی بی شبهٔ ونظیر بود ودرسایر علوم بر بسیاری ازدانشمندان زمان دعوی تفوق می نمود و بصیام دهرروزگار میگذرانید وهمواره وظایف طاعات وعبادات مؤدی میگردانید و در زمان خاقان منصور در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت ودرایام دولت محمد خان شیبانی در مدرسهٔ سلطانی نیز رایت افادت برافراشت وکرت ثانی که ماهچهٔ علم زرنگار نواب کامیاب شاهی پرتو وصول بر ولایات خراسان انداخت امیرمرتاض بسبب تعصب در مذهب تسنن ازهراة بطرف قندهار شتافت وهمدران ولایت وفات یافت

خواجه عمادالدین عبدالعزیز المشتهر بمولانا زاده ابهری عالمی متبحر بود ودر علم حدیث وفقه حنفی وشافعی اظهارمهارت مینمود ودرزمان خاقان منصور بنام امیر نظام الدین علیشیر مشکوه راشرح نوشت امابیش ازآنکه آن کتاب شهرت یابد دست زمانه ورق آندولت رادر نوشت وسالها درمدرسهٔ خاقان سعید شاهرخ میرزا ومدرسه سلطانی وخانقاه اخلاصیه بدرس وافاده اشتغال داشت ودرهمان سال که امیرمرتاض از هراة بجانب قندهار رفت مولانازاده نیز راه بلاد هند پیش گرفت ودیگر ازوی خبر نیامد ودر ولایات سند فوت شد

مولانا فصیح الدین صاحب دارا بحدت طبع وجودت ذهن ومکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد فضلاء استراباد بودودر فن شطرنج خواه کبیر وخواه صغیر چه

حاضرانه وچه غایبانه مهارت تمام ظاهر مینمود در نظم قصاید ومعمیات نهایت بلاغت بجای می آورد واکثر اوقات شریف رابخدمت امیر نظام الدین علیشیر صرف میکرد و بعد ازفوت آنجناب بملازمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور پرداخت وداروغه کتابخانه همایون شده درسلك انچکیان رایت تقرب برافراخت ازجمله نوادراشعار مولانا صاحب قصیده ایست که درمرثیه مقرب الحضرت السلطانیه درسلك نظم کشیده وحروف مصارع اول تمامی ابیات آن مرثیه بحساب جمل ازسال ولایت امیرعلیشیر خبر میدهد وحروف مصارع آخر ازتاریخ وفات آنجناب چنانچه درمعانی آن اشعار اصلاخللی واقع نیست فوت مولانا صاحب درسنه سبع عشر وتسعمائه در ولایت استرآباد دست داد واز معمیاتش این رباعی باسم رجب بر خاطر بود ثبت افتاد **رباعی** آن ترك پری پیکر خورشیدلقا ✿ باشدبی تاراج دلم عشوه نما بنگر دلویران مرا کان عیار ✿ دزدانه نهفت وبازش آورد بجا .

مولانا محمد طالب طالب علمی خوش طبع بودودرفن معما ازامثال واقران ممتاز و مستثنی مینمود و سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا به منصب صدارت اشتغال داشت وچون ازسعادت خدمت آنحضرت محروم ماند بدرگاه عالمپناه حضرت پادشاه ظهیرالدین محمد بابر میرزا رفته رایت تقرب بر افراشت درشهورسنهٔ ثمان عشر وتسعمائه که میان عبیدالله خان و آن پادشاه عالیشان درماوراءالنهر محاربه بوقوع انجامید مولانا محمد درآن معرکه شربت شهادت چشید ازنتایج طبع آنجناب رساله ایست درفن معما درغایت دقت و لطافت واز منظومات مولانا محمداین معماباسم یحیی درآن رساله مندرج است که **معما** چوروی خوب تو دیدم برفت از دل من ✿ محبت همه اشیا بغیر وجه حسن .

امیرکمال الدین حسین ابیوردی در سلك فضلای سادات خراسان منتظم بود ودرعنفوان اوان جوانی ازباوردبهراة آمد وبه تحصیل علوم مشغولی نموددرآن اثنا به مجلس شریف کیچیك میرزا افتاد وشاهزاده اورا مصاحب خود ساخته ابواب احسان برروی روزگارش بگشاد اما دروقتیکه میرزا کیچیك عزیمت حج فرمود امیرحسین با وی مرافقت ننمود وبعدازرفتن شاهزاده ازتوقف پشیمان شده ازعقبش شتافت لیکن بحسب تقدیر ملك قدیر درآن سفر بلکه دیگر بخدمتش نتوانست رسیدوچون حج اسلام گذارده مراجعت کرد درتبریز بسعادت ملازمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت وچندسال در آن مملکت اوقات گذرانیده بوطن مالوف بازآمد وبخدمت امیرعلیشیر پیوسته ملحوظ عین التفات شد ازغرایب واقعات که امیرحسین را اتفاق افتاد یکی آن که درآن اوان که ملازمت امیرعلیشیر مینمود آنجناب اورا برسالت سلطان یعقوب میرزا نامزد فرمود ومقرر کرد که کلیات مولانا عبدالرحمن جامی با دیگر کتب نفیسه ازکتابخانه خاصه ستانده جهت قاضی عیسی ونواب آن درگاه بردودروقتیکه جناب سیادت مآبی آن کتب را از مولانا عبدالکریم کتابدار میستاند خدمت مولوی سهو کرده فتوحات مکی راکه درحجم

وجلد بکلیات مولانا عبدالرحمن جامی مشابهت داشت بوی داد وامیرحسین آن کتاب را احتیاط ننموده بادیگر تحف وتبرکات مضبوط ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب میرزا رسید وپیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از کمال مکارم اخلاق اورا پرسیده بر زبان مبارك گذرانید که درین سفر بواسطه بعد مسافت ملول شده باشی امیرحسین جواب داد که بنده را درراه مصاحبی بود که ملالت در پیرامن خاطر نمیگذاشت سلطان یعقوب میرزا ازحقیقت اینسخن استفسار نمود جناب سیادتمآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهة ملازمان قاضی فرستاده اند همراه داشتم وهرگاه اندك ملالتی دست میداد نظر بر آن کتاب افادت مآب می انداختم پادشاه فرمود که کلیات را بیاورید تا مشاهده نمایم وامیرحسین کس فرستاد تاآن مجلدرا بمجلس آوردند وچون باز کردند معلوم شد که فتوحات مکی است نه کلیات مولانا جامی لاجرم جناب سیادت مآبی ازچند حیثیت منفعل گشت واز این جهة دیگر منظور نظرالتفات امیرعلیشیر نشد و در اواخر اوقات حیات خاقان منصور ببلخ شتافته سلطان بدیع الزمان میرزا او را بشیخی آستانهٔ علیهٔ شاهیه نصب کرد ودرسنهٔ ثمان وتسعمائه آن منصب را بامر صدارت مبدل ساخت و درسنهٔ عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا درهراة بود امیرحسین ازصدارت استعفا نموده باببورد رفت ویکدوسال بفراغت گذرانیده درسنه اربع عشر وتسعمائه محمدخان شیبانی اورا برسم رسالت متوجه درگاه عالمپناه نواب کامیاب شاهی گردانیدو امیر حسین بسعادت ملازمت آستان ملایك آشیان مشرف گشته مشمول انعام واحسان مراجعت نمودودروطن مألوف ومسکن معهود یعنی ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت ودرسنهٔ عشرین وتسعمائه عالم آخرت را منزل ساخت وازجملهٔ معمیات آنجناب این معما باسم شاه زمان برخاطر بود بثبت افتاد **معما** شاهبازی که طرح عدل افکند ☆ نام خود در نگین دولت کند.

خواجه ناصر الدین ابو نصر مهنه باصناف سیر سنیه و شیم مرضیه ولطف طبع وصفاء ذهن واخلاق حمیده واطوار پسندیده موصوف بود ودرتحصیل فضایل و کمالات و تکمیل اسباب بزرگی وسعادات از سایر اکابرخراسان ممتاز ومستثنی می‌نمود وآنجناب درسلك اولاد عظام خواجه موبد مهنه که قلم شکسته رقم درذیل وقایع ایام دولت سلطان سعید بذکر مناقب اورطب اللسان گشت انتظام داشت و نسبت بسایر مشایخ خاندان عالیشان سلطان ابوسعید ابی الخیر قدس سره بواسطه وفورعلم وفضیلت رایت تفوق می افراشت وچون آنجنابرا زبان حلول اجل مقدر نزدیك رسید داروقه مهنه که از اشرار قزلباشیه بود بطمع جهات و متملکات خواجه را مواخذ ومعذب گردانیدو درآن اثنا اعراض نفسانی برآن حاوی کمالات انسانی غلبه کرده متوجه عالم باقی گردید از اشعار بلاغت آثارش این مطلع برخاطر بودنوشته شد **مطلع** نماند صبروطاقت آتش غم چون شود تیزم ☆ ازآن چون شعله بنشینم دمی صدبار وبرخیزم

مولانا سلطان علی مشهدی بوجاهت صورت ومحاسن سیرت موصوف بودو درخط نسخ وتعلیق آنمقدار مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین ومتاخرین

را منسوخ ساخت ودرزمان خاقان منصور همواره باشارت آنحضرت و التماس امیر نظام الدین علیشیر بکتابت نسخ شریفه میپرداخت وگاهی بنظم اشعار نیززبان می گشاد ازآنجمله این مطلع بثبت افتاد **مطلع** گل در بهارزان رخ گلگون نمونه ایست☆ چون اشك من كه ازدل برخون نمونه ایست وآنجناب فی سنهٔ تسع عشر وتسعمائه درمشهد مقدسه در گذشت وهمدرآن بقعه متبرکه مدفون گشت .

امیرصدرالدین یونس الحسینی ولدامیر رضی الدین عبدالاول بن امیرمعین الدین مرتضی بن امیر صدرالدین یونس بود که شمهٔ ازعلوشأن اورا خامه مکسوراللسان در اثناء ذکراکابر زمان خاقان سعید ثبت نمود و امیرصدرالدین یونس باوجودشرف نسب بوفور فضل و کمال نیز اتصاف داشت وسالها درمدرسه شریفه سبز برامان ومدرسه بدیعیه ومدرسه غیاثیه بقلم دانش نقش افادت بر صحایف خواطر طلبه می نگاشت ودر زمان استیلاء محمد خان شیبانی بردیار خراسان منصب احتساب متعلق به آن سیادتمآب گشت ویکدوسال درغایت امانت ودیانت بلوازم آن امر برداخته بالاخره بطیب نفس از سرآن منصب در گذشت وبعد ازآن بموجب استدعاء قنبرمیرزا که حاکم بلخ بود بانجا توجه نمود وقنبر میرزا منصب شیخ الاسلامی بلخ را بوی رجوع فرمود و امیر صدرالدین یونس ازآن زمان تاوقتی که حکومت قبة الاسلام بلخ بحضرت ایالت منقبت دیو سلطان انتقال کرددر کمال اعتبارواختیار درآن دیارروزگارمیگذرانید آنگاه بعضی ازاهل شرارت نزد آنحضرت زبان بغیبتش گشادند وخرمن هستی آن سیدعزیز را بایك پسرش سید ابوالوفا نام بباد فنا بردادند و اکنون دو پسر دیگر آنجناب امیر ابوالصفا وسید ابوالبقا دربلدهٔ فاخرهٔ هراة تشریف دارند ودر کمال صلاح و تقوی همت برتحصیل علوم واکتساب فنون منقول ومفهوم می گمارند .

امیرصدرالدین ابراهیم مشهدی عمدهٔ علماء زمان وقدوهٔ سادات فضیلت نشان بود ودرزمان خاقان منصور سالهای موفور در مدرسه شریفه سلطانی ومدرسه بدیعیه وخانقاه اخلاصیه بامردرس و افاده قیام مینمود در شهورسنه تسع وعشر وتسعمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت ودو پسر خجسته سیر یادگار گذاشت امیر محمد امین وامیر محمد حسین واین دوجوان فضیلت نشان بصفت صلاح وتقوی اتصاف دارند وهمواره همت برافاده و استفاده میگمارند وامیر محمد امین درمدرسه اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال میفرماید وامیرمحمد حسین درمدرسه جمالیه بافاده قیام مینماید وبرادر امیرابراهیم امیرعبدالجلیل نیزدر سلك علما منتظم بودو در زمان خاقان منصور ومحمدخان شیبانی چند سال بامر احتساب اشتغال مینمود

مولانا فصیح الدین محمدالنظامی جمال حالش بعلو نسب وتبحر در علوم معقول ومنقول آراسته بودودرفن ریاضی وحکمیات سرآمد افاضل دوران مینمود طبع سلیمش مدرك مخفیات مؤلفات علماء متقدمین وذهن مستقیمش مظهر مخزونات مصنفات

فضلاء متاخرین ومقرب حضرت سلطانی اکثر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرد واز آنجناب بآخواند تعبیر نموده شرایط تعظیم وتکریمش بجای می آورد تدریس مدرسهٔ اخلاصیه ومدرسهٔ غیاثیه ومدرسهٔ بدیعیه گاهی معاً واحیاناً فرادیٰ تعلق بآخواند میداشت وآنجناب در شهور سنهٔ سبع وعشر وتسعمائه بواسطهٔ بعضی ازاسباب که تحریر آن لایق بسیاق این کتاب نیست سلوك طریق مسافرت اختیار کرده از هراة رایت عزیمت بجانب بلخ برافراشت وچند سال در آنولایت درمصاحبت امیر صدرالدین یونس که دامادش بود بسر بردودر اواخر سنهٔ تسع عشر وتسعمائه روی بعالم آخرت آورد از نتایج طبع بلاغت آئین مولانا فصیح الدین حاشیه هدایه حکمت وحاشیهٔ تذکره و شرح اربعین امام نووی و شرح مأیهٔ عوامل وحواشی مختصر ومطول و غیرها سابقا درمیان فضلا مشهور بودوطلبه را ازمطالعهٔ آن رسایل فایدهٔ تمام روی مینمود .

امیر برهان الدین عطاءالله درعنفوان اوان جوانی ازبلدهٔ نیشاپور که منشاء ومولدش بود بدارالسلطنة هراة آمده تحصیل علوم نمود وباندك زمانی تکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق از امثال واقران درربود درعلم عروض وصنایع وبدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت وسالها درمدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه ومدرسهٔ رفیعهٔ اخلاصیه همت برتدریس میگماشت ازتصانیف شریفش رسالهٔ قافیه وصنایع وبدایع شعری درمیان فضلا مشهور است وازمنظومات فصاحت آیاتش این قطعه درصنایع وبدایع درصنعت تسمیط مذکور **قطعه** بحمدالله که شد حاصل جهان راورونق کامل ٭ زفر رأفت شامل زعدل خسرو عادل ٭شه غازی که درهیجا چوشد پیدا هژبر آسا ٭ شوند ازبیم اواعدا چوروبه خائف وبیدل سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدرمیدان ٭ که نام رستم دستان زدستانش شده باطل وامیر عطاءالله رادر اواخر اوقات حیات دیدهٔ ظاهری ازرؤیت اشیا عـاطل گشت واز بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمشهد مقدسهٔ رضویه علی راقد هاتحف السلام والتحیه رفته در اواسط شوال سنهٔ تسع عشر وتسعمائه درگذشت .

شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی نبیرهٔ مولانا جلال الـدین ابویزید بودو بتصفیهٔ خاطر عاطروتزکیهٔ نفس نفیس از سایـر مشایخ زمـان ممتاز ومستثنی مینمود جود وسخاوت آنجناب نهایت نداشت وهمواره در غایت خوشخوئی همت بـر ضیـافت صـادر و وارد میگمـاشت خاقـان منصور نسبت بآنجناب در طـریق ارادت واعتقاد سلوك میکرد وهر سال یك دو نـوبت بپوران رفتـه دربـارهٔ وی شرایـط انعام و احسان بجـای می آورد اما محمدخان شیبانی خدمت شیخ رامصادره ومؤاخذه نمود چنانچه دیگر در دارالسلطنهٔ هراة نتوانست بود بولایت قندهار شتافته آنجاساکن گشت ودرشهور سنهٔ احدی وعشرین وتسعمائه شبی ازبام افتاده درگذشت .

سید نظام الدین سلطانعلی الموسوی باظهار زهدوتقوی وارشاد فرق برایا بغایت مشعوف بود وپیوسته جهة سوانح مهمات مردم استخاره کرده واقعات تقـریر

مینمود بنابر بن بخواب بین مشهور گشت ودر زمان خاقان منصور بواسطهٔ وفور التفات آنحضرت پایهٔ قدرومنزلتش ازامثال واقران در گذشت وپسرش سیدافضل بصفت فضل و وقوف در نظم اشعار ترکی وفارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانیده چندگاه همت بر پرسش برغو میگماشت وفات سید سلطانعلی در شهور سنهٔ احدی وعشرین وتسعمائه دست داد وانتقال سید افضل بعدازپدر بچند ماه اتفاق افتاد و امیرصدرالدین سلطان ابراهیم امینی در تاریخ فوت سیدسلطانعلی فرماید **قطعه** سید عالی نسب سلطانعلی ✡ آنکه میگفتش خرد زاهل یقین ✡ میرزا چون خواب بینی شیوه بود سال فوت لوست میرخواب بین

خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود که چند گاه بوزارت سلطان سعید قیام مینمود وآن جناب بصفاء ذهن سلیم وذکاء طبع مستقیم ازسایر شعراء روزگار وفضلاء رفیع مقدار امتیاز تمام داشت گاهی درسایهٔ تربیت امیر نظام الدین علیشیر بسر برده احیانا همت برملازمت بدیع الزمان میرزا میگماشت دیوان غزلیات آنجناب مشهور واین مطلع درآن دیوان مسطور که **مطلع** بی خود را در آب دیده چون ماهی وطن دیدم ✡ که تاقلاب زلفش را بکام خویشتن دیدم وفات خواجه آصفی درشانزدهم شعبان سنهٔ احدی وعشرین وتسعمائه اتفاق افتاد وجهة ضبط ماه وسال مذکور بلبل طبع امیر سلطان ابراهیم امینی این ترنم آغاز نهاد **قطعه** چون آصفی آن چشم خرد رامردم ✡ در ابر اجل گشت نهان چون انجم ✡ پرسید دل از من که چه آمد تاریخ ✡ گفتم ز برات آمده روز دوم

شیخ فصیح الدین محمد ارشد اولاد شیخ زین الدین خوافی بود ومدتی مدید درسر مزار جدخویش برسجادهٔ تقوی نشسته بضیافت صادر ووارد قیام مینمود ودر سنهٔ ثلث وعشرین وتسعمائه که سن شریفش قریب به نود بود درگذشت وبعداز اقامت مراسم تجهیز وتکفین همدران مزار مدفون گشت.

امیر نظام الدین عبدالقادر درسلك اجلهٔ سادات وعلماواعاظم افاضل و نقبا انتظام داشت ودرزمان خاقان منصور سالها در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه نقش افاده برحاشیه ضمیر طلبه مینگاشت منصب جلیل القدر نقابت وامر قضاء مملکت خراسان مدتی مدید متعلق بآنجناب بود ودر تکفل این مهام بطریق امانت دیانت سلوك مینمود وفاتش در شهور سنه خمس وعشرین وتسعمائه اتفاق افتاد وقلم خجسته رقم در بیان تاریخ آنواقعه باین رباعی زبان برگشاد **رباعی** عالی نسبی که بود دردین فاخر ✡ در علم یگانه در فضیلت نادر شدسوی ریاض خلد وآمد تاریخ ✡ افسوس جناب میرعبدالقادر.

مولانا هاتفی ازاقرباء قریبه یاخواهرزاده حضرت اشرف الانامی مولانا عبدالرحمن الجامی بود ودرنظم مثنوی ازسایر شعراء زمان گوی تفوق میربود اکثر کتب خمسه شیخ نظامی رامانند لیلی ومجنون وخسروشیرین وهفت پیکر تتبع کرد ودر برابر اسکندرنامه ظفرنامه تیموری بنظم آورد و افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی

نیز نمود اما توفیق اتمام نیافت ودرمحرم سنه سبع وعشرین وتسعمائه بعالم آخرت شتافت مولانا حبیب‌الله معرف که بفصاحت بیان وطـلاقت لسان متصف است در تـاریخ وفات آنجناب گوید **قطعه** از باغ دهرهاتفی خوش کلام رفت ✿ سوی ریاض خلد بصد عیش وصد طرب جان داد رو بروضه پاك رسول وگفت ✿ روحی فداك ایصنم ابطحی لقب رفت‌ازجهان کسی که‌بودلطف‌شعراو ✿ آشوب ترك وشور عجم‌فتنه عرب✿تاریخ فوت او طالبیدم زعقل گفت ✿ ازشاعر شهان وشه‌شاعران طلب .

امیر رضی‌الدین عبدالاول پدربزرگوارش امیر نورالدین محمدامین بـن- امیررضی‌الدین عبدالاول بن‌امیرمعین‌الدین مرتضی بن امیرصدرالدین یونس الحسینی بود ووالدهٔ ماجده‌اش در سلك بنات مکرمات مولانـا کمال‌الدین عبدالرزاق مـورخ انتظام‌داشت وامیر رضی‌الدین جوانی بوددر کمال فضل وانسانیت‌وغایت تقوی وصلاحیت طبع لطیفش مدرك اسرارعلوم وذهن شریفش‌حاوی فنون محسوس ومفهوم در عنفوان اوان شباب ازتحصیل فارغ گشت ودرمدرسه شریفه غیاثیه ومدرسه بدیعیه مدرس شده پایه قدرومنزلتش از امثال واقران‌درگذشت وچون چهل‌وسه مرحله ازمراحل‌زندگانی طی نمود درشب سه‌شنبه پانزدهم ذی حجه‌سنه سبع وعشرین وتسعمائه از عالم فنابدار بقا رحلت فرمود پدرعالی گهرش امیر نورالدین محمد امین که سن شریفش ازهفتاد متجاوز بود ازمشاهده اینواقعه جانسوز وحادثه محنت اندوز افغان گریه‌وزاری وناله واشك باری باوج‌فلك زنگـاری رسانید ویعقوب مثال‌درفراق آنعزیز مصر فضل‌وکمال درگوشه بیت الاحزان حرمان وملال نشسته زبان حال‌وقال بمضمون معال‌وا اسفا علی یوسف گـویا گردانیـد وبعـد از چند ماه کـه آن سیادت پناه در مفـارقـت فرزنـد ارجمند در غایت غـم و اندوه اوقـات شریف مصروف داشت مریض گشته در اوایل ربیع الاخـری سنه تسع و عشرین وتسعمائه رایت عـزیمت بجوار مغفرت حضرت عزت برافراشت این‌قطعه که‌نوشته‌میشود بحساب جمل‌مشعر است بتاریخ وفات امیررضی‌الدین عبدالاول **قطعه** سیدفاضل رضی‌الدین که‌بود ✿ زبدهٔ اولادامجاد بتول رفت ازدارفنا سوی بهشت ✿ شدمقیم کوی ارباب وصول بهرسال انتقالش عقل گفت ✿ انتقال زبدهٔ آل‌رسول واین‌رباعی مخبراست ازماه‌وسال ارتحال امیر نـور- الدین محمد امین **رباعی** ازحکم قضاء حضرت سبحانی ✿ چون میرمحمد امین شد فانی ازسال ومه واقعه پرسید کسی ✿ گفتم که‌اوایل ربیع‌الثانی

قاضی اختیار الدین حسن ولد قاضی غیاث‌الدین تربتی بود وبوفور فضایل وکمالات ازسایر قضاة ممتاز ومستثنی می‌نمود ودر اوقـات جوانی ازولایـت‌زاوه و محولات بدارالسلطنهٔ‌هراة آمده بتحصیل علوم‌دین پرداخت ودراندك‌زمانی ترقی بسیار کرده نوشتن فتوی وتحریر صکوك وسجلات راپیش‌نهادهمت ساخت درفن انشاء وشعر ومعما نیزصاحب وقوف گشت ودراواخر زمان‌خاقان منصور بمنصب قضا سرافراز شده پایهٔ قدرومنزلتش ازامثال واقران در گذشت بواسطهٔ کمال فراست وکیاست ورعایت

لوازم امانت ودیانت از تمامی قضاة دارالسلطنهٔ هراة اختیارواعتبار بیشتر یافت وپرتو التفات وعنایت حضرت خاقانی کمایجب وینبغی بروجنات احوالش تافت وقاضی‌اختیار الدین دروقت استیلاء ابوالفتح محمدخان شیبانی نیز بآرامر منصوب بودوبعد از کشته شدن آن‌پادشاه عالیجاه بوطن‌اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود ودراوایل سنهٔ ثمان‌و عشرین وتسعمائه بمرض سوءالقنیه درگذشت ودرقصبهٔ تربت بمقبرهٔ آبا واجداد خود مدفون گشت از نتایج اقلام‌فصاحت ارقام قاضی اختیارالدین اقتباسات ومختارالاختیار درمیان فضلاء روزگارمشهور است ودر تاریخ منبری که‌ازسنك مرمر امیرعلیشیر در مسجد جامع هراة ساخته این‌قطعه بر لوح اعتبار مسطور **قطعه** ازهمت بزرگی شد منبری مکمل ✿ کزغایت ترفع برعرش سرکشیده هرگزکسی‌ندیده منبر بسنك مرمر ✿ تاریخ شدهمان کوهرگز کسی ندیده.

شیخ نورالدین محمد درسلك احفاد قطب سپهر هدایت شیخ‌زین‌الدین‌خوافی منتظم بود ومشارالیه بمزید تقوی وفضل‌وکمال از علماء ستوده خصال ممتاز ومستثنی می‌نمود ازغایت حدت طبع‌وجودت ذهن دراوایل ایام‌شباب ازتحصیل علوم فراغت یافت وآغاز درس وافاده کرده‌پرتو انوار ضمیر دانش پذیرش بر صفحات احوال طلبهٔ علوم تافت‌گوش‌هوش تلامذه ازنتایج بحر خاطر فضایل مـآثرش بلئالی نکات دقیقه وجواهر دقایق انیقه گرانبار گشت وپایهٔ قدرومنزلتش درسلوك طریق زهدوتقوی وتبحر در فنون درس وفتوی ازامثال واقران درگذشت‌وآنجناب مدتی‌مدید درزمان خجسته‌نشان خاقان منصور وشیبانی خان دربقاع‌نقاع‌بلدهٔ فاخرهٔ هراة‌به منصب تدریس منصوب بود ودر اوان دولت‌شاهی بنابر تعصب مذهب تسنن زبان‌حقایق بیان‌ازقیل وقال بسته ابواب سفر برروی روزگار هدایت آثار گشود ودر اوایل سنهٔ ستة وعشرین وتسعمائه ازوطن مألوف ومسکن معهود یعنی دارالسلطنهٔ‌هراة سلوك‌طریق مسافرت اختیار نمودوبصوب ولایت گرمسیر وقندهار شتافت‌وشرف ملازمت حضرت خلافت‌پناه‌ظهیرالسلطنة‌والخلافه محمد بابر پادشاه دریافت وچندگاه درظل عاطفت آن‌پادشاه عالیجاه بموجب دلخواه اوقات گذرانید وفی‌جمادی‌الاخری سنهٔ‌ثمان وعشرین وتسعمائه دربلدهٔ کابل بعالم‌آخرت خرامیدوحالا برادرارشدش شیخ‌زین که‌ازاقسام فنون بهره منداست‌وازحیثیت‌لطف طبع وحسن‌خلق‌ولطافت گفتارومحاسن کردار بی شبه‌وماننددر آن آستان‌معدلت آشیان‌بسرمیبرد ومنظور نظرالطاف پادشاهانه بوده درسر انجام مهام فرق انام سعی واهتمام مبذول میدارد ودر انجاح ملتمسات خواص وعوام‌لوازم اجتهاد ظاهرساخته تخم محبت درفضاء خواطر میکمار وعطیهٔ کف باذلش چون‌پرتو آفتاب شامل‌حال شیخ‌وشاب وگنجینهٔ‌دل بحر آثارش مخزن دقایق مؤلفات اولوالالباب **بیت** چوهست‌از وی خدا و خلق‌خشنود زلال دولت او باد ممدود.

شیخ ابوالوجد فارغی خال‌جمال حال‌این دو برادر صاحب کمالست و بوفور فضل وعرفان سرآمد ارباب‌وجد وحال وآنجناب ولدشیخ وجیه‌الدین است که مضمون

آیت عنایت آئین(وجیها فی الدنیا والاخرة ومن القربین) برذات خجسته صفاتش صادق می‌آید ومدتها دردارالسلطنهٔ هراة درسجادهٔ زهدوتقوی متمکن بودوهرگز قدم ازجادهٔ سنن سنیهٔ نبویه علیه افضل الصلوة واکمل التحیه بیرون نمی‌نهاد وشیخ ابوالوجد بغایت درویش‌وش وفانی مشربست وگاهی بنظم اشعار لطافت آثار اشتغال مینماید این مطلع از نتایج طبع شریف اوست **مطلع** چو تیرخود کشی ازسینه‌ام بگذار پیکان‌را ☆ مرادل ده که‌تا مردانه درراهت دهم جان‌را وآنجناب حالادر سدهٔ‌سدره انتما حضرت‌پادشاهی متوطن بوده لوازم دولت‌خواهی بجای می‌آورد وازمؤاید کثیرة الفواید نواب‌درگاه خلایق پناه بهرهٔ تمام‌دارد .

مولاناصدرالدین محمد درسلک‌اعاظم‌علماء زمان‌واکابر فضلاء دوران انتظام دارد و بصفت تقوی وپرهیزکاری موصوف بوده همواره همت بـرافادهٔ علوم می‌گمارد و در علوم شرعیه سیما فقه حنفی بغایت ماهر است ودر سایر فنون عقلی ونقلی سرآمد دانشمندان ستوده مآثر و تحصیل آنجناب دردرس مولانا معزالـدین شیخ‌حسین‌ومولانازاده‌ومولانا عثمان ومولانا کمال‌الدین‌مسعودشروانی‌وحضرت‌مخدومی شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد تفتازانی اتفاق افتاد ودر این اوقات در مدرسه غیاثیه و مدرسهٔ اسلامیه ابواب درس و افاده بر گشاد مولانا صدرالدین محمد را برادریست **مولانا زین‌الدین محمود** مولانا زین الدین محمود درایام دولت‌شاهی بواسطه بعضی ازضروریات‌جلاء وطن اختیارکرده از دار السلطنه هراة قدم درطریق مهاجرت نهاده روی بصوب ولایت سیستان وقندهار آورد وحالادر قندهار مشمول عنایت حکام بوده بفراغت اوقات میگذراند وطلبه‌را ازنتایج‌طبع نقاد خویش مستفید ساخته مراسم افاده بظهور میرساند عارف صاحب کمال **شیخ جلال** بواسطهٔ هدایت ازلی درصغرسن ازروش والد ماجد خواجه‌محمدبن عبدالملك که‌درسلك اعاظم اهل‌قلم انتظام داشت اجتناب‌نموده همت برسلوك‌طریق‌اهل‌تحقیق گماشت‌ودست ارادت بجناب هدایت منقبت مولانا شمس الدین محمد روجی روح‌الله روحه داده بقدم اخلاص تتبع طریقه مرضیهٔ نقشبندیه پیش گرفت وباندك زمانی ترقی بسیارکرده فضاء باطن فرخنده میامنش از انوارفتوحات‌الهی صفت‌اضاعت پذیرفت آنگاه حضرت کرامت پناه شیخ عمادالدین فضل‌الله‌ابیوردی که‌درآنزمان‌درسایهٔ‌سپهرلاجوردی مثل اوسالکی نبود بدارالسلطنهٔ هراة تشریف آورده شیخ جلال‌رابجاذبهٔ شوق بجانب خود کشید و باابیورد بردوشیخ‌جلال هفت‌سال درصحبت آنحضرت گذرانید وبعد ازآن بوطن مالوف مراجعت فرمود وحالا دربلدهٔ فاخره هراة بمسجد جامع هفته یکنوبت بوعظ ونصیحت خلایق مشغولی مینماید وبسخنان موثر درویشانه‌بسیاری از تشنه‌لبان بـادیهٔ معصیت را بآب حیات هدایت می‌رساند مولانا **قاسم علی** از جملهٔ اجلهٔ علـماءگرام است وبکرم ذاتی وسخاوت جبلی امتیاز تمام دارد وازمبادی ایام صبی واوایل نشوونماهمواره‌همت براکتساب علوم محسوس ومفهوم میگمارد از صنعت‌زرکوبی‌وزرکشی نیزبغایت‌صاحب

وقوفست و بصفت زهد ورشاد وصلاح وسداد موصوف و معروف بگذاردن حج‌السلام وطواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت خیر الانام علیه‌الصلوة والسلام‌فایز گشته واز کمال‌سعادت نفس بقلم اندیشه غیرنقش خیرخواهی‌حرفی برلوح خاطر ننوشته وآنجناب درزمانیکه امیرخان موصلو دربلدهٔ فاخرهٔ هراة بحکومت مشغول بود بنابراستدعاء ملك سلطان محمود از وطن سفر کرده بجانب سیستان توجه نمود وتا غایت‌درآن‌ولایت ساکن‌است ودر کمال اعزاز واحترام برمسند افاده وتدریس متمکن

مولانا شمس الدین بردعی در زمان خاقان منصور از وطـن اصلی بهراة آمده آغاز تحصیل‌علوم نمود ودر اندك زمانی بدرجه کمال ترقی فرمودودرمزارفایض الانوار مقرب‌حضرت باری خواجه عبدالله‌انصاری بمنصب تدریس‌منصوب شد ودر شهور سنهٔ ستة وعشر وتسعمائه ازخراسان متوجه‌آذربایجان گشت وچنان مسموع میشود که‌حالا درشروان بافاده قیام‌مینماید .

مولانا اسماعیل تبریزی درعلم و کمال‌از اقران مولانا شمس الدین بردعیست وارنیز درسنه مذکور ازهراة بجانب آذربایجان رفت .

مولانا حـاجی محمد تبریزی در سلك علماء محقق وفضلاء مدقق انتظـام دارد ودرسنه مذکور از دارالسلطنهٔ هراة بجانب‌ماوراءالنهر رفته منظور نظرتربیت عبیدالله خان شده بمنصب صدارت‌سرافراز گشت وبعد ازچندگاه دست از تکفل‌آن شغل بازداشت وحالاهم درآن بلده ساکن است وبدرس وافاده اشتغال مینمـاید .

مولانا عصام الدین ابراهیم ولد مولاناعربشاه اسفراینی‌است‌ونبیره دختری مولانا عصام‌الدین داود خوافی که صدر واستادسلطان محمود میرزا بود ومولاناعصام‌ـ الدین ابراهیم بلطف طبع وحدت ذهن‌وتکمیل علوم محسوس ومعقول ومهارت درفنون مفهوم ومنقول سرآمد علماء عالیشان‌است ودرزمان خاقان منصور بکسب کمال اشتغال نموده باین مرتبه ترقی فرمود ودر مدرسهٔ‌شریفهٔ‌شاهرخ میرزا مدرس گشته ابواب‌افاده برروی‌روزگار طلبه بگشود ودرماه رجب سنهٔ ست وعشرین وتسعمائه بواسطه حدوث بعضی از امور که‌تحریرآن‌مناسب‌بسیاق تاریخ نیست از دارالسلطنهٔ هراة بیخارا‌شتافت وحـالا درآنـولایت متوطـن است و از وفور انعـام واحسان عبیدالله‌خان محظوظ و بهره‌ورمی گردد .

امیرجمال‌الدین عطاءالله سلمه‌الله وابقاه سدهٔ سنیه‌اش ملاذ طوایف اکابر واشراف ایام است وعتبه علیه‌اش مجمع اعاظم اولاد امجاد خیرالانـام لوح ضمیر مهر تنویرش‌مطرح‌اشعهٔ انوار اسرار کتب الهی و صحیفهٔ خاطرعـالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینهٔ‌سینه‌اش بجواهرزواهر علوم مشحون وعقود دُرر کلمات درمخزن باطن‌خجسته میامنش‌مخزون نیرشمایل نبوی‌ازمشارق جمال خجسته مآلش طالع وشعشهٔ آثار فضایل مرتضوی ازمطالع‌خصایص عـلم و کمالش لامع رای

عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل وطبع مشکل گشایش حلال معضلات مواقف تاویل نظم زبانش مظهر اسرار تحقیق ✿ ضمیرش مظهر انوار توفیق جمال دین مزین زاهتمامش ✿ علوم شرع واضح از کلامش زتوضیح بیانش گشته روشن ✿ بر اهل علم هرمشکل زهرفن وآنحضرت مانند عم بزرگوار خویش امیر سید اصیل الدین درعلم حدیث بی نظیر آفاق گشته‌اند ودرسایر اقسام علوم دینیه وانواع فنون یقینیه از محدثان باستحقاق درگذشته‌اند چندسال درمدرسهٔ شریفه سلطانیه درگنبدیکه حالا مقبرهٔ حضرت خاقان منصور است ودرخانقاه اخلاصیه بدرس وافاده اشتغال داشتند ودر هفته یکنوبت درمسجد جامع دارالسلطنه هراة بقلم هدایت ازلی نقش ارشاد ونصیحت برالواح خواطر اعاظم اشراف واکابرمینگاشتند اما حالا بنابرحب عزلت وگوشه نشینی بامثال این امور التفات نمی نمایندو تمامی اوقات خجسته ساعات رامستغرق طاعات وعبادات ساخته باذخار مثوبات اخروی مشغولی میفرمایند سلاطین انام وحکام اسلام باقدام ارادت واعتقاد ملازمت آنحضرت را برذمهٔ همت واجب میدانند ودرترفیه حال وفراغبال خدام عالی مقامش طریقهٔ اشفاق مبذول میدارند بدانچه‌می توانند ازمؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضة‌الاحباب فی سیرة‌النبی وآل والاصحاب‌در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد وبی‌شائبه شبهه عقل دراك نظیر آن کتاب افادت مآب‌را درآئینه خیال امر محال میشمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت **امیر نسیم‌الدین محمد** که بمیرك شاه مشهور شده‌اند ایضا درتکمیل علوم وفنون سیما علم حدیث یگانه زمانه‌اند و بموجت تعیین حضرت واقف انارالله برهانه درمقبره منوره‌مذکور قایم مقام پدربزرگهوار خویش بوده بلوازم درس وافاده قیام مینمایند وزمرهٔ ازطلبه ملازمت آن درس نموده ازنتایج طبع نقاد آنجناب مستفید وبهره‌ورمی گردند

خواجه عبدالرحمن والدماجدش‌قاضی خواجه کلان سالهای فراوان‌در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بنابر فرمان خاقان منصور بفیصل قضایاء‌شرعیه‌میپرداخت وقاضی نافذالحکم بوده مهمات فرق انام را برحسب فتوی علماء اسلام بسرانجام مقرون میساخت وجناب‌خواجه عبدالرحمن نیز درایام دولت محمد خان شیبانی دوسه‌سال بمنصب قضا منصوب گشته‌قائم مقام پدربزرگوار خود بود ودرمدرسهٔ‌گوهرشاد آغا بدرس وافاده‌نیز قیام مینمود و فی‌الواقع خواجه عبدالرحمن از اقسام علوم وانواع‌فضایل بهرهٔ تمام دارد اما بواسطه کمال حلم وتواضع وعدم مساعدت بخت وطالع درین ایام‌در کمال پریشانی‌و بیسامانی اوقات میگذراند .

مولانا شمس‌الدین محمدالحنفی بمتانت طبع ولطافت ذهن وتحقیق مسائل علوم وتدقیق درمباحث محسوس ومفهوم بیمثل‌زمان خود است و درکمال زهد وتقوی روزگار گذرانیده ازشرایط امانت‌ودین‌داری دقیقه نامرعی نمی گذارد تدریس یك صفه‌از مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه متعلق به‌آنجناب است واکثرطلبه دارالسلطنه هراة به‌آن‌درس

تردد ننموده از نتایج افکار افادت آثارش محظوظ و بهره ورمیگردند .

خواجه ضیاءالدین میرم پدرعالی گهرش خواجه علاءالدین برادر بزرگتر خواجه افضل الدین محمد کرمانی بود وسالها بوزارت بعضی از حکام وسلاطین قیام مینمود و آنجناب از جانب مادر برادر امیرسلطان ابراهیم امینی است وبلطف طبع وحدت ذهن ناظم مناظم فضیلت وخرده بینی درعلم سیاق مهارت تمام دارد وهمواره همت برسرانجام عظایم مهام دیوانی می گمارد بهزل ومزاح بغایت مشعوفست وبمکارم اخلاق ومحاسن آداب معروف اشعار آبدار خواجه میر بسلاست الفاظ و دقت معانی مشهوراست واین بیتش که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفته شده برالسنه وافواه مذکور **بیت** هاله زتحت المنقش ماه را ✿ مطلع خور کرده سحر گاه را

مولانا کمال الدین شاه حسین کامی در ایام شباب و اوان جوانی به تحصیل فضایل نفسانی موفق گشت و پایهٔ قدرو منزلتش درنظم شعر ومعما از فضلاء سخن آرا درگذشت امیر نظام الدین علیشیر را نسبت به آنجناب التفات بسیار بود وهمواره ابواب انعام واحسان برروی روزگارش میگشود وحالا مولانا کمال الدین شاه حسین درقصبهٔ اوبه توطن دارد وازممر زراعت همت برکسب وجه معاش می گمارد این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که **مطلع** چه سان بود شب غم روزمن چنان باشد✿ مرا که روزچنین است شب چنان باشد وایضا این معما باسم شاهی ازنتایج طبع بلاغت سمات آنجناب است **معما** رندوزاهدرانشاندی ایصنم ✿ عاقبت از شیوها برجای هم

مولانا جلال الدین محمد آگهی ازجانب پدر نبیرهٔ مولانا جلال الدین محمد قاینی است وازطرف مادر درسلك احفاد شیخ زین الدین خوافی انتظام دارد و آنجناب در اوایل حال ملازمت شاه غریب میرزا می کرد واز موائد انعام واحسانش بهره ورمی‌گشت وبسببی ازاسباب که تحریر آن لایق بسیاق کتاب نیست شاه‌زاده اورا ازامر خدمت معاف داشته جناب مولوی چندگاه دراطراف بلاد خراسان سرگردان وبیسامان اوقات میگذرانید وچون آن مملکت درحوزه تسخیر نواب کامیاب عتبه علیه شاهی درآمد مولانا آگهی بهراة شتافته ساکن شداما کسی بحالش نپرداخت بنابرآن در شهورسنهٔ ست و عشرین وتسعمائه قصیدهٔ شهرآشوب درمذمت تمامی حکام وامرا وسادات وعلما و اشراف واعیان هراة درسلك نظم کشید وآن ابیات بعرض امیرخان که درآن زمان والی خراسان بود رسیده بسعی بعضی از نواب بقطع دست وزبان مولانا آگهی حکم فرمود ازغرایب آنکه باوجود وقوع آنحال جناب مولوی حالا بزبان فصیح تکلم می نماید و به دستورسابق زبان بنظم اشعار جدوهزل می گشاید از ابیات قصیدهٔ مذکوره بیت اولش بخواطر بود بثبت افتاد **بیت** عرصهٔ شهرهری فوق سپهر اخضراست ✿ درگهش راشمسهٔ خورشید گلمیخ زر است

خلق اتصاف داشت وچند سال بمنصب صدارت و استادی ابوتراب میرزا منصوب بودو حافظ علی نیز بحدت ذهن وجودت شعر موصوف است واکثر خطوط را خوب می‌نویسد ودرعلم عروض وصنایع اشعار مهارت بسیار دارد چنانچه قصیده مصنوع خواجه‌سلمان ساوجی را سه‌چهارنوبت تتبع نموده وچند صنعت برصنایع آن‌قصیده افزوده مطلع یکی ازآن قصاید اینست که **مطلع** حریم حرمت کوی‌توجنت ابرار✿شمیم نکهت موی‌تو راحت احرارودرصنعت مقلوب‌مستوی که مشکلترین‌صنایع‌است این‌مطلع درسلك نظم کشیده که **مطلع** داد مارا درد و دردآرام‌داد✿دارم آرامی‌و وی مارا مراد' ودرصنعت مقطوع وموصول بدو حرف وسه حرف وچهارحرف این رباعی برصفحهٔ بیان‌نگاشته که **رباعی** ای دردل زارم زده دردت آذر ✿ خالت برخت برگل نونافهٔ‌تر' خطت بلب شکرشکن مشك‌ختن ✿ چشمت عبهر شمیم گیسوعنبر واین‌رباعی‌دیگر نیز ازجمله منظومات حافظ علی است **رباعی** دروقت سحر که‌نرگس ولاله‌شکفت✿ مرغ‌سحری ناله‌کنان این میگفت✿می‌نوش که بی‌نشئه‌بسی خواهی بود ✿ برخیز که در خاک بسی‌خواهی‌خفت.

مولانا حسنعلی در سلك فضلاء فصیح زبان وبلغاء ملیح بیان انتظام دارد و بعضی از مقدمات علوم را مطالعه نموده واشعار سلیس همواره نظم فرموده وازآن جمله این رباعیست که جهة انتقاش بر آتش برگ دان گفته **رباعی** تا آتش عشقت بدل افروخته‌ام ✿ چون شمع همه سوختن آموخته‌ام ✿ ای آنکه دلی چوسنگ وآهن داری ✿ میکن حذر از دود دل سوخته‌ام

مولانا شهاب‌الدین احمدالحقیری بلطف طبع‌وصفاء ذهن موصوفست و به مهارت درفن شعر ومعما معروف اکثر متداولات را باستحقاق مطالعه‌نموده ودر تبیین وتوضیح‌قواعدمعما رسالهٔ‌درغایت بلاغت‌نظم فرموده‌درنظم قصیده وغزل نیزمهارت کامل حاصل دارد ودراین اوقات همواره‌درمدح‌وثناءحضرت‌مملکت پناهی‌حبیب اللهی اشعار

غزلیات و مثنویاتش اکثر اوقات در کمال سلاست و بلاغت بسر صفحهٔ ظهور می آید. پرتو اهتمام آنجناب برمطالعهٔ بعضی ازمتداولات نیز تافته و بجودت طبع وحدت ذهن در میان فرق انام اشتهار تمام یافته ازنتایج افکاراو شاه ودرویش وصفات العاشقین و لیلی ومجنون ودیوان قصاید وغزلیات مشهور استواین مطلع که نوشته میشود برالسنه وافواه مذکور **مطلع** ایکه میپرسی زمن کان ماه را منزل کجاست ✿ منزل او دردلست اما ندانم دل کجاست واین رباعی نیزاز جملهٔ منظومات آنجنابست که رباعی آنی که تمامت زنمك ریخته‌اند ✿ ذرات وجودت زنمك بیخته‌اند باشیرهٔ جانها نمك آویخته‌اند ✿ تاهمچو توصورتی برانگیخته‌اند .

مولانا زلالی بفصاحت بیان وطلاقت لسان وحدت فهم ولطافت طبع موصوف ودر میان شعراء زمانه بمکارم اخلاق ومحاسن آداب معروف پیوسته ازسرچشمهٔ ضمیر صافی زلال اشعارلطافت آثارمترشح میسازد وبنظم قصیده وغزل بیشتر ازسایر اقسام شعر می پردازد وبخلاف سایر شعرامضمون (الذل مع الطمع) رامنظور داشته‌از شیوهٔ طمع پیوسته اجتناب مینماید وطبعش ازنظم شعری که مشعر بایمعنی باشد متنفر بوده هرگز لب بطلب نمیگشاید قصیدهٔ بال مرصع راتتبع نموده والحق در آن قصیده معانی دقیقه درج فرموده وسه بیت اول قصیدهٔ مذکوره اینست که **ابیات** خورد بسی پیچ وتاب دلو ملمع رسن ✿ تابدرآمد زچاه یوسف گلپیرهن ✿ کردزلیخای صبح پیرهن صبرچاك ✿ رازدلش فاش گشت برسر هرانجمن ✿ دادبزال سپهر طرفه ترنجی زمهر ✿ طرفه که شد هم ترنج برکف اوتیغزن ✿ واین مطلع نیزازجملهٔ منظومات اوست که **مطلع** نخواهی کرد باور خارخار سینهٔ چاکم ✿ مگر روزیکه گیرد دامنت خار سرخاکم .

مولانا مجنون ولد مولانا کمال الدین محمود رفیقی است که بحسن خط ولطف طبع اتصاف داشت ومولانا مجنون بغایت درویش وش وفانی مشربست واشعارش سلیس وهمواره اتفاق می‌افتد واین مطلع غزل ازآنجمله است که **مطلع** بیوفا بودی من از اول ترانشناختم ✿ حیف اوقاتی که دنبال تو ضایع ساختم واین مطلع قصیده نیز از جملهٔ منظومات اوست که **مطلع** فیروزهٔ سپهردرانگشتری تست ✿ روی زمین تمام بزیر نگین تست

استاد کمال الدین بهزاد مظهر بدایع صوراست ومظهر نوادر هنر قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم وبنان معجز شیمش ماحی تصویرات هنروران بنی آدم **بیت** موی قلمش زاوستادی ✿ جان داده بصورت جمادی وجناب استادی بیمن تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر باین مرتبه ترقی نمودو حضرت خاقان منصور را نیز بآنجناب التفات وعنایت بسیار بود وحالا نیز آن نادرالعصر صافی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین انام است و مشمول عاطفت بی نهایت حکام اسلام ع بی شبه همیشه اینچنین خواهد بود

وبحسن کردار ولطف گفتار زبدهٔ اعیان دوران.

مولانا سلطان محمد خندان باوجود حسن خط بلطف طبع موصوفست و بصحبت اهل عیش وطرب مشعوف وحالا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة توطن دارد وگاهی همت بر کتابت نسخ شریفه میگمارد ع توفیق رفیق حال اوباد پوشیده نماندکه درزمان خاقان منصور از طبقهٔ فضلاء واهل هنر وطایفهٔ شعرا ومردم دانشور دردارالسلطنه هراة وسایر ولایات جمعی کثیر متوطن بودند ودرسایهٔ تربیت ورعایت آنحضرت بفراغت میغنودند وذکر مجموع ایشان موجب تطویلست واطناب و اجتناب ازین معنی شیوهٔ ستوده اولوالالباب لاجرم خامهٔ سخن گذار عنان بیان را بصوب ذکر شمهٔ ازحالات اولاد امجاد آن پادشاه عدالت نهاد انعطاف میدهد و کیفیت استعلاء لواء دولت محمدخان شیبانی را درولایت خراسان برطبق عرض مینهد **مثنوی** کار بسیار است در پیش قلم ✿ گشته لیکن قوت تحریر کم باد الطاف الهی رهبرم ✿ خامهٔ توفیق بادا یاورم تادهم این داستان را اختتام ✿ رونهم سوی دگر حسب المرام

گفتار دربیان مشارکت سلطان بدیع الزمان میرزا وابوالمنصور مظفر حسین میرزا گورگان درمنصب سلطنت وجهانبانی باتفاق ارکان دولت حضرت اعلی خاقانی فردوس مکانی

برمرآت ضمیر انور عقلاء دانشور حقیقت این سخن مصور خواهد بود که بسبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه آنست که هر چه درکارخانهٔ الوهیت صفت وقوع می پذیرد نمونهٔ ازآن درسرکار سلطنت صورت وجود میگیرد پس همچنانکه ذات بی مانند حضرت خداوند جل جناب جلاله ازوصمت مشارکت منزه ومبراست میباید که ذیل حشمت پادشاه نیز ازعیب مساهمت پاکیزه ومعرا باشد تاسایهٔ وجود فایض الجود سبحانی تواند بود وکمایجب وینبغی بمصالح اموروجهانبانی قیام تواند نمود ع سلطان یکی سزد چو خدای جهان یکی است واگر بخلاف این معنی دوکس یابیشتر در یك شهر و کشور در دارائی رعیت ولشگر خواهند که شریك باشند هرآینه برطبق آیه کریمهٔ (لوکان فیهما آلهة الا الله لفسدتا) علی اسرع الحال مهام ملك ومال اختلال یابد وشرار فتنه وفساد بروجنات احوال فرق عباد واطراف بلاد تابد ع غوغا بود دو پادشاه اندر ولایتی کلمهٔ خجسته (لایصلح سیفان فی غمد واحد) مؤید این معنی است و کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان منصور مغفرت انتما شاهد این دعوی شرح واقعه آنکه چون شاهزادگان عالی منزلت وامرا وارکان دولت ازتعزیت حضرت خاقان منصور بازپرداختند بمشورت آنکه میرزا بدیع الزمان را مستقلا متصدی منصب سلطنت سازند یا آنکه میرزا مظفر حسین را درین امر با آنحضرت شریك گردانند انجمنها ساختند بعضی ازعقلا که بمزید فراست

و کیاست ازامثال واقران امتیاز داشتند بقلم لطف تقریر برلوح خاطر همگنان نگاشته که انسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا که اسن و ارشداولاد امجاد خاقان منصور است وجبلت بی حیلتش برتمهید اساس مکرمت واحسان مفطور باستقلال پادشاه باشد ونسبت بمظفر حسین میرزا طریق شفقت واخوت مسلوك داشته یکی از ممالك خراسان را باو مسلم داردتاسایر شاهزادگان که دراطراف ولایات بایالت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آمده خیال استقلال پیرامن خواطر نگذرانند وزمرهٔ از مردم کوته نظر این رایرا نه پسندیدند وجانب نقیض گرفته گفتند مناسب چنان مینماید که هر دو برادر بموافقت یکدیگر متعهدامر سلطنت گردند ودرخطبه وسکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تابین الجانبین بسعایت اهل خیانت صورت مخالفت روی ننماید و بیگانگانرادر مملکت مجال مداخلت نماند**مصراع** آری باتفاق جهان میتوان گرفت و درین باب قال وقیل بسرحد تطویل انجامیده مهد علیا خدیجه بیگی آغا که والدهٔ مظفرحسین میرزا بودواعتبار واختیار تمام داشت واولاد امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس خصوصاً میرزا علی بیك اصلابانمعنی راضی نشدند که بدیع الزمان میرزا مستقلا متصدی امرپادشاهی باشدوچون درآنوقت اکثر لشکر تابع مهدعلیا مشارالیهاوامراء برلاس بودند جانب شرکت ترجیع یافته درروز جمعه ازجمادی اواخر ذی حجه سنهٔ احدی عشروتسعمائه درمسجد جامع دارالسلطنهٔ هراة خطبه بنام هردو شاهزاده خوانده شد و ایضاًدریك سکه اسامی سامی ایشانرانقش کرده وجوه تنکجات بآن مزین گشت وبلوکات ومحترفات آن بلدهٔ فاخره رابحسب جمع تقسیم نموده نصفی تعلق بسرکار سلطان بدیع-الزمان میرزا گرفت ونصفی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت وسایر ولایات که درتحت تصرف داشتند بر اینمنوال قسمت یافت وضبط نصفی از موقوفات ممالك محروسه در عهدهٔ صدور بدیع الزمان میرزاشد ونصفی دیگر در حیطهٔ تصرف صدور مظفر حسین میرزا درآمد منصب حکومت وداروغگی دارالسلطنهٔ هراة از قبل سلطان بدیع الزمان میرزابامیر نظام الدین شیخعلی طغائی تعلق گرفت وامیر یوسف علی کوکلتاش بحکم مظفر حسین میرزا درآن منصب باوی مشارکت جست ومحمد لکور بنیابت امیر شیخعلی ومحمود مزنك باشارت امیر یوسف علی بامر شحنگی منصوب گشتند وامیر نظام الدین درویش بیك ترکمان که در سلك امراء بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعه اختیارالدین شدوزمام اختیارحصار تیره توبفرمان مظفر حسین ـ گورکان در قبضهٔ درایت امیر زین الدین علی قرار یافت وبرین قیاس جمعی از امرا و وزراء خاقان مغفرت انتما ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند وبعضی بخدمت ابوالمنصور مظفر حسین گورکان شتافتند وطایفهٔ هر دو پادشاه را ملازمت نمودند خواجه حاجی محمدقهستانی وخواجه ملك ناصرالدین تونی در دیوان میرزا بدیع الزمان مهر زدند ومنصب اشراف ایشان بخواجه معزالدین حسین وخواجه کمال الدین محمد مفوض شد و صدارت بدیع الزمان میرزا بقاعدهٔ مستمره بمسود

اوراق ومولانا غیاث الدین جمشید جلالی تعلق گرفت ودر امر وزارت مظفرحسین میرزا خواجه قطب الدین یحیی ودرویش احمد فایض دخل کردند وجهة اشراف ایشان خواجه قوام الدین جعفر مقرر گشت ومنصب صدارت آن سرکار بامیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی ومولانا نظام الدین شاه محمد مخصوص شد وچندماه باین ترتیب وآئین آن دو پادشاه سعادت قرین در دارالسلطنهٔ هراة بدارائی رعیت وسپاهی قیام نمودند وبموافقت یکدیگر ابواب عدل وانصاف برروی خلایق گشودند اما چون اینخبر بمسامع شاهزادگان دیگر رسید برزبان آوردند که اگر سلطان بدیع الزمان میرزا که از جمیع حیثیات برمارتبهٔ تقدم دارد به استقلال متصدی منصب پادشاهی میگشت مارا بغیر ازسلوك طریق اطاعت ودولتخواهی چارهٔ نبود اماچون مظفر حسین میرزا که درین امر باآنحضرت شریك وسهیم شده متابعتش ماراضرورت نیست وهریك دم از استقلال زده درمملکتی که بودند خطبه بنام خود خواندند لاجرم باندك زمانی قواعد قصر حکومت اولاد خاقان منصور متزلزل گشت . مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضهٔ اقتدار بیگانگان در آمد چنانچه عنقریب مسطور خواهد شد انشاءالله تعالی

ذکر گرفتاری وبی اختیاری امیر مبارزالدین محمد ولی بیك درقلعه اختیارالدین وفرار نمودن آنجناب بعنایت حضرت دلیل المتحیرین

خاقان فردوس مکان امیر مبارزالدین محمد ولی بیك را بوفور لطف وعنایت نواخته بود وبکمال مرحمت وتربیت سرافراز ساخته هم درديوان مآل هم درديوان تواچی مهر داده بود ومهم حکومت وداروغگی هراة را علاوه آن دو منصب ارجمند گردانیده و منشیان آستان خلافت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان دراحکام همایون او را روزافزون می نوشتند ودر اواخر اوقات حیات خجسته صفات چندسال زمام اختیار ملك ومال من حیث الاستقلال درقبضهٔ اقتدار آنجناب بود **بیت** بدرگاه خاقان عالی تبار ✡ بجزوی کسی را نبود اختیار بناء علی هذا آتش رشك وحسد که لازمه ذات اکثر ارباب جاه و جلال است درکانون درون سایر ارکان دولت خصوصا امیر محمد برندق برلاس اشتعال داشت وبهمگی همت متوجه آن بودند که بصرصر غمزوسعایت نهال کامرانی بلکه شجرهٔ زندگانی اورا پژمرده وبی طراوت گردانند وجویبار اعتبار واختیار اورا بخاك مذلت وادبار انباشته زمام سرانجام مهام ملك ومال بقبضهٔ اقتدار درآوردند اما درزمان خلافت خاقان فردوس مکان اصلا تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نرسید ودراوایل ایام جهانبانی سلطان بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین میرزا ازغایت عصبیت زبان بغیبتش گشادند ودراین نوبت سخن ایشان مآثر افتاد سبب اقرب درتاثیر آن تدبیر آنکه در آن اوان که ارکان دولت خاقان منصور وامراء شاهزادگان درباب قرار امر پادشاهی مشورت

می نمودند امیر مبارزالدین محمد یکدو نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان باستقلال قائم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا دیگر شاهزادگان تقلید آنحضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند وخیال خلافت ننمایند و بواسطهٔ این سخن مزاج مظفر حسین میرزا نسبت بدو متغیر گشته بود و سعایت امراء برلاس مدد علت شده شاهزاده باتفاق امراء مشارالیهم وسایر مردمیکه کینهٔ امیر محمد درسینه داشتند بعرض بدیع الزمان میرزا رسانیدند که محمد ولی بیك ازروی اخلاص خدمت نمینماید وخاطر بر آن قرارداده که گریخته نزدکپك میرزا رود و بدیع الزمان میرزا هرچند حقیقت حال می‌دانست نمیخواست که کسی متعرض امیر محمد شود اما به ملاحظهٔ رضاء برادر وبرلاسیه بآن امر همداستان شد وهمدران هفته که بر تخت پادشاهی نشسته بود بگرفتن اوفرمان فرمود ودرباغ جهان آرا درمجلس کنکاش امیر مشارالیه مواخذ گشته آنروز دریکی از خانهای کوشك محبوس شد وچون مهمسازان تقدیر مهر منیررا از قصر سپهر مستدیر بنهانخانه مغرب رساندند فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان امیر محمد ولی بیك را از کوشك باغ جهان آرا بقلعه اختیارالدین بردند و بامیر درویش بیك سپردند وهمدران روز امراء ودیوانیان هردوسرکار نـواب جناب امارت مآب را مواخذه ومصادره کرده بتحقیق براق وجهات او مشغول شدند وآنچه بحصول پیوست بین الجانبین تقسیم یافت و گرفتن امیر محمد ولی بیك اول خطائی بود که بعد ازفوت خاقان منصور شاهزادگان را روی نمود زیرا که آنجناب ازحیثیت بـراق واستعداد و توافر نوکران شجاعت نهاد از اکثر امرا وارکان دولت امتیاز تمام داشت وچون گرفتار شد جمیع جهات اوصفت هباء منثورا گرفته ملازمانش که عـدد ایشان بپانصد میرسید متفرق وپریشان گشتند **القصه** چون امیر محمد روزی چند درحصار اختیارالدین بنشست همگی همت برمخلص خود بست ودرآن باب فکری بصواب اندیشیده بیکی ازدوستان پیغام کرد طبقی حلوای قندپخته مخدرات درآن تعبیه کند وبقلعه فرستد وآن شخص به موجب فرموده عمل نموده امیر محمد آن حلواهارا نزدجمعی که موکل اوبودند فرستاد وایشان تمامی حلوا را ازروی رغبت بکاربرده بعد از ساعتی چنان بخواب رفتند که تا روزدیگر بعالم یقظه وانتباه نیامدند وامیر محمد فرصت غنیمت شمرده درنیمشب با یك رکابدار یوسف نام خودرا برزبر آن دروازهٔ قلعه که بجانب بیرون شهرمتصل بازاراست رسانیده وبطناب پایان رفته براسپی بادرفتار که بعضی ازملازمان او تیار نموده بودند سوارشده وازبرق سرعت سیر استعاره نموده روی توجه بمشهد مقدسه رضویه آوردو صباح روزدیگر که محافظان قلعه اختیارالدین چشم از خواب نازباز کرده از امیر محمد ولی بیك اثری نیافتند وخبری نشنیدند دربحرحیرت افتادند وامیردرویش بیك بملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا شتافته درغایب خجالت وانفعال کیفیت حال معروض داشت وهمان روز ازکوتوالی معزول گشته

شد اما امیر محمدولی بیك درعرض سه روز آن مسافت بعیده رااز راه غیر معهود پیموده بعد ازوصول بمقصد کپك میرزا مقدم امیر محمد را از مقدمات ازدیاد دولت واقبال تصور کرد واورا باتمام خلع فاخره ونقود وافره واسبان گردون توان واشتران کوه کوهان وخیمه وخرگاه وشامیانه وبارگاه ودیگر اشیا که فرا خورهمت آن شاهزاده مظفر لوا تواند بود مفتخر وسرافراز ساخت وبدستور والد مغفور خویش در هر دودیوان مهر عنایت کرده حکم فرمود که امرا ودیوان تواچی ومال بی‌وقوف واستصواب جناب امارت مآب هیچ مهمی را فیصل ندهند وامیر محمد بفراغبال نوبت دیگر برمسند امارت متمکن گردید وزبان حال وقال بشکر قادر ذوالجلال گویا گردانید.

ذکر عبور نمودن ایل امان بفرمان محمدخان شیبانی ازجیحون وشکست یافتن بضرب تیغ امیرشجاع الدین ذوالنون ارغون

در آن اوان که خبرانتقال خاقان منصور بجوار مرحمت پادشاه عفو غفور بگوش هوش نزدیك ودور رسید محمدخان شیبانی که سالهای فراوان انتظار آنچنان روزی میکشید ایل امان را با فوجی از سپاه شجاعت نشان بتاخت ولایات ایران مامور گردانیدواو از آب آمویه گذشته تاکنار آب مرغاب بجاروب نهب وتاراج پاك ساخت وجمعی ازجنود را از مرو رود گذرانید ودرحدود باد غیس نیزصدای قتل وغارت درانداخت ودراوایل محرم الحرام سنهٔ اثنی عشرو تسعمائه کیفیت اینحال بمسامع بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین میرزا رسیده گمان بردند که شیبانی خان بنفس خویش ازآب آمویه ومرغاب عبور نموده متوجه تسخیر دارالسلطنه هرات است بنا برآن خوفی عظیم برضمایر ایشان استیلا یافت وچون حقیقت واقعه ظاهر گشت همت بران گماشتند که بعضی ازامراءعظام را با فوجی ازلشگریان بدفع شرایل امان نامزدفرمایند وقبل ازآنکه ازارکان دولت کسی متکفل آنخدمت گرددوشیر بیشه هیجا امیرشجاع الدین ذوالنون ارغون باده دوازده‌هزار نفرازسپاه غورو ساخروقندهاروزمین داوردراواسط ماه مذکور ازطریق هراة رود بظاهرهراةرسیدزیراکه بدیع الزمان میرزا بعدازفوت خاقان مغفرت انتما قاصدی همعنان شمال وصبا نزد امیرذوالنون فرستاده بود واورا برتوجه بجانب مستقر سریرسلطنت وجهانبانی امر فرموده وچون امیرذوالنون شرف ملازمت سلطان بدیع - الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین میرزا دریافت و کیفیت آمدن ایل امان و اوزبکان رابکنار آب مرغاب معلوم نمودپیش‌ازآنکه چندروزی‌ازرنج‌راه‌برآسایدامیر سلطان بایزید برلاس را بخود ملحق گردانیده بجانب مروجاق ایلغار فرمود وسپاه ماوراالنهر از قرب وصول آن امیربهرام قهر وقوف یافته براه چول زردك علم عزیمت برافراشتند وامیرذوالنون معاقب بدان بیابان درآمده خودرا باوزبکان‌رسانید وتیغ

کین از نیام انتقام کشیده قرب صد نفر را از آنجماعت بر خاک هلاك انداخت وشصت هفتاد کس دیگررا اسیر گردانیده رایت مراجعت بر افراخت و مظفرو منصور بپایهٔ سریر سلاطین عظام رسیده باصناف عواطف وعوارف اختصاص یافت ودرمنزل امیرمحمدولی بیك نزول اجلال فرمود مقارن آنحال اولاد امجاد آنجناب شجاع بیك و امیرمحمد مقیم نیز از قندهار وزمین داور بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند وشرف بساطبوسی دریافته بانواع نوازش واصطناع مفتخر ومباهی گردیدند .

ذکر نهضت سلاطین خراسان بمقابله ومقاتله شیبانی خان

چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بملك جاودانی وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهة اطلاع بر کیفیت حالات آنولایات شخصی راکه مولانا ختائی نام داشت برسم رسالت بدارالسلطنه هراة فرستاد ومولانا ختائی درالنك باغ جهان آرابتقبیل بساط جلالت مناط میرزا بدیع الزمان و مظفرحسین گورکان فایز گشته پیغامی که داشت معروض گردانید خلاصه سفارت آنکه شیبانی خان میگوید که پیوسته آباء واجداد شما درحدوث وقایع ووقوع حوادث رجوع بخواقین دودمان عالیشان باد کرده شرایط مطاوعت بجای می آورده اند مناسب آنکه شما نیز بسنت سنیهٔ پدران خود اقتداء نموده ابواب مخالفت مسدود سازید وازشارع مستقیم موافقت عدول وانحراف نورزید تاعرصهٔ مملکت معمور وآبادان ماند ورعایاکه ودایع خالق البرایااند پایمال عساکر نصرت مآثر نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین گورکان چون می‌-دانستند که غرض شیبانی خان ازاین مراسله چیست جواب آن سخنان ورخصت ایلچی را موقوف داشته قاصدان باطراف وجوانب خراسان فرستادند وباجتماع شاهزادگان وجنود ظفر وورود فرمان دادند در خلال این احوال ایلچیان از نزدامیر سلطان قلنجاق که حاکم قبةالاسلام بلخ بود رسیده معروض داشتند که محمدخان شیبانی باسپاهی بعدد قطرات سحاب نیسانی ظاهر بلدهٔ مذکوره را مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد وحال آنکه رعایاء شهررا ذخیره نمانده وقفدان قوت قوت سپاهیان را بسرحد عدم رسانده اند امید آنکه حضرات باتفاق متوجه اینحدود گردند تا شر لشگر اوزبك اندفاع یابد وپرتو انوار فراغت بروجنات احوال متوطنان این ولایت تابد سلطان بدیع الزمان میرزا وابوالمنصور مظفرحسین میرزا بعداز استماع اینخبر با امراوارکان دولت طریق مشورت مسلوك داشته خواطر برمقابله ومقاتلهٔ شیبانی خان قراردادند و مجدداً قاصدان جهة اجتماع شاهزادگان باطراف دیار خراسان فرستادند ودر اوایل پائیز سنهٔ مذکوره ازدارالسلطنهٔ هراة رایات نصرت آیات بصوب قبةالاسلام بلخ برافراختند وازگرد مراکب مواکب چهرهٔ مهر وماه راتیره ودیدهٔ روشنان سپهررا خیره ساختند نظم روان گشتند

شاهان نکوکیش ✿ سپاهی بینهایت از پس وپیش بتأیید الهی گشته خرم ✿ ظفر در خدمت واقبال‌همدم وچون نواحی چهل‌دختران ازغبارمواکب کـواکب مراتـب ایشان مشکبیز گشت ابوالمحسن میرزا بالشکر نصرت‌اثر **مصراع** سپاهی بکثرت چواعداد اختر از بلدهٔ فاخرهٔ مرو تشریف آورد ودیده بدیدار برادران کامکار روشن کـرده سلطان بدیع‌الزمان میرزارا که‌از همـه حیثیتی ازوی بـزرگتر بود بتوره زانوزد و پیشکش کشید ومظفرحسین میرزا هرچند درسلطنت دارالملك باسلطان بدیع الزمان میرزا شریك بوداما چون‌بحسب‌سن‌ازابوالمحسن میرزا خوردتر بود او را تعظیم‌نموده برخود تقدیم فرمودواز جانبین لوازم نیازونثار وقوع‌یافت واز آن مرحله نیز کـوچ واقع شده بعداز نزول درکنار آب مرغاب ابن‌حسین میرزا از قاین و امیرسلطان‌علی ارغون ازسیستان وسایرامرا ولشگربان ممالـك خراسان متعاقب و متواتـر بمعسکر همایون پیوستند **نظم** رسیدند از هر طرف سروری ✿ بهر یك ملازم شده لشگری بخون عدوتنك بسته‌میان ✿ گشاده بمدح‌سلاطین زبان وهمدران ایام‌که کنار مرورود مضرب جنودظفر ورودبود روزبروز بتأییدمهیمن منان جمعیت سلاطین خراسان برطبق دلخواه دوستان‌می‌افزودناگاه مبشر خجسته مقال‌بدرگاه اقبال مآل سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا رسید وبشارت‌طلوع اخترجاه وجلال ازافق‌عنایت ایزد متعال رسانید یعنی خبر تشریف قدوم میمنت هجوم حضرت‌خلافت پناه ظهیرالدین محمدبابر پادشاه‌شیوع یافت وپرتو انواربهجت وشادمانی بروجنات احوال سالکان مسالك جهانبانی وامرا وارکان دولت تافت **نظم** مژده ای‌دل که‌مسیحا نفسی می‌آید ✿ که‌ز انفاس‌خوشش بوی‌کسی می‌آید ازغم هجر مکن ناله وفریاد که‌دوش ✿ زده‌ام فالی وفریاد رسی‌می‌آید.

گفتار دربیان پیوستن پـادشاه عالیجناب بسلاطین‌خراسان

درکنار آب مرغاب

در آن اوقات که‌طنطنه کوس شوکت وسرافرازی وشعشعهٔ نیردولت وبزم‌سازی وسایر محاسن شمایل‌ومحامدخصایل پادشاه مؤیدغازی ظهیرالدین محمدبابر دراقطار آفاق مشهور گردید وکیفیت‌محاربات ومعارضات آن پـادشاه فرخنده صفات باشیبانی خان‌بعرض خاقان‌منصور سلطان حسین‌میرزا رسیدبنور فراست ووفور کیاست دانست که عنقریب کوکب جاه وجلال آنسروریاض سلطنت واقبال ازاعلی‌درجهٔ کشورگشائی و استقلال طلوع خواهدنمود و سرپنجهٔ عنایت ایزد متعال ابواب حصول انواع آمانـی‌و آمال برروی روزگار فرخنده مآلش خواهد گشود بناء علی‌هذا سیدافضل ولـد سید سلطان علی خواب بین‌راکه درسلك صدور فضیلت آئین انتظام داشت برسم رسالت

بکابل فرستاد و بزبان مودت وحسن اعتقاد پیغام داد که تسخیر ممالك مآرب و آمانی بقوت بازوی معاضدت ومرافقت میسراست وتیسیر مطالب ومقاصد دوجهانی باستظهار مظاهرت وموافقت مقرر وحضرت پادشاهی مرا بمثابهٔ فرزند دلبند وبرادر برابر باجان ارجمند است باید که دررفع بیداد مخالفان طاغی ودفع مواد فساد دشمنان یاغی طریق اتفاق مسلوك دارد وطریقهٔ یکانگی ووفاق نامرعی نگذارد تابیگانگان مجال مداخلت درممالك محروسه نیابند وبیش ازین در بلاد وامصار ماوراءالنهر بسر تخت ابهت و جهانبانی دخل نیابند وچون سید افضل بپایهٔ سریر پادشاه بلند محل رسید واین سخنان سنجیده رابموقف عرض رسانید آنحضرت بمضمون کلام اعجاز انتظام (واذا حییتم بتحیه فحیوا باحسن منها) عمل نموده سیدافضل رااز اعطاف وافضال بانعامات پادشاهانه محظوظ وبهره‌ور ساخته عزیمت ملاقات سلطان‌حسین میرزا فرمود درآن اثنا جهانگیر میرزا بخلاف‌رضاء پادشاه‌مظفرلوا ازکابل بیرون‌رفته بجانب ایماقاتی که در آنحدود بودند توجه فرموده بخاطر خطیر پادشاه جهانگیر خطور نمود که امکان دارد که کلانتران ایماقات سربچنبر مطاوعت جهانگیر میرزا در آورند واو بمظاهرات ایشان باردیگر خیال استقلال نمایدوابواب خلاف‌ونزاع بر گشاید لاجرم رأی اشرف اعلی چنان اقتضا نمود که لواء فلك فرساه برابرجهانگیر میرزا درحرکت آیدوچون شاه ـ زاده بموکب‌عالی پیوندد عزیمت سفرخراسان مصمم گردد آنگاه‌پادشاه عالیجاه خطهٔ دارالملك کابل رابجمعی ازامراء شجاعت نهادکه‌از اهل‌اعتماد بودند سپرده ایشان را بعدالت ورعیت‌پروری وصیت‌نمودو بتاریخ سنهٔ احدی عشروتسعمائه پای‌مبارك در رکاب جواد گردون شتاب‌آورده نهضت فرمود **نظم** باقبال شاه‌فریدون صفات ✿ زکابل روان شد بسوی هرات ظفر بریمین نصرت اندریسار ✿ رفیق سفر لطف پروردگار و چون کلانتران قبایل واحشام از توجه موکب سپهر احتشام آگاهی یافتند پروای میرزا جهانگیر نکرده همگنان بانثار وپیشکش بملازمت پادشاه سکندروش شتافتند ومیرزا جهانگیر نیز بتجدید غاشیهٔ دولتخواهی بردوش گرفته بموکب‌پادشاهی پیوست وبدستور پیشتر باصناف اعطاف وانواع الطاف مفتخر وسر افراز گشت وچون هوای حدود مملکت خراسان از غبار سم سمند پادشاه وافر احسان مشك افشان شد خبر فوت خاقان منصورحسین میرزا بتواترانجامید برضمیر الهام پذیر گذشت که‌یمکن که در میان اولاد آنخسرو مغفرت‌نشان صورت خلاف‌روی‌نماید و بدان واسطه بعضی‌ازممالك ایشان بتحت تصرف‌ملازمان آستان سلطنت‌آشیان درآید بنابر آن رایت ظفر پیکر بدستور پیشتر بدانصوب طی‌منازل ومراحل‌مینمود و بعدازوصول بولایت‌خابران کیفیت جمعیت شاه‌زادگان وامراءعالیشان درکنار آب‌مرغاب بتحقیق پیوست وخاطرعاطر آن پادشاه خیر اندیش بر آن قرار گرفت که معاونت و مظاهرت میرزا بدیع ـ الزمان واخوانرا پیش‌نهادهمت عالی‌سازدو بموافقت ومرافقت ایشان بدفع شیبانی‌خان

وسایر معاندان پردازد لاجرم عنان یکران بطرف مرورود انعطاف داد وجهة رسانیدن این خبر بهجت اثرایلچی قمر شتاب بمرغاب فرستاد چون میرزا بدیع الزمان و برادران این بشارت شنودند بطلوع کوکب ظفر واقبال از افق آمانی وآمال امیدوار شده بترتیب لوازم نیاز و نثار استعجال نمودند **نظم** بیاکه رایت منصور پادشاه رسید ✿ نوید فضل و کرامت بمهروماه رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت ✿ کمال عدل بفریاد دادخواه رسید وبموجب فرمان واجب الاذعان میرزا بدیع الزمان امیرمحمد برندق برلاس وامیرذوالنون باستقبال موکب ظفر مآل پادشاه حمیده خصال شتافتند ودر منزل درمام بملازمت آستان سپهر احتشام رسیده بانواع مراحم واشفاق امتیاز واختصاص یافتند و بعداز تاکیدقواعدعهدو پیمان آن پادشاه عالی مکان درطی مسافت مسارعت فرمود وسلطان بدیع الزمان میرزا ازقرب وصول آنحضرت آگاهی یافته همعنان اخوان برسم استقبال ازمروجاق نهضت نمود ودرمنزل گل باغبان مشام جان سلاطین خراسان ازشیم ملاقات آندوحهٔ ریاض خلافت سمت عطریت گرفت وازجانبین مراسم تعظیم وتبجیل (و مابعد من هذا لقیل) صفت رعایت پذیرفت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمحسن میرزا وسایر اولاد امجادخاقان فردوس مکان تشریف قدوم میمنت هجوم پادشاهی رافوزی عظیم دانستند ودر لوازم مهمانداری و خدمتگذاری سعی واهتمام تمام نمودند آنقدر که توانستند وقواعداتفاق و یگانگی رابدستیاری وفاق وفرزانگی مشید گردانیدندودرباب تدبیر اموردین ودولت ودفع شراعداء ملك وملت مشورتها کرده غایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند و بیمن مقدم آن پادشاه خجسته شیم دراردوی سلاطین خراسان جمعیتی دست داد که تحریر آن بمجردتحریك بنان تیسیر پذیر نیست وتفصیل آن بسعی خامهٔ دوزبان ممکن التحریر نی وغالبا اگرآن سلاطین صاحب تمکین باآن سپاه شجاعت آئین آن عزیمت را بامضاء میرسانیدند ولایت خراسان ازتعرض اوزبکان مصون میماند اما چون تقدیر مالك الملك قدیر نوعی دیگر بود از اجتماع آن همه سرداران عالیجاه واتفاق آن مقدار امراوسپاه فایدهٔ روی ننمود **نظم** چودولت عطائیست ازکردگار ✿ نیاید زبسیاری خیل کار بتدبیر دولت نیاید بدست ✿ زتقدیر دان درجهان هرچه هست خدادر ازل هر چه تقدیر کرد ✿ بتدبیر نتوانش تغییر کرد (یفعل الله مایشاء ویحکم مایرید انه کریم حمید مجید .)

ذکر درآمدن بلخ بحیز تسخیر محمدشیبانی خان وبیان مراجعت سلاطین و حکام خراسان

چنانچه ازفحوای داستان گذشته وحکایات مسطور گشته معلوم میشود کومحمد محسن بنابر عدم مساعدت توفیق دردفع طغیان شیبانی خان با برادران سلوك موافقت

مسلوك نداشت ودرمقر عزخود یعنی مشهد مقدسهٔ رضویه علیه السلام والتحیه ساکن بود وهیچکس ازامرا وارکان دولترا بمدد نفرستاد ازین جهة فتوری تمام بعزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا ومظفرحسین گورکان راه یافت وباردیگر آغاز مشورت نموده امیر شجاع الدین ذوالنون که شیر بیشهٔ هیجا ونهنك دریای دغا بود بعرض رسانید که مثل این اجتماعی که حالا الوس امیر تیمور گورکان رااتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر گردد فرصت غنیمت دانسته بدل قوی واملی فسیح بمیدان حرب و معرکهٔ طعن وضرب میباید شتافت وازعنایت ملك ملك بخش فتح ونصرت مسالت میباید کرد تاپیکر مطلوب ازپس پردهٔ غیب جلوه گرشود وامیرمحمد برندق برلاس فرمود که هرگاه ما بنواحی بلخ رویم کپك میرزا که بداعیهٔ تسخیر مملکت خراسان بابرادران طریقهٔ اتفاق مرعی نداشته لشگر بظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هراة خواهد کشید وبنا بر آنکه مردم شهر بالطبع خواهان حکومت امیرمحمد ولی بیك ازامیرشیخ علی طغائی وامیر یوسف علی کوکلتاش ازمحافظت آن بلده عاجز گشته محمد محسن میرزا دارالملك خراسان را بتحت تصرف درخواهد آورد وبعداز وقوع آنصورت اکثر امرا ولشگریان که کوچ ومتعلقان در آن بلده دارند از ماروی گردان شده بهراة خواهندرفت انسب واولی آنکه در بن زمستان دفع دشمن خانگی کرده در اول فصل بهار که در صحرا وبیابان علیق چهارپایان بسیارخواهدبوداز روی جمعیت خاطر بقتال سپاه ازبك اقبال نمائیم دراثناء این گفتگو خبر رسید که امیر سلطان قلنجاق ولشگریان بلخرا بسبب فقدان قوت قوت محافظت شهر فوت شده از محمد شیبانی خان بجان امان طلبیده اندوخان ایشان رابمواعید دلپسند فریب داده امیر سلطان ابواب قبة الاسلام بلخرا گشاده است وبموکب گردون مراتب خان پیوسته وسپاه اوزبك بجاروب غارت وتاراج بلدهٔ فاخرهٔ بلخرا پاك ساخته اند و پس ازآنکه بمسامع محمدخان رسیده که اکثر حکام وسپاهیان خراسان در کنار آب مرغاب مجتمع گشته خیال قتال دارند برجناح استعجال رایت معاودت برافراخته چون اینخبر در اردوی سلاطین خراسان انتشار یافت وفی الواقع درآن زمستان عبوراز آب آمویه ومقاتله بامحمدخان شیبانی مافوق طاقت انسانی بودرای امیرمحمد برندق ترجیح یافت ودرماه رجب سال مذکور سنك تفرقه در شیشه خانه جمعیت خراسانیان افتاد ظهیر السلطنه والخلافه محمد بابر بادشاه علم عزیمت بجانب کابل افراشت و ابن حسین میرزا بطرف قاین رفته ابوالمحسن میرزا راه مرو پیش گرفت واولاد امیرذوالنون وامیرسلطان اعلی ارغون روی ییلاد گرمسیر آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفرحسین میرزا بمستقر سلطنت خرامیدند وهمدران چندروز بنابر مصلحت فیصل مهم محمدمحسن میرزا ابو۔ المنصور مظفرحسین گورکان بقصبهٔ کوسویه تشریف برده در آن مکان طرق قشلاق انداخت وامیر محمدبرندق برلاس وبعضی دیگر از امراء ظفر اقتباس کمرملازمتش برمیان بستند وسلطان بدیع الزمان میرزا با امیرذوالنون وسایر نوئینان آن زمستان

قیام واقدام نمود وقریب بعید جهت ترویح روح مطهر حضرت خاقان منصور بترتیب آش عظیم فرمان فرمود وچون هلال فرخ فال شوال برقع ازجمال برداشت آن کوکب اوج عزت وجلال بعیدگاه تشریف برده ازروی نیاز باداء نماز پرداخت ودروقت مراجعت مدرسهٔ شرقی سلطانی را از فرّ نزول همایون غیرت افزای فضای گردون ساخت اکابر اشراف دارالسلطنه هراة ازسادات وعلماء وقضاة بمجلس اشراف اعلی حاضر گشته خوان سالاران اطعمه لذیذه زیاده ازچند وچون وحلاوا از هرچه درحوصلهٔ خیال گنجد افزون حاضر آوردند واصناف خلایق را ازآن مایدهٔ پرفایده بحظی وافرونصیبی وافی محظوظ وبهره ور کردند وسلطان گردون احتشام بعد از طعام وختم کلام ذوالجلال و الاکرام بر ابرش تیزخرام سوار شده بباغ جهان آرا تشریف برد و ببسط بساط عیش ونشاط و ترتیب اسباب فرح وانبساط مشغولی کرد **بیت** هروقت خوش که دست دهد مغتنم شمار ✿ کس را وقوف نیست که پایان کار چیست

گفتار دربیان رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بییلاق مرل و ارتفاع رایت دولت محمد خان شیبانی بتقدیر حق عزوجل

چون دوران استیلا فصل شتا بنهایت واختتام رسید وسلطان بدیع الزمان آثار بهار سپاه ریاحین وازهار بفضای بساتین صحرا کشیده جنود برودت و سرما ازهجوم لشکر فروردین منهزم گشت وخاقان شرقی انتساب آفتاب خانهٔ بهرام رامسخر ساخته رایت نخوتش از چرخ هفتم درگذشت **نظم** سلطان جهان نورد ایام ✿ زد خیمه بتختگاه بهرام افراخت علم زلاله دردشت ✿ عالم زسپاه سبزه پر گشت سلطان بدیع الزمان میرزا امیرشجاع الدین ذوالنون ارغون وامیر نظام الدین شیخعلی طغائی رادر هراة گذاشته رایات عالیات بجانب ییلاق بادغیس برافراخت وروزی چنددرمنزل مرل که مرغزار بست بهشت آثار رحل اقامت انداخت درآن ولا مظفرحسین میرزامیل ملاقات برادر بزرگوار نموده ازیورت قشلاق درحرکت آمد ودر اواخر ذی حجه سنهٔ اثنی عشر وتسعمائه درمنزل مذکور اجتماع سعدین ومقارنه نیرّین دست داده برادران دیده بدیدار یکدیگر روشن کردند ودر باب دفع اعدا طریق مشورت مسلوک داشته ازگذشته وآینده سخنان در میان آوردند وبنابر آنکه متصور چنان بود که در آن بهار محمد خان شیبانی بقصد ملک ستانی ازآب آمویه عبور نماید ایلچیان سخندان نزدشاهزادگان وامراء عالیشان فرستاده بجمع آمدن ایشان فرمان دادند از آنجمله جهة طلب شجاع بیك ابن ذره بیمقدار رانامزد سفر قندهار نمودند و راقم حروف درروز پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته ازمرل بهراة شتافت تایراق کرده متوجه مقصد گردد درین اثنا گوهر درج عفت وحشمت جوجوك بیگم که صبیهٔ صلبیه سلطان بدیع الزمان میرزا بوددردارالسلطنة

هراة ازجهان بر آغات رخت سفر آخرت بر بست وامیر ذوالنون وامیر شیخعلی بسآئین سلاطین عظام تجهیز و تکفین مهدعالیه نموده جسدمطهرش رادر مدرسهٔ شریفهٔ بدیعیه مدفون ساختند وجهة ترویح روح‌پرفتوحش باطعام مساکین وفترا وختمات کلام ایزد سبحانه وتعالی اشتغال نمودند وچون‌هلال محرم‌الحرام سنهٔ ثلث عشروتسعمائه ازمشرق دولت واحتشام طالع شد، بر بحر اخضر سپهر عبور فرمود خبر گذشتن محمدخان شیبانی ازمعبر کرکی وتوجه بطرف خراسان‌متواتر گشت وسلطان بدیع‌الزمان‌میرزا امیرشجاع‌الدین ذوالنون وامیر نظام‌الدین شیخعلی طغائی رابااردوی همایون طلبیدو ایشان درروز دوشنبه چهارم ماه‌مذکورازبلدهٔ هراة بدرگاه‌خلایق پناه شتافتند وروز دیگر بشرف ملازمت مشرف‌گشته باتفاق سایر امراء عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند و پنداشتند که تیرتقدیر راسپر تدبیر مندفع می‌توانند ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسبابرابمشت‌خس‌وخاشاك بازمیتوانندداشت هیهات‌هیهات ع واقع تیرقضا نبود سپر چون‌ارادهٔ مالك‌الملك علی‌الاطلاق مقتضی آن‌بود که‌ولایت خراسان بحوزهٔ تصرف‌محمد خان‌شیبانی درآیدومدت دولت اولادخاقان منصور بسرآید براجتماع‌جنود بلا انتها وتدبیر امراء صایب‌رأی هیچ‌فایدهٔ مترتب نگشت وهمدران اوان سپاه بهرام قهرماوراءالنهر بسان‌سیلی که‌از فراز رو به نشیب‌آورد ازآب آمویه عبور نموده خراسانراطوفان بلاازسر درگذشت نظم چوتقدیر الهی بودزینسان ✿ که‌گردد ومنتقل ملك‌خراسان نیامد کاراز مردان صفدر ✿ نه ازتدبیر دانایان کشور شنیدم این سخن ازکودك وپیر ✿ که‌تقدیر الهی‌را چه تدبیر کیفیت اینواقعه چنان‌بود که‌محمد خان‌ شیبانی دراواسط ذی‌حجه سنهٔ‌اثنی عشروتسعمائه ازدارالملك سمرقند برزین‌ملك‌ستانی نشست وازمعبر کرکی‌عبور نموده‌بحدود اندخود شتافت‌امیر شاه‌منصور که‌درآن اوان از قبل میرزا بدیع‌الزمان حاکم آنولایت بودچون ازوفور شوکت وقوت دولت‌خانی واقف شداقبال مثال‌بیارگاه سلطنت واستقلال خرامیده وغاشیهٔ متابعت بردوش گرفته منظورنظر التفات گشت‌آنگاه خان‌گیتی ستان بر جناح استعجال از اندخود بطرف کنار آب‌مرغاب‌ایلغار نمودبعد ازوصول بمروجاق کوتوال قلعهٔ‌آن قصبه‌در اطاعت و فرمان‌برداری اقتدابشاه منصور کردوتا آنغایت نزد بدیع‌الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفرحسین گورکان‌خبرعبورموکب‌منصور ازآب‌آمویه‌بصحت‌نه‌پیوسته‌بود وپس‌ازوصول محمدخان بنواحی بادغیس سیلاب اضطراب ابناء ثبات‌سلاطین‌وامراء خراسان‌رامنهدم‌ساخته غریق‌بحرحیرت‌واندیشه گشتندو کرت‌دیگرطریق‌مشورت‌مسلوك‌داشته‌امیرذوالنون بنابر شجاعت جبلی صلاح‌درجنك صحرا دیدوامیر محمدبرندق راتحصن دربلدهٔ‌فاخرهٔ هراة مصلحت نمود وقبل‌از آنکه خواطر بریکی ازین‌دوصورت قراردهند صباح روزپنجشنبه هفتم محرم‌الحرام سنهٔ ثلاث عشروتسعمائه آثارقرب وصول محمدخان شیبانی بساسپاهی افزون ازحوادث آسمانی ظاهر گشت ومنهلای آن‌سپاه‌ظفر لوا که‌سر کرده ایشان ولد

محمدخان تیمورسلطان وعبیدالله‌خان‌بن محمودسلطان بودند برانغار وجوانغار آراسته بمیدان قتال‌رسیدند سلطان‌بدیع‌الزمان‌میرزا ومظفرحسین میرزا نیز بتعبیه‌سپاه‌پرداخته مانندکسی که‌دریای محیط راخواهد که‌بقبضه خاك‌نمناك انباشته گرداند وسیلاب‌بلارا بمشت خاروخاشاك ازرفتار بازدارد درمقام مدافعه ومقاتله آمدند **بیت** دولشگررو برو صف بر کشیدند ☼ بقصدیکدیگر خنجر کشیدند خروشیدن بهادران تهمتن تن و آواز نقاره‌ونفیر وسورن زلزله‌درزمین وزمان انداخت ودرخشیدن خود ومغفر ولمعان بر گستوان وجوشن تفسیر آیهٔ (سابرقه یذهب بالابصار)ظاهر و مبین ساخت **بیت** در گرد سپاه‌شعلهٔ‌تیغ☼ بنمودبسان‌برق‌درمیغ عقاب تیرجهة طعمهٔ‌حیات برناوپیردهان بازکردو واژدهای سنان بطعن‌زمره صغیروکبیر زبان دراز گردانید **نظم** درآن میدان سنان آتش‌انگیز ☼ زبهر طعن گردان شدزبان‌تیز عقاب تیرآمد سرخ منقار ☼ زخون‌پردلان روز پیکار ازجملهٔ‌امرا ولشگریان خراسان امیر شجاع‌الدین ذوالنون ارغون وامیر نظام‌الدین شیخعلی طغائی بافوجی ازشیران بیشه‌رزم آزمائی درآنروز درمعرکه‌ستیز آثار روزرستخیز ظاهر ساختندو بضرب شمشیر نهنك آهنك وزخم‌تیر مرك‌تاثیرزورق زندگانی جمعی‌ازسالکان مسالك پهلوانی‌رادرغرقاب فنا انداختنداماچون عساکر نصرت یزك اوزبك باصناف مضاعف خراسانیان بودند ونیزبسان دریای پر موج فوج فوج ازعقب بکومك میرسیدند سپاه شاه‌زادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت تافتند وپریشان وبیسامان هرطایفه بطرفی از اطراف ولایات خراسان شتافتند اما امیرذوالنون که‌زبان حال وقالش همواره بمضمون این بیت مترنم بود که **بیت** نه بیند زمن‌دشمن بدگمان ☼ بجزروی شمشیر وپشت کمان مانند شیرژیان‌گاه بر میمنه وگاه برمیسره حمله‌میکرد واززخم‌تیغ‌وخنجرخاك معرکه بخون پردلان‌رنگین ساخته بنهایت جلادت‌بجای‌میآورد آخر الامراوزبکان ازاطراف وجوانب درآمده آن شهسوار میدان پیکار راازاسب پیاده‌گردانیدند وخواستند که‌دست وگردن بسته نزدخان برند امیر ذوالنون تن بعجز درنداد وبدستور جنك‌میکردتاشهید شد اماامیر شیخعلی‌طغائی باجمعی‌دیگر ازمتعینان خراسان اسیرسرپنجهٔ تقدیرگشت وسپاه قدر قدرت اوزبك تا حدود تقوز رباط گریختگان راتعاقب نموده آنمقدار غنیمت گرفتند که‌بنان بیان از ازاحاطه کمیت آن‌عاجز است وقلم‌دوزبان ازتعداد اندکی از آن قاصر **مصراع** عاجز استاز شرح آن‌انشاء قلم (والله تعالی بحقایق الامور اعلم) .

گفتار دربیان کیفیت تفرقه و پریشانی حکام و عساکر خراسان ووصول رایات نصرت‌نشان محمدخان بالنك کهدستان

چون ازمهب عنایت حق عزوجل درمیان رباط امیرعلیشیر ومنزل مرل نسیم فتح

وظفر بر شقهٔ علم محمدخان شیبانی وزید سلطان بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین گورکان باا کثر امرا ولشگریان بمقتضا کلمهٔ (الفرار ممالا یطاق) عمل نموده هر کس بطرفی منهزم گردید وسیدعبدالله میرزا باجمعی ازامرا بمشهد مقدسه رفته بکمك میرزا پیوستند وعبدالباقی میرزا وامیر محمدبرندق برلاس درحدود سبزوار بابن حسین میرزا ملحق گشتند وسلطان بدیع الزمان میرزا بظاهر دارالسلطنه هراة شتافته آن شب در باغ نو منزل گزید ولحظهٔ غنوده ع سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زدمتوجه حدود قندهار وزمین داورشد ومظفر حسین میرزا درجوف لیل بهراةدرآمده بباغ شهرخرامید وشیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمدالتفارانی وامیر غیاث الدین محمد بن امیرجلال الدین یوسف الرازی وقاضی اختیارالدین حسن را طلبیده درباب محافظت هراة ازایشان استمانت جست جوابدادند که نگاه داشتن شهر بلشگر میسر میشود و بمجرد اهتمام ما فایدهٔ مترتب نمیگردد ومظفرحسین میرزا فرمود که همراه من زیاده از سه نوکر بابن بلده در نیامدند اکابر عرض کردند که بدین تقدیر چگونه با سپاه اوزبك مقاومت توان نمود بنا بران آن شاهزادهٔ عالیشان بصد هزار درد و داغ وداع ملك ومال ومادر وعیال کرده بعد ازدمیدن صبح باجمعی ازخواص و ملازمان از دروازهٔ فیروزآباد بیرون رفت و ازراه ترشیزروی توجه باستراباد آورد وصباح روز جمعه هشتم محرم الحرام ساداة وقضاة واکابرواعیان هراة درمدرسهٔ شیخ الاسلام جمع آمده درباب واقعه که روی نموده بود قرعهٔ مشورت درمیان انداختند خواطر اکابر و اصاغر برسلوك طریق اطاعت وانقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته راقم حروف را فرمودند تاعرضه داشتی مشعر باینمعنی درقلم آورد وآن نوشته را مصحوب برادر زادهٔ مولانا عثمان که محتسب شهر بود روان ساختندو مولانازاده متوجه گشته درسرخیابان غارت یافت وپیاده وعریان نزدیك بتقوز رباط خودرا بمحمدتیمورسلطان رسانید و کیفیت حال عرض کرد محمد تیمور اورا نزد پدرفرستاد ومحمدخان شیبانی بعد از اطلاع برمضمون عریضهٔ هرویان درآخرهمان روز النك کهدستان را مضرب خیام دولت اقبال ساخت و وخاطر برسلطنت مملکت خراسان قرار داده رایت ابهت وکامرانی بسرافراخت (سبحان من لایجزی فی ملکه الامایشاء وهوتوتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء)

ذکروصول اکابر واشراف هرات بملازمت محمدخان شیبانی بعد از سلوك دروادی حیرت وپریشانی

درروز جمعه مذکور که جمهور متوطنان هراة ازبیم سیاست محمد خان دروازه های شهررا مانندابواب فرح وسرور برروی خود بسته درکمال حزن واندوه بودند و

لشکر قیامت اثر اوزبك درمحلات بیرون آن بلدهٔ فاخره علم اقتدار افراخته وغارت و تاراج مینمودند امری درغایت غرابت دست داد وقتل طائفهٔ ازسپاه ماوراءالنهر اتفاق افتاد کیفیت حادثه آنکه خواجه معزالدین حسین شبانکاره وخواجه شمس‌الدین محمد منشی وبعضی دیگر ازملازمان دودمان خاقان فردوس مکان که از معرکهٔ مرل گریخته شب در باغات بیرون هراة غنوده بودند درچاشتگاه آنروزخیال فرارنموده جهة مخلص خود حیلهٔ اندیشیدند مسلح ومکمل براسبان بادرفتار سوار گشته آواز برآوردند که دولت دولت کپك میرزا است وبهر کس که دوچارخوردند گفتند که اینك محمد محسن میرزا بلشکر بسیار در رسید وبعزم رزم وپیکار متوجه پادشاه اوزبکان گردید رنود و اوباش هراة که اینخبر شنیدند مانندتیر که ازخانهٔ کمان برآید ازدروازه‌های شهر بیرون جستند و از لشکریانیکه در محلات ظاهر آن بلده. بطلب مال مشغول بودند قرب سیصد کس بقتل رسانیدند وبعد ازساعتی کذب آن‌خبر بیقین پیوسته جهة کشته شدن آنجماعت دغدغهٔ خواطر اکابر واصاغرروی درازدیاد نهاد وخلایق در بحر حیرت افتاده قولقل حزون و اندوه درفضاء ضمیر برنا وپیر بار بگشاد سادات وقضاة وعلماء وعامه رعایا وکافه برایا آنشب درکمال الم وملال بسر بردند ودرلجه تحیر و تفکر سرگردان بوده برای مخلص خویش هردم اندیشه میکردند صباح روزشنبه برادر مولانا بنائی ازاردوی آنسالك طریق جهانگشائی بهراة رسید ونشانیکه منشیان آستان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام وقاضی اختیار الدین حسن قلمی کرده بودند رسانید مضمون آنکه چون رایات نصرت آیات بحدود بادغیس رسید بدیع‌الزمان میرزا از صولت سپاه کشورگشا منهزم گردید وامیر ذالنون ارغون کشته گشته شیخ علی طغائی اسیر سرپنجهٔ تقدیر شد و ماالنك کهدستان را مضرب سرادقات عزت ساخته همت بلند نهمت بر ترفیه حال عامه سکنهٔ بلاد خراسان گماشته‌ایم می‌باید که چون نشان برسد مستظهر ومطمئن‌خواطر بوده بدرگاه عالمپناه شتابند وهرکس‌را ازاشراف واعیان مصلحت دانند همراه آورند اکابر هراة بعد از وقوف بر مضمون آن فرمان قاصد را بانعام واحسان خوشدل و شادمان گردانیده همان زمان شیخ‌الاسلام وعمده اولاد امجاد خیرالانام امیر کمال‌الدین عطاءالله الحسینی وامیر عبدالقادر وامیر غیاث‌الدین محمدبن امیر یوسف وسید صدرالدین یونس وقاضی اختیارالدین حسن وقاضی صدرالدین محمدالامامی وسیدرضی‌الدین عبدالاول و خواجه جمال‌الدین عطاءالله وخواجه نظام‌الدین عبدالحی صاحب عیار متوجه النك کهدستان گشتند وچون نزدیك بمعسکر نصرت اثررسیدند مولانا نظام‌الدین عبدالرحیم ترکستانی که دربارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه اختیار بی‌نهایت داشت وخواجه کمال‌الدین محمود ساغرچی که بامراشراف دیوان مشرف بودآن فرقهٔ واجب التعظیم را استقبال نمودند ودریکی از خیام فرودآورده پادشاه را آگاهی دادند محمدخان حکم فرمود که نخست کمیت مال امان و پیشکش و ساوری هرویان را

قرار دهند آنگاه اکابر واشراف را بمجلس اشرف اعلی رسانند ومولانا عبدالرحیم و خواجه کمال الدین محمود در آن باب گفت وشنود نموده مقرر شد که عامهٔ رعایا و محترفات مبلغ صدهزار تنکچهٔ یکمثقالی که هر تنکچه از آن در آن اوان بشش دینار کپکی جاری بود سرانجام نمایند واکابر عظام وسیورغال‌داران بتمام مبلغ بیست‌هزار تنکچه جهة پیشکش خاصهٔ خان فرود آوردند وپانزده هزار تنکچه مولانا عبدالرحیم را خدامت کنند بعد از آن محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت وجهانبانی را بحضور سلاطین عظام وامراء کرام مثل محمد تیمور سلطان وعبیدالله سلطان وحمزه سلطان و مهدی سلطان وجان وفا میرزا آراسته اکابر واشراف را بارداد واکثر جماعت مذکوره میان خوف ورجاء بدان خرگاه سپهر انتما درآمده سلاطین و امرا بتعظیم ایشان قیام نمودند وخان رخصت جلوس ارزانی داشته همان ساعت بمعاودت اشارت فرمود و جان وفامیرزا بمنصب حکومت وداروغگی هراة مفتخر وسرافراز گشته همراه اکابر متوجه شد وجهة سرانجام سایر مهام مولانا عبدالرحیم توجه کردو جان وفامیرزا درمنزل اولادامیر غیاث فرود آمد ومولانا عبدالرحیم در خانهای بالای دروازهٔ خوش نزول نمود .

گفتار دربیان درآمدن وزراء عظام ببلدهٔ فاخره هراة وذکر شمه از شدة مطالبات وصعوبت وقایع وحالات

چون بنابر مشیت مسبب الاسباب آفتاب دولت واقبال از مطلع آمانی وآمال محمدخان شیبانی طلوع نمود ودارالملک بلاد خراسانرا که همواره محل جلوس سلاطین عالیشان بود وهست وتسخیر فرموده وکلام حکمت انجام (لاملک الابالرجال ولارجال الابالمال) را مطمح نظر داشته همگی همت بر تحصیل اموال وجهات غایبی وآنچه اکابر قبول نموده بودند گماشت وخواجه کمال الدین محمود وخواجه ابوالوفا که بخواجه خرد مشهور است باطایفهٔ از تحصیل داران و لشکریان بتاریخ یازدهم محرم الحرام به ـ دارالسلطنه هراة درآمدند وتحصیلات نوشته به تشدد تمام وجوه مذکوره را از اکابر و رعایا طلب نمودند ودرعرض یکهفته بحصول موصول گردانیدند وجهات ومتملکات ظاهری ازواج طاهرات وبنات مکرمات خاقان مغفرت صفات ومتعلقان بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین گورکان را بتمام گرفته آنجماعت را باردوی همایون فرستادند وایشان بعزملاقات خانی فایز شدن مهد علیا خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهرزادهٔ خاقان فردوس مکان ومنکوحه مظفر حسین گورکان بود درنظر محمدخان مستحسن نموده و جویای امر مواصلت گشته خانم دعوی کرد که مظفرحسین میرزا قبل ازاین تاریخ بدو سال مرا طلاق داده بود وجمعی از اهل دیانت برطبق مدعای او ادای شهادت نمودند تا بآئین شریعت غرا در سلک ازدواج خان انتظام یافت ومهرانگیز بیگم که صبیهٔ صلبیه مظفرحسین میرزا بود و از ستیز عظمی مشارالیها در وجود آمده بود عبیدالله سلطان

بحبالۀ نکاح درآورد ومحمد خان بقیه حجله نشینان تتق عصمت را باز بشهر فرستاد و جهة مطالبه ذخایر ونفایس اجناس ایشان محصلان تعیین کرد وآنمقدارلئالی آبدار ودرر شاهوار ویاقوت رمانی ولعل بدخشانی و سایر جواهر زواهر وطلاآلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانۀ خیال هیچ پادشاه بااستقلال نمی گنجد وازجهات امرا و ارکان دولت آن دودمان عالیشان نیز نقودواقمشۀ فراوان بدست آمد ولشکر قیامت اثر اوزبك هریك ازمتولیان خراسان را ببهانۀ گرفته درتعذیب وشکنجه کشیدند وآنچه توانستند از ایشان بحصول موصول گردانیدند مضمون آیة (ان الملوك اذا دخلوا قریة افسد وهاوجعلوا اعزة اهلها اذلة) بابلغ وجهی ظاهر گشت وبسیاری از اهل جاه وجلال پایمال حقارت واذلال شده ناله ونفیر صغیر و کبیر از فلك اسیر درگذشت نازنینان حرم حرمت بدست اوزبکان بیرحم اسیر گشته درتعذیب بودند وزهره جبینان حجلۀ عفت ازعقب مغولان بهرام صولت درکوچه و بازار سر گردان شده ساعتی نمی آسودند **نظم** علم زد آتش ظلم اندرآن بوم ✫ جهان تاریك شد ازآه مظلوم برآمد ناله و شیون ز مردم ✫ نبودآنقوم را اصلاترحم بالاخره بسعی خواجه کمال الدین محمود آتشدۀ تسکین یافت وانوار امن وامان بروجناب روزگارطوایف انسان تافت ودرروز جمعه پانزدهم محرم درمسجد جامع دارالسلطنه هراة خطبه بنام ابوالخیرخان و محمد خان شیبانی خواندند وبموجبی که محمد خان حکم فرمود ولقبش راامام زمان وخلیفة الرحمن برزبان راندند وآن خان گیتی ستان بمقتضاء علوهمت فرمان داد که نیم دانك برتنکجات سابقه اضافه نمایند وچون بسکه همایون زیب وزینت یابد هریك را بشش دینار کبکی جاری دانند و تنکجات یکمثقالی سابقه را به پنج دینار ستانند در خلال این احوال بعضی از وزراء و مردم تازیك که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند و از بیم حیف و تعدی اوزبکان درجبال حدود هراة تحصن جسته ازغایت خشیت لحظه بفراغت نمی غنودند عرضه داشتها بدرگاه والاارسال داشته بجان اماطلبیدندوفرامین مطاعه درباب استمالت آنجماعت صادرشده همگنان بشرف بساط بوسی رسیدند و اکثر منظور نظرتربیت و رعایت گشته مناصب مناسب یافتند ازآنجمله خواجه معزالدین حسین شبانکاره و مولانا حاجی محمدقهستانی برمسند وزارت نشستند وخواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین قاسم خواند امیر دیوان املاك واسباب غایبی شدند واز اولاد عظام سیدغیاث الدین محمد باغبان امیر جلال الدین محمود ملازمت سده سلطنت اختیار کرد وامیر سلطان محمود روی بتکفل مهمات جان وفا میرزا آورد.

ذکر تسخیرقلعه اختیارالدین وحصار تیره تو

چنانچه ازضمن حکایات سابقه بوضوح می پیوندد که سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی حصار اختیارالدین را باامیر عاشق محمد کوکلتاش ولد امیر ساربان جنید مفوض

گردانیده بود ودروقت توجه بمرل حرم محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیك بن میرزا سلطان ابوسعید را بارقیه آغا که بعندلیب اشتهار داشت درآنقلعه گذاشت واز معرکهٔ مرل امیر عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول و بعضی ازافراد اجناد که مجال فرار یافته بودند بحصانت آنقلعه التجا نمودند وایضا صاحب السیف والقم خواجه جلال الدین میرکی بآنحصار رفته بود ومهد علیا خدیجه بیگی آغا نیز از تشدد محصلان گریخته در آن منزل تحصن نمود و چون اینجماعت از سطوت ازبکان بهرام صولت بغایت هراسان بودند باوجود آنکه مهم شهر بآن مرتبه که شرح کرده شد رسیده بود درمحافظت آن قلعه ازخود بتقصیر راضی نمیشدند ومحمد خان بهمگی همت متوجه فتح آن حصار گشته ایلچیان سخندان پیش امیر عاشق محمد کوکلتاش فرستاد تا او را از وخامت عاقبت مخالفت ترسانیده و از عقوبت خدام بارگاه سلطنت ایمن گردانیده بپایان آورند وچون نتیجه برآمدشد سفراء ترتب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت و نقبچیان آهنین چنك آغاز کندن نقب کردندوچون سه چهار روز بآن کار پرداختند قواعد برجی که بجانب باغ شهر است مجوف گشته میل بانهدام نمود وازمشاهدهٔ آن انکسار ارکان ثبات وفرار ساکنان آن حصار متزلزل شده قاصدی ببارگاه خلافت پناه فرستادند وبجان امان طلبیدند وحسب الحکم مولانا عبدالرحیم بدرقلعه رفته هردوعاشق محمد وشیخ عبدالله وخواجه میرکی بپایان آمده و مولانا عبدالرحیم قواعد عهدوپیمان راباِیمان موکد گردانید واز قبل خان سوگندان برزبان آورد که چون قلعه راتسلیم نمایند هیچکس بجان ومال ایشان نقصان نرساند لاجرم متوطنان قلعه اختیارالدین بعضی باختیار و زمرهٔ باضطرار ازمضیق حصار بیرون خرامیده هردوعاشق محمد وشیخ عبدالله مواخذ گشتند واموال وجهات خود را فرود آورده بجان امان یافتند وعاشق محمد کوکلتاش درخراسان توقف کرد وعاشق محمد ارغون وشیخ عبدالله بکاول روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند وخواجه جلال الدین میرکی بوسیلهٔ خواجه کمال الدین محمود که از قرابتانش بود بی شایبه تنقیص نجات یافت واز روی پوشان سراپرده عصمت کابلی بیگم را قنبرمیرزا کوکلتاش بحباله نکاح درآورد وعندلیب راتیمور سلطان بحرم سرای خویش فرستاد و کوتوالی قلعه اختیارالدین بپهلوان درویش محمد تعلق گرفته جان وفامیرزا نیز از بیرون درب خوش بدانجا نقل کرد ومتوطن شد وچون خاطرخطیر محمدخان شیبانی از جانب حصار اختیارالدین فارغ گشت فتح قلعه تیره تورا که درتصرف امیرزین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخت وبا اعاظم امرا وارکان دولت قرعه مشورت درمیان انداخت وبنابر آنکه آنحصار از بدایع صنایع آفریدگاراست وگرفتن آن بجنك بیرون ازحیز مکنت ملوك ذوی الاقتدارِرای همکنان بر آن قرار یافت که بارسال رسل ورسایل امیرزین الدین

علی را بملازمت آورند وخواجه شمس‌الدین محمد منشی که باآنجناب رابطه محبت و اتحاد مستحکم داشت متکفل آن خدمت شده عنان عزیمت بجانب حصار تیره‌تو منعطف گردانید وبعد از وصول خاطر امیرزین الدین علی را بغلاظ ایمان وتاکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید وجناب امارت‌مآبی مقالید قلعه وذخایر تسلیم‌خدام پایه سریرسلطنت مصیر کرده اموال خاصه خود را نیز برسم پیشکش فرود آورد واز سایر تعرضات ایمن گشت

ذکر بعضی از احوال مولانا عبد الرحیم و کیفیت سلوک او با اکابر و اشراف و بیان آنچه در آن اوان بصدور پیوست نسبت بصدور و مباشران اوقاف

مولد ومنشا مولانا عبدالرحیم صیرانست که داخل قصبات‌ولایت ترکستان است‌واو در اوقات شباب و اوان جوانی چند گاهی در سمرقند بتحصیل علوم مشغولی کرد واز آنجا بهراة آمده ودردرس بعضی ازاکابرعلما روبکسب کمال آورد اما چون قابلیت اصلی واستعداد جبلی از فطرتش مسلوب بود دست عنایت علیم‌علی‌الاطلاق ابواب‌علم ودانش برروی روزگارش نگشود **مثنوی** که حاصل کند نیکبختی بزور ✿ بسرمه که‌بینا کندچشم کور توان پاك کردن زرنك آینه ✿ ولیکن نشایدزسنك آینه طرفه تر آنکه بمجرد اندك مسئلهٔ که ازهرجا مولانا عبدالرحیم‌را معلوم شد خودرا فاضل کامل تصور کرده چون ازخراسان بترکستان بازگشت چنان ظاهرساخت که در بلدهٔ هراة بدرس هرکس ازعلما شتافتم خودرا ازوی داناتر یافتم بعضی از ترکستانیان این سخن را مقرون بصدق پنداشتند وجمعی که عقل‌داشتندمنشاآن دعوی را حمل برخبط دماغ کردند ودروقتیکه محمد خان شیبانی برزبن ملك ستانی نشسته بحدودترکستان رسیدمولانا عبد الرحیم بخدمت آستان‌سلطنت آشیان رفته منظور نظرعنایت گردید وصاحب منصب صدارت گشته پایهٔ قدرومنزلتش‌صفت‌ارتفاع پذیرفت وروزبروز عنایت خانی نسبت باو بیشتر ازبیشترشده درجمیع امور ملکی ومالی دخل کردن گرفت واوشخصی بودبغایت منقلب‌الاحوان ومختلف‌الاقوال علامات ببوست دماغ وسوداویت مزاج در گفتار و کردارش پیدا وامارت قلت فهم وسخافت‌رای‌درحرکات وسکناتش هویدا **نظم** دماغی داشت از افیون مشوش ✿ ازآن روقول وفعلش بود ناخوش زطور عقل فعلش دور بودی ✿ زقولش راستی مهجوربودی راقم حروف‌بکرات ازوی استماع نموده که میگفت اگرعقل مرا با عقول تمام عقلا بسنجند برهمه فایق می‌آیم ودانش من بمرتبه ایست که اگرشیخ ابوعلی‌سینا زنده‌شوددرحین مباحثه اورا الزام می‌نمایم گاهی برمسند حکومت وعظمت نشسته اصلااصحاب‌علم وفضیلت را تعظیم ننمودی واحیانا جهت‌تمشیت

جزئی مهمی توی پیراهن سوار شده در بازارها سیر فرمودی درمجلس شریف اکابرواشراف بیدهشت پیراهن وتنبان پوشیدی و بمجرد اندك سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش برزبان گذرانیدی اما پیش خان هیچکس راغبت نکردی ودرمنع از ارتکاب ظلم لوازم سعی بجای آوردی **القصه** چون تسخیر دارالملك خراسان محمد خان را میسر گشت سادات ومشایخ وقضاة وعلما وسایر ارباب عمایم را طوعاً او کرها درسرانجام مهام خود رجوع بمولانا عبدالرحیم می بایست نمود وجناب مولوی درمرتبه اول چنانچه مذکور شد پانزده هزار تنگچه یکمثقالی ازآنجماعت طمع کرده آنوجه را بحصول موصول گردانید وبعد ازآن هرکس ازوی التماس مهمی مینمود مبلغی دیگر طلب میفرمود و مشکلترین اموری که درآن اوان جمهور طوایف انام را پیش آمد آن بود کـه نسیان بر طبیعت مولانا عبدالرحیم بمثابهٔ غلبه داشت که اگرفی المثل عزیزی ده روز متعاقب او را ملازمت کردی وهرروز تحفهٔ لایق وتبرکی مناسب بنظرش آوردی درروز یازدهم چون اورا دیدی بازپرسیدی که وی چه کس است ومولانا عبدالرحیم دراوایل حال شیخ الاسلام را فی الجمله تعظیم کرده جهت سایر اکابر قیام نمی نمود اما چون آن زمره در مجلس خانی آغاز آمدشد فرموده راه سخن یافتند نسبت بـهمه ایشان فراخور قدر ومنزلتی که داشتند شرایط تعظیم بجا آورده مناصب مناسب جهة هریك تعییـن کرد وبمقتضاء اشارت خانی ازجناب شیخ الاسلامی التماس نمود که بدستور ایام سابقه منصب موروثی خود را قبول نماید وامر جلیل القدر نقابت را بامیر نظام الدین عبدالقادر تفویض فرمود واقضی القضاتی ممالك خراسان علاوه آن منصب گردانید و قاضی اختیارالدین حسن و قاضی صدرالدین محمدالامامی رانیز بقاعدهٔ استمرار متصدی فیصل قضایاء شرعیه ساخت وامر احتساب را بلا مشارکت غیری به سیدصدرالدین یونس مفـوض داشت وتدریس مدارس خاقان منصور را بامیر برهان الدین عطاءالله وسیدصدرالدین ابراهیم وسید زین العابدین مرتاض وخواجه عمادالدین عبدالعزیز ابهری متـعلق گردانید ورقم عزل بـر صحیفه احوال دیگرمدرسان آن بقاع که درزمان واقف منصـوب گشته بودند کشید و نسبت بارباب مناصب سایر بقاع خیرهمین عمل بجای آورد وصدور بدیع الزمان میرزا و مظفرحسین گورکان را درملازمت خویش بازداشته فـرمان داد که بـدستور سوابق ایام مهام اوقـاف را بکفایت اقتران دهند اما اینجماعت را تکلیفات نالایق کرده هرلحظه به خلاف معامله از ایشان چیزی مطالبه مینمود وباوجود آنکه بواسطه گفت وشنود بعضی از مخادیم دانسته بود که امیر سلطان ابراهیم الامینی ومسود اوراق ازسایر امـاثل و اقران امتیاز تمام دارند درآن اوقات چندان محنت و مشقت متوجه مـا گشت که شرح آن بنوشتن و گفتن راست نیاید ازجمله آنکه در مبادی احوال که مولانا عبدالرحیم از پشت دروازه خوش پایان آمده در منازل جان مزید میرآخور که نـزدیك بـدروازهٔ مذکور است منزل گزید روزی امیرسلطان ابراهیم ومحرر حروف ومولانا غیاث‌

الدین جمشید جلال‌را فرمود که ازگوسفندانی که نوکران ما الجه گرفته‌انـد شصت سر ستانده دروجه بهای‌هر گوسفندی مبلغ بیست تنکچه خانی که ششصد دینار تبریزی باشد جواب گویند وما انگشت قبول بردیده نهاده چـون روز بیگاه بود و ازجنس نوکر و خدمتکار کسی همراه نداشتیم التماس نمودیم که امشب گوسفندان در همیـن دولتخانه باشند تا صباح کس فرستاده بمنازل‌خود ببریم‌وقسمت کرده بها جواب گوئیم این‌ملتمس درجهٔ قبول نیافت ومابناکام عوض عصاهائیکه بتکلف درایام صدارت بدست میگرفتیم چوبهای چوپانی برداشته گوسفندانرا درپیش انداختیم ومتوجه منازل خود گشتیم چون مردم بازار خوش که قبل ازآن بچند روز مارا در کسوت تجمل واعتبار بر مراکب راهوار سوار دیده بودند بآنحال مشاهده نمودند تعجب کنان در خنده افتادند و امیرسلطان ابراهیم وابن‌ضعیف را نیزخنده گرفته مولانا غیاث‌الدین جمشید گریان‌شد و چون از وی پرسیدیم که سبب گریه چیست جوابداد که ما خاطر بران قرار داده بودیم که درزمان اوزبك شبانی کنیم اما نمیدانستیم که درمیان بازار خوش باین امر مامور خواهیم گشت **نظم** زروزگار همین حالتم پسندآمد ✿ که خوب وزشت وبد و نیك درگذردیدم براین‌صحیفه مینا بخامه‌خورشید ✿ نگاشته سخنی‌خوش بآب زردیدم که ای بدولت ده روزه گشته مستظهر ✿ مباش غره که از توبزرك تردیدم و بعد از آنکه هریك ازصدورومباشران اوقاف مولانا عبدالرحیم را بدانچه توانستند ازنقد و جنس‌خدمتکاری‌نمودندامیرصدرالدین‌سلطان ابراهیم وابن ضعیف را مواخذه نموده‌مبلغ بیست هزار تنکچه شش دیناری طلب‌فرمود وپس ازگفت وشنود بسیاروتضرع وزاری بیشمار مهم برآن قرار یافت که سیزده هزار تنکچه ازخاصهٔ مادوکس و جهات سایر صدور و مباشران اموراوقاف گرفته زیاده تعرض‌نرسانند وحال آنکه‌درآنزمان بواسطهٔ غارت وتاراج نه هیچیك از ما مالك پنج تنکه نقد نبودیم ومع ذلك بعنایت الهی در عرض‌پنج‌ششماه آن‌مهم‌بفیصل‌رسیدوجناب‌مولوی‌درآن‌اوقات‌ممالك‌خراسانرادرمیان‌اولاد خود منصوروقاسم‌ویوسف‌تقسیم‌نمودوفرمود که‌ازحاصل آن‌ده‌دوجهت‌رسم‌الصدارة گیرند وده‌یك برسم‌التحصیل‌و باوجوداین‌ظلم درهرچند روز بهانه هاپیداکرده براوقاف‌حوالات مینمود و ازواقفان مطالبات میفرمود لاجرم رسم‌راتبه‌وصادروواردازخوانق‌وار باطات ومزارات متبرکه برافتاد وچون بخلاف قاعده زمان تیموریان‌درآن اوان مال‌وجهات و اخراجات‌برموقوفات‌حواله کردندنقصانی‌تمام بحاصل وقف‌راه‌یافته‌بقاع خیرروی‌بویرانی نهاد وبناپر اقتضاء حکمت‌الهی تاغایت که‌تاریخ هجری‌بسنهٔ تسع‌عشرین وتسعمائه‌رسید هیچ‌صاحبدولتی راتوفیق رفیق نگشته که‌درباب تعمیروترویج بقاع ومعموری‌وآبادانی اوقاف سعی نماید انشاءالله تعالی من‌بعد بیمن کمال معـدلت و نصفت سعادتمندی کـه باعث برتألیف این‌اجزا توجهٔ خاطر ستوده مآثر اوست ابواب این‌مراد برروی امید اهل فضل ودانش‌برگشاید (والتوفیق من‌الله‌تعالی وهوالقادر علی مایشاء)

ذکر پیوستن ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر و شهید شدن آن دو برادر بنا بر اقتضاء قضاء مالك الملك اکبر

فریدون فر اسکندر تهور ✿ معین الدین ابوالمحسن بهادر پادشاهی بود بصفت نصفت و انصاف موصوف و مشهور و از لوازم جور و اعتساف بغایت مجتنب و مهجور انوار عنایت ازلی از لقای مشتری سیمایش ظاهر و پیدا و آثار سعادت لم یزلی از ناصیهٔ عالم آرایش روشن و هویدا رأی مشکل گشایش در سر انجام امور مملکت مقرون بصواب و تدبیر صوابنمایش در تشیید قواعد سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب **بیت** زرای روشنش گیتی پر از نور ✿ ز تدبیرش تمام ملك معمور و چون پادشاه عالیجاه در زمان والد بزرگوار خویش بایالت ولایت مروشاهجهان پرداخت بواسطهٔ وفور معدلت و احسان باندك زمانی آن مملکت رامعمور و آبادان ساخت و در آن اوان که ابوالفتح محمدخان شیبانی ولایات ماوراءالنهر رامسخر گردانید ابوالمحسن میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعهٔ سرخس را بحال عمارت باز آورده بعضی از ذخایر و نفایس اموال رابدانجا رسانید و در اوایل سنهٔ ثلث عشر و تسعمائه که سپاه اوزبك بدبار خراسان در آمد آنحضرت اورق خود را در آنحصار استوار مضبوط ساخته لواء توجه بصوب مشهد مقدسه رضویه برافراخت محمد محسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگتر خود را باقدام تعظیم و اجلال استقبال فرمود و بلوازم طوی و پیشکش پرداخته ببسط بساط عیش و انبساط اشارت نمود اقداح ارغوانی ازدست ساقیان گلعذار دایر گشت و نواء مغنیان طرب ساز و الحان مطربان خوش آواز از عشر تخانه ناهید در گذشت **نظم** شکر لب مطربان نغمه پرداز ✿ گهی از حسن ساز و گه ز آواز بهر مجلس نوائی می سرودند ✿ نشاط می پرستان میفزودند در آن اثنا گریختگان معرکه مرل متعاقب و متواتر بملازمت رسیدند و کیفیت واقعه را مشروح معروض گردانیدند و میرزا ابوالمحسن و کپك میرزا بعداز شنیدن این خبر محنت اثر بجمع آوردن لشگر و استمالت بهادران صفدر مشغولی کردند و ایلچیان قمر مسیر جهت آن مهم روی باطراف بلاد خراسان آوردند باندك زمانی جمعیت تمام درسایهٔ علم آن دو برادر عدالت شیم بوقوع انجامید وسپاهی جنك جوی درشت خوی بایراق بسیار و سلاح بیشمار آمادهٔ جنك و پیکار گردید چون محمدخان شیبانی ازاینمعنی خبر یافت عنان یکران بصوب دفع ایشان تافت و محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان باین خدمت مامور گشته باجنود نامعدود و عساکر نصرت مآثر **بیت** سپاهی همه پردل و کینه جوی ✿ بمیدان مردانگی رزم جوی اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدسه حضرت امام علیه الصلوة والسلام برافراختند و بر سبیل ایلغار و جناح استعجال طی مسافت کرده دو منزل را یکی ساختند ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه اعدا شنودند امراء عظام راطلبیده در باب مدافعهٔ آن

حادثه مشورت نمودند امیرمبارزالدین محمدولی بیك باتفاق جمعی ازاهل رای وتدبیر معروض داشت که چنان معلوم میشود که محمدخان شیبانی اکثر سالکان مسالك پهلوانیرادر ظلال رایات محمدتیمور سلطان وعبیداله سلطان بدینجانب فرستاده و بنفس خود با اندك مردمی درالنك کهدستان ایستاده بناه علی هذا مناسب چنان مینماید که ما با جمعی ازاهل جلادت ومردانگی ازراه غیرجاده دواسبه ایلغار نمائیم وناگهان برسر دشمنان تاخته بیادحمله آتش جنك برافروزیم وتلاش آب روی خویش کرده خرمن جمعیت اوزبکان را بسوزیم زمرهٔ دیگر برزبان آوردند که رعایت طریقهٔ حزم مقتضی آنست که ابوالمحسن میرزا با اورق وطایفهٔ ازسپاه بحصار کلاة رفته آن قلعه را مضبوط سازند ومحمدمحسن میرزا بابقیهٔ لشگردامن بعضی ازجبال رفیع وعقبات متین رامعسکر ظفر اثر ساخته بطریق خدعه بمدافعهٔ اعدا پردازند تا به بینم که ازغیب چه سانح گردد وجمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند که صلاح در آنست که توکل برکرم خداوند ملك بخش کرده از غلبه سپاه خصم اندیشه ننمائیم وباستقبال اوزبکان شتافته ابواب جنك وجدال برکشائیم ابوالمحسن میرزا ومحمدمحسن میرزا رای ثالث رااختیار نموده متوجه محمد تیمور سلطان وعبیدالله سلطان گشتند وچون آفتاب اقبال آن دودمان بسرحد زوال رسیده بود ازموضع سنك بست بیجهت مراجعت فرمودند وخواطر برآن قرار دادند که درنفس مشهد مقدسه توقف کرده درنواحی آن منزل متبرك بدفع سپاه اوزبك پردازند ازآنجانب تیمور سلطان وعبیدالله سلطان چون بقصبهٔ جام رسیدند وخبرتوجه شاهزادگان عظام راشنیدند ازسرعتی که درحرکت مینمودند بازایستاده بتانی آغاز طی مسافت کردند ناگاه حدیث مراجعت ایشان رااستماع فرموده باردیگر بسرجناح استعجال روان شدند ودر صباحی که ابوالمحسن میرزا و کپك میرزا بااکثرامراوارکان دولت ازبادهٔ شبانه سرگران بربستر استراحت تکیه داشتند واز غایت غلبه خمار خیال مجلسی دیگر برلوح ضمیر مینگاشتند که مخبری بمشهدرسید واین خبر شایع گردانید که سلاطین ماوراءالنهر بالشگری بهرام قهر درطرق نزول اجلال فرمودند ابوالمحسن میرزا ومحمدمحسن میرزا مدهوش وارسوار شده بنواختن نفیر ونقاره اشارت نمودند وبعداز اجتماع سپاه ومکمل شدن بهادران رزمخواه دل بر محاربه نهاده عنان یکران بطرف طرق انعطاف دادند و درآن زمان محمد تیمورسلطان وعبیدالله سلطان ازآب طرق گذشته برانغار و جوانغار وقول لشگر نصرت شعار رابمردان روزگار وشیران بیشه پیکار آراسته بودندومتشمر حرب وجنك وآماده طعن وضرب گشته انتظار میکشیدند چون تقارب فریقین بتلاقی انجامیدازهردوطرف سورن انداخته نفیر ونقاره نواختندویلان دیوخوی وپردلان رزمخوی اسب جلادت برانگیخته درمیدان کین تاختندازوفور صعود گردوغبار خورشید فایض الانوار نقاب ظلمت آثار درپیش رخسار حایل گردانید وازشعاع قبه سپهرهای زرنگار ولمعان سرنیزهای شمع کردار ساحت میدان منور شده دیدهٔ مردان خیره گردید. نظم

پیوست بچرخ کرد لشکر ✿ بر بست نقاب مهرانور ازهرسپری ولیک آنروز ✿ شدقبه چومهر عالم افروز تیغ یمانی آغازسر افشانی کرده مرغ روح انسانیرا از تنگنای قفس بدن فانی برپرانید وعقاب تیرتیز پرازآشیان کمان پرواز نموده مغز سرگردان وسرورانرا طعمه گردانید نیزهٔ خطی خط (کل من علیها فان) بر ناصیهٔ احوال پیر وجوان ثبت نمود وتیغ زمرد پیکرازخون پردلان برنك یاقوت احمر برآمده ریك بیابان را گونهٔ لعل ومرجان کرامت فرمود **نظم** ازشعلهٔ شمع هرسنانی ✿ شدسوخته جان پهلوانی ازعکس زمین که غرق خون بود ✿ فیروزه چرخ لعل گون بود محمد محسن میرزا که از وفورشجاعت ودلاوری داستان هفت خوان اسفندیار رامعتبر ندانستی وبوقت پیکار وتیغ گذارمی بارستم دستان وسام نریمان مقاومت توانستی درآنروز باطایفه ازخواص خود که هریك شیر بیشه هیجا ونهنك دریای دغا بودند برصف اعدا تاخت وبهرحمله مبارزیرا برخاك هلاك انداخت هرپهلوانی که با آن خسرو بیلتن درآویخت اگرخود کوه آهن بود ازهم فروریخت وبرهرصف که آن بادشاه دشمن شکن متوجه گشت اگرهمه سدسکندر بود اجزایش از یکدیگر بگسیخت **نظم** چوآن شیردل سوی میدان رسید ✿ بهرحمله پیلی زهم بردرید بهرصف که آن بیلتن رونهاد ✿ زخون یلان خاك رارنك داد اما چون مدت دولتش بسر آمده بود و حیات مقدر بنهایت انجامیده فایدهٔ بر آن کشش و وکوشش مترتب نگشت وشکست برسپاه خراسان افتاده مهم از حیّز تدبیر برناو پیردر گذشت امیر بابا محمود ولد امیر بابا حسن که سالها در سلك محرمان خاقان منصور منتظم بود وبمنصب مهرداری قیام مینمود باجمعی کثیر از رؤساء لشکر شاهزادگان اززخم تیغ وتیر اوزبکان برخاك هلاك افتاد وبقیة السیف روی بوادی فرارآورده محمد تیمورسلطان وعبیدالله سلطانرا صورت فتح ونصرت دست داد وسپاه ظفرپناه ماوراءالنهر ازروی ستیز وقهر شاهزادگان رادرمیان گرفته هردورا اسیر سرپنجه تقدیر ساختند ودست بسته پیش سلاطین خود برده بضرب شمشیر خونریز آن دوخسرو مشتری ماهیت راازپای درانداختند **نظم** فلك راسرانداختن شدسرشت ✿ نشاید کشیدن سرازسرنوشت نه پرورد کس راکه آخر نکشت که درمهر نرمست ودرکین درشت

ذکر شمه ازستیز وآویز میرزا ابن حسین والتجا کردن او بدرگاه فرمان فرمای مشرقین

شاهزادهٔ سعادت انتما ابن حسین میرزا اگرچه بحسب سن از اکثر اولاد خاقان منصور خوردتر بود امادر میدان جلادت وبهادری گوی مسابقت ازاخوان واقران میربود وآنحضرت بعداز استماع واقعه خبرمرل بخیال بخت آزمائی ونیت کشورگشائی برزین ملکستانی نشسته ازولایت قاین که سیورغال او بود بجانب نیشابور وسبزوار توجه

فرمود و امیر محمد برندق برلاس و عبدالباقی میرزا بموکب عالی شاهزاده پیوسته جمعیت تمام درظل رایت نصرت آیتش بوقوع انجامید و پس از شهادت ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا سید عبدالله میرزا و جمعی کثیر از لشگریان و امرا بدانجانب شتافته مکنت وعظمت ابن حسین میرزا مضاعف گردید محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان چون از جمعیت ابن حسین میرزا وداعیه جهانبانی آن شاهزادهٔ مظفر لوا وقوف یافتند کیفیت حال را بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشت کرده حسب الحکم بطرف سبزوار شتافتند و ابن حسین میرزا از توجه اعدا مطلع شده موضع یکدور را معسکر گردانید و دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنك و پیکار گردید بعد از تقارب فریقین و تساوی صفین صدای کوس حربی نمونه صور اسرافیل درقالب جهان دمید وصوت کرونای بلند گشته بمسامع ساکنان حصار افلاك رسید افواج آن دو لشگر مانند امواج بحر اخضر درجوش آمدند ودست بتیر و کمان وسیف وسنان برده خروش برآوردند سهام چهار پر از آشیانه کمان گردان صفدر چنان و چندان در پرواز آمد که نقاب کحلی بر رخسار آفتاب بست و پیکانهای آبدار از شست دلاوران خنجر گذار دوری جسته مانند بند پیر بر دل جوانان نشست شعله سنان بسان برق لامع خرمن حیات میسوخت و فروغ خنجر چون صاعقهٔ ساطع نایره بیداد می افروخت ابن حسین میرزا با دلیران سپاه خراسان بر مخالفان حمله کرده همچون شیر-ژیان می غریید و بزخم شمشیر خون فشان سینه و پهلوی پهلوانان میدرید ولشگر قیامت اثر اوزبك مثال پلنك زود آهنك بصرصر جلادت آتش جنك می افروختند و بخدنك خارا گذار عقد ثریا بر کمر بند جوزا میدوختند ودر آن روز در مبادی احوال ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسرهٔ سپاه مخالف را از پیش برداشت وعبیدالله سلطان را زخم زده رایت اقتدار برافراشت اما چون قلب منقلب نشده بود و نوبت دیگر لشگر اوزبك درظل رایت محمد تیمور سلطان وعبیدالله سلطان جمع آمدند و بیکبار بر سپاه خراسان که اکثر ایشان باولجه مشغول گشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه بدیدن پیکر فتح وظفر امیدوار شده بود شکست یافت ودل از ملك ومال بر گرفته عنان بوادی فرار تافت عبدالباقی میرزا وسید عبدالله میرزا با بسیاری از اعیان امراء خراسان در آن معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد برندق برلاس با فوجی دیگر از رؤسای سپاهیان اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند ابن حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه خونخوار بتلقین ملهم غیب والهام ملقن لاریب بخاطر گذرانید که بمضمون حدیث صحیح (مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح) عمل نموده بکشتی عاطفت بحر نبوت التجا میباید کرد تا از طوفان نوائب روزگار نجات یافته بجودی فراغت واصل شویم و بمقتضای فحوای (انی تارك فیکم الثقلین) بسایهٔ عنایت مهر سپر فتوت پناه میباید جست تا از تاب آفتاب حوادث خلاص شده بغایت عاقبت فایز گردیم و این معنی را با بعضی از خواص که همعنان شاهزادهٔ فریدون فر از معرکهٔ یکدر بیرون آمده بودند ظاهر ساخت همگنان جواب دادند

که چارهٔ کار منحصر در امضاء این عزیمت است واستظلال بظلال رایات همایون‌فال پادشاه مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت لاجرم ابن حسین میرزا بصوب اردوی کیهان پوی درحرکت آمد وبعد از وصول بدرگاه سلاطین پناه شرف پابیوس که نهایت تمنای پادشاهان کشورگشاهمان تواند بوددریافته بغایت عنایت نواب کامیاب شاهی مفتخر ومباهی شد وبانعام تاج زردوزی وخلعت خاص واسبان تازی نژاد ونقود نامحدود مخصوص گشته بقیهٔ ایام زندگانی دردولت وکامرانی بسر میبرد ولاعجب نظم بربن آستان هرکه سایدجبین ٭ باقبال ودولت شود همنشین که آمدبربن درزروی نیاز ٭ که درهردوعالم نشد سرفراز

ذکر بعضی ازحوادث خراسان که تعرض بدان واجب است نزد مورخان

چون دست قدرت مالك الملك علی الاطلاق عزشانه خلعت بابهجت (والله یوتی ملکه من یشاء) برقامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب ساخت وبصرصر بی نیازی خرمن جمعیت اولاد والانژاد خاقان منصوررا پریشان گردانیده هریك ازایشان را بکشوری انداخت محمد خان بلوازم شکر وسپاس ملك ملك بخش پرداخته هریك از امرا وسران سپاه را بمنصبی لایق نوازش نمود ودرباره محمد تیمورسلطان وعبیدالله سلطان که درمعرکه شاهزادگان عالیمکان غایت شجاعت وجلادت بتقدیم رسانیده بودند انواع انعام واحسان فرمود چنانچه سابقا مسطور گشت منصب حکومت و داروغه گی هراة بجان وفا میرزا تعلق گرفت و امر وزارت آنخطه بخواجه ابوالوفا که اورا خواجه خرد نیز گویند سمت تفویض پذیرفت بقم چهره روی بداروغگی ولایت فوشنج آورد وسیدهادی خواجه که پسرعمه خان بود در مشهد مقدسه علم امامت مرتفع کرد ولایت سبزوار متعلق بزمش بهادر گشت وعلم ریاست قنبر بی درمرو شاهجهان ازایوان کیوان در گذشت میرمحمد صالح درجام وزای بی درباخرز بفرمانفرمائی قیام نمود و ایل امان در ترشیز ابواب دارائی برروی خود گشود وزمام حکومت بلخ بقبضهٔ اقتدار خرم شاه سلطان که خواهرزادهٔ ظهیرالدین میر بابر میرزا بود درآمد ومقررشد که قنبر میرزا کوکلتاش درآن ولایت درخدمت شاهزاده بوده بسرانجام مهام ملك ومال قیام نماید وسلطنت سمرقند نامزد محمد تیمور سلطان شد وعبیدالله سلطان بدستوروالدماجد خوددر بخارا حاکم گشت و چون خاطر خطیرخانی ازامثال این امور فراغت یافت خیال تسخیر قندهار نموده عنان یکران بدانطرف تافت بعد از وصول بحدود آنولایت اولاد امیرذوالنون شجاع بیك و محمد مقیم ایلچیان سخندان باپیشکش فروان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهاراطاعت وانقیاد نمودند و خطبه وسکه رابنام والقاب خسرو کامیاب مزین ساخته بادراك شرف ملازمت وعده فرمودند ومحمدخان ازایشان راضی گشته بصوب خراسان مراجعت کرد

ودرخلال این احوال امیر مبارزالدین محمدولی بیك روی بدرگاه خان عالیجاه آورد شرح این سخن آنکه قلعهٔ طبس درزمان خاقان منصور درتحت تصرف امیرمحمدولی بیك میبود ودرآن حصار استوارازقبل جناب امارت مآب امیرتردی بابا که درسلك نوابش انتظام داشت حکومت مینمود وچون در نواحی مشهد مقدسه ابوالمحسن میرزا وکپك میرزا جام شهادت درکشیدند وازدست برد سپاه ماوراءالنهر جنود خراسان منهزم گردیدند امیر محمد ولی بیك عنان فرار بصوب حصار طبس انعطاف داد اما بعد از وصول بخلاف متصور امیر تردی بابا اظهار عبودیت نواب کامیاب شاهی کرده ابواب خدمتکاری بررویش نگشاد لاجرم امیرمحمد نومید وحیران روی بصوب خراسان آوردو بخدمت محمدخان رسیده حسب الحکم بطرف ماوراءالنهر کوچ کرد وهمدران ایام امیرناصرالدین عمر بیك وامیرزین الدین علی وبعضی دیگر از بقایاء امراء خراسان بسفر ماوراءالنهر مأمور گردیدند وتمامی ایشان درضمان صحت وسلامت بآنولایت رسیده روزی چندبفراغت گذرانیدند و همدران اوقات امیرمحمدبرندق برلاس که در معرکه یکدراسیر گشته بود باجل طبیعی از عالم انتقال نمود وامیرسلطان علی ارغون ازسیستان پیشکشهای لایقه بدرگاه خلایق پناه ارسال داشته اظهار اطاعت وانقیاد فرمود وچون آفتاب عالم تاب ازطول مکث در منازل صیفی ملول گشته رایت عزیمت بصوب میزان برافراخت وحریف خریف ساحت باغ وبستان را از برك وبرعریان کرده مقدمهٔ سپاه دی دم سردی ظاهرساخت محمدخان شیبانی روی توجه بماوراءالنهر آورده ازاشراف واعیان خراسان امیرغیاث الدین محمدابن امیریوسف وقاضی صدرالدین محمدالامامی وسیدصدرالدین یونس وقاضی اختیارالدین حسن راهمراه خویش برد اما در آن سفر نسبت بآنجماعت طریق انعام و احسان مسلوك داشته در استرضاء خواطر همکنان سعی اهتمام کرد ودرآن زمستان محمد قاسم میرزا که خوردترین اولاد خاقان منصور وبرادراعیانی ابن حسین میرزا بود وازمعرکهٔ یکدر بطرف ولایت درون ونسا گریخته بود لشکری درهم کشیده بجانب مشهدمقدسه خرامید وسیدهادی خواجه بنابر عدم قوت مقاومت مرکزدولت خالی گذاشته علم عزیمت بطرف مرو برافراشت و کیفیت حال عرضه داشت پایهٔ سریرا علی کرد محمد خان چون بر جرائت شاهزاده واقف شد عبیدالله سلطان را بدفع آنجادثه مأمور گردانید و آنحضرت با سپاه بخارا از گذر چهار جوی عبور نموده بمرو شتافت وقنبربی وسید هادی خواجه را باخود ملحق ساخته برجناح استعجال روی به شهدمقدسه آورد و بعدازوصول بدان منزل متبرك محمدقاسم میرزا دردیوار بست شهر آغاز جنك وحرب کرده مغلوب شد و بعضی ازاوزبکان بشاهزاده رسیده واورا گرفته بعالم دیگر فرستادندودر مشهد مقدس رضویه دست تعدی برآورده خرمن جمعیت مجاوران روضهٔ امام عالی مقام را بباد غارت وتاراج بردادند وهمدرین سال ظهیرالسلطنه والخلافه محمد بابرمیرزا ازکابل و غزنین با سپاه ظفرقرین رایت

نصرت آئین بعزم تسخیر قندهار وزمین داور برافراخت وشجاع بیك با محمد مقیم حضرت پادشاهی را استقبال نموده بباد حمله شجعان نایرهٔ معرکه جنك مشتعل ساخت پس از کشش و کوشش بسیار نسیم نصرت وظفر بر پرچم علم بابری وزید وشجاع بیك شکست یافته باتفاق محمد مقیم منهزم گردید وتمامی مملکت قندهار وزمین داور بتحت تصرف حضرت پادشاهی در آمده خزاین امیر ذوالنون ارغون راکه مدتی مدید اندوخته بود برامرا و سران سپاه قسمت نمود وزمام حکومت قندهار رادرقبضهٔ اقتدار برادر عالی گوهر خویش سلطان ناصرمیرزا نهاده عنان مراجعت انعطاف داد اما بعد از چند ماه شجاع بیك ومحمد مقیم با لشکر جلادت اثر بقندهار بازگشته آن مملکت رااز سلطان ناصر میرزا انتزاع کردند و شاه‌زاده بکابل شتافته هر یك از اولاد امیرذوالنون روی بسر انجام مهام ولایت خود او ردند مقارن آنحال محمد مقیم را متقاضی اجل طبیعی دررسید ومریض شده از عالم فانی بجهان‌جاودانی منتقل گردید **مصراع** آنکه پاینده وباقیست خدا خواهد بود

ذکر وصول بدیع الزمان میرزا ومظفرحسین گورکان بولایت جرجان وانتقال جناب مظفری ازمسند سروری بجوارمغفرت مهیمن منان

در سحر روز جمعه هشتم محرم سنهٔ ثلث عشروتسعمائه که بدیع الزمان میرزا و مظفرحسین گورکان از صولت محمد خان دارالسلطنه هراة را وداع کردند آن یك از باغ نوو این یك ازشهر براسبان باد رفتار نشسته روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع‌الزمان میرزا بامداد شجاع بیك که در ولایت گرمسیر و قندهار فرمانفرما بود بدانجانب توجه نمود و بعد از وصول بحدود قندهار از شجاع بیك طریقه نامرضیهٔ بیوفائی مشاهده فرمود رایت عزیمت بصوب مملکت نیمروز برافراخت وکس نزدامیر سلطان علی ارغون فرستاده اختربرج کامکاری میرزا محمد زمان را طلب نمود وامیر سلطان علی‌امتثال‌فرمان واجب الاذعان‌بجای‌آورد وشاه‌زاده رابابراق مناسب باردوی عالی‌روان کردآنگاه‌بدیع‌الزمان‌میرزاکوچ بر کوچ‌متوجه جریان‌شد ومظفرحسین‌میرزا نیز از راه ترشیزبهمان جانب عزیمت نموده بودلاجرم دردارالفتح‌استرابادنوبت دیگر مقارنهٔ سعدین دست داد و آن دو برادر نیك اختر یکدیگر را در آغوش کشیده فریدون حسین میرزارا که پس‌ازفوت برادر اعیانی خود محمدحسین میرزا دراسترآباد علم حکومت برافراشته‌بود بایالت‌ولایت دامغان فرستادند و چون خبراستقامت احوال آن دو خسرو ستوده خصال بدارالسلطنه هراة رسید حجله نشینان تتق سلطنت پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیگی آغا و بعضی دیگر ازمخدرات حرم سرای خاقان‌منصور ازجان‌وفا میرزا رخصت حاصل کرده روی بجرجان آوردند واز سپاهیان

الوس تیموری هر کس درهر بلدهٔ از بلاد خراسان مانده بود بدآنجانب توجه نمود بنابر آن کرت دیگر لشگری جلادت اثردرظل رایت بدیع الزمان میرزا ومظفرحسین گورکان جمع آمدند امابعد ازانقضاء چندماه مظفرحسین میرزا بعارضهٔ صعب مبتلا گشت چنانچه اطباء حاذق وحکماء مدقق هرچند درابراء آن مرض وازالهٔ آن عرض سعی نمودند جوهر ذات پسندیده صفات شاهزاده راصورت صحت دست نداد وضعف صفت قوت پذیرفت عندلیب روح پرفتوحش ازقفس قالب بجانب گلشن ریاض قدس درپرواز آمد نهال ثمر بخش گلزار اقبال از اهتزار صرصر بیداد عالم پرملال ازپای درافتاد وکوکب آفتاب درخش فلك استقلال ازاوج برج شرف وکمال روی بحضیض خانه وبال نهاد **نظم** ز بیداد سپهر وجور ایام ✿ بمرد آنخسرو نیکوسرانجام هنوزاز غصهٔ آن جورو بیداد ✿ سیه پوشند اهل استراباد سلطان بدیع الزمان میرزا درمفارقت آن برادر والا گهر آغاز بیطاقتی کرده کسوت سوگواری پوشید ومهدعلیا خدیجه بیگی آغا از صعوبت مهاجرت آن پسر خجسته سیرجیب شکیبائی چاك زده نوحه وزاری بسپهر زنگاری رسانید **نظم** بناخن روی خست وموی بر کند ✿ زافغان غلغله درچرخ افکند زسیلاب سحاب چشم خونبار ✿ زمین راساخت چون دریای زخار عاقبت همکنان دست در حبل متین تحمل و اصطبارزده بتجهیزوتکفین شاهزاده اقدام نمودند وبختمات آیات بینات واطعام طعام و صدقات روح شریفش راشاد فرمودندوسلطان بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند خورشید ازعقدهٔ کسوف بیرون آمده باستقبال متکفل سلطنت جرجان گشت وازغایت غفلت بدستورمعهود آغازعیش وعشرت کرده نوای نی وصدای ارغنون ازفلك بوقلمون درگذشت وهنوز یکسال تمام ازوصول اوباستر آباد منقضی نشده بود که خبرتوجه محمد خان شیبانی راعلی التعاقب والتوالی استماع نمود .

گفتار در بیان نهضت محمد خان شیبانی از ولایت توران به ممالك ایران کرت ثانی

سلطان ربیع چون دگر بار ✿ زدخیمه بطرف دشت وکهسار از سبزه وگل سپه عیان کرد ✿ آهنك حریم بوستان کرد ازسروسهی علم برافراخت ✿ ازغرش رعدسورن انداخت ازخنجر آبدار سوسن ✿ بگرفت تمام صحن گلشن سالك طریق کشورستانی ابوالفتح محمدخان شیبانی باسپاهی بحرجوش رعدخروش بسان آفتاب تیغزن ومانند ماهی جوشن پوش از آب آموبه عبورنمود ودرغایت حشمت وکامرانی بسربلاد خراسان گذشته عزیمت تسخیرولایت جرجان فرمود سلطان بدیع الزمان میرزا چون از قرب وصول اعدا خبریافت ودانست که باستطاعت سپاه جرجان باآن خان کشورستان بمیدان مقابله ومقاتله در نمی توان آمد احرام عتبه کعبه مرتبهٔ نواب کامیاب شاهی بسته عنان

بکران بصوب آذربایجان انعطاف دادومیرزا محمد زمان رادر قلعهٔ دامغان نزد عمش فریدون حسین‌میرزا گذاشته درطی مسافت مسارعت نمودواین خبر بعرض‌ملازمان پایهٔ سریر سلطنت‌مصیر رسیده بموجب فرمان واجب‌الاذعان بیرام‌بیك قرامانی میرزابدیع الزمان رااستقبال نمود ودر روزیکه حضرت شاه‌عالیجاه بـرتخت سلطنت واستقلال نشسته اطراف‌بارگاه جهان‌پناه رابوجود امراء عظام ونوئینان ذوی‌الاحترام آراسته بود بیرام‌بیك آنجنابرا به‌مجلس اشرف‌اعلی درآورد وبدیع‌الزمان میرزا بشرف‌دست بوس همایون مشرف‌شده درموضع‌مناسب‌قرار گرفت وباصناف‌نوازش والتفات‌اختصاص یافته مشمول انعام‌واکرام ازبارگاه عالم‌پناه بیرون رفت ودرمنزلی که جهة اقـامتش تعیین یافته بود نزول‌فرمود امامحمدخان شیبانی چون‌از توجه میرزا بدیع‌الزمان‌بصوب آذربایجان وخلو عرصهٔ جرجان خبر یافت ایالت آنولایت را بامیرخواجه احمد قنقرات که سالها درملازمت خاقان منصور ومظفرحسین گورکان بسر برده بودودر روزواقعهٔ مرل بوی‌پیوسته تفویض نمود وکمند همت بر کنگرهٔ تسخیر بلدهٔ دامغان افکند وپس ازوصول بظاهر آن شهرچریك بهرام قهرماوراء النهر آغازمحاصره ومحاربه کردند وملازمان فریدون حسین‌میرزا ومحمد زمان میرزا نیز روی بمدافعه ومقاتلـه دشمنان آوردند وبعدازچند روزشاه‌زادگان آثار عجزوانکسار برصفحات احوال خود مشاهده فرموده ایلچیان سخندان بآستان محمدخان شیبانی فرستادند واظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند خان‌گیتی‌ستان قاصدایشان راباانواع انعام واحسان‌نوازش نمود وعهدو- پیمان درمیان آورد که‌چون‌ازقلعهٔ دامغان‌بیرون‌آمده ترك‌حرب وعناد نمایند اصلا بجان وعرض ایشان‌نقصان نرساند بلکه آن‌دوشاه‌زادهٔ صاحب‌سعادت رامشمول الطاف‌بی- پایان گرداند آنگاه‌فریدون حسین‌میرزا ومحمد زمان میرزادروازهاء شهر برگشاده ببارگاه محمدخان شتافتند وملحوظ نظرشفقت شده‌عنایت ورعایت یافتند وپس‌از چند روز محمدزمان میرزا رخصت‌رفتن بآذربایجان حاصل کردوفریدون حسین‌میرزا بی- استجازه ازاردو جداشده بطرف کنارآب اترك ومنازل‌ترکمانان یقه توجه فرمود و چون فتح مملکت جرجان وتوابع مضافات آن محمدخان‌شیبانی راتیسیر پذیرفت‌لوای کشور گشایش ارتفاع‌یافته ازولایت بسطام‌ودامغان تانهایت بلاد تـرکستان در تحت تصرفش قرار گرفت تابستان درالنك رادکان قبهٔ‌خیمه وخرگاه باوج مهر وماه رسانیده ییلاق میکرد وزمستان بماوراءالنهر شتافته گاهی بـدفع لشگر قزاق واحیاناً بتـاخت احشام دشت قبچاق روی‌می آورد ودراواخر سنهٔ‌خمس‌عشر وتسعمائه‌ازقاسم‌سلطان کـه درآن اوان ازجمیع‌حکام دشت بمزید‌شجاعت ومردانگی وکثرت خیل‌وحشم‌امتیازواستثناء داشت شکست‌یافت ودر حین انهزام‌قنبر میرزا بابسیاری‌ازاعیان‌سپاه خان‌بقتل رسیدند ومحمد خان درفصل‌بهار پریشان‌حال بخراسان معاودت نموده‌بسر اقوام هزاره ونکو در که درکوهستان گرمسیر وزمین داور میبودند لشگر کشید وچـون آفتاب اقبـالش

بسر حد زوال رسیده بود در آن یورش نیز کاری از پیش نتوانست بردو در اواسط شعبان سنهٔ ست وعشر وتسعمائه درحالی که بسیاری از سپاهیان اوزبك اسب ویراق بباد فنا داده پیاده سیر مینمودند بدارالسلطنهٔ هراة آمده وچون روزی چند درباغ جهان آرا ازرنج راه بسر آسود خبر توجه رایات همایون پادشاه ربع مسکون رااز عراق وآذربایجان بطرف خراسان استماع نمود لاجرم متحیر وپریشان خاطر برجناح استعجال بمرو شاهجهان گریخت ودرحدود آنولایت بسرپنجهٔ قوت دولت شاهی (لازال مصونه عن وصمة التناهی) عقد حیاتش ازهم بکسیخت چنانچه در ضمن وقایع آینده کیفیت اینحکایت مشروح صفت تحریر خواهد یافت وپرتو اهتمام کلك عنبرین فام برتفصیل این اجمال خواهد تـافت رباعی توفیق الهی اگرم یار شود ✿ الطاف شهنشهی مددکار شود شرح سخنی که گشت مجمل مذکور ✿ ازرشحهٔ کلك من نمودار شود اکنون وقت آنست که قلم ستوده رقم مآل حال اولاد خاقان منصور میرزا سلطان حسین را در حیز بیان آرد وبعد از آن همگی همت و جملگی نهمت بـر تحریر جزو چهارم ازین مجلد مصروف دارد (ومنه الاعـانه و التأیید انه حمید کریم مجید)

ذکر مآل حال اولاد امجاد خـاقان منصور مغفرت انتما معزالسلطنه والخلافه ابوالغازی سلطان حسین میرزا

ازرشحات سحاب قلم وحرکات بنان ستوده رقم سابقاً بوضوح پیوست کـه چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب عالم آخرت بر افراشت هفت پسر نیك اختر یـادگار گذاشت ازآنجمله ابوالمحسن میرزا ومحمد محسن میرزا ومحمد قاسم میرزا در مشهد مقدسه شربت شهادت چشیدند واز ابوالمحسن میرزا یك پسرماند سلطان محمد بایقرا نام درسن سه سالگی وآن شاهزاده را درروز واقعهٔ پدرش بعضی ازملازمان بطرف باورد ونسا گریزانیدند وظاهراً بعدازچندسال که در آن حدود بود باجل طبیعی ازجهان انتقال نمود وابوالمنصور مظفر حسین گورکان چنانچه گذشت دراستر آباد فوت گشت واو یك دختر داشت مسماة بمهرانگیز بیکم ومهرانگیز بیگم همدران ایام که محمد خان هراةرا فتح کرد بحبالهٔ نکاح عبیدالله سلطان درآمد وچون یکدو سال باوی بسر برد بین الجانبین مفارقت اتفاق افتاده روی بصوب خراسان آورد وحالا که تاریخ هجری بسنهٔ تسع وعشرین وتسعمائه رسیده آن مستوره بی آنکه درتحت امر ونهی شوهری باشد دربعضی از بلاد عراق روزگار میگذراند امافریدون حسین میرزابعد از آنکه ازحصار دامغان بیرون آمد بمیان تراکمهٔ یقه رفت ودرشهورسنه ۹۱۵ که محمد خان شیبانی لشکر بسراحشام دشت قبچاق کشیده بود فریدون حسین میرزا اندك سپاهی فراهم آورده ببلاد خراسان درآمده وبرقلعه کلات استیلا یافت حـاکم مرو شاهجهان قنبر بی چون آن خبر شنید با

جمعی کثیر از جنود اوزبك متوجه کلات گشت و شاهزاده بسبب قلت اعوان و انصار از محافظت آنحصار عاجز شده قنبری را فتح میسر شد و فریدون حسین میرزا بدست اوزبکان افتاد و رخت بقا بباد فنا داد اما ابن حسین میرزا چندسال در ظلال رایت دولت نواب کامیاب شاهی درغایت فراغت بسر برد و در شهور سنهٔ تسع عشر و تسعمائه در کاشان بعلت فجائه روی بعالم آخرت آورد اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات گذرانید حسب الحکم به مملکت ری رفته ساکن گردید و بنا بر آنکه از تحکمات سلطان بایزید برلاس و شیخ عبدالله بکاول نیك بتنك آمده بود داروغهٔ آنولایت پیراحمد ورساق را بقتل آندو عزیز اشاره نمود آنگاه باقی الجمله سپاهی که در ظل رایتش جمع گشته بودند متوجه استرآباد شد حاکم جرجان خواجه احمد قنقرات در برابر آمده بین الجانبین حربی درغایت صعوبت دست داد و محمدقلی که نزد بدیع الزمان میرزا محبوب ترین خلایق بود و بحسن صورت و سیرت و لطف طبع و حدت قریحت از امثال و اقران امتیاز تمام داشت در آنجنك شهد شهادة چشید و شکست بر لشکر بدیع الزمان میرزا افتاد و آن پادشاه عالیجاه بافوجی از خواص از معرکهٔ بیرون رفته راه ولایات هندوستان پیش گرفت و باچه و تهته شتافته حاکم آنمملکت آنحضرت را استقبال نمود و مراسم تعظیم و اجلال مرعی داشته فراخور همت خویش پیشکش و ساوری فرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا زیاده بر یکسال درمیان سندیان بسر برده نوبت دیگر احرام خدمت خدام بارگاه عالم پناه شاهی بست و در شهور سنهٔ تسع عشر و تسعمائه در خراسان بآستان ملایك آشیان رسیده ملحوظ عین التفات گردید و مصحوب اردوی کیهان پوی بآذربایجان رفت و در آن مملکت از امر ملازمت استعفا نمود و نواب کامیاب شاهی ملتمس آنحضرت را بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان متوطن باشد و دیوانیان تبریز هر روز مبلغ هزار دینار در وجه مدد معاش او سرانجام نمایند و در رجب سنهٔ عشرین و تسعمائه که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضاء قضاء مالك الملك واجب التعظیم به تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را تبجیل و تکریم نموده همراه خود باستنبول برد و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از سه چهار ماه که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید و مضمون آیهٔ کریمهٔ (وما تدری نفس بای ارض تموت) وصف الحال آن مهر سپهر اقبال گشت و چون زمان حیات مقدر بسر آمد داعی (یاایتها النفس المطمئنه) را لبیك اجابت گفته بهزار حسرت درگذشت **رباعی** ایدل نبود دولت دنیا جاوید ☆ زنهار وفا مدار از دهر امید انوار کمالت رسد آخر بزوال ☆ هرچند براوج ملك باشی خورشید **ایضاً** خورشید حیات کی بود پاینده ☆ دایم نبود نور بقا تابنده چه شه چه گدا چه خواجه وچه بنده ☆ باشد همه را پیك اجل آینده (کل شیی هالك الاوجهه الحکم والیه ترجعون) وچون سلطان بدیع الزمان میرزا دامن همت برعالم فنا افشاند ازوی یك پسر یادگار ماند وهو السلطان العظیم الشان میرزا محمدزمان از آن

زمان که از قلعهٔ دامغان بیرون خرامیده بدرگاه عالم‌پناه شاهی شتافت تا شهور سنهٔ عشرین و تسعمائه درملازمت سدهٔ سدره مرتبت بسر میبرد وروز بروز التفات وعنایت بیشتر می‌یافت ودرسنهٔ مذکوره بوقتی که‌رایات همایون فال پادشاه با استقلال ازتبریز باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا باغوای جمعی‌ازمردم فتان از آن یورش تخلف کرده روی باستر آباد آورد و بعد از وصول بحدود هزارجریب قاصدی‌نزد حاکم آنولایت امیر کمال‌الدین حسین فرستاد واو را باطاعت وانقیاددعوت کرد وامیر حسین بملاحظهٔ رعایت حقوق سلاطین دودمان تیموری که دربارهٔ آباء واجدادش ثابت داشتند مثال مخدوم زاده‌را امتثال نموده باهزارسوار بخدمت شتافت وپیشکش گذرانیده در ملازمت موکب عالی عنان بطرف جرجان تافت چون اینخبر بسمع پیرغیب بیك تاش که از قبل برادر خود خلف بیك حاکم‌استرآباد بود رسید متوهم شده منهزم گردید لاجرم اشراف واعیان جرجان شاهزاده‌را استقبال کرده لوازم نیاز ونثار بجای‌آوردند ومیرزا محمد زمان کامیاب وکامران باستر آباد درآمده کلانتران آنولایت را باصناف لطف واحسان نوازش نمود از آنجمله‌خواجه‌غیاث‌الدین‌علی‌تبکچی‌را که‌برادر بزرك‌تر جناب سلطانی سیف‌الانامی خواجه مظفر بود منصب امارت دیوان عنایت فرموو پسر نیك اخترآنجناب ابن یمین‌بیك را پروانچی ساخت وزمام مهام داروغگی آن‌ولایت را باقامیر کفشگر داد و جهة طلب اطاعت وانقیادرسولان نزدکلانتران الوس صاین خان وکراایلی فرستاد وآن مردم نیزطریق‌متابعت‌وفرمان‌برداری مسلوك داشته جمعی کثیر از امراء ایشان بملازمت شتافتند وپیشکش‌های‌لایق کشیده عنایت والتفات یافتند وبر این قیاس تمامی اعیان وسیاه‌پوشان جرجان غاشیهٔ خدمتکاری‌آن دری برج شهریاری بردوش گرفتند مگر برادر دیگرجناب سلطانی سیف‌الانامی خواجه نظام‌الدین محمود وفرزند ارجمندش‌امیر محمد مظفر که درمواضع حصین تحصن نموده طریقهٔ مطاوعت بجای نیاوردند ومحمدزمان میرزا بمجرد این فتح خودرا پادشاه باستقلال تصور کرده روی بتمهید بساط عیش ونشاطآورد ومدت دوسه ماه هر صباح در بارگاه عشرت دستگاهش جام شراب ناب مانند ساغرآفتاب در بزم‌فلك‌دایر بود و هرشام آنشاهزادهٔ خجسته فرجام ازساقیان گل‌اندم اقداح مدام طلبیده تجرع می‌نمودند درخلال این‌احوال جناب سلطانی سیف‌الانامی‌ازخراسان‌متوجه‌آذربایجان شدودر منزل کلیدر خبراستیلاء میرزا محمد زمان را براسترآباد استماع نموده ازآنجا بـا سفراین شتافت وبسرون سلطان راکه حاکم‌آنولایت‌بود بخود محلق گردانیده بوکدبن بیك نیزازعقب رسیده بنابر آنکه بسبب‌وصول سلطان سلیم به‌تبریز ارجوفه بسیاردرمیان خلایق پدیدآمده بودجناب سلطانی سیف‌الانامی وسایر امرا بتانی طی مسافت مینمودوچون بقریهٔ خور اشاررسیدند قرااویس قورچی ازدرگاه عالم‌پناه آمده خبر صحت ذات اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانید وفرمان همایون که بنام نامی جناب سیف‌الانامی درباب

انتزاع ملك جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنابران امراء عالیشان مبتهج ومسرور گشته باداء صدقات و نذور پرداختند وعزیمت استرآباد کرده رایت توجه بصوب بسطام برافراختند دراثناء راه قاصد داروغهٔ بسطام رسیده‌سر خواجهٔ میر کفشگررا رسانید کیفیت واقعه آنکه خواجه میر بفرمان میرزا محمدزمان با فوجی ازسپاه جرجان بتاخت بسطام رفته بود ومحمدآقا که داروغهٔ بعضی از قرای آنولایت بود باتفاق‌جمعی از مردم جلدسرراه‌بروی گرفته بیادحمله آتش‌جدال اشتعال داد وبیمن قوت دولت شاهی خواجه میردرآن‌معرکه کشته گشته محمدآقاسرش را بپیش جناب سلطانی وامرا ارسال داشت و ایشان باین معنی تفأل نموده بدهانهٔ استرآباد درآمدندوچون خبرقتل خواجه میر بسمع برادرش آقامیررسید مضطرب‌ومتالم نزد محمد زمان میرزا رفته کیفیت حال بعرض‌رسانید وشاهزاده رابراخذ وقید وخواجه غیاث‌الدین علی وابن یمین بیك ترغیب وتحریض نموده وامیرحسین هزار جریبی نیزمدد علت‌شده آن دوخواجه عالیشان را مواخذ و مقید گردانیدند ودر روز محاربت بشربت شهادت رسانیدند القصهٔ محمدزمان میرزا بعدازقرب وصول امراء خراسان باتفاق امیر حسین هزارجریبی وسرداران الوس صاین خان و کراایلی‌ازاسترآباد بیرون خرامیده مقارن آنحال خواجه نظام‌الدین محمود وامیر محمد مظفرباتوابع ولواحق ومیرزا علی فندرسکی بادوبست کس وسیدفخرالدین کیوسری وسلطان قبول اغلی باجمعی از مردم صاین خانی بجناب سلطانی پیوستند ودر نمازدیگرجمعه پانزدهم ماه‌رمضان سنهٔ‌عشرین وتسعمائه درحدود آق مشهد که ازآنجا تااسترآباد بحسب تخمین هشت فرسخ مسافت است تلاقی فریقین روی نمود ومنقلای هردولشکر بریکدیگر تاخته ازهردوطرف دو سه کس کشته شدوچون‌بواسطهٔ غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی درپیش قوهٔ باصرهٔ انسانی حایل گشت هریك از فریقین در معسکر خویش فرودآمده آنشب پاس داشتندو صباح روزشنبه بازصف قتال آراسته همت برافنا واعدام یکدیگر گماشتند تیغ یمانی‌در کف سالکان مسالك پهلوانی آغاز سرافشانی کرد و نیزهٔ خطی خط فنا برصحیفه احوال‌پیرو برنا کشیده لوازم تیززبانی بجای‌آورد سفیر تیرمرك تاثیرپیام اجل‌بگوش هوش صغیر وکبیر رسانید وشمشیر خونبار فضای‌معرکه را غیرت افزای لاله‌زار گردانید آخرالامر بواسطهٔ قدرت دولت شاهی‌بلکه‌بمحض لطف وعنایت الهی عروس فتح وظفر در نظرجناب سیف‌الانامی جلوه‌گرگشت وکارمحمد زمان میرزا باضطرار انجامیده دست تقدیرملك قدیر روزنامهٔ جمعیتش در نوشت وامیرحسین هزارجریبی به‌ـ وطن مالوف خویش گریخته محمدزمان میرزا بمیان مردم صاین خان رفت وجناب‌سیف الانامی برطبق نام خودمظفر ومنصور باسترآبادشتافته روزی چنداز رنج راه برآسود وچون غوص سلطان که‌حکومت استرآباد بموجب فرمان شاه دین پناه والانژاد نامزد اوشده بود از نیشابور بجرجان رسید باتفاق جناب سیف‌الانامی‌قاصد استیصال محمد

زمان میرزا گشت وصبحی شاهزاده ازقرب وصول امرا خبر یافته ازآنجا بمنازل کراایلی شتافت ویکدوماه درمیان آن مردم اوقات گذرانیده درآن اثنا استماع نمود که امیر اردوشاه بن امیر سلطـان محمد بن اردوشاه که در سلك امراء سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت درخراسان خروج نموده وکوهستان غرجستان را تسخیر فرموده وایضا این خبر متواتر شدکه امراء خراسان وجـرجان بموجب فرمـان واجب الاذعان متوجه آنجناب شده اند بنابرآن میرزا محمدزمان ازراه بیابان ابیورد متوجه غرجستان گشت وآن مسافت بی نهایت را باندك زمانی طی نموده چون بتکاب او لوم که داخل ولایت مذکوره است رسید امیر اردوشاه که درآن وقت درکوه زاغ ساکن بود موکب مخدوم زاده را باقدام اخلاص ونیاز استقبال فرمودواز اسباب سلطنت آنچه دست مکنتش بدان می رسید پیشکش کرد ودرآن اوان سببی ازاسباب که تحریر آن موجب اطناب می- شود روی نمود مسود اوراق درقریهٔ پشت که داخل قرای ولایت غرجستان است وبکوه زاغ اتصال دارد توطن داشت و چون از وصول میرزا محمد زمان خبر یافت رعایت حقوق تربیت وعنایت خاقان منصور وسلطان بدیع الزمان مـیرزا مقتضی آن گشت که خودرا ذره وار منظور نظر آفتاب آثار گردانید وبشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شده دعای دوام عمرودولت بادا رسانید وآن حضرت ازغایت لطف ومرحمت بندهٔ موروثی را نوازش فرموده فرمود کـه بدستوریکه در ملازمت آباء مامی بودهٔ من بعد خدمت ما میباید کرد وبهیچ وجه مفارقت ومباعدت جایز نمیباید شمرد و راقـم حروف هـرچند بمعاذیردل پذیر تمسك جسته از ارتکاب مشقت ملازمت استعفا جست بجـائی نرسید و مخدومزاده اسب وزرانعام کرده امیراردوشاه سـایر اسباب سفر بهم رسانیدوچون امیر اردوشاه را بواسطه وصول محمدزمان میرزا استظهـار تمام پیدا شد شعار خلاف جناب حکومت پناهی زینل خان که درآن زمان والـی خـراسان بود اظهار نموده بعضـی از قصبات هراة رود وشاقلان راتاخت فرمودآنگاه لشگر بسر اقوام هرات وقبایل نکودر کشیده اسب وگوسفند بسیارالجه کرد واز آنجا بغور شتافته بعنف ولطف ازحکام آن کوهستان امیر درویش وامیر فخرالدین اسبان راهوار واشتران باربردارواجناس نفیسه گرفت وبقوت وشوکت هرچه تمامتر دررکاب مخدومزادهٔ فربدون فراز آن سفرمراجعت کرده روزی چند در جقچران رحل اقامت انداخـت درآن اثنا این خبر شایع شدکـه حضرت مملکت پناهی دیوسلطان که دربلخ حکومت می نمود آن بلده را بمحمد بهارلو سپرده وبنفس نفیس عزم درگاه عالم پناه کرده بنا برآن محمدزمـان میرزاوامیراردو شاه را خیال تسخیر بلخ درسر افتاده درماه رمضان سنهٔ احدی وعشرین وتسعمائه ازجقچران باسپاه فراوان عازم سان وچهاریك شدندودراواخر ماه مذکور بقریهٔ باد رسیده درآن موضع بآداب وسنن عید فطر پرداختند و ازآنـجا بولایت مـذکوره درآمـده طرح قشلاق انداختند و در آن زمستان ملوك دره صوف و بـرادر حکام بلخاب عبدالعلی

ونجم‌الدین بدرگاه سلطنت مآب آمده پیشکشهای لایق گذرانیدند وایماقات‌ولایات سرکار بلخ بتمام غاشیهٔ متابعت بردوش گرفته باردوی عالی ملحق گردیدند وچون فصل شتابنهایت رسیدوقوت نامیهٔ‌سپاه سبزه ورباحین بفضاءصحراو بساتین کشید‌نسایم سحری جهة گشادن قلعهٔ غنچه طبری جنبش نمود وسلطان‌گل‌برفراز تخت زمردین منزل گزیده باعتدال هوا حکم فرمود محمدزمان میرزا وامیر اردوشاه تصمیم عزیمت تسخیر بلخ کرده‌دره جزوا مرکزرایات فتح آیت ساختند وبعضی از کلانتران آنولایت از محمد بهارلو روگردان شده‌وباردوی عالی آمده دعاگو وثناخوان بسامر ملازمت پرداختند دراین‌اثنا خواجه جلال الدین میرکی که‌وزیر سرکار بلخ بودوضبط برج‌شاه حسین تعلق بوی میداشت ازمحمد بهارلو متوهم شده‌قاصدی نزد مخدوم زاده فرستاد وپیغام داد که‌اگر درفلان‌شب موکب‌عالی بکنار خندق شهر آید بنده‌برج شاه حسین را بخدام عالی مقام‌میسپارم تاشهر مسخر گردد وبنا بر آن محمد زمان میـرزا وامیر اردوشاه درلیله موعود که‌شب چهارشنبه ششم‌ربیع‌الاولی سنهٔ اثنی وعشرین وتسعمائه بود بظاهر بلخ‌رفتند و حال آنکه امیرمحمد بهارلو درنماز دیگر روز گذشته ازآن مواضعه خبریافته بودوقصر خواجه میرکی‌واتباع نموده و خواجه میرکی باتفاق اولاد وملازمان خودرااز برج مذکورانداخته متوجه اردوگشت **القصه** آنجماعت‌در‌بیرون‌بلخ بموکب عالی‌پیوسته صورت‌حال باز گفتند ومحمد زمان‌میرزا آغاز محاصره ومحاربه کرده‌چون محصول‌بدرورسیدارباب وکلانتران گمان‌بردند که‌لشگریان غلات ایشان را خواهند‌چرانیددرخلاف‌امیرمحمد بهارلو باخواجه‌ناصر الدین‌حیدرعلی قرچق که‌او نیز منصب وزارت‌داشت‌اتفاق نمودندودرروزدوشنبه سیوم‌ربیع‌الاخر که محمدزمان‌میرزا و امیراردو شاه‌بعمارت‌مملکت آغا که‌نزدیك بدروازه عکاشه‌است شتافته سپاه را بجنك پیش‌فرستاده بودند دروازهٔ مذکوره را باز کردند و مخدوم زاده همعنان اردو شاه ببلخ درآمده امیرمحمد بهارلو در ارك متحصن‌گشت ودرروز چهار شنبه پنجم مـاه مذکور بعهد و پیمان بیرون خرامید وپیشکش گذرانیده ملازم گردید ومقارن این فتح امیر جان محمد قلنجاق که حاکم شبرغان‌بود باارباب‌وکلانتران آن‌ولایت بآستان اقبال آشیان‌مخدوم زاده شتافته مقالیدبلدهٔ مذکوره را بخدام عالی‌مقام سپردند وپیشکشهای لایق کشیده درسلك سایر بندگان درگاه عالی منتظم‌گردیدندمحمد زمان میرزا و امیر اردوشاه مدت دوماه ونیم دربلخ توقف نموده مساعی جمیله مبذول داشتند تا تمامی محصولات وغلات رعایا بشهر در آمد آنگاه امیر اردوشاه‌زمام‌حکومت قبة‌الاسلام بلخ‌رادر کف کفایت برادرخودقوام بیك نهادو ولایت شبرغان را دربسته بپسرعم خویش امـین بیك عنایت کرده داروغگی سان وچهار یك رانیز باوداد وابنمعنی برضمیرمنیر مخدوم زاده بغایت گران آمد زیرا که‌مدعای آن حضرت‌چنان بود که بلخ تعلق بدیوان‌عالی گیـرد و شبرغان بیکی ازامراءخاصه‌سمت اختصاص پذیرد القصه چون خاطر امیـراردوشاه از